سلسله انتشارات انجمن آثار ملی
۵۴

ری باستان

مجلد اول

مباحث جغرافیائی شهر ری عهد آبادی

تألیف

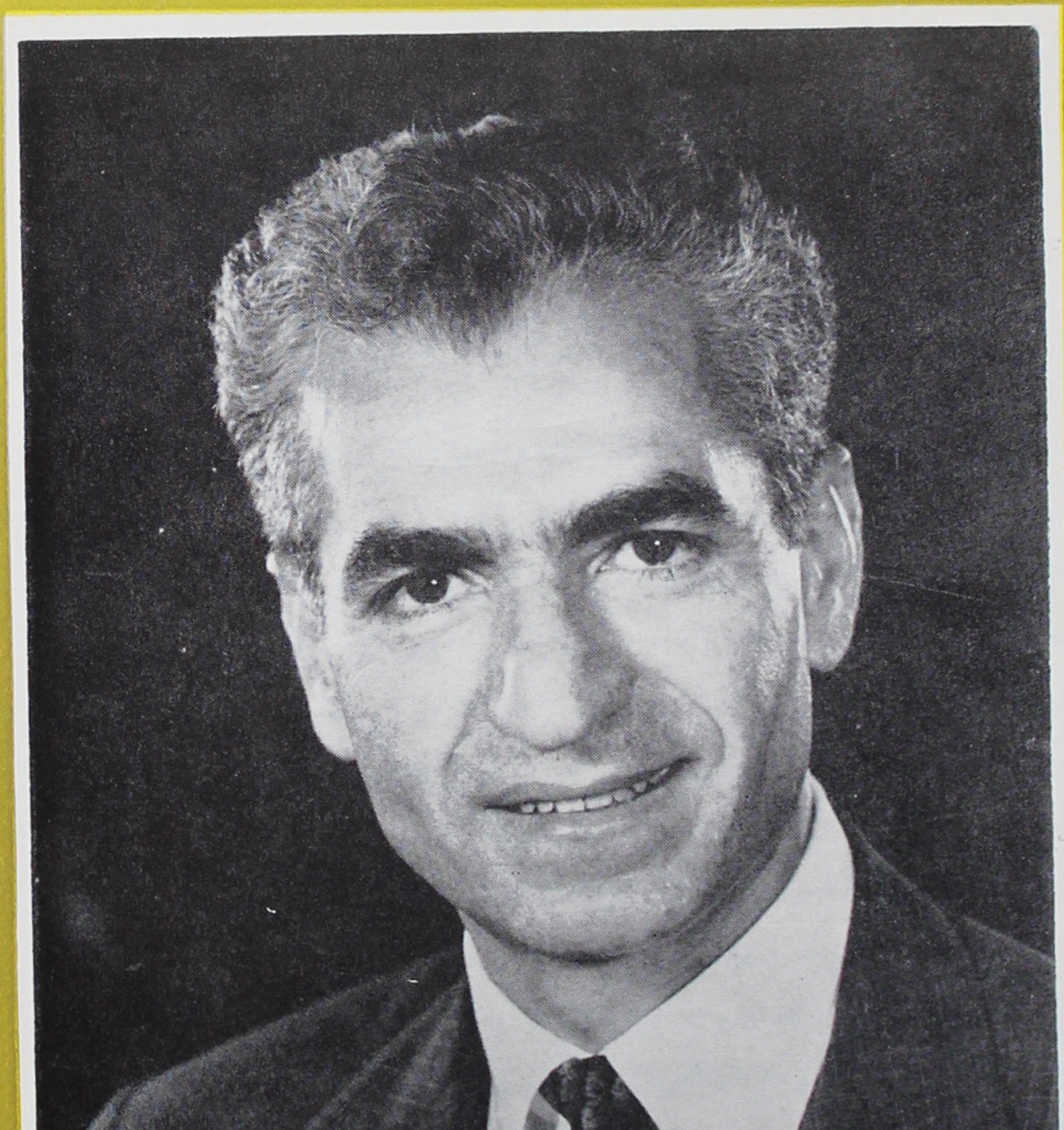
دکتر حسین کریمان

طهران
اسفند ۱۳۴۵
شمسی

بر صانعی که روی بهشت آفرید وری

خاقانی آفرین‌خوان، خاقانی آفرین

ص ۱۲۶



پیش گفتار

بنام پروردگار دانا و توانا

بمنظور بزرگداشت مفاخر گذشتهٔ علمی و معنوی ایران و معرفی آثار باستانی وکوشش در راه حفظ و صیانت آنها که از دیر باز مورد دلبستگی و علاقهٔ فراوان ذات همایونی بوده است، و فرمانهای شاهانه در دو سال اخیر بافتخار وزارت محترم فرهنگ وهنر نموداری از عنایات خاص ملوکانه در طریق این خدمت مقدس بشمار میرود، انجمن آثار ملی هم تا آنجا که درخور امکان و توانایی خود دیده و می بیند برای تحقق یافتن جزئی از این هدف اساسی تلاش مینماید و امیدوار است بنوبهٔ خویش سهمی هر اندازه ناچیز از اجرای فرمان مطاع رهبر عالیقدر این مرز و بوم کهنسال را در زمینهٔ احیای نام و آثار بزرگان و پاس حرمت اسناد هویت و روشن داشتن مدارك تاریخی سرزمین گرامی میهن نصیب داشته باشد.

شهر باستانی ری که میتوان آنرا بحق مادر طهران دانست علاوه بر اهمیت فراوانی که بر اثر موقع و وضع خاص خود در طول هزاران سال دارا گشته وکتاب حاضر بخشی از اطلاعات مربوط بدانرا حائز است، در نتیجهٔ عظمت شگرف و توسعهٔ روزافزون پایتخت بیش از پیش دستخوش تحولات گوناگون قرار گرفته و در نتیجه شایستهٔ مراقبت روزافزون واقع شده است؛ چه‌در دنبالهٔ‌سوانح و پیش‌آمدهای گذشته اکنون که از هر سوی آن کارهای عمرانی و آبادانی تازه روبفزونی میرود طبعاً رعایت موقع و مقام بقایای موجود و اطلال خاموش آن از ضروریات اولیهٔ چنین ربع پهناوری‌خواهد‌بود؛ و در چنین صورت بدیهی است که معرفی و توضیح آثار وشواهد

باقیماندهٔ این شهر کهنسال در وهلهٔ اول مناسبترین خدمت شایسته و عملی دربارهٔ آن تواند بود تا پیش از پایمالی بیشتر و محو افزونتر مدارک تمدنهای چندهزارسالهٔ آنجا لااقل نقشهٔ محل و عکس وهر گونه اطلاعات و قرائن قابل ذکر دربارهٔ اهمیت ری باستانی گردآوری و تدوین گشته باختیار علاقه‌مندان وفرزندان آیندهٔ این سرز وبوم گذارده شود.

آثار مکشوف از سینهٔ خاکهای شهر ری مانند ظروف سفالی منقوش متعلق به هزاره‌های پنجم وچهارم پیش از میلاد گواهی میدهد که این محل از نخستین مراکز تمدن فلات ایران است (به صحائف ۹ و ۱۰ کتاب حاضر مراجعه شود). نام ری بصورت رگا در سنگ نبشتهٔ بیستون نموداراهمیت آن از دوران هخامنشی وذکر رغه در اوستا بعنوان شهر مقدس دلیل مقام معنوی آن در ایران باستان است؛ وستونها وگچبریها و ظروف مختلف عهد ساسانی که در ویرانه های ری بدست آورده زینت بخش موزهٔ ایران باستان و بسیاری از موزه‌های بزرگ جهان کرده‌اند حکایت از ادامه و پیوستگی آبادانی ری تا دوران مصیبت خانمانسوز مغول می کند.

وجودآستانهٔ مقدس حضرت عبدالعظیم(ع) که بفحوای حدیث شریف شأن زیارت آن با درك زیارت تربت سالار شهیدان در کربلا همپایه شناخته شده است؛ و مزار بسیاری ازبزرگان دین و دانش، که در جوار آستانهٔ نامبرده وبقاع متبرك دیگر ری در خوابگاه ابدی خفته‌اند، براین شهر تاریخی مزیّت روحی افزونتر بخشیده بیش از پیش آنرا زیارتگاه دلها ودیده‌های صاحب نظران ساخته است.

کالبدسردار بزرگ، بنیانگذار ایران نوین وسر دودمان سلسلهٔ پهلوی، شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر که در مجاورت مزار حضرت سیدالکریم مدفون گشته است عاملی دیگر بر آنچه دربارهٔ اهمیت تاریخی ومعنوی خاك ری گفته شد میافزاید.

با توجه به آنچه مذکور افتاد میتوان دریافت که خدمت ارزندهٔ مؤلف محترم کتاب حاضر یعنی ثمرهٔ هفده سال کار و کوشش علمی و ارزندهٔ ایشان در راه تتبع و تحقیق راجع به ری باستان تاچه اندازه کار پسندیده و در خور ستایش است و

انجمن آثار ملی نهایت خرسندی را دارد که بدینوسیله به یکی از هدفهای دیرین خود، که چاپ و انتشار کتاب جامعی حاوی اطلاعات مربوط به شهر باستانی ری بود، نائل گردید.

امیدوار است جلد دوم کتاب، متضمن دنبالهٔ تحقیقات و بررسیهای عالمانهٔ آقای دکتر حسین کریمان درهمین زمینه، نیز زودتر چاپ و باختیار دانش پژوهان گذارده شود؛ و همچنین تألیفات سایر دانشمندان گرامی، که دربارهٔ آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی نواحی دیگر ایران در دست تدوین است، بتدریج پایان پذیرد؛ و با چاپ هرکدام گامی در راه نیل بدین هدف دیرینه و اساسی کلیهٔ علاقه‌مندان به مفاخر و یادگارهای پیشین این آب و خاک برداشته شود.

بِمَنِّهِ وَ کَرَمِهِ

اسفند ماه ۱۳۴۵ شمسی

انجمن آثار ملی

يا ريُّ صلّى عليكِ اللهُ مِن بلدٍ

ولا أغبّكِ دارّ القطرِ هتّانِ

ابن کربویه
ص ۱۸۷

سرآغاز

شهر کهن ری که در قدمت با بابل و نینوا پهلو می زند، و بروزگار باستان بزرگترین شهر ماد، و در قرون نخستین اسلام پس از بغداد از مهمترین بلاد بشمار می آمد، بروزگاران اخیر بدست تقدیر چنان پایکوب حوادث شد که اکنون از آن همه آبادانی و عمارات دلکش و قصور دلگشا و مساجد رفیع و سراهای فرح بخش و بازارهای معمور جز پاره ای رسوم و اطلال کهن و بازمانده آثار قبور تنی چند از مشاهیر رجال چیزی فراچشم نمی آید.

شهر عظیمی که زادگاه سردارانی همچون شاپور رازی و بهرام چوبین و دانشمندانی مانند محمد زکریا و امام فخر و ابوالفتوح بود، در طی دو سه قرن اخیر بصورت دهی خرد از مضافات طهران در آمد بنام شاهزاده عبدالعظیم.

واگر جای بجای آثاری از آبادی آن عهد مشهود است مرهون برخی از بقاع متبرک و اماکن مقدس بوده است

از سی و اند سال باز بدین سو شهر کمابیش توجهی معطوف شده و دوباره نام «شهرری» بخود گرفت

و شهرک خردک بر وسعت و آبادانی آن بیفزود، و در آن پیکر نیمه جان آثاری از حیات مشهود افتاد.

نگارنده از اوان جوانی که گاه بقصد زیارت مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم و یا به نیت تفرج و دیدن آثار بازمانده از روزگار باستان بدان حدود می‌رفت، آرزو می‌کرد که وی را توفیق دست دهد تا در تاریخ این شهر کهن تحقیقی کند و بقدر وسع و امکان اخبار آن دیار را از تضاعیف کتب و آثار برجای مانده از رسوم و اطلال بیرون کشد و در این باب تألیفی فراهم آورد، تا هم با انجام دادن این مهم برای این شهر که روزگاری از امهات بلاد اسلامی بشمار می‌رفت تاریخی مدون آید، و هم بتدوین تاریخ کامل طهران که در گذشته بخشی کوچک از ری بشمار می‌آمد کمکی کرده شود.

از این رو از همان زمان با اشتیاقی تمام میان طلب در بست و دست در کار این مهم زد و آنچه از مؤلفات مورخان و جغرافی نویسان قدیم و جدید ایران و عرب و یونان و نیز شرق شناسان – که نام و مشخصات کامل آثارشان در پایان مجلد دوم این کتاب خواهد آمد – می‌شناخت جزء بجزء در مطالعه آورد، و سالیانی چند از عمر خویش را بر سر آن نهاد و بحکم «إنّ فی الزوایا خبایا» مطالب متفرق را در آن باب از خلال صحائف دفاتر

بیرون کشید، و از جمع و تلفیق و مقایسهٔ اخبار و روایات گرد آمده، بعد از عکسهای متنوع هوائی و نقشه‌های متعدد زمینی و حوزهٔ طهران و جست و جو و تفحص و غور در آثار بر جای مانده و بازدید مکرر در مکرر این آثار در محل و تطبیق نصوص تاریخی و جغرافیائی با آنها، نرم نرمک جغرافیای تاریخی این سرزمین کهن را گرد آورد، و به مانند کسی که بخواهد پیکرهٔ بلورینی را که با سنگی گران سخت خرد کرده و خرده‌های آن را در پهنه‌ای وسیع پراکنده باشند به قرار اصل باز آورد، با صبر و تأنی و حوصله‌ای تمام به مدد این قرائن - که هر یک به مثابهٔ خرده‌ای از آن پیکرهٔ بلورینست - و با تألیف اجزاء آن با یکدیگر صورت نخستین شهر را به تقریب به دست داد.

در هر یک از تواریخ اماکن و بلدان بر حسب ذوق مؤلفان و مقتضیات زمان و مکان و اسباب و علل دیگر روشی خاص مشهود است، چنانکه در تاریخ بغداد خطیب و تاریخ قزوین رافعی احوال رجال و ارباب احادیث و در تاریخ قم شرح رساتیق و قصبات قم، در تاریخ بخارای نرشخی بیان اماکن و در تواریخ سیستان و یزد و جرجان اخبار ملوک و حکام و امراء، در تاریخ بیهق ذکر خاندانهای قدیم به تفصیل یافته است، و بر همین قیاس است دیگر کتب این فن. از این وجهه همت نگارنده نیز در این تألیف بیشتر مطالعهٔ مطالب جغرافیائی ری معطوف بوده است، و بدان سبب که آگاهی بر این مهم یعنی مساحت محله‌ها و بازارها، دروازه‌ها و خانه‌های بزرگان و مساجد و مدارس و کاروانسراها و قلاع و مصانع و مقابر و نهرها و تعیین جایهای آنها در پهنهٔ فعلی ری موقوف به بر دست داشتن مجموع اخبار

آن شهر و نقشه‌ها و عکسهایی هوایی و مشاهدهٔ آثار موجود در محل و برسنجیدن قرائن و شواهد موجود با یکدیگر است. در این تحقیق با تکاء این مآخذ بر محل بسیاری از این اماکن دست یافت چنانکه پیش از وی چه در کتب و مآخذ موجود قدیم و چه در آثار شرق‌شناسان بدین صورت هیچیک از این اماکن و محال نموده نیامده است و از همین روست که در این باب بتفصیل بیشتری پرداخت و مجلد نخستین کتاب را بتمامی بدان مخصوص کرد.

در مواردی که با وجود کوشش فراوان محل بالنسبه دقیق اماکن بر نگارنده معلوم نشد، و یا مطلبی محتمل تردید و تأمل می‌نمود سخن را با ادات تمریض «گویا»، «ظاهراً» و «محتملاً» مصدر ساخت.

در جستجو و یافتن و بدست دادن نشانیهای اماکن مهم که سالیان در از حوادث و وقایع تاریخی بر حول آن می‌گردیده و با پیدا کردن برخی اماکن شناختن آنها موکول بوده همچون قلعهٔ طبرک و جامع عتیق و مسجد عباسی و گنبد فخرالدوله و غیره تحقیق بیشتری رفته و شواهد زیادتری اقامه شده است.

بکیفیت نظرها و داوریهایی که بعد از اسناد و قرائن در مورد خاص اماکن ابراز شده، هنگامی وقوف کامل می‌افتد که کلیاتی از اخبار اماکن دیگر در مد نظر باشد، زیرا اخبار شهر اکثر مؤید هم و در توضیح و تبیین یکدیگر مؤثرند چنانکه روایات مربوط بنهر جیلانی تأییدی برای اخبار محلهٔ جیلاباد و شارع ساربانان، و نشانیهای قنات شهی و نصرآباد نشان دهندهٔ محلهٔ نصرآباد، و اخبار مذکور در باب خاندان مهران مؤید وجود محلت

و دروازهٔ طهران «از اصفهان» در آنجاست، و نیز شواهد و قرائن محلّ قلعهٔ طبرک کمکی در یافتن محلّ مسجد عتیق تواند بود و بر همین قیاس است بسیاری از موارد دیگر.

در ذیل هر فصل نقشه‌ها و عکسهای هوایی متعدّد و تصاویر مناسب بکتاب ضمّ شده که خود موجب کثرت ایضاح گردیده است.

در مطالب منقول از ارباب احترام به حقّ مالکیّت علمی مؤلّفان و مصنّفان اصرار تمام رفت که همه جا به مأخذ مربوط با ذکر صفحه و سطر اشارت رود، و نیز در بیشتر موارد عین آن عبارات بدون کمترین تبدیل و تغییر نقل گردد، و هم جدّی بلیغ بکار بسته تا از استناد به منابع نامعتمد و اعتماد بر آراء غیر مستند احتراز کند.

در این مقام بر خود فریضه می‌شناسد که:

نخست از حضرت علّامهٔ نحریر و دانشمند مفضال فضیلت پرور استاد «مجتبی مینوی» که با گشاده رویی و بزرگ منشی که خاصّ آن جناب است پاره‌ای از کتب نفیس کتابخانهٔ خویش را بی دریغ در اختیار من بنده قرار دادند و در حلّ برخی از مشکلات کتاب ارشاد و راهنمایی و هدایت فرمودند از صمیم دل سپاس گزارد.

دیگر از پاره‌ای یادگارهای دوست دانشمند گرانمایه آقای «وودز» (John E. Woods) استاد دانشگاه ملّی ایران حق شناسی کند.

در پایان این مقال بدین حقیقت اعتراف دارد که بی شبهه در این تألیف از لغزش و خطا مصون نمانده است لکن از کرم ذات دانشمندان نکته بین انتظار دارد که بر این لغزشها و خطاها ذیل عفو پوشند و با تذکار آن موارد بر وی منت گذارند و این ملتمس را از مقوله فحاوی و مفاهیم این آیت کریم پندارند که :

«لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا».

بیستم بهمن ماه هزار و سیصد و چهل و پنج هجری شمسی

حسین زرین

(خطوط نستعلیق و تعلیق و شکسته و ثلث و نسخ کتاب همه از مؤلف است)

فهرست مندرجات

باب اول

فصل اول

موضوع | صفحه

فصل دوم

ذکر ری در کتب مقدس و منابع باستانی :

موضوع | صفحه

فصل سوم

موضوع | صفحه

فصل چهارم

فصل پنجم

موضوع | صفحه

فصل هشتم

پهنهٔ شهر ری بهنگام آبادی :

فصل نهم

اماکن عمدهٔ ری :

موضوع | صفحه

موضوع	صفحه

موضوع | صفحه

موضوع	صفحه

موضوع | صفحه

فصل دهم

خانه ها و پاره‌ای اماکن دیگر ری :

فصل یازدهم

برخی از بناهای تاریخی وخانه های رجال :

موضوع	صفحه

فصل دوازدهم

مضاجع و مقابر :

موضوع — صفحه

موضوع	صفحه

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

موضوع | صفحه

موضوع | صفحه

فصل هفدهم

برخی از اوصاف وخصال وخصایص مردم ری :

موضوع	صفحه

فهرست نقشه ها وعکسهای هوایی وتصاویر

موضوع | صفحه

بقطع بزرگ :

بقطع کوچک :

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی النبی وصحبه وآله

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری

موضوع این کتاب ری باستان است، که از جهات مختلف جغرافیایی و مذهبی و تاریخی آن سخن می‌رود.

این تألیف مشتمل است بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه، که در دو مُجلّد فراهم آمده؛ مقدمه و باب اول به مجلد اول، و سه باب دیگر و خاتمه به مجلّد دوم اختصاص دارد.

مقدمه بحثی است مختصر، در باب دو تاریخ از میان رفتهٔ ری. باب اول در هفده‌فصل در جغرافیای ری، و باب دوم در دو فصل در مذهب ری، و باب سوم در شش فصل در تاریخ ری، و باب چهارم در دو فصل در اسامی دیه ها و روستاهای ری تنظیم گردیده است، وخاتمه تحقیقی‌است دراین باب که «البرز» بزمانهای پیشین بر کوه قاف اطلاق داشته است، و مورخان و جغرافی‌دانان ایران وعرب، تا آنجا که به تحقیق پیوسته، هیچگاه کوه دماوند، واقع در شمال ری، و فروع آنرا بدین نام نخوانده‌اند.

مقدمه

تاریخ‌های از میان رفتهٔ ری ـ از شاخه های تاریخ عمومی یکی نیز، تاریخ بلدان و اماکن است؛ چنانکه در میان شهرهای معتبر اسلامی کمتر شهری است که آن را تاریخی مستقل نباشد، بل پاره‌ای از آنها را تواریخی متعدد است، همانند بغداد، دمشق، حلب، بصره، کوفه، مرو، بخارا، نیشابور، سیستان، بیهق، هرات، بلخ، یزد، اصفهان، جرجان، قزوین و غیر اینها [1].

---

(۱) برای اطلاع بیشتر در این باب، رك: تاریخ بیهق ص ۲۰، و تاریخ جرجان، مقدمه ص ب، که برطبق آنها برخی از این شهرها را تواریخ متعدد بوده است از آن جمله:

۱ـ تاریخ بغداد: در ده مجلد، تألیف خطیب بغداد، احمدبن علی شافعی متوفی بسال ۴۶۳، و ذیل آن که ابن سمعانی نوشته، و ذیل بر این ذیل که ابن حامد فراهم آورده، و چند ذیل دیگر بر این تاریخ.

۲ـ تاریخ مرو: یکی از عباس بن مصعب، و دیگری از احمد بن یسار، و سومی از معدانی.

۳ـ تاریخ بخارا: یکی تصنیف محمدبن جعفر النرشخی، و دیگری تاریخ بخارا و سمرقند، تصنیف سعدبن جناح.

۴ـ تاریخ نیشابور: یکی تصنیف ابوالقاسم الکعبی البلخی، و دیگری تصنیف الحاکم ابوعبدالله محمدبن عبدالله در دوازده مجلد، و تتمهٔ آن، کتاب سیاق التاریخ، تصنیف امام ابوالحسن بن عبدالغافر الفارسی، ویکی نیز بفارسی تصنیف احمدالغازی در دو مجلد.

۵ـ تاریخ بیهق: یکی تصنیف علی بن زید بیهقی، و دیگری تألیف امام علی بن ابی صالح الخواری.

۶ـ تاریخ هرات: یکی تصنیف ابواسحق احمدبن محمدبن یونس البزاز، و دیگری تصنیف ابواسحق احمدبن محمدبن سعیدالحداد.

از این میان یکی ری است، و بشرحی که خواهد آمد، ذکرآن در مطاوی کتب وسینهٔ سنگ نوشته ها، از نظر قدمت تاریخی با بابل و نینوا، و از نظر عظمت در دوره‌های پیش از اسلام با هنگمتانه (= همدان)، و درعهود اسلامی با بغداد و نیشابور همراه، و در پاره‌ای از این ادوار پایتخت نیز بوده است.

امروز از این شهر بزرگ، تاریخی در دست نیست، لکن درگذشته دو تن از اکابر دانشمندان شیعی‌مذهب هریک را در این باب تألیفی بوده، یکی وزیر ابوسعد منصوربن حسین آبی، و دیگری شیخ منتجب‌الدین رازی [1].

۱- ابو سعد آبی: نخستین تاریخ را برای شهر بزرگ ری، وزیر دانشمند عظیم‌الشأن ابو سعد آبی، منصور بن حسین فراهم آورده بوده است. از این کتاب مطالبی پراکنده درمنابع مختلف نقل افتاده، لکن از خودآن اثری بجای نمانده است. رافعی در التدوین، در بیان احوال صاحب عباد آورده:

«ذَکَرَهُ ابوسَعْدِ الآبی فی کتابِهِ فی أخْبارِ الری فقالَ: قد انقَرَضَ بمَوْته اُبَّهَةُ الوزارة والرّیاسة، و عَفَتْ معالمُ السّیادَةِ و السّیاسَةِ ... [2]»

صاحب مجمل‌التواریخ، آنجا که درمقام بیان احوال آل بویه است، از وی و تاریخش چنین یاد کرده:

«من این تاریخ از مجموعهٔ بوسعید [3] آبی بیرون آوردم که شاهنشاه او را بآخر عهد وزارت داده بود، مردی عظیم فاضل و متبحّر اندر انواع علوم بوده‌است، و دیگر کتب و احوالها [4]».

---

(۱) مرحوم علامهٔ قزوینی‌را درجلد پنجم یادداشتهای قزوینی، ص ۹۹، و جلدهفتم ص ۱۴۱؛ و آقای دکتر محدث ارموی را در مقدمهٔ نقض، ص ۴۱ در باب تاریخ ری و مؤلفان آن تحقیق مفیدی است، که مورد استفاده نگارنده بوده است.

(۲) تدوین ص ۲۳۳ س ۲۳ ببعد

(۳) کذا، در منابع دیگر ابوسعد.

(۴) مجمل‌التواریخ ص ۴۰۴ س ۱۵.

یاقوت در معجم‌البلدان در چند مورد از تاریخ ابوسعد مطالبی نقل کرده‌است، که از آن جمله است:

مجلّد اول، ذیل «آرز»: «قال ابوسعدمنصور بن الحسین الآبی فی تاریخه: الآرز قلعة بطبرستان[1]».

مجلد دوم، ذیل «جناشک»: «قال‌الوزیر ابوسعدالآبی[2]».

مجلد دوم، ذیل جوسق»: «والجوسق من قری‌الرّی عن الآبی ابی سعدٍ منصور الوزیر[3]».

مجلد دوم، ذیل «رودبار»: «وقال ابو سعد الآبی فی تاریخه: روذبار قصبةُ بلادالدیلم[4]».

مجلد چهارم، ذیل «محمدیّه»: «و قرأت فی تاریخِ ابی سعدالآبی انّ المهدی لماقدم الرّیّ بنی بها المسجدَ الجامع...[5]»

حافظ ابرو دراوایل جزء سوم مجمع التواریخ سلطانی، صحیفهٔ بیستم، ذیل عنوان «ذکر ابی‌نصر احمدبن اسماعیل بن احمد» از تاریخ ری فصلی بیاورده است، که در مجلد دوم کتاب حاضر، در ذکر تاریخ ری درج افتد[6].

احوال وزیر آبی را ثعالبی در تتمة‌الیتیمه، قسم ثالث، که در محاسن اهل ری و همدان و اصفهان و دیگر بلاد جبال است آورده، و نیز یاقوت در معجم البلدان مجلد اول در ذیل «آبة» در این باب باختصار چنین نقل کرده:

«و الیها فیمااحسب ینسب الوزیر ابوسعدمنصور بن الحسین الآبی ولّی

---

(١) ص ٢٠٤ س ١٣ ببعد.

(٢) ص ١٢٤ س ١٠.

(٣) ص ١٥٣ س ١.

(٤) ص ٨٣١ س ١٦.

(٥) ص ٤٣١ س ١٣.

(٦) مجمع التواریخ سلطانی، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی، جزء سوم، تحت‌شمارهٔ پشت جلد ٢٥٢٧ / ف ص ٢٠ س ١٨.

اعمالاً جلیلةً و صحب الصّاحب َ بن عبّاد ثم وزرلمجد الدولة رستم بن فخر الدولة ابن رکن الدولة بن بویه و کان ادیباً شاعراً مصنفاً و هو مؤلف ُ کتاب نثرالدّرر و تاریخ الرّی و غیر ذلک و اخوهُ ابومنصور محمدٌ کان من عظماء الکتّاب و جلّة الوزراء وزرلملک طبرستان[1].

مینورسکی ، ایران شناس معروف ، در مقالت خویش در باب ری در دائرة ـ المعارف اسلامی ، این تاریخ را ذکر کرده[2] ، و در کشف‌الظنون نیز نام آن آمده است[3].

درگذشت ابوسعد را بسال ٤٢١ و بقولی ٤٢٢ و بقول دیگر ٤٣٢ ضبط کرده‌اند[4].

٢- شیخ منتجب الدین : دومین تاریخ را در باب ری عالم جلیل القدر ابوالحسن علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین منتجب الدین متوفی بسال ٥٨٥ تألیف کرده‌است. از کتاب وی در لسان المیزان ابن حجر ، و طبقات الشافعیّه سبکی منقولاتی بچشم می‌خورد ، که از آن جمله است موارد زیر :

از لسان‌المیزان مجلد اول :

« احمدُ بنُ علی بن ابراهیم بن هاشم بن الجلیل القمی ابو علی نزیلُ الری ، ذکَرَهُ ابن بابویه فی تاریخ الری ...[5] »

« احمدُ بن علی بن ابی الخضیب الاباری ابوالعباس ، ذکرهُ ابن بابویه فی تاریخ الری ...[6] »

---

(١) ص ٥٧ س ٢٠ ببعد.

(٢) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ٣ ص ١١٨٥ س ٣٠ ستون چپ.

(٣) کشف‌الظنون ، طبع فلوگل ، ج ٢ ص ١٣٢ س ٩.

(٤) یادداشتهای قزوینی ، جلد پنجم ، ص ٩٩ ؛ مقدمهٔ نقض ص ٤٩.

(٥) جلد اول ، ص ٢٣٣.

(٦) جلد اول ، ص ٢٣٤.

« احمدبن علی‌بن الحسن‌بن شاذان القمی ابوالعباس ، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی‌تاریخ الرّی...[۱] »

« احمد بن محمد بن نصرالرازی السّمسار، ذکرهُ ابنُ بابویه فی تاریخ الرّی...[۲] »

از مجلّد دوم :

« ثابتُ بن عبدالله‌بن ثابت الیشکری ، ذکره ابن بابویه فی رجال الامامیّة من‌الشیعه [۳] ».

از مجلّد سوم :

« سعیدُ بنُ هبةالله‌بن الحسن بن عیسی‌الراوندیّ ابوالحسین [القطب‌الراوندی] ذکره ابن بابویه فی‌تاریخ الرّی...[٤] »

« سعیدبنُ وجیه‌بن‌طاهربن‌محمدالشحامی ، ابوعبدالرحمن ، ذکرهُ ابوالحسن ابنُ بابویه فی تاریخ الرّی، وقال قدم‌الرّیّ سنة خمسٍ وسبعین و خمسمائه...[٥] »

از مجلد پنجم :

«محمدُ بنُ مُقاتِلِ الرازیّ ... ذکره‌ابوالحسن بنُ بابویه‌فی‌تاریخ الریّ ...[٦] »

سبکی در جزء چهارم‌طبقات‌الشافعیّه ، در ذکر رجالی که میان سالهای پانصد و ششصد می زیسته‌اند ، چنین آورده :

« سعدُ بنُ محمدبن‌محمودبن محمدبن‌احمد، ابوالفضائل المشاط فقیهٌ متکلّمٌ

---

(۱) جلد اول ، ص ۲۳٤ .

(۲) جلد اول ، ص ۳۰٥ .

(۳) جلد دوم ، ص ۷۸ .

(٤) جلد سوم ، ص ٤۸ .

(٥) جلد ۳ ص ٤۹ . ظ : سال ٥۷٥ مؤخر ترین‌تاریخ‌مذکور در‌کتاب منتجب‌الدین است و سال‌تألیف کتاب پس از این تاریخ بوده است.

(٦) جلد پنجم ، ص ۳۸۸ .

واعظٌ مفسّرٌ مذکّرٌ عارفٌ بالمذهبِ والخلاف، ذکره‌علی بنُ عبیداللهِ بن الحسن صاحبُ تاریخ الری فی کتابه . . .[۱]»

منتجب‌الدین از شاگردان فضل‌بن حسن طَبْرِسِی، صاحب مجمع‌البیان، و ابوالفتوح رازی، و سید مرتضی رازی، وسید فضل‌الله راوندی بوده، و رافعی‌ازعالمان عامّهٔ شافعی مذهب از محضرش استفادت می‌جسته، و درالتدوین ویرا ستوده است.

از مؤلفات وی‌جزتاریخ ری: فهرست او، والاربعین عن‌الاربعین من‌الاربعین[۲] فی فضائل امیرالمؤمنین است[۳].

فهرست وی بنام«اسماءُ مشایخِ الشیعةومصنّفیهم» مشتمل‌است‌برنام عالمان امامیه‌از عهد شیخ‌طوسی تا زمان وی، و آنرا ذیلی بر فهرست شیخ طوسی‌توان‌شمرد.

این بود اشارتی موجز در باب دو تاریخ از میان رفتهٔ ری.

شواهدی که نقل افتاده بمنظور استشهاد است نه از باب استقراء، و بی گمان اگر در باب آن دو کتابِ فحص بیشتری رود، منقولات زیادتری بدست خواهد آمد.

ازاین‌دو کتاب، چنانکه درسابق مذکور افتاد، امروز اثری در دست‌نیست.

---

(۱) ج ٤ ص ۲۲۱ س۳.

(۲) مراد چهل حدیث از چهل شیخ از چهل تن صحابی است.

(۳) طبرسی ومجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۰٤؛ بحار، ج۲٥، ص۱۰؛ هدیةالاحباب، ص ۲٤۹؛ روضات‌الجنات ص ۳۸۸.

بابِ اَوّل

فصل اول

محل‌شهرری درجلگهٔ ری: در شش کیلومتری جنوب شرقی‌تهران، چشمه‌ای پر آب، نزه و مصفّا، از پای صخره‌ای عظیم دل سنگ را می‌شکافد و بیرون می‌آید، و نخست بسمت جنوب، سپس بسوی جنوب شرق‌جریان می‌یابد.

داغهای بازماندهٔ روی سنگها درمظهرچشمه، وعمق زیاد طبیعی بستر آن، که جلگهٔ صاف وهموار را می‌بُرَد و پیش می‌رود، بظاهر از قدمت آن حکایت می‌کند.

این چشمه را امروز چشمه علی گویند، لکن در روزگار پیشین، بشرحی که در بحث از آبهای ری باز نموده خواهد آمد، آن را « نهر سورنی » ـ ظاهراً منسوب به خاندان بزرگ سورن، همزمان با سلسلهٔ اشکانیان و ساسانیان ـ می نامیده‌اند.

بروزگاران قدیم آب این چشمه بیش از امروز بوده [۱]، از آن زمان باز که کاریزهایی در فواصل بالاتر آن، در دامنهٔ جنوبی‌جلگه طهران حفر کرده‌اند، بمقدار زیادی کم شده است، چنانکه اکنون در فصل پاییز یک سنگ ونیم بیش آب‌ندارد.

به نزدیکی مظهر این‌چشمه تپه هایی وجوددارد که بسیار کهنه وقدیمی‌است، و درکاوشهایی که بعمل آمده، معلوم گردیده که درسینهٔ آنها آثاری نهفته است، که از تمدنی باستانی و کهن حکایتها دارد.

درکتاب « تمدن هخامنشی » تألیف علی سامی، جلد اول، ص ۲۵ و ۳۳،؛

---

(۱) مرآة‌البلدان، جلد ٤ ص. ۲٤.

و کتاب «تاریخ عمومی هنرهای مصوّر» ، تألیف علینقی‌وزیری ، جلد اول ص ۱۰۰ ؛ و کتاب «ایران از نظر خاورشناسان» ، تألیف استاد دکتررضا زاده شفق ، ص ۹۷ ؛ و « تاریخ ملل قدیم آسیای غربی » ، تألیف دکتر احمد بهمنش ، انتشارات دانشگاه شمارهٔ ۶۱۵ ، ص ۱۷ ؛ و « فصلی از مجلّد سوم گزارشهای باستان شناسی - چند ظرف مکشوفه در دروس شمیران » ، بقلم حبیب‌الله صمدی ، ص ۱۳۹ ؛ و مقالتی بقلم محقق دانشمند سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه شمارهٔ دوازده سال ۱۳۳۰ ، ص ۱۸ ؛ و نیز مقالتی دیگر هم از ایشان ، تحت عنوان « مجموعه های خصوصی اشیاء عتیقه در ایران » مندرج در اطلاعات ماهانه ، سال ششم ، شمارهٔ شصت و سه‌خرداد ماه ۱۳۳۲ ، ص ۱۰ ؛ و «دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی» جلد ۳ ، ص ۱۱۸۴ در باب آثار تپه های چشمه علی اشاراتی رفته ، و بر طبق آنها تفصیل تحقیق در این محل بدین تقریب است :

« ضمن کاوشهای علمی که بسال ۱۹۳۰ به کوشش هیئتی آمریکایی بریاست دکتر اریک اشمید (Erich F. Schmidt) در دامنهٔ جنوبی کوه چشمه علی و اراضی مشرف بباغ صفائیه [1] در ری بعمل آمده، ظروفی سفالین و منقش متعلق بحدود شش تاچهار هزار سال‌قبل کشف ، و معلوم گردید که در کنار وامتدادآب صاف و زلال‌این چشمهٔ قدیمی‌مردمی متمدن‌می زیسته‌اند، وهمانند ساکنان دیگر نقاط سرزمین باستانی ایران عزیز از خود یاد گارهایی باز گذارده‌اند. »

گزارشهای موجزی از دکتر اشمید در این باب در بولتن موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، فیلادلفیا، شماره‌های ژانویه ۱۹۳۰ ، ص ۲۰ ، ومارس همان سال، ص ۴۱ ، و مارس ۱۹۳۶ ص ۷۹ انتشار یافته است.

---

(۱) این باغ مدفن حاجی‌میرزا صفا از اجله عرفا و ارباب دانش است، که درطهران در حدود سال ۱۲۵۲ هجری شمسی درگذشته ، و حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار و وزیر امور خارجه، آنرا جهة مزار وی احداث کرده است. رك : مرآة البلدان ، ج ۴ ص ۲۴۰ .



ظرف قرمز منقش و سفال اکتشافی چشمه‌علی (قبل از تاریخ)

موزهٔ طهران



B. GROUND VIEW OF THE TEST IN THE CHASHMAH-I-ALI MOUND

حفاری چشمه علی ـ عکس از کتاب پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران

در افسانه های ایران باستان نیز هرجا درباب مکان اصلی و قدیمی ری اشارتی مشهود می‌افتد ، بر شمال ری ، و با تقریبی برحدود همین محل دلالت دارد .

در تاریخ طبرستان محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب ، مجلد اول [۱] ، و تاریخ رویان اولیاء الله [۲] ، و تاریخ طبرستان و رویان ومازندران سید ظهیرالدین مرعشی [۳] ، در ضمن بیان احوال منوچهر، نوادهٔ فریدون در این شهر، شرحی بدین مفاد مذکور است:

« شهر در آن تاریخ مقابل گنبد شاهنشاه فخرالدولهٔ دیلمی بود، که بعد از آن ساخته‌اند. این ساعت به ری آن موضع را دز رشکان می گویند ، و تا بعهد دیالم آل بویه بر همان قرار بود . . .»

---

(۱) ص ۶۱ س ۶ .

(۲) ص ۱۹ س ۱ .

(۳) ص ۱۰ س ماقبل آخر.



عکس هوایی چشمه علی، و موقع آن در ری باستان



SCULPTURED PANEL OF FATH ALI SHAH, ABOVE THE 'SPRING OF ALI'

صخره چشمه علی، و تصویر فتحعلیشاه قاجار - عکس از سفرنامهٔ جاکسن

درمجمل‌التواریخ ، در بیان بناهای منوچهر چنین آمده :

«... و درجمله شهر ری بود، ومنوچهر بدین‌جایگاه از نو بنا نهاد که‌عمارت آن هیچ نمانده بود ، و از نو آسان‌تر بود کردن ، و آنرا ماه‌جان نام کرد وآن خرابه را «ری برین» خواندندی و دیگر «ری زیرین» ؛ مهدی امیرالمؤمنین در آن بیفزود ، محمدیه خواندند ...[1] »

گنبد فخرالدوله، مذکور درسه منبع فوق، باحتمال قریب بیقین، درمغرب کوه های ری، همان کوه نقاره خانه ومرتفعات غربی آن، در پای تپهٔ مرتفع درشمال رشته قنات بایر واقع بوده ، و برجی که در نقشهٔ ری کرپرتر انگلیسی به رمز (F) نموده آمده گویا ظاهراً همین گنبد فخرالدوله است. اینک دلائل این دعوی :

۱- در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسمت سوم، ص ۱۵۸ س۱۸، درشرح آخرین نبرد طغرل سوم چنین آمده :

«... وطغرل برکوهی که گنبد شهنشاه فخرالدوله دیلم بدان متصل است ایستاده بود...»

۲ - در تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۲۵۹ س ۱۳ ، در بیان همین نبرد ذکر شده :

«... چون تکش از خوار بگذشت، ومقدمه لشکر بری رسید، سلطان طغرل بر بالای کوهی ، که گنبد فخرالدوله بر آنجاست ، مقابل بایستاد ...»

بموجب این دو قول گنبد باید بکوه نزدیک و یا بدان متصل باشد.

۳- درسلجوقنامه ص ۷۹ س ۱ ثبت افتاده :

«... و روز چهارشنبه چهارم ماه جمادی الاول احدی وستین وخمسمائه وفات شرف‌الدین گرد بازو بود درظاهر ری بزیر گنبد شاهنشاه...»

در راحة‌الصدور ص ۲۹۲ س ۵ ذکر گردیده :

---

(۱) ص ٤۳ س ۱۰ .

«... و روزچهارشنبه چهارم ماه جمادی‌الاولی‌سنهٔ احدی وستین وخمس‌مایه، وفات یافت شرف‌الدین گرد بازو بود ، بر ظاهر ری به زیر گنبد شاهنشاه... »

از این دو قول چنین مستفاد می‌شود که گنبد در بیرون شهر قرارداشته است. گمان نرود که گنبد شاهنشاه مذکور در این دومنبع غیر از گنبد فخرالدوله بوده ، زیرا در مجمل‌التواریخ ص ٤٦٤ س ماقبل آخر مذکور است :

« فخرالدوله بری وفات یافت و همانجا مدفونست ، مجدالدوله شاهنشاه بری بگنبد شاهنشاه نهاده است ».

که مراد ازگنبد شهنشاه همان گنبد فخرالدوله است.

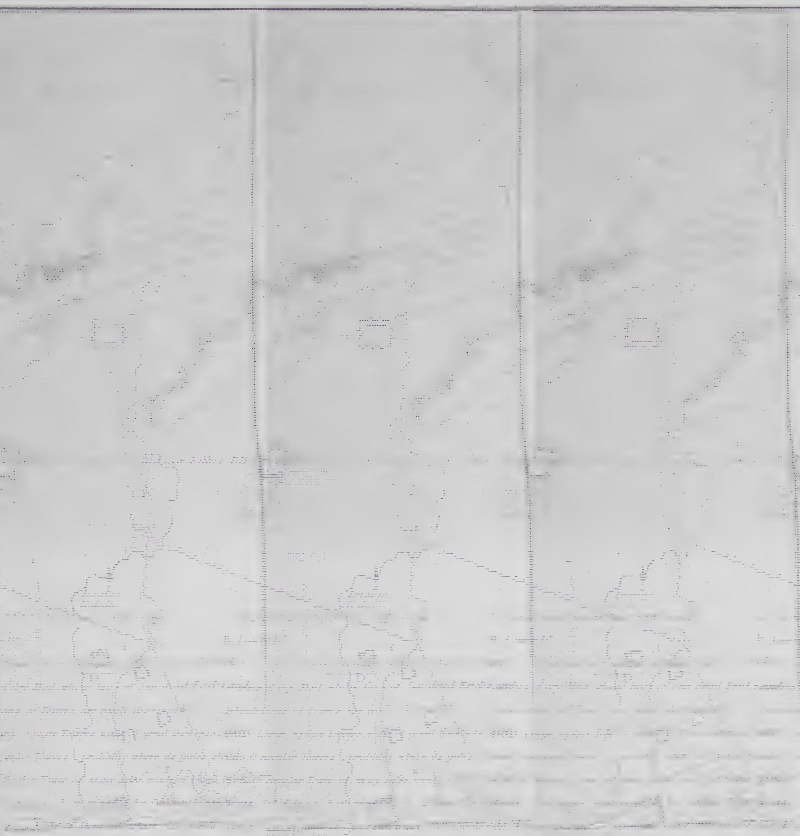
لقب « شاهنشاه » نیز درقرنهای نخستین‌اسلامی، به شرحی که در مجلددوم، در بحث از تاریخ آل بویه خواهد آمد ، بسلاطین‌این سلسله اختصاص داشته است.

در سیاست نامه ص ۱٦۹ س آخر آمده است :

«... و بر کوه طبرك ستودانی کرد [توانگر زردشتی] از جهة خویش و امروز برجایست و اکنون آنرا « دیدهٔ سپاه سالاران » خوانند ، بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است...»

ازکوه طبرك ، و این معنی که گنبد اینانج نیز باید بدان متصل و در پای آن افتاده باشد ، و قلعهٔ طبرك برفرازآن بنیان یافته بوده است، و این مجموع خود در پای کوه بزرگ واقع در شمال ری قرارداشته ، در بحث از قلعهٔ طبرك بتفصیل سخن خواهد رفت، و دلائل کافی‌اقامه خواهد شد ، در اینجا اختصار را بدین اشارت‌بسنده می کند که این کوه همانست که اکنون آنرا «کوه نقاره خانه » خوانند نه ـ چنانکه برخی از محققان در پاره‌ای ازکتب و مجلات نوشته‌اند ـ آن کوه که میان کارخانه سیمان وکارخانهٔ گلیسیرین‌قرار دارد ، وآثارقلعتی عظیم وکهن در آن نمودار است ، چه این آثار چنانکه درجای خود مذکورخواهد افتاد ، به « دزرشکان » مربوط است.

ازجمع این اقوال چنین بر می آید که گنبد فخرالدوله در شمال ری در پای



کوه‌پی‌افکنده شده بوده، و ازشهر فاصله‌ای اندك داشته، وستودان زردشتی(که‌ظاهراً همانست که امروز نیز در مغرب کوه نقاره‌خانه بر فراز آن مشهود است) بدان‌مشرف بوده است.

از گنبدی که با همهٔ این نشانیهاموافقت‌دارد، درسفرنامهٔ کِرْپُرْتِرْ در نقشهٔ ری کهن تصویری به رمز (F) چنانکه یاد شد بچشم می‌خورد، که باروی کهن ری‌در سوی جنوب غربی آن افتاده است.

این برج بحکم شرحی که درهمان نقشه مذکور است، بتمامی از سنگ ساخته شده بوده است. امروز از این گنبد اثری بجای نیست.

از این گنبد، دیگربار بجای خویش، در مبحث اماکن، باشارت بقرائن دیگر ذکری بمیان خواهد آمد.

باری، اگر این نشانی‌ها در باب محل گنبدفخرالدوله مقبول افتد، و رویی در حقیقت داشته باشد، ری کهن چنانکه در نقشهٔ تطبیقی در صحائف بعد مشهود می افتد، در جنوب غربی آن قرار می گیرد، یعنی همان نواحی اطراف تپه های جنوبی چشمه علی است، که بتدریج در امتداد نهر چشمه علی سمت جنوب و جنوب شرقی گسترش یافته است.

سر ربرت کرپرتر (Robert Kerporter) سیّاح انگلیسی، که بزمان‌فتحعلی‌شاه ازایران‌دیدن کرده‌است، از آثارموجود ری‌قدیم، از بارو وقلاع وغیره، نقشهٔ پرارزشی فراهم آورده، که بهمراه شرحی‌مفیددرباب ری در سفرنامهٔ وی بسال ۱۸۲۱ درلندن بطبع رسیده است. این کتاب بسیارکم یاب است. درسفرنامهٔ جاکسن امریکایی [۱] و دائرةالمعارف اسلامی ازشرح کِرپُرتِر، و بویژه از نقشهٔ وی تمجید فراوانی شده است [۲].

نگارنده در مواضیع متعدد بدین شرح و نقشه استناد جسته است.

---

(۱) ص ۴۳۳.

(۲) به زبان فرانسوی، جلد ۳، ص ۱۱۸۴.

بنای نخستین شهر چگونه و با چه نقشه‌ای بود - تردیدی نیست که تاریخ بنای شهر ری بزمان مهاجرت اقوام آریایی می رسد[١] . کنت دوگوبینو مستشرق معروف در باب شهرسازی این اقوام درکتاب « تاریخ ایران » چنین آورده :

« ... از قرار معلوم محل‌شهرهای اولیهٔ آنها [آریایی‌ها] به نیّت‌قلعه‌سازی انتخاب شده ، چنانچه « راگای سه ارکی » [شهر ری] و « شخرهٔ محکم[٢] » و « وارنای مربع[٣] » بر صدق این تصورگواهی مثبت هستند. محل اقامت خود را از روی یک نقشه‌ای بنا می کردند که بتوسط مذهب تقدیس‌شده، و تجارب اجدادی‌به آنها آموخته توصیه کرده بود، و از آن نقشه بهیچوجه تجاوز نمی کردند[٤]» .

« اول یک محوطهٔ مربعی را رنگ ریزی می نمودند بطول یک میدان . یعنی آن مقدار فضایی ، که اسب را که بتاخت بیندازند بمیل خود یک نفس بدود، بدون اینکه بایستد[٥] . در وسط آن آتش‌مقدس را می‌افروختند که بمنزلهٔ حافظ حقیقی‌مکان بود، و برای احتیاجات عادیهٔ خود ازآن آتش استعاره می کردند ، و با کمال دقت و مواظبت شب و روز محترماً آنرامحفوظ نگاهداشته، هرگز نمی گذاردندخاموش بشود. بعد از سه روز آنرا به آتشکدهٔ عمومی‌حمل می‌نمودند، و بجای آن آتش دیگری می افروختند[٦] ... بالجمله درجنب آتشکده یک حوض و آبگیری حفر می کردند به‌تناسب و اندازهٔ جمعیت سکنه‌ای که درآن آبادی بایستی‌اقامت‌بجویند، وآب‌درآن جاری ساخته پر می کردند...»

---

(١) ترجمهٔ‌تاریخ ایران کنت دوگوبینو ص ١٣ س ١٧ .

(٢) ظاهراً شهرستانک است ، رك : ص ١٤ ، کتاب گوبینو.

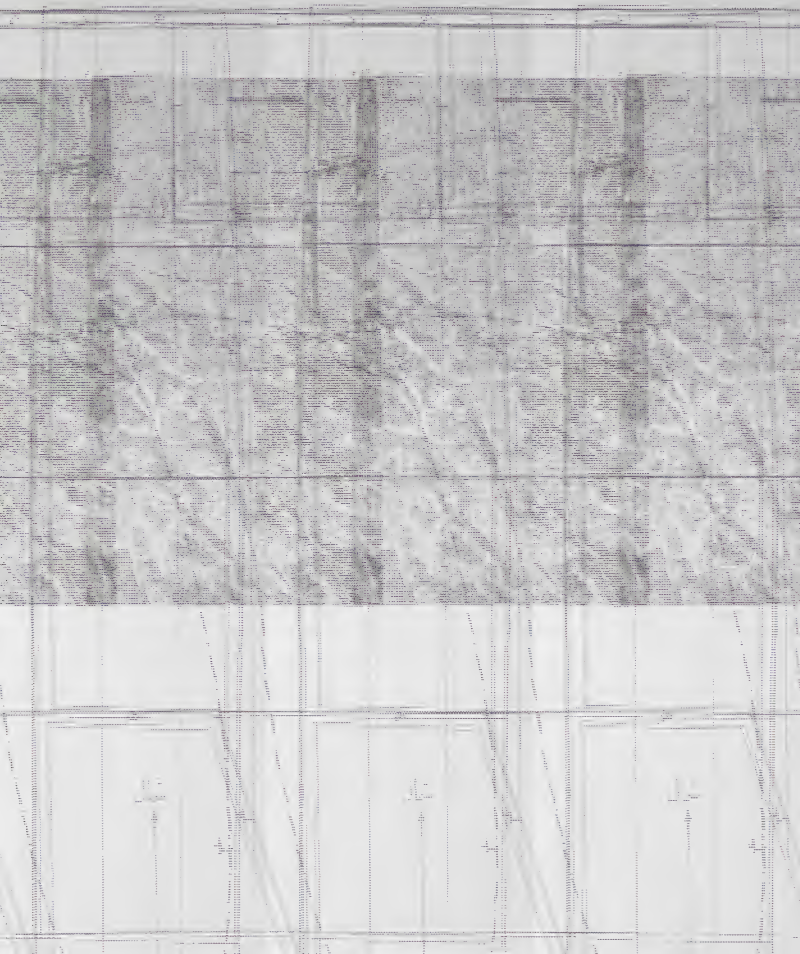
(٣) ظاهراً دماوند است. رك ص ١٤ ، کتاب گوبینو . صاحب مرآة البلدان آنرا با قلعهٔ ایرج ورامین منطبق می داند. رك ، ج ١ ص ٥٩٦ .

(٤) اسپی‌گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ٦١ .

(٥) اسپی‌گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ٧٣ .

(٦) اسپی‌گل کتاب واندیداد ، جلد اول ص ٧٤ .

٢ ـ نقشهٔ طبقی



« وقتی که آتشکده وآب‌انبار تمام‌می‌شد، مشغول بنای خانه و منزل می‌شدند. ابنیهٔ آنها یک یا چند طبقه در روی‌مجرّدی ها ساخته می شد، و دراطراف‌آن حیاط‌ها و ملحقات دیگر امتداد می‌یافتند، که وسعت آنها بتناسب مکنت صاحبانش بود. پس از آنکه همهٔ این اعمال بپایان می‌رسید، و از درخت کاری و ایجاد باغ وبستان در داخلهٔ آن بلده (سیته) فراغت حاصل می کردند، مهاجرین می آمدند و در آنجا منزل می‌نمودند. واندیداد می گوید: این یک اجتماعی بود از موجودات منتخبه‌از زن و مرد از خوشگلترین و بهترین آنها ».

« در جنب محوطهٔ اول، که فقط دارای‌یک درمدخل بود که ببرج بلندی که محل پاسبانان‌بود نصب کرده بودند، یک محوطهٔ دیگر باندازهٔ اولی بنا می کردند، برای اینکه رمه و حیوانات خود را شبها یا در فصل زمستان، که ماندن آن بیرون ممکن نبود، و یا وقتی که دشمن بر آنها می‌تاخت در آنجا محفوظا جای بدهند.... شهرهای - آی ریانا و ایژا - هم همین صفت را داشته‌اند، و بعدها هم شهرهایی که درممالک جدیده بنا می‌شدند، دارای همین صفت بوده‌اند...(۱)»

این بود تفصیلی که کنت دو گوبینو در باب نخستین بناهای اقوام آریایی در تاریخ ایرانیان آورده است.

پهناوری و بزرگی ری - به حکم قرائن و شواهد و اسناد موجود، شهرباستانی ری را بیش از آن وسعت و عظمت بوده که در نقشهٔ کِرپُرتِر مشهود می‌افتد. این نقشهٔ مثلّث شکل، با توجه به مقیاس آن، تنها گوشهٔ‌شمال غربی ری‌را که درحدود یک پنجم‌از تمامی‌شهر، و خارج از حدود کوه ری‌است، نشان می‌دهد، که از دیرباز آنرا با رویی استوار بوده است؛ وچهار پنجم‌دیگرشهر که، بیشتر آن در دورهٔ اسلامی به وجود آمده، و دارای ذکر و اعتباری بوده، در سمت جنوب شرقی این نقشه قرار-داشته، و از سوی شمال بکوه ری‌محدود می‌شده است.

ابو نجیدشاعر عرب را، که در سال ۱۹ یا ۲۰ هجری، در واقعهٔ فتح ری‌بهمراه

(۱) رك: تاریخ ایرانیان، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۲-۲۸.

لشکریان عرب بوده ، ظاهراً در این شعر بمرتفعات شهر اشارتی است :

دعانا الی جرجانَ والرّی دونها   سوادٌ فارضت من بها من عشایر
رضینا بریف الرّی و الرّی ُ بلدةٌ   لهـا زینة فـی عیشها المتواتـرِ
لها « نَشَزٌ » فی کل آخر لیـلة   تذکّر اعراس الملوك الاکابـر[1]

مراد از « نَشَز » مکان مرتفع است ، (تاج العروس ، البستان) .

ابو دلف سِسْعَرُ بن مُهَلْهِل خَزْرَجی یَنْبوعی، که از ری دیدن کرده و با صاحب عباد آمیزشی داشته، در سفرنامهٔ خود گوید :

« و یُشرِفُ علی المدینة جبلٌ یُعرَفُ بطبرك ،فیه ابنیةُ آثارِ الفرس ونواویس و فیه معادنٌ للذهب و الفضّةِ لایقومُ دخلُها بالنَفَقَةِ علیها [2] » .

یاقوت در معجم البلدان آرد :

« والی جانبها جبلٌ مشرفٌ علیها اَقرعُ لاینبت فیه شیءٌ [3] » .

قزوینی در آثارالبلاد نویسد :

« و الی جانبها جبلٌ اقرعُ لایُنبِتُ شیئاً یقال له طبرك [4] » .

مستوفی در نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه، ذکر کند :

« ...شهری گرمسیر است و شمالش بسته و هوایش متعفّن ...[5]»

و نیز :

« قلعهٔ طبرك بجانب شمال در پای کوه افتاده‌است، ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است [6] » .

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۰ .

(۲) ص ۳۱ س ۱۰ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱٤ .

(٤) ص ۳۷۵ س ۹ .

(۵) ص ۵۲ س ۱٦ ببعد.

(٦) ص ۵۳ س ۱۲ .

در ریاض‌السیاحه است :

«آبش ناگوار، وهوایش ناسازگار؛ بسبب آنکه شمالش بسته وجنوبش گشاده است...[1]»

از جمع این اقوال به‌ثبوت می‌پیوندد، که‌معظم شهر ری‌در جنوب کوه‌بزرگ‌ری (= کوه‌بی‌بی‌شهربانوی فعلی) واقع بوده، وآن‌قسمت از این شهر که کِرپُرتِر رسوم‌و اطلال آنرا دیده و ترسیم کرده است ، چنانکه در نقشه وی ملاحظه می‌گردد ، در مغرب‌این کوه، اندکی‌به سمت‌جنوب قرار می گیرد، وشمال آن باز وبه بیابان منتهی می شود .

این بخش از ری ، چنانکه کِرپُرتِر نیز اشارت کند[2] ظاهراً در قدیم (به‌ویژه در عهد اشکانیان) بدان مناسبت که در نزدیکی مظهر چشمه علی و دیگر چشمه ها و کاریز ها، که دارای آبی سالم بوده‌اند، قرار داشته، و باصطلاح عهد ما « سرآب » به شمار می‌آمده، و نیز چون شمالش باز بوده و هوایی سالم داشته ، به بزرگان‌شهر یعنی ملوك و شاهزادگان وولات و امرا و اشراف تخصیص یافته بوده است. ازین رو از همان روزگار باستان بارویی عظیم‌بگرد آن احداث کرده بوده‌اند ؛ و باقی شهر را، چنانکه خواهد آمد، خندقی حفاظت‌می کرده است[3].

موضوع آب، و ابتدای مسیر و انتهای آن را در قدیم در تقسیم بندی شهرها و محلّتهای آن‌اهمیتی شایان بوده است.

در شهر ری، چنانکه هم اکنون درآن پهنه به چشم می‌خورد، شیب زمین‌از سوی شمال غرب به جنوب شرق است، وآب‌ها وقنوات همه بر این مسیرجریان‌داشته و دارند ، و چون قسمت اعظم شهر ، که کوه بزرگ ری در شمال آن است ، از خود دارای آبی‌و قناتی نبوده است ، قهراً باید از سوی شمال غرب آب به‌آنجابرسد.

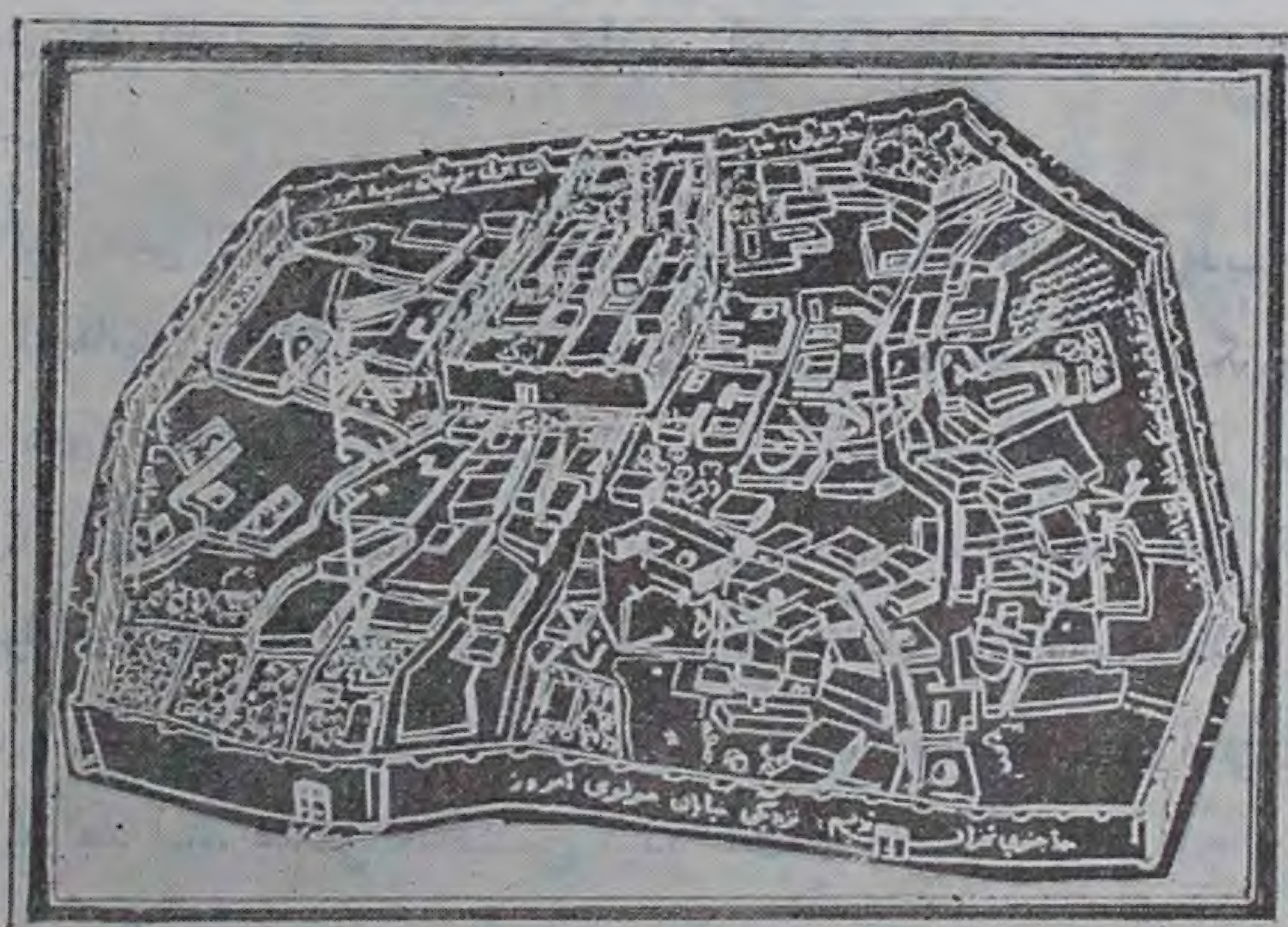
---

(۱) ریاض‌السیاحة ، ص ۶۶۹ س ۱۵ .

(۲) سفرنامۀ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۶۲ .

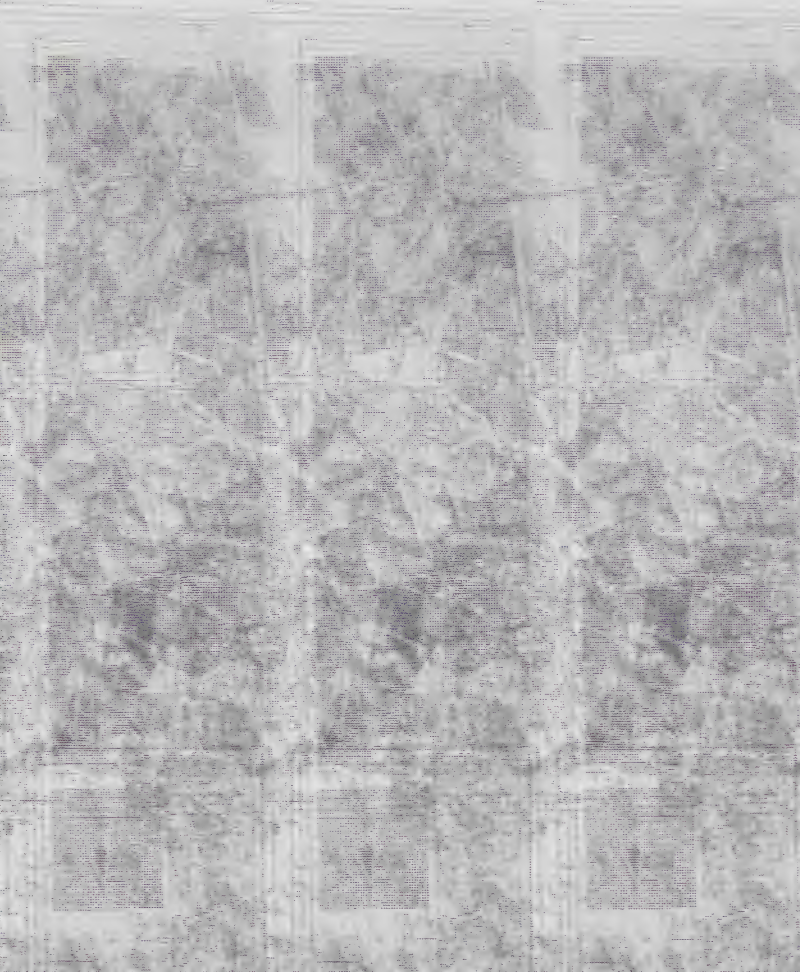
(۳) رك : ص ۳۰۴ - ۳۰۳ ، جلد ۲ طبرسی و مجمع البیان.

این امر نیز طبیعی است ، که بزرگان در شهرها در آن بخش ، که دارای آبی دست نخورده‌وهوایی‌سالم‌باشد، اقامت می گزینند،و کاخ خودراپی‌می‌افکنند . بدین استدلال توان گفت که در قدیم شمال غربی ری خاص اشراف و رجال ، و دیگر محلات آن از آن مردم عادی بوده است . چنانکه درشهر طهران نیز، پیش‌از توسعه، ودر هفتاد ساله نخستین دورهٔ پایتختی ، ارك فعلی که مقرّ شاهان قاجار بوده، در شمال آن، که دارای هوا و آبی سالم‌تر بوده قرار داشته است .



طهران درسال ۱۲۷۰ قمری و ارك شمالی آن

در مبحث اماکن و بازارها وبناهای‌تاریخی، با ذکرشواهد اشارت خواهدرفت که دارالامارهٔاشکانیان (دزرشکان = دزارشکان)، و کاخ فخرالدوله،وارك‌سلجوقیان، وخانهٔ علی کامه وصاحب‌عباد وغیرهم‌ازبزرگان، همه در همین بخش‌پی‌افکنده شده بوده‌است؛ وتوان گفت،چون‌در ازمنهٔ‌باستان‌این‌نقطه، که‌اقامتگاه شاهان‌وشاهزادگان بوده ، بیش از دیگر نقاط شهر مورد حملهٔ مهاجمان قرار می گرفته ، از این‌رو قلاعی استوار و باروبی عظیم ، که طرح آن در نقشهٔ کِرپُرتر مشهود است ، جهة دفاع از آن بخش بوجود آمده بوده است .



آثار و بقایای این بارو و قلاع آن هنوز باقی است، لکن خندقی که باقی شهر را در میان داشته، در طی زمان، از اثر باد وطوفان و برف و باران پر شده و محو گردیده است، وتعیین حد حقیقی آن امکان پذیر نمی‌نماید.

مورخان و جغرافی‌دانان را از قدیم باز، در باب بزرگی وپهناوری شهر ری، و اندازهٔ ابعاد آن، اقوال و اشاراتی است، که پارهٔ‌از آنها در ذیل ثبت می‌افتد:

۱- پیش از اسلام - نخستین قول در این باب، در منابعی که دراختیار نگارنده بوده است، گفتهٔ «ایزیدور خاراکسی [۱]»، در قرن اول میلادی، به عهداشکانیان است، که در جلد سوم تاریخ ایران باستان چنین آمده:

«بقول ایزیدور خاراکسی (پارت، بند ۷)، ری‌از تمامی‌شهرهای ماد بزرگتر بود (ری جزء سرزمین ماد بوده است و بحث آن خواهد آمد)» [۲].

۲- پس از اسلام - الف: اصطخری در «المسالک والممالک» در یکجا آرد:

«وهی مدینةٌ مقدارها فرسخٌ و نصفٌ فی مثله [۳]».

در جای دیگر گوید:

«وطولها فرسخٌ و نصفٌ فی‌مثله، و بناؤها طین [٤]».

در ترجمهٔ فارسی این کتاب آمده:

---

(۱) ایزیدور خارکسی، یونانی و از اهل خاراکس بود (خاراکس را اکثر محلی در خوزستان می‌دانند، ولی برخی‌عقیده دارند که در ری یا در حوالی آن واقع بوده). ظن قوی این است که مؤلف مزبور در قرن اول‌میلادی می‌زیست. از تألیفات او کتابی است که راجع بپارت نوشته. پلین اسم او رادر تالیفات خود زیاد برده. او از جغرافیون بزرگ‌یونانی بشمار نمی رود، ولی کتاب او برای ایرانی ها مهم است: ایران باستان، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ ببعد.

(۲) ایران باستان، ج ۳، ص ۲٦٤٥ س ۱۲.

(۳) ص ۱۱۹ س ۱۲.

(٤) ص ۱۲۲ س ١٤.

«... درازا و پهنای ری فرسنگی و نیم در فرسنگی و نیم باشد...[۱]»

ب : ابن حوقل در صورة‌الارض نقل کند :

«و مقدارها فرسخٌ و نصفٌ فی مثله[۲]».

در جای دیگر از همین کتاب آرد :

«و اَعظَمُ مدینةٍ فی‌هذه‌الناحیة (دیلم و طبرستان) الرّیُ و قدرَّ ذکره، و ذلک انّ طولها فرسخٌ و نصفٌ فی‌مثله[۳]».

ج : مقدسی در احسن‌التقاسیم گوید :

«الرَیُّ ... واسعةُ الارض...[۴]».

در مورد دیگر نویسد:

«وهو بلدٌ کبیرٌ نحو فرسخ فی مثله[۵]».

در همین کتاب، در ذیل (a) از ص ۳۸۶ نسخه بدلی است بدین شرح :

«وقلتُ اَنا : الرّیُ المربعة الکبری».

بموجب این قول ری را صورت مربعّی بزرگ بوده است.

این تعریف در باب پهناوری خودشهر است، لکن اراضی خارج‌شهرومتصل بدان رانیزبه موجب اشاراتی که‌جسته‌وگریخته‌در پاره‌ای از منابع به‌چشم می‌خورد، ضیعه ها و قصرها و باغهای بزرگان می‌پوشانیده، و در شرق و غرب و شمال شهر صفحه‌ای وسیع‌آباد به وجود می‌آورده است. وصف‌این‌ضیاع و قصرها و باغها همراه با ذکر صاحبان و تعیین محل آنها، در بحث از اماکن شهر خواهد آمد.

---

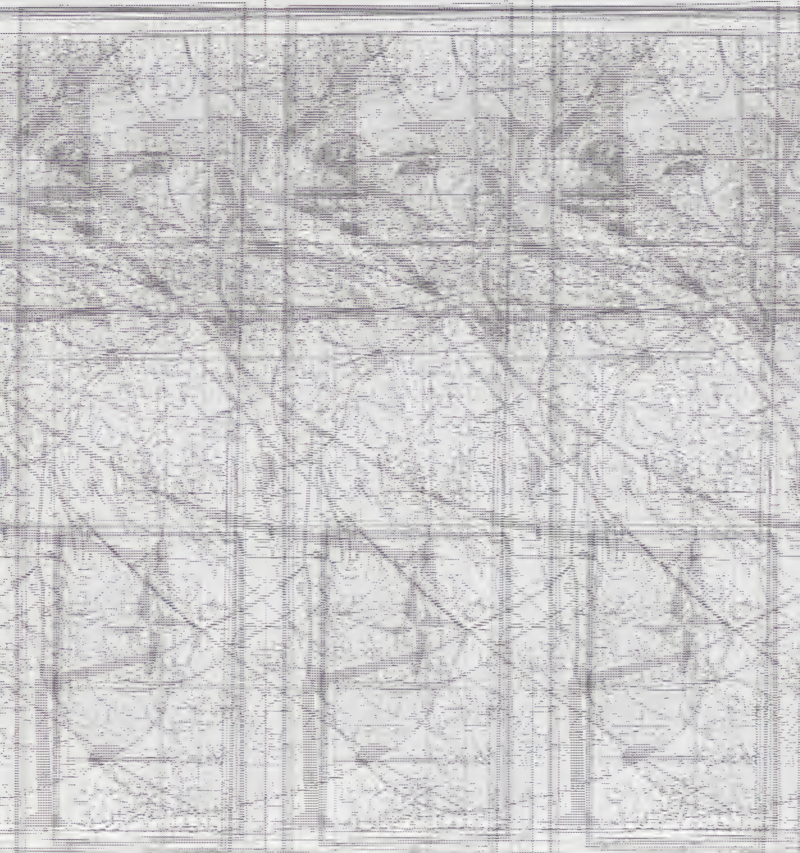
(۱) ص ۱۶۷ س ۱.

(۲) ص ۳۱۶ س ۱۱.

(۳) ص ۳۲۱ س ۱۳.

(۴) ص ۳۸۵ س ۵.

(۵) ص ۳۹۱ س ۱۷.





حدود ری به قیاس آبادیهای کنونی :

حدود ری نسبت به آبادیهای کنونی، با تقریبی چنین بوده است :

حد شهراز جانب شمال غرب، از اراضی « منصور آباد » و «جوانمرد قصاب» آغاز می شده، و از جهة شمال ، اراضی « حسین‌آباد » و « تقی آباد » و «امین‌آباد» را در میان می گرفته ، از « امین آباد » بسوی جنوب تا حدود اراضی « فیروزآباد » پیش می‌رفته، از آنجا بسمت مغرب از حدود «حاجی آباد» می گذشته، و تازمینهای « کوه حصار » امتداد داشته، سپس بسمت شمال غرب، از مشرق « مرقد حضرت عبدالعظیم » می گذشته است ، چنانکه این مزار از طرف مغرب در خارج شهر و نزدیک به آن قرار می گرفته، حدشهر سپس از جنوب « امامزاده عبدالله » بسوی شمال‌غرب ممتد می‌شده ، و به اراضی « جوانمرد قصاب » اتصال می‌یافته است [1] .

نقشهٔ شهر - نگارنده نقشهٔ ری باستان و اماکن آنرا، با توجه به همهٔ منابع قدیم و جدید داخلی و خارجی که در دسترس داشت ، از آثار جغرافی دانان و مورخان قدیم یونان وعرب و ایران، وهمچنین نقشهٔ موجود در سفرنامهٔ کرپرتر، که چنانکه گذشت، حدود گوشهٔ شمال غربی ری قدیم را می‌نمایاند ، با در نظر گرفتن اطلال و رسوم بازماندهٔ در محل، وعکس هوایی محل ری باستانی فراهم آورده‌است، و کوشش رفته، تاحدی که ممکن است تقریب در آن کم باشد.

نامهایی که درباب مکانی واحد، در طی قرون و اعصار یکی‌پس از دیگری به وجود آمده اضطراراً ، در نقشه به طریقی مذکور افتاده ، که گویی همه در یک دوره ویک زمان بوده است، لکن درمتن کتاب بجای خود، شرح وتوضیحی که در بارهٔ هر کدام آمده، این اشکال را مرتفع می‌سازد.

اختلاف اقوال در باب مکان ری - از زمانهای پیشین در این امر که مکان واقعی ری کجا است ، و آیا بیش از یک شهر به نام ری وجود داشته است ، ونیز

---

(۱) در این تحدید ، از نقشهٔ اطراف طهران اشتال‌آلمانی ، ونقشهٔ ارکان حرب کل قشون مطبوع بسال ۱۳۰۶ ، و نقشهٔ سازمان نقشه برداری کشوری استفاده شده است.

اگر ری همین محل معهود معین بوده است ، حدود آن تا به کجا می رسیده ، اهل فن را اقوالی بوده است بدین تقریب :

در عجایب نامه، که جهة طغرل‌بن ارسلان تألیف یافته، مذکور است :

« ایام‌ماضی ، ری را ارازی خوانند[کذا]، بزمین فروشد ، بر دوازده فرسنگ بر راه‌خوار ، اول بنا کرد (مهدی عباسی) المحمدیه و الهاشمیه [1]» .

یاقوت درجلد اول معجم‌البلدان، ذیل کلمهٔ « بهزان » گوید :

« بهزان. . . موضعٌ قربَ الرّیِ ، قالوا: وهناك كانت مدينةُ الرّی، فانتقل اهلُها الی موضعهاالیوم و خربت، و آثارها الی‌الیومِ باقیةٌ، وبینها وبین مدینةالری ستّةُ فراسخَ [2] » .

همو در ذیل کلمهٔ « ری » درجلد دوم‌نقل کند :

« و کانت‌الری تدُعی فی‌الجاهلیة اَزاری (ظ: ارازی)، فیقال‌انه‌خسف‌بها و هی علی اثنی عشر فرسخاً من‌موضع‌الرّی الیوم علی طریق الخُوار، بین‌المحمدیة و هاشمیةالرّی، وفیها ابنیة قائمة تدلّ علی انّها کانت مدینةٌ عظیمةَ.

وهناك ایضاً خرابٌ فی‌رستاقٍ من رساتیقِ الرّی یقالُ له‌البهزان، بینه‌وبین الرّی ستةُ فراسخَ ، یقالُ انّ الرّی کانت هُناك [3] » .

در کتاب دررالتیجان ، جلد ۲ در این باب چنین آمده :

« بزعم بعضی از فضلا « راگز » یا ری « قلعه ایرج » است ، که نزدیک شهر وراسین می‌باشد، اما ظن قریب بیقین شهر ری‌همان حدود و اراضی‌جنوب‌شرقی دارالخلافهٔ طهران است، که زاویهٔ مقدسهٔ حضرت‌عبدالعظیم از آن اراضی می‌باشد، و جلگهٔ ری چون تا وراسین منبسط است ، قلعهٔ ایرج در انتهای شرقی جلگهٔ‌مزبوره

---

(۱) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۸ ، و عبارت را چنانکه معلوم است، اضطرابی است.

(۲) ج ۱ ص ۷۶۹ س ۱۳ .

(۳) ج ۲، ص ۸۹۵ س ماقبل آخر ، و نیز فتوح‌البلدان ص . ۳۲ .

واقع ، و در آن وقت قلعهٔ نظامی معتبری بوده ، و سلاطین کیان آن را برای حفظ مملکت مدی ، و محروس داشتن آن از تطاول وحمله های قبایل تورانی ساخته ، و قشون و ساخلو در آن گذاشته ، و چون در جلگهٔ ری بنا شده ، و چندان از شهر ری دور نبوده ، یمکن که آن را هم قلعهٔ راگز می گفته‌اند... [1] »

در جلد سوم ایران باستان مذکور است :

« محل شهر ری را در خرابه های قلعه ایرج کنونی واطراف آن می‌دانند[2] » .

در جلد اول مرآة‌البلدان، در باب این قلعه چنین آمده :

« خرابهٔ معروف بقلعهٔ ایرج، واقع است در نقطهٔ شمال مشرقی شهر وراسین، و از آثار بسیار کهنه و قدیم است. اگرچه در هیچیک از تواریخ وسیاحت‌نامه های مسافرین عرب اسمی از این قلعه ، و شرحی از آبادی قدیم آنجا نوشته نشده‌است ، لیکن از بعضی علامات خارجی معلوم می‌شود، که عمر این قلعه از دو هزار سال متجاوز است... [3] »

راولنسن (Rawlinson) نیز محل ری را در وراسین جستجو می کرده‌است[4] .

از ذکر موارد دیگر اختلاف در این باب صرف‌نظر ، و بدین اقوال بشرح زیر پاسخ داده می‌شود :

محل‌شهر ری به تفصیلی که بیاید، بدون‌تردید همین نقطه است، که در کتاب حاضر مورد بحث قراردارد، و نقشهٔ آن فراهم آمده است .

بیان این‌سخن آنکه در بسیاری از منابع همراه با ذکر پاره‌ای از بناهای دورهٔ اسلامی در این محل، نام برخی از اماکن دیگر بچشم می‌خورد که قدمت تاریخی

(۱) ص ۳٤ س ۱۲ .

(۲) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۲۱۷ .

(۳) ج ۱ ص ۵۹۰ س ۱ ملحقات .

(٤) دائرة‌المعارف اسلامی ، بزبان انگلیسی جلد ۳ ص ۱۱۰۶ ، و بزبان فرانسوی ج ۳ ص ۱۱۸۳ .

آنها بعهد اشکانیان وبالاتر می‌رسد. چنانکه نامهای : «دزرشکان» (= دز ارشکان) منسوب باشکانیان ، و دروازه و بازار « بلیسان » (= بلاسان ، بلاشان، از نوع لاسگرد ، ولاسگرد ، بلاشگرد) منسوب به بلاش ، و نهر سورینی منسوب بخاندان بزرگ سورن بزمان اشکانیان وساسانیان ، ودروازه و محلّت در زامهران (= دروازهٔ مهران) منسوب بخاندان بزرگ مهران مقیم در ری، که بهرام چوبینه ازآن خاندان برخاسته ، و دروازه ومحلّت باطان (= باتان مخفف اکباتان) که ظاهراً یادگاری ازعهد جانشینان اسکندر است، بانامهای: حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله ، گنبد فخرالدوله ، محلهٔ نصرآباد (منسوب به نصربن عبدالعزیز خزاعی، که در ایام سفاح بناهایی درشمال ری درمحلّت دزرشکان بوجودآورده بوده وچندی محلّت دزرشکان بنام وی نامیده‌می شده است) یکجا آمده است.

در باب این اماکن با ذکر سند و دلیل، درفصل نهم از باب اول، بتفصیل سخن خواهد رفت. درینجا بپاره‌ای از منابع که نامهای قدیم و جدید هردو درآنها یکجا جمع آمده است اشارتی می‌رود :

۱ - در المسالک و الممالک اصطخری ص ۱۲۲ : بازار روده و بلیسان و نصرآباد و نهر سورینی.

۲- در صورة الارض ابن‌حوقل ص ۳۲۱ : بازار روده و بلیسان و نصرآباد و نهر سورینی.

۳- در قصیده‌ای از ابن کَرْبُویهٔ رازی، مندرج در ص ۲۷۱ مختصرالبلدان ابن‌فقیه ، که نام اماکنی چند آمده ، و سه بیت آن نقل می‌افتد :

و قصرُ اسحقَ من فولادَ منحدراً   علی الشراکِ الی دَربِ الفلیسانِ
و کم بروُذَةَ من مُستَشرفٍ حسنٍ   الی المَضیقِ بهامن باب باطانِ
کَم حَلَ عَرْصَةَ نَصْرآباذ قاطبةً   مِنْ ابن زانیةٍ مَحضٍ و کَشْخانِ

۴- در کتاب النقض در ص ۴۷۵ ذکر درشقان (= دزرشکان) و بلیسان ،

و در ص ٤١ دروازهٔ مهران و مسجد عتیق، و صحایف ٤٧٥ ، ٦٢٩ ، ٦٤٩ باب باطان ، و ص ٦٤٣ حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه و امامزاده عبدالله ثبت افتاده است .

٥ ، ٦ ، ٧ - در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ٦١ ، و تاریخ رویان اولیاءالله، ص ١٩ ، وتاریخ طبرستان مرعشی، ص ١٥ ، ذکر « گنبد فخرالدوله » و « دز رشکان » باهم ثبت آمده است .

علاوه براینها بقایای آتشکدهٔ بزرگ ری، که امروز باقی و گواه عظمت دیرین خویش است ، دلیل دیگری بر قدمت محل فعلی شهر ری تواند بود . و چون این شواهد با نام ری که به عهد اشکانیان بآن « ارشکیّه » ، و به زمان جانشینان اسکندر بآن « اوروپا [١] » می گفته‌اند ، ضم گردد ، ظاهراً همهٔ تردید ها در باب محل ری زائل خواهدشد، و کمال مناسبت میان « ارشکیه » و « دز رشکان » ، که هردو منسوب بیک سلسله است ، و باب « بلیسان » منسوب به « بلاس یا بلاش» ، از شاهان همان سلسله ، وجود دارد ، و درمنابع قید گردیده که اشکانیان نام « اوروپا » را به « ارشکیه » تبدیل کرده‌اند .

مردود بودن قول صاحب عجایب‌نامه نیز روشن است ، چون وی‌شهرموجود در پهنهٔ ری را از زمان محمد مهدی می داند که به آن نام محمدیه و هاشمیه داده است .

بیان این نکته نیز بی مورد نخواهدبود، که گویاظاهراً بزمان باستان بغیر از « ری » مورد بحث بلاد دیگری نیز در خارج و داخل ایران بدین نام مسمّی بوده است ، چنانکه در جلد اول مروج‌الذهب (به فرض صحّت نسخه) آمده :

«... و خبرُ الهیکلِ المُعَظَّم الذی ببلادالهند المعروف ببلاد الرَّی ، و هذا عندالهندِ یُقصد من‌البلدان الشاسعَة ... [٢]»

(١) بحث ازنامهای مختلف ری، در فصل دوم خواهد آمد.

(٢) مروج‌الذهب ، طبع ١٢٨٣ ، جزء ١ ص ٢٩٨ س٢٨ ، وطبع ١٣٠٣، جزء ١ ص ٢٧٠ س٥ .

یاقوت در معجم‌البلدان گوید :

« قال‌العمرانی : الرّیُ بلدٌ بناه فیروزُبن یزدجرد، وسمّاهُ رام فیروز ، ثم ذکر الرّی المشهورة بعدها، و جعلهما بلدتین، و لااعرف‌الاخری [1] ».

سپس به شرح ری مشهور می‌پردازد .

در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی، پس‌از نقل جمله‌ای‌از وندیداد، که درآن نام ری مذکورافتاده، و تفصیل آن در فصل دوم‌در ذکر ری در اوستا خواهدآمد، چنین اشارت رفته :

« در تفسیر پهلوی این بند ، مفسّر آنراری آذربایجان می‌داند، وبعد گوید: برخی‌آنرا همین‌ری‌می‌دانند. ازاین‌عبارت مستفاد می‌شود که دو ری داشته‌اند[2] ».

در دائرة‌المعارف اسلامی ، بزبان انگلیسی ص ۱۱۰۶ مجلد سوم، و بزبان فرانسوی ص ۱۱۸۳ مجلدسوم، درمقالت مینورسکی،در بیان ذکر « ری » درکتاب « ژودیت » تردیدگونه‌ای در باب انطباق آن با شهر مانحن فیه بنظر می رسد. در کتاب اخیر در ضمن بر شمردن موارد ذکر ری در آثار قدیمی چنین آمده :

« ... Le livre de Judith , (I , 15) Place près de Ragau (si seulement C'est Ragha!)... »

یعنی: کتاب ژودیت در (۱۵/۱) مکان نزدیک به راگو (اگر تنها این رغا باشد) .

این تردید ها تا زمانی که محل دیگری در سرزمین ایران یا عراق مناسب با قول عمرانی و داستان مذکور در کتاب « ژودیت » شناخته نشود قابل اعتنا نتواند بود ، و ری مذکور درمروج الذهب نیز از بحث ما بیرون است .

گویا ، از متتبعان داخلی و خارجی ، تاکنون در باب تعیین محل واقعی ری، هیچیک را توجه بنامهای اماکن ری موجود در منابع نبوده است .

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰.

(۲) مزد یسنا ، ج ۱ ص ۸۰ س ۱۵.

پاره‌ای از متاخران نیز گرچه در مقالات و آثار خویش در انطباق « ری » باخرابه‌های موجود در جنوب شرقی طهران تردیدنکرده‌اند ، لکن درموضوع حدود شهر اقوالی دارند که با واقع سازگار نتواند بود .

کرپرتر سیاح انگلیسی، پس از شرحی در باب‌بزرگی ری ، وانیکه آن قسمت که وی ترسیم کرده شاید بود که اقامتگاه شاهزادگان و مرزبانان ری باشد، گفته :

« . . . بنابراین اگر آن باروهایی که من دیده‌ام هستهٔ مرکزی این پایتخت بزرگ بوده است ، توان گفت که وسعت اصلی شهر تقریباً تا حدود طهران فعلی گسترده شده بوده است . . . »

قول وی چنین است :

« . . . Hence, if the walls I saw, were only this Common nucleus of a great metropolis, then might the town itself have stretched nearly to the confines of Teheran . . . [1] »

مرحوم دکتر مهدی بهرامی در مقالتی که در باب ری در طوفان هفتگی بسال ۱۳۰۷ منتشر کرده ، چنین آورده :

« رویهمرفته محل واقعی آن (ری) معلوم نیست . . .

بفرض اینکه گنبد شهنشاه فخرالدوله را در حدود کوه چشمه علی بدانیم ، محل تقریبی شهر در حدود کوه مزبور ، متوجه بسمت شمال قرار می گیرد . . . [2] »

در فرهنگ شاهنامه چنین ذکر شده :

« . . . شهر ری از جنوب شرقی طهران امروز امتداد یافته، تاحضرت عبدالعظیم می رسیده . . . [3] »

در کتاب داستان شهربانو ، جلد ۳ آمده :

---

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱، ص ۳۶۲ س ۲۸ ببعد.

(۲) طوفان هفتگی ، شمارهٔ ۱، ص ٥ س ۱۲ ستون راست.

(۳) فرهنگ شاهنامه ص ۱٥۱ س ۲.

«... امروزه ویرانه هایش (ری) اززاویهٔ حضرت‌عبدالعظیم گرفته، تا کنار جادهٔ خراسان ، واز ابن‌بابویه و دولت‌آباد، تا دامنهٔ کوه بی‌بی‌شهربانو امتداددارد ...[1]»

این بود نمونه های اختلاف اقوال در بارهٔ حدود شهر ری، لکن همانگونه که در صحائف (۲۱ و ۱۷) باز نموده آمده، چون ابعاد شهر را یکفرسخ ونیم در یک فرسخ و نیم ذکر کرده‌اند؛ شکل شهر به‌تربیع نزدیک بوده است ؛ و درباب آن در احسن التقاسیم، ص ۳۸۶ ذیل (a)، چنانکه گذشت ، این نسخه‌بدل بچشم می‌خورد .

« و قلت انا: الرّی‌المربعة الکبری والمحجة‌العظمی» .

اگر گسترش حد شمالی ری تا حدود طهران فرض شود ، صورت ناموزون مستطیلی بدست خواهد آمد ، که علاوه برآنکه ابعاد آن با ارقام مذکور مطابق نخواهد بود ، با قول ابودلف و یاقوت و صاحب آثارالبلاد ، که کوهی را بر شهر مشرف می‌دانند ، و قول مستوفی‌در نزهة‌القلوب که گوید : « ... شمالش بسته ...» و «... قلعهٔ طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است ، و ولایت قصران درپس آن کوه افتاده است ...» وقول صاحب ریاض‌السیاحة که نیزشمال ری را بسته ذکر کند[2] سازگار نتواند بود. وچون حد جنوبی قصران بموجب این بیت‌قوامی‌رازی :

« چه داری از پس پیری امید برنایی؟!
ورای قصران، ای‌دوست، کی‌بوددولاب؟![3]»

و به موجب قول یاقوت در « المشترک » ، در ذیل کلمهٔ «جی» ، که گوید :
«...جَیٌ وسیرا قلعةٌ حصینةٌ من اعمال‌الرّی من اعمالِ قصران‌الفوقانی[4]» .
با تقریبی حدود دولاب و جی بوده ، باید میان ری و دولاب کوه ری فاصله باشد ، وحال آنکه در تحدید کرپرتر ، و مرحوم دکتربهرامی، و دیگران‌چنین نیست .

---

(۱) ص ۲۳۹ .

(۲) ص ۶۶۹ .

(۳) دیوان قوامی رازی ، ص ۸۹ س آخر.

(٤) المشترک : ص ۱۱۸ س ۳ .

و نیز اگر حد شمالی ری از نزدیکی طهران فرض شود ، بناچار آن نقطه که کرپرتر احتمال داده که اقامتگاه بزرگان و شاهزادگان بوده ، جنوبی‌ترین نقطه شهر می‌شده، و بحکم شیب زمین، فضولات شهر بدانسوی جریان می‌یافته ، و هوا و آب آن را آلوده می کرده است.

ری در زمانهای تاریخی بکدامین بخش ایران وابسته بوده است ـ ری در زمانهای پیش از اسلام از شهرهای بزرگ ماد یا جبال بوده است؛ در دوره های اسلامی ، گرچه در پاره‌ای از منابع از اعمال دیلم و طبرستان،وگاه از مضافات خراسان به حساب آمده ، لکن بیشتر مورخان و جغرافی‌دانان این عهد آنراازنواحی جبال یا عراق عجم شمرده‌اند.

نخست به پاره‌ای از منابع که ری در آنها از ضمائم دیلم و خراسان دانسته شده اشارت می‌رود ، سپس به اسناد ذکر آن در ماد و جبال می‌پردازد.

در احادیثی که در ذمّ ری نقل گردیده ، نام‌این شهر با نام بحر خزر ودیلم همراه است. این فقیه در مختصر البلدان گفته :

« وَ فی اَخْبارِ آلِ مُحَمَّد (عم) : اَلرَّیُّ ملعونةٌ ، وهی عَلی بَحْرٍ عَجّاجٍ ، و تُرْبَتُها تُرْبَةٌ دَیْلَمیّةٌ ...[1] ».

در احسن‌التقاسیم آمده :

« ... وَهِیَ علی بَحْرٍ عجّاجٍ ...[2] »

یاقوت در معجم‌البلدان آورده :

« وفی اخبارهم : الرَّیُّ مَلْعُونةٌ ، وتُرْبَتُها تُرْبةٌ ملعونةٌ دَیْلَمِیّةٌ ، وهِیَ عَلی بَحْرٍ عجّاجٍ [3] ».

اصطخری در المسالک نقل کرده :

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۳.

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۰.

(۳) معجم‌البلدان ، جلد ۲، ص ۸۹٦ س ۱۸.

«... فامّاالرّی فانّا ضَمَمْناها الی الدّیلَمِ ، و ان کانَتْ قائمة بنفسها ، لانّ اتّصالَها بهااتصالٌ واحد ، و لیسَ بینهما حاجزٌ تستحق به الانفراد عنها[۱]».

در صورة الارض ابن حوقل آمده :

«... و انّما تفردالرّیُ و قزوین و ابهر و زنجان عن الجبال ، و تضمّ الی الدیلم ، لانّها مُحْتَفَّةٌ بجبالها علی التقویس...[۲]»

سمعانی در الانساب ذکر کرده :

«وهی بلدة کبیرة من بلادالدیلم ، بین قومس والجبال...[۳]»

در باب اضافه شدن بخراسان درمسالک اصطخری مذکور افتاده :

«فمرّةً من الجبال ، و مرّة من عمل خراسان[۴]».

مقدسی در احسن التقاسیم در بحث از خراسان گفته :

«و اَوّلُ من ملک هذا الاقلیم کلّه ، اسماعیلُ بنُ احمدَ سنة ۲۸۷ ... و اضاف الیه المکتفی سنةَ ۲۹۰ الرّیَّ و الجبالَ الی عقبة حُلْوان...[۵]»

در طبری جزء یازدهم[۶] ، وزین الاخبار[۷] نیز در موضوع انضمام ری بولایات اسماعیل سامانی بفرمان المکتفی اشارتی رفته است.

در حبیب السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ذکر شده :

«امیر اسماعیل بعد از فوت برادر افسر استقلال بر سرنهاده... آنگاه منشور حکومت ولایات ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و مازندران و ری و اصفهان از دارالخلافه بوی رسید...[۸]»

---

(۱) المسالک ، ص ۱۱۹ س ۹ .

(۲) صورة الارض ، ص ۳۰۴ س ۵ .

(۳) الانساب ورق ۲۴۲ ، ص ۲ س ۲۴ .

(۴) المسالک ، ص ۱۱۹ س ۱۰ .

(۵) ص ۳۳۷ س ۵ .

(۶) طبری ، ج ۱۱ ص ۳۷۹ .

(۷) زین الاخبار ، ص ۲۱ .

(۸) ص ۸ .

منابع ذکر ری جزء اعمال ماد و جبال :

در کتاب توبیت (Tobit) ، داستانی از داستانهای دورهٔ اسارت یهود ، که شرح آن در فصل دوم بیاید ، در باب اول ، بند ۱۴ ذکر گردیده :

« من به کشور مدیا (ماد) رفتم، و ده تالان نقره نزد گابائل برادر گابریاس، در شهر راگس (ری) به امانت گذاشتم [۱] ».

در کتیبه بیستون ، ستون دوم بند ۱۳ ثبت افتاده :

« . . . پس از آن « فرورتیش » با سپاهیان خود بطرف ری که در ماد واقع است فرار کرد . . . [۲] »

ثعالبی در غرر السیر ، در احوال انوشیروان گفته :

« . . . قسّم مملکته ارباعاً . . . و الرّبع الثانی کورالجبل ، وهی الـرّی و همدان و نهاوند و الدینور و قرمیسین و اصبهان و قم و قاشان و ابهـر و زنجـان و ارمینیّة و اذربیجان و جرجان و طبرستان . . . [۳] »

یعقوبی در تاریخ خود آورده :

« . . . و من کورالجبل طبرستان و الرّی و قزوین و زنجان . . . [۴] »

در بخش جغرافیایی کتاب « البدء والتاریخ » ، آمده :

« . . . آخر عمل الجبل ، ممّا یلی خراسان، الرّی و قزوین . . . [۵] »

در جهان نامه مذکور افتاده :

« قهستان عراق ـ این ولایت [را] جبال خوانند ، و آن ری و همدان و قم

---

(۱) The Apocrypha ص۳۹ س . ۲ ستون راست؛ وفهرست الفبایی تورات وانجیل بزبان انگلیسی.

(۲) ایران باستان ، ج۱ ص۵۴۴ س۶ ؛ تمدن هخامنشی، ص۱۴۳ س۶ .

(۳) غررالسیر، ص۶۰۹ س۴

(۴) تاریخ یعقوبی، جزء۱ ص۱۴۴ س۴ .

(۵) البدء والتاریخ ، جلد۴ ص۷۸ س آخر.

و قاسان وسپاهان باشد ، و درین مواضع کوه بسیار باشد ، اما میان ری‌وقم‌وهمدان کوه کمتر بود ، و قهستان معروف‌این است ، و آن قهستان که تون و قاین‌آنجاست ذکر آن در کتب ندیده‌ایم [۱] ».

در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی آمده :

« درگوشهٔ شمال خاوری ایالت جبال ، شهر ری واقع است [۲] ».

ماد همان سرزمین جبال است ـ ابوریحان در آثارالباقیه درایـن باب گفته :

« . . . و فیها [در فاصلهٔ میان‌زمان اسکندر و اردشیر بابکان] کانت مملکةُ الاشکانیة ، وهم‌الذین ملکُوا العراقَ و بلادَ ماهَ (= ماد) وهی‌الجبال . . . [۳] »

در سرزمینهای خلافت شرقی ذکر گردیده :

« درجنوب خاوری آذربایجان ایالت ماد ، که‌اعراب نام شایستهٔ ایالت‌جبال را بدان داده بودند ، قرارداشت . . . [٤] »

صاحب مرآة‌البلدان آورده :

« جبال عبارتست از عراق عجم حالیّه ، مطابق شرحی که علمای جغرافی قدیم از قبیل استرابن یونانی وغیره در کتب خود ضبط نموده‌اند ، واین مملکت را موسوم به مِدی کرده . . . [٥] »

سرزمین جبال راقهستان وعراق نیز می نامیده‌اند ـ قهستان معرّب کوهستان، و آن نیز ترجمهٔ فارسی جبال است .

سرزمین جبال‌را پاره‌ای‌از جغرافی‌دانان، قهستان نامیده ، و گاه اطلاق‌قهستان را برغیر از این بخش نادرست دانسته‌اند .

---

(۱) جهان‌نامه ، ص٥٦ س‌آخر.

(۲) خلافت شرقی ، ص۲۳۱ س٦ .

(۳) آثارالباقیه، ص۱۱۲ س‌آخر.

(٤) خلافت شرقی ، ص٥ س۱۹ .

(٥) مرآة‌البلدان ، ج ٤ ص۱۳۸ س۱ .

قزوینی در آثارالبلاد ، در تعریف جبال گفته :

« ناحیةٌ مشهورةٌ یُقالُ لها قهستان . . . ۱ »

صاحب جهان نامه نیز ، چنانکه گذشت ، قهستان معروف ، همان بلادجبل را دانسته و گفته که اطلاق قهستان‌را برآن نواحی که تون وقاین آنجاست‌در کتب ندیده است[۲]. وی در باب عراق گوید :

« عراق کوفه و بصره را می‌خوانند ، و این هردو شهر را عراقین نیز گفته‌اند، بعد از آن حدعراق زیادت گرفته‌اند ، تا بدان جایی که بعضی هرچه از ری بگذشت آن همه شهرهارا عراق یا عراقین پندارند ۳ ».

حافظ ابرو در جغرافیای خود ذکر کند :

« اصل عراق درقدیم زمین بابل‌را گویند ، و در عرب میاه بنی‌سعدبن مالک و بنی مازن را عراق خوانند. . . و آنچه از بلاد عجم آنرا عراق خوانند، و مقیّد کنند به عراق عجم ، آن نیز به طریق مجاز است ، بسبب آنکه متصل است‌بزمین عراق ، و الاّ درکتبی که اصحاب این فن نوشته‌اند آنرا بلاد جبل خوانند. . . ۴»

در تقویم‌البلدان ابوالفدا مذکور است :

« وهی‌البلادُ المعروفةُ عندالعامة بعراق‌العجم. . . ۵ »

در سرزمینهای خلافت شرقی نقل است :

« ایالت جبال‌را در قرون وسطی غالب اوقات باشتباه عراق‌عجم می‌نامیدند، تا با عراق‌عرب، که مقصود بین‌النهرین سفلی بود ، اشتباه نشود. . . ۶»

---

(۱) آثارالبلاد ، ص۳٤۱ س۱۲ .

(۲) رك : ص۳۳ کتاب حاضر.

(۳) جهان‌نامه، ص٦۸ س۹ .

(٤) جغرافیای‌حافظ ابرو (یاجلد۳ زبدة التواریخ)، ورق٦٤ صA س٥ .

(٥) تقویم‌البلدان، ص٤۰۸ س۳ .

(٦) سرزمینهای خلافت شرقی، ص٦ س۱ .

آنچه در سبب تسمیهٔ این نامها گفته‌اند

الف ـ ماد : در باب این نام از پیشینیان اقوالی رسیده است ، که بیک دو مورد آن اشارت می‌رود :

در مرآة‌البلدان آمده :

« قدما که این ناحیه را « مدی » می‌نامند ، وسکنه‌اش را «مِد» می گفتند، چنین معتقد بودند که اهالی این‌ناحیه از اولاد مادی بن یافث بن نوح علیه‌السلام می‌باشند ، لهذا آنها را منسوب به مادی نموده « مد » خواندند ، و مملکت آنهارا « مدی » گفتند ، یعنی مملکت اولاد « مادی » ؛ و مؤیّد این قول است‌فصل دهم سفر تکوین تورات‌شریف که در این فصل در تعداد اولاد حضرت نوح‌علیه‌السلام یکی مادی‌بن یافث را می‌شمارد . . . [1] »

در سفر تکوین باب دهم ، بند دوم چنین مذکور افتاده :

« پسران یافث : جومر و ماجوج و مادای [2] ...» .

ونیز در کتاب اول تواریخ ایام از تورات باب اول بند ٤ و ٥ درباب نوح و پسرانش چنین آمده :

« نوح سام، حام ، یافَث . پسران یافَث : جُومَر وماجُوج ومادای[3] ...» .

کنت دوگوبینو در « تاریخ ایران » گفته :

« امّا در خصوص موافقت میتولژی با تا ریخ ایرانی ، ملاحظه کنید ببینید آن چیزی را که به ملت مد ارتباط دارد ، در میتولژی بچه سبک و زبانی بیان شده‌است : هومر شاعر معروف یونانی می گوید :

---

(۱) مرآة‌البلدان ، ج ٤ ص۱۳۸ س۰۷ .

(۲) تورات ص۱۳ س۱ .

(۳) تورات ص٦٢٤ س۳ .

خورشید پدر آئتس (Aeétès) و سیرسه (Circé) بود، و از آئتس مده (Medée) بوجود آمد ۱ ».

ب ـ جبال : سرزمین ماد را ، بسبب کوههای فراوانی که دارد ، جبال نامیده‌اند، در این باب همهٔ کتب جغرافیای اسلامی‌را ، مانند «المسالک‌والممالک» اصطخری ، و «صورة‌الارض» ابن‌حوقل ۲ و غیرهما اشاراتی‌است. در کتاب‌اصطخری چنین آمده :

« والغالبُ علیها کُلّها‌الجبال ، الاّ مابین همدان الی‌الرّیِ و إلی قم، فانّ الجبالَ هناك قلیلةٌ. و امّاالّذی یحیطُ بالجِبال من حد شهر زور ممتداً علی حُلوان و الصیمرة و السیروان واللّور الی اصبهان و حد فارس ، راجعاً علی قاشان الی همدان ، حتی‌ینتهی الی قزوین و سهروردعلی‌حدود أذَرْبَیْجان ، الی‌ان‌یعودَ الی شهرزور، فانّها کُلّها جبال ٌ لایکاد یوجدُ فیها فضاءٌ کبیرٌ لایری منه‌جبل ۳ ».

ج ـ قهستان : همان گونه که قبلاً اشارت رفت ، قهستان معرب کوهستان و به معنی جبال است، چنانکه صاحب ترجمهٔ فارسی‌المسالک اصطخری عبارات‌بالا را چنین آورده :

« و در همهٔ کوهستان هیچ دریا نیست ، و کوههای بسیار است ، مگر از همدان تا ری و تا قم کی کوه کمتر است . . . ۴ »

د ـ عراق : در معجم‌البلدان ، در وجه تسمیهٔ عراق اقوالی نقل‌افتاده است، از آن جمله است :

---

(۱) بدنبال این مطلب اقوال دیگری‌نیز دارد که اختصار را از نقل‌آن خودداری‌شد برای اطلاع بیشتر رك : ص ۲۱۵ - ۲۳۰ از کتاب مزبور.

(۲) صورة الارض، ص ۳۱۵ س ۱۹ ببعد.

(۳) المسالک والممالک، ص ۱۱۹ س ۵ .

(۴) ترجمهٔ فارسی اصطخری ، ص ۱۶۶ س ۱۱ .

« و قال الخلیل : العراقُ شاطیء البحر ، و سُمِّیَ العراقُ عراقاً لِأنَّهُ علی شاطی دجلة و الفرات ، مدّا حتی یتصّل بالبحر [1] ».

عراق را « سواد عراق » و یا « سواد » بطریق مطلق نیز گفته‌اند.

در خلاف شیخ طوسی ، در کتاب الفیء و قسمة الغنائم مذکور افتاده :

« سوادالعراق مابین الموصل و عبادان طولاً ، و مابین حلوان و القادسیة عرضاً ، فتحت عنوة [2] فهی للمسلمین [3] ».

در ادب الکتّاب آمده :

« وحدالسواد الّتی وقعت علیه المساحة ، من لدن تخوم الموصل ماداً مع الماء الی ساحل البحر ببلاد عبادان من شرقی دجلة. هذا طوله ؛ فاما عرضه فحدّه من ارض حلوان الی منتهی طرف القادسیة المتصل بعذیب [4] ».

در استبصار شیخ طوسی نقل گردیده :

«سئل ابو عبدالله علیه السلام عن السّواد ما منزلته ؟ فقال: هو لجمیع المسلمین . . . فانما هو فیء للمسلمین [5] ».

هـ - عراق عجم : حافظ ابرو گوید :

« در زمان حکومت بنی امیّه که دارالملک شام بود ، ایشان تمامت بلاد شرقی را عراق می گفتند. چنانچه مداینی در کتاب خود گفته است که : عمل عراق از هیت (شهری بر کنار فرات) است تا نصف دیلم و طبرستان و فارس و خراسان با هند و سند ، مجموع را داخل عراق داشته است ، و آن بدان سبب بوده است که ، در زمان حکومت بنی‌امیه هر کس از بلاد مشرقی پیش ایشان می‌رسید، چون

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۶۲۸ س ۲۱ .

(۲) در توضیح این اصطلاح ، در فصل هفتم، در بیان فتح ری اشارتی خواهد رفت.

(۳) خلاف ، ج ۲ ، ص ۴۷ س ۲۷ .

(۴) ادب الکتاب ص ۲۱۹ س ۱۰ .

(۵) استبصار ، جزء ۳ ص ۱۰۹ س ۱۰ - ۳ .

گذر[ش] بر عراق بود ، می گفتند از عراق می‌آید ؛ تمامت را به عراق منسوب می کردند [۱] . »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی وجه دیگری ذکر می کند بدین ترتیب:

« در نیمهٔ دوم قرن پنجم، که سلجوقیان بر تمام مغرب ایران استیلا یافتند ، و همدان را پای‌تخت خود قراردادند ، نفوذ و استیلای آنها تا بین‌النهرین ، مقرّ خلافت عباسی نیز رسید ، و از مقام خلافت لقب « سلطان‌العراقین » به آنان اعطا گردید ، که با وضع آنها مناسب به نظر می‌رسید . از این لقب این طور فهمیده شد که مقصود از عراق‌دوّمی ایالت جبال‌است ، یعنی همانجا که مقرّ سلاطین‌سلجوقی بود ، از اینرو مردم برای اینکه این‌عراق با عراق اصلی اشتباه نشود ، آنجاراعراق عجم نامیدند . . . بهرحال ظاهراً پس از حملهٔ مغول اسم جبال برای این ناحیه دیگر استعمال نشد، وحمدالله مستوفی، که در قرن هشتم می‌زیست، هیچ جا این‌اسم را ذکر نمی کند . . . [۲] » .

این بود قول لسترنج ، لکن گویا ظاهراً قول حافظ ابرو را با شواهد و قراین تاریخی سازگاری بیشتر است ، و منافی با آنچه لسترنج گفت نیز نمی نماید .

قدیمتر جای که از ماد ذکری رفته است :

بدین سئوال ، که مادیها در چه تاریخی به ایران آمده‌اند ؟ پاسخ درستی نتوان داد [۳] .

دونالد ویلبر (Donald N. Wilber) در کتاب « ایران گذشته و حال» آورد :

« گویا در حدود . . . ۱۵ پیش از میلاد قوم هند و آریائی از حوالی ماوراءالنهر رو بسوی جنوب و مغرب فلات ایران روانه شده . . . و در حدود . . ۹ سال پیش از میلاد ، ایرانیان که شعبهٔ خاصی از آریائیها هستند پیدا شدند ، ودر

(۱) جغرافیای حافظ ابرو ، ورق ٦٤ صA .

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ص۲۰۱ س۲ ببعد .

(۳) ایران باستان ج۱ ص۱٦۸ س۲۱ ببعد .

نقاط مختلف فلات ایران سکنی جستند ، و بتدریج جای سکنهٔ اولیه را گرفتند . خانواده‌های عمده ایرانیان عبارت بودند از مادها و پارسها و پارتها . . . مادهادر ایران غربی مستقر شدند ، و مدتی توأم با پارسها تحت نفوذ دولت آشور بودند ، ولی بسی نگذشت نیرومند و مستقل شدند . . . [1] »

جیمس هنری برستد (James Henry Breasted) در کتاب « روزگار باستانی » گوید :

« ظاهراً در حدود ۱۸۰۰ ق . م . آریائیها به دو گروه عمده منقسم شدند ؛ طوایف گروهی بسوی مشرق رفتند ، و تا هند رسیدند . . . طوایف گروه دوم نام آریائی یا آریانی را بشکل « آیریانه » یا ایران نگهداشتند ، و رو بسوی مغرب نهادند ، و تا سرزمین هلال اخضر سکنی جستند . . . و کمی رو به مشرق دوطایفهٔ بزرگ دیگر ایرانی سکنی گزیدند ، که یکی عبارت بود از طایفهٔ « ماد » ، و دومی عبارت بود از طایفهٔ پارس ، و اینان بودند که بعداً فتوحات کردند ، وآخرین دولت بزرگ جهانی را در آسیای غربی بوجود آوردند . . . [2] »

مردم ماد پیش از کسب استقلال زیر نفوذ دولت آشور [3] و گرفتار تهاجم و

---

(۱) ترجمه ازکتاب فوق بوسیلهٔ استاد دکتر شفق ، ص ٤ کتاب ایران ازنظر خاور شناسان .

(۲) ترجمه ازکتاب فوق بوسیله استاد دکتر شفق ص ۹۹ کتاب ایران از نظر خاورشناسان .

(۳) آسوریها (یاآشوریها) مردمی بودند ازنژاد سامی، که بامردمان سامی نژاد دیگردر زندگانی می‌کردند ، در ازمنه بعد آسوریها مهاجرت کرده ، به قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور رفته ، درآنجا دولت کوچکی ساختند ، که موسوم به «آسور» شد این اسم از اسم رب‌النوعی است ، که پرستش می‌کردند و «آسور» نام داشت . . .

پای‌تخت این مملکت درابتدا شهر «آسور» بود ، واکن در ادوار دیگر شهر کالاه (کالح تورات) Kalakh یا Kalah و بالاخره نینوا (Nineveh) پای‌تخت گردید : ایران باستان ج ۱ ص ۱۲٦ س ۹ ببعد .

تاخت و تازهای آن دولت آشوبگر بوده‌اند، وسرزمین ماد بخشی از سرزمینهای تابع آن دولت به حساب می‌آمده.

در تورات دراین باب، که سرزمین ماد در اختیار شاهان آشور بوده، اشاراتی توان یافت.

چنانکه در کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷ بند ٦ چنین درج افتاده:

«و درسال نهم هوشَعْ پادشاه آشُور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشُور باسیری برد و ایشان را در حَلَح و خابور بر نهر جُوزان و درشهر های مادیان سکونت داد[۱]».

در همین کتاب، باب ۱۸ بند ۱۱ ذکر شده:

«و پادشاه آشُور اسرائیل را به آشور کوچانیده ایشان را در حَلَح وخابُور نَهْر جوزان و در شهرهای مادیان برده، سکونت داد[۲]».

هردوت مورخ نامی یونانی گفته:

«مدت پانصد و بیست سال قسمت بزرگی از فلات آسیا تحت سلطهٔ آشوریها بود، و پس از این مدت که سلطهٔ آنها ادامه داشت، نخستین قومی که از آنها جدا شد قوم ماد بود... [۳]»

گیرشمن آورده:

«اگر قول سالنامه های آشور را باور کنیم، هیچیک از اقوام تابع دولت آنان به اندازهٔ ماد ها، عصیان و طغیان نکرده است[٤]».

در کتاب «تاریخ شاهنشاهی» اومْسْتِد[٥]، و «ایران باستان[٦]»، و

---

(۱) تورات، ص ٦٠٥.

(۲) تورات، ص ٦٠٨.

(۳) تاریخ هردوت، جلداول ص ۱۸٤ س ۸ ببعد.

(٤) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص ۱۰٤ س ۱۳.

(٥) ترجمهٔ دکتر محمدمقدم، ص ۳۱ س ٦ ببعد.

(٦) ایران باستان، ج ۱ ص ۱٦۹ س ٦ ببعد.

« تمدن هخامنشی[١] » ، و کتاب « دین قدیم ایرانی[٢] » و « ایران شهر[٣] » و « مزدا پرستی در ایران قدیم[٤] » ، و « ایران گیرشمن[٥] » در باب قدیم‌ترین جای که نام ماد در آن مذکور افتاده ، شرحی بدین تلخیص آمده است :

« از مادیان و پارسیان نخستین بار در کتیبهٔ آسوری ذکر رفته ، به هنگامی که در ٨٣٦ یا ٨٣٨ قبل از میلاد شَلْمَ نَصَر (Salmanasar) سوم بر پادشاه محلی یا امیر « پارسوا » یا « پارسواش » در جانب غربی دریاچهٔ اورمیه (دریاچهٔ رضائیهٔ فعلی) دست یافت ، و از وی باج گرفت ، و بسرزمین « ماده » در جانب جنوب‌غربی آن دریاچه رسید . از آن پس از این دو قوم مکرّر یاد شده است ، لکن تا آن زمان در ظلمت تاریخی مخفی بوده‌اند » .

در مزداپرستی ذکر شده ، که پارسوارا بعضی‌ها به قوم پارت تطبیق کرده‌اند .

در تورات ذکر ماد جز در دو مورد سابق‌الذکر در موارد دیگر نیز بچشم می‌خورد و از آن جمله است :

کتاب عزرا ؛ باب ٦ بند ٢[٦] .

کتاب استر : باب ١ بند ١٩[٧] ، باب ١٠ بند ٢[٨] .

کتاب دانیال : باب ٥ بند ٢٨[٩] .

---

(١) تمدن هخامنشی، ج١ ص٢٣ س٦ .

(٢) کتاب اول دین قدیم ایرانی، ص١٠٦ س٦ ببعد .

(٣) ایرانشهر، ج١ ، ص٢٨٦ .

(٤) مزداپرستی، ص٢٧ س١٠ .

(٥) ترجمهٔ فارسی ایران گیرشمن ص٧٦ س١٥ .

(٦) تورات، ص ٧٣٧ .

(٧) تورات، ص٧٧٢ .

(٨) تورات، ص٧٨٤ .

(٩) تورات، ص١٢٩٦ .

کتاب دانیال : باب ٦ بند ٩ [١] ، و بند ١٦ [٢] ، باب ٩ بند ١ [٣] .

ماد اصلی و تقسیمات بعدی آن - ماد اصلی ، چنانکه از گفتهٔ مورخان بر می‌آید ، عبارت از آذربایجان و بخشی از کردستان وعراق عجم بوده ، لکن بعد ها که وسعت بیشتری یافت [٤] ، آن را به دوبخش ماد بزرگ و ماد کوچک قسمت کرده‌اند .

قول استرابون، مورخ یونانی در زمان‌اشکانیان، در این باب در جلد چهارم مرآة‌البلدان چنین آمده است :

« مدی منقسم بدو قسمت است : مدی کبیر ، و مدی صغیر ، اما مدی کبیر پای‌تخت و دارالملک‌آن اکباتان . . . و در این زمان محل ییلاق سلاطین اشکانی است . . : مدی صغیر مشهور به « آت روپاتین » (=آذربایجان) می‌باشد [٥] » .

در ایران باستان جلد ١ و جلد ٣ مذکور است :

« بعضی به سه ماد قائلند :

١- ماد بزرگ یا عراق عجم قرون بعد .

٢- ماد کوچک یا آذربایجان .

٣- ماد رازی یا مملکت ری .

ولی بیشتر ماد رازی را جزء ماد بزرگ بشمار می‌آورند ، چنانکه ری تا این اواخر جزء عراق عجم بشمار می‌آمد . . . [٦] »

و نیز :

---

(١) تورات ، ص١٢٩٦ .

(٢) تورات، ص١٢٩٧ .

(٣) تورات ، ص١٣٠٢ .

(٤) تاریخ ایران قدیم، ص٤٥ س١٨ .

(٥) مرآة البلدان ، ج ٤ ص١٣٨ س١٣ ببعد .

(٦) ایران باستان، ج١ ص٢٠٧ س١٠ ، ج٣ ص٢٢١٧ س٥ ببعد .

« صفحهٔ ری که جزء ماد بزرگ بود ، ماد راگیان (ماد رازی) (Media Rhagiana) نامیده‌اند. نویسندگان اینها هستند: ایزیدور خاراکسی (پارت ، بند۷) ستْرابون (کتاب ۱۱ ، فصل ۱۳ ، بند ۷) دیودور سیسیلی (کتاب ۱۹ ، بند ٤٤) بطلمیوس (جغرافیا ، فصل ٦ ، بند ۲) [۱] ».

حدود سرزمین ماد - مغان ماد را کانون و قلب ایران می دانسته‌اند[۲] ، هردوت گفته « رود هالیس (Halys = قزل ایرماق کنونی در ترکیه) سرحد امپراتوری ماد و لیدی بود . . . (رود هالیس تمام نواحی آسیای سفلی را ، که بین دریای قبرس و دریای سیاه واقع شده بود ، از قارهٔ آسیا جدا می کرد [۳]) ».

در ایران باستان آمده :

« چون در زمان هووخشتر دولت ماد به اعلی درجهٔ وسعت خود رسید ، لازم است حدود آنرا در این زمان تعیین کنیم :

از طرف مغرب حدود آن معین است ، رود هالیس یا قزل آیرماق کنونی آنرا از لیدیه جدا می کرد ؛ از طرف جنوب غربی با بابل هم حد بود ؛ و از طرف شمال نیز معلوم است ، که مملکت وان یا ارمنستان زمان بعد جزء این دولت گردید.

سایر حدود محققاً معلوم نیست ، اما از قرائن می‌توان بطور تقریبی آنرا معین کرد. اولاً شکّی نیست ، که حدود ماد قبل از سقوط نینوا از طرف جنوب بحدود عیلام می‌رسیده ، پس از سقوط نینوا ، چون دیده نمی‌شود ، که بابل عیلام را جزء مملکت خود کرده باشد ، و عیلام هم جزء آسور بود ، پس باید عقیده داشت که عیلام این زمان هم ، از ترکهٔ آسور ، جزء ویا دست نشاندهٔ دولت ماد گردیده بود ؛ در باب پارس هم از روایات هردوت و وقایع بعد می‌دانیم ، که تا قیام کورش دست نشاندهٔ دولت ماد بشمار می‌رفت؛ راجع به‌ممالک مشرق ایران ، ظنّ قوی این است

(۱) ایران باستان، ج۳ ص۲۲۱۷ س۱ ببعد ؛ وص۲٦٥۱ س۹ .

(۲) وندیداد دارمستتر ، ترجمهٔ دکتر موسی جوان، ص۹٥ س٥ ذیل .

(۳) تاریخ هردوت ، ج۱ ص۱۲۲ پاورقی ۷۲ .

که این صفحات هم جزء ماد بودند ، زیرا هردوت گوید که : فرورتیش این ممالک راتسخیر کرد . . . می‌توان ظن قوی داشت، که حدود ماد از طرف مشرق تا باختر و جیحون ممتد بوده (بعضی عقیده دارند که به سیحون می‌رسیده).

راجع بگیلان و مازندران اختلاف نظر حاصل است .[1] »

این حدود ، چنانکه معلوم است ، مربوط به سرزمین ماد بهنگام استقلال آن بوده ، و در ادوار بعد بهر عهدی مرزی داشته است ، و در کتب جغرافیای اسلامی ، همچون المسالک والممالک اصطخری [2] ، و معجم‌البلدان یاقوت [3] و آثارالبلاد قزوینی [4] ، و تقویم‌البلدان ابوالفداء [5] ، و در آثار متاخران مانند تاریخ ایرانیان کنت دوگوبینو [6] ، و سرزمینهای خلافت شرقی [7] وسفرنامهٔ درروویل [8] وتاریخ ایران قدیم [9] و ده‌ها کتاب دیگر ، از حدود سرزمین جبال یا عراق عجم که همان سرزمین ماد قدیم است ، بحث رفته‌است ، که چون فایدتی چندان بر نقل آن متصور نبود ، از ذکرش خودداری گردید.

تطور لفظ ماد در اعصار مختلف از دیر باز تاکنون - داریوش اول آنرا « مادَ » گفت[10] . در عهد اشکانیان و ساسانیان آنرا « مای » و « ماه » و«مار» و در قرون اسلامی «ماه» می گفته‌اند[11] .

---

(۱) ایران‌باستان ، ج ۱ ص ۱۹۹ س ۲۱ ببعد.

(۲) المسالک، ص ۱۱۹ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۱۵ .

(٤) آثارالبلاد، ص ۳٤۱ .

(٥) تقویم‌البلدان، ص ٤۰۸ .

(٦) تاریخ ایرانیان، ص ۲۱۵ ، ۲۱۸، ۲۲٦ .

(۷) ترجمهٔ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ٥ .

(۸) ترجمهٔ سفرنامهٔ؛ درروویل ص ۱۳ . (۹) ایران قدیم، ص ٤٥ ذیل .

(۱۰) تاریخ ایران قدیم، ص ۹۳ ذیل صفحه .

(۱۱) ایران قدیم، ص ۹۳ ذیل . ایران باستان، ج ۱ ص ۲۰۷ ؛ تمدن هخامنشی ج ۱ ص ۲۳ ؛ نامهای شهرها ودیه‌های ایران چاپ سوم، ص ٦۹ .

فخرالدین گرگانی درویس ورامین این‌سرزمین‌را «ماه» و«کشورماه» نامیده بدین ترتیب :

نگویی تا کدامین خوشتر ای ماه   به چشم نرگسینت سرو یا ماه؟[1]

* * *

چو بینم روی را مین گاه و بیگاه   مرا چه سرو باشد جای و چه ماه[2]

* * *

منم مهمان تو یک ماه درماه   چنان چون دوستداران نکو خواه[3]

که سبزاست از بهاران کشور ماه   همی تابد ز خاکش زهره و ماه[4]

* * *

که هرگز نگذرد بر کشور ماه   نه بیرون آید از پند شهنشاه[5]

* * *

هنوز از مرزهای کشور ماه   همی آید همانا آوخ و آه[6]

* * *

اگر من بودمی در کشور ماه   نبردی ویس را هرگز شهنشاه[7]

* * *

هزاران آفرین بر کشور ماه   که‌چون‌ویس آمدست‌ازوی‌یکی‌ماه[8]

---

(۱) ص۱۲۹ بیت۱۵ .

(۲) ص۱۲۹ بیت ۲٤ .

(۳) ص ۱٤٤ بیت ۵۲ .

(٤) ص ۱۲۱ بیت۵ .

(۵) ص ۱۳٤ بیت ۹۷ .

(٦) ص ۱٤۰ بیت ۷۰ .

(۷) ص ۱٤۰ بیت ۷٦ .

(۸) ص ۱۵۰ بیت ۱۰۱ .

ابوریحان نوشته :

« وهم (اشکانیان) الذین ملکواالعراقَ و بلادَ ماهَ وهی‌الجبال. . .[1] »

درکتاب ایران باستان است که درباب تبدیل ماد به «مای» و«ماه» مدارکی در دست است مانند نوشته های موسی خورن، جغرافیادان ارمنی، وکتب نویسندگان قرون اسلامی[2].

در تاریخ ارمنستان موسی‌خورن بصورت « مار » مذکور آمده[3].

آبادیهایی که نام‌آنها را ازلفظ ماد مشتق دانسته‌اند و تاکنون برجای مانده :

کلمهٔ ماد راتایک قرن پس از انقراض دولت ماد بجای پارس بکار می برده‌اند[4]، و نام بسیاری از اماکن ، برطبق تحقیق اهل فن، از این کلمه اشتقاق یافته است.

مرحوم احمد کسروی را در کتاب « نامهای شهرها و دیه های ایران» در این زمینه بحثی است ،که تتمیم فائدت را ، در ذیل نقل می‌افتد :

« مادوان و ماروان و میوان و میقان و میغان ومایان و ماهان و ماران‌وماپین و مارین و ماروا. مادوان رااستخری نام جایی در پارس می‌نگارد که دربرخی‌نسخها بجای آن « ماروان » است. میوان‌جایی در بیرون قوچان ، ومیقان[5] جایی‌درنزدیکی تهران، و میغان دیهی از بیرون دامغان است. مایان نام سه دیه، یکی‌درآذربایگان و دیگری در خراسان و سومی در دامغان می‌باشد. ماهان هم سه دیه در فیروزکوه وکرمان و تارم زنگان است. ماران و ماپین دوجا درفارس و مارین بنوشتهٔ حمدالله

---

(۱) آثارالباقیه، ص۱۱۲ س‌آخر .

(۲) ایران باستان، ج۱ ص۲۰۷ .

(۳) ترجمهٔ تاریخ ارمنستان، ص۸ س‌آخر، وص۹ س۲۵، و ص۱۲ س۱۳ وغیرها.

(٤) تاریخ ایران قدیم، ص٤٧ س٥ .

(٥) این‌دیه تقریباً دره ٤ کیلومتری شمال طهران است و درنوشته‌های عهد قاجاریان آنرا میگان می‌نوشته‌اند امروز به‌میگون‌مشهور است، و ازنقاط خوش‌آب‌وهوا و ییلاقی‌طهران است. در باب چهارم کتاب دربحث دیه‌های ری‌ازاین آبادی نیز سخن خواهد رفت .

مستوفی جایی در بیرون قزوین بوده ، و ماروا دو دیه ، یکی در بیرون زنگان ، و دیگری در بیرون همدانست.

اما معنی نامها : چنانکه گفتیم یکی از تیره‌های معروف باستان ایران‌درزمان هخامنشیان « ماد » نام داشته، که این نام در نوشتهٔ بیستون فراوان یاد کرده‌شده. سپس در زمان اشکانیان آن نام تغییر یافته که خود مادان « مای » و مردم فارس « ماه » و ارمنیان « مار» می‌خوانده‌اند، و در آذربایگان که نیز سرزمین مادان‌بوده، « مای » و « مار » هردو بکار می‌رفته است. ازآن نام اکنون این یک رشته‌نامهای آبادیها راداریم که در برخی شکل باستان نام‌را نگاه داشته ، و در برخی‌شکل های دیگر را بکار برده‌اند ، و همهٔ آنها بمعنی « سرزمین مادان » و « بنگاه مادان » و مانند اینهاست [1] ».

---

(۱) نامهای شهرها ودیه‌های ایران ، چاپ سوم، ص۶۹ .

فصل دوم

ذکر ری در کتب مقدس و منابع باستانی

الف ـ تورات : در پاره‌ای از شهرهای ماد از جمله ری ، پیش از آغاز دوران عظمت باستانی ایران ، اقلیتی از یهود می‌زیست ؛ و همچنانکه در صحیفه ۱۴ کتاب حاضر گفته آمده ، در تورات مذکور است ، که پادشاه آشور اسرائیل را به آن کشور کوچانیده در حَلَح و خابُور و شهرهای مادیان برده مقیم گردانید[1] .

در تاریخ ایران گیرشمن آمده :

« آشوریان جمعی از یهودیان را در ری نزدیک طهران مسکن دادند [2] » .

این قوم در ری زندگیی آسوده داشته ، و در دوره‌های مختلف تاریخی با رفاه و آسایش می‌زیسته است .

در دررالتیجان است :

« و از آنجا که از سلاطین سلوکید برشام به آنها (یهودیان) خیلی صدمه وارد می‌آمد ؛ در بلاد اشکانی به آسودگی می‌زیستند ، متصل مهاجرت کرده باین حدود می‌آمدند . . .[3] »

در کتاب ایران قدیم نقل افتاده :

« مخصوصاً اشکانیان نسبت بملت یهود رؤوف بوده ، از آنها بر ضد رومیها حمایت می کردند . . .[4] »

---

(۱) تورات، کتاب دوم پادشاهان ، باب ۱۷، بند ۶، و باب ۱۸ ، بند ۱۱ .

(۲) ایران گیرشمن، ترجمه از فرانسه بانگلیسی، ص ۱۱۵ س ۷ ببعد ؛ ترجمهٔ فارسی، ص ۱۰۴ س ۱۱ .

(۳) دررالتیجان ، ج ۳ ص ۲۱ س ۲۰ ببعد.

(۴) ایران قدیم ، ص ۱۵۰ س ۶ .

گیرشمن گفته :

« اغماض اشکانیان ، مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است . یهودیان ، شاهان ایرانی مزبور را مدافعان حقیقی دین خود می‌دانستند ، و چون از طرف سلوکیان و رومیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند، معتقد شدند ، ایران- که همواره نسبت به آنان خیرخواه بوده - تنها قدرتی است ، که ممکن است ایشان را از یوغ خارجی نجات بخشد ؛ همان گونه که در زمان هخامنشیان این امر تحقّق یافته بود .[1] »

در قرون وسطی معظم تجارت ری با بلاد خاور و باختر با یهودیان بوده‌است . در مختصرالبلدان ابن فقیه در این باب چنین درج است :

« والیها (الری) تقُع تجاراتُ ارمینّیة و اَذْرَبیجان وخراسان و الخزر وبلاد بُرْجان ، لانَّ تُجّارَالبحر یسافرُون من المَشْرقِ الی المَغْرب ، ومن المَغْرب الی المَشْرق ، فیحملون الدیباجَ و الخَزَّ الفائِقَ من فرنجه الی الفرما ، ویرکبون البحرَ من القُلْزم ، فیحملون ذلکَ الی الصین . . . و هم التُّجارالیهود الذَّینَ یقالُ لهم الرَّاهدانیّةُ ؛ یَتَکَلَّمونَ بالفارسیةِ و الرُّومیَّةِ و العَّربیة و الافرنجیّه . . .[2] »

در کتاب تاریخ یهود ایران ، تألیف حبیب‌لوی نیز مذکور است :

« . . . ابن خداداد در ۸۱۷ میلادی می‌نویسد : تجار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا (ری) آمدند ، و زبانهای یونانی ، عربی ، روسی ، فرنگی،اسپانیائی و اسلاو می‌دانستند . . .[3] »

بنابر سوابق مذکور ، بعید نمی‌نماید که نام ری در آثار پیشین یهود ثبت‌افتاده باشد ، لکن در کجا ؟ و به چه صورت ؟ :

ابن فقیه در باب ذکر ری در تورات آورده :

---

(۱) تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۲۷۲ س ۲۲ ببعد.

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۱-۲۷۰ .

(۳) تاریخ یهود ایران ، جلد سوم ، کتاب هفتم ، ص ۱۰۳۱ س ۱۹ .

« و روی بعضُهم (بعض العلماء) انه مکتوبٌ فی التورية : الرَّیُّ بابٌ من ابوابِ الارض ، و الیها مَتْجَرُ الخَلْق ¹ ».

این قول را یاقوت نیز از کتاب ابن فقیه در معجم البلدان نقل کرده است ².

در احسن التقاسیم این جمله ، بی آنکه به تورات نسبت داده شود ، به صورت خبر، چنین درج افتاده است :

« وفی الخبر ، انّ الریّ بابٌ من ابواب الارض ، والیها متجر الخلق ³ ».

در عجایب نامه مذکور است :

«... و قیل مکتوب فی التورية ، الرّی متجر الخلق ... ⁴ »

در مجالس المؤمنین آمده است :

« منقول است از بعض علما که گفته‌اند ، که : در تورية مکتوب است که « الری ... الخ ⁵ ».

نگارنده پس از کوشش و فحص بسیار ، سند روایت این قول را سر انجام بدین صورت در تاریخ جرجان بیافت ، که در ضمن بیان احوال عبدالواسع بن ابی طیّبة ، عیسی بن سلیمان بن دینار دارمی جرجانی ، [رقم ۳۹۲] ، ثبت افتاده :

«اخبرنا ابواحمد عبدالله بن عدی، حَدَّثنی محمدُ بن سعیدِ السَّعدی، ابومنصور ببغداد ، حَدَّثَنا محمَّدُ بنُ یَحْیی ، حَدَّثَنا یوسُفُ بنُ واقد ، حَدَّثَنا الحسین ابن الحَسَن ، حَدَّثَنا عَبْدُ الواسِع بنِ ابی طیّبَة الجرجانی: قال مکتوب فی التورات: الرَّیُّ بابٌ من ابوابِ الارضینَ ، و الیه مَتْجَرُ الخلق ⁶ ».

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۰ س ۶ .
(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۹ .
(۳) احسن التقاسیم ص ۳۸۵ س ۱۳ .
(۴) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۱۰ .
(۵) مجالس المؤمنین ، مجلس اول ص ۳۸ س ۲۲ .
(۶) تاریخ جرجان ، ص ۱۹۹ س ۲۰ .

عبدالواسع ظاهراً بزمان مأمون می زیسته‌است ، چون قضاء جرجان درآن‌عهد از جانب مأمون به برادر وی ، احمدبن ابی‌طیّبة ، عیسی‌بن سلیمان‌بن دینارالدارمی محول بوده است [۱] .

این بود قول ذکر ری در تورات ، و سند آن ، و چنانکه مشهود می افتد ، اشارتی نرفته، که درکدام کتاب تورات ، و درچه بابی آنرا دیده‌اند .

این گفته ظاهراً شهرتی است بی‌اساس ، و بیانی است نادرست ، ودعویی‌است عاری از حقیقت [۲] .

نگارنده با ولعی که دراین باب داشت ، ترجمهٔ تورات موجود را بتمامی در مطالعه گرفت ، و بهیچ روی در باب گفتهٔ فوق تاییدی نیافت ، و با برخی ازعالمان یهود نیز این معنی را درمیان گذارد ، و آنان نیز بکلی منکر بوده‌اند .

آری نام ری ، بتفصیلی که مذکور خواهد افتاد ، نه بدان صورت که درسابق یادگردیده ، درضمایم غیر رسمی منسوب به تورات ، در «توبیت» و «ژودیت» درج آمده است ، بیان این مطلب را مقدمه‌ای در بایست است ، بدین تلخیص :

تورات گاه بر اسفار پنجگانهٔ حضرت موسی ـ سفر پیدایش ، سفر خروج ، سفر لاویان ، سفر اعداد ، سفر تثنیه ـ اطلاق دارد ، وگاه بر این اسفار ، وضمایم آن که بر روی هم به عهد قدیم مشهور است [۳] . لکن شمارهٔ این ضمائم را اختلافی است بدین قرار :

از روزگار پیشین از تورات دو نسخت بدست است : عبری و یونانی [۴] .

---

(۱) تاریخ جریان ، ص ۱۸ س ۱۵ .

(۲) مشابه این قول را از اصمعی نقل کرده‌اند که گفت : « الری عروس‌الدنیا والیه متجرالناس وهواحد بلدان‌الارض » : معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۰ .

(۳) المنجد ، ذیل این کلمه .

(٤) لاگراندانسیکلپدی ، ج ۶ ، ص۵۸۶ ؛ آثارالباقیه ، ص ۲۰ س ۱۲ ،ابوریحان را درباب تورات بنزد یهودیان و مسیحیان‌دراین صحیفه شرح مفیدی است.

نسخت نخستین ازآن یهودیان، و بر روی هم شامل سی و نه کتابست ، لکن دو کتاب «توبیت» و «ژودیت» در این ردیف نیست ، ازین رو یهودیان این دو را قبول ندارند.

نسخت دوم ازآن مسیحیانست، وچهل وشش کتاب دارد. که دو کتاب «توبیت» و «ژودیت» نیز جزء آنست[1].

این متن در قرن سوم پیش از میلاد در اسکندریه ، بهنگام پادشاهی بطلمیوس فیلیدلفوس (Ptolémée Philadelphe ۲۸٤-۲٤۷ پیش از میلاد) ، و به‌فرمان وی، برای یهودیان مقیم مصر ، بوسیلهٔ هفتاد و دوتن از دانشمندان یهود ، بزبان یونانی بر گردانده شد[2]. این نسخت را بمناسبت‌شمارهٔ این مترجمان ، بزبان فرانسوی، روایت سپتانت[3](Version des Septante)، وبه انگلیسی سپتواجنت[4] (Septuagint) گویند؛ و ابوریحان بیرونی نام آن‌را در آثارالباقیه « توریةالسبعین » ذکر کرده است[5]. و نیز ،

(۱) لاگراندانسیکلپدی ، صحیفهٔ فوق .

(۲) لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ٦۹۰ ، وج ٦ ص ۳۰۲ ؛ دیکسینر دوبیوگرافی ج ۱ ، ص ۲۹٦ ؛ آثارالباقیه ، ص ۲۰.

(۳) گراند دیکسنر اونیورسل ، ج ۲ ص ٦۷۹ ، ستون راست ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ٦۹۰.

(٤) فرهنگ وبستر انگلیسی ، ج ۲ ص ١٦٥٥.

(٥) آثارالباقیه ، ص ۲۰ س١٤ . مجموع تورات وانجیل را کتاب مقدس، یا«بیبل» (Bible) گویند. تورات و ضمایم آن را عهد قدیم (بانگلیسی Old Testament و بفرانسوی Ancien Testament) ، و انجیل و ضمائم آنرا عهد جدید (بانگلیسی New Testament و بفرانسوی Nouveau Testament) نامند بیبل بنزد یهودیان تنها تورات است. عهدیا Testament را در این مورد بمعنی اتصال، یا اتحاد میان خداوند و انسان گرفته ، و در تعریف بیبل چنین گفته‌اند:

« L'ancienne et la nouvelle alliance entre Dieu et les hommes »

رك : و بستر ، ج ۱ ص ۱۷۹ ؛ دیکسینردوبیوگرافی ، ج ۱ ص ۲۹٦ ؛ گراند دیکسینر اونیورسل قرن ۱۹ ، ج ۲ ص ٦۷٦.

گاه آنرا نسخت اسکندریه ، و دیگر گاه نسخت یونانی گویند[1] . این متن را از متن عبری فعلی کهن تر دانسته‌اند[2] ، و چنانکه اشارت رفت ، هفت کتاب بر متن عبری اضافه دارد ، و در ترتیب پاره‌ای از ضمائم نیز با نسخت عبری موافق نیست[3] .

هفت کتاب اضافی را ، یهودیان و فرقهٔ پرتستان نپذیرفته‌اند ، و مجعول وغیر رسمی« Apocryphe » دانسته، به کتاب مقدس رسمی متأخر به زبان عبری نیفزوده‌اند، لکن کاتولیک‌ها آنها را صحیح و معتبر، و از ضمائم قانونی تورات می‌شناسند. انجیل نیز چنین ضمائمی نا معتبر دارد .

این مجموع را بزبان فرانسوی (Les livres Deutérocanoniques) گویند ، یعنی، کتبی که تنها بنزد کاتولیکها معتبر و در ردیف کتب مقدس است[4] .

این اضافات را در مجموعه‌ای بزبان انگلیسی ، بنام « The Apocrypha » منتشر ساخته‌اند .

در مقدمهٔ این مجموعه موضوع غیر رسمی بودن آنها چنین ثبت است :

---

(۱) کتاب مقدس را سن ژرم (Saint Jérôme)، در میان سالهای (۰۱ ٤ و ۳۹۲م)، جهة کلیسای کاتولیک ، بزبان لاتین برگرداند . این ترجمه را بنام وولگات (Vulgate) می‌شناسند. وولگات تقریباً با متن یونانی منطبق وشامل همان کتب است ، رك : لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ۶۹۰ ؛ دیکسنردوبیو گرافی ، ج ۱ ص ۲۹۶ ؛ لا گراندآنسیکلپدی، ج۶، ص ۵۹۷ ، وج ١٤ ، ص ۳۵۰ .

(۲) لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ص ۶۹۰ ، وج ٦ ص ۳۰۲ .

(۳) لا گراند آنسیکلپدی ، ج ٦ ص ٥٨٦ .

(٤) لا گراند آنسیکلپدی ، ج ٦ ، ص ٥٨٦ ، ج ١٤ ص ۳٥۰ ؛ وبستر ، ج ۱ ص ٨٦ ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ۲ ص ۸۲۲ ؛ گراند دیکسنر اونیورسل قرن نوزدهم ، ج ۲ ص ٦٧٦ . از کتب عهد قدیم آنچه مورد قبول معبد کلیمیانست (Protocanonique) گفته می‌شود . و دو کتاب توبیت و ژودیت گرچه در این ردیف نیست، لکن این معنی مخل به مقصود نتواند بود ، چون در این تحقیق بیشتر قدمت مورد نظر است ، نه رسمیت و اصالت .

« These books form a body of additional writings that are found (except 2 Esdras) in the Septuagint or Greek Version of the Old Testament but have no place in the Canonical Hebrew scriptures. » [1]

دو کتاب توبیت و ژودیت نیز جزء این مجموعه است.

اکنون که‌مقام‌این دو در تورات شناخته آمد، به‌ادامهٔ مطلب‌می‌پردازد.

توبیت - توبیت یک تن یهودی، و از قبیلهٔ نفتالی (Nephtali) بود، که ظاهراً در قرن هفتم پیش ازمیلاد مسیح می‌زیست؛ وی بفرمان شلم نصر (Salmanasar)، شاه آشور، با گروهی از هموطنانش اسیر، وبه نینوا تبعید شد، توبیت مردی پارسا و امین وپرهیزگار و با تقوا بود، بهم کیشان اسیر خود خیرات و مبرات فراوان‌داشت.

وی از پیش در سرزمین ماد، در شهر ری (Rages)، ده تالان نقره‌به‌یکی از خویشاوندان خویش، به‌نام گابائِـل (Gabael) یا گابِـلُوس (Gabélus) به‌امانت‌سپرده بود، و چون در نینوا فقر و تنگدستی بروی فشار آورد، فرزند خویش را، کـه نیز توبیت نام داشت، بدان صوب گسیل کرد، تا آن مبلغ را بازستانده به نینوا برد توبیت پدر در سنین پیری کور شد، لکن توبیت پسر وی را براهنمایی فرشته رفائل (Raphaël) معالجه کرد [٢].

این نام را بزبان انگلیسی توبیت (Tobit)، و بزبان‌فرانسوی توبی (Tobie) نویسند [٣].

---

(١) The Apocrypha، ص ١ س ١ یعنی: این کتابها گروهی اضافی‌از نوشته‌ها را تشکیل می‌دهد، که درسپتواجنت یا ترجمهٔ یونانی تورات (به استثنای دوم اسدراس) پیدا میشود، لکن در نوشته‌های عبری قانونی قرار نمی‌گیرد.

(٢) گراند دیکسینر اونیورسل قرن ١٩، ج ١٥ ص ٢٥٢؛ دیکسینر ناسیونال‌جدید، ج ٤ ص ١٧٦٤؛ لاروس اونیورسل جدید، ج ٢ ص ٩٣١؛ دیکسینر دوبیوگرافی، ج ١ ص ١١٢٥ وج ٢ ص ٢٦٣٧؛ لاگراند آنسیکلپدی، ج ٣١ ص ١٣٥.

(٣) دائرةالمعارف اسلامی بزبان انگلیسی، ج ٣ ص ١١٠٦، و بزبان فرانسوی، ج ٣ ص ١١٨٢.

کتاب توبیت داستانی است اخلاقی در احوال این پدر و پسر ، که نویسندهٔ آن شناخته نشده است[١] .

ری در این کتاب به صورت راگس یا راجس (Rages) ، بدین تقریب مذکور است :

١- باب اول ، بند چهارده :

« ومن به کشور مدیا رفتم، و ده تالان نقره بنزد گابائل (Gabael) برادر گابریاس (Gabrias) در شهر راگس (Rages) به امانت گذاشتم [٢] » .

٢- باب چهارم ، بند اول :

« همان روز توبیت پولی را که در راگس مدیا به گابائل به امانت سپرد ، بیاد آورد [٣] » .

٣- باب چهارم ، بند بیستم :

« و اکنون من به شمامی گویم که ، ده تالان به گابائل پسر [کذا] گابریاس، در راگس مدیابه امانت سپردم [٤] » .

٤- باب پنجم ، بند پنجم :

« اما [توبیاس] نمی‌دانست [که رافائل فرشته است] ، بدو گفت : آیا می توانی همراه من به راگس بیایی؟ و آیا آنجاها را خوب می‌شناسی [٥] ؟ » .

باب ششم ، بند نهم :

« و وقتی که ایشان به راگس نزدیک شده بودند [٦] » .

---

(١) گراند دیکسینر اونیورسل قرن ١٩ ، ج ١٠ ص ٢٥٢ ؛ دیکسینر ناسیونال جدید، ج ٤ ص ١٧٦٤ ؛ دیکسینردوبیو گرافی ؛ ج ٢ ص ٢٦٣٧ ؛ وبستر ، ج ٢ ص ١٩١٧ .

(٢) Tobit 1 : 14 , The Apocrypha p. 39

(٣) Tobit 4 : 1 , The Apocrypha p. 41

(٤) Tobit 4 : 20 , The Apocrypha p. 41

(٥) Tobit 5 : 5 , The Apocrypha p. 41

(٦) Tobit 6 : 9 , The Apocrypha p. 42

نیز به فهرست الفبایی تورات و انجیل بزبان انگلیسی رجوع شود .

ژودیت - ژودیت (Judith) نام زنی جوان ، و بیوهٔ مردی از بزرگان ثروتمند شهر باستانی بتولی(Béthulie)واقع در فلسطین بود .

این زن شجاع ، به هنگام محاصرهٔ بتولی از طرف هُلُفِرْن (Holopherne) سردار آشوری ، از طریق تظاهر به عشق ، وی را بفریفت ، تا در فرصتی مناسب ، در حال خواب اورا بکشت ، و سرش را ببرید، و بدینگونه سربازان آشور را غافلگیر و مضطرب و مغلوب ساخت، و شهر و مردم آنرا نجات بخشید .

تاریخ این واقعه را در حدود سال ٦٥٩ پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند .

نام وی‌رابه‌یونانی‌ولاتینی یودیت(Ioudith)و به عبری‌یهودیت (Yehūdhith) نوشته‌اند [١] .

کتاب ژودیت ، که مؤلف آن نیز ناشناخته مانده ، داستانی است جالب از یهودیان باستان ، برانگیزندهٔ احساس وطن پرستی، که فداکاری و غیرت ، و وطن خواهی این زن زیبا ، و بیوهٔ جوان را نشان می‌دهد [٢] .

دراین کتاب نام ری‌به صورت راگو (Ragau) ثبت افتاده ، که نبوکدنضر (Nabuchodonosor) ، که‌در نینوا سلطنت‌داشت، شاه‌ماد آرفاکساد[٣] (Arphaxad) را در آن حدود بشکست [٤]، بدین تقریب :

---

(١) دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ٣ ص ١٤٣ ؛ دیکسینر دوبیوگرافی ، ج ١ ص ١٤٥١ ؛ پوتی لاروس جدید ، ص ١٤٦٨ ؛ وبستر ، ج ١ ص ٩٩٠ .

(٢) لاگراند آنسیکلپدی ، ج ٣ ص ٣٤٦ ، و ج ٢١ ص ٢٣٦ ؛ دیکسینر ناسیونال جدید ، ج ٣ ص ١٤٣ ؛ دیکسنردوبیوگرافی ، ج ١ ص ١٤٥١ .

(٣) شخصیت‌تاریخی آرفاکساد روشن نیست، در بیشتر منابع مانند دیکسینرناسیونال جدید ، ج ٤ ص ١١٦٨ ، و دیکسنر دوبیوگرافی ، ج ٢ ص ٢٢٥٠ ذیل کلمهٔ Ragau ، وگراند دیکسینراونیورسل قرن ١٩ ، ج ٧ ص ٥٤ دربحث از همدان ، وی را فراورتس (Phraortes) پادشاه ماددانسته‌اند، ودربرخی‌دیگرنیز مانندسفرنامهٔ اوزلی ، ج ٣ ص ١٧٥ اواخر ذیل ٢٢ ، در این انطباق نام دهاك (Dehak) و ضحاك (Zohak) بچشم می خورد .

(٤) نیز رك : دائرة‌المعارف اسلامی ، ج ٣ ، به زبان انگلیسی ، ص ١١٠٦ ، و به زبان فرانسوی ، ص ١١٨٣ .

۱- باب اول ، بند پنجم :

« همان روزها نبوکد نضر با آرفا کساد در دشت بزرگی ، که دشتی است در سرحدهای راگو (Ragau) جنگ می کرد [۱] ».

۲- باب اول ، بند پانزدهم :

« همچنین آرفا کساد را در کوههای راگو بگرفت ، و وی را باتیرهایش بزد، و در همان روز کاملاً از میان برداشت [۲] ».

در باب محل راگو ، و انطباق آن با شهر ری ، در منابع خارجی اختلاف گونه‌ای مشهود است.

در پاره‌ای از آنها این محل دشتی بزرگ بنزدیکی دجله و فرات معرفی شده است [۳].

ظاهراً این اختلاف از اختلاف ترجمهٔ یونانی با ترجمهٔ لاتینی تورات سرچشمه می گیرد، و قول محل راگو در نزدیکی دجله وفرات به ترجمهٔ لاتینی باز می گردد [٤].

سر اوزلی نیز در سفرنامه ، در باب نسخه‌بدل راگو اشارتی دارد ، که ملخص آن چنین است :

« در نسخهٔ سریانی ژودیت ، باب اول بند پنجم، بجای راگو ، دورا(Dura) ثبت است [٥] ».

---

(۱) Judith 1 : 5 , The Apocrypha p. 47.

(۲) Judith 1 : 15 , The Apocrypha p. 47.

(۳) از جمله : دیکسینرناسیونال جدید ، ج ٤ ص ۱٦۸ ؛ دیکسیئر دوبیوگرافی ، ج ۳ ص ۲۲٥ .

(٤) سفرنامهٔ سر اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷٥ ، ذیل ۲۳ .

(٥) سفرنامهٔ سر اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷٥ ، ذیل ۲۳ .

وی که در این مهم در سفرنامه تحقیق مبسوطی دارد[1]، در باب محل راگو چنین گفته :

« That Ragau , noticed in the book of Judith (Ch. 1.V.15) , is the Rages of Tobit... ۲ »

یعنی : راگو که در ژودیت ملاحظه شد همان راگس از توبیت است.

قول مینورسکی ، ایران شناس معروف ، و ویلیام جاکسن نیز در باب راگو (Ragau) ، و انطباق آن با «ری» بیاید.

شباهت کامل میان دو کلمهٔ راگو و راگس ، یکی بودن هر دو را تاییدی تواند بود ، و حرف (س = S) در آخر راگس جزء اصل کلمه‌نیست، و برطبق شیوهٔ معهود یونانیان بدان ملحق گردیده است ، و چنانکه در صحائف پیشین‌مذکورافتاده کتاب توبیت از اصل یونانی برگردانده شده است.

تاریخ دانان یونان و لاتین از ری بصورت « راگَوْ » (Rhagœ) و «راگا» (Rhaga) و« راگیا »(Rhageia) نیز یاد کرده‌اند.

درگراندآنسیکلپدی بزبان فرانسوی ، در ضمن برشمردن نامهای ری آمده :

« Rhagœ des historiens grecs et latins ۳. »

در سفرنامهٔ سر اوزلی انگلیسی مذکور افتاده :

« . . . that venerable city of which the name as written by Greek geographers , Rhaga or Rhageia ... ٤ »

مفاد این دو عبارت چنین است :

۱- « راگَوْ » از تاریخ دانان یونان و لاتن.

---

(۱) سفرنامهٔ سراوزلی ، ج ۳ ص ۱۷٤ ببعد متن و ذیل.

(۲) سفرنامهٔ سر اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷۵ س ٦.

(۳) گراند آنسیگلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۵ .

(٤) سفرنامهٔ اوزلی ، ج ۳ ص ۱۷٤ س ۱۳.

۲- شهرمحترمی (مقدسی) که جغرافی دانان یونانی آنرا «راگا» یا «راگیا» نوشته‌اند.

علاوه براین، اگر راگو را دشتی درمیان دجله و فرات بپنداریم، آنجا را، چنانکه معلوم است، جز درسوی شمال که مرکز دولت آشور بوده، کوهی نیست، درصورتیکه آرفاکساد درکوههای راگو ازمیان برداشته شد، و بعید می‌نماید که آرفاکساد طغیان خویش را ازمرکز دولت آشور آغاز کرده باشد.

این بود بحثی موجز درباب محل راگو مذکور در ژودیت.

در پایان جهت اثبات این دعوی، که نام‌ری جز در دو کتاب پیشین درتورات مذکور نیفتاده، بدین نکته اشارت می‌رود، که دانشمندان مغرب زمین نیز دراین باب، تنها پاره‌ای از همین موارد گذشته را ذکر کرده‌اند، که تتمیم فائدت راسخن برخی از آنها درذیل درج می‌افتد:

۱- درسفرنامهٔ سر اوزلی، فقط سخن از توبیت و ژودیت درمیانست وبه‌قول وی درسابق اشارتی رفت.

۲- در دائرةالمعارف اسلامی، بزبان فرانسوی، مجلد ۳ صحیفهٔ ۱۱۸۲، و بزبان انگلیسی، مجلد ۳ صحیفهٔ ۱۱۰۵، تنها موضوع ذکر ری در توبیت وژودیت، وگسیل داشتن توبی پسر خود توبیاس را به ری بشرح کتاب توبیت، ونبرد نبوکدنضر با آرفاکسادمطابق کتاب ژودیت، باختصار آمده است، وچون مفاد هردو کتاب یکی است بنقل از زبان فرانسوی قناعت می‌شود:

«Rages est mentionnée aussi dans les apocryphes bibliques.

Tobie envoya de Ninévie son fils Tobias pour recouvrer l'argent déposé à Rages chez Gabaël, fils de Gabrias.

Le livre de Judith, Place près de Ragau (si seulement C'est Ragha) la Plaine dans laquelle Nabuchodonosor aurait battu le roi de Médie Arphaxad (Phraortès ?).

۳- در لاروس قرن بیستم ، مجلد پنجم ، صحیفهٔ ۹۱۱، درضمن وصف ری درج است .

« ... mentionnée dans le livre de Tobie comme le séjour d'Israélites déportés par Salmanasar . »

مفاد عبارت فوق آنکه : از ری در کتاب توبی همانند اقامتگاه یهودیانی که سلم نصر آنان را از کشورشان تبعید کرده یاد شده است.

٤- در « دیکسینر ژنرال » فرانسوی جلد دوم، ص ۲۲۵۰ ، نیز شرحی مفهم به مطالبهٔ توبی پول خودرا از ری مشهود می‌افتد.

٥- کرپرتر سیّاح و مستشرق معروف انگلیسی درسفرنامهٔ خود ، مجلد اول ص ۳٦۰ س ٥ ، درضمن شرح خرابه‌های قلعهٔ قدیمی مغرب ری (به رمز D ، در فاصلهٔ میان امامزاده عبدالله و حضرت عبدالعظیم در نقشهٔ وی) که نزدیک دروازهٔ همدان (=باب باتان) واقع بوده گوید :

«... therefore , by this last gate , it is probable that Tobit's celestial messenger entered, on his embassy to Gabel . »

یعنی : بدین قرار ، محتمل است که بوسیلهٔ همین مدخل ، (سه برج) اخیر ، بوده که فرستادهٔ توبیت بسفارت بنزد « گابل» وارد شده بوده است.

٦- کنت دوگوبینو در « تاریخ ایرانیان» درشرح بنیان گذاری شهر ری آرد :

« این همان « راژس » کتاب توبی (Tobie) ، و شهر عظیم ری عصر مسلمانان است ... [۱] »

۷- ویلیامس جکسن درمقدمهٔ کتاب «تتبعات زرتشتی»(Zoroastrian Studies)، درمقام بر شمردن مراجع عمده در کتاب مقدس (تورات) در باب مادها وپارس ها، گوید :

« ... ممکن است کتاب مجهول المؤلف « توبیت » را نام برد ، که در آن

---

(۱) تاریخ ایرانیان ، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۳ س ۱۹ .

صحبت از « آسموداثوس [۱] » آمده ، وداستان آن در سرزمین ماد جریان یافته، همچنین باید از کتاب دیگر مجهول المؤلف موسوم به یودت نام برد ، که در آن اشاره به‌شهر ری (رَگَتْ) شده [۲]» .

ب - اوستا : شهر ری را، پیش از اسلام مرکز دینی و پایگاه بزرگ مغان و و زرتشتیان دانسته‌اند[۳] . شهری مقدس بشمار می‌آمده ، و نوعی حکومت دینی ، نظیر حکومت پاپ در واتیکان ، بوسیلهٔ موبدان موبد ، که عنوان «زرثوشترتمه» (Zarathoushtrôtema) یعنی همانند زرتشت داشته ، در آنجا برقرار بوده است [٤] .

در سنت ایرانیان دغدویه، زن پورشسپ و مادر زرتشت، ازین شهربوده است[٥] .

در کتاب مزدیسنا از قول هرتسفلد چنین آمده :

---

(۱) توبیت که پسر خود توبیاس را می فرستد تا پول وی را از ری بیاورد ، رفائیل فرشته، متنکرا بلباس یک هموطن ، این پسر جوان را همراهی می کند ؛ باهم در دجله یک ماهی می گیرند ، و قلب و جگر اورا می‌سوزانند ، و بدین وسیله روح خبیث «آسموداثوس» شخصیت شیطانی پلید عاشق ساره دختر « راگوئل » ، را می‌رانند . اسموداثوس عاشق ، هفت شوهر ساره دختر « راگوئل » از خویشان توبیت را ، یکی پس از دیگری تباه کرده بوده است . ازآن پس توبیاس با ساره ازدواج می کند.

داستان آسموداثوس در کتاب توبیت و نیز در تلمود ثبت افتاده است :

دیکسینر دوبیوگرافی ، ج ۱ ، ص ۱۵٦ ؛ لاگراند انسیکلپدی ، ج ٤ ، ص ۱٤٤ ؛ لاروس اونیورسل جدید ، ج ۱ ص۱۱٤ ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ۱ ؛ راهنمای ادبیات انگلیسی چاپ اکسفورد . نگارنده براهنمائی استاد علامهٔ نحریر آقای مجتبی مینوی به منبع اخیر دست یافت.

(۲) ترجمهٔ فارسی این کتاب بوسیلهٔ استاد دکتر شفق ، ص ۱۲۱ ایران از نظر خاور شناسان.

(۳) اناهیتا ، ص ۲۲۳ س ۹ ؛ مزدیسنا ، ج ۱ ص ۸۰ س آخر.

(٤) مزدیسنا ، ج ۱ ص ۱۵۷ س ۱۷ ؛ اطلاعات ماهانه آذر ۱۳۲۸ ، ج ۲ ، ش ۹ ص ٤۰ .

(٥) اناهیتا ، ص ۲۲۳.

« زرتشت در خانهٔ پدر خویش پوروشاسپه (پورشسپ) ، در رگا متولد گردید . . .[۱] »

در حبیب‌السیر ذکر گردیده :

« . . . شهرستانی از مؤبدان مجوس نقل کرده ، که مادرش (زردشت) از ری بود [۲] » .

مرحوم دکتر بهرامی در مقالتی که درطوفان هفتگی بسال ۱۳۰۷ منتشر کرده گفته :

« . . . بنا بر روایت مغ ها ، چون مرکزآنها در شهر ری بود ، نمایندگان مذهب زردشت هم دراین شهر مجتمع بودند . . .[۳] »

در کتاب آیینهٔ آیین مزدیسنی، که جهة تعلیم مبادی این کیش بکودکان زرتشتی فراهم آمده ، بصورت سؤال وجواب چنین درج افتاده :

« زرتشت در کدام شهر زاییده شد؟ - زرتشت در شهر ری زاییده شد [٤] » .

باری ، در اوستا ، ری بصورت رغه (Ragha) ثبت افتاده است .

در یسنای ۱۹ بند ۱۸ از این شهر بنام « ری زرتشتی » چنین یاد شده :

« کدام [هستند] رد ها ؟

آن خانواده ، آن ده ، آن ایالت ، آن مملکت ، پنجمی زرتشت : در ممالک دیگر ، جز از ری (رغه) زرتشتی .

در ری زرتشتی [فقط] چهار رد .

کدام [هستند] ردهای این [ممالک] ؟

---

(۱) مزدیسنا ، ج ۱ ص ۸۰ س ٦ .

(۲) حبیب‌السیر ، جزو دوم از جلد اول ، ص ۱٦ س ۱٦ ببعد .

(۳) طوفان هفتگی ، شهریور ۱۳۰۷ ، شمارهٔ ۱ ، ص ٤ ، نیز رك : مزدیسنا ، ج ۱ ص ۸۱ س ۱۲ .

(٤) آینهٔ آیین مزدیسنی ، ص ٥ س ۷ .

آن خانواده و آن ده و آن ایالت [و] زرتشت پنجمی [۱] ».

استاد پور داود در ویسپرد در بحث از معانی رد چنین گفته :

« گذشته از آفریدگار و وخشورش، که در جهان مینوی و خاکی، خدایگان و سرور خوانده شده‌اند ، بسا در اوستا سروری و پیشوایی مینوی و خاکی هر دو به زرتشت برگزار شده است :

در یسنا ۱۹ پارهٔ ۱۸ آمده ، که در هر کشوری پنج رد می باشد : نخست رد خانواده ، دوم رد دیه ، سوم رد پرگنه (ایالت) ، چهارم رد کشور ، پنجم رد مینوی. اما در سرزمین «ری» فقط چهار رد می‌باشد ؛ زرتشت در آنجا هم ردمینوی است ، و هم رد جهانی یا خاکی.

چنانکه دیده می‌شود ، ری که ویرانه‌اش نزدیک تهران است ، شهریاری مینوی و خاکی‌آن هردو با کسی بوده ، که اورا «زرثوشتروتم» (Zarathustrōtoma) (همانند ترین به زرتشت) می‌خواندند [۲] .»

این بود قول استاد پور داود در بیان رد شهر ری.

پس از یسنا ذکر ری در اوستا ، در وندیداد ، (اوستا Vidàevadâta) ، یکی دیگر از پنج بخش اوستای موجود ، در فرگرد (Fargard یعنی فصل) اول، که در آفرینش زمین و کشورهاست ، در بند ۱۶ بدین وجه آمده است :

« دوازدهمین کشور با نزهت که من ، اهورا مزدا ، آفریدم ، ری (رغه) با سه نژاد است. اهریمن پر مرگ بر ضد آن آفت بی اعتمادی پدید آورد [۳] . »

---

(۱) یسنا ، ج ۱ ص ۲۱۲ ؛ ج ۳ ، دائرةالمعارف اسلامی ، بزبان فرانسوی ، ص ۱۱۸۲ ؛ بانگلیسی ص ۱۱۰۵ .

(۲) ویسپرد ، ص ۲۱ س ۹ .

(۳) وندیداد دارمستتر ، ترجمهٔ دکتر موسی جوان ، ص ٦۹ س ۱ ، و وندیداد ، ترجمهٔ سید محمدعلی حسنی داعی‌الاسلام ، ص ۱۲ س ٦ .

مراد از سه نژاد را نـژاد ایرانی ، و نژاد زردپوست تورانی ، و نـژاد تازی دانسته‌اند [1].

از جملهٔ « اهریمن پرمرگ برضد آن آفت بی‌اعتمادی پدید آورده » ، استنباط اعتقاد ثنویّت می کنند.

کسانیکه دین زردشت را مبتنی بر توحید ناقص می‌دانند، ازجمله دلائلشان یکی فصل اول وندیداد است ، که به موجب آن در برابر هریک از کشورهایی که اهورا مزدا برای ایرانیان آفرید ، یک مخلوق زبان بخش نیـز بـوسیلهٔ اهریمن آفریده شده [2].

دراین باب در بحث از مذهب ری بشرحتر سخن خواهد رفت.

ج - بیستون: بیستون نام کوهی‌است ، در حدود سی کیلومتری کرمانشاهان، که قرب چهارهزار پا ازسطح دریاارتفاع دارد ؛ و آنرا در قدیم بغستان(بگستانه) می گفته‌اند. در کمرگاه این کوه ، در ارتفاع نزدیک به ۲۲٥ پا از کف جـاده ، در نقطه‌ای که از تعرض و خرابکاری دور بوده است ، کتیبه‌ای از داریـوش به سه زبان : فارسی عهد هخامنشی ، عیلامی و بابلی کنده شده است[3]. ترجمهٔ این کتیبه در آثار بسیاری از دانشمندان خط میخی مـانند : راولنسن انگلیسی (Rawlinson)، بارتـولومه (Bartelomèe) ، ویسبـاخ (Weissbakh) [4] ، و پـاره‌ای از آنـچه به ری مربوط است در دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی[5] و انگلیسی[6] بقلم مینورسکی مذکور افتاده است.

---

(۱) ترجمهٔ وندیداد دارمستتر ، ص ۷۲ س ۹ ذیل صفحه.

(۲) ترجمهٔ وندیداد دارمستتر ، ص ٦۱ س ٦ و ص ۲۸۷ س ۲۱.

(۳) کتاب تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۲٦ س ۱۰ ببعد.

(٤) تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱۹ ببعد.

(٥) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۲.

(٦) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان انگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰٥.

نام ری در این کتیبه به‌صورت « رگا » (Ragā [1]) بدین تفصیل درج است :

۱- ستون دوم ، بند ۱۳ :

داریوش شاه گوید : پس از آن فرورتیش با سپاهیان خود ، بطرف ری (رگا) که در ماد است ، فرار کرد ، در حال من سپاهی بدنبال وی روانه کردم ، فرورتیش دستگیر شد ، و او را پیش من آوردند. من گوش و بینی و زبان او را بریدم ، ویک چشمش را کندم ، و اورا در دربار خود در بند کردم. مردم اورا دیدند ، سپس اورا بهمدان بدار زدم؛ و برجسته‌ترین همدستان اورا نیز در دژی بهمدان زندانی کردم، و در درون دژ پوست آنهارا کندم ، و پر از کاه کرده آویزان نمودم [2] .

در دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، خلاصهٔ مطالب بالا بدین‌صورت مذکور افتاده :

Dans les inscriptions en vieux - perse Raga figure comme la province de Médie où en automne de 521 avant J. - C. le faux roi de Médie Frawartish Chercha en vain le refuge [3] .

۲- ستون سوم ، بند اول :

داریوش شاه گوید : آنگاه من سپاه پارس را از ری نزد ویشتاسپ فرستادم ، چون آن سپاه به ویشتاسپ رسید ، ویشتاسب در راس آن سپاه قرار گرفت ، و بجنگ شتافت ، در محلی بنام « پتی گرابان » (Patigrabana) در پارت با شورشیان پیکار کرد ، اهورا مزدا مرا یاری داد ، و بخواست اهورا مزدا ، ویشتاسپ سپاه‌شورشیان

---

(۱) ج ۳ ، دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ص ۱۱۸۲ ، و بزبان انگلیسی ، ص ۱۱۰۵ ؛ وگراند انسیکلپدی ، جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ۱۵ ستون چپ ؛ مقالهٔ دکتر بهرامی در طوفان هفتگی ۱۳۰۷ شماره ۱ ص ۳ ؛ یسنا جلد ۱ ص ۱۰۴ .

(۲) تمدن هخامنشی ، ج ۱ ص ۱۴۳ ؛ ایران باستان ، ج ۱ ص ۵۴٤ ؛ یسنا ، ج ۱ ص ۱۰٤ ؛ مقالهٔ دکتر بهرامی در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ ، شمارهٔ ۱ ص ۳ .

(۳) دائرةالمعارف اسلامی، ج ۳ ص ۱۱۸۲ .

را سخت درهم شکست، در روز اول ماه گرم پَدَ این جنگ اتفاق افتاد. (مطابق ۳ آوریل ۵۲۰ پیش از میلاد [1]).

در دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی بدین تلخیص یاد شده:

«... de Raga également Darius envoya des renforts à son père Wishtaspa lorsque ce dernier réprimait la révolte en Parthie [2]».

نامهایی که از دیرباز بر ری اطلاق گردیده است:

۱- پیش از اسلام: چنانکه اشارت رفت، ری شهری است بسیار کهنه و قدیمی[3]، و به تفصیلی که گذشت، در کتاب توبیت به صورت «راگس» (Rages)، ودر ژودیت «راگو»[4] (Ragau)، ودر اوستا «رغه»[5] (Ragha) ودر کتیبهٔ بیستون «رگا»[6] (Ragā) مذکور افتاده، در یونانی «راگَوْ» (Rhagœ)، «راگا» (Rhaga)، «راگیا» (Rhageia)[7]؛ در سریانی «Rai»، در ارمنی «Rê»، در پهلوی «Râk»، «Rag»، «Râgh»، «Rai»[8]، ودرزبانهای اروپایی بدان صورت که در توبیت آمده نامیده اند.

تردیدی نیست که این صورتها همه به یک ریشه واصل باز می گردند، لکن آن اصل چه بوده و چه معنی داشته روشن نیست. در این باب اقوالی در خور تأمّل و بررسی و احتیاط، وگاه پراکنده و مضطرب، بچشم می‌خورد، چنانکه در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی اعتمادالسلطنه ذکر شده:

---

(۱) تمدن هخامنشی، ج ۱ ص ۱۴۳ س ۲۸؛ ایران باستان، ج ۱ ص ۵۴۰ س ۶؛ یسنا، ج ۱ ص ۱۰۴.

(۲) دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۲.

(۳) آثارالبلاد، ص ۳۷۵ س ۷.

(٤) کتاب حاضر، ص ٥٦، ٥٧.

(٥) کتاب حاضر، ص ٦٣.

(٦) کتاب حاضر، ص ٦٦.

(۷) کتاب حاضر، ص ۵۹.

(۸) برهان قاطع، تصحیح استاد دکتر معین، ج ۲ ص ۹۸۵ ذیل ۵.

« در اشتقاق آن (ری) نیز چیز ها گفته‌اند ، تا آنجا که آنرا از کلمهٔ راج سانسکریت(؟ !) مشتق دانسته ... چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده ...[1] »

این شهر را سلوکیان « اورپا » [2] (Europa) یا « اورپوس » و« اورپُس » [3] (Europus) ، (Eurōpos) ، و اشکانیان « ارشکیه » [4] (Arsakia) گفته‌اند.

بعهد ساسانیان، به گفتهٔ ارباب مسالک و تواریخ آنرا « ری » و «ری اردشیر» و « رام اردشیر » یا « ریشهر[5] » ، ونیز « رام فیروز[6] » می نامیده‌اند.

۲- دوران اسلامی: ابن فقیه در مختصرالبلدان ، وبلاد ری در فتوح البلدان، و یاقوت در معجم البلدان گفته‌اند که ری در عهد جاهلیّت « ارازی » (نخ: ازاری) نام داشت ، و سخن آنان بدین تلخیص است :

« ... و کانت مدینةالری تدعی فی‌الجاهلیة ارازی (نخ : ازاری [7]) ».

---

(۱) ص ٥٤ ، س ۷ .

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳٥۷ س ۲۲ ؛ لاروس قرن بیستم ، ج ٥ ص ۹۱۱ س ٤۳ ستون راست.

(۳) دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، و بزبان انگلیسی، ج۳ ص ۱۱۰٦ ؛ دیکسینر ژنرال ، جلد ۲ ص ۲۲٥۰ ؛ ایرانشهر، ج ۱ ص ۳۲۳ ؛ آناهیتا، ص ۲۲٦ ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۱۱٥ ؛ ترجمهٔ انگلیسی ایران گیرشمن ، ص ۲۲٦ س ۳ ، وفارسی آن ص ۲۲۲ س ۸ .

(٤) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص۳٥۷ س۲۲ ؛ ج۳ دائرةالمعارف اسلامی، فرانسوی ، ص ۱۱۸۳ ، وانگلیسی، ص ۱۱۰٦ ؛ دیکسینر ژنرال، ج ۲ ص۲۲٥۰ ؛ آناهیتا،ص۲۲٦ ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٤٥ .

(٥) نخبةالدهر ، ص ۱۸٤ س ۹ ببعد ؛ زین‌الاخبار گردیزی ، طبع نفیسی ، ص٥ س ۱۱ ؛ سنی ملوك‌الارض ، ص ٤۷ .

(٦) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱۰ ؛ نخبةالدهر ، ص ۱۸٤ س ۹ .

(۷) مختصرالبلدان ، ص ۲٦۹ س ۱۳ ؛ فتوح‌البلدان ، ص ۳۲۰ س۲ ؛ معجم- البلدان ، ج ۲ ص ۸۹٥ س ماقبل آخر.

در عجایب نامه مذکور است :

« ایام ماضی ری را ارازی خواند [کذا ، ظ : خواندند] [۱] ».

نویسندگان عرب آنرا با الف و لام تعریف بصورت «الری» می‌نوشته‌اند [۲] ، و بزمان منصور دوانیقی به آن « محمدیه [۳] » نیز می‌گفتند.

اینک وجه تسمیهٔ این نامها :

سبب نامگذاری بسیاری از آبادیهای باستانی ، بعلت بعد عهد، روشن نیست، مورخان وجغرافی‌دانان پیشین، وصاحبان مسالک وممالک، که گویی خودرا به ذکر وجه نامگذاری بهرصورت ملزم می‌دانستند، بنای بیشتر شهرها و اماکن را ببزرگانی نسبت داده‌اند ، که گاه شخصیت آنان از لحاظ تاریخی مجهول ، وگاهی نیز بکلی افسانه می‌نماید. این معنی در آثار قدما کمتر و در متاخران بیشتر مشهود می‌افتد ، ابن فقیه در مختصرالبلدان ، که در قرن سوم هجری فراهم آمده ، در باب فارس گفته :

« سُمِّيَت فارس بفارس بن طهمورث [٤] ».

و در باب دمشق آورده :

« قال الکلبی : دمشق بنا ها دمشق بن فانی بن مالک بن ارفخشد بن سام ابن نوح [٥] » .

و در باب قم نوشته :

(۱) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ، ص B س ۸ ورق ۳۹ .

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۱ س ۷ .

(۳) البلدان یعقوبی، ص ۲۷۵ س ۱۵ ؛ فتوح البلدان، ص ۳۱۹ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۳ ؛ عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۸ ؛ نخبة الدهر ، ص ۱۸٤ س ۹ ؛ مجمل التواریخ ، ص ۳۳۰ ، و ده‌ها منابع دیگر.

(٤) مختصرالبلدان ، ص ۱۹۵ س آخر.

(٥) مختصرالبلدان ، ص ۱۰٤ س ۲ .

«یقال ان‌الذی بنی قم قمسار[1]».

برهمین قیاس است بسیاری از آبادیهای دیگر.

این اقوال اگر درباب پاره‌ای از شهرها، که تاریخ آنها روشن است، بظاهر درست می‌نماید، در باب نام باستانی ری و هم‌صرف و پندار محض است. خود بزرگترین دلیل بر بطلان این اقوال بی اساس، اختلاف و اضطرابی فاحش است که دراین گفته‌ها بچشم می‌خورد.

در نزهةالقلوب و ریاض‌السیاحة شیروانی و جنةالنعیم آمده است، که ری را شیث‌بن آدم، ابوالبشر، پی‌افکند، و هوشنگ پیشدادی درعمارت و زراعت آن کوشید، و پس از آن منوچهر بن ایرج آنجا را مرمت کرد[2].

در مجمل‌التواریخ مذکور است:

«منوچهر بدین جایگاه از نو بنا نهاد، که عمارت آن هیچ نمانده بود، و از نو آسان‌تر بود کردن، و آنرا «ماه جان» نام کرد، وآن خرابه‌را ری‌برین‌خواندندی، و دیگر ری زیرین[3]...»

در مختصرالبلدان ابن فقیه، و احسن‌التقاسیم مقدسی، و معجم‌البلدان یاقوت ری به رُوَی، از فرزندان بیلان‌بن اصبهان‌بن فلوج‌بن سام‌بن نوح، نسبت‌داده‌شده است. ابن فقیه و یاقوت ازقول کلبی این داستان را بدین تقریب نقل کرده‌اند:

در موضع شهر بستانی بود، روزی دختر «رُوَی» به آنجا رفت، دُراجی را دید که بالای درخت انجیری نشسته‌از آن‌می‌خورد؛ بانگ بر آورد که «بُورانجیر»؛ یعنی درّاج انجیر می خورد. از آن پس شهر را «بُورَ انجیر» نامیدند. تا آنکه

---

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۶۳ س آخر.

(۲) ریاض‌السیاحة، ص ۶۶۹ س ۶؛ جنةالنعیم، ص ۳۹۱ س ۲۱؛ نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۲ س ۱۶.

(۳) مجمل‌التواریخ، ص ۴۳ س ۱۰.

مردم ری آن را به « بهر ریز » (یاقوت : بهورند) مبدل ساختند [1].

در عجایب نامه بجای رُوی ، ری مذکور است ، وچنین ثبت افتاده :

«... ری را بنا کرد ری‌بن بیلان بن اصفهان‌بن فلوخ [کذا] [2] ».

در هفت اقلیم ذکر شده :

« در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده‌اند ، بعضی بـرینند که ری را راز بن اصفهان‌بن فلوح [کذا] بنا کرده، و برخی گویند که راز بن‌خراسان ساخته، وبعضی از هوشنگ نقل می کنند ، اما حمدالله مستوفی آورده که شهر ری شهـر شیث پیغمبر علیه‌السلام است [3].»

رضا قلیخان هدایت در ملحقات تاریخ روضة‌الصفای ناصری آورده :

« بر حقیقت جـویان پوشیده مباد ، که ری و راز دو برادر بودنـد ، بموافقت یکدیگر شهری بنانمودند. شهر را بنام یکی « ری » خواندند ، و اهالی شهر رابنام دیگری رازی گفتند، تا هیچکدام بی‌نام نمانند [4] ...»

در جنة‌النعیم تفصیل بالا به قطب راوندی نسبت داده شده است [5].

بستانی در دائرة‌المعارف گفته :

« قیل احدثها کیخسـروبن سیاوش [6] ».

قزوینی در آثار البلاد آورده :

---

(۱) مختصـرالبلـدان ، ص ۲۶۸ س ۱۳ ؛ احسن‌التـقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۲ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱ .

(۲) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۶ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳ س ۶ .

(٤) جلد نهم ملحقات ، طبع ۱۳۳۹ ، ص ۱۹۶ س ۱۶ .

(۵) جنة‌النعیم ، ص ۳۹۲ س ۱۹ .

(٦) دائرة‌المعارف بستانی، جلد ۹ ص ۱٤۲ ؛ نیز دیکسینر دولاپرس ، ص۲۷۳ .

« قال ابن‌الکلبی : بناها هوشنج بعد کیومرث ، و قال غیره : بنا ها راز بن خراسان ، لأنّ النسبة الیها رازی [۱] ».

گویا کرپرتر انگلیسی نیز باین قول صاحب آثارالبلاد نظر داشته آنجا که گفته است :

« ایرانیان بنای این شهر را به هوشنگ پسر بزرگ کیومرث نسبت می‌دهند [۲] . . . »

این بود شمتی از افسانه‌هایی که در باب پیدایی ری ، و نام بنیان گذار آن گفته‌اند ، آنچه مسلم است بدلیل ذکر ری در اوستا و ضمایم تورات (که قدمت زمانی آنها به ثبوت پیوسته) این شهر با نینوا وبابل هم عهد بوده [۳] ، لکن هر گونه دعویی در باب تعیین بنیان گذار معیّنی برای آن از حلیه حقیقت عاری است . اینک وجوهی که درباب نامهای مختلف ری روشن ، و مورد تأیید تاریخ است :

۱- ری و راز : همان گونه که در صحیفهٔ ۶۷ مذکور افتاده ، سبب اطلاق « راگس » یا « راگو » یا « رغه » یا « رگا » و غیرها براین شهر بوجه مرضی طبع معلوم نیست ؛ لکن می‌توان چنین پنداشت ، که کلمه « ری » تطور یافته همان صورتهای بالا تواند بود .

مبدل شدن حروف این کلمه را در فارسی سابقه‌ای فراوانست :

تبدیل غین و گاف بیکدیگر در بسیار از کلمات دیده می‌شود [۴] همچون لغام و لگام وغوچی‌وگوچی [۵] (= گودال) وغوش و گوش [۶] و غبازه و گوازه [۷] (= چوب

---

(۱) آثارالبلاد، ص ۳۷۵ س ۷ .

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۵۷ س ۲۷ .

(۳) سفرنامهٔ کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۸ س ۱ ؛ سفرنامهٔ سر اوزلی، ج ۳ ص ۱۷۴ س ۱۸ .

(٤) برهان‌قاطع، تصحیح دکترمعین، ج ۳ ص ۱٤۱۹ ذیل غلوله، وج ۱، ص یط س ۲ .

(۵) برهان قاطع، ج ۱ ص یح س آخر ؛ و آنندراج .

(٦) برهان قاطع ، ج ۳ ص ۱٤۲۷ .

(۷) لغت فرس، ص ۵۰ س ۲ ؛ برهان قاطع ، ج ۳ ص ۱٤۰۰ متن وحاشیه ؛ آنندراج .

گاوران) وغلوله و گلوله[1] وغیرها؛ تبدیل گاف «رگا» به یاء «ری» نیز ازنوع آذرگون و آذریون [2] و زرگون و زریون [3] و هماگون و همایون [4] تواند بود.

هنوز در دیه‌های اطراف ری باستان، بویژه در آن نقاط که بالنسبة از آمیزش با لهجه‌های بیگانه بر کنار مانده، همانند دیه‌های قصران داخل، تبدیل حرف گاف به یا در پاره‌ای از کلمات معمول است. همچون مصدر گرفتن (هاگرفتن = هایتن) و مشتقات آن در ده اوشان وغیره.

کلمه « راز» نیز که نام دیگر ری است، بظنّ متاخم بعلم شکلی دیگر از همان «رگا» یا «رغه» یا «راگو» یا «راگس» (که آنرا «راژس» و«راجس» و « راگز » نیز خوانده‌اند) تواند بود، و از پیش اشارت رفت که (س = S) در کلمهٔ اخیر الحاقی و از تصرفات یونانیان است.

در این باب در کتاب درالتیجان چنین آمده :

« راجز یا راگز یا راغا راز شده، و راز ری گشته، و مسلم است که درقرون اخیره هم ری را راز می گفته‌اند [5] ».

در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی مذکور است :

« قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم، اول شهر اکباتان را دانسته، که همدان باشد، و دوم شهر ری را گفته‌اند، که راژس یا راگز یا راز باشد [6] ».

در دیکسینر ژنرال آمده :

« Réi ou Razi, nom actuel des ruines de l'anc. Rages ».

در این کتاب، و دیکسینر دوبیوگرافی، و دیکسینر ناسیونال جدید در شرح

---

(۱) برهان قاطع، ج ۳ ص ۱۴۱۹ ؛ آنندراج.
(۲) برهان قاطع، ج ۱ ص ۲۸ متن و حاشیه ؛ آنندراج.
(۳) برهان قاطع، ج ۲ ص ۱۰۲۰ متن وحاشیه ؛ آنندراج.
(٤) برهان قاطع، ج ٤ ص ۲۳٦٦ متن و حاشیه.
(٥) درالتیجان، ج ۲ ص ۳٤.
(٦) تطبیق لغات جغرافیایی، ص ٥٤ س ۱۰.

« راژس » ذکر شده :

« [1]... c’est auj. Razi ou Rei ... »

مفاد این دو عبارت چنین است :

۱- ری یا رازی ، نام فعلی خرابه های راژس باستانی است.

۲- [راژس] امروز رازی یا ری است.

شیروانی در ریاض‌السیاحة آورده :

« آنجا را « راز » نیز گویند [۲] ».

کنت دوگوبینو در تاریخ ایرانیان ، در جایی ری را راژ نامیده است [۳].

قول ابن فقیه ، و بلادری ، ویاقوت نیز، که :

« کانت مدینةالرّی تدعی فی‌الجاهلیة ارازی »، درسابق گذشت [٤].

مرحوم دکتر مهدی بهرامی ، در مقالت خود در طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ آورده :

« اریان مورخ مشهور آن را « راژیا » نامیده ، و بعضی دیگر راز گفتند. لفظ راز را یکی از علمای اسلامی هم ذکر می کند [٥] ».

در کتاب نامهـای شهرها و دیه های ایران طبع سوم (۱۳۳۵) صفحهٔ ۱٤ مذکور است :

« تبدیل سین و شین بهمدیگر ، و زا و جیم بهمدیگر ،... از امرهای عادی زبانهای هند و ایرانست ».

ونیزتبدیل در کلمات ذیل، تغییرات‌مختلف نامهای«ری»را شاهدی گویاتواند

---

(۱) دیکسینر ژنرال ، جلد۲ ص ۲۲۷۲ ، وص ۲۲۵۰ ؛ دیکسینردوبیوگرافی، ج۲ ص ۲۲۵۰ ؛ دیکسینرناسیونال جدید ، ج ٤ ص ۱۱٦۸.

(۲) ریاض‌السیاحة ، ص ٦٦۹ س ٦.

(۳) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایرانیان ، ص ۸ ذیل صفحه.

(٤) کتاب حاضر، ص ٦۸.

(٥) طوفان هفتگی سال ۱۳۰۷ ، شمارهٔ ۱ ص ۳.

بود : گریز ، گریغ و رجه ، رزه و کج ، کژ و کاج ، کاژ و آخشیج ، آخشیگ، وسوز، سوج و پوزش ، پوجش و سوزش ، سوجش و آویز ، آویج و پزشک ، پچشک و کژ گاو ، غژغاو و بسیاری کلمات دیگر [1].

بنابر آنچه گذشت ، قول پاره‌ای از جغرافی‌دانان عرب ، همچون یاقوت را در باب تسمیهٔ ری که گوید :

« فَانَ کان عربیاً فاصلُه من رویتُ علی‌الراویة اروی ریّاً فانااراو [2] » ، وبیان برخی از لغت‌دانان را در همین باب وجهی نتواند بود.

۲ ـ اورپا یا اورپس : شهر ری را به زمان سلوکی ها اورپا یا اورپس می‌ـ نامیده‌اند ، نام پاره‌ای از منابع خارجی و داخلی ، که این مطلب را ذکر کرده‌اند، بدین‌قرار است :

الف ـ سفرنامهٔ کرپرتر انگلیسی [3].

ب ـ دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی و انگلیسی [4].

ج ـ لاروس قرن بیستم [5].

د ـ دیکسینر ژنرال [6].

---

(۱) برهان قاطع، تصحیح دکترمعین، ج ۱ ص یح ، وکتب‌لغت دیگرهمچون‌لغت فرس و آنندراج و غیرها. ابوریحان درآثارالباقیه ، ص ۲۳۶ س ۱٤ ، در روزهای مشهور خوارزمیان رام‌روز را رام‌روج آورده است. « ... عید یسمی رام روج »

حافظ نیز گفته :

خورشید چو آن خال سیه دید بدل گفت — ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل

حافظ دکتر غنی وقزوینی ، ص ۲۰۷.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ س ۱٦.

(۳) ج ۱ ص ۳۵۷ س ۲۲.

(٤) بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ، بانگلیسی ، ج ۳ ص ۱۱۰٦.

(۵) ج ۵ ص ۹۱۱ س ٤۳ ستون راست.

(٦) ج ۲ ص ۲۲۵۰.

ه ـ لاگراند انسیکلپدی [١].

و ـ تاریخ ایران گیرشمن [٢].

ز ـ کتاب تطبیق لغات جغرافیائی اعتمادالسلطنه [٣].

ح ـ ایران باستان [٤].

ط ـ سفرنامهٔ سراوزلی [٥].

ی ـ دیکسینر دوبیو گرافی [٦].

وجه این نامگذاری بر حسب پاره‌ای از منابع مذکور ، بنقل از استرابن (Strabon) جغرافی‌دان معروف یونانی ، که در حدود چهل سال قبل از میلاد تا چهل سال پس از میلاد مسیح می‌زیسته ، (کتاب دهم) چنین است :

ری بر اثر زمین لرزه‌ای شدید ویران گردید ، سلوکوس اول معروف به‌نیکاتر (Nicator ۲۸۰-۳۱۲ پیش از میلاد) بار دیگر آنرا آباد گردانید ، و بیاد موطن خویش در مقدونیه ، اورپس (Europos) ، این نام را به ری داد .

۳ـ اَرْشَکیّه (Arsakia): این نام نیز بموجب شرح سفرنامهٔ کرپرتر[٧]، وسفرنامهٔ سراوزلی[٨] ، و دائرة‌المعارف اسلامی بزبان‌فرانسوی‌وانگلیسی[٩]، و دیکسینر ژنرال[١٠]،

---

(١) ج ٢٨ ص ٣٠٥ س ٢٠ ستون چپ.

(٢) ترجمهٔ انگلیسی ، ص ٢٢٦ س ٣ ؛ ترجمهٔ فارسی ص ٢٢٢ س ٨ .

(٣) ص ٥٤ س ١١ .

(٤) ج ٣ ص ٢١١٥ س ٦ .

(٥) سفرنامهٔ سراوزلی ، ج ٣ ص ١٧٧ س ١٠ ببعد.

(٦) ج ٢ ص ٢٢٥٠ .

(٧) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ١ ص ٣٥٧ س ٢٢ .

(٨) سفرنامهٔ سراوزلی ، ج ٣ ص ١٧٧ س ١٢ .

(٩) بزبان فرانسوی ، ج ٣ ص ١١٨٣ ، و بزبان انگلیسی ، ج ٣ ص ١١٠٦ .

(١٠) ج ٢ ص ٢٢٥٠ .

و لا گراندآنسیکلپدی [1] ، و تطبیق لغات جغرافیایی اعتمادالسلطنة [2] ، و ایران باستان [3] ، بزمان اشکانیان بهنگام پای تختی ری بآن داده شد.

ظاهراً اشکانیان نیز خرابیهای ری را تعمیر و مرمت کرده بوده‌اند. در تاریخ سیاسی پارت تألیف نیلسن دوبواز (Neilson C. Debevoise) در این باب چنین نقل افتاده :

« تیرداد و یا سلطان جانشین او شهر رگا (ری) را تجدید بنا می کرد [4] ».

در دررالتیجان ذکر شده :

« شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید ری بود [5] ».

در ایران باستان آمده :

« در باب ری آتنه گوید : اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده ، و این خبر باید صحیح باشد ، زیرا ری را ارشکیه می‌نامیدند [6] ».

آتنه (بیونانی آتنایوس Athénaios) یونانی، در اواخر قرن دوم ، و اوائل قرن سوم میلادی می‌زیسته است [7] .

در بسیاری از منابع شرقی نیز ری پای‌تخت اشکانیان دانسته شده است، که دراین کتاب، هم در مبحث اماکن ری (فصل ۹ و ۱۱ ، ازباب اول) ، و هم در تاریخ ری (فصل ۱ ، ازباب ۳) ، بپاره‌ای از آنها اشارت می‌رود.

اینکه در پاره‌ای از منابع، مانند سفرنامهٔ کرپرتر ، بجای « ارشکیه» «ارزاسیا»

---

(۱) جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ۲۰ ستون چپ.

(۲) ص ٥٤ س ۱۳ .

(۳) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٤٥ ص ۱۱ .

(٤) ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۱ س ۱۹ .

(٥) دررالتیجان ، ج ۱ ص ۱۳۲ .

(٦) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٤٥ س ۱۰ ، نیز رك : دائرةالمعارف اسلامی فرانسوی ، ج ۳ ص ۱۱۸۳ ؛ دررالتیجان ج ۲ ص ٤۹ س ۱۱ .

(۷) ایران باستان ، ج ۳ ص ۱۷٥ .

(Arsacia) ثبت افتاده، بدان سبب است که یونانیان ارشک را «ارزا کس» نوشته‌اند[۱].

ارشکیه یعنی شهر ارشک[۲].

موسی خورن متوفی بسال ۴۸۷ میلادی در تاریخ ارمنستان آورده :

« تمام سلاطین پارتها را « آرشاك» یعنی شاه می‌نامیدند ، و سلسلهٔ آنان را « آرشاکانیانس ، (اشکانیان) می گفتند[۳] » .

در تاریخ ایران قدیم آمده :

« ظنّ قوی اینستکه اشکانیان خودراارشک نامیده‌اند ، تا نسب این‌سلسله را باردشیر دوم هخامنشی ، که نیز نامش ارشک بود ، برسانند و بعدها ارشکان اشکان شده[۴] » .

نام پاره‌ای از اماکن ری ، همچون « دز رشکان » ، « باب بلیسان » ، نیز ظاهراً از عهداشکانیان بازمانده، که درفصل نهم همین باب از آنهابحث خواهدرفت.

۴ ـ ری : برطبق نقل صاحب کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ساسانیان‌چون بپادشاهی رسیدند ، دوباره این شهر را بنام باستانی آن «ری» نامیدند[۵].

ذکر ری در کارنامک اردشیر پاپکان، نیز مذکور آمده است[۶].

۵ و ۶ و ۷ ـ ری اردشیر، رام اردشیر ، ری شهر : در کتاب « نخبة‌الدهر فی‌عجایب‌البرّ و البحر » ، تألیف شمس‌الدین محمدبن ابی‌طالب دمشقی ، متولد سال ۶۵۴ ثبت افتاده :

---

(۱) تاریخ ایران قدیم پیرنیا ، ص ۱۲۲ ذیل ۲.

(۲) کتاب تطبیق لغات جغرافیائی ، ص ۵۴ س ۱۳.

(۳) ترجمهٔ تاریخ ارمنستان ، ص ۲۱ س ۱۰.

(۴) تاریخ ایران قدیم ، ص ۱۲۲ و ص ۸۷.

(۵) تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ۵۴ س ۱۵.

(۶) کارنامک اردشیر پاپکان ، ترجمهٔ صادق هدایت ، ص ۱۸۳ س آخر، وترجمهٔ احمد کسری ، ص ۲۷ س ۱۲.

« ویسمی[الرّی] ، رام فیروز ، و ری‌اردشیر، لان [ل] کلّ واحدمن هذین الملکین بها اثر [۱] ».

در زین‌الاخبار گردیزی طبع نفیسی، در احوال اردشیر بن بابک ذکر گردیده:

« ... و شهر ری بنا کرد [۲] ... »

در سنی ملوك‌الارض حمزهٔ اصفهانی نوشته شده :

« و اما رام اردشیر ، فالمسمّی بلغة اهل‌الزمان ، « ریشهر ».

و گوید :

« و اما رام‌اردشیر فلا اعرف موقعها [۳] ».

لسترانج در سرزمینهای خلافت شرقی ، در بحث از شهریار ری گفته :

« شرف‌الدین علی یزدی ، جائیکه جنگهای امیر تیمور را شرح می‌دهد، اسم « شهریار » یا « ری شهر » را به « ری » داده است [٤] ».

گویا « ری شهر » در قدیم متعدد بوده است ، و در معجم‌البلدان از بلاد فارس بشمار آمده است [٥].

بهر روی ، تردید گونه‌ای در این باب وجود دارد .

٨ ـ رام فیروز : یاقوت در معجم‌البلدان آورده :

« قال‌العمرانی : الریُ بلدٌ بناه فیروزُ بن یزدجرد و سماهُ رام فیروز [٦] ... »

قول شمس‌الدین دمشقی در این باب ، در ری اردشیر گذشت [٧].

امروز نیز همچنانکه در بحث ازحدود شهر ری گفته شد ، در جنوب خرابه‌های

---

(۱) نخبة‌الدهر ، ص ١٨٤ س ١٠.

(۲) زین‌الاخبار ، طبع سعید نفیسی ، ص ٥ س ١١.

(۳) سنی ملوك‌الارض ، طبع لیپزیك ، ص ٤٧ .

(٤) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ٢٣٤ س ١٢.

(٥) معجم‌البلدان ، جلد ٢ ، ص ٨٨٧ .

(٦) معجم‌البلدان ، ج ٢ ص ٨٩٣ س ١٠ ؛ نیز دیکسینر دولاپرس ص ٢٧٣.

(٧) کتاب حاضر صفحهٔ پیشین.

ری ، دیهی بنام «فیروز آباد۱» وجود دارد ، با این‌حال ظاهراً قول اطلاق رام فیروز بر ری چندان قوتی ندارد، مگر آنکه نام شهری دیگر ، در پهنهٔ ری‌باشد ، چنانکه طبری گوید :

« و ان فیروز امَرَ فبُنیتْ بالرّی مدینةٌ وسمّاها رام فیروز ۲ ».

ثعالبی در غررالسیر در احوال فیروز آرد :

« و بنی بالرّی مدینة سمّاها رام فیروز ۳ ».

در مجمل‌التواریخ در شرح سلطنت وی آمده :

« به ماوراءالنهر و ناحیت ری... شهرها کرد اشتقاق هم از نام خود ۴ ».

در سنی ملوك الارض ذکر شده :

« و بنی [فیروز] عدة مدن... وآخری بناحیه الرّی ۵ ».

در تاریخ بلعمی صریحاً در این مورد فیروز آباد ثبت است ۶ .

۹ ـ محمدیه : قول اطلاق محمدیه بر شهر ری ، در بسیاری از منابع اسلامی آمده ، و تفصیل‌آن بدین تقریب است :

عبدالجبّاربن عبدالرّحمن ازدی ، که از سوی منصور دوانیقی امارت خراسان داشت ، سر به فساد و طغیان برداشت ، و بسال ۱٤۱ معزول گردید ، و منصور ، محمد فرزند خودرا به سرکوبی وی گسیل کرد .

هم بدین هنگام بود که محمد بلقب المهدی خوانده شد . عبدالجبار مغلوب و منکوب گردید، مهدی بری درآمد، و گفته‌اند که‌این‌واقعه پیش‌از بناء بغداد بود .

---

(۱) کتاب حاضر ، ص ۲۳ .

(۲) طبری ، ج ۲ ص ۸۳ س ۱۲ .

(۳) غررالسیر ، ص ۵۷۸ س ۲ .

(٤) مجمل‌التواریخ ، ص ۷۱ س ۱۲ .

(۵) سنی ملوك‌الارض ، ص ۵۵ س ۱۲ .

(٦) تاریخ بلعمی ، ص ۹۵٤ س ماقبل آخر .

مهدی آن بخش از ری را ، که در قرون سوم و چهارم آباد بوده ، (نیمهٔ شرقی شهر ، واقع در جنوب کوه بی‌بی شهربانو) پی افکند ، و بر گرد آن خندقی حفر کرد ، و مسجد جامعی در آنجا بدست عمّار بن ابی الخصیب بنا نهاد. تاریخ اتمام این بنا بسال ۱۵۸ بود ، و قلعتی (فصیلی) جهة شهر احداث کرد که خندقی دیگر آنرا درمیان داشت ، واین مجموع را محمدیه نامید.

مردم ری آن بخش از شهر را « مدینة » (= شهرستان) و قلعت را « شهر بیرونی » (= کهندژ) خواندند.

دژ زینبدی، که از قلاع استوار آن عهد بود ، در داخل محمدیه قرارداشت. (این دژ ظاهراً همان قلعهٔ طبرك ، یا قلعتی دیگر در همان حوالی بوده است ، و تفصیل آن با استناد به منابع ، در فصل ١٤ ، در تحقیق از دز های دیگر ری غیر از قلعهٔ طبرك خواهد آمد) به فرمان مهدی خرابی‌های این دژ مرمت گردید ، و وی تا در ری بود ، در آنجا اقامت داشت. این دژ را بر مسجد جامع و دارالاماره اشراف بوده است.

محمدیه، چنانکه مذکور افتاد، بر نیمهٔ شرقی ری‌مایل به‌جنوب، گفته می‌شده، نیمهٔ غربی آن ، که همان‌ری پیش از اسلام بود، بهنگام‌فتح ری ویران گردید. دراین باب، درفصل هشتم، بحثی‌بشرح‌خواهدآمد. وچون مطالب پاره‌ای‌از منابع عربی‌متاخر در این‌باب، از اختلالی خالی نمی‌نماید[1]، تتمیم فایدت را بمناسبت اهمیت موضوع متن فتوح‌البلدان بلاذری، از منابع معتمد قدیمی[2]، در ذیل درج می‌افتد :

« حدّثنی جعفربن محمدالرازی ، قال : قدم امیرُالمؤمنین المهدی فی‌خلافة المنصور ، فبنی مدینةالرّی ، التی النّاسُ بها الیوم ، و جعل حولها خندقاً ، و بنی فیهامسجداً جامعاً، جری‌علی یدی عمّار بن‌ابی‌الخصیب، وکتب اسمه علی حائطه

---

(١) رك: معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ٤٣١.

(٢) فتوح‌البلدان درحدودسال ٢٥٥ تألیف یافته: یادداشتهای قزوینی، ج ٦ ص ٩٣.

فارّخ بناءها سنة ۱۵۸ ، و جعل لها فصيلاً[1] يطيف به فارقين آجر [كذا ، ظ : آخر] و سمّاها المحمديه . فاهلُ الری يدعون المدينة الداخلة ، و يسمّون الفصيلَ المدينةَ الخارجة . وحصنُ الزنبدی فی داخل المحمديه ، و كان المهدی قد امر بمرمّته و نزله وهو مطلّ علی المسجدالجامع و دارالامارة و قد كان جعل بعدُ سجناً[2] » .

طغرل اول سلجوقی نیز ری را آباد گردانید[3]، لکن بر خلاف دیگر تعمیر کنندگان نام نوی جهة آن وضع نکرد[4].

(۱) فصیل : حصار و مایتعلق به : یادداشتهای قزوینی ، ج ٤ ص ١٠٤ س ٥ .

(۲) فتوح البلدان طبع بریل ، ص ۳۱۹ س ١٤ .

(۳) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۳٤ س ۲۸ در وقایع سال ٤۳٤ . در باب ورود مهدی به شهر ری و احداث بنا در آنجا بمنابع زیر رجوع شد : طبری ، جزء ۹ ص ۱۷۵ س ۲۷ ؛ البلدان یعقوبی، ضمیمهٔ اعلاق النفیسه ، ص ۲۷۵ س ۱۵ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص ۱۰٦ س ۱۹ ؛ مختصر البلدان ، ص ۲٦۹ س ٤ ؛ مجمل التواریخ و القصص ، ص ۵۲۵ س ماقبل آخر و ص ۳۳۰ س ۷ ؛ معجم البلدان یاقوت ، ج ٤ ص ٤۳۱ س ٤ ؛ نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر ، ص ۱۸٤ س ۹ ؛ آثار البلاد قزوینی ، ص ۳۷۵ س ۱۹ ؛ البدء والتاریخ ، ج ٦ ص ۸۳ س ۹ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۱۹ ؛ المشترك یاقوت ، ص ۳۸۷ س ۲ ؛ ابن اثیر ، جزء ٤ س ۳٦٦ س ماقبل آخر در وقایع سال ۱٤۱ .

(٤) در کتاب عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ، متعلق به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ، ورق ۳۹ ص B س ۸ نام « الهاشمیه » نیز مذکور افتاده « . . . بنا کرد [مهدی] المحمدیه و الهاشمیه» . لکن چون مورد تایید منابع دیگر نبود از نقل آن در متن خودداری شد . پدر وی منصور نیز در کنار کوفه شهری بنام هاشمیه بساخت در تجارب السلف ، ص ۱۰٦ س ۱۲ چنین آمده :

« منصور در ابتدای دولت شهری مجاور کوفه بنانهاد و آنرا هاشمیه نام کرد . . . »

ونیز در مجمل التواریخ ص ٤۳ در شرح بنای منوچهر پیشدادی در ری آمده :

« آنرا ماه جان نام کرد » . این روایت نیز چون جنبهٔ افسانه داشت در متن در ردیف نامهای ری ثبت نیفتاد . کلمه « ماه » در این نام ظاهراً صورتی از « ماد » است که شرح آن در ص ٤٥ گذشت .

این بود نامهای گوناگونی، که این شهر کهنه را در روزگاران مختلف بدانها نامیده‌اند ، لکن ازآن همه تنها کلمه فارسی باستانی «رگا» که برفراز صخرهٔ عظیم بیستون، بفرمان شاهنشاهی بزرگ، و بدست هنرمندی توانا منقور آمده ، بازمانده‌است که در عصر ما برطبق‌قانون تطور زبان آن را « ری » گویند .

نسبت ری ـ چنانکه در صحیفهٔ (۷۲ - ۷۳) کتاب حاضر باز نموده آمده ، « ری » و « راز » هردو براین شهر اطلاق‌داشته، که در نسبت باافزودن‌یا، بی‌هیچ تکلّفی یکی « ربی » و دیگری « رازی » شده‌است . این هردو صورت در نوشته‌های پیشینیان مشهود می افتد . نسبتِ « ربی »، در نزهةالقلوب مقالهٔ‌ثالثه چنین آمده :

« ... درعهد غازان خان ، ملك فخرالدین « ربی » ، بحکم یرلیغ درو اندك‌عمارتی افزود [۱] »

نسبت « رازی » را ازکثرت وضوح‌نیازی بمثال‌نیست .

با توجه به همهٔ مطالب صحائف پیشین ، (از صحیفهٔ ۷۲ تا بدینجا)،توان گفت که قول آنانکه گویند : درنسبت «ری» زایی باین کلمه می‌افزایند ، و«رازی» می‌گویند ، درست نتواند بود .

اینك نمونه‌ای ازاین اقوال :

سمعانی درالانساب گفته :

« الرازی : بفَتحِ الراء و الزاء المکسورةِ بعدالالف ، هذه‌النسبةالی الری، وهی بلدة کبیرةٌ من بلادِ الدیلم بین قومس والجبال . و الحقُواالزاء فی‌النسبةِ تخفیفاً لانّ النسبة علی‌الیاء ممایشکل ، و یثقل علی اللّسان ، و الالف بفتحة الرّاء ... [۲]» .

درطبقات‌الشافعیهٔ ابی‌بکربن هدایةالله درج است :

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثهٔ ، ص ۵۳ س ۱۱ .

(۲) انساب ، ورق ۲۴۲ ص ۲ س ۲۴ .

« الرّازی نسبةٌ الی الرّی... و زادوافیه‌الزّای مشدّداً [1] ».

ابن خلکان در وفیات‌الاعیان، در ذیل احوال سلیم‌بن‌ایوب رازی‌بدین‌تقریب گفته: رازی‌بفتح راء مهمله، و زاء معجمة ، منسوب بری است و آن شهری است‌بین قوس و جبال پس زاء ملحق کردند بایا و رازی نامیدند...[2]»

این قول در جنة‌النعیم نیز ثبت افتاده است [3].

(۱) طبقات‌الشافعیه ، ص ٥٠ س ١٠.

(۲) وفیات‌الاعیان ، طبع ١٢٨٤ ، ج ١ ص ٢٢٨ س آخر.

(۳) جنة النعیم ،ص ٣٩٢ س ٢٢.

فصل سوم

موقع جغرافیایی ری - پیشینیان حد طولی دنیای معمور را از جزائرخالدات، واقع در اقیانوس اطلس، که آنرا بحر محیط غربی یا اقیانوس غربی یا بحر ظلمات می‌نامیدند، تا اقصی نقطهٔ آباد سرزمین چین می‌دانستند [1]؛ و درازی آنرا مسعودی در مروج‌الذهب «ثَلاثَةَ عشر الف میل و خمسمائة میل (۱۳۵۰۰) [2]»؛ ونجیب بکران در جهان نامه «سه هزار و چهارصد فرسنگ» ذکر کرده‌اند[3].

حد عرضی جهان آبادرا از نواحی خط استوا تا نهایت آبادی در جانب شمال بحساب می‌آوردند [4]؛ و در جهان نامه بعد آن یک هزار و دویست فرسنگ مذکور افتاده است[3].

ظاهراً نخستین بار بطلمیوس قلوذی (Ptolemée Claudius) طول و عرض جغرافیایی را بنیاد نهاد [5]، و مبدأ طولهارا از مغرب، ازجزائر خالدات گرفت، تا ازدیاد عدد طول در جهة توالی بروج باشد[6].

برخی از محققان این محاسبه را به هیپارک (Hipparque) یونانی نسبت

---

(۱) مروج الذهب، ج ۱ ص ۴۰ س ۲۲؛ نخبة‌الدهر، ص ۱۷؛ جهان نامه، ص ۶ س ۱۸؛ جغرافیای ادریسی، ص ۲.

(۲) مروج‌الذهب، ج ۱ ص ۴۰.

(۳) جهان نامه، ص ۱۳ س۳ ببعد.

(۴) نخبة‌الدهر، ص ۱۷.

(۵) جغرافیای ادریسی، ص ۲ س ۲، و ص ۲۸ س ۵؛ تقویم‌البلدان ابوالفداء، ص ۱۸۷.

(۶) تقویم‌البلدان ابوالفداء، ص ۷ س ۱۱.

داده‌اند[1]. گروهی از جغرافی‌دانان قدیم، به تبع بطلمیوس، همان جزائر خالدات، که آنرا جزایر سعدا[2] و سعادت[3] نیز می گفته‌اند، مبدأ طول می گرفته؛ و برخی‌دیگر از ساحل بحر غربی (اقیانوس اطلس) حساب می کرده‌اند، که میان این دو مبدأ ده درجه فاصله بوده است[4].

مبدأ عرض جغرافیایی، همانندامروز، خط استوا بوده است[5].

طول جغرافیایی ری - نخستین محاسبه در این مهم از بطلمیوس است. قول وی در صورة‌الارض محمدبن موسی خوارزمی، مستخرج از جغرافیای بطلمیوس، عه[6] (= ۷۵ درجه، ظ: از ساحل بحر غربی)؛ و در معجم‌البلدان یاقوت بنقل از الملحمهٔ بطلمیوس ۸۵ درجه[7] (ظ: از جزایر خالدات) آمده است. در این دو کتاب اشارتی نرفته، که از ساحل دریای غربی حساب شده است یا از جزایر خالدات.

ابوالفداء در تقویم‌البلدان از سه منبع باقید ساحل بحر غربی[8] چنین نقل کرده:

اطوال : عوك (= ۷۶ درجه و ۲۰ دقیقه).

رسم : عه (= ۷۵ درجه).

قانون : عح (= ۷۸ درجه)[9].

---

(۱) کتاب تطبیق‌لغات جغرافیایی، در پایان کتاب دررالتیجان، ج ۳ ص ۷.

(۲) جهان نامه، ص ۶.

(۳) نخبة‌الدهر، ص ۱۷.

(٤) تقویم‌البلدان، ص ۷.

(٥) تقویم‌البلدان ابوالفدا، ص ۷؛ جهان نامه، ص ٦.

(٦) صورة‌الارض خوارزمی، ص ۲۲ س ٦.

(۷) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س آخر.

(۸) تقویم‌البلدان، ص ۷۳ س ۱۰

(۹) تقویم‌البلدان، ص ٤۲۰.

وی درمقدمهٔ کتاب خود، در بیان مشخصات این منابع، چنین گفته :

« الاطوال و العروض للفرس . . . ؛ رسم الرّبع المعمور، و هو کتاب نقل من اللغة الیونانیة الی اللغة العربیة ، و عرب للمأمون . . . ؛ القانون للبیرونی . . . [1] »

رقم مذکور در «رسم» ، برگردانده از یونانی بعربی ، با رقم منقول ازبطلمیوس در صورت الارض مطابق است ، وچون آن بمحاسبه از ساحل دریای غربی است این نیز باید چنین باشد.

بدین ترتیب رقم منقول در معجم البلدان، که ده درجه بیشتر است، به مبدأ جزائر خالدات خواهد بود.

تقاسیم البلاد خطی : فو ك (= ۸۶ درجه و ۲۰ دقیقه ، ظ : از جزائر خالدات) [2] .

نزهة القلوب : طولش از جزایر خالدات عو ك (= ۷۶ درجه و ۲۰ دقیقه) [3] .

این رقم مطابق است با آنچه در تقویم البلدان از اطوال نقل افتاده، وچون در آنجا محاسبهٔ ارقام از ساحل بحر غربی است، که بامنابع دیگر نیز سازگار است، قید « جزائر خالدات » در نزهة القلوب ظاهراً درست نتواند بود.

در ملحقات روضة الصفای ناصری این رقم: فو ك (= ۸۶ درجه و ۲۰ دقیقه) ثبت افتاده است [4] .

این بود محاسبهٔ طول جغرافیایی ری بر طبق حساب قدما، بمبدأ جزائرخالدات یا ساحل دریای غربی.

هرچند این محاسبه بمبدأ « گرینیچ » که امروز جنبهٔ بین المللی دارد در باب ری بعمل نیامده است ، لکن چون خرابه های این شهر و شهر طهران ، با تقریبی

(۱) تقویم البلدان ، ص ۷۴ .

(۲) تقاسیم البلاد خطی ، ص ۵۳ س ۱۵ .

(۳) نزهة القلوب طبع لسترانج ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۲ س ۱۱ .

(۴) جلد نهم ملحقات روضة الصفا ، طبع ۱۳۳۹ ص ۱۹۶ .

بسیار ناچیز ، بر روی یک نصف‌النهار قراردارند ، طول شرقی طهران و ری بااندک مسامحتی یکی خواهد بود .

در باب طهران در مقالتی ممتع ، که نویسندهٔ دانشمند آقای جمال زاده ، در مجلهٔ کاوه منطبعهٔ برلن ، در شمارهٔ غرهٔ جمادی‌الاخره ۱۳۳۹ هجری قمری (۱۰ فوریه ۱۹۲۱) تحت عنوان « طهران » ، به‌طبع رسانیده چنین آمده :

« ... طول جغرافیایی آن برحسب تدقیق صاحب منصبان انگلیسی واندازه‌ای که در سنهٔ ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ (قمری) (۱۸۹۵ میلادی) در موقع تعیین عرض و طول جغرافیایی شهر مدراس در هند از طرف صاحب منصبان مزبور گرفته شده از قرار ذیل است :

طول شرقی (از برجی که در گوشهٔ‌شمال غربی باغ سفارت انگلیس درطهران واقع است).

۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲/۸ ثانیه . »

در نقشهٔ « اطراف طهران » شعبهٔ نقشه برداری رکن دوم ارکان حرب کل قشون بتاریخ ۲۱ مرداد سال ۱۳۰۶ ، و نقشهٔ اطراف طهران سازمان نقشه برداری کشوری نیز همین ارقام منظور شده است ؛ در نقشهٔ اطراف طهران ، فراهم آوردهٔ اشتال (A. F. Stahl) آلمانی ، با تقریبی ۵۱ درجه ۲۸ دقیقه است.

باتوجه به‌مطالب بالا مختار نگارنده‌در این تألیف ، نصف‌النهار ۵۱ درجه و ۲۵ دقیقه است ، که از حدود محل صخره و تپه های چشمه‌علی می گذرد .

عرض جغرافیایی ری - عرض جغرافیایی ری ، در منابعی که طول آن درج افتاده ، بتر تیب بقرار زیر است [1] :

صورة‌الارض خوارزمی : له مه (= ۳۵ درجه و ٤۵ دقیقه).

معجم‌البلدان : ۳۷ درجه و ۳۶ دقیقه .

---

(۱) ارقام صحائف همان است که در طول ذکر گردید.

اطوال : له له (= ۳۰ درجه و ۳۰ دقیقه).

رسم : له مه (= ۳۵ درجه و ٤۵ دقیقه).

قانون : له له (= ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقه).

تقاسیم‌البلاد خطی : له ها(؟)[1] (= ۳۵ درجه و ؟ دقیقه [2]).

نزهة‌القلوب : له ل (= ۳۵ درجه و ۳۰ دقیقه).

ملحقات روضة‌الصفا : له ها(؟)[1] (= ۳۵ درجه ؟ دقیقه).

عرض تهران (از متاخران جهة محاسبهٔ عرض ری)

جغرافیای فلوغون رفائیل : ۳۵ درجه و ٤۰ دقیقه[3].

مقالهٔ آقای جمال زاده : ۳۵ درجه و ٤۱ دقیقه و ٦/٨٤ ثانیه.

نقشهٔ اطراف طهران ارکانحرب : ۳۵ درجه و ٤۱ دقیقه.

نقشهٔ اطراف طهران سازمان‌نقشه‌برداری کشوری : ۳۵ درجه و ٤۲/۰ دقیقه (باتقریب).

نقشهٔ اطراف طهران اشتال آلمانی : ۳۵ درجه و ٤۰ دقیقه (بانقریب).

چون اختلاف عرض‌طهران و ری قریب۳ دقیقه است، ازاین رو نگارنده عرض ری را باتوجه‌به ارقام‌فوق‌در محل دزشکان وباب بلیسان [4]، ۳۵ درجه و ۳۸ دقیقه بحساب می آورد.

مسافت میان ری و پاره‌ای ازشهرهای بزرگ ـ فاصلهٔ میان ری و پاره‌ای از شهرها ، برسنت پیشینیان و به محاسبهٔ ایشان ، بدین‌قرار است :

از ری تا مکه سیصد و پنجاه و شش فرسنگ[5] . از ری تا بلخ سیصد و پنجاه

(۱) این علامت گویا در نسخه بجای رقم صفر منظور شده است ؛ ظ : له.

(۲) تقاسیم‌البلاد، نسخهٔ خطی ، ص ۵۳ س ۱۰.

(۳) جهان نمای فلوغون رفائیل ، ص ۳۰ س آخر.

(٤) تعریف این دومکان به تفصیل ، در فصل نهم همین باب خواهد آمد.

(۵) تقاسیم‌البلاد خطی ، ص ۵۳ س ۱۵ ؛ در نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۹ س ١٤ ، سیصد و پنج فرسنگ مذکور است.

فرسنگ[1]. از ری تا مرو دویست و پنجاه فرسنگ[2]. از ری تا نیشابور صد وسی ونه فرسنگ[3]. از ری تا بغداد صد وشصت وپنج فرسنگ[4]. از ری تا اصفهان شصت و دو فرسنگ[5].

طول فرسنگ یا فرسخ با تقریبی اندك در عصر حکومت اسلامی نیز به میزان کنونی بوده است،جزآنکه آن را برحسب «ذراع» معین می کرده‌اند ، وبرابر دوازده هزار ذراع عادی یا ذراع بازار[6] می‌دانسته‌اند.

در جهان نامه بجای ذراع گز آمده :

« و هر فرسنگی دوازده هزار گز[7] ».

هر ذراع (۵۰) سانتی‌متر است[8].

طالع ری ـ طالع عمارت ری را برج عقرب دانسته‌اند[9]. خاقانی در قصیده‌ای به مطلع :

نه ز دولت نظری خواهم داشت نه ز سلوت اثری خواهم داشت

گوید :

---

(۱) سیاحت نامه (سفرنامه) ناصرخسرو، ص ۸ س ۱۱ ، وطبع برلین این کتاب درسال ۱۳۴۱ ، ص ۵ س ۸ و ۹ .

(۲) تجارب‌السلف ، ص ۱۵۵ س ۵ : «... و نامه به سه روز از ری به مرو بردند که مسافت آن دویست و پنجاه فرسنگ باشد» (در واقعهٔ طاهرو علی‌بن عیسی).

(۳) جهان نامه ، ص ۱۵ س ۳ . در معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ ، ۱۶۰ فرسخ .

(۴) جهان نامه ، ص ۱۵ س ۲ .

(۵) جهان نامه ، ص ۱۵ س ۱۱ .

(۶) تاریخ مقیاسات و نقود ، ص ۳۳ س ۴ .

(۷) جهان نامه ، ص ۱۳ .

(۸) تاریخ مقیاسات و نقود ، ص ۳۵ .

(۹) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۸ .

عقرب از طالع تبریز و ری است   نه ز عقرب ضرری خواهم داشت[1]

و در قصیدهٔ دیگر بمطلع :

خاك سیاه بر سر آب و هـوای ری   دور از مجاوران مکارم نمای ری

گوید :

عقرب نهند طالـع ری من ندانم آن   دانم که عقرب تن من شد لقای ری[2]

ری ازاقلیم چهارم‌است.- دانشمندان وجغرافی‌دانان‌قدیم رااز نیمهٔ‌جنوبی کرهٔ زمین خبری در دست‌نبوده ، و میان‌خط استواو قطب جنوب‌را مسکون‌نمی‌دانسته‌اند، و در نظر ایشان از نیمکرهٔ شمالی نیز تنها نیمی معمور و ماهول می‌نمود .

دنیای شناخته شدهٔ آنان از جهة طول از جزائر خالدات تا شرقی‌ترین نقـطهٔ چین، و از جهة عرض از خط استوا تا قطب شمال، یعنی‌ربع تمام کرهٔ ارض بود، که آنرا ربع مسکون می گفتند .

عالمان فن جغرافیا و هیئت عهد پیشین ، جهة تسهیل کار ، ربع معمور را از عرض و طول به تقسیمهایی منقسم ساخته‌اند ، که از جمله تقسیم آن به هفت اقلیم است .

برطبق شرح کتاب نخبة‌الدهر، از استوا بسوی شمال ، آن مقدار از پهنهٔ زمین را که‌روز در حد شمالی‌آن، در بلندترین ایـّام تابستان نیم ساعت‌ازمنطقهٔ‌استوا بلندتر است اقلیم اول، و آن اندازه که حد شمالی آن از اقلیم اول نیم ساعت‌بلندتر است اقلیم دوم اصطلاح کرده‌اند ، و بهمین طریق تا اقلیم هفتم.

برطبق این تقسیم اقلیم اول از دوازده ساعت ونیم آغاز و اقلیم هفـتم به به شانزده‌ساعت‌پایان می‌یافته‌است، و پس ازاقلیم هفتم‌را ماوراء اقلیم‌می گفته‌اند[3] .

این اقالیم هر کدام بستاره‌ای متعلق و منسوب بوده است ، بدین ترتیب :

(۱) دیوان خاقانی ، ص ۸٤ س ۱۱ .
(۲) دیوان خاقانی ، ص ٤٤٤ س ٤ .
(۳) نخبة‌الدهر فی‌عجایب‌البر و البحر ، ص ۱۷ .

اقلیم اول به زحل[۱] ، اقلیم دوم به مشتری[۲] ، اقلیم سوم به مریخ[۳] ، اقلیم چهارم به آفتاب[٤] ، اقلیم پنجم به زهره[٥] ، اقلیم ششم به عطارد[٦] ، اقلیم هفتم به قمر[۷] .

بر طبق این تقسیم ری از اقلیم چهارم بحساب می‌آمده ، که اشرف اقالیم بوده است ، و حد این اقلیم بنابر شرح مجمل‌التواریخ بدین گونه است :

« از مشرق ابتدا کند بشهرهاء تبت وخراسان ، و در آنجا شهرها چون فرغانه و خجند واسروشنه و سمرقند و بخارا و بلخ و هراة و مرو و مرورود و سرخس وطوس و نیشابور و آمل و قومس و دماوند و ری و قزوین و اصفهان و قم وهمدان ونهاوند و دینور و حلران [کذا ، ظ : حلوان] و شهر زول [کذا] و سامره و موصل و جلد و نصیبین و آمد و رأس عین وقالیقا [کذا ، ظ: قالیقلا] و شمشاط وحرّان و رقه وفرمیسا و برشهرهاء شام بگذرد چون بالس و سمساط و ملطیه و حلب ، قنسریره و رنطره و انطاکیه و طرابلس و مصیصه و الکنیسةالسوداء و ادنه و طرطوس و لازقیه و عموریّه و برود تا بحر شام بر جزیرهٔ قبرس و رودس و بزمین مغرب بگذرد و بلاد طنجه و به بحر مغرب رود . و عرض این اقلیم رامسافت سیصد میل است[۸] » .

در تاریخ بیهق اقلیم چهارم چنین وصف شده :

« و اقلیم رابع را سُرّةالارض گفته‌اند ، زیرا که از اقلیم رابع اندر ربع معمور

---

(۱) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۸ س ۱ .

(۲) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۳۲ س ۱ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱ .

(٤) هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳ س ۱ .

(٥) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۲٦۷ س ۱ .

(٦) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ٤۷۲ س ٥ .

(۷) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ٥۱۳ س ۱ .

(۸) مجمل‌التواریخ ، ص ٤۸۰ س ۲ .

هیچ اقلیم نیست باعتدال نزدیک‌تر ؛ قال‌الجاحظ : الاقلیمُ الرّابعُ واسطةُ القلادة و مکان‌السّرةِ من الجُثّة و اللّبة من المرْأة و مکان‌العِذار من خدّ الفرس و المخ من البیضة و العنوان من الکتاب [1] ».

در آثارالبلاد در باب شناختن حدود این اقلیم چنین آمده :

« اوّله حیثُ یکون‌الظِلُّ ، إذا استوی‌اللیلُ و النهارُ ، نصفَ النهار اربعة اقدام و ثلاثة اخماس قدم و ثلث خمس قدم ؛ و آخره حیثُ یکون‌الظّلُ ، نصفَ النهار عندَ الاستواء خمسة اقدام و ثلاثة اخماس قدم و ثلث خمس‌قدم . . . وطولُهُ من‌المشرقِ الی‌المغرب ثمانیة الاف و مائتان و اربعةعشر میلاً و اربع عشرة دقیقة ؛ و عرضه مائتا میل و تسعة و تسعون میلا و اربع دقائق . . . [2] »

در هفت اقلیم در باب محاسن اقلیم رابع چنین ذکر رفته :

« این‌اقلیم تعلّق بآفتاب دارد ، و وسط معموری عالم و مسکن اشراف اولاد بنی آدم است ؛ و متوطنان این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند ، و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر . . . [3] »

واژهٔ اقلیم در اصل یونانی است ، کلیمه (Klima)، و در فارسی بدین مفهوم واژهٔ کشور بکار رفته [4] . در اوستا هفت کشور و نامهای هریک یاد گردیده است [5] .

در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری در تعریف هفت اقلیم، یا هفت کشور چنین مذکور است :

« هر کجا آرام گاه مردمان بوذ ، بچهار سوی جهان ، از کران تا کران ، این

(۱) تاریخ بیهق ، ص ۲۷ س ماقبل آخر.

(۲) آثارالبلاد قزوینی، ص ۲۸۳ س ۱ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۲ ص ۳ س ۱ .

(٤) ویسپرد ، گزارش پورداود ، ص ۱۰۹ س ۱۱ .

(٥) ویسپرد ، گزارش پورداود ، ص ۱۰۹ س ۱٦ .

زمین رابخشیدند، و بهفت بهر کردند، وهر بهری را یکی کشور خواندند...[1]»

فردوسی در شاهنامه کشور را بهمین معنی بکار برده :

زمین هفت کشور بشاهی تراست   سر ماه تا پشت ماهی تراست [2]

* * *

جهان هفت کشور ترا بنده باد   سرت بر تر از ابر بارنده باد [3]

* * *

هر آنکس که در هفت کشور زمین   بگردد ز راه و بتابد ز دین [4]

آب وهوای ری - بر طبق منابع موجود آب شهر ری فراوان لیکن آلوده بوده است. ابو دلف معاصر صاحب عباد گفته :

---

(۱) بیست مقالهٔ قزوینی ، جلد دوم ، طبع ۱۳۱۳ ، ص ۳۰.

(۲) شاهنامه ، ج ۱ ص ۳۷ س آخر.

(۳) شاهنامه ، ج ۱ ص ٥٦ س ۲.

(٤) شاهنامه ، ج ۱ ص ۱۳۰ س ٦. قدما را جز تقسیم زمین به هفت اقلیم تقسیمات دیگر نیز بوده است ، که در نخبةالدهر مذکور است. از جمله :

« و اما افریدون فجعلهافی التقسیم کصورة طائر راسه الصین ، و جناحه الایمن الهند، و جناحه الایسر الخزر والترك، و صدره الیمن و العراق والشام ومصر ، و ذنبه المغرب بانفراش الریش منه للسودان (ص ٢٤ س ٩).

و اما قسمة نوح (ع) للارض علی بنیه الثلاثة فانه قسمها اثلاثاً فکان المشرق والشمال لیافث و لبنیه و نسلهم و عقبهم ؛ وکان المغرب والجنوب لحام و لبنیه و نسلهم وعقبهم ؛ وکان وسط الارض لسام ولبنیه و نسلهم و عقبهم ؛ وکان اولاد سام و بنیهم العرب والفرس و الروم ، و اولاد یافث و بنیهم الترك والصقالبه و یاجوج و ماجوج ، و اولاد حام و بنیهم القبط و البربر والسودان. (ص ٢٥ س ٣)

جهة اطلاع زیادتر در باب تقسیم ارض به هفت اقلیم، و نیز وقوف کاملتر به اقلیم چهارم، رك : تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص ٦٦ ؛ احسن التقاسیم ص ٦٠ ؛ البدء و التاریخ ، ج ٤ ص ٤٩ - ٥١ ؛ تقویم البلدان ، ص ۷-۱۰ ؛ جغرافی حافظ ابرو ، ص B ۱۳ ؛ مقدمهٔ ابن خلدون ، ص ٥٥ ؛ اعلاق النفیسه ، ص ۹۷.

« و میاه‌الرّی عذبة و بئة [۱] »؛ مفاد آن اینکه آب ری گوارا لکن وبا انگیز است. این شهر بتفصیلی که در نام کاریزها و نهرهای ری خواهد آمد، جویهای متعدد و قنوات فراوان داشته است.

در حدودالعالم است:

« آبهای ایشان از کاریز است [۲] ».

در صورة‌الارض مذکور است:

« ولهم قنیٌّ کثیرةٌ ما یفضل عن مشربهم و یتفرع الی ضیاعهم [۳] ».

در احسن‌التقاسیم آمده است:

« فاما الرّی... کثیرة‌المیاه ».

در همین کتاب در مقام مقایسه ری با نیشابور ذکر شده است:

« نیسابُور اکبر واهلها‌ایسرُ والریُّ ابهی و انزه و ماؤها اغزر [۴] ».

صاحب آثارالبلاد آب ری را از آلوده‌ترین آبها دانسته و چنین نوشته:

« و میاهُ هذه‌المدینة جاریةٌ فی نفس‌المدینة؛ لکنّها من اقذرالمیاه، لأنّهم یغسلون‌فیها جمیعَ النجاسات وتَمشّی إلیهامیاه ُالحمّامات؛ و اهل‌المدینة‌لا یاخذون منها إلاّ نصفَ اللّیل، لأنّه فی‌هذاالوقت یصفُوعن النجاسات‌التی‌تلقی فیه [۵] ».

صاحب احسن‌التقاسیم را نیز بدین آلودگی اشارتی است:

« ماءالری یسهل [۶] ».

بی گمان بسبب همین آلودگی آبهای جاری بوده است، که با وجودفراوانی

---

(۱) الرسالة‌الثانیه، ص ۳۲ س ۱۳؛ ترجمهٔ فارسی آن، ص ۷۴ س ۱۶.

(۲) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۱.

(۳) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص ۳۲۱ س ۲۳ ببعد.

(۴) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۵ س ۵ و ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

(۵) آثارالبلاد قزوینی، ص ۳۷۵ س ۲۱.

(۶) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۶ س ۸.

آن ، از آب چاه استفاده می کرده‌اند ؛ چنانکه ابن حوقل و اصطخری گفته‌اند :

« میاههم من الآبار...[1] »

هوای ری در فصل بهار مطبوع وخوش ، ودر تابستان گرم ، و در پاییز تبخیز و در زمستان برف‌بار بوده‌است . هم بسبب اعتدال آن دربهار بود که اشکانیان آنجارا پای تخت بهارهٔ خود قرارداده بوده‌اند[2]، و بعهد قدیم خوشی هوای بهار ری، وزمستان بغداد، و پائیز همدان، وتابستان اصفهان مثل بوده ، چنانکه ابن‌فقیه گفته است:

« و قالوا: شتاءُ بغداذ و ربیعُ الرّی وخریفُ همذان وصیفُ اصبهان[3] ».

ونیز در مختصرالبلدان است :

« وقال محمدبن اسحاق الرّی طیبةالهواء ، عجیبةالبناء ».

در احسن‌التقاسیم آمده :

« قال‌الاصمعی : الرّی... طیّبةالهواء[4] ».

در باب گرمای تابستان ری در نزهةالقلوب چنین مذکور افتاده :

« شهری گرمسیر است وشمالش بسته وهوایش متعفن وآبش ناگوارنده...[5] »

کنت دوگوبینو سیاح و مستشرق معروف دراین معنی چنین گفته :

« درآن قسمتی که بطرف جنوب امتداد می‌یابد ، درپای البرز ، خرابه‌های ری وطهران ، پای تخت حالیه ، از حرارت یک آفتاب سوزان بیرحمی خفه می شوند ، هوا می‌سوزاند و آینه‌داری می کند[6] ».

---

(١) صورةالارض ، ص ٣٢١ س ٢٣ ؛ المسالک ، ص ١٢٢ س ماقبل‌آخر.

(٢) ایران باستان ، ج ٣ ص ٢٦٤٥ س ١٠ ؛ دررالتیجان ، ج ٢ ص ٤٩ س ١١ ؛ دائرةالمعارف اسلامی فرانسوی ، ج ٣ ص ١١٨٣ .

(٣) مختصر کتاب‌البلدان، ص ٢٢٧ س ٤ .

(٤) مختصرالبلدان ، ص ٢٧٠ س ٧ ؛ احسن‌التقاسیم ، ص ٣٨٥ س ماقبل‌آخر.

(٥) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ٥٢ .

(٦) تاریخ ایرانیان ، ترجمهٔ فارسی ، ص١٨٠ س ماقبل‌آخر.

در فصل پاییز چنانکه ذکر رفت هوا بد و تبخیز و وبا انگیز [1] بوده است ، چون بسبب فراوانی آب ، باغ و درخت میوه زیاد داشته ، و مردم ، بویژه غریبان و بیگانگان، در خوردن انجیر و هلو وانگور افراط می‌ورزیده ، وبیمار می‌شده‌اند . دراین باب در منابع چنین آمده است :

۱- آثارالبلاد :

« و هواؤُها فی فصلِ الخریف سهامٌ مسمومة ، قلّما تخطیء ، سیمّا فی حق الغربا ، فانّ الفواکه فی هذاالوقت بها کثیرةٌ رخیصةٌ کالتین والخوخ والعنب . . . [2]»

۲- هفت اقلیم امین احمد رازی :

« در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هواست . . . مردم بنا بر رسوم عادت چندان ملاحظه نمی‌نمایند ، و ناهار میوه بسیار بکار می‌برند ، لهذا تب لرزه بحصول می‌پیوندد ، و این تب لرزه در شبانه روزی از دوساعت زیاده نیست؛ بعداز آن برخاسته هرچه می‌خواهند می‌خورند ، و بهرجا که اراده می‌نمایند می‌روند ؛ چه مشهور است که جمعی از دوستان با یکدیگر براهی می‌رفته‌اند ، یکی را تب آمد؛از همگنان التماس کرده که شما ساعتی توقف نمایید تا من رفته بلرزم و بیایم [3]» .

۳- ریاض‌السیاحة شیروانی :

---

(۱) الوبا : کل مرض‌عام (المنجد) . در شهر ری مراد از آن ظاهراً تب ولرز است، و از منابع چنین استنباط می‌شود ؛ رك منابع همین مبحث، وقصیده خاقانی مذکور در صحیفه بعد، بیت ۶ و ۱۲ . وی نیز در قصیده‌ای به مطلع :

به خراسان شوم ان شاءالله　　　آن ره آسان شوم ان شاءالله

مذکور در صحیفهٔ ۵۰۴، گفته :

چه نشینم به وبا خانهٔ ری؟ !　　　به خراسان شوم ان شاءالله

که مراد وبای معروف نتواند بود .

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۶ س ۱۰ .

(۳) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۵ س ۱۶ .

« آبش ناگوار و هوایش ناسازگار، بسبب آنکه شمالش بسته و جنوبش گشاده است. در اغلب اوقات هوای آنجا وبائی است. . .[۱]».

۴- ملحقات روضة‌الصفا :

« آبش ناخوش گوار و هوایش ناسازگار بود ، و بسبب بستگی طرف شمال و گشادگی سمت جنوب هوایش وبا انگیز و نامرغوب است. . .[۲]»

۵- خاقانی شاعر معروف که ظاهراً در فاصلهٔ سالهای (۵۴۹، ۵۵۰ هـ.) بعزم دیدن خراسان بدان‌صوب حرکت کرده‌بود، چون به ری رسید بیمار شد، ووالی ری نیز اورا از رفتن بخراسان مانع آمد[۳].

در این باب در دیوان وی اشاراتی بنظر می‌رسد ، از جمله قصیده‌ای است که بمناسبت ، ابیاتی چند از آن در ذیل نقل می‌افتد. در این قصیده خاقانی صدور ری را می‌ستاید ، و ضمن اشاره به بیماری خویش از آب و هوای ری شکایت می‌کند ؛ اینک آن ابیات :

خاك سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری

در خون نشسته‌ام که چرا خوش نشسته‌اند
این خواندگان خلد بدوزخ سرای ری

آنرا که تن به آب و هوای ری آورند
دل آب و جان هوا شد از آب و هوای ری

ری نیک بد ، ولیک صدورش عظیم نیک
من شاکر صدور و شکایت فزای ری

---

(۱) ریاض‌السیاحة ، ص ۶۶۹ س ۱۵ .

(۲) ملحقات روضة‌الصفا ، ج ۹ ص ۱۹۶ س ماقبل آخر.

(۳) مقدمهٔ دیوان خاقانی ، ص شانزده نقل باختصار.

عقرب نهند طالع ری من ندانم آن
دانم که عقرب تن من شد لقای ری
سردست زهر عقرب و از بخت من مرا
تب های گرم زاد ز زهر جفای ری
ای جان ری فدای تن پاك اصفهان
وی خاك اصفهان حسد توتیای ری
از خاص و عام ری همه انصاف دیده‌ام
جور من است از آب و گل جان گزای ری
میر منند و صدر منند و پناه من
سادات ری و ائمّهٔ ری و اتقیای ری
گر باز رفتنم سوی تبریز اجازتست
شکرا که گویم از کرم پادشای ری
ری در قفای جان من افتاد و من بجهد
جان می برم ، که تیغ اجل در قفای ری
دیدم سحر گهی ملك الموت را که پای
بی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم: تونیز؟ ! گفت: چو ری دست بر گشاد
بو یحیی ضعیف چه باشد بپای ری [۱]

۶ـ انوری شاعر بزرگ را نیز در آن بیت که گفت :

چون مقام خویش را با ملك ری کردم قیاس
در خراسان تازه بنهادم اقامت را اساس [۲]

ظاهراً به بدی آب و هوای ری نظر بوده است.

(۱) دیوان خاقانی ، ص ۴۴۳ س ماقبل آخر.
(۲) دیوان انوری ، ص ۱۷۱ ، درمدح خواجه مجدالدین ابوالحسن عمرانی.

این بیت در کتاب شرح مشکلات دیوان انوری بدین گونه توجیه شده است :

« جمعی از مصاحبان حکیم اوحدالدین با او موعود بوده‌اند که با هم بسیر شهر ری روند ، ایشان بی آنکه حکیم را خبر کنند رفته‌اند . این قصیده را در نکوهش ایشان و تسلی خاطر خود گفته :

یعنی : چون مقصود را ، که در ری بحصول می پیوست ، با بودن در شهر ری ، که در کمال بد آب وهوایی است ، قیاس کردم و سنجیدم ، ترجیح نبودن در ری و نرفتن بآنجا کردم ؛ و ترک مقصود گفته تازه در ملک خراسان رحل اقامت انداختم [۱] » .

۷- در فرمانی از شاه‌طهماسب صفوی، که بسال ۹۵۰ هجری قمری نوشته‌شده، موضوع اختلاف هوای ری چنین مذکور افتاده :

« ... بواسطهٔ اختلاف هوای ری مردمان بسیار بیمار می‌شوند ... [۲]»

در باب برف زمستان آن در عجایب نامه چنین مذکور افتاده :

« ... قبادبن فیروز جهان را قیاس کرد و عالم را بدید ... برف بارتر جای شابور خواست و جرجان و ری و زنجان و بردع یافت [۳] » .

---

(۱) شرح مشکلات دیوان انوری ، ص ۱٤۷ س ۳ . نیز برای شرح این بیت و بیت بعد از آن رك : جواهرالاسرار ، ضمیمهٔ اشعةاللمعات ، ص ۳۹٤ س ۸ .

(۲) آستانهٔ ری ، ص ۷۹ س ۲٤ فرمان شاه طهماسب .

(۳) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی، ورق ۲۰ ص ۱ س ۳ .

فصل چهارم

مردم ری

الف ـ نژاد وقبائل : گرچه مردم ری در اصل آریایی بوده‌اند[1] ، لکن بموجب اسناد موجود از همان روزگار باستان و آغاز آبادی آن ، جمعی از قبائل دیگر نیزدر آنجا اقامت داشته ، و با نژاد اصلی آن در آمیخته‌اند.

در صحیفهٔ ٦٤ کتاب حاضر مذکور افتاد که در وندیداد اوستا فرگرد نخستین، بند شانزدهم آمده :

« دوازدهمین کشور با نزهت که من ، اهورامزدا ، آفریدم ری با سه نژاد است. . . »

منظور از سه نژاد را نژاد ایرانی، نژاد زردپوست تورانی ونژاد تازی دانسته‌اند[2]؛ و نیز بموجب شواهد واسنادی که شرح آن در صحائف (٦٢-٤٩) گذشت ، پیوسته اقلیتی یهود دراین شهر می‌زیست.

ظاهراً پس از انقراض هخامنشیان پای یونانیان نیزبدین شهر باز شده بوده است. در کتاب ایران باستان آمده :

« اسکندر سه زن ایرانی داشت[3]. . . هم دراین اوان (اواخر عهد اسکندر) سرداران اسکندر زنان ایرانی گرفتند. . . سرداران وصاحبمنصبان دیگر مقدونی هشتاد نفر زن پارسی و مادی از خانواده های درجهٔ اول گرفتند[3]. . . اسکندر بعروسها جهیز

(۱) کتاب حاضر ، ص ١٦ .

(۲) ترجمهٔ وندیداد دارمستتر، ص ۷۲ س ۹ ذیل .

(۳) ایران باستان ، ج ۲ ص ۱۸۸۳ .

و بمقدونیهایی که زن ایرانی گرفته بودند، هدایایی داد[1]. موافق ثبت دفتر عدهٔ این نوع مقدونیها بده‌هزار نفر می رسید[2]».

در صحیفهٔ ۷۶ کتاب حاضر با استناد بمنابع اشارت رفت، که بعهد سلوکیان ری بدنبال زمین لرزی شدید ویران گردید، و سلوکوس اول معروف به نیکاتر آنرا دگربار آباد کرد، و نام یونانی موطن خویش اورپوس (یا اورپا) بر آن گذارد. سلوکوس پسر آنتیوخوس از امیران نامی‌فیلیپ دوم مقدونی[3]، سردار بزرگ‌اسکندر و مورد اعتماد اوبود[4].

سلوکوس دو زن داشت، و یکی از آن دو آپاما (Apama) ایرانی بود[5]. آپاما بعدها ملکه ومادر ولیعهد دولت‌سلوکی گردید. از اینجاست که سلسلهٔ سلوکی را پاره‌ای از مورخان سلسلهٔ مقدونی و ایرانی گفته‌اند[6]. سلوکیها عامل بزرگ یونانی کردن مشرق بوده‌اند[7]، ومهاجرت مقدونیان و یونانیانرا بفلات ایران تشویق می کردند[8]، و در تحت لوای سلوکی عنصر یونانی در مشرق انتشار می‌یافت[9].

گرچه در باب ری بخصوصه در این سهم، که در ضمن این حوادث چند تن یونانی در آنجا وطن گرفته بوده‌اند، تصریحی درجایی بنظر نرسید، لکن باتوجه به مطالبی که در فوق گذشت، می‌توان چنین استنباط کرد، که در این شهر نیز، که

---

(۱) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۸۸۶.

(۲) ایران باستان، ج ۲ ص ۱۸۸۶.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۳.

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۶ س ۳.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۹ س ۴.

(۶) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۰۵۶ س ۱۱.

(۷) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۰ س ۱۷.

(۸) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۵ س ۴.

(۹) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۱۱۷ س ۱۹.

سورد علاقه سلوکوس نیکاتر بود، و بدست وی مرمّت یافت، و نام یونانی «اورپا» بخود گرفت، از یونانیان مهاجر گروهی اقامت اختیار کرده بوده‌اند.

ظاهراً در صدر اسلام، در واقعهٔ فتح ایران و پس از آن، عرب نیز بدانجا راه یافت.

در مختصرالبلدان ابن‌فقیه، به این معنی چنین اشارت رفته:

«و بالرّی اهل بیت یقال لهم الحریش، نزلوا بعد بناء المدینة [۱]».

یعقوبی نیز در البلدان آورده:

«اهل الری اخلاط من العجم، و عربها قلیل [۲]».

گروهی تُرک هم در این شهر مقیم بوده، و دیالمه نیز در قرون اسلامی، بویژه بزمان علویان، و زیاریان و بوئیان در ری کثرتی داشته‌اند، و این بیت که در مختصرالبلدان ابن فقیه و معجم‌البلدان یاقوت آمده بر این معنی دلالت دارد:

یاقَوْمِ بین التُرک والدّیلم [۳] — مالِی و للرّیِ و اکنافها

در ترجمهٔ تاریخ یمینی، در احوال عضدالدوله ذکر رفته:

«... از ری بیرون آمد، و با لشکر بسیار از ترك و عرب و دیلم روی به جرجان نهاد... [۴]»

در جامع‌التواریخ (تاریخ غزنویان وسامانیان و آل بویه) در احوال مؤیدالدوله درج افتاد:

---

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۶۹ س ۱۲. تفصیل بنای مدینة بوسیلهٔ مهدی عباسی، در «نامهای ری» گذشت، و تجدید بنای آن بوسیلهٔ اعراب در فتح ری در (فصل ۷) خواهد آمد.

(۲) البلدان یعقوبی، ص ۲۷۶.

(۳) مختصرالبلدان، ص ۲۷۳ س ۱۴؛ معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۵۴۷ س ۲۰.

(۴) ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۵۵ س ۲.

«... از ری بیرون آمد ، و با لشکری بسیار از ترک و عجم وعرب و دیلم روی بجرجان نهاد...[۱]»

در الکامل ابن اثیر ، در واقعهٔ مرگ فخرالدوله ، و شور وشغب دیالمه درشهر ری نقل گردیده :

« فطلبوُا له کفناً فلم یجدوه ، و تَعَذَّر النزولُ الی البلد لشدَّة شَغَب - الدَّیلَم، فاشتَرَوْا له من قَیِّم الجامِع ثوباً کفنوهُ فیه[۲] ».

صاحب روضة‌الصفا در همین واقعه گفته :

«... و ازهیجان آشوب لشکریان دیلم ، فخرالدوله چندان درخانه بماند که بوی گرفت...[۳]»

قریب بدین مضمون در حبیب‌السیر نیز شرحی مذکور آمده[٤].

قفطی در ذکر مرگ صاحب عبّاد آورده :

« لمّا اخرج تابوته للصلوة علیه ، خرّالدیلم سجوداً له[٥] ».

از آنچه تا کنون دراین باب ثبت‌افتاده ، توان دانست ، که شهر ری‌را مردمی ازگوهر ایرانی پی افکنده بوده‌اند ، سپس جمعی تازی و ترك بدانها پیوستند ، بعد فرقه‌ای از یهود بدانها ضم شدند، و براین ترکیب دسته‌ای یونانی‌افزوده گردیدند، و در عصر اسلامی ترك وعرب و دیلم از نو برطنبور این اختلاط نغمه‌ای دیگر آغاز نهادند. کمابیش‌چنین‌است حال هرشهر بزرگ، که « المشرب‌العذب کثیرالزحام ».

ب - **شمارهٔ جمعیت** : چون در روزگار باستان آمار گیری و احصاء در هیچ شأنی از شؤون زندگی معمول و معهود نبود، از شمارهٔ واقعی نفوس ری هیچگونه سند مستندی بدست نیست ؛ لکن از قرائن و شواهد و تعریض و تلمیحی که در مطاوی منابع بچشم می‌خورد ، بانبوهی جمعیت شهر پی‌توان برد .

---

(۱) تاریخ غزنویان وسامانیان و آل بویه، بکوشش‌دبیرسیاقی ، ص ۱۹ س۵.

(۲) ابن اثیر ، جزء ۷ ص ۱۸۵ س ۱۶ .

(۳) روضة‌الصفا ، طبع ۱۲۷۱ ، جلد ٤ (شمارهٔ صفحه ندارد).

(٤) حبیب‌السیر، جزء چهارم ازجلد دوم طبع ۱۲۷۳ ص ٥۲.

(٥) انباه‌الرواة ، ج ۱ ص ۲۰۲ .

اینک نمونه‌ای از این قرائن :

۱- بی‌تردید جمعیت هرشهر با وسعت آن نسبتی مستقیم دارد . شهرری، چنانکه درصحیفه ۲۱ باز نموده آمده ، بعهد اشکانیان ظاهراً بزرگترین شهر سرزمین ماد بوده[۱] ، ودرقرون اسلامی نیز ابعادآنرا یکفرسنگ ونیم در یک فرسنگ ونیم نوشته‌اند. برحسب عرف وعادت، درشهری بدین وسعت توان گفت که یکمیلیون تایک میلیون ونیم جمعیت ، آسان می‌تواند بزید.

درحدودالعالم آمده :

« ری شهریست عظیم و آبادان ویاخواسته و مردم و بازرگانان بسیار [۲] » .

۲- غنائم جنگی مسلمانان درفتح ری از غنایم مدائن کمترنبوده ، وبدین مهم درطبری و ابن اثیر و فتوحات الاسلامیه چنین اشارت رفته :

« و أفاءَ الله علی المُسلمِینَ بالرَّیِ نحواً مِنْ فَیءِ المَدائِنِ [۳] » .

از این سخن چنین استنباط توان کرد که ری را بدان هنگام جمعیتی بمیزان جمعیت مدائن بوده است.

۳- درحوادث مرگ خیز و بیماریهای بی‌زنهار قدیم همانند زمین لرز و وباء و غیره، که تلفاتی بزرگ را سبب می‌آمده ، در باب ری گاه در انبوهی آن سخن از سیصد و سیصد و پنجاه‌هزار تن در میان است ، که خود برابر جمعیت شهری بزرگ تواند بود.

شرف‌الشعرا ، بدرالدین قوامی‌رازی، ازگویندگان نیمهٔ اول قرن‌ششم،قربانیان یکی از این زمین‌لرزها را چنین باز می‌گوید :

---

(۱) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۶۴۵ س ۱۲ ، روایت ایزیدور خاراکسی یونانی.

(۲) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۰.

(۳) طبری ، جزء ٤ ص ۲۵۳ ؛ ابن اثیر ، جزء ۳ ص ۱۱ ؛ فتوحات اسلامیه ، ج ۱ ص ۱۳۰.

زان زلزله که بود که یحیی بن معاذ[۱]

ری شد خراب ، اگر چه ترا اعتبار نیست

بیجان شدند سیصد و پنجه هزار خلق

معلوم کن، چو قول ملت استوار نیست[۲]

اگر چنین بپنداریم ، که در این واقعه از هر چهار تن یک تن شهادت یافته، معلوم خواهد شد که جمعیت شهر بالغ بر یک ملیون ونیم تن بوده است.

٤ـ نجم‌الدین دایهٔ رازی ، از تربیت یافتگان مکتب مجدالدین ، صاحب مرصادالعباد ، که در تهاجم چنگیزیان از خوارزم بیرون آمدو بروم رفت ، در مقدمهٔ مرصاد ، در باب شمارهٔ شهید شدگان ری بدست مغول گفته :

«... از یک شهر ری ، که مولد و منشأ این ضعیف است ، قیاس کرده‌اند ، که کمابیش ، هفتصدهزار آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته ، از شهر وولایت[۳]».

ری را پس‌از این واقعه قریب‌دو قرن هنوز عظمت واعتباری بوده ، و بشرحی که در خرابی ری در مجلد دوم مذکور خواهد افتاد ، نامش در وقایع تاریخی در کتب مذکور است.

زکریای قزوینی در آثارالبلاد ، که بسال (٦٧٤) ، یعنی بیش از نیم قرن پس از واقعهٔ چنگیزی تألیف یافته ، دربارهٔ ری چنین می‌نویسد :

«الریُّ مدینةٌ مشهورةٌ من امّهاتِ البلادِ ، و اعلامِ المُدن...[٤]»

---

(۱) یحیی‌بن معاذ بسال ۲۰۸ درگذشت : ابن اثیر، ج ٥ ص ۳٦۷ س ۱۳ ؛ نفحات‌الانس ، ص ٥٥ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۸ ؛ آثارالبلاد ، ص ۳۸۱ .

(۲) دیوان قوامی رازی ، ص ۱ س ۱۰ .

---

(۳) مرصادالعباد ، ص ۹ س ۱۱ ؛ ملحقات روضةالصفا ، ج ۹ ص ۱۹۷ ؛ مقدمهٔ نقض و تعلیقات آن ، ص ٤۰ ؛ ریاض‌السیاحة ، س ٦٦۹ . نجم‌الدین دایه بسال ٦٥٤ درگذشت ؛ نفحات‌الانس ، ص ٤۳٥ ؛ هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۱۰ .

(٤) آثارالبلاد ، ص ۳۷٥ س ٦ .

شهری که پس از دادن هفتصد هزار تن قربانی، هنوز از «امهات البلاد» و «اعلام المدن» باشد، بی گمان پیش از این کشتار بیش از یک میلیون و نیم جمعیت داشته است.

۵- در پاره‌ای از کتب، ارقام و آماری در باب بناهای شهر ذکر گردیده، که هرچند از گزافه و اغراقی خالی نمی‌نماید، لکن بر رویهم وسعت و عظمت، و کثرت جمعیت ری را دلیلی بیّن تواند بود. برخی از این ارقام بدین تفصیل است:

نزهة‌القلوب:

«امیرالمؤمنین، المهدی بالله، محمد بن ابودوانیق عباسی، احیای عمارت آن کرد، وشهر عظیم شد چنانکه گویند:

سی هزار مسجد، و دوهزار وهفتصد و پنجاه مناره در آن بود. دور بارویش[1] دوازده هزار گام است[2]».

هفت اقلیم:

«در زمان المهدی بالله عباسی، عمارات شهر ری بدین منوال بوده:

مدارس وخوانق شش هزار، و چهارصد حمام، و هزار وسیصد وشصت مسجد، و چهل وشش هزار وچهارصد طاحونه، وهزار ودویست کاروانسرا، و دوازده هزار و هفتصد مناره، و پانزده هزار وسی پنج یخ چاه، و چهار صد و پنجاه عصارخانه، وهزار و هفتصد قنات جاریه... محلات نود وشش، و درهر محله‌ای چهل وشش کوچه، و در هر کوچه چهل هزار خانه... الخ[3]».

پاره‌ای از این ارقام مجعول، بکتب متاخران همانند ریاض السیاحة[4] و

(۱) بدور ری عتیق، یا ری برین بارو، و ری جدید یا ری زیرین خندق احاطه داشت، رك: فصل هشتم تقسیمات شهر.

(۲) نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۳ س ۷.

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۳.

(۴) ریاض السیاحه، ص ۶۶۹.

ملحقات روضة‌الصفا [1] نیز راه یافته است.

فزونی استرآبادی نیز ارقامی در آخر بحیره، در باب آبادانی ری بزمان بندار رازی نقل کند [2].

هرچند این ارقام را ارزش علمی نتواند بود، لکن همه بر یک حقیقت دلالت دارند، و آن بزرگی وعظمت این شهر است.

نگارنده با توجه به تمامی مطالب پیشین شمارهٔ جمعیت ری را بعهد آبادانی رقمی درحدود یک میلیون ونیم می‌داند.

---

(۱) ملحقات روضة‌الصفا، ج ۹ ص ۱۹۷.

(۲) مقدمهٔ نقض، ص ۴۰؛ بحیره، ص ۶۲۶.

فصل پنجم

پایهٔ ارجمندی مقام و احترام و اعتبار ری : این شهر را به روزگار باستان ، پیش از اسلام و پس از آن، هم بنزد فرق مذهبی، وهم به پیش ارباب تصانیف و بزرگان و شاعران اعتبار و احترامی خاص بوده است؛ هرچند در مواردی معدود ، بعلل و اسبابی معین از هردو فرقه اقوالی در ذم آن نیز در منابع مشهود می افتد. اینک اشارتی به پاره‌ای از موارد مثبت این دعوی :

پیش از اسلام :

۱- نزد مغان و زردشتیان : در این باب در مقام‌ذکر ری در اوستا بحثی‌رفته[۱] واعادت را نیازی نباشد.

۲- نزد یهودیان و مسیحیان : نام ری چنانکه در صحائف (۴۹-۶۲) کتاب حاضر تفصیل یافته، در کتاب « توبیت » از داستانهای دورهٔ اسارت یهود ثبت افتاده است. توبیت از بزرگان یهود ، و مردی متدین و مقدس بوده است[۲].

این داستان جنبهٔ دینی دارد ، گرچه در باب به حساب آمدن آن جزء تورات چنانکه در ص ۵۳ اشارت رفته اختلاف کرده‌اند.

مذکور افتادن نام ری‌در داستان توبیت، بدان صورت که وی رابدانجاامیدی بوده، ظاهراً ارج و احترامی باین شهر باستانی بنزد معتقدان بـه وی بخشیده بوده ، چنانکه سراوزلی، مستشرق معروف را در سفرنامه، آنجا که نحوهٔ تلفظ «ری» را بنزد

---

(۱) کتاب حاضر ، ص ۶۲ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۵۵

یونانیان قدیم نقل کرده، گویا به کهنگی شهر و ذکر آن در کتاب مقدس نظر بوده که گفته :

« ... that venerable city of which the name as written by Greek geographers, Rhaga, or Rhageia ... [1] »

مفاد عبارت فوق آنکه :

« شهر محترمی (مقدسی) که جغرافی‌دانان یونانی نام آنرا راگا یا راگیا نوشته‌اند » .

ری در پاره‌ای از منابع خارجی صفت موطن توبیت ، مرد مقدس مذکور را یافته است .

مترجم سفرنامهٔ ژاك موریر ، از زبان انگلیسی به زبان فرانسوی ، طبع ۱۸۱۸ پاریس، آنجا که سخن از تصویر بازماندهٔ ازعهد ساسانیان در ری در میان است گوید:

« C'est là qu' était située Ragès , patrie de Tobie [2] ».

مراد آنکه : این همان سرزمین است که « راژس » موطن توبی آنجا واقع بوده است .

نیز ری اقامتگاه یهودیانی بوده ، که سَلْم نصر آنان را از کشورشان تبعید کرده بوده است . بدین قول در صحیفهٔ (۶۱) کتاب حاضر بنقل از لاروس قرن بیستم اشارت رفت .

در عهد اسلامی :

الف ـ حدیث در مدح ری :

چنانکه در صحیفهٔ ۵۱ کتاب حاضر درج افتاده ، در احسن التقاسیم آمده‌است:

« وفی الخبر، ان الرّی باب من ابواب الارض، والیهامتجر الخلق [3] ».

---

(۱) سفرنامهٔ اوزلی ، طبع ۱۸۲۳ ، ج ۳ ص ۱۷٤ س ۱۳ .

(۲) ترجمهٔ سفرنامهٔ موریه بزبان فرانسوی ، جلد ۱ ص ٤۱۳ ذیل صفحه .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۳ .

چنانکه مشهود است،این خبر مرفوع وغیر مُسْنَد است.

ب - حدیث در ذم ری :

در مختصرالبلدان ابن فقیه است :

« وفی اخبار آل محمد(ع): الریُّ ملعونةٌ، وهی علی بحرٍ عجاجٍ، وتربتها تربةٌ دیلمیّةٌ یا بی أن تقبل الحقّ [۱] ».

در احسن التقاسیم مذکور است :

« وفی الاخبار : انّها کانت منابت شؤم و الی ذلک تعود : الرّی ملعونةٌ، وهی علی بحر عجّاج، و تربتهاالعینةٌ تابی ان تقبل الحق [۲] ».

در عجایب نامه آمده است ،

« ... ودر حدیثی آید : الریّ ملعونةٌ و تربتها دیلمیةٌ، وهی علی بحرٍ عجاجٍ تابی ان قبل الحق؛ واین معنی درحق بددینان گفته اند، وهیچ شهر ازبددینان خالی نباشد... [۳] »

یاقوت در معجم البلدان آورده :

« و رُوِیَ عن جعفرالصادق(ع)، انّه قال : الریُّ و قزوین و ساوة ملعوناتٌ مشؤومات [٤] ».

و نیز گوید :

«وفی اخبارهم: الری ملعونةٌ، وتربتها تربةٌ ملعونة دیلمیّةٌ، وهی علی بحرٍ عجاجٍ تأبی ان تقبل الحق [٥] ».

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۳ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۰.

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۱۱ .

(٤) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹٦ س ۱۷ .

(٥) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹٦ س ۱۸ .

علامهٔ مجلسی را در مجلد ۱۴ بحار، «السماء والعالم»، در این باب بحثی است[1]، که علاوه بر قول صاحب معجم‌البلدان، از کتاب «خصال» حدیثی نقل می‌کند که فقره‌های زیر از آنست:

«. . . عن جعفر بن محمد (ع) قال ستة عشر صنفاً من امّة جدّی لا یُحبّونا ولا یجیبونا الی النّاس. . . و اهلُ مدینةٍ تدُعی الریُّ، هم اعداءُ اللهِ و اعداء رسوله و اعداء اهل بیته؛ یرونَ حَرْبَ اهل بیت رسول‌الله جهاداً. . .[2]»

در مجلد سوم بحار نیز احادیثی در همین معنی مذکور افتاده است[3].

در مجالس‌المؤمنین[4]، و جنة‌النعیم[5] و سفینة‌البحار[6] و پاره‌ای دیگر از آثار متاخران بنقل از منابع فوق وغیرآنها، مطالبی کمابیش مشابه با منقولات بالا درج است، که اختصار را از نقل آنها خودداری می‌شود.

بنابرآنچه گذشت، در مدح ری حدیث صحیحی در دست نیست؛ و نیز گمان می‌رود آنچه در ذم آن گفته شده، مخصوص همان زمان معصومان علیهم‌السلام بوده است نه تا به ابد.

نگارنده می‌کوشد تا بقدر فهم و استنباط خویش، اسباب و دلائلی را که در بیان معصوم در مذمت ری موجب ویا مؤثر می‌داند باز نماید:

۱-ری را در علل بوجود آمدن فاجعهٔ کربلا سهمی بوده‌است. ابن‌فقیه در مختصرالبلدان[7]،

---

(۱) السماء والعالم، ص۳۴۳.

(۲) السماء والعالم، ص۳۳۶ س۳۰ و نیز بحار، جلد سوم ص ۷۷ س۳۳.

(۳) جلد ۳ ص۷۷ س۷ و س۹.

(۴) مجالس‌المؤمنین، مجلس اول، ص ۳۸ س ۲۷.

(۵) جنة‌النعیم، ص۳۹۳ س۹.

(۶) سفینة‌البحار، ج۱ ص۱۳۴.

(۷) مختصرالبلدان، ص ۲۷۱ س ۶.

و مقدسی در احسن‌التقاسیم[۱]، و یاقوت در معجم‌البلدان[۲]، و حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب[۳]، و قاضی نورالله‌شوشتری در مجالس‌المؤمنین[۴]، و دیگران آورده‌اند که عمر سعد بطمع حکومت ری، به کربلا به جنگ امام حسین علیه‌السلام رفت، و آن جنایت هول را ارتکاب کرد، و این دوبیت را از وی نقل کرده‌اند:

أَأَترکُ مُلْکَ الرَّیِ والرَّیُّ رَغبَةٌ
أم ارجع مَذْمُوماً بِقَتْلِ حُسَینِ
وَفی قَتْلِهِ النَّارُ الَّتی لَیْسَ دُونَها
حِجابٌ وَ مُلکُ الرَّیِ قُرَّةُ عَیْنِ

صاحب ریاض‌السیاحة آرد:

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام
بطحا خراب شد به تمنّای ملک ری[۵]

۲- مردم ری به زمان معصومان، بویژه در اوائل عهد، بجملگی پیروطریقهٔ سنّت و جماعت بوده‌اند، و ظاهراً در آن زمان شیعه در آن دیار نمی‌زیسته، ویا شمارهٔ آنها اندك بوده، چه یاقوت گفته:

وَکانَ اهل الرّی اهل سنة و جماعة الی ان تَغَلَّبَ احمد بن الحسن الماردانی علیها فَأظهرالتشیّع...[۶]»

(۱) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۵ س ۵.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۱.

(۳) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ۵۲.

(۴) مجالس‌المؤمنین، ص ۳۸.

(۵) ریاض‌السیاحه، ص۶۶۹.

(۶) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۹۰۱ س ۲. نگارنده را در این باب نظری است که‌در فصل دوم از باب دوم در مجلد دوم خواهد آمد.

۳ ـ مهمتر از همه آنکه بدان روزگار ، میل مردم ری بسوی بنی امیّه ، و حمایت از آنان بوده ، چنانکه ابن‌اثیر در الکامل آورده :

« و لمّا استقرّ امرُ بنی‌العباس بالرّیِ هرب اکثرُ اهلها لمیلهم الی بنی‌امیّة، لأنهم کانوا سفیانیة...[1] »

در تاریخ ابن خلدون نیز همانند الکامل ابن اثیر ، در باب میل مردم ری بسوی امویان شرحی مذکور افتاده ، و اشارت رفته که هم بدین سبب بوده که ابو-مسلم دست به اخذ املاک ایشان زد ، تا سفاح پس از دیری این املاک را به‌ایشان بازگردانید، بدین قرار :

«و قد أکثر اهل الرّیِ إلی بنی اُمیّة، فاخذ ابومسلم املاکهم و لم یردّها علیهم إلاّ السّفاح بعدحین[2] ».

چنانکه مشهود می‌افتد ، گفتهٔ ابن‌اثیر ، (لمیلهم الی بنی‌امیّه ، لانّهم کانوا سفیانیة) ، و قول ابن خلدون ، (اکثر اهل‌الری الی بنی‌امیّة) ، تأییدی تواندبود از فرمودهٔ معصوم: «لایحبّونا» و «هم... اعداء اهل‌بیته » ، زیرا تولّی یکی ملازم تبری از دیگری است.

در باب این احتمال، که این احادیث مربوط باحوال مردم ری بزمان معصوم بوده نه برای همیشه ، مجلسی نیز فرماید :

«ثُمّ اعلم انه لایبعد أن یکون بعض البلاد ، کالریّ، یکون هذاالبیان حالهم فی تلک‌الازمان لاالی یوم‌القیامة...[3] » .

در جنةالنعیم نیز در این باب آمده :

« خلاصهٔ حدیث حضرت صادق(ع) که فرمودند «الرّی و قزوین ... الخ »

---

(۱) ابن‌اثیر ، جزء ٤ ص ۳۱۸ س ۱ در وقایع سال ۱۳۱ هجری.

(۲) ابن خلدون ، جزء ثالث ، طبع بولاق ، ص ۱۲٦ س٤ .

(۳) بحار ، جلد ۳ ، طبع کمپانی ، ص ۷۸ س۲ .

محمول است بر وقت و زمان ، یعنی همه وقت چنین نیست [۱] » .

و نیز مؤید همین احتمال است اینکه در زمانهای بعد بیشتر مردم ری مذهب تشیع پذیرفتند ، تا بدان پایه که صاحب فضایح الروافض ، که خود از مردم ری و از مخالفان سرسخت شیعه بزمان سلجوقیان بود ، گفت : « در ری اغلب رافضیند [۲] » .

سخنان ارباب تصانیف :

الف - در مدح ری : تاریخ نویسان و جغرافی‌دانان را ، از زمان باستان تا آغاز عهد صفویان ، که پایان دوران عظمت و اعتبار ری است ، در باب اهمیت این شهر بزرگ سخنانی است که شمتی از آن در ذیل درج می‌افتد :

ایزیدور خاراکسی یونانی در قرن نخستین میلادی ری را از تمامی شهرهای ماد بزرگتر دانسته است [۳] :

ابن خردا ذبه در المسالك والممالك ، وابن فقیه در مختصر البلدان گفته‌اند :

« قالت الحکماء : احسن الارض مخلوقة الرّی . . . [۴] »

نیز در مختصرالبلدان است :

«واعجب من هذا انها فرضة الدنیا . . . » و «قال محمد بن اسحق الری . . . سکة الدنیا و واسطة خراسان و جرجان والعراق وطبرستان [۵] » .

در حدودالعالم آمده :

«ری شهری است عظیم وآبادان ، وبا خواسته ومردم ، وبازرگانان بسیار . . . [۶] »

---

(۱) جنة النعیم ، ص ۳۹۳ س ۹ .

(۲) النقض ، ص ٤۸۹ س ۱۸ .

(۳) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٤٥ س ۱۲ . جهة اطلاع بر احوال وی رك : ایران باستان ، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ .

(٤) المسالك ابن خرداذبه ، ص ۱۷۱ س ۷ ؛ مختصرالبلدان ، ص ۲۲۷ س ۵ .

(۵) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۱ س ٦ و ص ۲۷۰ س ۷ .

(٦) حدودالعالم ، ص ۱٤۲ س ۱۰ .

در احسن التقاسیم است :

« احسن الارض مخلوقة الرّی [1] » .

و هم دراین کتاب در بحث از جبال آمده :

« والریّ من اجل ممالکهم [2] » ونیز « بِهِ (جبال) الرّی الجلیلة[3] » ونیز «وهو بلد کبیر[4] » ونیز «الریّ بلد جلیل بهیٌ نبیل، کثیرالمفاخر والفواکه فسیح الاسواق، حسن الخانات ، طیّب الحمّامات ، کثیر الادامات ، قلیل الموذیات ، غزیر المیاه ، مفیدالتجارات[5] » ونیز « فاماالرّیُ فانها کورةٌ نزیهةٌ کثیرةُ المیاه ، جلیلةُ القری ، حسنةُ الفواکه ، واسعةُ الارض ، خطیرةُ الرساتیق . . .[6]» و نیز « هو احد مفاخر الاسلام [7] » .

در جهان نامه مذکور است :

« ری شهری است معظم نعمتها آید از آنجا نیکو » ونیز : « الجمله شهریست هیکلی نیکودارد [8] » .

کرپرتر سیاح انگلیسی گفته :

« شهر ری درمقام شهرت و عظمت دارای پایهٔ رفیعی بوده، که اکنون بصورت ویرانه‌ای درآمده است [9] » .

---

(۱) احسن التقاسیم ، ص ۲۵۹ س ۲ .
(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۹ س ۱۷ .
(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۸٤ س ٦ .
(٤) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۱۷ .
(۵) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س ۱۳ .
(٦) احسن التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۵ .
(۷) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س آخر.
(۸) جهان نامهٔ نسخهٔ عکسی ، ورق ۳۹ ص B س ۵ و س ۱۳ .
(۹) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۵۸ .

ری عروس دنیا بوده است :

در مختصرالبلدان آمده :

« قال (اصمعی[١]) : عروساالدّنیا الریُّ و دِمَشْق[٢] ».

ونیز « قال محمدبن اسحق : الرّیُ . . . عروسُ الارض وسکّةُ الدنیا . . .[٣]»

در احسن التقاسیم ثبت افتاده :

« وَجَدْتُ فی کتابٍ بخزائن عضدُ الدولة: عروساالدنیا دمشقُ والری[٤] ».

ونیز « قال الاصمعی : الریُّ عروسُ الدنیا و سکّةُ الارض . . .[٥] »

در جهان‌نامه ذکر شده :

« اصمعی گوید : الرّی عروس الدنیا . . .[٦] »

در معجم‌البلدان آمده :

« وقال الاصمعی : الریُّ عروسُ الدّنیا و الیَه متجرُ النّاس و هو احد بلدان الارض[٧] ».

در هفت اقلیم نقل گردیده :

« اصمعی آورده که: الرّی عروس الدنیا[٨] ».

---

(١) اصمعی ، ابو سعید عبدالملک ، ازعالمان بزرگ اسلامی ، منسوب به جدش اصمعی است ، که بسال ١٢٢ ولادت یافت، و در ٢١٦ در بصره درگذشت : ابن خلکان ، طبع ١٢٨٤ ،ج ١ ص ٣١٣.

(٢) مختصرالبلدان ، ص ١٠٤ س آخر.

(٣) مختصرالبلدان ، ص ٢٧٠ س ٧.

(٤) احسن التقاسیم ، ص١٥٩ س١١ .

(٥) احسن التقاسیم ، ص ٣٨٥ س ماقبل آخر.

(٦) جهان‌نامه ، ورق ٣٩ ص B س ١٠.

(٧) معجم‌البلدان ، ج ٢ ص ٨٩٦ س ١٠.

(٨) هفت اقلیم ، ج ٣ ص ٣ س ٥.

در مجالس المؤمنین درج شده :

« اصمعی گفته : الری عروس الدنیا و الیه متجر الناس [1] ».

ری از امهات بلدان بوده است :

در تاریخ بیهق، در بیان اصطلاح « امهات البلدان » آمده :

« هر ولایتی را امّی است، یعنی اصلی. ام القری درعرب مکه باشد. قال الله تعالی (لتنذر امّ القُری و من حولها) ، و در عراق ام القری بصره بوده است ، اکنون بغداد است که آنرا دارالسلام خوانند. . . [2] »

امّا در باب ری :

در احسن التقاسیم آمده است :

« هو (ری) احدُ مفاخرِ الاسلام ، و امهات البلدان [3] ».

در کتاب النقض است :

« و بری که از امّهات بلاد عالم است. . . » و نیز « و در شهر ری که از امهات بلاد عالم است. . . [4] »

در معجم البلدان است :

« وهی (ری) مدینة مشهورة من امّهات البلاد و اعلام المدن. . . [5] »

در آثار البلاد قزوینی است :

« الری مُدینةٌ مشهورةٌ من امهاتِ البلاد و اعلام المدن. . . [6] »

در کتاب تطبیق لغات جغرافیایی است :

---

(۱) مجالس المؤمنین ، مجلس اول ص ۳۸ .

(۲) تاریخ بیهق ، ص ۳۲ س ۵ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س آخر.

(٤) النقض ، ص ٤۰٤ س ۸ و ص ٤۳۷ س ۷ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۲ س ۱۹ .

(٦) آثار البلاد ، ص ۳۷۵ س ۵ .

« از القابی که به ری داده‌اند ، امّ البلاد و شیخ البلاد است [۱] ».

سنجش عظمت ری با پاره‌ای از شهرها :

۱- ری‌وهمدان درقرون قبل‌ازاسلام وپس‌از آن: این هردو شهردر قرون پیش از اسلام از بلاد آباد سرزمین ماد بوده‌اند ، گرچه همدان عاصمهٔ آن حدود به شمار می آمده ، لکن اعتبار و افتخار ری را نیز کم از آن ندانسته‌اند ، و قول ایزیدور خاراکسی، که ری‌را نخستین‌شهر ماد دانسته درصحائف (۲۱ ، ۵۰ ، ذیل ، ۱۱۵) کتاب حاضر مذکور افتاده است .

جاکسن در سفرنامهٔ خود در مقالتی که در باب طهران فراهم آورد گفته :

« شهر ری و خرابه های آن از لحاظ قدمت همان افتخارات و عظمتی را که اکباتان در ایران داشته است دارد [۲] ».

درعهد اسلامی نیز دراین‌باب دراحسن‌التقاسیم چنین آمده :

« والرّی اطیب وآهل واعمر منها (همدان) ، قد انجلی اهلها وقل‌العلماء بها و اذهبت‌الریُّ دولتها [۳] ».

۲- ری و بغداد و نیشابور : اصطخری ری را از نیشابور کوچکتر ، لکن از دیگر شهرهای مشرقی اسلامی بزرگتر دانسته وگفته :

« ... وهی(ری) مدینة اذا جاوزت‌العراق إلی‌المشرق فلیس مدینة اعمر و لا اکبر ولاایسر اهلاً منها الی‌آخرالاسلام، الاّ نیسابور ، فانّها فی‌العرصة اوسع ، فامّا اشتباك‌الابنیة و العمارة والیسار فان‌الرّی تفضلها [۴] ».

ابن حوقل نیز پس از بغداد شهریرا جز نیشابور از ری بزرگتر ندانسته ، و نوشته :

---

(۱) تطبیق لغات جغرافیایی ، ص ٥٤ س ۱۸ .

(۲) سفرنامهٔ جاکسن ، بزبان انگلیسی ، ص ٤۱۹ س١٤ .

(۳) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۳ س ۳ .

(٤) المسالك والممالك ، ص ۱۲۲ س۱۲ .

« والرّی مدینة لیس بعد بغداد فی‌المشرق مدینة اعمر منها الاّ ان نیسابور اکبر منها عرصة و افسح رقعة. فاما اشتباك‌البناء ویسارالاهل والخصب و العمارة فهی اعمر[1] ».

مقدسی که کتاب احسن‌التقاسیم را بسال ۳۷۵، وظاهراً درکمتر از ده سال پس از تألیف صورة‌الارض ابن حوقل فراهم آورده، بغداد را بدان عهد چندان‌آباد نمی‌داند، و آن شهر را از جهة تعارف مدح می کند و دراین‌باب چنین گوید :

« و اعلم انّ بغداد کانت جایلةً فی‌القدیم، و قد تداعت الآن الی‌الخراب، و اختلت وذهب بهاؤها، ولم استطبها، و لااعجبت بها، و ان مدحنا هافللتعارف[2] ».

وی فسطاط را از بغدادآبادتر، و آنرا همپایه بغداد به عهد پیشین می‌داند.

از منابع چنین مستفاداست که بزمان‌مقدسی درقرن چهارم، درمیان بلاد جهان، دو شهر ری و نیشابور در پایهٔ نخستین عظمت و اعتبار قرارداشته، وهریك را بر دیگری از جهتی مزیت و رجحان بوده، و بموجب روایت احسن التقاسیم بغداد بپای آن دو نمی رسیده است.

مقدسی درمقام برسنجیدن پایهٔ‌ارجمندی دو شهر ری ونیشابور چنین نقل کرده:

« و دَخَلْنا یوماً علی ابی العباس ِ الیزدادی و قد اَنْزَلَهُ ناصرُالدولة موضعاً نزیهاً بنیسابور، فقالَ ما علمتُ أنَّ نیسابورَ بهذه‌الطیبة ِ فهل الریُّ مثلها، فتکلّم کل احد ٍ بما عنده فقلت : اید‌الله‌ُ الشیَخ، نیسابوراکبرُ واهلها ایسرُ و والریُّ ابهی و انزَهُ و ماؤها اغزر[3] ».

۳ - ری و اصفهان : اصطخری پس از ری اصفهان را بزرگترین شهر ها دانسته و گفته :

---

(۱) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص۳۱۶ س ۰۸.

(۲) احسن‌التقاسیم، ص ۳۶ س۰۷.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۱ س۰٤.

« ولیسَ من العِراقِ الی خراسان بعدَ الرّیِ مدینةٌ اکبر من اصبهان[۱] » .

سخن هارون‌الرشید درباب ری : هارون‌الرشید در آخر ذی‌الحجة سال ۱٤۸ در ری از مادر بزاد ، و از شیر زنان آنجا بخورد [۲] ، و بهنگام خلافت نیز بسالهای (۱۸۹ و ۱۹۲) بری آمد ، و بار نخستین چهار ماه آنجا بماند [۳] . این شهر وی‌را سخت خوش افتاد ، و آنجارا از جهة نزهت و طراوت، وخرمی و زیبائی و تفرّد در اعتدال ، یکی ازچهار جای ممتازجهان بشمار آورد ، بدینگونه: « دمشق، رقة، ری، سمرقند » .

در مختصر کتاب‌البلدان در این باب چنین درج افتاده :

« کانَ هارونُ الرشید یقول : الدنیا اربعةُ منازلَ ، قد نزلتُ منها ثلثةً ، احدُها دمشق والاخر رقّة والثالث الرّیُ ، ولم ار فی هذه المواضع موضعاً احسنُ من السَّرْبان[٤] ، شارعاً فی مدینة الری ، فی وسطِهِ نهرٌ و عن جنبَتَیْه اشجارٌ ملتفّةٌ متّصلةٌ ، و فیما بینها سوق ، والمنزل الرابع سمرقند [٥] » .

در احسن‌التقاسیم مذکور آمده :

---

(۱) اصطخری ، ص ۱۱۷ س ۱۲ . در قرن هفتم که ری اعتبار پیشین خود را از دست داد ، اصفهان بزرگترین شهر جبال بود ، در نخبة‌الدهر ص ۱۸۳ س ۱۱ آمده : «و عین بلاده (جبال یا عراق عجم) اصفهان » .

(۲) تاریخ ابی‌الفدا ، ج ۲ ص ۱۳ س ۱۱ ؛ حبیب‌السیر ، جزء ۳ از جلد۲ ص ۱۵ س ۱۹ ؛ لکن در ابن‌اثیر سال ولادت ۱٤۵ ذکر گردیده ، ابن اثیر ، جزء ۵ ص ۸۲ س ۸ ؛ یعقوبی در البلدان ص ۲۷۶ گفته : وارضع نساءالوجوه من‌اهلها الرشید.

(۳) تاریخ یعقوبی ، جزء ۳ ص ۱۵۵ س ماقبل‌آخر، و ص ۱۶۰ س ۱ ؛ المختصر ابوالفدا ، جزء ۲ ص ۱۹ س ۳ ؛ ابن‌اثیر، جزء ۵ ص ۱۲۰ س ماقبل آخر ؛ تاریخ ابن‌وردی، جزء ۱ ص ۲۰۸ س ۲٤ .

(٤) وصف این شارع ، و تعیین محل آن در پهنهٔ فعلی ری، در فصل نهم بیاید .

(۵) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۷ .

« قـال هارون الـرشید : الدنیا اربعةُ منازل ، دمشق و الرّقّةُ و الریُّ و سمرقند [۱] ».

دراین کتاب زیستن را ، مناسب‌ترین جایها پنج شهر مذکور افتاده، که ری یکی از آنهاست.

« فان سأل‌سائل ایُّ البلدان اطیب نُظر... و ان کان ممّن یطلب‌النعمة و الحیازة و الرخص والفواکه ، قیل‌له کل بلد اجزاك ، و الاّ فعلیك بخمسة‌امصار: دمشق و البصرة و الریُّ و بخارا و بلخ [۲] ».

ری وشاعران بزرگ : در سخن شاعران‌بزرگ ادب فارسی و تازی، آنجا که ذکر ری بمیان‌می‌آید ، اکثر ، وجههٔ کلام به‌بیان مزیتی از مزایای آن، و یا اثبات فضیلتی‌برای آن معطوف است؛ و چون مقام مقتضی تفصیل دراین‌باب نیست،نمونه را به نقل ابیاتی از فحول گویندگان پارسی‌زبان بسنده می شود؛ وقصیدهٔ‌ابن کربویهٔ رازی بزبان تازی در این باب ، چون شامل نام پاره‌ای از اماکن ری است ، در مفتتح فصل نهم در بحث از اماکن نقل خواهد افتاد.

۱- رودگی در قصیده‌ای بمطلع :

مادرِ می را بکرد باید قربان   بچهٔ اورا گرفت و کرد به زندان

گفته :

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۸۵ س ۱۱. در تاریخ بلعمی ص ۷۶۳ س ۵ مذکور است : و اندرکتاب مسالك وممالك ایدونست اندر خبر شهرها که اندر جهانست، نزهت وخرمی را چهار جای است : یکی سغدسمرقند و دیگر غوطهٔ دمشق و سدیگرنهرالابله واین به بصره است وچهارم شعب بوان و این به پارس است... پس آن دیه که مریم عیسی را آنجا بپرورد از آن روستاهای‌غوطه است ، دیهی است بر بلندی بر باغها و آبهای روان چنانکه گفت ، آن صفت دیهها کرد :

«وجعلنا ابن مریم وامه آیةً و آوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین».

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص ۳٤ س آخر.

وانکِ به شادی یکی قدح بخورد زوی
رنج نبیند از آن فراز و نه احزان
انده ده ساله را به طنجه رساند
شادی نورا ز ری بیارد و عمّان [۱]

این بیت نیز ویراست :

ای قبلهٔ خوبان من ای طرفهٔ ری　　لب‌رابه سبیدرگ [۲] بکن پاک‌ازمی [۳]

که محبوب خودرا به وصف « طرفهٔ ری» ستوده است.

۲- فردوسی در داستان خسرو پرویز آورده :

گرانمایه دستور با شهریار　　چنین گفت کای از کیان یادگار
نگه‌کن که شهری بزرگست ری　　نشاید که کوبند پیلان به پی [٤]

در شاهنامه ذکر ری مکرر آمده ، و اختصار راازنقل دیگر مواردخودداری می شود .

۳- انوری درضمن مدح فیروزشاه و مجدالدین سروده :

آنجا که ذکر صاحب ری رفت و ذکر تو
بر عهد دولت تو دعا کرد روزگار [٥]

ونیز درمدح خواجه محمد جعفر علوی :

ای بدرگاه تو بر قصّه رسان صاحب ری
ره نشین سرِ کوی کرمت حاتم طی [٦]

---

(۱) تاریخ سیستان ، ص ۳۱۷ .

(۲) یعنی : دستارچه .

(۳) یادداشتهای قزوینی ، ج ٥ ص ۱۸ .

(٤) شاهنامه ، ج ۹ ص ۲۸٥۱ س ۲ .

(٥) دیوان انوری ، ص ۱٤۷ س ۸ .

(٦) دیوان انوری، ص۲۸۸ س ماقبل‌آخر، و شرح مشکلات‌انوری،ص۲۰۲ س۳ .

ونیز در مدح ابوالمفاخر میراب :

چون عنان قلم بدو دادی   آب گردد روان صاحب ری [1]

و نیز در توبه و مدح پیروز شاه :

خوار صحبت مباش تا باشی   صاحب صد هزار صاحب ری [2]

سوزنی سمرقندی در مدح صفی‌الدین سروده :

ترا به صاحب ری گر کسی قیاس کند
و را بود نه ترا ، اندرین قیاس جمال [3]

در مدح محمود بن عبدالکریم :

مر ترا با صاحب ری گر قیاس آرم به فضل
دور نبود گر حیات آید بدان عظم رمیم [4]

در مدح افتخار دین علی :

در هنرمندیست گویی صاحب ری را خلف
در جوانمردیست گویی حاتم طی را بدل [5]

صاحب در عرف پیشینیان به هنگام اضافه به اماکن به‌معنی پادشاه و سلطان بوده ، در مروج‌الذهب است.

«من ملوکهم فی هذا الوقت، وهو سنة اثنتین و ثلاثین و ثلاثمائه، منهم أحوم داوان صاحب مدینة‌الری و طبرستان و غیرهما من الجیل ... [6]»

(۱) دیوان انوری ، ص ۴۵۹ س ۱۰.

(۲) دیوان انوری ، ص ۴۶۰ س ۱۸.

(۳) دیوان سوزنی ، ص ۱۶۲ س ۳.

(۴) دیوان سوزنی ، ص ۲۰۳ س ماقبل‌آخر.

(۵) دیوان سوزنی ، ص ۳۷۶ س ۱۳.

(۶) مروج‌الذهب، جزء ۱ طبع ۱۲۸۳ ص ۹۹ س ماقبل ، طبع ۱۳۰۳ ص ۸۹ س ۲۷ .

درجای دیگر همین کتاب آمده :

« بخاری وهی دار مملکة صاحب خراسان فی هذاالوقت [1] ».

در المختصر ابوالفدا مذکور است :

« فی هذه‌السنة [٤٢٠] استولی یمین‌الدوله محمودبن سبکتکین علی الری و قبض علی مجدالدولة... صاحب الرّی [2] ».

لکن چنانکه مشهود می‌افتد، نحوهٔ استعمال «صاحب ری» در برخی‌ازاین اشعار چنانست، که گویی مراد صاحب کافی اسماعیل بن عباد ـ که دیرگاهی در ری اقامت داشته ـ بوده است.

بنظر انوری وسوزنی ری‌بدان پایه مهم‌می‌آمده، که صاحب آنجارادارای عظم وشکوهی‌خاص، بیش از دیار دیگرمی‌دانسته‌اند، و درمقام‌اغراق گویی ممدوح‌خود را بر وی مزیت می‌نهاده‌اند.

این بیت نیز که در نزهةالقلوب [3] و مرآة‌البلدان [4] درمدح ری ثبت افتاده :

معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد

ری بود ری، که چو ری‌در همه عالم‌نبود

در هفت اقلیم به انوری نسبت داده شده است [5].

٤ـ خاقانی درقصیده‌ای به مطلع :

زاین کلک من که سحر طرازی است راستین

دست زمانه راست طرازی بر آستین

(١) سروج‌الذهب ، طبع ١٢٨٣ جزء ٢ ص٤٣١ س٢٠.

(٢) المختصر ، جلد٢ ص ١٦٤س٢٩؛ نیزدرالعبر جزء ٤ ص٤٧١آمده: سنجر... صاحب خراسان.

(٣) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ٤٧ س ٢٣.

(٤) مرآةالبلدان ، ج ٤ ص١٦٩.

(٥) هفت اقلیم ، ج ٣ ص ٥ س١٣.

در مدح ری چنین گفته :

با این بیان ز وصف تو امروز عاجزم
کو جنّتی است آمده ز افلاک بر زمین
پشت عراق و روی خراسان ری است ری
پشتی‌چه راست دارد و ، رویی چه نازنین
از سین سحر نکتهٔ بکر آفرین منم
چون حق تعالی از ری بر [1] رحمت آفرین
بر صانعی که روی بهشت آفرید و ری
خاقانی آفرین خوان ، خاقانی آفرین [2]

۵- ظهیر متوفی بسال ۵۹۸ ه. درضمن مدح اتابک نصرة‌الدین ، درقصیده‌ای بدین مطلع :

سپیده دم که زند ابر خیمه برگلزار
گل از سراچهٔ خلوت رود به صفهٔ بار

اشارت باهمیت و عظم ری کرده و گفته :

کسی که عزّ قبول تو یافت در عالم
بچشم همت او ملک ری نماید خوار [3]

ب - در ذم ری: ری را با وجود همهٔ محاسن که داشته، وسخنان مدح آمیز که درباب‌وی گفته آمده ، و شمّتی ازآن در این کتاب‌نقل‌افتاده ، معایبی نیز بوده، که‌از پایهٔ‌ارجمندی و منزلتش می کاسته‌است، وگاه‌نیز دراوقات و ازمان‌مختلف، وحوادث و وقایع گوناگون ، سببی‌ازاسباب باعث می‌آمده، که این‌شهر با آن همه صفا ونزهت

---

(۱) این‌مصراع در هفت اقلیم، ج۳ ص۵ بدین صورت ثبت افتاده : چون حق‌تعالی از ری ری رحمت آفرین .

(۲) دیوان خاقانی ، ص ۷۹۷ س ۵.

(۳) دیوان ظهیر ، نسخهٔ مصحح آقای دکتر یزد گردی که هنوز بطبع نرسیده است.

و آبادانی و طراوت نزد گروهی – و در پاره‌ای از موارد حتی بنزد ستایندگان‌آن ـ مکانی ناخوش و رنج زا، و دوزخی کشنده و دردافزا جلوه کند ؛ و زبان‌آنان را به مذمّت و شکایت و شکوی بگشاید. اینک نمونه‌ای از آنچه در این نوع معانی در باب ری گفته آمده :

مختصرالبلدان :

« قال محمدُ بنُ اسحاقَ الرّیُ ... ساوی‌الفجّار [۱] ».

احسن التقاسیم :

« فالریُّ فوقَ ما وصفنا، الاّ ان ماءَهم یسهل و بطّیخهم یقتل و عالمهم یضلّ، اکثر ذبائحهم البقرُ، قلیلُ الحطب، کثیرُ الشّغب ، لحُومٌ عاسیة و قلوبٌ قاسیة و جماعةٌ منکرة [۲] ».

عجایب نامه :

«... به ری با آنکه نعمت بسیار بود گران باشد... [۳]»

معجم البلدان :

« قال اسحاق‌بن سلیمان : مارایتُ بلداً ارفع للخسیس من‌الری [۴] ».

قول شاعران :

در مختصر کتاب‌البلدان و معجم‌البلدان آمده :

قال آدمُ بنُ عمروبن عبدالعزیز ، و کان قدم الرّیّ فکرهها [۵] :

مالِی و للرَّیِّ و اَکنافِها یا قَومِ بَین التُرک و الدَّیلَمِ

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰ س ۷ .

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۷ .

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س ۱۲ .

(٤) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص۸۹٦ س۱۸ .

(٥) در مختصرالبلدان : و انشدلآدم‌بن عبدالعزیز.

ارضٌ بِهاالأعجَمُ ذو منطقٍ   و المرءُ ذوالمنْطقِ کالاعجمِ [1]

نیز در مختصر کتاب البلدان است:

قال الشاعر

الرّیُ اغْلی بلدة اسعارا   لادرهماً تُبقی و لا دینارا

تَدَعُ الغریبَ مُحَیَّراًفی سُوقها   قدتاه ینْظُرُ هائماً خَوّارا

فی کل یومٍ ینبغی لغَدائه   ان کان یملک للغَداَ قنطارا

و بها اُناسٌ شرُّ ناسٍ باعةً   لایَحْفَظُونَ من الغریبِ جِوارا

لایَصْدُقون وصِدقُ قولٍ فیهم   عارٌ و کلُّ یُبغِضُ الابرارا

إن جئتَ تَسئَلهم لِتُسقی شُربةً   قالوا الیک تَجَنَّب الاشرارا

فلقد لَبِسنا العارَ حتّی سالنا   إلاّ الفَضائحَ مَلبَسا و إزارا [2]

در احسن التقاسیم مذکور است:

قالَ بعض الرَّجاز:

الرَیُ فیها درهمٌ کدانِق   والُخبزُ فی اَعلی عُلُوِ الخالِق

والَلحمُ قد عُلّق بالشَّواهِق   وکم بها مِن قاطِعٍ و َسارِق

أسرَق للحبّاتِ من عقاعِق   و لَیس بالمأمون مَنْ ترافِق

یَحْلِفُ بالطُّورِ و بالمشارِق   إنّی عَلی حَقٍّ فغیرُ صادِق

وَ هْوَ اذا خَصَّکَ عَینُ الفاسق [3]

خاقانی را ـ ظاهراً بسبب بیماریی که در ری بهنگام سفر به خراسان دست

---

(۱) مختصرالبلدان، ص۲۷۳ س ۱٤ ؛ معجم البلدان، ج ۱ ص۵٤۷ س ۱۶.

(۲) مختصرالبلدان ابن فقیهٔ، ص ۲۷٤ س۷.

(۳) احسن التقاسیم، ص۳۹۱ س ۱۰.

داد ـ در ذم این‌شهر اشعاری است که پاره‌ای از آنهادر بحث ازآب‌وهوا، درصحائف (۹۸ ، ۹۹) درج گردیده، و بمناسبت ابیاتی نیز از وی در همین معنی از قصیده‌ای به مطلع :

چه سبب سوی خراسان شدنم‌نگذارند　　عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند

ثبت می‌افتد :

ری خراس است و خراسان شده ایوان ارم
در خراسم که به ایوان شدنم نگذارند
در خراس ری از ایوان خراسان پرسم
گرچه این طایفه پرسان شدنم نگذارند

* * *

بهر فردوس خراسان بدر دوزخ ری
چه نشینم که بپنهان شدنم نگذارند

* * *

فید بیفایده بینم ری و من فید نشین
که سوی کعبهٔ ایمان شدنم نگذارند [۱]

(۱) دیوان خاقانی ، ص ۱۵۳.

فصل ششم

نهر ها و کاریز های ری

آب این شهر ، بشرحی که درصحیفه (٩٤ ، ٩٥) ذکر رفته ، فراوان و از نیشابور ـ شهرهمپایهٔ ری[1] ـ بیشتر بوده ، و چون در داخل شهر، در جویهای کویها جریان داشته ، ازین رو آلوده و ناسالم بوده است[2] .

به شهر از سه طریق آب می‌رسید : نهرها ، کاریزها ، چاهها[3] :

مهمترین نهر ها یکی سورین و دیگری جیلانی نام داشته ، اینک شرح این نهرها و کاریزها .

١- نهر سورین یا روده (= چشمه علی فعلی): ابودلف در « الرسالةالثانیه » آرد :

« و بها ماءٌ یقال له السُّورین ، رأیتُ اهلها ینکرونه و یتطیّرون منه ولا یقربونه ، فسألت عن امره فقال لی شیخ منهم : سببُ ذلک انّ السیفَ الذی قُتل به یحیی‌بن زید علیه‌السلام ، غسل به[4] » .

ذکر شستن شمشیری که یحیی‌بن زید را با آن کشته‌اندخواهد آمد[5] .

---

(١) جهة مقایسه ری ونیشابور و فراوانی آب ری رك: ص١١٩، ١٢٠ کتاب حاضر.

(٢) آثارالبلاد ، ص٣٧٥ س٢١ .

(٣) در حدودالعالم ، ص١٤٢ ص١١ آمده « آبهای ایشان از کاریز است » ؛ در مسالك اصطخری ص١٢٢ مذکور است « و میاههم من الابار » ؛ در صورة الارض ابن حوقل ص ٣٢١ است : « و میاههم من الابار و لهم ایضاًقنی، وفی‌المدینة نهران... »

(٤) الرسالةالثانیه ، ص٣٢ س١٣ و ترجمهٔ فارسی آن ، ص٧٤ س١٦ .

(٥) کتاب حاضر ، ص ١٣٣ .

در مسالک اصطخری مذکور است :

« ولَهُم فی المدینة نهران للشُرب : احدهُما یسمی سورقنی ، یجری علی الروذه ، و الآخرالجیلانی ، یجری علی ساربانان ؛ و منهما شربهم . . .[1] »

سورقنی مصحف سورینی است .

در مسالک طبع لیدن ، مطبعهٔ بریل بسال ۱۹۲۷ ، صحیفهٔ ۲۰۷ نسخه بدل سورقنی در ذیل ، سورین وسورینی آمده ، وبقرینهٔ دیگر منابع این درست است .

در صورة الارض ابن حوقل است :

« وفی المدینة نهران للشرب ، یسمی احد هما سورینی ، ویجری علی روذة و الآخرالجیلانی ، یجری علی ساربانان ، ومنهما شربهم . . .[2] »

یاقوت در معجم البلدان ذکر کند :

« سورین هذا بکسرالراء. . . نهر بالری .[3] »

نام این نهر به حکم منابع بالا «سورین» صحیح می نماید ، که ظاهراً منسوب به خاندان بزرگ سورن است - سورین با یاء مجهول همان سورن است از نوع دیه و ده - و « سورقنی » در پاره‌ای از منابع ، مانند سرزمینهای خلافت شرقی بنقل از ابن حوقل ، و « سوربنی » در مرآة البلدان بنقل از همان کتاب ، و « Surkani » در دائرة المعارف اسلامی آنجا که آورده :

« Rudha irrigué par le canal de Surkāni [4] »

درست نتواند بود .

برطبق قرائن این نهر همان چشمه علی زمان ماست ، صنیع الدوله در مرآة البلدان ،

(۱) المسالک والممالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ماقبل آخر.

(۲) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۳ .

(۳) معجم البلدان ، جلد ۳ ص ۱۸۶ س ۱۷ .

(٤) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۷ ؛ مرآة البلدان ، ج ٤ ص ۲٤۰ س ۱۵ ؛ دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ، ص ۱۱۸۳ .

و مؤلف تاریخ طهران [۱] بنقل از مرآة‌البلدان نهر سورینـی را با چشمه علی منطبق دانسته‌اند .

در مرآة‌البلدان چنین آمده :

« در ابن حوقل اسم چشمه علی را سوربِنی [کذا ، ظا : سورینی] نوشته ، بقعهٔ ابن‌بابویه در نزدیکی چشمه علی می‌باشد [۲] » .

در منابع باستانی‌تر اشارتی بچشمه های ری رفته ، لکن نامی برای آنها ذکر نگردیده، چنانکه یعقوبی گفته است :

« شرب اهلها (ری) من عیون کثیرة و اودیة عظام . . . [۳] »

این رود از بازاری بنام « بازار روده » می گذشته، که تفصیل آن در فصل نهم کتاب خواهد آمد ، و بشرحی که در آغاز فصل اول ص ۹ کتاب حاضر مذکور افتاده ، در کنار و امتداد بستر این رود نخستین بنای شهر ری پی‌افکنده شده بوده ، و در تپه های مجاور آن آثار تمدنی کهن یافته‌اند .

این رود در اثر جریان مداوم چندین هزار ساله ، بستری عمیق پیدا کرده که ظاهراً در دورهٔ آبادی ری روی آنرا با طاقی از آجر پوشانده بوده‌اند، و در فواصل، با نردبان از آب آن استفاده می کرده‌اند . مؤید این گفته عبارت احسن‌التقاسیم است در باب ری بدین شرح :

« والمیاه تتخللّه و فیه قنیّ (با نسخه بدل : ینزل‌الیها بدرج) [٤] » .

هنوز آثار کهنه و قدیمی پوشش روی این رود ، جای بجای بچشم می‌خورد، از جمله در نزدیکی مظهر آن آثار طاقی با آجرهای کهنه دیده می‌شود . این نهر را روده نیز می گفته‌اند ، و دلیل آن یکی نام بازار روده است ، که این نهر در آن

(۱) تاریخ طهران ، ص ۳۰ ص ۱۹ .

(۲) مرآة‌البلدان ، ج ٤ ص . ۲٤۰ س ۱۵ .

(۳) البلدان ، ص ۲۷٦ .

(٤) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر و ذیل p .

جریان داشته ، و دیگری قول صاحب اعلاق‌النفیسه است که گفته :

« الری : وهی مدینةٌ کبیرةٌ یخترقها وادیقال‌له روده...[1] »

که قرائن پر ارج « وادی » و « اختراق » تطبیق روده را برچشمه علی، که بستری عمیق دارد، تایید می‌کند.

در احسن‌التقاسیم نیز تعریفی از این رود بچشم می‌خورد :

« والرُّوذة البهیة [2] ».

در این باب، که در رسالهٔ ابودلف آمده :

« درآنجا (ری) نهری است بنام «سورین» ، و مردم را دیدم که آنرا مکروه می‌دارند و شوم می پندارند و بدان نزدیک نمی شوند ، سبب را پرسیدم پیری از مردم آن سامان گفت : شمشیری را که یحیی‌بن زید بدان کشته آمده، در این نهر شسته‌اند [3] ».

مینورسکی ، درتعلیقهٔ‌خود براین رساله ، نوشته : این‌امر دلیل برمیل‌شیعیان ری بجانب یحیی و پدرش زید است [4].

این نظردرست می‌نماید ، و بشرحی که در باب دوم کتاب حاضر، در مذهب ری گفته خواهد آمد ، حدود چشمه علی و نزدیکیهای صخره و اطراف آن که در سابق بنام « دز رشکان » نامیده می‌شده، محل‌اقامت شیعیان در قرون سوم و چهارم و پس‌از آن بوده، و در دو سوی‌سرچشمهٔ این آب تپه‌ها و آثار بناهای بزرگی‌مشهود است ، که باحتمال قوی در عهد آبادی بمناسبت آب فراوان و لطافت هوا مقر مرزداران و بزرگان شهر بوده ، و بدین مهم در بحث از « محلهٔ نصر آباد » و « دز رشکان » اشارت می‌رود.

---

(۱) اعلاق‌النفیسه ، مجلد سابع ص۱۶۸.

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۱ س۳.

(۳) الرسالةالثانیه ، ص۳۲ س۱۳ ، ترجمهٔ فارسی آن ، ص۷٤ س۱٦.

(٤) ترجمهٔ فارسی رسالهٔ ابودلف ، ص۱۳۳ رقم(۵۰).

می‌توان چنین پنداشت ، بهنگامی که سر بریدهٔ یحیی‌بن زید رااز خراسان نزد خلیفه بشام می‌بردند ، حامل در ری در نزد والی اموی‌توقفی‌داشته، و شمشیر خون آلود را در این آب شسته بوده است.

گرچه زیدیان که بعد از حضرت سجاد ، امامت را در زیدبن علی دعوی می کنند ، در ری مرکزیّتی و مدرسه‌های معروفی داشتند، و سادات بسیار از نقیبان و رئیسان براین طریقت بوده‌اند[1]. لکن مکروه افتادن رود سورین مربوط به جملگی شیعیانست. چون این فرقه را به حضرت زید اعتقادی سخت نیکوست ، و صاحب مستدرك‌الوسائل گفته :

« و اما زیدبن علی‌علیه‌السلام فهو عندنا جلیل‌القدر عظیم‌الشأنِ کبیرالمنزلة و ماورد ممایوهم خلاف ذلك مطروح اومحمول علی‌التقیه [2]».

طبرسی در اعلام‌الوری آورده ،

« و کان زیدُ بن‌علی‌بن‌الحسین افضل اخوته بعدَ ابی جعفرالباقرعلیه‌السلام، و کانَ عابداً وَرِعاً سَخِیّاًشجاعاً و ظهربالسَّیف یطلب بثارات‌الحسین‌علیه‌السلام، ویدعو الی‌الرّضا من‌آل محمد(ص) فظنّ النّاسُ انّه یرید بذلك نفسَه، ولم یکن یریدهاله ، لمعرفته باستحقاق اخیه‌الباقر علیه‌السلام...[3]»

حضرت زید بنا بگفتهٔ طبرسی در اعلام‌الوری ، و عبدالجلیل رازی در کتاب النقض[4] ، و صاحب جنة‌النعیم[5] و دیگران مردم را دعوت به خویش نکرد . برای آشنایی بیشتر نسبت به امر وی ، صورت بیعت آن حضرت ، بشکلی که در طبری آمده ، در ذیل درج می‌افتد :

---

(۱) النقض ، ص۴۵۸ ص ۴ ببعد، و ص۲۵۹ س‌آخر.

(۲) مستدرك‌الوسائل ، جلد ۳ ص ۵۹۹ س ۲۴.

(۳) اعلام‌الوری ، ص ۲۵۷ س ۱۰.

(۴) النقض ، ص۴۵۸، وص۲۶۰ س۱.

(۵) جنة‌النعیم ، ص ۸۶.

« و كانت بيعةالتى يبايع عليهاالناس :

انا ندعوكم الى كتاب‌الله وسنّة نبيّه صلّى‌الله عليه وسلّم وجهاد الظالمين والدفع عن‌المستضعفين و اعطاءالمحرومين ، و قسم هذا الفىء بين اهله بالسواء و ردّ المظالم و إقفال‌المجمر ونصرنا اهل‌البيت على من نصب لنا وجهل حقنا اتبايعون على ذلك ؟

فاذا قالوا نعم وضع يده على يده ثم يقول :

عليك عهدالله و ميثاقه و ذمّته و ذمّة رسوله لتفين ببيعتى و لتقاتلن عدوى و لتنصحن لى فى‌السرّ والعلانية .

فاذا قال نعم مسح يده على يده ثم قال :

الّلهم اشهد [1] »

حضرت زيد بسال ۱۲۱ در كوفه بر امير عراق ، يوسف‌بن عمر ثقفى ، كه از قبل هشام‌بن عبدالملك منصوب‌بود خروج كرد ، از مردم كوفه پانزده‌هزار تن بيعت ويرا گردن‌نهادند ، لكن به هنگام خروج تنهاسيصد مرد باوى بيرون‌آمدند [2] . ازاينجاست كه گفته‌اند : « رَفَضُوا زَيداً » ، ونام رافضى برايشان افتاد . زيد راپس‌ازشهادت‌در كوفه دفن كردند ، لكن يوسف‌بن عمر گور وى‌را نبش كرد ، وسرش‌را ببريد ، وتنش را بردار كرد [3] . اين‌واقعه بسال ۱۲۱ بود ، وپاره‌اى از مورخان بسال ۱۲۲ دانسته‌اند [4] .

(۱) طبرى ، جزء ۸ ص ۲۶۰ .

(۲) تاريخ گزيده ، ص ۲۸۲ س ۱۳ .

(۳) مروج‌الذهب ، جزء ۲ ص ۱۴۳ .

(٤) طبرى ، جزء ۸ ص ۲۶۰ . براى اطلاع بيشتر براحوال وى رك : تاريخ يعقوبى ، ج ۳ ص ٦٦ ؛ ابن‌اثير ، جزء ٤ ص ۲٤۵ ؛ تاريخ گزيده ، ص ۲۸۲ ؛ روضةالصفا ، ج ۳ شمارهٔ صفحه ندارد ؛ عيون‌الاخبار رضا ، تأليف شيخ‌صدوق ، باب ۲۵ ؛ روضةالشهدا تأليف ملاحسين واعظ كاشفى ، ص ۲۶۰ ؛ البدء و التاريخ ، ج ٦ ص ٤۹ ؛ جنةالنعيم ، ص ۸٦ . در باب حضرت‌زيد نگارنده را نيز در تأليف ديگرخود « طبرسى ومجمع‌البيان » ج ۱ ص ۱۰۰ بحثى است ، وآنچه در آنجا مباين‌حسن‌اعتقاد شيعه بنظر مى‌رسد ، سند آن‌منابع اهل‌سنت است ، كه در اين‌باب حجت نتواند بود .

حضرت زید را چهار پسر بود : یحیی ، حسین ، عیسی و محمد .

یحیی پس از شهادت پدر بگریخت ، و به خراسان افتاد ، و به بلخ رفت ، و متواری می‌زیست[1] ، نصر سیار حاکم خراسان بامر هشام وی را بگرفت ، ومحبوس ساخت . پس ازهشام ولیدبن عبدالملک کس به نصر فرستاد که یحیی را آزاد کند[2] . یحیی در امر دعوت مبالغتی داشت ، و گروهی انبوه به دعوتش درآمدند[3] . سرانجام در جوزجانان درآخر سال ۱۲۵ ، در نبرد با گماشتگان نصر تیری بپیشانیش رسید ، و شهادت یافت[4] .

گفته‌اند آن تیررا بسوی وی ، عیسی مولی عیسی بن سلیمان عنزی انداخت ، و سورة‌بن محمد کندی سر وی را پس از مرگ از بدن جدا کرد[5] . جسد او را در جوزجانان بردار کردند ، و سرش را نزد ولید فرستادند . موضوع شستن شمشیری که با آن سروی را بریدند ظاهراً به هنگامی بود که سر به ری رسید . چون ابومسلم روی کار آمد بفرمود جثه یحیی را فرود آوردند ، و بر آن نماز خواندند وهمانجامدفونش ساختند ، و مردم خراسان تا هفت روز بر وی نوحه سرایی کردند ، وسوکی مناسب بپای داشتند . در این سال در خراسان هر فرزند که از مادر بزاد اورا « یحیی » یا « زید » نام‌نهادند[6] .

موضوع مکروه شمردن مردم ری آب سورین‌را ، در معجم البلدان نیز بنقل از ابودلف درج آمده است[7] .

---

(۱) ابن اثیر ، جزء رابع ص ۲۵۹ .

(۲) تاریخ گزیده ، ص۲۸۳ .

(۳) طبری ، جزء ۸ ص۲۹۹ .

(٤) تاریخ یعقوبی ، ج ۳ ص۷۲ س۶ .

(٥) طبری ، جزء ۸ ص۳۰۱ .

(٦) مروج‌الذهب ، جزء ۲ ص۱٤٦ ؛ ابن‌اثیر ، جزء ٤ ص۲۶۰ . برای اطلاع بیشتر در باب یحیی علاوه بر منابع بالا ، رك : البدء والتاریخ ، ج ٦ ص ٥۲ ؛ روضة الصفا ، جلد ۳ (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ سفینة‌البحار ، ج ۱ ص۳٦۹ .

(۷) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص۱۸٦ س۱۷ .

وجه تسمیهٔ سورین - بحکم شواهد و قرائن و تأیید برخی‌از محققان خارجی، این نام مأخوذ از نام خاندان بزرگ سورن ، و یا فردی از افراد آن خاندان بوده است. کریستن‌سن درکتاب « ایران در زمان ساسانیان » گفته :

« نیز می‌دانیم که رودخانه‌ای درحوالی ری ، و قریه‌ای در نواحی نیشابور بنام سورن موسوم بوده است...[1]»

در معجم‌البلدان آمده :

«...وسورین ایضاً قریة علی نصف فرسخ من نیسابور[2]... و سورین محلةٌ باعلی نیسابور[3]» .

خاندان سورن از خاندانهای بزرگ عهد اشکانیان و ساسانیان‌بوده است.

درکتاب دررالتیجان مذکور است :

« بعد ازپادشاه بالاترین مناصب ومراتب منصب سورنا بود که سپهسالاری باشد ، خانوادهٔ سورنا از حیث مکنت و قدرت یکدرجه از پادشاه کمتر بود[4]».

در همین کتاب است :

« اما لفظ سورنا یا سورن ، هنوز نمی‌دانیم اسم خاص و علم شخص بوده یا لقب؛ همین‌قدر می‌دانیم که‌از اول‌سلطنت اشکانیان‌خانوادهٔ سورنامنصب‌سپهسالاری داشته ، و این‌منصب پدر برپدر خاص این‌خانواده بوده، واز کارها که‌بسپهسالارها اختصاص یافته اینکه هر وقت یکی از سلاطین اشکانی بتخت سلطنت جلوس می کرد ، سورنا می‌آمد ، و تاج سلطنت را بسر او می گذاشت...[5]»

درکتاب‌ایران‌باستان،درباب‌سورناسردارمعروف‌عهداشکانیان‌چنین‌مذکوراست.

---

(۱) ایران در زمان ساسانیان ، ص ٦٣ س ١٧ .

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ١٨٦ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ١٨٧ .

(٤) دررالتیجان ، ج ۱ ص ١١٠ .

(٥) دررالتیجان ، ج ۲ ص ١٢٩ س ١٤ .

« سورنا از حیث نژاد و ثروت و نام بعد از پادشاه مقام اول را داشت . ازجهة شجاعت و حزم در میان پارتیها اول کس بود . . . وقتیکه مسافرت می کرد هزار شتر بارونهٔ اورا حرکت می‌داد ، دویست ارابه حرم اورا نقل می کرد ، و هزارسوارغرق آهن و پولاد وبیش از آن سپاهیان سبک اسلحه همراه او بودند . . .[۱] »

در جای دیگر کتاب آمده :

« همین قدر می‌دانیم ، که سورنا رئیس خانوادهٔ سورِن پَهلو سپهسالار کل قشون بود ، و اوهم در موقع تاجگذاری تاج بر سر شاه می گذاشت .[۲] »

در تاریخ ایران گیرشمن مذکور است :

« سورنا از خاندان بزرگ بوده است [۳] » .

در درالتیجان در باب سورنا آمده :

« اما سورنا یا سورن ، سپهسالار لشکر اورد ، باید دانست که از خویشان نزدیک پادشاه اشکانی بود ، و از اکابر رجال با مکنت و تموّل دولت اشکانیان بشمار می‌آمد . . .[٤] »

در مقدمهٔ « تاریخ سیاسی پارت » تألیف نیلسن دوبواز ، درباب حکام ولایات چنین مذکور است .

« به حدس قوی این والیان (ساتراپها ـ حکام ولایات) و امرا همه منسوب به خاندانهای بزرگ ایرانی بودند ، مانند سورنها (Surens) یا قارنها (Karens) که حقوق وحدود این خاندانها و تکالیف ایشان نسبت [به] شاهنشاه ورعایا بتدریج بصورت ارثی درآمده بود ، مثلاً همیشه یکی از افراد خاندان سورن در روز تاجگذاری تاج

---

(۱) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۳۰٤ س ١٤ .

(۲) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٦۲ س ۱ .

(۳) ایران گیرشمن ، ترجمه به انگلیسی ص ۲۵۱ .

(٤) درالتیجان ، ج ۲ ص ۱۲۹ س ۸ .

را بر سر شاهنشاه می‌نهاده (و یکی از قارنها کمربند اورا می‌بسته است)...[۱]»

در همین کتاب است :

« آن شاهزاده (تیرداد سوم) بالاخره تاج را بر طبق رسم وعادت دیرین، از دست یکی از افراد خاندان سورن (Surens) بر سر نهاد [۲]».

خاندان سورن به مدت چند قرن ، شرف و اعتبار خودرا محفوظ نگاه داشته بوده‌اند ، چنانکه بزمان ساسانیان نیز نام آنان در ردیف خاندانهای بزرگ مذکور بوده. کریستن‌سن در کتاب « ایران در زمان ساسانیان » آورده :

« خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانهٔ کشور محسوب می‌شد، باقی دودمانهارا نام چنین بوده است :

قارن پهلو ، سورن پهلو ، اسپاهپذ پهلو ، اسپندیاذ ، مهران ، دیگری گویا زیک (Zik) بوده‌است.

بنا بر روایت طبری (نولدکه ، صفحهٔ ۴۳۷) قارن در حوالی نهاوند ، و سورن در سیستان ، اسپندیاذ در حوالی ری ، و سپاه پذ در دهستان گرگان اقامت داشته‌اند [۳] ».

بنابر آنچه گذشت ، و بقرینهٔ اینکه شاهان اشکانی فصل بهار را درشهر ری می گذرانده و آنرا پای‌تخت بهارهٔ خویش قرارداده بوده‌اند [۴] ، و بحکم موقعیت و مقام سران خاندان سورن نیز می بایست ملازم دربار ایشان باشند ، و تصریح کریستن‌سن باینکه رودی در حوالی ری و قریه‌ای در نیشابور بنام سورن بوده، وبا توجه باینکه رود مهران پارس‌را نیزمنسوب‌به خاندان‌مهران می‌دانند[۳] ، ظن‌متاخم به علم ، بلکه قطع و یقین حاصل می‌شود ، که انتساب « روذه » یا « چشمه علی »

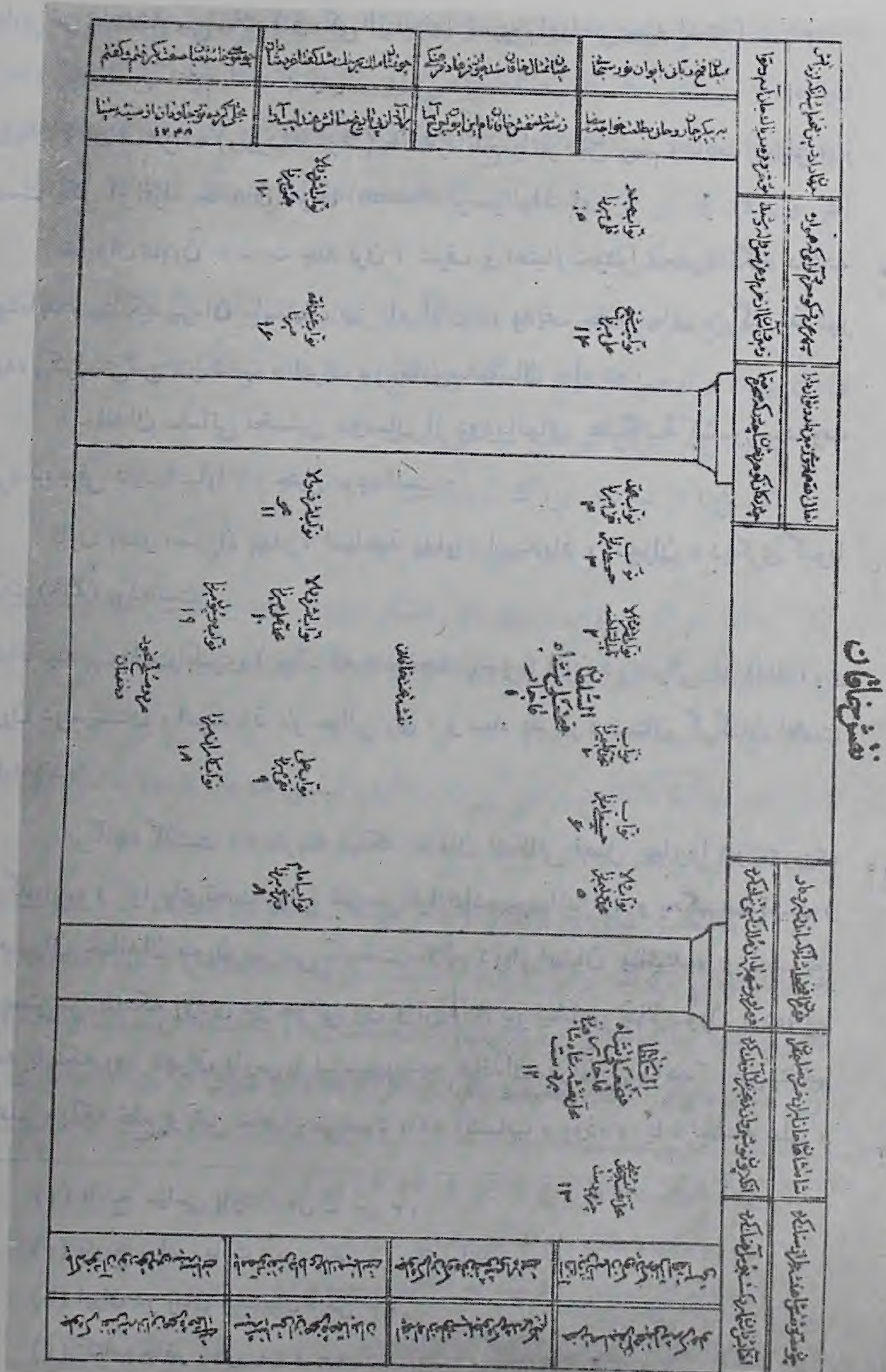
---

(۱) تاریخ سیاسی پارت ، ص ل س ۳ .

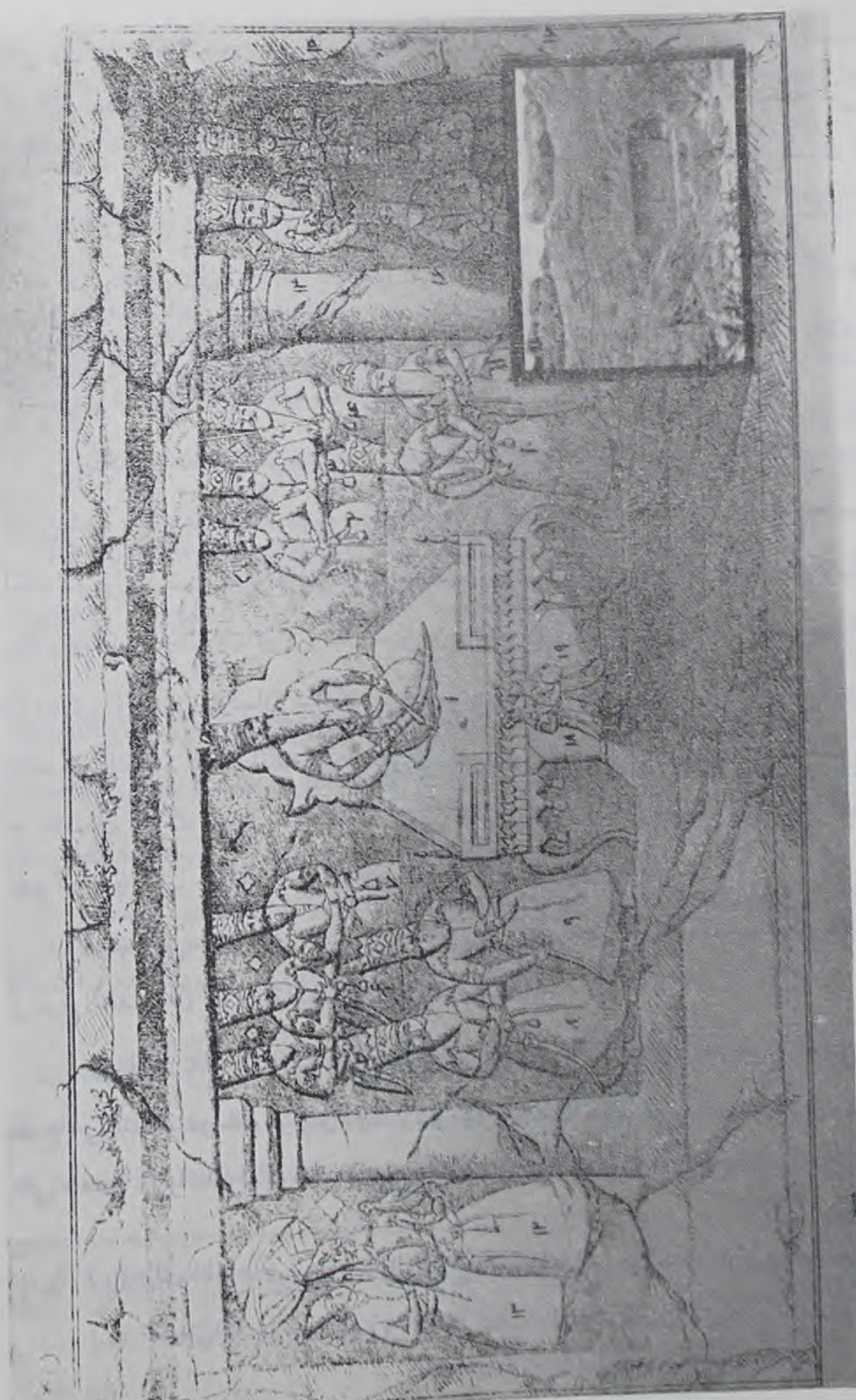
(۲) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۱۳۷ س ماقبل‌آخر.

(۳) ایران در زمان ساسانیان ، ص ۶۳ .

(۴) کتاب حاضر ، ص ۷۷ و ۹۶ .



شرح تصویر



تصویر فتحعلی شاه و شاهزادگان
و موقع آن در صخرهٔ چشمه علی

عکس از مرآة‌البلدان با اندک تصرف

فعلی ری به خاندان سورن مسلم تواند بود. وگویا ظاهرا می‌توان چنین پنداشت، که این خاندان را درکنار مظهر[1] این چشمه در دامنهٔ جنوبی صخرهٔ چشمه علی، بمناسبت حسن موقعیت و داشتن هوا و آب سالم عمارت وکاخ بوده، واین نسبت از آنجا بحاصل آمده؛ چنانکه اشکانیان را نیز بشرحی که در بحث از «دزرشکان» (= دزارشکان منسوب به ارشک) درفصل نهم مذکور می افتد، اقامتگاه در دزرشکان ودامنهٔ جنوبی آن، یعنی سراسر پهنه‌ای که اکنون کارخانه های سیمان و گلیسیرین درآنجا پی افکنده شده، بوده است[2].

اینکه در تحقیق کریستن‌سن، بعهد ساسانیان سیستان محل خاندان سورن تعیین شده، با دعوی بالا بهیچ روی تباین و تعارض نتواند داشت، چه نخست آنکه در قول نیلسن دوبواز در تاریخ سیاسی پارت اشارت رفته که بعهد اشکانیان حکام ولایات بخاندانهای بزرگ منسوب بوده‌اند، و تواند بود که ساتراپ‌سیستان شاخه‌ای از همین دودمان بزرگ سورن بوده، و بعدها در عهد ساسانیان عظمتی یافته بوده‌اند. دُدیگر آنکه چنین صورتی در باب رود مهران پارس، و نسبت آن به خاندان بزرگ مهران، که به تفصیلی که در بحث از «زامهران» ری درفصل نهم در باب آنان خواهد آمد، مقیم ری بوده‌اند، وجود دارد.

از فتحعلی‌شاه قاجار، نقش‌برجسته‌ای بر روی صخرهٔ این چشمه بیادگارمانده. و شرح احداث‌آن در مرآة‌البلدان چنین آمده‌است:

«خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب‌الله‌ثراه، که اغلب به چشمه علی به تفرج می‌رفتند، درسال‌هزار و دویست وچهل‌وهشت حکم فرمودند در بالای‌چشمه علی صفحه‌ای را هموار کرده، بر روی سنگ تمثال آن پادشاه ذی‌جاه را با بعضی‌از

(۱) برای اطلاع بر محل احتمالی کاخ آنان رك: ص۲۱عکس هوایی‌چشمه علی.

(۲) تفصیلی که در صحائف (۲۰۹،۲۰۰) کتاب حاضر آمده، نیز تاییدی بر مدعای‌بالا تواند بود.

شاهزادگان منقور سازند ، و بعضی اشعار در دور آن صفحه کتیبه کرده ، که از تاریخ این عمل خبر می‌دهد...[۱]»

۲- رود جیلانی یا گیلانی : در المسالک اصطخری ، در شرح آبهای ری ، پس از ذکر سورین آمده :

« والاخر الجیلانی یجری علی ساربانان...[۲]»

در نسخهٔ دیگر این کتاب، طبع بریل بسال ۱۹۲۷ (ص ۲۰۸) در همین مورد، نسخه بدل جیلانی ، « گیلانی» مذکوراست، و در نسخه بدل دیگری در باب این رود چنین اشارت رفته:

« یجری وسط المدینة و منه شربهم...»

در صورة الارض ابن حوقل نیز پس از ذکر نهر سورین چنین مذکور افتاده :

« و الآخر الجیلانی ، یجری علی ساربانان ، و منهما (سورین و جیلانی) شربهم [۳] ».

ازین رو توان دانست که نهر «جیلانی» یا « گیلانی» در بازار ساربانان روان بوده ، و بوسط « مدینه » (=شهرستان) می رفته و بمصرف آشامیدن می‌رسیده‌است.

مدینه چنانکه در صفحه ۸۱ کتاب حاضر یاد کرده آمده ، در دامنهٔ جنوبی کوه بی‌بی‌شهربانو قرار داشته، و کهن دژ یا قلعه در شمال مدینه افتاده بوده است.

مسیر آب در پهنهٔ ری ، چنانکه در صحیفهٔ ۹۱ کتاب بازنموده آمده ، ازشمال

---

(۱) مرآة‌البلدان، ج ٤ ص ۲٤۰ س ۸. در باب وجه تسمیه این رود، آنچه نگارنده در استدراك کتاب «طبرسی و مجمع البیان» ، ص ۳۱۳ احتمال داده ، وبا مندرجات بالا مباینت دارد درست نتواند بود ، چون بهنگام طبع آن کتاب منابع کافی جهة تحقیق در این باب در اختیار نداشت.

(۲) ص ۱۲۲ س آخر. در ترجمهٔ فارسی این کتاب ص ۱۷۰ آمده : وکاریزی دیگر را گیلانی خوانند، و گیلانی بر کوی ساربانان گذرد و بیشتر آب از آن خورند.

(۳) صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۲٤.

غرب به‌جنوب شرق است؛ و نهرجیلانی نیز بناجاربرهمین مسیر جریان داشته بوده‌است، و به احتمال نزدیک به یقین همان جاست که امروز در نقشه سازمان نقشه برداری کشوری بنام سیل حسین آباد درجنوب کارخانه گلسیرین مشهوداست، چون بطورطبیعی آب این نقطه‌است که بوسط شارستان ری‌می‌رسد. هرچند امروز شهرری خراب‌است، لکن در وضع طبیعی‌و شیب آن‌سرزمین تغییری پدید نیامده، ومسیر آبها همان‌است که در قدیم بود؛ و چون قسمت اعظم ری (مدینه و قلعه) در پای کوه افتاده بوده، آب آن از سوی شمال غرب تأمین‌می‌شد. چنانکه اکنون نیز آب امین‌آباد درهمین مسیر جاری است. در باب وجه تسمیهٔ این آب قرینهٔ زیر در منابع موجود است:

ابو دلف در الرسالةالثانیه آورده :

« بالرّی موضعٌ ممایلی‌المشرق ، یقال‌له « جیلاباذ » ، وفیه‌ابنیة وایوانات ، و عقود شاهقة ، و برك و متنزهات عجیبة ، بناها مرداویز ...[1] »

در معجم‌البلدان یاقوت آمده :

« جیلاباذ موضع بالرّی من جهةالمشرق ، فیه ابنیة عجیبة و ایوانات، وعقود شاهقة ، و برك و متنزهات طیّبة ، بناها مرداوا بن لاشك...[2] »

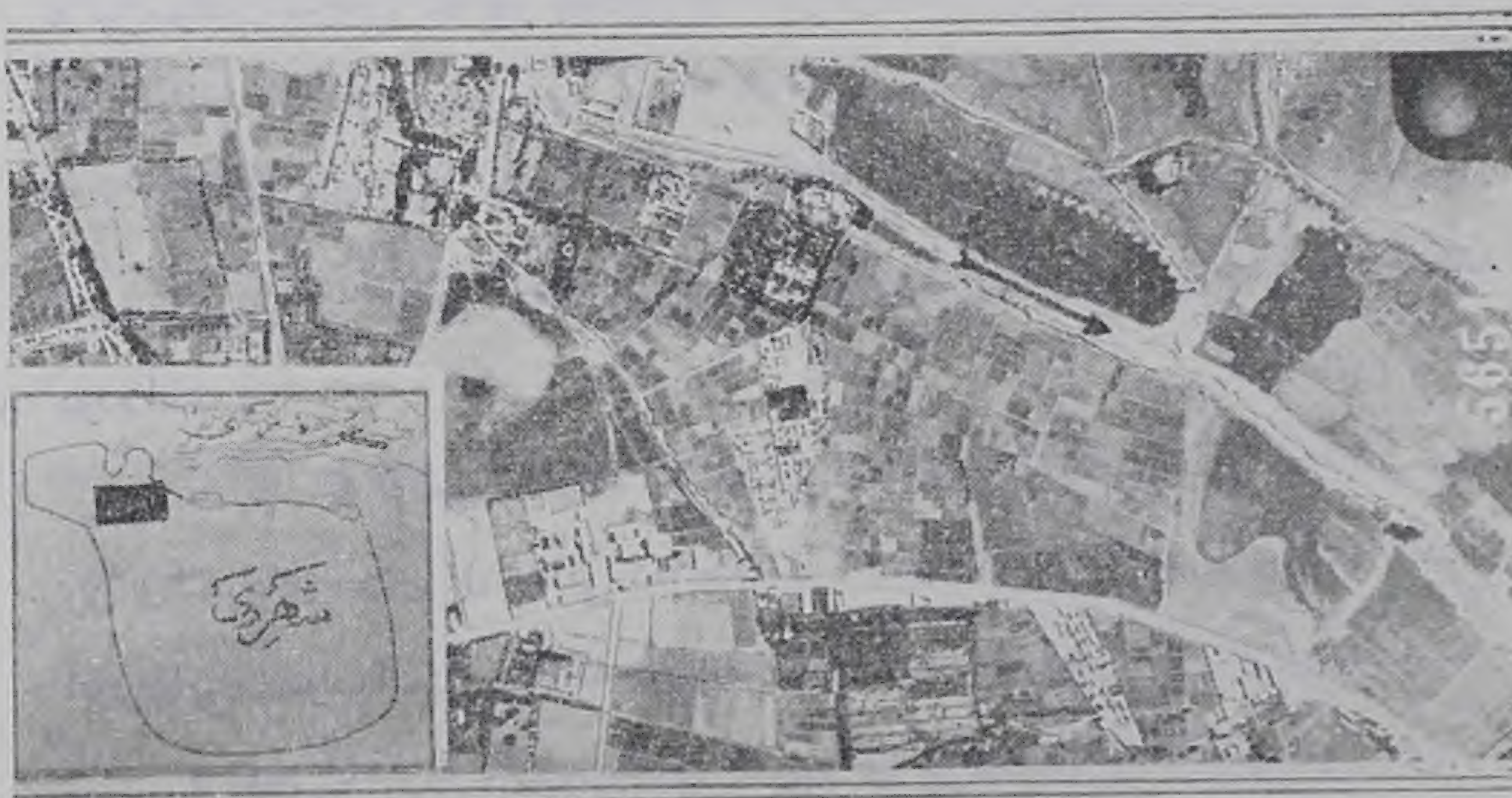
جیلاباد ، بر طبق نشانیی که‌در این دو کتاب مذکور آمده، با امین‌آباد فعلی قابل انطباق است، و دراین محل‌آثار کهنه فراوان وجود دارد. مسیرآب امین‌آباد ، چنانکه هم‌اکنون ازنزدیک‌توان‌دید، همان مسیری‌است که جیلانی‌درقدیم‌می‌بایست داشته باشد. بنیان گذار جیلاباد ، مرداویج زیاری است که بسال ۳۱۰ هجری در صحنهٔ سیاست ظاهر شده، و وی‌را مرداویج گیل گفته‌اند[3] ، و در اصل ازمردم جیلان (گیلان) بوده است، و بهمین سبب این محل بدین نام شهرت یافت.

نگارنده چنین می‌پندارد که نام نهر جیلانی، که آب محل جیلاباد را تأمین می‌کرده، ازهمان کلمه مأخوذ و بدان منسوب است.

---

(۱) الرسالةالثانیه ، ص۳۱ س۱۲. ترجمهٔ فارسی آن ، ص۷۳ س۴.
(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س۴.
(۳) المختصر ابوالفدا ، جلد۲ ص ۷۸ س۴ ببعد ؛ مجمل‌التواریخ، ص۳۷۸س۹.

در بحث از بازار ساربانان ، که این نهر در آن جریان‌داشته ، قراین دیگری درج افتد ، که محل ساربانان را مشخص‌تر می‌سازد ، و احتمالات مذکور درفوق را تایید می کند . بمناسبت عکس هوایی مسیر جیلانی (مسیل حسین آبادفعلی) که از اراضی تقی‌آباد به کشتزارهای‌امین‌آباد می‌رسد ، درذیل ثبت می‌افتد . امتدادمسیر با علامت تیر مشخص شده است .



عکس هوائی محل فعلی‌قسمت علیای بستر نهر جیلانی یاشارع ساربانان، وموقع آن درری باستان ، که اکنون « مسیل حسین‌آباد » نام دارد . رشتهٔ شمالی مسیل حسین‌آباد، و رشته جنوبی راه اسفالته فعلی ورامین است . در شمال برج طغرل ، وبقعهٔ ابن بابویه دیده‌می‌شود .

گویا این نهر را قبل از بناء جیلاباد « نهر موسی » می گفته‌اند .

درکتاب‌البلدان یعقوبی ، که پیش از ظهور سرداویج تألیف یافته ، در مقام بحث از ری چنین مذکور است .

« وبها وادٍ عظیمٌ ، یاتی من بلادالدیلم ، یقال‌له نهر موسی [١] » .

درسرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترانج در باب این رود چنین ذکر رفته :

(١) البلدان ، ضمیمهٔ اعلاق‌النفیسه ، طبع ١٨٩٢ ، ص ٢٧٦ س ٥ .

« می‌توان آنرا با رود گیلانی یا جیلانی، که ذکر آن گذشت یکی دانست[1] » .

این احتمال با شواهد و قرائن مطابقتی کلی وسازگاریی کامل دارد .

سال تألیف البلدان ظاهراً ۲۷۸ هجری[2] ، و تاریخ روی کار آمدن مرداویج ۳۱٥ هجری بود[3] .

در البلدان که نام نهر موسی ثبت افتاده ، ذکری از نهر جیلانی بمیان نیست، و نیز مؤلفان منابعی که نهر جیلانی را ذکر کرده‌اند ، از نهر موسی سخنی بمیان نیاورده‌اند . اما این موسی، که نهر به نام وی است کیست؟ .

در حوادث ری ، پیش از تألیف البلدان نام دو موسی بچشم می خورد : یکی موسی‌بن بغا[4]، و دیگری موسی‌الهادی برادر هارون‌الرشید که پیش‌از وی خلیفه بوده است .

تا آنجا که تحقیق نگارنده اجازت می دهد بنام موسی‌بن بغا ظاهراً در حدود ری و شهرهای مجاور آن، بنایی شناخته نشده است . لکن به موسی‌الهادی درمنابع آبادیهایی‌منسوب است، چنانکه درمعجم‌البلدان بنقل از تاریخ ری آبی چنین آمده :

« موسی‌آباذقریة بالری، منسوبة الی‌موسی‌الهادی، لأنّه احدثهاعن‌الآبی[5] » .

در مختصرالبلدان ابن فقیه ذکر شده :

« و کان موسی‌الهادی، لمّاصار الی الرّی ، اتی قزوین ، فامر ببناء مدینة بازائها ،فهی تعرف بمدینة موسی[6] » .

---

(۱) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ .

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲٤ مقدمه .

(۳) تاریخ ابوالفدا ، جلد ۲ ص ۷۸ س ٤ : « ابتدأ مرداویج فی ملک البلاد من هذه‌السنة » .

(٤) ابن اثیر ، جزء ٥ وقایع سال (۲٥٥) ، ص۳٤٥ ، ووقایع سال (۲٥٦) ، ص ۳٦۰ .

(٥) معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ٦۸۱ س ماقبل‌آخر.

(٦) مختصرالبلدان ، ص ۲۸۲ س ۰٦ .

این بنا را در ایام حیات پدر خویش پی افکنده بوده است [۱].

در این باب نظیر گفتهٔفوق در فتوح‌البلدان، و معجم‌البلدان، والمشترك[۲] نیز ثبت افتاده است.

موسی‌الهادی فرزند محمدمهدی به هنگام سرگ پدر بسال ۱۶۹ درجرجان سرگرم نبرد با شروین بود، و درین‌سال پس از سرگ پدر بخلافت نشست، وپس از یکسال و سه یا چهار ماه خلافت بسال ۱۷۰ هجری درسن بیست و شش سالگی درگذشت [۳].

در باب آب ری، در نسخه بدل مسالك‌اصطخری از مؤلفات سال ۳۴۰ هجری طبع لیدن بسال ۱۹۲۷، و نیز در ترجمهٔ فارسی این کتاب، نام کاریز های زیر بچشم می‌خورد:

۳ـ قنات شهی یا شاهی : در باب این قنات در نسخه بدل مسالك طبع لیدن (ص ۲۰۸) چنین آمده :

« و قناة شهی تجری وسطها (وسط‌المدینة) ».

در ترجمهٔ فارسی اصطخری مذکور است :

« و کاریزی‌هست که آنرا « کاریز شاهی» خوانند، بر ساربانان گذرد[۴]. »

(۱) المشترك، ص ۳۹۱ : « کان قدسها فی حیوة ابیه فبناها فنسبت‌الیه ». بدین قرینه محتمل است که موسی‌آباد ری را نیز در ایام حیات پدر پی افکنده بوده.

(۲) فتوح‌البلدان، ص ۳۲۳ س ۲؛ معجم‌البلدان، ج ٤ ص ۸۹ س ۱؛ المشترك، ص ۳۹۱ س ٥.

(۳) جهة اطلاع بیشتر رك: تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۱۳۶-۱۳۹؛ احسن‌التقاسیم، ص ۱۳۱ س ۸؛ زین‌الاخبار طبع نفیسی، ص ٤۱ س ۲؛ مجمل‌التواریخ، ص ۳۳۷ ص ۱۶؛ ابن‌اثیر، جزء ٥ ص ٦۹ س ۲ و ص ۷۱ س ٥، وص ۷۳ س ماقبل‌آخر، و ص ۷۹ س ٦؛ البدء والتاریخ، ج ٦ ص ۹۹-۱۰۱؛ ابن‌خلدون جزء ۳، ص ۲۱٦ س ١٤؛ ص سر زمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳٦ س ۱۸ ببعد.

(٤) ترجمهٔ فارسی اصطخری، ص ۱۷۰ س ۱۳ ببعد.

از این دو گفته چنین استنباط می‌شود، که این آب نیز به نهر جیلانی می‌ریخته وبناچار مظهر آن در محلت دزرشکان بوده‌است؛ چون تنها این حدود است که به حکم شیب زمین آبش به ساربانان و از آنجا بشارستان می‌رسد.

پادشاهی که قنات بنام اوست لابد یکی از دیالمه، وباحتمال قوی رکن الدوله[۱] بوده که در ری پادشاهی داشته است، و تنها سلطانان این خاندان را در آن تاریخ شاه می‌گفته‌اند، و تفصیل آن در تاریخ ری خواهد آمد. ازاین نکته، که قنات‌شاهی از ساربانان بوسط شارستان می‌رفته، چنین مستنبط است که دارالامارهٔ رکن‌الدوله‌در شمال ساربانان در محلت دزرشکان پی افکنده شده بوده، و این قنات برای آن بوجود آمده بوده است.

۴ـ قنات نصرآباد: در نسخه بدل مسالک، طبع لیدن، نام این قنات‌بهمراه نام قنات شاهی مذکور افتاده، بدین صورت که هردو بوسط «مدینه» (شارستان) جاری بوده‌اند[۲]. در باب نصرآباد در انساب سمعانی مذکور است:

« نصرآباد محلّةٌ بالریّ فی اعلی‌البلد، منها ابوعمر محمد بن عبدالله النصرـ آبادی... و عبدالعزیزبن محمدالرازی‌النصرآبادی[۳]».

قرینهٔ «فی‌اعلی‌البلد» می‌رساند که این‌محلت در ری برین واقع‌بوده است.

ابن کربویهٔ رازی گفته:

کم‌حَلَّ عَرصَةَ نَصْرآباذَ قاطبةً　　　من ابن زانیةٍ مَحْضٍ و کَشْخانِ[۴]

(۱) رکن‌الدوله در سال ۳۳۵ به ری استیلاء قطعی یافت، و قبل از این تاریخ‌ری گاهی در دست او وگاهی دردست سامانیان و آل زیار بود: کتاب صاحب‌بن عباد، ص۳۲ ذیل صفحه.

(۲) مسالک، طبع لیدن، ص ۲۰۸ س ۹ ذیل: و قناة نصرآباد و قناة‌شهی‌تجری وسطها (المدینة = شارستان).

(۳) انساب سمعانی، ورق ۵۶۱ ص ۱ س ۲۴.

(۴) مختصر کتاب‌البلدان، ص ۲۷۳ س ۹.

در معجم البلدان نیز آمده است که نصر آباد محله‌ای است در بالای ری، منسوب به نصربن عبدالعزیز، والی ری بزمان سفاح، عبارت متن کتاب چنین است:

« نصرآباد... محلةٌ بالرّیِ فی اعلی البلد، ینسب الی نصر بن عبدالعزیز الخزاعی، وکان قد وُلّیَ الری فی ایام السّفّاح، ولم یزل والیا علیها، الی ان قتل ابومسلم الخراسانی، فکتب المنصور الیه کتاباً علی لسان ابی مسلم بتسلیم العمل الی ابی عبیدة، فأجاب؛ فلما تسلّم العمل، حبسه و کاتب المنصور بالامر فأمر بقتله فقتله[1] ».

از مطالب گذشته توان دانست که از این محلت سه نشانی در منابع بجای مانده، که بهمراه قرائن دیگر جای آنرا در شمال ری برین، در حدود کارخانهٔ گلیسیرین و صابون، یعنی حوالی قلعهٔ باستانی « رشکان» مشخص می سازد بدین تقریب:

١- قید « فی اعلی الری » در قول سمعانی و یاقوت دال برآنست که این محلت در ری برین قرار داشته و تفصیل ری برین و زیرین در اول فصل هشتم مذکور خواهد افتاد، و باز نموده خواهد آمد، که ری برین همان ری باستانی و کهنه و ری زیرین آن بخش از شهر بوده که در جنوب کوه ری قرارداشته است.

٢- اینکه قنات نصر آباد بوسط شارستان می‌رفته، دلیل آنست که محل آن در سوی شمال غربی شهر یعنی ری برین واقع بوده‌است، زیرا بحکم شیب زمین که هم اکنون در محل مشهود است، و بحث آن در سابق در صحائف ١٩ و ١٤٣، ١٤٤ گذشت، اکنون نیز آب تقی آباد و امین آباد (شارستان باستانی ری) از این نقطه بدان دو آبادی می‌رود.

٣- ابن کربویهٔ رازی در قصیدهٔ خویش، که یک بیت آن نقل گردیده، وتمامت آن نیز در آغاز فصل نهم ثبت افتد، از ساکنان عرصهٔ نصرآباد شکایت کرده که، ویرا از ری رانده و از قوم و اهل دور کرده بوده‌اند.

می‌توان چنین گفت که این کار بدست والی ری صورت گرفته بوده، و

---

(١) معجم البلدان، ج ٤ ص ٧٨٦ س ٩.

ولاة آن عهد در همان دارالاماره که نصربن عبدالعزیز بهنگام ولایت جهة خویش بساخت مقیم بوده‌اند و چنانکه در (ص. ٢٠) کتاب حاضر گفته آمده شمال غربی ری، بویژه محل دزرشکان جایگاه اقامت شاهان و بزرگان و والیان بوده است.

ذکر نصر آباد در فصل نهم نیز خواهد آمد.

نام نصرآباد پس از نصربن عبدالعزیز بتدریج بدست فراموشی سپرده شده، و بشرحی که خواهد آمدبزمان فخرالدوله به‌فخرآباد موسوم گردیده بوده است. اینکه آب این قنات نیز بوسط «مدینه» (شارستان) می‌رفته دلیل دیگری است‌حاکی از اینکه احتمالی که درباره مسیر رود جیلانی رفته درست است.

٥ ـ قنات عبدالوهاب : در باب این قنات نیز در نسخه بدل اصطخری طبع ١٩٢٧ ص ٢٠٨ چنین درج افتاده :

« قناة عبدالوهاب تجری علی روذة ».

تفصیل دیگری در باب این‌آب درجایی بنظر نرسید.

٦- قنات قرشی : درنسخه بدل اصطخری طبع فوق آمده :

« وقناة قرشی تجری علی فلیسان ».

بر طبق این اشارت، قنات قرشی‌درحدود باغ و اراضی جوانمرد قصاب‌فعلی جاری بوده است ؛ چه به تفصیلی که درباب بازارها و دروازه‌ها درفصل نهم خواهد آمد، محل فلیسان در آن حدود بوده است.

درمقالتی که بقلم آقای مصطفوی در اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥٦ (٨) آبانماه ١٣٣١ درج گردیده مذکوراست :

« به مسافت کمی درشمال بقعهٔ جوانمرد چشمهٔ آب بزرگی است، که از زیر تپه های انتهای جنوبی خاك علی‌آباد‌بیرون می‌آید، و مانند چشمه علی محل‌ومرکز شستن فرش است ... چشمهٔ مزبور نیزمانند چشمه علی از موقوفات آستانهٔ حضرت عبدالعظیم می‌باشد. آب این‌چشمه‌هم از جلو باغچهٔ جوانمرد قصاب می گذرد [١] ».

---

(١) مقالهٔ فوق، ص ١٦.

دراین باب که‌قنات قرشی در همین محل یا خود این آب بوده ، هیچگونه نظری نمی‌توان اظهار داشت. اصولاً بحث‌از قنوات فعلی آن پهنه، و تعیین قدمت‌و کهنگی آنها، و اینکه با قنات‌های یاد شده در باب ری‌جز چشمه علی وسورین‌قابل انطباق هستند یانه، نیاز به‌تحقیق‌عمیقی دارد، که‌از حدود کار نگارنده دراین کتاب بیرون است، تنها این حقیقت مسلم است که قناتهای قدیم و جدید بتمامی درسوی شمال غربی پهنهٔ ری احداث شده ، و مسیر آنها بسوی جنوب شرقی وجنوب است ، که درسابق شهر ری را مشروب می‌ساختند، و امروز به باغها و مزارع آنجا آب می رسانند.

به حکم‌قرائن ری را کاریزهای دیگر نیز بوده که نام آنها بمانرسیده است.

فصل هفتم

فتح ری بدست مسلمانان

هرچند موضوع فتح ری مسأله‌ای است که باید در بخش تاریخی شهر مورد بحث قرار گیرد، لکن چون شهر در این واقعه بکلی دگرگون، و بنا های پیش از اسلام آن بامر سرداران‌عرب خراب، و بدستور ایشان بجای آن، شهری نو پی‌افکنده شده بوده است؛ و از محله‌ها و کوی‌های شهر پیش از این تاریخ، جز اندکی، اطلاعی بدست نیست، و آنچه در مبحث بخش‌ها و برزنهای شهر مورد تحقیق قرار می‌گیرد، مربوط به ری پس از اسلام است، بدین سبب این واقعه رادراینجا مطرح ساخت، تا سخن را در فصول آینده صورتی روشن‌تر باشد.

قدرت عظیم شاهنشاهی ساسانیان پس از جنگ نهاوند، که عرب آنرا فتح الفتوح نام نهاد، درهم شکست. از آن پس تکلیف هر شهر بدست مرزبان آن افتاد، برخی‌در برابر عرب مقاومت‌می‌کردند وسر نوشت آنهارا جنگ معلوم‌می‌کرد، و دسته‌ای دیگر تسلیم شده پرداخت جزیه را گردن می‌نهادند[1].

مرزبانی ری بدین هنگام، به سپهبدی از خاندان بزرگ مهران در ری، از فرزندان بهرام چوبین، بنام سیاوخش‌بن مهران‌بن بهرام چوبین واگذار بود.

در نام سردار عرب که ری راگشود، و نیز تاریخ این فتح، اختلافی فاحش در منابع موجود است. این واقعه را چنانکه درجلد٤ ص.٢٠ طبری وجلد٣ ص١١٨٣ دائرة‌المعارف اسلامی‌بزبان فرانسوی‌نیزاشارت رفته، بتفاوت میان‌سالهای (١٨ - ٢٤ﻫ.) ذکر کرده‌اند، وظاهراً اصح اقوال قولی است که طبری بدان اعتماد کرده.

---

(١) رك مزد یسنا، ج ١ ص ١٢.

بر طبق نقل وی در ضمن وقایع سال ۲۲ هجری ، نُعَیم بن مُقَرَّن از واج رود[1] رهسپار ری گردید. سیاوخش با سپاهیانی که از دنباوند ، و طبرستان، وقومس، وجرجان بیاری طلبیده بود ، نعیم را پذیره شد.

از پیش یکی از سپاهیان سیاوخش ملقب به زینبی (در فتوح البلدان: زینبدی[2]) پسر فرخان که سیاوخش را دشمن بود ، با اعراب از در سازش در آمده در روستای « قها[3] » بدانان پیوست.

دو سپاه را در پای کوه ری (ظ : در مغرب کوه نقاره خانه، در جنوب شرقی کارخانهٔ گلیسیرین[4]) بنزدیکی شهر تلاقی دست داد. زینبی از نعیم چنین درخواست: « این گروه بسیارند و سپاه تو اندك ، جمعی را با من گسیل کن تا آنها را از مدخلی که سپاهیان ری را برآن وقوف نباشد بشهر برم » ، وی از کمینگاه خویش در پس طبرك از پهلوی در خراسان بشهر حمله برد.

بدین ترتیب مدافعان شهر شکست یافتند، وتدبیر آنان با تقدیر موافق نیفتاد، اعراب با خوارمایه سپاه شهر را پس از مقاومتی اندك، باغنیمتی طائل همچندغنیمت مدائن ، بدست آوردند ، و بوساطت زینبی میان مردم ری با سپاه عرب صلح افتاد ، بدان قرار که بمانند ذمیّان جزیه و خراج بپردازند[5].

(۱) موضع بین همذان و قزوین ، کانت فیه وقعة للمسلمین سنة ۲۹ مع الفرس والدیلم: معجم البلدان ، ج ٤ ص ۸۷۲.

(۲) «زین پد» ترکیبی است از زین بمعنی سلاح ، و پد بمعنی رئیس و بررویهم یعنی سلاحدار ، رك: مجمل التواریخ ، ص ۲۷۷ ذیل ٥.

(۳) دیهی بزرگ بود میان ری و قزوین : معجم البلدان ، ج ٤ ص ۲۰۸.

(٤) در طبری مذکور است «فالتقوا فی سفح جبل الری الی جنب مدینتها فاقتتلوا به». ثعالبی در فقه اللغة ص ٤۲٦ در مبحث (ابعاض الجبل) آورده : « السفح و ه.وذیله »، میدانی در السامی فی الاسامی ص ۹٥ گفته : «السفح برکوه». ذیل کوه ری یا بر آن که نزدیك شهر عتیق ری باشد، چنانکه در نقشه تطبیقی (مقایسه نقشهٔ کرپرتر با ری اسلامی)، مقابل ص ۱۷ کتاب حاضر ملاحظه می‌شود جز این نقطه نتواند بود.

(٥) طبری ، جزء ٤ ص ۲٥۳ ؛ ترجمهٔ طبری ، چاپ عکسی ، ص ٥.

نعیم امان نامه‌ای بدین قرار نوشت :

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم هذا ما أعطی نعیمُ بن مُقَرّن‌الزینبیَ بن قوله . اعطاه الامانَ علی اهل الرّی ، و من کان معهم من غیرهم، علی الجِزاء طاقةَ کلِ حالمٍ [۱] فی کُلِ سنةٍ ؛ و علی اَنْ ینصحُوا و یدلوا و لا یُغلِوا و لا یُسلِوا ، و علی أن یَقرُوا المُسْلمینَ یوماً ولیلةً ، و علی أن یُفَخّموُا المُسلِمَ . فمن سَبَّ مُسْلِماً اواستخفَّ به نُهِکَ عُقُوْبَةً ، و من ضَرَبَهُ قُتِل ، و من بَدّلَ منهُمْ ، فلم یُسْلِم بر مّتّهِ ، فقد غیّر جَماعتکم [۲] .

بموجب این امان‌نامه مردم ری پذیرفتند که برطبق قرار، سالانه جزیه بپردازند، و خیرخواه و آرام و منقاد باشند ، و در ضیافت و بزرگداشت مسلمانان بکوشند ، و بگرد عصیان و طغیان نگردند .

سرزبانی ری بزینبی مفوض شد . ظاهراً نام وی آرین بود ، که عرب عارین گوید، در باب نام و لقب وی در فتوح البلدان چنین آمده است :

« ... الزینبدی والعرب یسمیه الزینبی وکان یدعی عارین [۳] » .

تبدیل الف به عین از نوع تبدیل آن درآبسکون به عابسکین تواند بود [۴] .

---

(۱) در ادب‌الکتاب صولی ص ۲۱۵ در مقدار جزیهٔ هر فرد حالم (= بالغ) در صدر اسلام چنین آمده :

« وکانت‌الجزیة ایام رسول‌الله صلی الله علیه وسلم علی کل حالم دیناراً ولیس علی النساء ولاعلی‌الصبیان‌شیء . ثم ضرب عمر علی‌اهل‌الشام - و بعضهم یقول‌علی‌أهل‌الذهب- علی‌الرجل اربعة دنانیر و حنطة و زبیباً . ثم زالت‌الحنطة والزبیب . وضرب علی‌اهل‌السواد دیناراً والصرف اثنی‌عشر درهماً بدینار علی‌الطبقة‌السفلی وعلی‌الوسطی‌دینارین اربعةوعشرین درهماً وعلی‌العلیا اربعة دنانیر بثمانیة و اربعین درهماً و اسقط ذلک عن‌النساء و الصبیان . و انما فعل عمر ذلک علی‌قدرالیسار والطاقة » .

(۲) طبری ، جزء ٤ ص ۲۵۳ .

(۳) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س ۱ .

(٤) رک : البدء والتاریخ ، جلد ٤ ص۷۹ س۲ .

مرزبانی ری دیرزمانی در خاندان وی بماند ، و شهرام و فَرخام از رجال این خاندان بودند .

آل بهرام از بیت بزرگ مهران از دودمان اشکانی یکسره برافتادندونام آنها، پس از قرنها بزرگی و سیادت، از دفتر روزگار سترده شد، و کارنامهٔ کارگزاران ری از نام آنان خالی ماند .

کَأَنْ لَم یکُن بَین الحَجونِ الیالصَّفا
انیسٌ ، و لَم یَسْمُرُ بمکَّةَ سامِرُ

آری :

چنین است آیین گردنده دهر — نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نپرورد کس را که آخر نکشت — که درمهرنرم استودر کین درشت

و چه نیک گفته‌اند :

عروس ملک نکو روی دختری است ولی
وفا نمی‌کند این سست عهد با داماد
نه خود سریر سلیمان بباد رفتی و بس
که هر کجا که سریری است می‌رود برباد

باری ، نعیم بفرمود تا ری باستان را خراب کردند ، و به زینبی امر داد تا ری نو را پی افکند. ری باستان آن بخش از پهنهٔ ری است، که در نقشهٔ کرپرتر [۱] بنظر می‌رسد ، و دلیل این دعوی باروی عظیمی است که گرد بر گرد آن وجودداشته و هنوز آثار آن باقی است ، و ری نو در مشرق ری عتیق بنیاد یافته بوده است . پس از دیری ، و بویژه بزمان بوئیان ری عتیق از نو آباد گشت و جوش و خروش حیات را از سر گرفت ، و چنانکه در صحائف (۱۵۰،۱۳۳،۲۰) یاد کرده آمده، این بخش محل اقامت بزرگان شهر بوده ، و به عهد ما نیز از ری قدیم تنها همین بخش است که آباد است .

(۱) کتاب حاضر، ص ۱۰ ، و نقشهٔ کرپرتر.

اینک اشارتی باختلافها، و اقوال دیگر منابع در باب فتح ری:

۱- در طبری با اداة تمریض یقال آمده است:

«و یقال افتتح الریّ قَرَظَة بن کعب...[۱]»

۲- در فتوح البلدان بلاذری، که ظاهراً بسال ۲۰۰ هجری تألیف یافته[۲] چنین مذکور است:

«... عمربن الخطّاب کتب الی عمّار بن یاسر، و هو عامله علی الکوفه، بعدَ شَهرینِ من وَقْعَةِ نهاوند، یامرهُ ان یَبعَثَ عُروَةَ بنَ زیدِ الخیل الطائی الی الری و دَسْتَبی فی ثمانیة الف ففعل، وسار عُروَةُ الی ماهناك، فجمعت له الدیلم و اَمَدَّهُم اهل الرّی فقاتلوه فاظهره الله علیهم فَقَتَلَهُم وَ اجتاحَهُم... و قد کانت وقعة عروة کسرت الدیلم و اهل الری فاناخ علی حصن الفرخان بن الزینبدی و العرب یسمیّه الزینبی... فصالحه ابن الزّینبی بعد قِتالٍ، علی ان یکونُوا ذمّة یؤدون الجزیةَ و الخراجَ، و اعطاه عن اهل الرّی و قومس خمس مائة الف، علی ان لا یقتل منهم احدا و لا یسبیه و لا یهدم لهم بیت نار...[۳]»

در این روایت نام سردار عرب چنانکه معلوم است، عروة بن زید مذکور آمده، و بجای زینبی ابوالفرخان، که در طبری ذکر شده، فرخان بن زینبی، و سال واقعه همان سال فتح نهاوند، یعنی ۲۱ هجری[۴] درج افتاده، و باقی داستان همانند گفتهٔ طبری است.

و نیز در همین کتابست:

(۱) طبری، ج ٤ ص ۲۵۱ س ۲٤ ببعد.

(۲) در بیست مقالهٔ قزوینی، ج ۱ طبع ۱۹۲۸، ص ۱٤۵ س ما قبل آخر ذکر شده: «تألیف فتوح البلدان در حدود سنهٔ ۲۰۰ هجری است»؛ و در یادداشتهای قزوینی، ج ٦ ص ۹۳ س ۹ نیز همین تاریخ نقل گردیده است.

(۳) فتوح البلدان، طبع ۱۸٦٦، ص ۳۱۷ س ۱.

(٤) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۰۰ س ۲.

« قالَ [بکربن هیثم] : وکان عمروبن معدی کربالزبیدی غزا الرّی اَوّلَ ما غُزِیت، فلمّا انصرف توفی فدفن فوق روذة وبوسنة، بموضع یسمّی کرمانشاهان[۱] »

۳- تاریخ یعقوبی :

« و افتتح قَرَظَةُ بن کعب الانصاری الـری (ظاهراً بسال ۲۳ هجری[۲]) » .

٤- البلدان یعقوبی :

« افتتح الری قَرَظَةُ بن کعب الانصـاری فی خـلافة عمـر بن الخطاب سنة ثلاث و عشرین[۳] » .

٥- مختصرالبلدان :

در این کتاب ملخصی از روایت فتوح‌البلدان ذکر گردیده است[٤] .

٦- تاریخ سیستان :

« ... [عثمان] باز با موسی اشعری را فرستاد تا ری بگشاد و براءبن عازب و قرظة بن کعب با او...[٥] »

۷- تاریخ گردیزی :

« [عثمان] چون به خلافت بنشست ، نخستین سپاه به ری فرستاد ، بابوموسی الاشعری و آن را بگشادند[٦] » .

۸- تاریخ جرجان :

« لما قُتِلَ النعمانُ بن مقرن ، ولی خلافته اخوه ، سوید بن مقرن، فجاء الی

---

(۱) فتوح‌البلدان ، ص ۳۲۰ س ۱۱ .

(۲) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۱۳٤ س ۲۰ ببعد.

(۳) البلدان ، ص ۲۷٦ س ۳ .

(٤) مختصرالبلدان ، ص ۲٦۸ س آخر.

(٥) تاریخ سیستان ، ص ۷۷ س ٦ ببعد.

(٦) زین‌الاخبار طبع نفیسی ، ص ۲۷ س ۷ .

الری ، و فتحها ؛ ثم عسکر الی قومس و فتحها ، ثم فتح جرجان...[۱]»

۹- النقض :

« و نعمان بن مقرّن و نعیم بن مقرّن و سوید بن مقرّن که منبر بری نهادند ، (یعنی فتح کردند) [۲]» .

۱۰- عجایب نامه :

در این کتاب نیز نام فاتح ری باتحریفی همان است که در فتوح البلدان ثبت افتاده است [۳] .

۱۱- التدوین رافعی :

« ... عن ابی عمر الشیبانی ، انّ البراء افتتح قزوین والری و ابهر [۴]» .

۱۲- معجم البلدان :

روایت این کتاب نیز نظیر خبر فتوح البلدانست ، و افزاید : « و ذلک فی سنة ۲۰ و قیل سنة ۱۹ [۵] » .

۱۳- مجمل التواریخ :

« [نعیم بن مقرّن] بفرمان امیرالمؤمنین عمر، بر همدان یزید بن قیس را خلیفت کرد و خود بجانب ری رفت... و یکی از سپاه وی (شاپور) بنزد نعیم آمد، وسخت عظیم آسان شهر بدست مسلمانان افتاد و فتح برآمد [۶] . »

در این کتاب نیز سال فتح ۲۲ هجری است [۷] .

---

(۱) تاریخ جرجان ، ص ٤ س ۱٦ .

(۲) النقض ص ۱۱۲ . این سه تن برادر بودند ، رك ذیل ۱ از همین صفحه .

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص B س٦ .

(٤) التدوین ، ص ۱٤ س ۲ .

(۵) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ٤ .

(٦) مجمل التواریخ ، ص ۲۷۷ س ۷ .

(۷) مجمل التواریخ ، ص ۲۷٦ س ۸ و ص ۲۷۸ س ۲ .

۱۴- الکامل ابن اثیر :

در این کتاب ملخّص گونه‌ای از عبارت طبری نقل افتاده [۱]، و در باب اختلاف اقوال چنین ذکر شده است :

« و قد قیل إنّ فَتحَ الرّی کان علی ید قرظة بن کعب ، و قیل کان فتحها سنة احدی و عشرین ، و قیل غیر ذلک... [۲]»

۱۵- تاریخ ابوالفدا :

«... ثم دخلت سنة اثنیتن وعشرین ، فیها فتحت اذربیجان و الری و جرجان و قزوین و زنجان و طبرستان [۳] ».

نام فاتح ری مذکور نیست.

۱۶- البدء والتاریخ در شرح خلافت عثمان :

« و اوّل فتح کان فی خلافته ، ماه البصرة ، و ما کان بقی من حدود اصفهان و الری علی ید ابی موسی الاشعری [۴]».

در همین کتابست :

« وافتتح ابوموسی الاشعری مابقی من اعمال الرّی وطالقان و دماوند صلحاً [۵]».

۱۷- تجارب السلف :

« در ایام او (عثمان) خراسان بر دست عبدالرحمن بن عامر بن کُرَیز... و ری بر دست ابو موسی اشعری و همه بطریق صلح گشاده شد [۶] ».

۱۸- تاریخ گزیده :

« عمر خطاب پسر خود عبدالله را با اکابر عرب بعراق عجم فرستاد ،

---

(۱) ابن اثیر ، جزء ۳ ص ۱۱ س ۱۷.

(۲) ابن اثیر ، ج ۳ ص ۱۲ س ۵.

(۳) المختصر ، ج ۱ ص ۱۷۳ س ۱۰.

(۴) البدء والتاریخ ، ج ۵ ص ۱۹۴ س ۱۳ ببعد.

(۵) البدء والتاریخ ، ج ۵ ص ۱۹۸ س ۱۱.

(۶) تجارب السلف ، ص ۳۴ س ۲۰.

در همدان با نبیرهٔ بهرام چوبین جنگ سخت کردند ، و همدان مستخلص شد ، از همدان بولایت ری شدند در ناحیت قهستان (ظ : منظور همان دامن کوهستان ری است) با سیاوش نامی از امرای عجم جنگ کردند ری نیز مستخلص شد . . . و این احوال در سنهٔ اثنی وعشرین بود [1] » .

١٩ - مجمل فصیحی در وقایع سال ٢٢ هجری :

« فتح همدان و ری و نهاوند و دماوند و قوسس و گرگان و طبرستان بردست نعیم بن مقرن . . . [2] »

٢٠ - تقویم التواریخ در وقایع سال ٢٣ هجری :

« قتل عمر و خلافت عثمان و حجّ او و فتح ری بدست براء بن عازب [3] » .

٢١ فتوحات الاسلامیه :

در این کتاب خلاصه‌ای از روایت طبری نقل افتاده است[4] .

٢٢ - دائرة المعارف بستانی :

« و فتحت الریّ سنة ٢٠ وقیل ١٩ للهجرة علی ید عروة بن زید الخیل الطائی ارسله الیها عمار بن یاسر بامر عمر بن الخطاب بعد شهرین من فتح نهادند [5] » .

٢٣ - دائرة المعارف اسلامی :

در این کتاب نیز نعیم بن مقرن فاتح ری شناخته شده است[6] .

این بود شرح اختلاف روایات در باب فتح ری ، که در آنها نام هفت تن به عنوان فاتح ری به چشم می‌خورد .

درمیان این اقوال گوناگون ظاهراً جانب قول طبری را ، چنانکه اشارت رفت،

---

(١) تاریخ گزیده ، ص ١٧٩ س ١٧ ؛ و ص ١٨٠ س ١٠ .
(٢) مجمل فصیحی ، ج ١ ص ١٢٧ س ٣ .
(٣) تقویم التواریخ ، نسخهٔ خطی ص ٢١ س ٢١ .
(٤) فتوحات الاسلامیه ، ج ١ ص ١٣٠ س ١٦ .
(٥) دائرة المعارف بستانی ، ج ٩ ص ١٤٢ .
(٦) بزبان فرانسوی ، ج ٣ ص ١١٨٣ ؛ بزبان انگلیسی ، ج ٣ ص ١١٠٦ .

قوت بیشتری است، وهم وی امان نامهٔ سردار عرب نعیم را برای مردم ری ذکر کرده است.

یکی از اسباب این اختلاف بی‌گمان این حقیقت‌است که مردم‌شهر بزرگ ری یکباره‌تسلیم نشدند، و به اطاعت بیگانه به آسانی تن در ندادند، بلکه پس از فتح نخستین در هر فرصتی شورشی بپا می‌داشتند، که سرداری از عرب آنرا فرو می‌نشاند، و آنرا فتحی بحساب می‌آوردند، و آن سردار را فاتح می‌شناختند.

در فتوح‌البلدان آمده:

« لم تزل‌الری بعدان فتحت ایام حذیفه (از همراهان عروه) تنتقض و تفتح حتی کان آخر من فتحها قرظة بن کعب‌الانصاری فی ولایة ابی موسی الکوفة لعثمان فاستقامت...[۱] »

حکم فقهی فتح ری درباب مقام پیروان اوستا - در عرف فقیهان سرزمینی را که سپاه اسلام با اجازهٔ امام بقهر و غلبه باختیار آورد « مفتوحة عَنْوَةً » ، و آنرا که بصلح بگشاید، خواه مردم آن بطوع و میل اسلام بپذیرند، و یا ولی اسلام با آنان با شرط پرداخت جزیه و خراج صلح کند « مفتوحة صلحاً » گویند، و این امر مشروط بدانست که آن سرزمین در حال فتح آباد باشد.

بر طبق احکام اسلام، اراضی مفتوحة عنوة بعموم مسلمانان تعلق خواهد داشت، و تصرف مالکانه در آن برای فردی معین روانیست، و ولی‌اسلام عوایدآنرا در مصالح عمومی مسلمانان صرف می کند[۲].

شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام گفته:

« و اماالارض‌الماخوذة عنوة و قهراً من یدالکفار باذن امام، الاصل‌المعمورة

(۱) فتوح البلدان، ص ۳۱۹.

(۲) شرح لمعة، ج ۲ ص ۲۱۱، کتاب احیاءالموات.

وقت الفتح ، فهی للمسلمین کافة اجماعاً [۱] » .

شهید ثانی در شرح لمعه در کتاب المتاجر در بحث از اموری که بیع آنها روا نیست چنین آورده :

« ولا الارض المفتوحة عنوة ، بفتح العین ای قهراً کارض العراق والشام لانها للمسلمین قاطبةً لاتملک علی الخصوص [۲] » .

و در کتاب احیاء الموات در شرح نقاطی که آباد کردن آن بقصد تملیک جایز نیست ، فرموده :

---

(۱) متاجر جواهرالکلام ، کتاب البیع (شمارهٔ صفحه ندارد) .

فرق مختلف اسلامی در احکام اراضی همه یک سخن نیستند :

صولی در ادب الکتاب ، ص ۲۰۹ در مبحث « احکام الارضین » آرد :

« فی الارض ثلاثة احکام :

فأرض عشر غنمها المسلمون ، فخمسها للامام وتجعل اربعة اخماسها بین الذین افتتحوها و یبقی خمسها لمن سمی الله فهی ارض عشر و کل ارض استحیاها انسان و قد کانت مواتاً قبل ذلک فاستنبط لهاماءأ واستخرج عیوناً فهی ارض عشر ، الا ان یکون الماء الذی اجراه الیها من ماء الخراج فتکون ارض خراج . فهذه الارضون کلها لاهلها ملک ایمانهم لاشیء علیهم فیها غیرالعشر . . .

و ارض افتتحت صلحاً علی خراج معلوم ، فأهلها علی ماصولحوا علیه الا ان یلزمهم غیره ، و الارض ملک لهم .

و ارض افتتحت عنوةً ، ففیها اختلاف: زعم بعضهم ان سبیلها سبیل الغنیمة تخمس و تقسم فیکون اربعة اخماسها خططا بین الذین افتتحوها خاصة ، والخمس الباقی لمن سمی الله تعالی ، کمافعل رسول الله صلی الله علیه و سلم بخیبر؛ و قال بعضهم حکمها والنظر فیها الی الامام ، فان رأی ان یجعلها غنیمة فیخمسها و یقسمها ، کمافعل النبی صلی الله علیه وسلم بخیبرفذلک له ، و ان رأی ان یجعلها فیئاً فلایخمسها ولایقسمها و لکن تکون موقوفة علی المسلمین عامة مابقوا کمافعل عمر بالسواد . . . »

(۲) شرح لمعة ، ج ۱ کتاب المتاجر ، ص ۲۴۴ س ۱۶ .

« ولا احیاء المفتوحة عنوة بفتح العین ای قهراً و غلبةً علی اهلها کارض الشام و العراق وغالب بلاد الاسلام اذ عامرها حال الفتح للمسلمین قاطبةً بمعنی ان حاصلها یصرف فی مصالحهم لا تصرفهم فیها کیف اتفق [۱] » .

عمر نیز بهنگام فتح عراق از تقسیم آن میان مسلمانان خودداری کرد . در تاریخ بغداد در این باب چنین درج افتاده :

« لما افتتح المسلمون السواد [۲] [العراق] قالوا لعمر بن الخطاب : اقسمه بیننا ، فابی ؛ فقالوا : انا افتتحناها عنوة ، قال : فما لمن جاء کم بعدکم من المسلمین ؟ فاخاف أن تفاسدوا بینکم فی المیاه و أخاف ان تقتلوا .

فاقر اهل السواد فی ارضهم ، و ضرب علی رؤوسهم الضرائب ، یعنی الجزیة - و علی ارضهم الطسق - یعنی الخراج ، ولم یقسمها بینهم [۳] » .

امام می‌تواند با گروهی صلح کند و برای آنان جزیه مقرر سازد . در این معنی در خلاف شیخ طوسی در کتاب الجزیه چنین آمده :

« یجوز للامام ان یصالح قوماً علی ان یضرب الجزیة علی ارضهم بحسب ما یراه، و اذا اسلموا سقط ذلک عنهم و صارت الارض عشریة [۴] » .

مردم ری و دیگر شهر های ایران که پیرو دین زردشت بوده‌اند و نام مجوس بر آنان اطلاق داشته ، بر خلاف تصور گروهی [۵] در شمار اهل کتابند .

---

(۱) شرح لمعة ، ج ۲ ، کتاب احیاء الموات ، ص ۲۰۹ س ماقبل آخر.

(۲) تازیان چون پهنهٔ بین النهرین یا عراق را بتصرف در آوردند ، آن سر زمین را که بسبب کشتزارها و نخلستانها و دیه‌های بسیار خرم و آباد بود و رنگ آن به سبزمایل بسیاهی می‌زد سواد خواندند ؛ یاقوت گوید : سمی بذلک لسواده بالزروع و النخیل والاشجار: معجم البلدان ، ج ۳ ص ۱۷٤ س ۱۲ .

(۳) تاریخ بغداد ، ج ۱ ص ۷ س ١٤ ، نیز رك : ص ۱۰ س ۷ قول خطیب .

(٤) کتاب الجزیه از الخلاف ، ج ۲ ص ۲۰۱ س ۱۰ .

(٥) نظیر سیدانی که در الساسی فی الاسامی ص ۱۳ گفته : « اهل کتاب جهودان و ترسایان » . و مجوس را در ردیف اهل کتاب ذکر نکرده است .

در این باب[*] در کتاب سابق الذکر چنین مذکور افتاده :

« المجوس کان لهم کتاب ثم رفع عنهم ... دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم[1] » .

شیخ طوسی در همین مورد از حضرت امیرالمؤمنین چنین نقل کند :

« کان لهم کتاب[*] احرقوه ونبی[*] قتلوه[2] » .

یعنی: ایشان را کتابی بوده است که سوزانده‌اند، وپیامبری بوده که کشته‌اند. سپس چنین نتیجه می گیرد :

« فثبت انهم اهل الکتاب[2] » .

در صحیفه های پیشین کتاب حاضر ذکر رفت ، که نعیم پس از فتح ری بمداخلهٔ زینبدی بمردم ری امان داد و با آنان صلح کرد و جزیه مقرر داشت.

در طبری و ابن اثیر و فتوحات الاسلامیه این مهم چنین ثبت افتاده :

« و افاءالله علی المسلمین بالری ، نحواً من فیءالمدائن ، و صالحه الزینبی علی اهل الری ...[3] »

در فتوح البلدان بجای زینبدی (زینبی)، ابن الزینبی وبدین صورت مذکوراست:

« فصالحهُ ابنُ الزّینبی بعدَ قتالٍ علی ان یکونوا ذمةً ، یؤدّون الجزیة والخراج و اعطاه عن اهل الری و قومس خمس مائة الف علی ان لا یقتل منهم احداً و لا یسبیه و لا یهدم لهم بیت نار...[4] »

موضوع صلح در همهٔ روایات مختلف فتح ری مذکور است.

رافعی که براءبن عازب را فاتح این شهر دانسته[5] گفته :

---

(١) الخلاف ج ٢ ، کتاب الجزیه ، ص ١٩٩ س ٣٤ ببعد.

(٢) الخلاف ج ٢ ، کتاب الجزیه ، ص ١٩٩ س ٣٥ ببعد.

(٣) طبری ، ج ٤ ص ٢٥٣ ؛ ابن اثیر ، ج ٣ ص ١١ ، فتوحات الاسلامیه ، ج ١ ص ١٣٠ .

(٤) فتوح البلدان ، ص ٣١٨ س ١ .

(٥) التدوین ، ص ١٤ س ٢ .

« رایتُ بخطّ ابی عبدالله النساج رحمه‌الله ، محکیاً عن بعضهم انّ قزوین والریّ عشریتان ، لانّهما فتحتا صلحاً ، الاتری انّه ترك فیهما بیوت النیران[۱] و انما جعل اهلها اراضیها خراجیة رفقابهم ، و فی کتب الفقه فی باب الجزیه ذکر ان الرّیّ فتحت صلحا کما حکاه ...[۲] »

از این گفته معلوم می‌شود که آتشکدهٔ ری در عهد رافعی هنوز بر سر پا وآباد بوده ، و این بنا که اکنون قسمتی از دیوارها و طاق و پی‌های آن در دوازده کیلو متری جنوب شرقی حضرت عبدالعظیم، در تپه میل بچشم می خورد ، خود یکی از دلائل بزرگ صلح سپاه اسلام با مردم ری است ، و در شهر های « مفتوحة عنوة » اجازهٔ باقی نگاهداشتن آتشکده داده نمی‌شد.

ظاهراً چنانکه از پاره‌ای روایات مستنبط است، عمر را در فتح بیشتری ازبلاد با حضرت امیرالمؤمنین مشورت، و از آن جناب اجازت بوده است[۳].

چون قرار جزیه با غیر اهل کتاب روا نیست[٤] ، صلح وجزیهٔ ری ، از دلائل مسلمی‌است که ثابت می کند که زرتشتیان بشمار اهل کتابند ، و آنان راازنظرشریعت مقدس اسلام با پیروان تورات و انجیل تفاوتی نیست. سر زمینی که ازسوی ولی اسلام باآنان صلح برقرار شود، در شمار اراضی جزیه‌است، وبیع و شرای‌آن رواخواهد بود[٥]. در باب ری نیز آنانکه دراین معنی سخت دقیق و موشکاف‌ومحتاطند ، باتوجه

---

(۱) درحاشیه نوشته شده : و لو فتحتا قهراً لما ترکت.

(۲) التدوین ، ص ۹ س ۱ ببعد.

(۳) رك: الخلاف ، ج ۲ ، کتاب‌الفیء و قسمةالغنیمة ، ص٤٧ س٢٦ ؛ شرح لمعة، ج۲ ، کتاب‌احیاءالموات، ص۲۱۱، حاشیهٔ‌سمت‌چپ‌صفحه ترجمهٔ‌طبری، چاپ‌عکسی،ص٤٣ .

(٤) کتاب‌الخلاف ، کتاب‌الجزیه ، ص۱۹۹ س ٢٤ : « لایجوز اخذالجزیه من‌عباد الاوثان » و س ۳۰ « یجوز اخذالجزیة من‌اهل‌الکتاب من‌العرب ... »

(٥) استبصار ، جزء ۳ ص ۱۱۱ ؛ « فان کانت ارضاً صولحوا علیها فهی ارض‌الجزیة یجوز شراؤها منهم ».

بهمهٔ اخبار موجود ، نهایت آنستکه درباب صلح آن تردید کنند ، در این صورت‌نیز چون اصل عدم فتح عنوه است ، نمی توان احکام اراضی « مفتوحة عنوة » را بر آن مترتب دانست، و بنا به حکم قاعده «ید» ، زمین وبنا ملک « ذوالید » بوده‌است.

بحث بیشتر در این باب وظیفه ارباب فتوی و مجتهدان عظام است ، و این مایه سخن بمناسبت تعریض و تلمیحی که واقعهٔ فتح ری در باب مقام پیروان اوستا داشت طرح افتاد ، و گویا تا کنون کسانی که وجههٔ همتشان بـه تحقیق در احـوال زرتشت و زرتشتیان معطوف بوده، بدین نکته توجهی‌نداشته‌اند.

فصل هشتم

پهنهٔ شهر ری بهنگام آبادی

این شهر بزرگ را هم از جهة تحول مکان در طول زمان، و هم از نظر توسعه در دورهٔ اسلامی تقسیماتی است بتفصیل زیر :

الف - تحول مکان ری در طول زمان : پهنهٔ شهر باستانی ری از نظر قدمت و نوی بدو بخش ممتاز منقسم می گردد :

۱- ری کهنهٔ باستانی.

۲- ری مستحدث ادوار بعد.

۱- بخش نخستین آن قسمت از شهر ری است ، که در جنوب چشمه علی ، میان باروی عظیمی که بروزگاران پیش از اسلام احداث شده بوده ، قرارداشته‌است[1] ، که آن را « ری برین » یا « ری علیا » می گفته‌اند ، و بتدریج از سوی جنوب شرقی گسترش می‌یافته و پیش می‌رفته است.

۲- بخش دوم یا ری قرون بعد، بشرحی که بیاید، آن پهنه است، که درجنوب شرقی بخش نخستین ، و جنوب کوه بی‌بی شهربانو پی افکنده شده بوده است ، و آن را « ری زیرین » یا « ری سفلی » می‌نامیده‌اند.

بیان ری برین و ری زیرین ، در مجمل‌التواریخ ، در ذکر بنا های منوچهر پیشدادی ، بدین شرح مذکور است :

« ... و درجمله شهر ری بود ، و منوچهر بدین جایگاه از نو بنا نهاد که عمارت آن هیچ نمانده بود ، و از نو آسان تر بود کردن ، و آنرا ساه جان نام کرد

---

(۱) رك : کتاب حاضر، ص ۹ ، شرح حفاری دکتر اشمید.

و آن خرابه را ری برین خواندندی ، و دیگر ری زیرین ، مهدی امیرالمؤمنین درآن بیفزود ، محمدیه خواندند...[۱] »

در جای دیگر این کتاب آمده :

« پسر منصور ، مهدی ، بفرمان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان ، ودیوارشهر بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندر گرفت و قصرها کرد و شهرستان و مسجد جامع و بنام خود محمدیه نام کرد این جایگاه که اکنون ری زیرین است و شهر قدیم اول خراب گشت و اینجا عوض کردند چنانکه یاد کردیم ، و ابتداء این عمارت در شهور سنهٔ اثنین و خمسین و مایهٔ بود و بعد سالها تمام گشت [۲] » .

در گراند آنسیکلپدی بزبان فرانسوی مذکور است ، که مهدی خلیفهٔ عباسی، باندك فاصله از ری عتیق ، شهری بساخت که جغرافی نویسان و مسافران عرب در قرون وسطی آنرا شرح داده‌اند .

عبات این کتاب چنین است .

« Le Khalife Mehdi fit construire, à une certaine distance de son site antique, la ville que décrivent les voyageurs et les géographes arabes du moyen âge ۳ ».

در مشرق ری زیرین مرداویج زیاری محلّت جدیدی بنیان نهاد ، و ابو دلف دراین باب در الرسالة الثانیه گفته :

« و بالری موضع ممّا یلی المشرق یقال له جیلاباذ... بناها مرداویز » .

این قول در معجم البلدان نیز آمده [۴] .

تردیدی نیست که داستان عمارت منوچهر را در شهرری، مذکور در مجمل التواریخ

---

(۱) مجمل التواریخ ، ص ٤٣ س ۱۰ .

(۲) ص ٥۲٥ س ماقبل آخر .

(۳) گراندانسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰٥ س ۲٥ ستون چپ .

(٤) الرسالة الثانیه ، ص ۳۱ س ۱۲ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ٤ .

ارزش علمی نتواند بود ، لکن تقسیمی را که صاحب مجمل التواریخ در باب ری در سال ۵۲۰ هجری که سال تألیف این کتابست قائل شده ، و آنرا به « ری برین » و « ری زیرین » منقسم ساخته ، با ارزش و قابل اهمیت است.

محل ری برین بر طبق شواهد و قراین موجود ، از تپه های کهنهٔ اطراف چشمه علی ، و باروی قدیمی دور شهر ، و آثار دژها و برجهای کهنهٔ پیش از اسلام مشخص است ، و نیازی به تطویل سخن در آن باب نیست [1] ، لکن تعیین محل ری زیرین را شرحی در بایست است بدین تفصیل :

بی گمان قید «برین» و «زیرین» بمناسبت شیب طبیعی زمین است که قسمت علیای آنرا «برین» و سُفلای آنرا «زیرین» خوانده‌اند.

این شیب چنانکه در سابق اشارت رفت [2] ، از سوی شمال غرب به جنوب شرق است و هم اکنون آب چشمه علی و دیگر قنوات آن حدود نیز همین مسیر را دارد ، و آب تقی‌آباد و امین آباد از سمت شمال غرب بدان دو محلت جاری است، ازینرو باید « ری زیرین » در سوی جنوب شرقی ری برین واقع باشد. شواهد وقراین دیگر نیزهمین‌معنی را تایید می کند، وبرطبق تفصیل (ص ۱۷، ۱۸) کتاب حاضر، در شمال این بخش، که در عصر اسلامی سخت معمور و مأهول بوده، کوه قرارداشته‌و چنانکه گذشت ابو دلف گفته :

« ویشرف علی المدینة جبل یعرف بطبرك [3] ».

و یاقوت در معجم البلدان و قزوینی در آثارالبلاد نوشته‌اند :

« و الی جانبها جبل [4] ».

و مستوفی در نزهة القلوب آورده :

---

(۱) رك : کتاب حاضر ، ص ۱۰ و ص ۱۰۰.

(۲) کتاب حاضر ، صحائف ۱۹ و ۱۴۳ ، ۱۴۴ و ۱۴۹.

(۳) الرسالة الثانیه ، ص ۳۱ س ۱۰.

(٤) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۳ س ۱٤ ؛ آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۹.

« شهری گرمسیر است و شمالش بسته ...» ، و « قلعهٔ طبرك به جانب شمال در پای کوه افتاده است [1] » .

و صاحب ریاض‌السیاحة ذکر کرده :

« ...شمالش بسته وجنوبش گشاده است ...[2]»

اگر محل « ری زیرین » جز در جنوب شرقی «ری برین» فرض شود، هیچیک از نشانیهای بالا در باب آن صادق نتواند بود .

نگارنده بنای تعیین و تشخیص محل حقیقی یا تقریبی اماکن ری را هم‌براین اساس ، که معظم شهر ری در دورهٔ اسلامی در جنوب کوه بی‌بی‌شهربانو قرارداشته، استوارساخته است ؛ و حسن اتفاق را ، چنانکه در فصول بعد بیاید ، شواهدوقرائن موجود در محل ، ونشانیهای مذکور در منابع در باب فردفرد اماکن، بجملگی مؤید نظر فوق است .

ری برین بسیار کهنه وقدیمی‌است، و به هنگام فتح ری‌بفرمان نعیم آنراخراب کردند[3] . طبری و ابن‌اثیر در این مهم چنین آورده‌اند :

« و اخرب نعیم مدینتَهم وهی الّتی یقالُ لهاالعتیقةُ ، یعنی مدینةالری(ری برین) و امرالزینبی فبنی مدینةَالرّیالحدثی (ری زیرین) [4] » .

ابودلف در الرسالةالثانیه بدین گونه نقل کرده :

« والرّی لااثرفیها للعجم، لان‌العرب عفت آثارالفرس‌بها، ونقضت‌ابنیتهم[5] » .

در دائرةالمعارف اسلامی بنای ری جدید به فرخان‌بن زینبی نسبت داده‌شده، و بزبان فرانسوی چنین آمده :

---

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۲ س ۱۶ ببعد ؛ و ص۵۳ س ۱۲ .

(۲) ریاض‌السیاحة ، ص۶۶۹ س ۱۵ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۱۵۵ .

(۴) طبری ، ج ٤ ص۲۰۳ ؛ ابن‌اثیر ، ج ۳ ص ۱۲ .

(۵) الرسالةالثانیه ، ج۳۱ س۶ .

Nuaim b. Mukarrin fit détruire la vieille ville et ordonna à Farrukhān b. Zainabi b. Kula de construire une nouvelle ville ١ ».

در فتوح‌البلدان ، چنانکه درسابق اشارت رفته [٢] ، بجای زینبی در این‌مورد، نام پسرش فرخان مذکور است ، و محتمل است که این پدر و پسر هردورا درواقعهٔ فتح ری شرکت بوده است.

ری برین در دوره‌های بعد ، که شهر ری وسعتی بیشتر و جمعیت زیادتر پیدا کرد ، و بویژه بعهد دیالمه ، از نو آباد شد ، وبیان آن در فصول بعد خواهدآمد.

این بخش درقرون پیش از اسلام سخت آباد ، و درعهد اشکانیان‌پای‌تخت بوده است . درسوی شمال شرقی آن صخرهٔ مرتفع مستطیلی قراردارد (کره‌سرسره)، که بر فراز آن دژی استوار و بلند بنیان داشت ؛ وظاهراً آنرا بدلائلی که درفصل نهم مذکور می‌افتد ، « دز رشکان » مخفف « دز ارشکان » می‌نامیده‌اند ، که در پاره‌ای از منابع ، همچون کتاب‌النقض وتاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار[٣] و غیرهما ازآن ذکری رفته است.

کارخانهٔ سیمان در همان نزدیکی درسوی شمال ، این صخره را از میان به دو نیمه‌بخش کرده ، وبتدریج سنگهای آن‌را درکوره‌های آتشین‌خود به‌سیمان مبدل می‌سازد ، و درجنوب این صخره نیز کارخانه گلیسیرین واقع است.

اینکه جمعی از افاضل آثار دژ این صخره را با قلعهٔ طبرك منطبق می دانند ، مطلقا نادرست است ، و شرح قلعهٔ طبرك ، و تعیین محل آن با اتکاء باسناد ومدارك و شواهد وقراین، بتفصیل درفصل سیزدهم مذکور می‌افتد.

جز دز رشکان ، دز های دیگری نیز ، از سوی جنوب و جنوب غربی وشمال

---

(١) دائرةالمعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ٣ ص ١١٨٣ ، و بزبان انگلیسی ، ج ٣ ص ١١٠٦.

(٢) کتاب حاضر ، ص ١٥٦ ؛ و فتوح البلدان ، ص ٣١٧.

(٣) کتاب‌النقض ، ص ٤٧٥ س ٢ تاریخ طبرستان ، مجلد ١ ص ٦١.

غربی از ری برین حمایت می کرده ، که آثار آنها در نقشهٔ کرپرتر به رمز (D) ترسیم یافته است[1].

ری مذکور در کتب مقدس ، و کتیبهٔ داریوش همان ری برین است.

گویاظاهرآشهرِ محصور در میان بارو، «شارستان»، و دزِ واقع درشمال شرقی با فضای آن، «کهن دژ» ، و بناهای شرقی و غربی بیرون بارو، ربض این شهر کهن را تشکیل می داده‌اند.

«ری برین» تمام عظمت و شوکت باستانی خودرا در قرون اسلامی به «ری زیرین» داد ، و خود بصورت گوشه‌ای از ربض شهر درآمد ، و شارستان و کهن دژ و باقی ربض شهر همه در «ری زیرین» قرارداشت. شیعیان شهر بیشتر در «ری برین» مقیم بوده‌اند ، و شرح این مطلب در باب دوم ، درمذهب ری مذکور می‌افتد. در عهد ما نیز آنچه‌از ری باستانی آباد است همان ری برین است، و آثار ری زیرین بکلی محو گردیده و از میان رفته است.

این بود بحث از ری کهنهٔ باستانی، و دو بخش ری در طی گذشت زمان.

ب- توسعهٔ ری ، و بخشهای سه‌گانهٔ آن بعهد اسلامی : در بحث از «ری برین» اشارت رفت[2]، که شهر بتدریج از سوی جنوب شرقی گسترش می‌یافته و بزرگ می‌شده است ؛ و صاحب مجمل‌التواریخ بنای این قسمت آخر را به منوچهر نسبت داده آنرا «ماه جان» و «ری‌زیرین» خوانده.

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، که بسال ۶۱۳ تألیف یافته ، مجلد اول ، و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی، و تاریخ رویان اولیاء‌الله مذکور است :

«شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر) مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله ، که

---

(۱) رك : کتاب حاضر، ص ۱۰۵ ، نقشهٔ شمارهٔ ۱ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۱۶۷ .

بعد از آن ساخته‌اندبود ؛ این ساعت‌بری آن‌موضع را «دز رشکان» (تاریخ اولیاءالله: در رشکان) می گویند ۱ » .

از محل گنبد فخرالدوله در صحائف (۱۳-۱۵) سخن رفت ، و باذکر قرائن و دلائل معلوم گردید، که در شمال ری ، درمغرب کوه نقاره‌خانه (وظاهرآبه رمز (F) در نقشهٔ کرپرتر ۲) واقع بوده است.

نشانیهای تاریخ طبرستان و رویان از شهر ، با « ری زیرین » کاملاً انطباق دارد ، یعنی همانجا که صاحب مجمل‌التواریخ گفت « ... منوچهر بدین جایگاه‌از نو بنا نهاد...» و بناهای بزرگان عرب ، و شهر دورهٔ اسلامی بتمامی در کنار « ری زیرین» از سوی مشرق قرارداشته است.

قول صاحب مجمل التواریخ در این‌باب که بنای مهدی در « ری زیرین » واقع بوده است گذشت۳ .

« جیلاباد » نیز که مرداویج بساخت ، بر طبق شرح (ص ۱۴۴) کتاب حاضر درمشرق ری (در کنار محمدیه) واقع بوده است.

این شهر بزرگ ، که اکنون به محل آن در عهد اسلامی آشنایی‌حاصل‌شده، بر طبق معمول زمان بسه قسمت انقسام می‌یافته است :

۱- مدینهٔ داخله ، یا شهر درونی ، یا شهرستان (شارستان).

۲- مدینهٔ خارجه، یا شهر برونی، یا فصیل، یاقلعه ، یا کهندژ.

۳- ربض، یابازار.

۱- مدینهٔ داخله یا شهرستان : شهرستان بعهد اسلامی بر آن بخش اطلاق می شده ، که مهدی عباسی در « ری زیرین » ، در مشرق بناهای پیشین پی‌افکنده‌بود .

---

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۶۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، طبع پطرزبورگ ، ص ۱۵ ؛ تاریخ رویان اولیاءالله ، ص ۱۸ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۱۵ ، نقشهٔ شمارهٔ ۱ .

(۳) کتاب، حاضر ، ص ۱۶۸ .

تقی آباد امروز تا مسافتی از اراضی مزروع اطراف در سه سوی جنوب و مشرق و مغرب ، در آن پهنه افتاده است.

در مجمل‌التواریخ آمد، :

« وزان پس (پس از شکست عبدالجبار ؛ رك ص ۸۰ کتاب حاضر) به ری بازآمد ، و شهرستان ری را بنانهاد و آنرا محمدیه نام نهاد [۱] ».

قول بلاذری در فتوح‌البلدان در این باب از پیش نقل افتاد [۲].

یعقوبی در البلدان آورده :

« ... و اسمُ مدینةِ الرَّیّ المُحمدیةُ ، و انّما سُمِیَّت بهذاالاسم، لأنَّ المهدی نزلها فی‌خلافة‌المنصور ، لمّا تَوَجَّهَ الی خراسان لمحارَبَةِ عبدالجبّاربن عبدالرحمن الازدی وبناها... [۳]»

در مختصرالبلدان ابن فقیه مذکور افتاده :

« قال [ابن‌الکلبی] : و بنی مسجد ها المهدیّ فی خلافةِ المنصور ، و بنی مدینَتَها ایضاً ، و خندق حولها ؛ و جری ذلك علی یدی عمّاربن‌ابی الخَصیب ؛ و کُتب اسمه علی حائط جامعها ، فاتّم بناءها سنة ۱۵۸ » [۴].

آغاز این بنا ، بر طبق روایت مجمل‌التواریخ ، بسال ۱۵۲ بود [۵].

اصطخری در المسالك گفته :

« ولها مدینةٌ علیها حصنٌ ، و فیهاالمسجدُ الجامعُ ، و اکثرالمدینة خرابٌ ، و العمارةُ فی‌الربض [۶] ».

---

(۱) مجمل‌التواریخ والقصص ، ص ۳۳۰ س ۱۰.

(۲) کتاب حاضر ، ص ۸۱.

(۳) البلدان ، ضمیمهٔ اعلاق‌النفیسه ، ص ۲۷۵.

(۴) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ س ٤.

(۵) کتاب حاضر ، ص ۱۶۸.

(۶) اصطخری ، ص ۱۲۲.

در ترجمهٔ فارسی اصطخری ذکر گردیده :

« و در شارستان وی مسجد آذینه است ؛ و گرد بر گرد شارستان دیوار است ؛ و شارستان بیشتر خراب است ؛ و ربض آبادان است [۱] ».

ابودلف در الرسالة‌الثانیه نقل کرده :

« و فی وَسَطِ الرَّیِّ مدینة ایضاً عجیبة ، بابواب حدید ، وسور عظیمٍ ، و فیها المسجد الجامع . . . [۲] »

در آثارالبلاد قزوینی مذکور آمده :

« وقال جعفرُ بن محمد الرازی : لَمَّا وردالمهدی فی خلافة المنصور، بنی المدینةَ الّتی بها الناس الیوم (زمان جعفربن محمد رازی) ، علی ید عمّاربن [ابی] الخصیب، و تمت عمارتها سنة ثمان و خمسین و مائه [۳] ».

یاقوت در معجم‌البلدان این معنی را مبسوط تر ، و در دو مورد (هم در ذکر ری و هم در ذکر محمدیّه) نقل کرده که اختلاف عبارت آن دو ناچیز است .

اینک مورد اول با ذکر اختلاف :

« قال جعفرُ بنُ محمدالرازی : لمّا قدم المهدیُّ الرَّیَّ فی خلافة المنصور ، بنی مدینةَ الریَّ الّتی بها الناس الیوم (بزمان جعفربن محمد ، که بلاذری نیزآنرا نقل کرده) و جعل حولها خندقاً ، و بنی فیها مسجداً جامعاً ، و جری ذلک علی ید عماربن ابی الخصیب ، و کُتب اسمه علی حایطها ، و تم عملها سنة ۱۵۸ ؛ و جعل لها فصیلاً یطیف به‌فارقین آجر (در مورددوم : آخر، و این درست است) و الفارقین الخندق (مورد دوم جملهٔ اخیر را ندارد) و سَمَّاها المحمدیّة [۴] . فاهلُ الرَّیِ

(۱) ترجمهٔ فارسی مسالک ، ص ۱۷۰ س ۱۱ .

(۲) الرسالة‌الثانیه ، ص ۳۱ س ۰۷ .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۱۹ .

(۴) یعنی : مجموع مدینة و فصیل را محمدیه نامید .

یدعون المدینةَ الداخلة المدینة[1] ، وَ یُسَمّونَ الفصیلَ المدینةالخارجة . . .» .

در مورد دوم پس از چند سطر چنین ادامه می یابد.

« فسمّیت الری المحمدیه ، باسم المهدی ، و سمیّت المدینةالبیوت الداخله ، و الفصیل المدینةالخارجه [2]» .

یاقوت در باب محمدیه در المشترك چنین آورده :

« المحمدیة محلّة کبیرة بالریّ دون السور کان المهدی محمدبن المنصور ابی جعفر عَمَرَها فی حیاة ابیه و سَمّاها باسمه [3]» .

این بود روایاتی، که به استناد آنها بنای « مدینةالداخله » یا «شهر درونی» یا « شارستان » را به مهدی عباسی منسوب دانسته‌اند.

در این باب مشکلی که می‌ماند آنستکه: درفتوح البلدان، ومختصر کتاب البلدان، و معجم البلدان ذکر شده است که مهدی در پیرامون شهرخندقی احداث کرد؛ لکن در ترجمهٔ فارسی اصطخری و الرسالةالثانیه، ومجمل التواریخ آمده، که بگرد شارستان دیوار بوده ، در مجمل التواریخ صریحاً ذکر شده « و دیوار شهربفرمود کردن [4] » .

بدین اشکال از سه طریق پاسخ توان گفت :

نخست آنکه محتملاً مراد از دیوار یاسور همان باروی بزرگ قدیمی ری باستانی تواند بود، که شارستان تنها از سوی مغرب بدان اتصال داشته بوده، و از سه سوی دیگر بخندق محدودمی‌شده است، ومهدی پیش ازمحمدیه‌آنرا تعمیر کرد.

دو دیگر آنکه تواند بود که هم دیوار و هم خندق هردورا باهم، ویادیوار را پس از خندق ساخته‌باشند، و این امر در زمانهای پیشین سابقه داشته‌است، چنانکه طهران را در آغاز پایتخی و بزمان فتحعلیشاه‌چنین حالتی بوده، و ژنرال گاردان‌مأمور

(۱) در فتوح البلدان ص ۳۱۹ که داستان فوق نقل افتاده کلمه « المدینة » در این مورد نیامده است رك: ص ۸۲ کتاب حاضر،

(۲) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۳ ؛ و ج ٤ ص ٤۳۱ س ٤ ببعد.

(۳) المشترك ، ص ۳۸۷ س ۲ .

(٤) مجمل التواریخ ، ص ۵۲۵ .

ناپلئون در ایران در سالهای (۱۲۲۲-۱۲۲۴ هجری)، درضمن گزارشی در باب این شهر چنین می‌نویسد:

«در طهران جلوی هر دروازه‌ای از ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم برجی گلی ساخته‌اند، و روی آنرا اندود کرده و خندقی نیز گرداگرد طهران هست که هیچ قسمت آن از قلعه دیده نمی شود[1]».

این خندق در پای دیواری احداث شده بوده که شاه طهماسب صفوی بدور طهران پی‌افکند[2].

سدیگر آنکه خاك خندق، که درکنار آن بر روی هم انباشته می‌شده، خود دیواریرا می‌مانده، که شهررا درمیان داشته بوده است.

۲ - مدینهٔ خارجه یا فصیل یا کهندژ: کهندژ، یا قلعه، یا فصیل درشمال شارستان، درجنوب کوه ری پی‌افکنده شده بوده است.

ابن فقیه در البلدان گفته:

«و جعل [مهدی] لها فصیلاً یطیفُ به فارقین ... و یسمّونَ الفصیلَ، المدینةَ الخارِجَةَ[3]».

درصورة‌الارض ابن حوقل آمده:

«ولها حِصْنٌ حَسَنٌ مشهورٌ... و لها مدینةٌ علیها حِصْنٌ...[4]»

دراحسن‌التقاسیم ذکر گردیده:

«و به قلعةٌ و مدینةٌ...والجامعُ علی‌طرف‌المدینةِ الداخِلَةِ عِندالقلعة[5]».

---

(۱) کتاب «مأموریت ژنرال گاردان در ایران»، ص ۶۸ س ۱۶.

(۲) برای اطلاع بر حدود طهران بزمان فتحعلی شاه، رك: کتاب حاضر، ص ۲۰ نقشهٔ طهران.

(۳) مختصرالبلدان، ص ۲۶۹.

(۴) صورة‌الارض، ص ۳۲۱ س ۱۵-۲۱.

(۵) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۳ و ۱۷.

در اعلاق‌النفیسه درج افتاده :

« و قُدّام ُ المسجدِ الجامِـعِ قلعةٌ للرَّیِّ عَلی قلّةِ جبلٍ [١] صعب‌المُرتقی ؛ فاذا صعدت‌الی تلک‌القلعةِ اطلعت علی سطوحِ الرَّیِّ کلّها [٢] » .

قول بلاذری در فتوح‌البلدان ، و یاقوت در معجم‌البلدان که :

« و جَعَلَ لَها فصیلاً یطیفُ به فارقین آخر . . . ویسمّونُ الفصیلَ المدینة الخارجَة . . . [٣] »

و سخن اصطخری که :

« ولها مدینةٌ علیها حصن [٤] » . از پیش گذشت [٥] .

در المسالک‌اصطخری طبع بریل ١٩٢٧ ، ص ٢٠٨ ، درنسخه بدل « علیها حصن» در ذیل صفحه آمده : « ویسمّی القلعَة » .

لفظ « فصیل » نیز بموجب اقوال گذشته بر مدینهٔ خارجه اطلاق داشته است .

مرحوم علامهٔ قزوینی در یادداشتها در ذیل این کلمه آورده :

« حصار و مایتعلّق به : حصار و فصیل و بارهٔ شهر (جهانگشا ١ : ٦٤) . و حصار و باره را باره کوی یکسان کردند (١ : ٦٦) [٦] » .

از مجموع آنچه در سطور بالا مذکور افتاده توان‌دانست که: مدینهٔ خارجه، فصیل، حصن ، قلعه همه را یک‌معنی بوده ، و بریک محل اطلاق می شده، و آنرا

---

(١) این جبل همان کوه نقاره خانهٔ فعلی است ، و این قلعه همان طبرك است، که‌در فصل ١٣ در باب آن بتفصیل بحث خواهد رفت.

(٢) اعلاق‌النفیسه ، مجلد ٧ طبع سال ١٨٩١ ، ص ١٦٨ س آخر.

(٣) فتوح‌البلدان ، ص ٣١٩ ؛ معجم‌البلدان، ج ٢ ص٨٩٥ ، و ج ٤ ص٤٣١ .

(٤) اصطخری ، ص ١٢٢ س١٨ .

(٥) کتاب حاضر ، ص ١٧٤، ١٥٧ .

(٦) یادداشتهای قزوینی ، ج ٤ ص ١٥٤ س٥ .

« فارقینی » در میان گرفته بوده است.

فارقین بمعنی خندق است ، چنانکه یاقوت گفته: « والفارقین الخندق ۱ »؛ و نیز در تاریخ قم در شرح « ممجّان » آمده :

« و ممجّان موضع دیه است که آنراباب شهرستان می گویند که آن‌شهر است و فارقین که گرد بر گرد آن بوده آل سعد آنرا بینباشتند... ۲ »

احداث خندق در خارج قلعه ، وصول و دست یافتن مهاجمان را بدرون آن غیر ممکن می‌ساخت. این قلعه همان طبرك است . این نام، هم به فصیل یا مدینهٔ خارجی، و هم به دز معروف آن گفته می‌شد، که در فصل سیزدهم مشروح و مبسوط موردتحقیق‌قرار خواهد گرفت.

محمدیه ، بموجب قول‌صاحب فتوح‌البلدان و یاقوت ، بر مجموع شارستان و فصیل، که مهدی ساخته‌بوده اطلاق می گردیده است ۳.

محل فصیل - فصیل یا قلعه در شمال شارستان ، در پای کوه ری افتاده‌بوده، وچنانکه آثار و علائم موجود ، مانند پاره آجرهای بناها نشان می دهد، ردیف ساختمانها بویژه از جهة غربی تا بنزدیکی کوه ری‌ادامه داشته ، وکوه طبرك را در میان‌می گرفته است. دژ طبرك وحصن زینبدی- که‌ظاهراً هردونام یک دز، یادو دز دریک محل بوده - در داخل آن قرارداشته‌است. تحقیق تفصیلی این‌معنی درفصل سیزدهم و چهاردهم خواهد آمد ، در اینجا اثبات دعوی را به اشارتی به قرار زیر بسنده می‌شود.

حصن « زنبدی » یا « زینبدی » از قلاع عمدهٔ ری ، که بغلط در منابع بعدی

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۶.

(۲) تاریخ قم ، ص ۳۲ س ۱۲.

(۳) (فبنی مدینةالری ... وجعل لها فصیلاً ... و سماها المحمدیه ...) : فتوح‌البلدان ، ص ۳۱۹ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ ، ج ٤ ص ٤۳۱.

آنرا « زبیدیه [١] » و حتّی « ریبندی [٢] » نوشته‌اند ، در جنب مسجد جامع از سوی شمال، بنزدیکی فصیل واقع بوده است.

در فتوح البلدانست :

«... و کان عـُمّالها (ری) ینزلون حصن الزنبدی ، ویجمّعون [٣] فی مسجد اتّخذ بحضرته ، و قد دخل ذلک فی فصیل المحدثه ... [٤]»

از این عبارت چنین مستفاد است، کارگزاران ری که به حصن زنبدی فرود می‌آمدند ، و در مسجدی (غیراز مسجد جامع مهدی، چون این مسجد در آن تاریخ هنوز احداث نشده بوده) در جنب آن در فصیل نماز جمعه بپا می‌داشتند.

در فتوح البلدان و مختصرالبلدان مذکور افتاده :

« وحصنُ الزینبدی فی داخل المحمدیة (مختصرالبلدان : المدینة) و کان المهدی أمَرَ بمرمّته و نزلهُ ، و هومُطِلٌ علی المسجد الجامع ودارالامارة [٤] ».

بموجب این گفته ، حصن زینبدی را به مسجد و دارالاماره اشراف بوده، که باید در شمال شارستان در نقطه‌ای مرتفع پی‌افکنده شده باشد.

در اعلاق النفیسه است.

« وقدّامُ المسجدالجامعِ قلعةٌ للرّی علی قلّةِ جبل [٥] ».

---

(١) بلاذری درفتوح البلدان، ص ٣١٩ ، ویاقوت در معجم البلدان، ج ٢ ص ٨٩٥ س ١٨ « زنبدی و زینبدی » نوشته‌اند ، لکن یاقوت در معجم البلدان ، ج ٤ ص ٤٣١ س ٩ « زبیدیه » آورده.

(٢) در سرآت البلدان ، ج ٤ ص ٢٣٩ س ١٩ در شرح چشمه علی مذکور است : بنا بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده قلعهٔ ری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نموده ، بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوده...».

(٣) جمع القومُ : شهدوا الجمعة (صحاح).

(٤) فتوح البلدان ، ص ٣١٩ ؛ مختصرالبلدان ، ص ٢٦٩ س ٨.

(٥) اعلاق النفیسه ، ج ٧ ص ١٦٨.

برحسب این گفته قلعه‌در پیشروی مسجد واقع بوده است، و این همان قلعهٔ طبرك است.

در تاریخ طبرستان مرعشی آمده :

« در میان صحرای قلعهٔ ری (مدینهٔ خارجی) تپهٔ بزرگی واقع است، آن تپه را طبرك می‌خوانند [1] ».

در مجمل فصیحی مذکور است که شاهرخ به طبرك ری وارد شد :

« [در حوادث سال ۸۳۲] وچهارشنبه‌پنجم رمضان‌المبارك به‌طبرك‌ری... نزول همایون افتاد [2] ».

در حبیب‌السیر است که در این سفر چند روز در ری بماند :

« چون درمملکت‌ری اعلام نصرت اعلام‌تااوج سپهر فیروزه فام‌برافراخت... چند روز اتفاق توقف افتاد [3] ».

نیزدر مطلع سعدین است که شاهرخ (درسال ۸۵۰) به‌قلعهٔ طبرك درآمد.

« حضرت‌خاقان سعید عازم قلعهٔ طبرك شده‌احرام‌زیارت مقابرا کابربست... [4] »

مرگ وی در همین سفر در ری رخ داد.

تردیدی نیست که مراد از طبرك درمجمل فصیحی همان کهندژ شهر است، وگرنه قلعهٔ معروف طبرك‌سالها قبل از این تاریخ، یعنی بسال ۵۸۸ خراب گردید؛ و شرح آن خواهد آمد.

در پهنهٔ ری چنانکه هم‌اکنون مشهود است، تپه و ربوه و کوه، همه‌درشمال محل محمدیه افتاده است، و مکان فصیل ری، که مسجد جامع درجنب و حصن زنبدی مشرف به مسجد و دارالاماره درکنار آن واقع بوده، و بگفته مرعشی تپهٔ

---

(۱) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵.

(۲) مجمل‌فصیحی، ج ۳ ص۲۶۳ س۱۷.

(۳) حبیب‌السیر، ج ۳ جزء ۳ ص ۱۲۸.

(٤) مطلع سعدین، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷٤ س ۶.

بزرگ طبرك در میان آن جای داشته ، چنانکه در عکس هوایی پهنه ری نیز توان دید، جز بر شمال شارستان برمحل دیگر قابل انطباق نتواند بود.

۳ـ ربض یا بازار : بجز شارستان و کهندژ ، دیگرجایها بتمامی در شمار ربض بوده ، که از سوی مغرب سراسر ری برین (شهر عتیق باستانی، و شهر ری فعلی) ، و از سوی مشرق جیلاباد ، که بزمان مرداویج و باسر وی احداث گردیده بوده ، (حدود امین‌آباد کنونی) و از سوی جنوب بناهای جنوبی [۱] شهر را شامل می شده است. معاملات و داد و ستد شهر همه در ربض صورت می گرفته ، و بازار شهر آنجا بوده است.

اینک نمونه‌ای از آنچه در منابع در ذکر ربض یا بازار شهر ثبت افتاده.

اصطخری در المسالك آورده :

« و اکثرالمدینة خرابٌ ، و العمارةُ فی‌الربض [۲] ».

در ترجمهٔ فارسی این کتاب ذکر شده :

« و شارستان بیشتر خراب است ، و ربض آبادانست [۳] ».

ابن حوقل در صورة‌الارض گفته :

« و اکثرالمدینة خرابٌ ، و العمارة فی‌الرّبض [٤] ».

مقدسی در احسن‌التقاسیم نقل کرده :

---

(۱) بنا بر آنچه در منابع مذکور است در جنوب شارستان یا مدینة الداخلة نیز بناهایی وجود داشته است . یاقوت ، ج ٤ ص ٤۳۱ س ۲۰ آورده : « و سمیت المدینة البیوت الداخلة و الفصیل المدینةالخارجة » که لازمه تعبیر بیوت‌داخله آنستکه از هرچهارسو میان بناهامحصور باشد.

(۲) المسالك اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۸ ببعد.

(۳) ترجمهٔ فارسی المسالك ، ص ۱۷۰ س ۱۱ ببعد.

(٤) صورة‌الارض ، ص ۳۲۱ س ۳۲.

« والقلعة خربةٌ و المدينة الخارجة عامرةٌ بلا اسواقٍ والاسواقُ والعماراتُ بالربض [۱] ».

این بود بحث از بخشهای سه گانهٔ ری ؛ شهرهای بزرگ را در قدیم بجملگی چنین تقسیمی بوده است؛ فی‌المثل در باب نیشابور ، که نامش در عظمت با نام ری همراه است ، در صورة‌الارض ابن حوقل چنین مذکور است :

« و لها مدينةٌ و قهندزٌ و ربضٌ [۲] ».

برهمین قیاس است حال دیگرشهرها .

قسمتی از محل فعلی شارستان و فصیل (مدینة و قهندز) ری ، و ربض اطراف آن را در عکس هوایی پهنهٔ فعلی این شهر ملاحظه توان کرد . کوه ری در شمال ، و تپهٔ بزرگ طبرك در محل فصیل یا قهندز شهر در دامن کوه ، و مسیر نهر جیلانی بوسط مدینة در آن بخوبی مشهود است . حدود تقریبی این سه بخش در نقشهٔ ری مقابل صفحهٔ ۳۲ مشخص شده است .

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ۱۷ ببعد .

(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۶۲ س ٤ .

فصل نهم

اماکن عمدهٔ ری

در آغاز این فصل ، همانگونه که در فصل پنجم، در سخنان بزرگان درباب ری (ص ۱۲۲ کتاب حاضر) وعده داده آمده، قصیدهٔ پر ارج ابن کربویهٔ رازی، از اصحاب حسین بن احمد علوی بقزوین ، در وصف ری، که حاوی اطلاعات مفیدی از این شهر و پاره‌ای ازجایهای آنست، وگویا بهنگامی که وی را ازاین شهربیرون رانده بوده‌اند در اشتیاق بازگشت بدانجا سروده بوده ، و در مختصرالبلدان ابن فقیه که ظاهراً از مؤلفات سال ۲۹۰ هجری است [1] درج افتاده نقل می گردد، سپس بشرح اماکن می پردازد. اینک آن قصیده :

یا مُنْیَةً هَیَّجَتْ شَوقی وَ اَحْزانی
لاتُبعِدینی فَبُعْدُ الدّار اَضْنانی
اِنّی اعیذك بالأجفان یا سَکَنی
ان تترُکینی اخاشَجْوٍ و اَشجان
اذا بَعُدتِ یکاد الشوق یَقتُلُنی
حتّی اِذا طاف طَیْفٌ مِنْكِ اَحیانی
یا جَفْوةً من حبیب اَقْرَحَت کبدِی
هَلاّ رَثَیْتِ لِناءِی الدّار حَیْران

---

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴ مقدمه ؛ یادداشتهای قزوینی ، جلد ۶ ص ۱۲۱ س ماقبل آخر.

دامِی الجُفُون نَحیلِ الجِسْم مُحتَرِقٍ
صَبٍّ اَسِیفٍ قَرِیحِ القَلْب حرّانِ
امَسی بقَزوِین مَسْلُوباً عزیمتَه
مُقَسَّماً بین اَشْجانٍ و اَحْزانِ
اَقولُ یَومَ تلاقَینا و قد سَجَعَتْ
حَمَامتان علی غُصْنَین من بانِ
الآن اَعلَمُ ان الغصْنَ لی غصصٌ
و انّما البانُ بَیْنٌ عاجِلٌ دانِ
وَ قُمْتُ تَخفِضُنی اَرضٌ و تَرْفَعُنی
اُخری و هَدَّ مسیرُ اللّیل اَرکانی
مالی اُنادِی فیَأبَی اَن یُجیبَ فتیً
لَوکانَ بالرّیِ لَبّانی و فَدّانی
یا نَفْسِ لاتَجزَعی من ذاك و اشتَمِلی
ثَوْبَ العَزاءِ فَاِنَّ الغائبَ الجانی
انا الذی غَرَّهُ بَیْتان قالَهُما
مُضَلِّلٌ ماله فی جَهْلِهِ ثانِ
لایَمْنَعَنَّكَ خَفْضَ العَیش فی بَلَدٍ
نُزُوعُ نَفْسٍ اِلی اَهْلٍ و اوطانِ
تَلقی بکلّ بلاد اَنْت ساکنُها
اهلاً بأهْل و جیرانا بجیرانِ
حتّی ترکتُ لذیذَ العیش فی بلدی
فناءَ داریَ عن اهلی و اخوانی

و شاقنی نحوَ قزوینٍ منیً بطَلَبت
نَفَت رُقادی و اَذرَت دمعَ اجفانی
فَیا لها حسرةً ان عزّ مطلبُها
لم تُبقِ منّی علی رُوح و جثمانِ
انا النّذیرُ لکم یا قومِ فاستمعوا
منّی مقالةَ نُصحٍ غیر خوّانِ
لَلموتُ بالرّیِ خیرٌ للمقیم بها
من الحیوة به قزوینٍ و زَنجانِ
اَنّی لها کجنانٍ فی شوارعها
یَطفَحنَ فی کلّ بُستان و میدانِ
او کالمدینة شطّاهَا و شارعُها
من المُصلّی الی صحراءِ اَزدانِ
وَ هاتِ کالسَّربان الیومَ مرتبعاً
من باب حرْبٍ الی ساحات عفّانِ
انهارُ ها اَربعٌ محفوفةٌ زُهرٌ
یحارُ فیهنّ عینٌنا کلّ انسانِ
وشارعُ[۱] السرّ یمناه و یسرَتُه
محفّفان بانهارٍ و اغصانِ
وقصرُ اسحقَ من فولادَ منحدراً
علی الشراك الی دَرب الفلیسانِ

(۱) الشارع الطریق الاعظم : فقه اللغة ، ص ۴۳۰ س ۲.

وَ كَمْ برودَةَ من مُسْتَشرَفٍ حَسَنٍ
اِلیَ المضیق بها من باب باطانِ
و كَمْ بناهیك من دارٍ كَلِفتُ بها
وَ ظَبْیَةٍ تَرتَعی فی سَفْح غُدْرانِ
و شادنٍ غَنِجٍ كالبَدْر صورتُه
یَمیسُ فی حُلَلٍ تَلهو بفَتّانِ
یا رَیُّ صَلّی عَلیك اللهُ من بَلَدٍ
وَ لا اَغبَّكَ دارَّ القَطْر هتّانِ
حتّیَ الدّیارَ بها و الساكنین بها
من النّساءِ و من شیبٍ و شبّانِ
الاّ بقایا بغاة الارض قد جحدوا
دینَ المُهَیمِنِ من كُفرٍ و عُدْوانِ
كم حَلَّ عَرْصَةَ نَصْر آباذَ قاطبةً
من ابن زانیةٍ مَحْضٍ و كشخانِ
و كم بسِكَّةِ ساسانٍ اذا ذُكروا
من ابن فاجرةٍ نَصٍّ و قَرْنانِ
هُمُ الاُلَی مَنَعونی قُربَ دارهم
و باعَدُونی عن اهلی و خُلاّنی
و شَرَّدونیَ عن صَحْبی و عن وَلَدی
حتّی لَجَأتُ الی اجبال قصرانِ [۱]

(۱) مختصرالبلدان ، طبع لیدن ۱۳۰۲ ، ص ۲۷۱.

این بودقصیدهٔ ابن کربویه . چگونگی جایهایی که دراین قصیده مذکوراست، بجای خود تا حدود امکان شرح داده خواهد آمد.

در بحث از اماکن ری بترتیب : محله ها ، بازارها ، کوچه ها ، دروازه‌ها و مساجد موضوع سخن قرار می گیرند.

الف ـ محله ها : گرچه برخی از ارباب مسالک محلات ری را بصفا ونزهت ستوده‌اند چنانکه مقدسی گفته :

«...بهیّ المحلات...[۱]».

لکن درآثار هیچیک از آنهابابی خاص، یا تفصیلی کافی نسبت باین موضوع بنظر نمی‌رسد، و بزحمت از بطون کتب ومتون منابع بطور تفرق و تشتت نام محلتی چندرا استخراج توان کرد، که شمارهٔ آنها از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کند ؛ جز آنکه در کتاب‌النقض جای بجای نام اماکنی ، منسوب به شیعه یا اهل سنّت، بچشم می‌خورد که بحکم قرائن و امارات نام شهری یا دیهی نیست، بلکه محلتی از این شهر است. از جملهٔ قرائن اینکه شیوهٔ صاحب‌فضایح الروافض چنانست که از چند مکان شیعه‌نشین نام می‌برد ، بدینگونه ، که آنچه در آغاز ذکر کرده از محله های شیعه‌نشین ری است، که پاره‌ای از آنها معروفند، و آنچه بعداً گفته ازشهرهای شیعه نشینست. صاحب‌النقض هم درجوابگویی همه جا بروش نظیره گویی پاسخ می‌دهد ، و حرف وی را بشیوه خودش رد می کند؛ بنابراین پاسخ ها نیزبایدآغازش نام محله‌های سنی‌نشین ری، و باقی شهرهای سنی‌نشین باشد. دیگرآنکه جایهایی که درگفتهٔ این دو تن احتمال رفته که نام محله های ری است ، در هیچیک از کتب جغرافیایی که بدانها دسترس بوده ، بنام شهر یا دیهی مذکور نیفتاده است.

سببِ آنکه این نامها بدون نسبت دادن بشهر ری، درگفتهٔ صاحب نقض و صاحب فضایح آمده ، آنست که این دو تن خود اهل ری بوده‌اند، و برای آنهادر حکم توضیح واضح می‌نمود.

---

(۱) احسن التقاسیم ، ص. ۳۹ س ۱۵ .

در قول این دو، از ری نام محلت و از دیگر جایها نام شهر مذکور است.

قرائن دیگر در باب هریک بجای خود شرح داده خواهد آمد.

اینک نمونه‌ای از خرده گیریهای صاحب فضایح الروافض، وپاسخ عبدالجلیل صاحب نقض بوی بطریق نظیره گویی جهة روشن شدن دعوی فوق:

قول صاحب فضائح الروافض:

« همهٔ طوایف اسلام که نام صحابیی و بزرگی برآید برو ترحم کنندو گویند: ما مذهب ایشان داریم، جز رافضی که از همه بیزاری جوید و گوید: همه برباطل بودند و کفشگران درغابش وجولاهگان و رامین و دغلان و سناردك وعوانان قم و خر بندگان سبزوار و سرهنگان آبه بعد از پانصدسال حق بدیدند...[1]»

پاسخ عبدالجلیل:

« ... و هنوز که ناجی سلمان و بوذر و مقداد و عمّار باشند بهتر ازآنکه قماربازان درکنده و رهالان باطان‌و خربندگان ساوه و مخنثان اصفهان و خران لار و کیکا گبرکان قزوین و مانند اینان...[2]»

در این نمونه درغابش و درکنده و باطان از محلتهای رینـد. درغابش بالـغ بر ده مورد در النقض مذکور است[3]، که همهٔ شواهد وقراین، از متن و ذیل، دلیل است بر اینکه محلتی بزرگ ازآن شیعیان‌بوده، و باطان نیز بقرینهٔ دروازهٔ باطان‌ری در این شهر واقع بوده. اختصار را از ذکر دیگر موارد خودداری می‌شود.

بنابرآنچه گذشت، نام محلتهای ری بااستفادت ازکتاب نفیس‌النقض، وتوجه به همهٔ منابع دیگر مورد استفاده، بترتیب حروف تهجی در ذیل ثبت می‌افتد.

برای آسانی یافتن نام اماکنی که محل تقریبی یا تحقیقی آنها بـدست آمده،

---

(۱) النقض، ص ۶۴۸ س ۱۱.

(۲) النقض، ص ۶۴۹ س۱۲.

(۳) تحقیق آن در بحث از دروازه‌ها خواهد آمد.

نقشه شهر[1] را از جهة عمودی و افقی به خانه‌هایی تقسیم کرد، جهة افقی را با حروف ابجد و عمودی را با عدد نشان داد. در کنار نامهایی که جای آنهابدست آمده، نخست حرف ابجد و سپس عدد ثبت افتاده است، از این رو با اندك دقتی در نقشه بسهولت آنرا توان یافت. نامهایی که میان محله‌ها و بازارها و دروازه ها مشترك است تفصیل آنها به بعد موکول، و در اینجا به اشارتی بدانها بسنده آمده است.

۱- محلهٔ باطان (د - ۲) : این محلّت در مغرب محمدیه، و در مشرق و جنوب شرقی دروازهٔ باطان (حوالی میدان ری کنونی و حرم حضرت عبدالعظیم تا بنزدیکی قلعه گبری فعلی) واقع، و از برزنهای مهم بشمار بوده‌است، دلیل استنباط مکان آن در بحث از دروازهٔ باطان، که نام این محلت نیز از آنست، بیاید، واین نام، چنانکه همانجا مذکور خواهد افتاد، مشتق از تلفظ یونانی همدان یعنی « اکباتان »، و لخت دوم و سوم آن کلمه، و یادگاری از عهد سلوکیانست؛ و از دروازهٔ اکباتان بهمدان می‌رفته‌اند.

در این محلت بزرگی از سادات شیعه مدفون است، چنانکه در النقض آمده:

«... بندانسته است که‌در بیشتر بقاع که‌تربتهای‌سادات‌است، سنّیان‌خواب دیده‌اند، چنانکه ببارگرقب و ساوه وبه ناهق و باطان[2] ری...[3]»

بخشی از این محلت نیز باهل سنت مخصوص بوده، و صاحب نقض درمقام هجو مردم محلّتهای سنّی نشین گفته :

---

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۳.

(۲) بی‌گمان مراد صاحب نقض‌از سیدی که در باطان مدفون است، و اورا به‌خواب دیده‌اند، حضرت عبدالعظیم است، وتفصیل خوابی که عبدالجباربن عبدالوهاب‌سنی‌صاحب باغ، در باب مدفن وی دید، در احوال آن حضرت خواهد آمد.

(۳) النقض، ص ۶۲۹ س ۲.

« ... قمار بازان درکنده و رهالان باطان و خربندگان ساوه و مخنّثان اصفهان...[١] »

٢ - محلهٔ پالانگران (ظ : الف ، ب - ٣ ، ٤) : عبدالجلیل رازی صاحب کتاب النقض در جایی بطنز گوید :

« ... درندهٔ درکنده ، و قدان پالانگران همه ببهشت روند برای آنکه کفر و فساد و عصیان بمشیّت و ارادهٔ خدای تعالی گویند؟ ! [٢] ».

در جای دیگر گوید :

« ...چون قماربازان درکنده وسواسان پالانگران، و خر گولان باطان [٣] ».

از این دو سخن توان دانست ، که پالانگران از محال سنّی نشین شهر بوده است ، و چون سنیان ، بتفصیلی که در مذهب ری مذکور می افتد ، در مشرق و جنوب شرقی شهر سکنی داشته‌اند ، این محلت نیز در آن حدود ، و به قرینهٔ نامش در معبر قوافل واقع بوده است، ذکر دیگری از آن در جایی بنظر نرسید .

٣- محلهٔ جیلاباد یا گیلاباد (الف ، ب - ٣) : این محلت بر طبق قرائن در حدود پهنهٔ امین‌آباد فعلی ، و زمینهای مزروعی جنوبی آن واقع بوده ، چنانکه در الرسالةالثانیه تألیف ابودلف[٤] درضمن سخن از ری مذکور است :

---

(١) النقض ، ص٦٤٩ س١٣ .

(٢) النقض ، ص٢٩٧ س٦ .

(٣) النقض، ص ٤٧٥ س٨ .

(٤) پاره‌ای از محققان رسالهٔ ابودلف را در باب برخی‌از اماکن چندان معتبر ندانسته‌اند، لکن با توجه باینکه وی را در ری با صاحب عباد ملاقات بوده ، و این شهر را از نزدیک دیده، و نیز یاقوت‌از این رساله فراوان نقل کرده ، ودر یتیمةالدهر ج ٣ ص٣٢١ نیز از وی ببزرگی یادشده ، و در آن تفصیل بزرگداشت صاحب از وی آمده است ، توان گفت که قول وی‌در باب ری‌دارای اعتبار است؛ رك: ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ ابودلف ، ص ١٩، ٣٣ ، مقدمهٔ مینورسکی. ظاهراً ابودلف کتاب خود را بسال ٣٣٠ نوشته بوده : سرزمینهای خلافت شرقی ص ١٧ .

« و بالرّی موضعٌ ممایلی المشرق یُقال‌له جیلاباذ ، و فیه ابنیةٌ و ایواناتو عقود شاهقة و برك و متنزهات عجیبة ، بناها مرداویژ ، لایشک[۱] من نظر الیهاانّها من الابنیةالقدیمة الکسرویة ، و بها سجن عظیم مهول، یحیط به بحر عمیق علیه‌اجمة قصب ، و هو من طین علیه دکّة من تراب لایُعمل فیه نقب و لا یتخلص‌منه ذاعر بضرب من الحیل . . .[۲] »

در معجم‌البلدان نیز آمده است :

« جیلاباذ موضعٌ بالرّی من جهةالمشرق ، فیه ابنیة عجیبة و ایوانات وعقود شاهقة و برك و متنزهات طَیِّبة بناها مرداوا بن‌لاشک[۳] » .

نسبت مرداویج به جیل یا گیل است ؛ در مجمل‌التواریخ آمده :

« اصفهان و ری وآن نواحی تا حلوان مرداویج گیل‌داشت . . .[۴] »

در صفحهٔ ۱٤٤ کتاب حاضر اشارت‌رفت که نام نهرجیلانی‌ری ظاهراًبه‌جیلاباد منسوب است .

٤- محلهٔ دررشقان (د ، هـ - ۲،۱): نام این محلت در تاریخ رویان‌اولیاءالله « در رشکان » ، ودرتاریخ طبرستان ابن اسفندیار و مرعشی «دز رشکان[۵]» و در کتاب

---

(۱) ظاهراً لخت « بناها مرداویژ ، لایشک من نظر. . . » ، بسبب بی دقتی کاتبان بغلط در معجم‌البلدان چنانکه در متن دیده می‌شود بصورت « بناها مردا و ابن‌لاشک » در آمده است .

(۲) الرسالةالثانیه ، ص ۳۱ س ۱۲ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۱۷۹ س ٤ .

(٤) مجمل‌التواریخ ، ص ۳۷۸ س ۹ . نیز رك : سنی ملوك‌الارض حمزهٔ اصفهانی ، ص ۲٤۱ .

(٥) تاریخ رویان ، ص ۱۸ ؛ ابن اسفندیار ، ص ٦۱ ؛ مرعشی، ص ۱٥ .

النقض « در رشقان [١] » مذکور است، از نوع مزدك ومزدق، وطبرك وطبرق[٢].

نگارنده این مکان محلّت را بظن متاخم بعلم درشمال «ری برین» (درحدود کارخانه های سیمان و گلیسیرین ، و تپه های چشمه‌علی و ابن بابویه و برج‌طغرل، ممتد تا محل راه آهن کهنهٔ حضرت عبدالعظیم) می‌داند و در این باب بتفصیل در بحث از دروازه‌ها ، دروازهٔ رشکان (منسوب به اشکانیان) سخن خواهد رفت. این محلت مخصوص شیعیان بوده است ، در النقض است :

« لشکر آل مرتضی که باشند .... جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان...[٣]»

٥ - محلهٔ در شهرستان (ظ : ج - ٢) : در شهرهای باستانی معمول چنان بوده که شهرستان و قهندز را نیز مانند ربض دروازه بوده است ، یعنی هرشهرعلاوه بر دروازه‌هایی که از سوی بیرون داشت ، بخشهای درونی آن نیز با دروازه هایی بهم ارتباط می‌یافتند. شهرستان ری نیز چنین بوده است، که در بحث از دروازه ها از آن سخن به میان خواهد آمد.

نام محلهٔ مذکور نیز بمناسبت‌نام یکی از همین دروازه هاست.

شهرستان را دروازه‌های متعددبوده، وتخصیص نام‌این‌دروازه بشهرستان‌نشانهٔ آنست که آن نقطه، که این‌دروازه درآنجا پی‌افکنده شده بوده ، اهمیتی داشته‌است، و ظاهراً چون محلت مسجد جامع و دارالاماره مهمتر بوده گویا بتوان گفت که این دروازه نیز در آن حدود واقع بوده است. این محلت از نقاط سنی نشین بود چنانکه در النقض است :

---

(١) النقض ، ص ٤٧٥ س ٢.

(٢) تاریخ یعقوبی ، جزء ١ ص ١٣٣ س ٢٠ : «و قتل [انوشیروان] مزدق»؛طبری، جلد ٢ ص ٩١ س ماقبل آخر: « مزدق بن بامداد » ؛ ابن‌اثیر ، جزء ٧ ص ١٨٥ س ١٤: « توفی فخرالدولة... بقلعة طبرق ».

(٣) النقض ، ص ٤٧٥ س ١.

«...سوّاسان پالانگران و خر کولان باطان ، و خردزدان در شهرستان...[۱]»

٦ ـ محلهٔ درعابس (با صورتهای : درغایش ، درعابش ، درغابش ، درعانش) (ظ : د ـ ۳) : نام این برزن ، چنانکه قبلاً اشارت رفت، قریب ده مورد در کتاب النقض ثبت افتاده ، و از نقاط مهم شیعه نشین بوده ، و ظاهراً در فاصلهٔ جنوبی حرم حضرت عبدالعظیم وخرابهٔ قلعه گبری فعلی قرارداشته است. تفصیل آن در دروازه‌های ری خواهد آمد.

در النقض در باب مذهب مردم این محلت چنین آمده است :

« لشکر آل مرتضی که باشند شیرمردان فلیسان باشند، و سپاه سالاران درعابش و سادات در زامهران...[۲]»

۷ ـ محلهٔ درکنده : نام این محلت در کتاب النقض گویا در سه مورد نقل افتاده ، و از بخشهای سنی نشین بوده است ، و عبدالجلیل از مردم ساکن آنجاچنین یاد کرده :

۱- «... و درندهٔ درکنده...[۳]»

۲- «...چون قماربازان درکنده...[٤]»

۳- « بهتر از آنکه قماربازان درکنده...[٥]»

درباب مکان آن هیچگونه نشانیی بدست نیامد. در بیان دروازه های شهر نیز ذکری از درکنده خواهد رفت.

۸ - درمصلحگاه (با نسخه بدلهای : مصلی گاه ، مصلحکان ، مسلخگاه ، مصلحت گاه) (هـ - ۲) : از این برزن در النقض بالغ بر دوازده مورد ذکر

---

(۱) النقض ، ص ٤۷٥ س ۸.

(۲) النقض، ص٤۷٥ س۱۰.

(۳) النقض ، ص۲۹۷ س٦.

(٤) النقض ، ص ٤۷٥ س۸.

(٥) النقض، ص ٦٤۹ س۱۳.

رفته، و از اماکن بزرگ شیعیان بوده است. در سوردی آمده:

«... سادات در زاد مهران و جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان...[1]»

در باب وجه تسمیه و نسخه بدلهای نام این محلت در شرح دروازه‌های شهر بشرح سخن خواهد رفت.

۹ ـ محلهٔ دروازهٔ آهنین (ظ : الف، ب ـ ٤، ۵) : ذکر این محلت در کتاب النقض در مقام برشمردن نام پاره‌ای ازمدارس ری چنین آمده:

«مدرسه‌ای به دروازهٔ آهنین که منسوب است به سید زاهد ابوالفتوح نه هم در عهد دولت ملکشاهی ساختند[2] ؟ !»

در باب دروازهٔ آهنین جز در نسخه بدل مسالک اصطخری[3]، در منابع دیگر ذکری بنظر نرسید.

در رسالهٔ ابودلف در مقام ذکر ری آمده:

«فی وسطِ الرّی مدینةٌ ایضاً عجیبةٌ بابواب حدید و سور عظیم و فیها المسجدالجامع [4] ».

لکن معلوم نیست که گفتهٔ وی شامل این محلت و دروازهٔ آن نیز بشود. بخصوص که فاصلهٔ زمانی میان تألیف النقض و الرساله بیش از دو قرن است.

این برزن نیز از نقاط شیعه نشین بوده است، و چون در بخشهای مختلف ری، محل و نام دروازه‌ها از روی قرائن و نشانی‌ها بدست آمده جز دروازه های دو سوی جنوب شرقی و غربی، و ذکر جنوب غربی در رقم بعد خواهد آمد، واحتمالی که در باب آن رفته بالنسبه قوی‌تر است، ازین رو با قید احتیاط و تردید پهنهٔ جنوب شرقی

---

(۱) النقض، ص‌۴۷۵ س‌۲.

(۲) النقض، ص ٤۷ س‌۱۸.

(۳) مسالک، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷، ذیل ص‌۲۰۸.

(٤) الرسالة‌الثانیه، ص ۳۱ س ۷.

را بدین نام اختصاص داد. از دروازهٔ این محلت درمبحث دروازه‌های ری نیز سخن خواهد رفت.

۱۰ - محلهٔ دروازهٔ جاروب‌بندان (ظ : د - ٤) : دراین باب نیزدر کتاب النقض چنین آمده :

« مدرسهٔ خواجه امام رشید رازی بدروازهٔ جاروب بندان، که دروی زیاده ازدویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند، که علامهٔ روزگار خویش بودند...[۱]».

تعیین مکان این برزن نیز از دشواریی خالی‌نیست، از قرینه هایی که‌بکمک آنهامحل احتمالی وتقریبی آن در نقشه درجنوب غربی ری‌تعیین گردیده، یکی اینکه توان گفت بقرینهٔ نام، در این محلت جاروب برای شهر فراهم می آمده و از محال شیعه نشین، بخش جنوب غربی شهر بهتر و بیشتر بجاروی صحرای شهریار و اطراف آن دست داشته و بدانجا نزدیک بوده، چون‌پهنهٔ جاروب خیز شهریار درسوی‌جنوب غربی ری واقع‌است که‌جاروب آن هنوز شهرتی دارد. قرینه های دیگر آن در شرح دروازهٔ جاروب بندان خواهد آمد.

۱۱ـ محلهٔ دیرینه قبه (هـ - ۲) : درکتاب‌النقض درنسخه بدل خانهٔ حسن صباح دریک نسخت چنین‌مذکور است.

« در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر راد سهران[کذا] ...[۲]»

این نقطه بتفصیلی که در بیان در مصلحگاه و زادمهران خواهد آمد، درمحل تلاقی‌این‌دومحلّت، درنزدیکی‌امامزاده عبدالله واقع‌بوده، ومؤیددرستی‌تعیین‌مکان‌آن دو محلّت، است، و ظاهراً مراد از قبه‌نیزهمان قبهٔ‌امامزاده عبدالله است.

۱۲ـ محلهٔ روده (د، هـ - ۱، ۲) : این محلت آنجاست که نهر سورینی

---

(۱) النقض، ص ٤۸ س۸.

(۲) کتاب‌النقض، ص ۹۱ س ٤ ذیل.

(چشمه‌علی‌فعلی) و قناة عبدالوهاب (رك: ص ۱۳۲ و ۱۵۰ کتاب حاضر) درآن‌جریان داشته و بازار روده آنجا واقع بوده است و بسیار کهنه و قدیمی است، یاقوت گفته:

«قال ابوسعد روذة محلة بالری ینسب الیها ابوعلی الحسن بن المظفربن ابراهیم الرازی الروذی [۱]».

تفصیل بیشتردرباب این‌محلت دربیان بازار روده در شرح بازارها خواهدآمد.

۱۳- محلهٔ رویان (ظ : الف - ۳): در معجم‌البلدان مذکور است:

«قال‌العمرانی : بالرّی محلة تسمی رویان ایضاً [۲]».

در المشترك آمده:

«رویان محلة بالری، عن ابی‌الحسن الخوارزمی [۳]».

گویا ظاهراً این محلت در جیلاباد ری واقع بوده است، دلیل این دعوی نخست اینکه دروازهٔ کوهکین که از آنجا بطبرستان و رویان ومازندران می‌رفته‌اند، در این پهنه واقع بوده، و مردم شمال از آنجا وارد شهر ری می شدند؛ و معهود آنست که بیگانگان که از دروازهٔ شهری در می‌آیند معمولاً در نزدیکی همان‌دروازه اقامت می‌کنند، و برای خویش کوی و برزن برمی گزینند، وتواندبود که نام‌رویان از موضوعات آنان باشد.

دُدیگر اینکه جیلابادری را مرداویج گیل ساخته بوده‌است[٤]، وتوان گفت مردم‌این سردار، که‌اهل گیلان ومازندران بوده‌اند، برطبق عرف‌و عادت دربخشی از جیلاباد اقامت داشته، و آنجا را بنام سوطن خویش رویان می‌نامیده‌اند.

۱٤- محلهٔ زامهران (هـ - ۱): این محلت از آبادترین برزنهای شمالی ری برین در عصر ساسانیان و قرون اسلامی بود.

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۸۳۳ س۱٤؛ المشترك، ص۲۱۳ س۹.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۷۵ س ۲.

(۳) المشترك، ص۲۲٦ س۱۹.

(٤) کتاب حاضر، ص ۱۹۲

زامهران مخفف «دروازهٔ مهران» است، و خاندان مهران که سالها مرزبانی ری را داشتند درین محلت مقیم بوده‌اند. شرح بیشتر این برزن در مبحث دروازه‌ها خواهد آمد.

۱۵- زعفران جای (ظ : هـ - ۲ ، ۳): این مکان ظاهراً جایی بوده که شیعیان در آن مراسم عزاداری بپا می داشتند.

در کتاب‌النقض در این باب چنین آمده :

«... [در مجلس تعزیه‌داری شهاب مشّاط سنّی] بسی‌مردم جامه ها چاك کردند، و خاك پاشیدند ، وسرهابرهنه کردند، و زاریها نمودند ، حاضران می گفتند که زیادت از آن بود که شیعه بزعفران جای کنند...[۱]»

قوامی رازی در مرثیتی برای معصوم چنین گفته :

بنگر چه صعب درد بود درد قتل اوی
کان تیره شب ز روز درفشنده آورد
آرد به زعفران جا هر سال گریه ها
آن زعفران که خاصیتش خنده آورد[۲]

هیچگونه نشانیی در باب محل این مکان بدست نیامد ، لیکن محتملاً باید درفاصلهٔ‌میان حرم حضرت‌عبدالعظیم‌وامامزاده‌عبدالله‌باشد،چون‌برحسب‌عرف وعادت معهود چنانست که‌عزاداری همیشه در نزدیکی اماکن مقدسه برگزارمی‌شود.

۱۶ - محلهٔ ساربانان (د - ۲) : این محلت از اماکن آباد سنّی نشین ری بوده ، وبازارساربانان در آنجا قرارداشته، و نهرجیلانی یا گیلانی[۳]، وقنات شاهی[٤]

---

(۱) النقض ، ص٤٠٦ س٤.

(۲) دیوان قوامی رازی ، ص ۱٦ س۲۳، نیز به ص. ۱۹۰ ، قول آقای دکتر محدث رجوع شود.

(۳) کتاب حاضر ، ص١٤٣ .

(٤) کتاب حاضر ، ص١٤٧ .

آنجارا مشروب می کرده ، بوسط شارستان‌می‌رفته‌اند . یاقوت گوید :

« وهو محلةٌ بالرّی [۱] » .

این‌محلت برطبق قرائنی، که پاره‌ای از آنهادر شرح رود گیلانی مذکورافتاده، و باقی در بیان بازار ساربانان از بازار های مهم ری بیاید ، در فاصلهٔ‌میان کارخانهٔ گلیسیرین و خیابان برج طغرل واقع بوده، و از سوی مشرق تا حدود تقی آباد فعلی امتداد می‌یافته است.

۱۷- محلهٔ سرای ایالت (د ـ ۲): درکتاب النقض درمقام برشمردن مدارس ری آمده :

« مدرسهٔ شمس‌الاسلام حسکا بابویه ، که پیر این طایفه بود ، که نزدیک است بسرای ایالت... [۲]»

مرحوم دکتر بهرامی گفته :

« از ابنیهٔ این دوره (عهد سلجوقیان) یکی‌سرای ایالت است، که‌درنزدیکی مدرسهٔ بابویه قرارداشته [۳] » .

منظور از « حسکا » ، شیخ اجل حسن‌بن حسین‌بن حسن‌بن بابویه قمی‌رازی جد شیخ منتجب‌الدین است[٤] .

در فهرست منتجب‌الدین در باب وی چنین ذکر شده :

« نزیل‌الری المدعو بحسکا فقیه ثقة وجه ، قرأ علی شیخنا الموفق ابی‌جعفر، قدس‌الله روحه جمیع تصانیفه بالغری علی ساکنه‌السلام... [۵] »

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ٦٧ س ۷ .

(۲) کتاب‌النقض ، ص٤۷ س۱۲ .

(۳) شمارهٔ ٤ طوفان هفتگی سال۱۳۰۷، مقالهٔ مرحوم‌مهدی بهرامی، ص۵ س۱۰ .

(٤) طبرسی و مجمع‌البیان ، ج ۱ ص۲۹۳ س۱ .

(۵) فهرست منتجب‌الدین ، ضمیمه جلد ۲۵ بحار ، ص٤ س۳۱ .

ابن بابویه که در ری مدفون است، از بنی‌اعمام شمس‌الاسلام حسکاست[1].

توان گفت مدرسهٔ شمس‌الاسلام بابویه در همان حوالی پی‌افکنده شده بوده که خاندان ابن بابویه اقامت داشته‌اند چون معمول زمان چنان بوده است.

بدلائلی که بیاید سرای ایالت همان دارالامارهٔ سلجوقیان، و محلهٔ‌سرای ایالت بگمانی نزدیک به یقین، آن پهنه از شهر بوده، که در عصر ما برج طغرل در آن عرصه افتاده است، و بقعهٔ ابن بابویه بدانجا نزدیک است، باتوجیهی بدین تقریب:

لفظ ایالت در عرف تاریخ نویسان بمعنی امارت و حکومت است، چنانکه مرعشی در استیلای حسام‌الدوله شهریار گفته:

«در سنهٔ ستّ وستین و اربعمائه ابتدای ایالت او بود...[2]»

در حبیب‌السیر در موارد متعدد این کلمه بمعنای مذکور بکار رفته، از جمله در احوال محمد خوارزمشاه آمده:

«بار دیگر ایالت ولایت شیراز بوی (سعدبن زنگی) مفوّض گردانید...[3]»

بدین استدلال «سرای ایالت» بمعنی «سرای امارت» یا «دارالاماره» تواند بود، و چون مؤلف کتاب‌النقض در عهد سلجوقیان می‌زیسته، بدان عهد بی گمان سرای ایالت عمارتی بوده که پادشاهان این سلسله و کارگزاران ایشان در آن اقامت داشته‌اند. شهر ری چندی پای‌تخت آن سلسله بوده است.

طغرل اول بنا بنقل منابع، از جمله تاریخ گزیده، در آغاز کار ری را به پای‌تختی برگزیده بوده:

«و ری دارالملک ساخت[4]».

---

(١) روضات‌الجنات، ص٣٨٩؛ مستدرک‌الوسائل، ج ٣ ص٤٦٥.

(٢) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ٣٢٣ س ماقبل آخر، نیز رك: ص٥٥٧ س١٠.

(٣) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ١٢٩ س ٣؛ نیز رك: ص ٥١ س٢٣، ص ٥٤ س١٧، ص ١٩٨ س٤ و جزء ٣ از جلد ٢ ص٤ س٨.

(٤) تاریخ گزیده، ص٤٣٧ س٧.

وی هم ری را آباد گردانید، وهم در تجریش جهت خویش کاخ ییلاقی بساخت. ابن اثیر گفته :

« و امر طغرل بک بعمارة الری و کانت قد خربت ...» .

در سلجوقنامه آمده :

« وفاتش (طغرل) ... بدر شهر ری بدیه طجرشت که خانهٔ او بود » .

در راحة‌الصدور ومجمع التواریخ ری دارالملک وتختگاه طغرل قلمداد گردیده، در کتاب نخستین در واقعهٔ زفاف وی با دختر خلیفه ذکر شده :

« سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف بدارالملک باشد » .

در کتاب دوم درج افتاده :

« چون قتلمش خبر وفات طغرل شنید لشکری جمع کرده به ری آمد، و تختگاه طغرل بگرفت ...[۱] »

پس از مرگ طغرل ، الپ ارسلان دراین شهر خود را سلطان خواند ؛ دراین باب در کتاب « وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی » ذکر شده :

«الپ ارسلان ... درذی‌الحجة ٤٥٥ بری رسید، وخودرا سلطان خواند ...[۲]»

درگراند آنسیکلپدی مذکور است که ری اقامتگاه طغرل و الپ ارسلان بوده، و طغرل بدانجا بخاك سپرده شده است، عبارت آن کتاب دراین باب چنین است :

« ... elle (Reï) servit de résidence à Toghrul et à Alp - Arslan ; le premier y fut enterré [۳] » .

سلجوقیان را بسال ٤٥٩ در ری بارگاه وارکی معروف بوده و ابن اثیر گفته :

---

(۱) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ٣٤ س ۲۷ ، در وقایع سال ٤٣٤ ؛ سلجوقنامه ص ۲۲ س ١٦ ؛ راحة‌الصدور، ص ۱۱۱ س آخر ؛ مجمع التواریخ حافظ ابرو ، جزء ۳ ص ۱۰۳ س ۲۰ ، ص ۱۰٤ س ۹ .

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ٤٧ .

(۳) لاگراندآنسیکلپدی ، جلد ۲۸ ص ۳۰۵ س ٣٤ ستون چپ .

« فی‌المحرم منها (۴۵۹) توفی‌الاغر ابو سعد ضامن‌البصرة علی باب‌السلطان بالرّی [1] ».

ظاهراً باب‌السلطان همان سرای ایالت صاحب کتاب‌النقض است.

ملکشاه بسال ۴۶۶ در جنگ باقاورد از ری به در همدان آمده بوده[2].

برکیارق نیز در ری بپادشاهی رسید ؛ در مجمل‌فصیحی و روضة‌الصفا، وتاریخ آل سلجوق در آناطولی ثبت افتاده ، که غلامان نظام‌الملک برکیارق را از اصفهان بری بردند و بر تخت نشاندند[3].

سلطان طغرل (ظ : ابن محمدبن ملکشاه‌بن ارسلان) نیز مزرعهٔ مبارک آباد، معروف‌به خیرآباد غار ری را وقف‌آستانهٔ‌حضرت عبدالعظیم کرده بود؛این‌معنی درفرمانی که بسال نهصد و شصت ویک ازطرف شاه طهماسب صفوی صادر شده، درضمن برشمردن رقبات موقوفهٔ آستانه چنین ثبت افتاده :

« مزرعهٔ مبارك آباد، معروف به خیر آباد غار ری که مزار سلطان عبدالعظیم است ، و طغرل وقف آستانهٔ منوره نموده ، و تولیت آنرا به سید شرف الدین ماضی داده...[4]»

مؤلف کتاب آستانهٔ ری وی راسلطان طغرل‌بن محمدبن ملکشاه بن‌آلپ ارسلان سلجوقی دانسته است [5].

از قرائن دیگر اینکه سرای ایالت همان کاخ سلجوقیان بوده ، که سلطان یا والی شهر درآن اقامت داشته ، عبارت کتاب النقض است بدین شرح :

(۱) ابن اثیر، جزء ۸ ص ۱۰۵ س ۱۶ دروقایع سال۴۵۹.

(۲) تاریخ کرمان (سلجوقیان و غز درکرمان) ص۱۴ س۹.

(۳) مجمل فصیحی بخش دوم ، ص۲۰۴ س۹ ؛ تاریخ آل سلجوق درآناطولی ص۱۸ س۱۲ ؛ روضة‌الصفا جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد).

(۴) آستانهٔ ری ، فرمان شاه طهماسب ، ص۹۰ س ۱۲.

(۵) آستانهٔ ری ، ص۴۹ س۶.

« امیر حاجبی از آن امیر عباس [والی ری] بیامد با جماعتی ... سید فخرالدین را گفتند : امیر می فرماید که علما و متکلمان مذهب خودرا بیاورید ... علما در خدمت سید فخرالدین بسرای ایالت رفتند ... ۱»

بدلائل و قرائن مذکور در بالا « سرای ایالت » همان ارک سلطنتی شاهان سلجوقی است که یکی از نشانیهای محل آن ـ علاوه بر برج طغرل ، که در فصل دوازدهم در باب آن سخن خواهد رفت ـ ظاهراً وجودبقعهٔ ابن بابویه درآن نزدیکی تواند بود، بدین شرح :

ابن بابویه چنانکه ذکر شد از بنی‌اعمام شمس‌الاسلام حسکا بابویه صاحب مدرسهٔ مذکور درفوق‌است . معمول ومعهود ومتعارف چنان‌بوده، که بزرگان‌راغلب در روز مرگ درسرای خودشان دفن می کرده‌اند ؛ همان گونه که سید رضی پس از استماع نعی صاحب عباد (مدفون در اصفهان) چون گمان می‌برده که صاحب‌را درسرای خود وی، که درآنجا وفات یافته، بخاك می‌سپارند درضمن رثاء وی گفته:

قَبْرٌ بِأَعْلَى الرَّيِّ شُقَّ ضَرِيحُهُ
لِأَعَزَّ حَقِّرَهُ الرَّدَى إِعجالا ۲

و مراد سید از « قبر باعلی الرّی » خانهٔ صاحب در ری‌برین بوده، و تفصیل آن بجای خود مذکور خواهد افتاد .

ازین رو می‌توان‌چنین پنداشت که بقعهٔ‌ابن بابویه‌نیز درهمان‌محل احداث گردیده، که‌افراداین خاندان، ازجمله‌ابن بابویه‌وشمس‌الاسلام‌حسکا، درآن‌حدود مقیم‌بوده‌اند، و مدرسهٔ شمس‌الاسلام حسکا نزدیک به سرای ایالت (برطبق گفتهٔ صاحب نقض)

---

(۱) کتاب‌النقض ، ص۴۸۸ س ۱ ببعد . آرتور پپ سبب ترقی هنر را در ری دراین عهد اقامت دربار دراین شهر دانسته وگفته : اقامت دربار در ری موجب شد که نه تنها تاثیر هنر نواحی دیگر، بلکه خود هنرمندان‌باین شهر جلب شوند: شاهکارهای هنر ایران ، نگارش دکتر خانلری ، ص ۸۰ .

(۲) دیوان سید رضی، طبع بیروت ۱۹۶۱م، مجلد ثانی ص ۲۰۱ .

نیز عادة در همان اطراف قرار داشته است. این قرینه بفرض موجه بودن حدود تقریبی سرای ایالت را نشان می‌دهد.

طغرل اول و زوجهٔ وی، و طغرل سوم که در ری مدفون شده‌اند و شرح آن بیاید، مدفنشان ـ که برج طغرل فعلی ظاهراً بازمانده آنست ـ بحکم معمول زمان در همان سرای ایالت واقع بوده است.

ذکر گورخانهٔ طغرل در ری در دوره‌های تاریخی در بسیاری از منابع بچشم می‌خورد، چنانکه در کتاب‌النقض آمده است:

«عجبست که گورخانهٔ سلطان کبیر سعید طغرل رحمه‌الله باری بری ندیده است، با چندین زینت و آلت بعد از صد سال...[١]»

در همین کتابست که در گورخانهٔ طغرل قرآنی بخط سید مرتضی علم الهدی وجود داشته:

«...وجامعی که در گنبد طغرل نهاده بخط مرتضی علم‌الهدی...[٢]»

در مجمل‌التواریخ است:

«سلطان طغرل بیک[را] بشهر ری وفات رسید، و تربتش آنجا برجایست[٣]».

ابن خلکان بنقل از ابن‌الهمدانی درباب مدفن طغرل گفته است:

«... دفن بالرّی فی تربة هناك[٤]».

دربارهٔ مدفن زوجهٔ طغرل در ابن‌اثیر چنین مذکور است:

«و فیها (٤٥٢) فی ذی‌القعده توفیت خاتون زوجةالسلطان طغرل‌بیک‌بزنجان فوجد علیها وجدا شدیداً و حمل تابوتها الی‌الری فدفنت بها[٥]».

---

(١) النقض، ص ٦٣١ س ماقبل‌آخر.

(٢) النقض، ص ٦٧٢ س١٢.

(٣) مجمل‌التواریخ، ص٤٦٥ س ٢.

(٤) ابن خلکان، طبع ١٢٨٤، ج ٢ ص ١٥٤.

(٥) ابن اثیر، جزء ٨، ص٩٠ س٨.

در باب مدفن طغرل سوم در مجمل‌التواریخ چنین نقل افتاده است :

« سلطان طغرل بن ارسلان بشهر ری درتربت سلطان طغرل بیک مدفونست[۱] ».

طغرل را در ری مسجدی بزرگ نیز بوده ، در النقض است :

« ... ومسجد طغرل است از آن حنفیان ...[۲] »

ونیز :

« ... و قاضی عمدهٔ ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوعی گفت ...[۳] »

محتملاً این مسجد نیز در حدود محلت سرای ایالت، یعنی حدود خیابان‌طغرل فعلی (خیابان ظهیر آباد) که برج طغرل آنجا قراردارد واقع بوده است ، چون در لب‌التواریخ مذکور است :

« [طغرل] هر وقت‌خواستی که از جهة خودخانه سازد ، اول‌مسجدی‌ساختی، بعد از آن به عمارت پرداختی[٤] ».

محل این بخش بمناسبت آب فراوان و هوای لطیفی که داشت ، ظاهراً مورد توجه طغرل واقع گردید، و عمارت و مسجد خودراآنجا پی‌افکند ، و پس از مرگ نیز او راهمانجا بخاك سپردند ، چنانکه ملکشاه نیز در اصفهان، در مدرسه‌ای که ساخته بود مدفون است؛ در مجمل‌التواریخ در ذکر حفایر آل سلجوق درج است:

« ملکشاه باصفهان به مدرسه‌ای که ساخته است[٥] ».

اگر در باب محلت « سرای ایالت » سخن بدرازا کشید ، هم بسبب اهمیت

---

(۱) مجمل‌التواریخ، ص ٤٦٥ س ماقبل‌آخر.

(۲) النقض، ص۵۹۸ س آخر.

(۳) النقض، ص۴۰۵ س۵ .

(٤) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ، ص۱۰۵ س۲۲ .

(۵) مجمل‌التواریخ ، ص ٤٦٥ س ۳ .

خاصی است، که دارا بوده است، و هم از آن‌جهةاست که پاره‌ای از متاخران درباب مدفون بودن طغرل در ری تردید کرده‌اند، و حتی جمعی برج طغرل را بغلط گنبد فخرالدوله دانسته‌اند، که از آن در اوائل کتاب حاضر سخن رفته است[۱].

۱۸- سینرین : در معجم‌البلدان مذکور است :

«سینرین بکسر اوله و سکون ثانیه ثم نون مکسورة و راءٌ مفتوحة‌بلفظ‌التثنیة من محال‌الری[۲]».

در باب این مکان در منابعی که در دسترس بود هیچگونه توضیح و تفصیلی بنظر نرسید.

محالّ را اهل لغت بمعنی جا های فرود آمدن و جاهای گشادن و بمعنی مطلق جای بکار می‌برند[۳]، لکن یاقوت بمعنی‌محله‌ها استعمال می کند، و در شرح محلهٔ شافعیه در رقم بعد نمونهٔ قول وی بیاید.

۱۹- محلهٔ شافعیة (ج ، د - ۲ ، ۳) : یاقوت که بسال ۶۱۷ در ری بوده، در شرح خرابی ری از قول یک تن شافعی چنین آورده :

«فهذه المحالُ الخراب التی تری هی محالُ الشیعةو الحنفیة وبقیت هذه‌المحلة المعروفة بالشافعیةو هی اصغر محالّ الری ...[۴]».

گرچه حدود این محلت معلوم نیست ، لکن بقرینهٔ اینکه باب هشام(= باب خراسان) در مشرق ری، ظاهراً منسوب به هشام بن عبیدالله‌الرازی فقیه حنفی متوفی بسال ۲۰۱ هجری مدفون در ری است، جز وی هشام دیگری[۵] در تاریخ وحوادث

---

(۱) کتاب حاضر، ص ۱۱-۱۵.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۲۲۱ س ۸.

(۳) فرهنگ آنندراج، ذیل این کلمه ؛ صحاح : المحل‌المکان‌الذی تحله ؛ المنجد : المحل نقیض‌المرتحل ، مکان الحلول، ج محال.

(۴) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹٤ س ٤.

(۵) در این باب به فصل ۱۲ کتاب‌حاضر، گورخانهٔ محمد بن‌حسن شیبانی، و هشام‌بن عبدالله رازی و مدفن کسائی رجوع شود.

ری بنظر نرسیده که‌وی را شهرت و ذکری باشد ، ومحمدبن‌حسن شیبانی فقیه بزرگ حنفی نیز در همان حدود ، درمقبرهٔ خاندان هشام بخاك رفته ، باحتمال نزدیك به یقین مشرق ری مخصوص حنفیان بوده است ، و نیز مسلم است که نیمهٔ شمال‌غربی ومغرب و جنوب‌وجنوب شرقی نیزبه‌شیعیان‌اختصاص داشته[1] ، ازاین رو بی‌تردیدمحلت شافعیان درمشرق و جنوب و مغرب شهر واقع نتواند بود، و باید جایی برای آن در مرکزشهر بسوی شمال فرض کرد .

ازطرفی در احوال حضرت‌عبدالعظیم‌آورده‌اند که درساربانان درسکّةالموالی منزل داشت ، و درکوچه های دیگر آن محل شافعیان و حنفیان مقیم بوده‌اند[2]، ونیز مقدسی در باب امام جماعت جامع ری گفته :

« و ائمةُ الجامع مختلفةٌ : یومٌ للحنفیّین و یومٌ للَشفعوبین[3] » .

لازمهٔ این‌دو قول دور نبودن محلت شافعیان ازساربانان ومسجد جامع‌واقع‌در مرکز نیمهٔ شمالی شهراست؛ با توجه به‌اینکه شافعیان از دو فرقهٔ شیعیان و حنفیان کمتر بوده‌اند ، چنانکه در آثارالبلاد است :

« و اصحاب‌الشافعی اقل عدداً من اصحاب ابی حنیفة[4] » ، و درسخن یاقوت نیزگذشت که « وهی (محلت شافعی) اصغر محال‌الری » ، توان گفت ، که شافعیان را درمرکز بسوی شمال، درحوالی ساربانان ، محلتی که ازسوی مشرق به‌محلت

---

(۱) شرح‌آن درباب دوم کتاب‌درمذهب‌ری‌خواهدآمد . نیز رك : طبرسی‌ومجمع‌البیان ، ج ۱ ص ۱۲٤ ببعد.

(۲) مستدرك‌الوسائل، ج ۳ ص٦١٤ رسالهٔ صاحب عباد دراحوال‌حضرت‌عبدالعظیم؛ جنةالنعیم ص ۳۹۸ - ۳۹۹ .

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س۹ .

(٤) آثارالبلاد ، ص ۳۷٦ س ۱۵ .

مسجد جامع ، و از سوی مغرب به حدود سرای ایالت می‌رسیده ، در فاصلهٔ تقی آباد و برج طغرل کنونی، در میان دو فرقهٔ شیعه وحنفی بوده است[1] .

۲۰- فخرآباد (د - ۱) : یاقوت گفته :

« کان فخرالدولة‌بن رکن‌الدولة بن بویه‌الدیلمی ، قد استأنف عمارة‌قلعة‌الری القدیمة ، و احکم‌بناءها ، و عظّم قصورها و خزاینها ، و حصّنها و شحنها بالاسلحة و الذخایر، وسمّاها فخرآباد، وهی مشرفة‌علی‌البساتین والمیاه الجاریة، انزه‌شیء‌یکون و اظنّها قلعة طبرک [2] » .

ری قدیم را چنانکه در ص ۱۰۵ کتاب حاضر اشارت رفت ، اعراب بهنگام فتح ری خراب کرده بودند ، و همان‌ری برین است که در ص ۱۶۷ شرح‌آن گذشت، و قلعت آن برطبق نشانی یاقوت (که باید دارای آب و بساتین باشد) بر دز رشکان انطباق دارد، که شرح آن در بحث از دروازه‌ها بیاید .

۲۱- محلهٔ فلیسان‌یا بلیسان (هـ - ۱) : این محلت‌از اماکن‌مهم ری‌برین بوده، و در مغرب زامهران قرارداشته است ، و نام آن بگمانی نزدیک به یقین مأخوذ از نام بلاش اشکانی است (بلیسان = بلاسان = بلاشان) . از این معنی در بیان دروازهٔ بلیسان بشرح سخن خواهد رفت. بازار بلیسان نیز از بازارهای با اعتبار ری بوده است .

۲۲- محلهٔ کلاهدوزان : در کتاب‌النقض آمده :

« مدرسهٔ بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیکی رحمة‌الله علیه بکلاه دوزان. . . نه در عهد طغرل بزرگ سقاه‌الله رحمته کردند [3] ؟ ! » .

در منابع دیگر بهیچ روی شرحی دراین‌باب مذکور نیست.

---

(۱) در این معنی ، در باب دوم کتاب نیزبا ذکرشواهد دیگرسخن خواهد رفت.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵ س ۹ .

(۳) النقض، ص۴۷ س ۶ .

۲۳-کوی اصفهانیان (ظ : ج - ٤ ، ٥) : در کتاب النقض آمده :

« و مدرسهٔ فقیه علی جاستی بکوی اصفهانیان [۱] ».

ظاهراً در زبان صاحب‌النقض « کوی» را با « کوچه» تفاوت است، و یکی را بجای دیگری بکار نبرده است. فی‌المثل در باب خانهٔ‌حسن صباح آورده :

« ... وخانه در روده داشت در شهر ری بکوچهٔ صوفی... [۲] »

و نسخه بدل « مدرسهٔ کوی فیروزه » ، مذکور در رقم بعد « محلهٔ فیروزه » است.

بدین مناسبت « کوی اصفهانیان » نام برزن و محلت تلقی گردید.

مکان این کوی شناخته نشد ، لکن شاید بود که در حدود بازار باب سین ، که مقابل دروازهٔ مخصوص اصفهان و قم احداث گردیده بوده ، در جنوب‌شهرستان، قرارداشته بوده است. چون مردم اصفهان را ، شُدُ آمد از آن دروازه و بازار بوده ؛ وچنانکه‌از مطالعهٔ تاریخ شهرها بر می‌آید، مردم هرشهر چون‌بشهر دیگر درمی‌آمدند، بنزدیکی همان دروازهٔ ورود ، جهة خویش مسکن و محلت بر می گزیدند.

۲۴ - کوی فیروزه : در النقض است :

« و مدرسهٔ کوی فیروزه (نخ : محلهٔ فیروزه) ، نه در عهد این سلاطین (سلجوقیان) بنیاد کردند [۳] ».

جای این کوی نیز بهیچ روی معلوم نیست ، لکن مسلم است که چون این مدرسه ازآن شیعیان بوده، این محلت در نیمهٔ غربی و جنوبی ری قرارداشته است.

۲۵- مهدی‌آباد (ظ: ج-۳): درمعجم‌البلدان یاقوت بنقل از تاریخ ری‌ابوسعد آبی مذکور است ، بدان هنگام که مهدی عباسی بری آمد و بفرمان وی محمدیه و مسجد جامع آنجا را پی می‌افکندند، بوقت کندن زمین، به اساس‌خانهایی برخوردند،

(۱) النقض، ص٤٧ س ١٩.

(۲) النقض، ص ٩١ س ٩.

(۳) النقض، ص ٤٨ س٥.

که سیل آنها را درهم فروریخته و خراب کرده بود . مهدی فرمان داد تا صاحبان آن خانه‌ها را حاضر آوردند ، و آنان را مختار کرد که ، هر که خواهد قیمت بستاند، و هر که خواهد خانه‌ای دیگر بگیرد؛ برای دستهٔ اخیر مهدی آباد رابساخت، عبارت معجم‌البلدان چنین است :

« قراتُ فی تاریخ ابی‌سعد آلابی ، ان المهدی لما قدم‌الرّی بنی بها المسجد الجامع ، فذکر انّه لما اخذ فی‌حفرالاساس، اتی‌الی‌اساس قدیم، فی‌ابیات بیوت‌قدار سخت‌فی‌الارض، کان‌السیل قد اتی‌علیهافطمّهاودفنها، فاُخبرالمهدی‌بذلک؛فنادی : من کان‌له ها هنا دارٌ فلیأت، فان‌شاءباع ، وان‌شاء عوّض‌عنها داراً؛فاتاه ناس کثیرٌ ؛ فاختار بعضهم الثمن فقبضوه ، و بعضهم اختار العوض ، فَبَنی لهم المحلة المعروفة بمَهْدی‌آباذ، و وقع‌الفراغ‌من بناء جمیع ذلک (محمدیه ومسجد) فی سنة ۱۵۸ [1]» .

مردم‌ری را رسم چنان بود، که خانه‌های خودرا در زیر زمین می ساخته‌اند[2]، و از این معنی بشرح در آغاز فصل دهم سخن می‌رود .

بی گمان سیل از ساربانان که امروز آنجا را مسیل حسین آباد گویند ، در مواقع بارندگی‌های فراوان ، از صحرای جنوبی طهران بسوی شارستان ری می‌رفته ، و بدرون خانه‌ها می‌ریخته است .

مسجد جامع ری ، چنانکه در نقشهٔ شهر درج افتاده ، و شرح آن نیز درپایان همین فصل خواهد آمد ، در جنوب کوه نقاره خانهٔ فعلی یا قلعهٔ طبرك قدیم واقع بوده است؛ ازین رو توان گفت که مهدی آباد نیز که بنای آن همزمان با محمدیه و جامع ری پایان یافته درداخل محمدیه ، و بظن قوی‌در جنوب مسجدجامع بنزدیکی خانه‌های خراب شده ازسیل ، بنیان یافته بوده است .

چنانکه از نزدیک در پهنهٔ ری عتیق و یا در عکس هوائی آن توان دید ، صحرای ری را جزدر این محل‌سیلگاهی نیست .

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ٤٣١ س ۱۳ .

(۲) رك:طبرسی و مجمع‌البیان ، ج ۱ ص ۱۲٤ س ٦ .

٢٦- محلهٔ ناهک یا ناهق (ظ : ه - ٢) : در کتاب النقض مذکور است :

«... بندانسته است که در بیشتر بقاع ، که تربتهای سادات است ، سنّیان خواب دیده‌اند ، چنانکه ببار کرقب و ساوه، وبه ناهق و باطان ری...[١]»

در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی آمده :

و کم بناهِکَ من دارٍ کَلِفْتُ بها

وَ ظَبْیَةٍ تَرْتَعی فی سَفْحِ غُدران[٢]

در باب وجه تسمیه و محل آن هیچگونه ذکری در جایی بنظر نرسید،جزآنکه بنا بنقل صاحب‌النقض ، که بیان آن گذشت ، در این مکان سیدی از بزرگان شیعه (ظ : امام زاده عبدالله) مدفونست.

گویا ظاهراً ناهک یا ناهق ، مخفف نودهک (مأخوذ از نام دهک از قراء ری) بوده، چنانکه ساربانان را سربان، و دروازهٔ مهران‌را زامهران ، ودروازهٔا کباتان را دروازه باطان می گفته‌اند و امثال اینها ، و نیز بازار نو دهک یادهک نو از بازار های معروف ری بوده است؛ در اصطخری مذکور است :

« من اسواقها‌المشهورة : روذة ، و بلیسان ، و دهک نو ، و نصرآباد[٣] ...».

این نام در ابن حوقل مصحّفا بصورت «دهک بر» آمده است[٤].

تقدیم و تأخیر اجزاء « دهک نو » و « نو دهک » نظیر « فیروز رام[٥] » و « رام فیروز[٦] » از قراء ری تواند بود ، که هر دو نام یک آبادی است . نام قریهٔ

---

(١) النقض، ص ٦٢٩ س ٢.

(٢) مختصر کتاب‌البلدان ، ص ٢٧٣ س ٤.

(٣) اصطخری ، ص ١٢٢ س١٦.

(٤) ابن حوقل، ص ٣٢١ س ١٨.

(٥) معجم‌البلدان ، ج٣ ص ٩٢٨ س ٢٠؛ نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص٥٣س١٦.

(٦) تاریخ بلعمی ، ج ١ ص٩٥٤ س ماقبل‌آخر ؛ غررالسیر ثعالبی ، ص٥٧٨ س٢؛ طبری ، ج ٢ ص ٨٣ س ١٢ ؛ مجلهٔ یادگار سال اول شمارهٔ ٢ ص١٧ س١٠ ببعد.

دهک در معجم‌البلدان مذکور است، و شرح آن در وصف بازار دهک نو بیاید.

۲۷ـ محلهٔ نصرآباد (د ـ ۱): سمعانی و یاقوت در ذکر نصرآباد آورده‌اند:

«... محلة بالرّی فی اعلی‌البلد...[۱]».

بظن متاخم به علم نصرآباد نام دزرشکان در قرون دوم و سوم هجری بوده، و همان محلت است که بزمان آل بویه، فخرالدوله آنجا را تجدید عمارت کرده، فخرآباد نام نهاد.

تفصیل بیشتر درباب این محلت ونام بانی آن، در بیان قناة نصرآباد ص۱۴۸-۱۵۰ کتاب حاضر گذشت.

ابن کربویه گفته:

کم حلّ عَرْصَةَ نصر آباذ قاطبةً   من ابن زانیـة محضٍ و کشخان

که ظاهراً مراد وی، امیر ری و کسان او بوده‌اند که در نصرآباد اقامت داشته‌اند، و او را بترك وطن خویش و رفتن بقزوین مجبور کرده بوده‌اند[۲].

این بود نام محلتهای ری، که نگارنده در طی ده و اند سال مطالعه درباب این شهر به آنها دست یافت، و با برسنجیدن روایات و در نظر داشتن همهٔ قراین جای بسیاری از آنهارا (گاه با تقریب و احتمال) معین کرد.

پاره‌ای از این نامها بسیار کهنه و باستانی است، همچون روده و بلیسان و برخی دیگر نو و مستحدث است، همانند فخرآباد؛ گاه دو یا سه نام بر مکانی واحد در طی زمانهای مختلف اطلاق می گردیده، مانند دز رشکان، نصرآباد و فخرآباد در شمال، که چون اقامت گاه بزرگان بوده[۳] در هردوره‌ای نامی داشته است.

پاره‌ای از نامها هست که معلوم نیست نام محلتی یا کویی کوچک یا بنایی بوده است، از آن جمله است:

---

(۱) انساب سمعانی، ورق ۵۶۱ ص۱ س ۲۴؛ معجم‌البلدان، ج۴ ص۷۸۶س۹.

(۲) وی در دو بیت بعد گفته: هم‌الألی منعونی قرب دارهم و باعدونی عن اهلی و خلانی: مختصرالبلدان، ص ۲۷۳ س۹ ببعد.

(۳) کتاب حاضر، ص. ۲۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵.

۱- مشهد امیرالمؤمنین : در النقض آمده :

«... الفقیه بوطالب البزوفری بمشهد امیرالمؤمنین ...[۱]»

محقق محترم آقای دکتر محدث ارموی در «مقدمهٔ نقض» آورده :

«۶ - نیز عماد الدین طبری در بشارة المصطفی گفته (ص ۱۱۶) : اخبرنا الشیخ الفقیه ابوالنجم محمدبن عبدالوهاب‌بن عیسی‌الرازی بالرّی فی درب زامهران بالمشهدالمعروف بالغری ...[۲]»

در صفحهٔ ۸۰ همین مقدمه گفته :

«از مورد ششم از موارد نقل مذکور صریحاً بر می آید که مشهد غری نام محلی بوده است در محلهٔ زامهران ری ، چنانکه در تعلیقات منضمه بکتاب النقض گفته‌ام (رجوع شود به ص ۱۸۶ و ۱۹۱)[۳]» .

در حاشیهٔ کتاب‌النقض در باب مشهد امیرالمؤمنین نقل شده :

«مظنون بظن قوی متاخم بعلم آنستکه مراد از این مشهد همان مشهداست که در محلهٔ زامهران ری بوده است ...[۴]»

۲- سرداب : از جملهٔ آن اماکن است سرداب ری ، در تاج العروس در حرف باء آمده :

«والسردابیة قومٌ من غلاة‌الرافضة ، ینتظرون خروج المهدی من السرداب الذی بالرّی ، فیحضرون لذلک فرساً ملجماً فی کل یوم جمعة بعدالصلاة قائلین : یا امام بسم‌الله؛ ثلاث مرّات[۵]» .

---

(۱) النقض، ص ۱۹۱ ص۱ .

(۲) مقدمهٔ نقض، ص۷۹ س۵ .

(۳) درالنقض، ص ۱۸۶ س ۸ ذیل، ذکر مشهد غری‌در درب زامهران بصورتیکه در ص ۷۹ مقدمه نقل شده آمده است.

(۴) النقض ، ص ۱۹۱ س ۲ ذیل.

(۵) تاج‌العروس ، جزء ۱ ص ۲۹۸ ؛ دیوان راوندی ، ص۱۲۹ .

هرچند این گفته افسانه می‌نماید، لکن نگارنده درتحقیق این‌معنی‌از نزدیک دیده، که هنوز پاره‌ای از اوساط‌الناس و عوام نامه‌هایی بنام حضرت ولی عصر(ع) تهیه‌می کنند ، و نیاز خودرا در آن می‌نویسند، و آنرا بدرون قنات حوالی بی‌بی زبیده می‌اندازند و حاجت می‌خواهند.

آقای دکتر محدث ارموی را در انکار گفته زبیدی صاحب تاج العروس در تعلیقات دیوان راوندی بحثی است[1].

ب - بازارها : ری را بازارهایی وسیع وآباد بوده است ، چنانکه مقدسی در احسن‌التقاسیم گفته :

«الری... فسیح الاسواق [2]» .

اصطخری و ابن حوقل نوشته‌اند :

«و من اسواقها‌المشهورة : روذة و بلیسان و دهک نو و نصرآباد و ساربانان و باب‌الجبل و باب هشام وباب سین [3]» .

این بازارها بجملگی‌در بخش سوم شهر، یعنی رَبَض قرارداشته ، و شهرستان وکهندژ را بازاری نبوده است . مقدسی گفته :

«والمدینة‌الخارجة عامرةٌ بلا اسواق و الاسواقُ والعمارات بالربض [4]» .

بازارها راگویا بیشتر مکشوف و بدون سقف می‌ساخته‌اند ، و بموجب تصریح منابع ، پاره‌ای از این بازارها مشجر و برخی دیگر شارعی عریض بوده.

درمعجم‌البلدان در وصف بازار ساربانان آمده :

«انّه شارعٌ یشقُ مدینةَ الرّی ، فی وسطه نهرٌ جارٍ ، عن جانبیه جمیعاً الاشجار ملتفة متصلة ، و بینها‌الاسواق محتفّة [5]» .

---

(۱) دیوان راوندی ص ۱۲۹ .
(۲) احسن‌التقاسیم ، ص ۳۹۰ س۱۳ .
(۳) المسالک والممالک ، ص۱۲۲ س۱٦ ؛ صورة‌الارض، ص ۳۲۱ س۱۸ .
(٤) احسن‌التقاسیم: ص ۳۹۱ س ۱۸.
(٥) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ٦۷ س ۱۱ .

در اصطخری و ابن حوقل در وصف بازار روده شرحی بدین تقریب مذکور است:

« وهو شارع عریض مشتبک الخانات و الابنیة و العقارات والمساکن[1] ».

در شهرهای آن عهد پاره‌ای از بازارها روباز، و برخی دیگر مسقف بوده‌است. چنانکه مقدسی در توصیف بازارهای یهودیهٔ اصفهان گوید:

« و بعض اسواقهم مغطّاة و بعض مکشوفة[2] ».

این حالت در زمانهای بعد نیز در بازار های شهرها وجود داشته، و وضع بازارهای طهران در عهد صفویان چنین بوده است، در مجله کاوه غرهٔ جمادی‌الاخره ١٣٣٩ قمری شمارهٔ ٢، قول سر توماس هربرت، که بسال ١٠٣٩ از طهران دیدن کرده، چنین نقل افتاده:

« بازار دو قسمت‌است: یک قسمت سرباز است و قسمت دیگرسقف‌دارد...[3]»

تفصیل بازارهای ری بدین قرار بوده است:

١ - بازار باب‌الجبل (الف، ب - ٢): باب‌الجبل، بشرحی که دربحث‌از دروازه‌ها مذکور افتد، ظاهراً ترجمهٔ عربی‌باب کوهک یا کوهکین ری‌بوده، و ازآنجا بسوی طبرستان می‌رفته‌اند.

ذکراین دروازه وبازار دراصطخری[4] و ابن‌حوقل[5] آمده‌است. لسترنج درسرزمین های خلافت شرقی گفته:

« دروازهٔ کوهک در شمال خاوری بطرف طبرستان[6] ».

---

(١) صورة‌الارض، ص ٣٢١ س ٢١؛ مسالک ص١٢٢ س١٨.

(٢) احسن‌التقاسیم، ص ٣٨٨ س ما قبل آخر.

(٣) مجله کاوه شماره ٢ سال ١٣٣٩ ص ١٠ س٩ ستون راست.

(٤) اصطخری، ص ١٢٢، ترجمهٔ فارسی آن، ص١٧٠. دراین ترجمه پس ازکلمه کوهک سطری ساقط است.

(٥) ابن‌حوقل، ص٣٢١.

(٦) سرزمینهای خلافت شرقی، ص٢٣٢ س٢.

در پهنهٔ ری ، آنجا که این دروازه قرار داشته ، امروز نیز تپهٔ بزرگی واقع است ، که مردم محل بآن کوهه می گویند. این محل در شمال شرقی امین آباد فعلی است؛ و چون بموجب قرائن و وجود مشابهت میان نام پاره‌ای از بازار ها و دروازه‌ها ، و نیز تصریح لسترنج[1]، بازارها در مقابل دروازه‌ها قرارداشته ، محل بازار باب‌الجبل در حدود امین‌آباد فعلی تواند بود.

۲- بازار باب سین (ج - ۵) : باب سین در جنوب ری واقع بوده ، و از آنجا بسوی قم و اصفهان و شیراز می‌رفته‌اند[2]. بازار باب سین در مقابل این دروازه قرار داشته است. نام این بازار در اصطخری[3] و ابن حوقل[4] مذکور است.

۳- بازار باب‌هشام (الف - ۳ ، ٤) : باب هشام که ظاهراً همان باب‌خراسان است، و بیان آن بیاید ، در مشرق ری قرارداشته است ، و از آنجا بسوی خراسان می‌رفته‌اند[5]. این بازار در آن محل واقع بوده است. اصطخری[3] و ابن‌حوقل[4] نام‌این دروازه و بازار را ذکر کرده‌اند. شرح بیشتر آن در بحث از دروازهٔ هشام بیاید.

٤- بازار بلیسان (هـ - ۱ ، ۲) : در صحیفهٔ (۲۰۸) کتاب حاضر، درشرح محلت بلیسان ذکری از بازار بلیسان نیز بمیان آمد ، و همانجا اشارت رفت ، که این نام‌مأخوذ از نام بلاش است (بلیسان = بلاسان = بلاشان). درترجمهٔ فارسی اصطخری نسخه بدل بازار بلیسان « فلیشان » با شین آمده[6] که نظر بالا را

---

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ٥ .

(۲) اصطخری، ص ۱۲۲ ؛ ابن حوقل ص۳۲۱ . درمسالک، طبع ۱۹۲۷ص۲۰۸، در ذیل آمده : الی قم و اصبهان وشیراز.

(۳) اصطخری ، ص ۱۲۲ ، ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۱۷۰ .

(٤) ابن حوقل، ص ۳۲۱ .

(٥) در مسالک طبع ۱۹۲۷ در ذیل صفحه ۲۰۷ است : وباب خراسان یخرج منه الی خراسان .

(٦) ترجمهٔ فارسی اصطخری ، ص۱۷۰ س ماقبل آخر ذیل ،

مؤیدی تواند بود. بحث بیشتردر این باب‌در دروازهٔ بلیسان بیاید. نام بازار ودروازهٔ بلیسان در اصطخری و ابن حوقل مذکور افتاده است[1].

۵ - چهارسوق یا چهار بازار ری (ه - ۲) : درکتاب « نسائم الاسحار من لطائم الاخبار » ، در بیان احوال وزیر معین‌الدین چنین مذکور افتاده :

«...عهد او خاتمت‌عهود وزرای سلجوقی‌آمد، چه ، سلطان طغرل راهم‌درآن سال با سلطان تکش بر در ری ملاقات افتاد، و در مصاف کشته آمد ، وسرش ببغداد فرستاده ، و جثه‌اش در چهار بازار ری بردار کردند...[2]»

برطبق این سخن جثهٔ طغرل سوم را در چهار بازار ری بدار آویخته بوده اند.

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار این واقعه چنین ثبت افتاده :

« ... چون بجثهٔ او رسید بفرمود تا از آنجا برداشت ، و بری ببازار رویه (= روده) سه روز آویخته نهاده بود...[3]»

در مجمل فصیحی در این باب در وقایع سال ۵۹۰ آمده :

«در ری‌روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع‌الاول در بازار جثه‌اورا بردار کردند[4]».

از جمع این اقوال توان دانست، که ری را در روده چهار بازاری مهم بوده ، که مرکزیتی داشته ، و مردم را بدانجا بیش از دیگر نقاط شهر گذر بوده ، و جثهٔ طغرل را جهة عبرت درآن نقطه، در تاریخ پنجشنبه ۲۹ ربیع‌الاول سال ۵۹۰ سه‌روز بردار آویخته نگاه‌داشته بوده‌اند. تفصیل بازار روده خواهد آمد.

اما محل چهار بازار، درکتاب النقض مذکور است :

« مناقب خوانان در قطب روده وبرشته [کذا، ظ: برسته] نرمه و سر قلسان و مسجد عتیق همان خوانند ، که بدروازهٔ مهران و مصلحگاه...[5]»

گویا قطب روده (کلمهٔ قطب بر اهمیت محل دلالت دارد) ، که مناقب

---

(۱) اصطخری ، ص ۱۲۲ ؛ ابن حوقل ، ص ۳۲۱ .
(۲) نسائم‌الاسحار، ص ۹۲ .
(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسمت سوم ، ص ۱۵۸ س آخر.
(۴) مجمل فصیحی ، بخش دوم‌ص ۲۷۱ .
(۵) النقض ، ص ۴۱ س ۱۴ .

خوانان بمناسبت وجود جمعیت بیشتر در آنجا منقبت می‌خوانده‌اند، همین چهار بازار بوده است. رستهٔ نرمه یا بازار نرمه (رسته = بازار) بشرحی که مذکور خواهد افتاد ، ظاهراً بمناسبت نام دیه نرمه [۱] (نارمک فعلی) ، که از دولاب ، از راه دروازهٔ دولاب ری (خیابان ابن بابویه فعلی) بدان شهر می‌پیوسته ، بدین نام موسوم بوده است. اگر این حدس صحیح تلقی گردد رستهٔ نرمه آنجا بوده، که امروز آنرا خیابان ابن بابویه گویند. این رسته بازار روده را بنزدیکی در ورودی محوطهٔ فعلی بقعهٔ ابن بابویه از سوی جنوب قطع می‌کرده است ، چنانکه هنوز نهر سر پوشیدهٔ چشمه علی که در روده جاری بوده درهمین محل از زیر خیابان ابن بابویه می‌گذرد. این محل تقاطع ، همان چهار بازار ری یا قطب روده بوده، که در محلت سرای ایالت قرارداشته است. بازار دیگری که با بازار روده چهار بازاری بوجود آورد ، نه ذکری از آن در منابع بنظر می‌رسد ، و نه در نقشه جایی مناسب جهة آن فرض می‌توان کرد [۲].

اگر محلی را که بکمک قرائن و شواهد جهة چهاربازار معین گردیده درست



عکس هوایی محل فعلی چهاربازار (مربع سفید). برج طغرل در مشرق دیده می‌شود

(۱) نرمق بالفتح ثم السکون وفتح المیم و قاف و اهلها یسمونها نرمه من قری الری : معجم البلدان، ج ٤ ص ۷۷٥ س ۷ ؛ سمعانی نیز در الانساب آنرا ذکر کرده ست.

(۲) رك : طبرسی و مجمع البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۲ ص ۳۱٤-۳۱٦.

بدانیم ، این موضوع خود دلیل دیگری بر اهمیت و اعتبار سرای ایالت مذکور در ص ۱۹۹-۲۰۶ تواند بود.

۶- بازاردهک نو (ظ: هـ-۲): در باب این بازار، وانطباق احتمالی آن باناهک یاناهق ، در بحث از محلت‌های ری ص ۲۱۱ کتاب حاضر سخن رفته ، و اعادت را نیازی نیست. ظاهراً نام دهک نو از نام دیهی بصورت «دَهَک» در حدود ری مقتبس بوده است.

در معجم‌البلدان مذکور است :

«دَهَک بفتح اوله و ثانیه قریة بالرّی ینسب الیها قوم‌من‌الرُّواة [۱] ...».

مؤید این نظر است نسخه‌بدل دهک نو در اصطخری طبع ۱۹۲۷ صحیفه ۲۰۷ که بصورت «دهک» آمده، همچنانکه ظاهراً رستهٔ نرمه بمناسبت قریهٔ نرمه وشارع سُرّ بمناسبت دیه سُرّ نامگذاری شده ، و این اماکن در شهر در جهتی که‌آن قراء واقع بوده‌اند قرارداشته است.

۷- بازار روده (د - ۲) : در مسالک اصطخری در مقام شرح بازارها ، در باب اهمیت این بازار ذکر شده :

«... واعمرها الرُّوذَةُ ، فان بهامعظم‌التجارات‌و الخانات و هوشارع عریض مشتبک‌الخانات و الابنیة... [۲]»

در ترجمهٔ فارسی مسالک آمده :

«روده از همه آبادان تر است و کاروانسراها و بازار ها و بازرگانیهای بسیار آنجا باشد [۳] ».

در صورة‌الارض ابن حوقل درج افتاده :

«... و أعظمها الروذة و بها معظم‌التجارات و الخانات و هو شارع عریض

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۶۳۴ س ۶ .

(۲) مسالک اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۷ .

(۳) ترجمهٔ فارسی مسالک ، ص ۱۷۰ س ۱۰ .

مشتبک الابنیة و العقارات و المساکن [۱] ».

ابن کَرْبویهٔ رازی گفته :

و کم بروُذَةَ من مُسْتَشْرَفٍ حَسَنٍ

الی المَضیق بِها من باب باطانِ [۲]

این بیت نشان می دهد که روده تا بدانجا که از سوی جنوب بشارع باطان می‌پیوسته سخت معمور و آباد بوده است.

یاقوت را نیز در معجم‌البلدان و المشترك به محلت‌روده که بازار روده درآنجا واقع بوده ، اشارتی است که ذکر آن در ص ۱۹۷ کتاب حاضر گذشت.

نهر چشمه علی فعلی یا سورین باستانی از میان این بازار می گذشته [۳] ، و همچنانکه در ص ۹ و ۱۳۲ اشارت رفته ، در کنار این نهر و تپه های مجاور آن نخستین بنای شهر ری پی‌افکنده شده بوده‌است ؛ از این رو توان گفت که بازار روده کهنه‌ترین و قدیمی‌ترین بازار های ری بوده است.

این بازار طولانی در ری‌برین قرار داشته، و قسمت علیای آنرا سر روده یا رأس‌الروده، و میانهٔ آنرا قطب‌روده یاوسط روده ، و پایین‌آنرا اسفل روده‌می گفته‌اند بدلائل زیر :

۱- سمعانی در الانساب آورد :

« الروذی... هذه‌النسبة الی محلة بالرّی یقال‌لها « روذة » و « سر روذة [٤] »

با توجه بهمهٔ قرائن توان دانست که این محلت بر قسمت علیای روده ، درآن حدود که بقعهٔ ابن بابویه قراردارد اطلاق می گردیده است.

در مسالک اصطخری ، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۸ در نسخه بدلی در ذیل صفحه آمده :

---

(۱) صورة‌الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۰ .

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۳ .

(۳) بیان نهر چشمه‌علی یا سورین درصحائف ۱۳-۱٤۳ گذشت.

(٤) انساب سمعانی ، ورق ۲٦۲ ص ۲ س ٥ ؛ النقض ص ٥۹۹ س ۹ ذیل اول.

« و باب‌المدینة و رأس‌الروذة ».

۲- در کتاب النقض مذکور است :

« مناقب خوانان در قطب روده... همان خوانند که بدروازهٔ مهران...[۱] »

اصطخری و ابن حوقل در باب کوه دماوند گفته‌اند :

« رأیتهُ انا من وسط روذة بالرّی (ابن حوقل کلمه «انا» را ندارد) [۲] ».

ظاهراً این بازار بزرگ، چنانکه قبلاً گذشت ، از چهار بازار ری بسمت جنوب شرقی ، تا مسافتی پس از حدود برج طغرل نام قطب روده داشته است.

۳- در احسن‌التقاسیم در بحث از اماکن مذکور است :

« و دار الکتب باسفل‌الرُّوذَة فی خان [۳] ».

از دلائلی که مکان بازار روده را معین می سازد علاوه بر آنچه در بیان رود سورین ومحل آن‌مذکورافتاده ، یکی نیز این حقیقت‌است، که اصطخری وابن‌حوقل ادعا کرده‌اند که قلّهٔ دماوند را از وسط روده دیده‌اند ، و قول آن دو در سطور بالا گذشت .

در پهنهٔ این شهر بسبب قرارداشتن کوه بزرگ ری و تپه‌های بلند اطراف آن کوه در شمال ، رؤیت قلهٔ دماوند از همه‌جا امکان پذیر نیست، تنها ازگوشهٔ شمال غرب که قطب روده درآن حدود واقع‌بوده می‌توان آنرا مشاهده کرد.

جاکسن شرق شناس معروف نیز همانند اصطخری و ابن‌حوقل قلهٔ دماوندرا ازبالای برج طغرل که همان حدود وسط روده است دیده وچنین گفته :

« بالا رفتن به قلّهٔ بنا ارزش دارد چون منظرهٔ ری از بالای آن یکی‌ازبهترین مناظر دیدنی است. درشمال قلهٔ مرتفع دماوند دیده می‌شود ».

عبارت کتاب وی دراین باب چنین است.

---

(۱) النقض ، ص ٤١ س ١٤ .

(۲) اصطخری ، ص ١٢٣ س ١٣ ؛ ابن حوقل ، ص٣٢٢ س١٥ .

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ٣٩١ س آخر.

An ascent to the summit of the edifice is worth making , as the view of Rei from its top is one of the best that can be obtained. Far to the north is seen the lofty crest of Damavand[1] »

۸- بازار ساربانان (د - ۱ ، ۲) : ذکر بازار ساربانان بنقل از اصطخری و ابن حوقل در ص ۲۱٤ کتاب حاضر گذشت ، و نیز در بیان رود جیلانی در صفحهٔ ۱٤۳ اشارت رفت که آن رود از ساربانان می گذشت ، و همانجا شواهدی که محل آن رود ، و به تبع جای بازار ساربانان را معین می کرد ، مذکور افتاد .

اینک قرائن دیگر در این باب :

در شرح رود جیلانی گفته آمد ، که آن رود ظاهراً در محل مسیل حسین آباد فعلی (که از محل شارستان ری قدیم می گذرد) جریان داشته است.

یکی از دلائلی که این نظر را تأیید می کند آنکه ظاهراً از قدیم باز علاوه بر آب چشمه ها[2] و قنوات ، در موارد بارندگیهای زیاد آب صحرای جنوبی طهران ، چنانکه هم اکنون نیز دیده می‌شود ، اگر بحدود ری برسد از این مسیل قدیمی از جنوب کارخانهٔ گلیسیرین گذشته ، بسمت جنوب شرقی بسوی کویر می‌رود، سیلهای عظیم گاه در این امتداد خرابیهای بزرگی را سبب می آمده ، و ذکر یکی از این خرابیها در بحث از مسجد جامع مهدی (در حدود تقی‌آباد فعلی) ، که بهنگام بنای آن بپایهٔ خانهائی برخوردند که سیل آنها را خراب کرده بود در فصل نهم بیاید.

این امر موجب آمده که این آب گذر را از قدیم بستری گسترده و بالنسبه گود باشد.

این نکته نیز مسلم است که نخستین شارع هر شهر و آبادی در امتداد مسیر طبیعی‌آبها بوجود می‌آید، و بی گمان درقدیم‌طرفین هموار این‌مسیل نیز شارعی‌بزرگ

---

(۱) سفرنامهٔ جاکسن ، ص ٤۳۷ س ۱۱ .

(۲) در باب چشمه های ری یعقوبی در البلدان ص ۲۷٦ گفته : شرب اهلها من عیون کثیرة و اودیة عظام.

بوده، که آب مسیل بصورت نهری بزرگ در وسط آن جریان داشته است.

چنین حالتی را صاحبان مسالک و ممالک در مقام ذکر بازار ساربان در وصف آن متعرض شده‌اند.

ابن فقیه در مختصر کتاب‌البلدان گفته:

« کان هارون الرشید یقول . . . ولم ار فی هذه‌المواضع موضعاً احسن من السربان (= ساربانان)، شارعاً فی مدینة‌الرّی (= شارستان) فی وسطه نهر و عن جنبیه اشجارٌ ملتفة متّصلة و فیما بینها سوقٌ . . .[۱] »

از این گفته توان دانست که ساربانان بصورت خیابانی بزرگ در شارستان (مدینة) ری واقع بوده است و چون مدینة، بنا بقول مقدسی که گوید: «والاسواق والعمارات بالربض »، بازاری نداشت، توان گفت تنها بخش علیای ساربانان تاحدود جامع و دارالاماره بازار بوده است.

یاقوت نیز آورده است:

« کان‌الرشید یقول . . . ولم ارفی هذه‌المنازل الثلاث‌التی نزلتها موضعاً احسن من‌السربان لانّه شارع یشقّ مدینة‌الرّی فی وسطه نهرٌ جارٍ عن جانبیه جمیعا الاشجار ملتفة متصلة و بینها‌الاسواق محتفة[۲] ».

وصف « یشقّ مدینة الرّی » اشارتی‌به گسترد گی وعمق بستر مسیل، که در وسط شارع سربان قرار می گرفته، دارد، چون « شقّ » بمعنی صدع و خرق است.

در هر شهری که شاخهٔ رودی یا نهر بزرگی از خارج بدان‌سو جریان می یابد مسیر آن در داخل شهر از وسط خیابان است، همانند خیابان نادری و صفوی در مشهد مقدس.

قول احتمال انطباق نهر موسی در ری با نهر جیلانی در ص ۱۴۵ ثبت افتاده،

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۷۳ س ۱۷.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۶۷ س ۹.

که یعقوبی آنرا وادی عظیمی دانسته که از بلاددیلم (= کوهستان شمالی‌طهران) بدانسو جاری بوده است.

دیگر از دلائلی که محل بازار ساربانان را در مکان مفروض تأیید می کند قول ابن کربویهٔ رازی است، وی در قصیدهٔ خود گفته :

وَهاتِ کالسَّربانِ الیومَ مُرْتَبَعاً

مِنْ بابِ حَرْبٍ اِلی‌ساحاتِ عفّانِ [1]

بر طبق نسخه بدل سربان در ذیل صفحه ، توان دانست که مراد همان ساربانان است.

بموجب این بیت « باب حرب » و « ساحات عفّان » در دو سوی ساربانان ، واقع بوده‌اند.

در صحیفهٔ ۱۵۳ از قول طبری نقل افتاد که محل جنگ در فتح ری دامن کوه‌ری (ظ : در مغرب کوه نقاره‌خانه، در دامن کوه بزرگ ری) بود. در این‌نقطه قبل از آن تاریخ ذکر جنگ‌دیگری بنظرنرسید، و برطبق این حکم کلی که، «اطلاق مطلق برفرد اکمل است»، مسلمانان نام دروازهٔ شرقی ری برین (در جنوب شرقی کارخانهٔ گلیسیرین جنب باروی کهنه) را باب‌الحرب نهاده بوده‌اند ، چون ظاهراً بزرگترین جنگی که در آن نقطه رخ داد همان نبرد فتح ری بود.

پیش از واقعهٔ فتح ری ، و خرابی ری باستان ، و احداث شهرجدید آنجا را دروازهٔ خراسان می گفتند ، چنانکه در ترجمهٔ تاریخ طبری در ذکر این واقعه ، در مدد رساندن زینبی بسپاه عرب چنین ذکر شده :

« . . . مدد سپاه بیاورد از پس کوه طبرك بپهلوی [در] خراسان بشهر اندر آورد . . . [2] »

این سخن علاوه بر ذکر نام دروازه ، میدان نبرد را نیز نشان می‌دهد که در

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۲ س ماقبل آخر.

(۲) ترجمهٔ تاریخ طبری ، چاپ عکسی ، ص ۵۰ .

فاصلهٔ میان کوه طبرك (نقاره خانهٔ فعلی) و شهر بوده است. ظاهراً پس از آنکه برای ری عهد اسلامی دروازهٔ خراسان جدید بوجود آوردند، دروازهٔ سابق را باب الحرب گفتند.

این بیت حدود بازار ساربانان رامشخص می‌سازد، وآن با تقریبی همان محل مفروض است.

دیگر از قرائن اینکه در ترجمهٔ فارسی اصطخری در ذکر آبهای ری آمده:

«کاریزی هست کی آن را کاریز شاهی خوانند، بر ساربانان گذرد، و کاریز دیگر را گیلانی خوانند و گیلانی بر کوی ساربان گذرد...[1]»

در مسالك اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ (ص ۲۰۸) در نسخه بدل آبهای ری در ذیل مذکور است:

«وقناة نصرآباد و قناة شهی تجری وسطها (=المدینة=شارستان)».

محل نصرآباد را سمعانی و یاقوت چنین گفته‌اند:

«محلّة بالرّی فی اعلی البلد[2]».

بموجب قول نخستین کاریز شاهی و گیلانی هردو از ساربانان می‌گذشتند، بموجب قول دوم قناة نصرآبادوقناة شهی هردوبوسط شهر می‌رفته‌اند، ازین رو بناچار و بحکم منطق هرسه کاریز از ساربانان به‌شارستان جاری بوده‌اند، و چون محل نصرآباد را سمعانی و یاقوت در ری برین معین کرده‌اند، مسیر این آب محل ساربانان را بتحقیق بصورت مفروض، بدست می‌دهد.

چون امتداد مسیل حسین آباد از مشرق ری زیرین می‌گذرد، توان گفت شارع ساربانان بسوی دروازهٔ هشام در مشرق ری، و یا بنزدیکیهای آن ممتد بوده است.

عکس هوایی این محل و مسیر نهر جیلانی در صحیفهٔ ۱٤۰ درج است. این بازار از جنوب دزرشکان آغاز می شده است.

---

(۱) ترجمهٔ فارسی مسالك، ص ۱۷۰ س ۱۳.

(۲) الانساب، ورق ۵٦۱ ص ۱ س ۲٤؛ معجم‌البلدان، ج ٤ ص ۷۸٦ س ۹.

۹ـ بازار نرمه یا رستهٔ نرمه (د، هـ ـ۱) : در باب این بازار در شرح چهار بازار ری ذکری رفته ، و اعادت را نیازی نیست ، اینکه در کتاب النقض بجای « رستهٔ نرمه » « رشتهٔ نرمه » ثبت افتاده، ظاهراً گویا خطای کتّابست ، و کلمه رشته مصحف رسته است.

نرمه آن دیه بوده که در عصر ما بدان نارمک اطلاق کنند، و نارمک را عرب زبانان نرمق گفته‌اند. یاقوت نقل کرده :

« نرمق بالفتح ثم‌السکون وفتح المیم وقاف و أهلها یُسَمُّونَها نَرمه من قری‌الرّی ، ینسب‌الیها احمدبن ابراهیم النرمقی‌الرّازی . . .[1] »

در انساب سمعانی مذکور است :

« النرّمقی . . . هذه‌النسبة الی نرمق و هی‌قریةٌ من قری الرّی یقال لها نرمقه منها احمدبن ابراهیم‌النرمقی‌الرازی [2] » .

این قریه در شمال غربی ری واقع است ، و مردم قصران داخل و لواسان از راه آن دیه به دولاب ، و از آنجا از دروازهٔ دولاب ری وارد این شهر می‌شده‌اند ، و تا این اواخر راه طهران بلواسان نیز ازآنجا می گذشته است. این بازار ظاهراً ساربانان را به روده می‌پیوسته ، و چهاربازار روده را به وجود می‌آورده و پیش می‌رفته‌است.

ذکر این نکته در اینجا از فایدتی خالی نتواند بود، که گرچه ری باستانی خراب شده و بناهای آن از بین رفته است، لکن مکان شوارع عمدهٔ آن که مردم را همه روز در آنجاها شد آمدی بوده تغییری نیافته است ، از آن جمله است همین رسته نرمه ، که پس از خرابی ری نیز پیوسته از طهران و آبادیهای اطراف آن از راه دولاب و دولت آباد از همین محل بزیارت ابن بابویه و حضرت عبدالعظیم می‌رفته‌اند .

۱۰ـ بازار نصرآباد (د ـ ۱) : ظاهراً قناة نصرآباد ، و محلت نصرآباد، وبازار

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ۷۷۵ س ۷.

(۲) انساب سمعانی ، ورق ۵۵۸ ص ۱ س ۲۹.

نصرآباد هرسه وجه‌تسمیتی واحد داشته‌اند ، که شرح آن در ص ۱٤۹ و ۱۲۲ مذکور آمده است .

این بازار بموجب قرائن در شمال غربی ری در محلت نصرآباد واقع بوده ، و گویا ظاهراً از حدود پل کار خانهٔ سیمان فعلی بسمت محلت نصرآباد آغاز می شده است .

بی گمان شهر بزرگ ری را بازارهای دیگری نیز بوده ، که نام آنها در کتب مسالک نیامده است [1] و اگر گفته لسترنج را در سر زمینهای خلافت شرقی درست بپنداریم که محل بازارهای شهر را درپیش روی دروازه‌ها می داند [2] ، درآن صورت نام بازار باطان (هـ - ۲)، بازار دروازهٔ جاروب بندان (ظ: د - ٤) ، بازار دروازهٔ آهنین (ظ: الف ، ب - ٤ ، ٥) ، بازار دروازهٔ مهران (هـ - ۱) ، بازار در مصلحکان(هـ - ۲)، بازار درعابس (ظ: د - ۳) را نیز بایدبنام بازارهای سابق افزود .

ج - کوچه ها و شوارع : ارباب مسالک را درگذشته معمول و معهودنبوده است که در آثار خویش نام شوارع و کوچه‌های شهرهارا نیز ذکر کنند مگر آنکه بازاری، یا بنای مهمی در آنجا باشد ، و ذکر شوارع وسِکَک غیربازار درهیچیک ازمنابع ظاهراً عنوانی خاص ندارد . با این همه گاه در مطاوی کتب بمناسبت ذکر شخصی یابیان حادثه‌ای، نام‌شارعی‌یا کوچه‌ای نیز مذکور افتاده است . دراین‌مهم، در باب ری آنچه بنظر رسیده بدین شرح است :

کوچه ها :

---

(۱) از این معنی، که اصطخری ، ص ۱۲۲ و ابن‌حوقل، ص ۳۲۱ در مقام برشمردن نام بازارها گفته‌اند : « ومن اسواقها المشهورة »، توان دانست که ری را بازارهای غیر مشهور نیز بوده که در منابع ذکر نگردیده‌اند .

(۲) اشکال گفته وی‌این‌است ، که‌محل این بازارها را در بیرون‌دروازه‌ها گمان کرده، چنانکه‌در ترجمهٔ فارسی کتاب وی، ص ۲۳۲ س ٥ آمده: « بازارهای شهر در جلو و بیرون این‌دروازه‌ها جای داشت » .

۱-کوچهٔ حنظله (ظ : الف -۳ ، ٤) : یاقوت در معجم‌البلدان ، در شرح رَنْبُویه از دیه‌های نزدیک ری، که علی‌بن حمزهٔ کسایی‌را بدانجا مرگ در رسیده بوده گفته است :

« قیل ان‌الکسائی دفن بسکّة حنظلة بالرّی فی‌سنة ۱۸۲ وقیل سنة۱۸۹[1] » .

بدین‌نام، دربی و مسجدی نیز در ری بوده، که در معجم‌البلدان چنین ذکر رفته است :

« قال ابوالفضل ابن طاهر : دربُ حَنْظَلَة بالرّی ینسب الیه ابو حاتم محمدبن ادریس‌بن المنذر الحنظلی و ابنه عبدالرحمن بن ابی حاتم و داره و مسجده فی هذا الدرب رأیتُه و دخلته[2] » .

این کوچه ظاهراً درمشرق ری واقع بوده، و شرح آن در بیان گورستان کسائی بیاید .

۲ - کوچهٔ دینار : یاقوت گفته :

«سکّة دینار بالری‌منها‌الحسین بن‌علی الدیناری الرازی‌ذکره ابن‌ابی‌حاتم[3]» .

بقرینهٔ این نام‌محتملاً ضرابخانهٔ ری آنجا واقع بوده است.

در باب این کوچه درجای دیگر مطلبی بنظر نرسید .

۳ کوچهٔ ساسان (د - ۱) : نام این کوچه در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی بدنبال ذکر عرصهٔ نصرآباد چنین آمده است :

وکم بِسِکّةِ ساسانٍ اذا ذُکِروا   من ابن فاجرةٍ نصٍّ و قرنانِ[4]

ابن کربویه درضمن این قصیده بمردم‌ری درود فرستاده ، و نسبت بدانان‌دعای خیر کرده است ، مگر آن جمع را که بازماندگان باغیان زمین و منکران دین حق

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۲٤ س آخر.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۳٤۸ س۱٦ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۷۱۳ س ما قبل آخر.

(٤) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۱۰ .

دانسته و گفته : چه‌بس زنازادگان و بدکاران و بی حمیّتانی که در پهنهٔ نصرآباد ویکوچهٔ ساسان فرودآمده‌اند ، و ایناننذ که مرا از اهل و دیار دور کرده‌اند [۱] .

از این گفته بخوبی پیداست که وی والیان و مرزبانان ستمکار ری را اراده کرده ، که در آن حدود مقیم بوده ، و اورا بترك وطن خویش مجبور کرده‌بوده‌اند. نصرآباد چنانکه در سابق مذکور افتاد، در شمال ری درحدود دزرشکان‌قرار داشته، و بی گمان کوچهٔ ساسان نیز آنجا واقع‌بوده است.

٤ - سکةالموالی (ظ : ج ، د - ۲) : سکّةالموالی که گویا در اینجابمعنی کوچهٔ‌دوستان‌است، نام کوچه‌ای بوده که‌حضرت‌عبدالعظیم بهنگام ورودازطبرستان[۲] به ری بدانجا نزول فرمود .

صاحب عباد در رساله‌ای که در احوال آن حضرت فراهم آورده گفته است :

«... ثمّ وردالرّی ، و سکن بساربانان ، فی دار رجل من الشیعة ، فی سکّةالموالی...[۳]»

صاحب جنةالنعیم در این کتاب ، که در احوال حضرت عبدالعظیم فراهم آمده است آورده:

«... گویا سکّةالموالی نامیدند آن کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوست‌داران اهل بیت بودند درآن منزل و مأوی داشتند ، و در کوچه های دیگر حضرات حنفیة و شافعیه خانه های عالیه بنا نموده بودند...[٤]»

سکّةالموالی در ری بموجب گفته های‌بالا درساربانان در مکانی افتاده‌بوده، که محل تلاقی محلتهای سه فرقهٔ حنفی و شافعی و شیعه بوده است. چنین مکانی چنانکه از همهٔ شواهد و قرائن استنباط می شود ، و در بحث از مذهب ری بدانها

(۱) رك : کتاب حاضر ، ص ۱۸۷ .

(۲) منتقلةالطالبیه ، ص ۷۵ س ۲ .

(۳) مستدرك‌الوسائل ، ج ۳ ، الفائدةالخامسه ، ص ٦١٤ رسالهٔ صاحب.

(٤) جنةالنعیم ، ص ۳۹۸ ببعد.

اشارت خواهد رفت ، گویا ظاهراً در حدود مغرب مسجد جامع مهدی و مشرق بازار ساربانان ، مقابل گنبد فخرالدوله واقع بوده است [1].

۵-کوچهٔ صوفی (ظ: د - ۲) : در کتاب النقض ، در ذکر حسن صباح درباب خانهٔ وی مذکور است :

«... خانه در روده داشت در شهر ری بکوچهٔ صوفی...[2]»

در احوال حسن صباح نوشته‌اند که در آغاز پیرو مذهب امامیهٔ اثناعشریه بود .

در جهانگشا از قول خود حسن صباح چنین نقل افتاده :

«من مذهب آباء خویش ، مذهب شیعهٔ اثنا عشری داشتم...[3]»

در تاریخ گزیده آمد :

«در اول شیعی اثناعشری بود، و حاجب سلطان ارسلان سلجوقی [4]».

محتملاً کوچهٔ صوفی محل خانهٔ حسن صباح ، بحکم انتساب وی در بادی امر بسلجوقیان (با توجه باینکه در قطب روده بشرحی که در مذهب ری بیاید شیعه نمی زیسته ، و رأس‌الروده از محلتهای شیعیان را نیز از جایگاه سلجوقیان فاصله‌ای بود) در اسفل روده نزدیک بدربار آل سلجوق ، که ظاهراً اقامتگاه شیعیان و محل کتابخانه صاحب عباد بوده، قرار داشته است. والله اعلم.

ظاهراً حسن صباح را خانهٔ دیگری نیز در ملتقای محلت زامهران و مصلحتگاه (نزدیکیهای امامزاده عبدالله) بوده است ، و این معنی در نسخه بدلی در کتاب النقض چنین ذکر شده : « و در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه ، بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر زادمهران [5]» ذکر این محل در شرح مصلحگاه نیز بیاید .

---

(۱) رك : محلهٔ شافعیان، کتاب حاضر ، ص ۲۰۶ .

(۲) النقض ، ص ۹۱ س ۹ .

(۳) جهانگشا ، ج ۳ بتصحیح مرحوم قزوینی ، ص ۱۸۸ س ٥ ببعد .

(٤) تاریخ گزیده ، ص ٥۱۷ س ۷ ببعد .

(٥) النقض ، ص ۹۱ س ٤ ذیل .

شوارع :

شوارع بزرگ و عمدهٔ ری همان بازارهای آنجا بوده ، که نقاط آباد شهر را بهم می‌پیوسته ، و اکثر مقابل دروازه‌های شهر واقع و صورت خیابانی آبادیرا دارا بوده است.

در منابع نام آنها بنام همان بازارها و دروازه‌ها ثبت است ؛ لکن از آن میان نام شارعی بزرگ بچشم می‌خورد که دروازه یا بازاری بدان نام ، تا آنجا که عرصهٔ تتبع بر نگارنده فراخ بوده، دیده نشده است، وآن شارع سرّ است. این‌شارع درقرن دوم و سوم هجری شهرت و عظمتی داشته است ، ابن کربویه گفته :

وَ شارِعُ السِّرِّ [۱] یُمْناه ویُسْرَتُهُ
مُحَفَّفان بانهارٍ و اغصانِ [۲]

از این بیت معلوم می‌شود که این شارع را در دوسوی راست وچپ‌جویهای آب روان و درختان بوده است. در باب محل این شارع قرینه‌ های زیر بدست است:

۱- نام سُرّ همه جا با نام سَرَبان (= ساربانان) همراه است.

در مختصر کتاب البلدان :

ص ۲۲۷ س ۵ : قالت الحکما احسن الارض مخلوقةً الرّی ولها السرّ و السرّبان.

ص۲۳۶ س ۱۵ در توصیف اماکن با نزهت و طراوت : سُرّ و سَربان الرّی .

ص ۲۷۰ س ۱۰ در وصف ری : لها السرّ و السّربان.

در قصیدهٔ‌ابن کربویه در ص ۲۷۳ این کتاب نیز بیت مربوط به‌شارع السرّ بلافاصله پس از بیت مربوط به ساربانان آمده.

---

(۱) لفظ شارع به معنی خیابان وسیع‌است، ثعالبی‌در فقه‌اللغة آورده : الشارع الطریق الاعظم ، فقه‌اللغة ، ص ۴۳۰ س۲.

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س۱.

در المسالک و الممالک ابن خرداذبه ص ۱۷۱ س ۷ :

قالت الحکماء : احسن الارض . . . الخ .

در احسن التقاسیم ص ۲۵۹ س ۲:

احسن الارض مخلوقة الرّی و فیها السُّرّ و السَّربان .

در معجم البلدان ج ۳ ص ۶۷ س ۸ :

قال بعض اهل الادب احسن الارض مخلوقة الرّی و لها السَّربان و السُرّ .

بدنبال هم آمدن نام سُرّ و سربان بی موجبی نتواند بود . معمولاً در عرف چون دو خیابان در کنار و بموازات هم قرار گیرند اکثر نامشان بدنبال هم مذکور می‌افتد، همانند خیابانهای لاله‌زار و فردوسی ، شاهرضا و تخت جمشید در طهران ، و امثال آنها در شهرهای دیگر ؛ پس محتملاً سُرّ و سربان در کنار و بموازات هم قرار داشته‌اند .

۲- سُرّ نام قریه و یا ناحیه و رستاقی نیز در ری بوده است ، سمعانی در الانساب آرد :

« السُّرّی . . . عندالنسبة الی سُرّ وهی من قری الرّی . . . [1] »

سپس نام چند تن از دانشمندانی را که از آنجا برخواسته‌اند بر می‌شمارد .

یاقوت در المشترك گوید :

« . . . السُّرُ من قری الرّی ینسب الیها زیاد بن علی الرازی . . . [2] »

همو در معجم البلدان ذکر کند :

« قریة من قری الرّی ینسب الیها السُّرّی؛ و قیل السُّرّ ناحیة من نواحی الرّی فیها عدّة قری ینسب الیها جماعةٌ [3] » .

---

(۱) الانساب ، ورق ۲۹۸ ص ۱ س ۵ .

(۲) المشترك ، ص ۲۴۵ س ۴ .

(۳) معجم البلدان ، ج ۳ ص ۷۶ س ۱۶ .

در احسن‌التقاسیم در ذیل ص ۳۹۲، در ذکر رساتیق ری در باب محل سُرّ چنین ثبت است :

« وسُرُّ قریبة من المفازة عامرة ...[1] »

از مقام چنین مستنبط است که سُرّ در اینجا نام ناحیه و رستاق است نه قریه. چون جلگهٔ ری از سوی مشرق و جنوب شرقی به مفازه یا کویر می رسد توان گفت سُرّ در این سو افتاده بوده است. ظاهراً این مکان را از شهر ری فاصله‌ای اندك بوده است؛ دلیل این دعوی آنکه قلعهٔ فرخان از قلاع استوار ری در صدر اسلام، در این محل قرارداشته ؛ و در واقعهٔ فتح این شهر پس از آنکه سپاهیان مدافع که در دامن کوه، در جنب شهر با لشکریان عرب نبرد می کردند شکست یافتند، امیر عرب در آن قلعت منزل کرد؛ اینک اسناد دعوی فوق :

ابن فقیه در باب محل قلعهٔ فرخان گفته :

«قلعة الفرّخان هو الدّز الذی بالسُّر حبس الجرائم[2] ».

گمان نرود که مراد از سُرّ در این مورد شارع داخل شهرتواند، بود زیرا یاقوت از این قلعت بصورتی یاد کرده که می‌رساند که در نواحی ری قرار داشته نه در داخل شهر بدینگونه :

« والجوسق ایضاً قلعة الفرخان بناحیة الرّی[3] ».

موضوع اقامت سردار عرب در قلعهٔ فرخان در فتوح البلدان بلاذری بدین شرح ثبت افتاده :

« ... فلمّا انصرف عروة، بعث حذیفةُ علی جیشه سلمة بن عمرو بن ضرار الضبّی، و یقال البراءبن عازب، وقد کانت وقعة عروة کسرت الدیلم و اهل الرّی؛

---

(۱) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۲ س ۷ ذیل.

(۲) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۶۹ س ۱۵.

(۳) معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۲.

فاناخ علی حصن‌الفرخان ابن الزینبدی [۱] ».

در شهر ری نام پاره‌ای از اماکن از نام ناحیه یا دیهی که در آن سو قرار داشته اقتباس شده، همانند دروازهٔ دولاب و رستهٔ نرمه و دروازهٔ مهران‌وغیره، ازنام دولاب و نرمه (= نارمک) ومهران (در شمیران‌فعلی). شرح رستهٔ نرمه گذشت ودو محل دیگر در بیان دروازه‌ها خواهد آمد.

بدین‌قرار بی گمان نام‌شارع سُرّ از نام قریه یا رستاق سرّ اقتباس شده است، و باید شارع سرّ در امتداد راه آبادی سرّ، از مشرق به مغرب یااز شمال غربی به جنوب شرقی ممتدّ باشد، تا با گفتهٔ مقدسی در احسن التقاسیم در باب مکان سُرّ سازگار افتد.

۳ـ با آنکه همهٔ شوارع عمده ، بازار نیز بوده، سُرّ رابنام بازارذکرنکرده‌اند، و درکتب مسالک مورداستفاده، آنجاکه سخن از بازارهای ری بمیان است ، چنین نامی بهیچ روی بچشم نمی‌خورد ، این حقیقت دلیل آنست که شارع سُرّ درربض شهر ، یعنی محل بازارها و مراکز داد وستد، و بالطبع در محل ری‌پیش از اسلام یاری علیا که جزء ربض دوره‌های بعد بوده قرارنداشته است. شارع سرّ درشارستان نیز واقع نبوده ، چون ابن کربویه در ذکر شوارع ری برای شارستان تنهایک شارع ذکر می‌کند بدین‌قرار :

« أنّی لَها کجنانٍ فی شوارعها
یطفحن فی کُلّ بُستانٍ و میدانِ
او کالمدینة شطّاها و « شارعها »
من المُصَلّی الی صحراء أزْدانِ [۲] »

این یک شارع نیزهمان ساربانان بوده ، که ذکر آن در بحث ازبازارساربانان

---

(۱) فتوح‌البلدان ، ص ۳۱۷.

(۲) مختصر کتاب‌البلدان ، ص ۲۷۲ س ۱۷.

ازقول هارون‌الرشید گذشت [۱]. بدینقرار بی تردید شارع سرّ درکهن دژ شهر واقع بوده. همان گونه که در منابع ثبت است، دو شارع بزرگ «سرّ» و «سربان» یا «ساربانان» هر دو آبی فراوان داشته است. ذکر آب شارع سرّ در صحیفهٔ ۲۳۱ گذشت، و در باب ساربانان نیز ابن کربویهٔ رازی گفته:

أَنْهارُها اربعٌ محفوفةٌ زُهُرٌ
يحار فيهن عينا كُلُّ انْسانِ [۲]

در ص ۱۴۳ کتاب حاضر نیز ذکر گردید که نهرجیلانی برساربانان میگذشته است. در ری سفلی یا ری زیرین حدود مسیل حسین‌آباد فعلی و اراضی شمالی آنرا امکان داشتن چنین آبی بیشترست.

در صحیفهٔ ۲۲۲ اشارت رفت که محل شارع ساربانان همان امتداد مسیل حسین آباد فعلی بوده، برای شارع سرّ نیز مکانی که با همهٔ قرائن مذکور (نزدیک بودن بساربانان، قرارداشتن در مسیر آبادی سُرّ، واقع نبودن در ربض شهر و شهرستان، داشتن آبی فراوان) سازگار افتد، چنانکه اشارت رفت بی گمان جز در کهندز یا فصیل، یعنی در حدود خیابان تقی آباد و امین آباد کنونی محلی نمی توان یافت، و اگر این استنباط (که مستند بهمه مطالب پیشین است) موجه تلقی گردد، معلوم خواهد شد که مسجد جامع مهدی و دارالامارهٔ وی، چنانکه در نقشهٔ ری مشهود است، از سوی جنوب بشارع سربان و از جانب شمال بشارع سُرّ محدود بوده، و سبب آبادی این دو شارع و تعاریفی که بزرگان از این دومکان کرده‌اند، و در ص ۲۳۱، ۲۳۲ کتاب حاضر درج افتاده روشن می‌شود، ونیزامتداد این شارع بصورت مذکور به آن حدود می‌رسیده، که بقایای زندان کهنهٔ قدیمی واقع در آبادیی بهمین

---

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۲۳.

(۲) مختصر کتاب‌البلدان، ص ۲۷۲ س آخر. گویا ظاهراً مراد از «انهارها اربع» نهرهایی است که آب آن به محلت ساربانان ویا بنهری که در وسط ساربانان جاری بوده و شرح آن در ص ۲۲۳ گذشت می‌ریخته است.

نام در مشرق ری ونزدیک بدان، آنجاست ، که باتوجه بتمامی مطالب گذشته توان گفت که همان قلعهٔ فرخان است ، از این معنی در فصل چهاردهم کتاب نیز سخن خواهد رفت.

د ـ دروازه‌های ری : شهر ری از زمانهای بسیار دور از سویی مرکز تجارت و معبر بازرگانان و قوافل و بازار تبادل کالای مختلف بوده ، و از سوی دیگربسبب آبادی و شهرت و اعتبار و عظمت مطمح نظر جهانداران وکشورگشایان مختلف قرار داشته است. بدین سبب در چهار جهة آن دروازه های آباد معموری وجود داشت ، که بوسیلهٔ دز های معتبری که در نزدیکی آنها پی افکنده بوده‌اند حمایت می‌شده‌است ، و در عهداسلامی نیز که شهر جدید احداث گردید، دروازه‌هایی آهنین برای آن تعبیه کرده بوده‌اند. آثار دزهاو برجهای ری قدیم، که هر کدام یکی از جهات یامدخل های شهر را حفاظت می کرده ، در نقشهٔ کرپرتر (مقابل صحیفهٔ ۵۱ کتاب حاضر) مشهود است [۱] ، و در باب ری قرون اسلامی نیز ، که دروازه های آهنین استواری داشته در منابع جسته و گریخته اقوالی ثبت افتاده است ، ابودلف در الرسالة‌الثانیه آورده :

«... وفی وسط الرّی مدینة ایضاً عجیبة بابواب حدید و سور عظیم... [۲]»

ابن اثیر در حوادث سال ۲۵۷ هجری نقل کرده :

« و قلعوا (مردان قاسم‌بن علی علوی عامل حسن بن زید علوی در ری) ابواب المدینة و کانت من حدید... [۳]»

ظاهراً به جز دروازه‌هایی که در ربض بگرد شهر احداث شده بـوده ، و آنـرا به شهرهای مجاور مربوط می ساخته است، در درون شهر نیز ابوابی‌ساخته بوده‌اند،

---

(۱) کرپرتر در ج ۱ ص ۳۶۰ س ۱ سفرنامهٔ خود گفته : «...من هیچ تردیدی‌ندارم که‌این سه برج چهارگوش سه مدخل بزرگ را اداره می کرده‌اند » برای شرح این آثار به صحائف (۳۵۸-۳۶۰) مجلد اول سفرنامهٔ کرپرتر رجوع شود.

(۲) الرسالةالثانیه ، ص ۳۱ س ۷.

(۳) ابن اثیر ، ج ۵ ص۳٦٤ س۵.

و شارستان (مدینه) و کهندز هریک از خود دروازه هایی داشتند. چنانکه درنسخه بدل مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰و۱۹۲۷ ص۸ . ۲در ذیل باب سین مذکور افتاده:
« و باب‌المدینة ، و راس‌الروذة ».

مدینه یاشارستان در درون شهر ری‌واقع بوده است، و راس‌الروده نیزچون از سوی بیرون‌بصخرهٔ چشمه علی منتهی می‌شده ، تنها از سمت درون شهرامکان‌داشتن دروازه برای آن بوده.

نام دروازه‌های ری در المسالک والممالک اصطخری (ص ۱۲۲) و صورة الارض ابن حوقل (ص ۳۲۱) ، و سرزمینهای خلافت شرقی (ص ۲۳۲) ، و کتاب النقض در مواردی چند ، و معجم‌البلدان و پاره‌ای منابع دیگر مذکور است، اینک شرح آنها :

۱- دروازهٔ آهنین (ظ: الف، ب-۵): نام‌این دروازه درمسالک‌اصطخری‌طبع ۱۸۷۰و۱۹۲۷، ذیل ص ۲۰۸، والنقض در مقام برشمردن‌نام مدارس‌شیعه در ری ص ٤۷ آمده ، و مدرسهٔ سید زاهد ابوالفتوح آنجا بوده. در باب محل آن تردیدی وجود دارد . از قرائن نشان دهندهٔ آن یکی اینکه آنجا شیعه نشین بوده ، ودیگر اینکه بموجب گفته های بالا باید در عصر اسلامی ایجاد شده باشد ، سوم آنکه‌آنجا معبر بزرگی‌نبوده است ، ونیزتواند بود که این‌دروازه در همان حدود، ازآن‌شهرستان بوده نه ربض‌شهر .

۲- دروازهٔ باطان [1] (هـ - ۲) : صورتهای دیگر این نام باطاق [2] ، باب طاق [3] ، باب ماطاق [4] است و بیان آن بیاید. این دروازه بسوی جبال و عراق باز

(۱) مختصرالبلدان ابن فقیه ، ص۲۷۳ س ۳ ؛ نسخه بدل ترجمهٔ فارسی اصطخری، ص۱۷۰ س ٥ ذیل ؛ نسخهٔ بدل اصطخری ، طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص۲۰۷.

(۲) نسخه بدل اصطخری طبع ۱۸۷۰و ۱۹۲۷ ، ص ۲۰۷ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲س۱ .

(۳) اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱٥ ؛ ترجمهٔ فارسی اصطخری، ص۱۷۰ س ٦ .

(٤) صورة‌الارض ابن حوقل ، ص۳۲۱ س ۱٥ .

می‌شد و از آنجا به بغداد می‌رفتند. شرح کامل آن در پایان بحث دروازه‌ها مذکور خواهد افتاد.

۳ - دروازهٔ بلیسان[۱] (**هـ - ۱**) : این دروازه در شمال باختری قرارداشته و از آنجا به قزوین و دیلم وآذربایجان می‌رفتند. بیان وجه تسمیهٔ آن بشرح خواهدآمد.

۴ - دروازهٔ جاروب بندان (ظ : د - ٤) : ذکر این دروازه تنهادرکتاب النقض بچشم می‌خورد، و در آنجا چنین مذکور افتاده :

« مدرسهٔ خواجه امام رشید رازی به دروازهٔ جاروب بندان که در وی زیاده از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند که علامهٔ روزگار خویش بودند...[۲]»

تعیین محل این دروازه نیز از اشکالی خالی نتواند بود. از قرائن ونشانیهایی که دراین باب بدانها توجه بوده، یکی آنکه این نقطه که مدرسه‌ای بدان‌معموری داشته‌بی‌گمان ازنقاط آباد شیعه نشین بوده،وقاعدة از حدود مدفن حضرت عبدالعظیم که شیعه را در آن نقطه مرکزیتی بوده چندان فاصله نداشته است، دُدیگر اینکه این نقطه باید در سوی صحاری جاروب‌خیز اطراف ری قرارداشته باشد، چه شد آمد مداوم جاروب‌فروشان بدانجا تسمیهٔ نام جاروب بندان راسبب‌آمده بوده است. ظاهراً نواحی شهریار را دراین باب امتیاز خاصی است، و جاروب آن هنوز شهرتی‌دارد. این سرزمین درسوی جنوب غربی ری افتاده است. سوم اینکه پس از تعیین محل تقریبی یاتحقیقی‌دروازه‌های دیگر،درسمت جنوب‌شرقی و غربی‌شهرفضایی بازوآزاد باقی می‌ماند که‌اینجا بمددقرائن بدین‌نام اختصاص یافت. چهارم اینکه‌این دروازه‌راه‌عمده‌ای بشهرستانی نبوده است. تخصیص حدود جنوب غربی‌ری بدین دروازه با قرائن فوق

---

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۷۳ س ۲ : درب‌الفلیسان . نسخه بدل اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷، ص۲۰۷؛ فلیسان.

(۲) النقض، ص ٤۸ س ۸.

سازگاریی کامل دارد [۱].

۵ - باب الحرب (د - ۲): نام این دروازه در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی بدین گونه ذکر گردیده :

وَ هاتِ کالسَّرَّبان الیوم مُرتبعاً

من باب حَرْبٍ الی ساحات عَفّانِ [۲]

در باب وجه تسمیه و مکان این دروازه در ص ۲۲٤ کتاب حاضر ، در شرح بازار ساربانان بحثی رفته است و اعادت را نیازی نیست.

٦ - دروازهٔ حنظله (ظ : الف ـ ۳ ، ٤) : یاقوت گفته :

« قال ابوالفضل ابن طاهر دربُ حنظلة بالرّی ینسب الیه ابوحاتم محمدبن ادریس بن المنذرالحنظلی و ابنه عبدالرحمن بن ابی‌حاتم وداره و مسجده فی هذاالدرب رایته و دخلته [۳] ».

درب حنظلة باحتمالی نزدیک به یقین در مشرق ری واقع بوده است . وجه این احتمال یکی آنکه حنظله صاحب این نام سنی و عرب بوده [٤] ، و سنّیان اکثر درمشرق ری ، در ربض و شارستان خانه داشته‌اند ؛ دُدیگر آنکه در واقعهٔ مرگ کسائی مدفون در مشرق ری قولی است که وی درکوچهٔ حنظله بخاك رفته است ، برای اطلاع کامل‌تر در این باب به فصل دوازدهم در بحث ازگورخانهٔ کسائی رجوع شود.

۷ - دروازهٔ خراسان (الف ـ ٤) : در مسالك اصطخری طبع ۱۹۲۷ ذیل صفحهٔ ۲۰۷ آمده :

« و باب خراسان یخرج منه الی خراسان ».

درمتن آن کتاب و منابع دیگر در بیان باب هشام مذکور است :

---

(۱) نیز رك : محلهٔ دروازهٔ جاروب بندان ، کتاب حاضر ، ص ۱۹٦.

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۲ س ماقبل آخر.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۳٤۸ س۱٦.

(٤) رك : « « « .

« یخرج منه الی قومس و خراسان [۱] ».

ازین‌رو توان گفت، به ظن متاخم بعلم هردو نام به یک دروازه تعلق داشته که گاه به هشام (ظ : هشام بن عبیدالله الرازی فقیه حنفی متوفی در ۲۰۱ هجری مدفون به ری [۲]) و دیگر گاه به خراسان نسبت داده می‌شده است. این دروازه غیراز دروازهٔ خراسان ری باستانی پیش‌از اسلام است که ذکرش در ص ۲۲٤ گذشت.

۸ - دروازهٔ دولاب (د - ۱) : نام این دروازه نیز در اصطخری طبع ۱۹۲۷ ذیل ص ۲۰۷ بدین شرح ثبت افتاده :

« وباب دولاب یخرج منه الی طبرستان و جرجان ».

در سلجوقنامه نیزآمده :

« چون روز شد اینانج را کشته یافتند در خیمه‌ای که بر دروازهٔ دولاب بزده بود . . . [۳]»

این دروازه بسوی دولاب باز می‌شده، و بدان سبب مسمّی بدین نام بوده‌است.

در شمال ری دو دروازه در دوسوی مشرق و مغرب کوه احداث کرده بوده‌اند که از هردو بطبرستان و جرجان می‌رفته‌اند. دروازهٔ نخستین بنام کوهکین ودیگری بنام دولاب بوده است. وصف دروازهٔ کوهکین خواهد آمد . دروازهٔ دولاب با درشقان که مذکور می‌افتد قابل انطباق است.

درحدود محل این دروازه امروز پل کارخانهٔ سیمان پی افکنده شده ، واز آنجا ازطریق خیابان ابن بابویه به شهر باستانی ری می روند. دولاب از دیه‌های قدیمی ری است ، که امروز ازسوی مشرق به طهران پیوسته است [٤].

---

(۱) صورة‌الارض ابن حوقل ، ص ۳۲۱ س ۱۷ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۳

(۲) رك : دروازهٔ هشام.

(۳) سلجوقنامه ، ص ۸۱ س۱ .

(٤) رك: مجلهٔ یادگار ، سال اول ، شمارهٔ ۲ ص ۱۵ س ٦ .

۹ - دررأس الروده (د ـ ۲) : بنام این دروازه و سند ذکر آن درصفحه ۲۳۷ اشارت رفت ، و گفته آمد که از دروازه‌های درون شهر بوده است ، بدانجا رجوع شود .

۱۰- در رشقان ، یا در رشکان (د ـ ۱) : در کتاب النقض است :

« اولاً لشکر آل مرتضی که باشند ... جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان [1] » .

این نام در تاریخ رویان اولیاءالله « در رشکان [2] » ثبت افتاده است .

این محل که شرح آن خواهد آمد به اشکانیان نسبت دارد ، و در اصل «درارشکان» منسوب به «ارشک» بوده است، و ظاهراً با دروازهٔ دولاب قابل انطباق است و هر دو نام بریک محل اطلاق می گردیده است .

۱۱- در زامهران (هـ ـ ۱) : این کلمه بتفصیلی که مذکور می‌افتد مخفف دروازهٔ مهران است، که در شمال غربی شهر ری قرارداشته است. تحقیق در باب این دروازه بیاید .

۱۲- باب سین ، یا باب‌الصین (ج - ۵) : در کتاب اصطخری و ابن‌حوقل در باب این دروازه چنین ثبت‌افتاده :

« و باب سین یخرج منه الی قم [3] » .

در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص ۲۰۸ نسخه بدل این کلمه بصورت «باب‌الصین» آمده است .

تردیدی نیست که نام این دروازه از نام « صین » (= چین) مقتبس است با توجهی بدین تلخیص :

---

(۱) النقض ، ص ٤٧٥ س ۲ .

(۲) تاریخ رویان ، ص۱۵ .

(۳) اصطخری، ص۱۲۲ س۱٦ ؛ ابن حوقل، ص۳۲۱ ص۱۸ .

نیلسون دوبواز گفته :

« راه بازرگانی معروف ابریشم که از چین می‌آمد ، و از سرزمین پارت بمغرب می‌رفت ، و به بین‌النهرین می‌رسید ، از شهر ری به همدان می‌رفت...[1] »

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی مذکور است :

« ری مانند همدان همیشه یک مرکز راه بوده است...[2] »

در کتاب تمدن ایرانی، تألیف جمعی از مستشرقان ، در شرح راه ابریشم چنین درج افتاده :

« این راه... وارد همدان و ری و صد دروازه و دامغان می‌شد [3] ».

شعبه‌ای از جادهٔ ابریشم چین از ری از راه دروازهٔ سین بسوی اصفهان و شیراز می‌رفت. در این باب در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی چنین ثبت افتاده :

« شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم به ری ، و از آنجا به وراسین می‌رفت ، درحالیکه شعبهٔ دیگر از سمت راست بجنوب امتداد می‌یافت ، و از سگزآباد (یا سگزی آباد) و ساوه می‌گذشت ، و به اصفهان می‌رفت [4] ».

بدین‌قرار تردیدی باقی نمی‌ماند که نام « باب سین » یا «باب الصین» از نام راه تجاری ابریشم چین مأخوذ است ، که رشته‌ای از آن راه از این دروازه بجنوب می‌رفته است.

گرچه در گفتهٔ لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی تصریحی نرفته که قم نیز در سر این راه قرارداشته است ، لکن در تاریخ قم در این باب چنین اشارت رفته :

« چنین گوید برقی که : قم را شش راهست ، اول راه خراسان، که آن درب ری است...[5] »

---

(۱) تاریخ سیاسی پارت ، تألیف نیلسون دوبواز ، ص ۱۸۱-۱۸۳.

(۲) تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، ص ۱ ٤ س ماقبل آخر.

(۳) تمدن ایرانی ، ص۴۰۳.

(٤) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲٤۷ س۱۹.

(۵) تاریخ قم ، ص ۲٦ س۲۳.

درب ری در مشرق شهر قدیم قم واقع بوده است[۱].

با آنکه سالهاست که مسیر راه قم به ری و طهران تغییر یافته، هنوز کوچهٔ دروازه ری در مشرق قم بنزدیکی محلهٔ مسجد جامع معروف است[۱].

۱۳- باب الطبریین (ظ : ب ـ ۲): ذکر این باب در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰، و ۱۹۲۷ در ذیل صحیفهٔ ۲۰۸ بدین صورت درج افتاده است:

« و باب‌الصین و باب آهنین و باب‌الطبریین و باب‌المدینة، و رأس الروذة و درعثاب ».

بقرینهٔ اینکه دو باب نخستین از سه باب اخیر بی گمان در درون شهر ری واقع بوده (دلیل رأس‌الروده از پیش گذشت، و باب‌المدینة خود از نامش پیداست چون مدینة بر شهرستان اطلاق می‌گردیده) و همچنین طبریین جمع طبری منسوب بطبرستان است، و مردم طبرستان از دروازهٔ کوهکین ودولاب به‌ری در می‌آمده‌اند، گویا ظاهراً دروازهٔ طبریین دروازهٔ دیگری است که در مسیر این‌مردم، در درون ری درمدخل شهر داخلی یا مدینه‌بنیان یافته‌بوده، و چون عمدهٔ شد آمدمردم‌طبرستان ازکوهکین صورت می‌گرفته، دروازهٔ طبریین نیز در این جهة افتاده بوده است، که محل آن با جهة غربی امین آباد از سوی تقی آباد قابل انطباق است.

۱۴ ـ درعابس (هـ ـ ۳) : این دروازه بصورتهای درغایش، درعابش، درغابش، درعانش، بالغ بر ده مورد درکتاب النقض مذکور افتاده، و از نقاط مهم شیعه‌نشین بشمار بوده است؛ تتمیم‌فایدت را بپاره‌ای از آن موارد اشارت‌می‌رود:

صحیفهٔ ۲۹۶ گفتهٔ صاحب فضایح الروافض در طعن و طنز مردم این محل:

« عجب است که خران ورامین و کفش گران درغابش و عوانان قم... در قفای محمد و علی بدارند و ببهشت برند... »

درصحیفهٔ ۴۷۴ نیز صاحب فضایح بطریق استهزاء چنین گفته:

---

(۱) رك : جغرافیای شهرستان قم تالیف نگارنده، ضمیمهٔ کتاب « قم را بشناسید »، نقشهٔ شهر قم.

« لشکر این علویان دانی که باشند ؟ کفشگران درغایش و دبّاغان آوه و عوّانان قم . . .»

در صحیفهٔ ۴۷۰ صاحب نقض بطریق تجلیل و تبجیل فرموده :

« اوّلاً لشکر آل مرتضی که باشند؟ شیر مردان فلیسان باشند وسپاهسالاران درعابش و سادات در زامهران . . .»

در صحیفهٔ ۵۸۳ صاحب فضایح باعتراض بدین گونه نقل کرده :

« بوبکر و عمرو عثمان وهمهٔ صحابه و تابعین را بدوزخ فرستد ، و کفشگران درغابش و کلاه گران آوه . . . ببهشت فرستد . . .»

موارد دیگر ذکر این محل در النقض صحائف « ۳۶ (ذیل صفحه) ، ۵۷ ، ۵۹۰ ، ۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۷۲۱ » است.

ذکر درعابس جز در کتاب النقض در منابع دیگری ، که نگارنده را بدانها دسترس بود بنظر نرسید .

از صورتهای مختلف عابس ، غایش ، عابش وغیره در این کلمه ظاهراً تنها «عابس» صحیح است و باقی مصحّف این صورت است .

بیان این سخن آنکه بقرینهٔ باب هشام و بلیسان و حنظله بی گمان این مکان که شیعه نشین بوده به بزرگی از شیعیان منسوبست، که یکی از این شکلها نام وی است. از این صورتها تنها «عابس» بصورت نام شخص بچشم می خورد که در «رجال مامقانی » و غیره احوال چند تن از رجال موسوم بدین نام درج است [1] ، از جمله عابس بن ابی شبیب الشاکری است که در واقعهٔ طف شهید شده، و مقامی فوق وثاقة داشته است[2] . نگارنده باوجود فحص فراوان عابسی را که این مکان بنام ویست نشناخت . تواند بود که صورت اصلی نام این مکان « دزعابس » بوده باشد ، همچنانکه در رشقان مذکور در کتاب النقض را ابن اسفندیار و مرعشی « دز رشکان » نقل

---

(۱) تنقیح المقال مامقانی رقم ۵۹۹۴ ببعد.

(۲) تنقیح المقال مامقانی ، ج ۲ ص ۱۱۲ رقم ۵۹۹۴ .

کرده‌اند[1]. چنین احتمالی در سخن محشی محترم کتاب‌النقض نیز بنظر می رسد آنجا که گوید :

«... ما همانطور که در نسخ بوده است نوشته‌ایم ، لیکن محتمل است که صحیح دزعایش یا دزعابس بوده باشد...[2]»

در باب تعیین مکان درعابس در ری هیچگونه تصریحی بنظر نرسید ، لکن نگارنده بگمانی نزدیک به یقین جای دروازه را در چند صد قدمی جنوب حضرت عبدالعظیم و خیابان آرامگاه ، و محلّت درعابس را چنانکه در صحیفهٔ ۱۹۴ کتاب حاضر اشارت رفته است، در فاصلهٔ جنوبی خرابهٔ قلعه گبری فعلی و حرم حضرت عبدالعظیم جنب باطان می‌داند با توجیهی بدین تلخیص :

نخست آنکه این دروازه و محلّت آن باید از دیگر نقاط ری به حرم حضرت عبدالعظیم نزدیک تر باشد ، چه معهود آنست که درنزدیکی بقاع متبرك آداب‌ورسوم دینی را ظهوری بیشتر است؛ چنانکه در عصر ما نیز در شهر مقدس قم در روزهای مخصوص مذهبی ، در خیابان آستانه ، برگزاری شعائر را قوّت بیشتری است . درعابس نیز در کتاب النقض علاوه بر کثرت ذکر ، از جهة مذهب شیعه مهمتر شناخته شده است .

دُدیگر آنکه در نقشهٔ کرپرتر، که شرحش در صحیفهٔ ۱۰ کتاب حاضر ثبت افتاده، در آن محل که امروز به قلعه گبری معروف است، بنزدیکی شهر ری آثار دزی بزرگ بچشم می‌خورد . که هنوز بقایای آن در محل در سوی جنوب شرقی حرم باقی‌ومشهود است . و اگر احتمال صورت « دزعابس » بجای « درعابس » موجه تلقی گردد ، دزعابس همان رسوم و اطلال خواهد بود ، و نشانی این محل تواند بود .

سوم آنکه محلّت و باب عابس ظاهراً باید در نقطه‌ای نزدیک بصحرا افتاده باشد، وآن صحرا را نیزبتوان بدین نام نامید . چنانکه در کتاب‌النقض در ذیل این عبارت :

---

(۱) تاریخ طبرستان‌ابن اسفندیار ، ص۶۱ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص۱۰ .

(۲) النقض ، ص۷۲۱ س ۸ ذیل .

«... باید که بدان هنگامها رود وزیر طاق تاجکی بایستد...[۱]»

این نسخه بدل مذکور است :

«و بزیر طاق تاجکی و صحرا[ی] درغایش [۲]».

همانگونه که دربالا درج افتاده عابس که این محلت و باب آن بنام وی‌است شناخته نگردیده، و در کتب مسالك نیز مکانی دیگر که نام‌آن ازاین کلمه‌ترکیب یافته باشد بهیچ روی نیامده است.

ذکر این نکته نیز از فایدتی خالی نمی‌نماید، که این کلمه راهیچ رابطه بادو لخت‌اول کلمه «عابسکین»، نام بحر خزر نیست. آبسکون، یکی‌از نامهای بحرخزر، درکتاب‌البدء و التاریخ بصورت «عابسکین» ثبت افتاده و چنین آمده است.

«والجیل لهم سواحل بحر عابسکین [۳]».

این نام را ناصر خسرو در سیاحت‌نامهٔ خویش (بفرض صحت‌نسخه)«آسکون» آورده وگفته است :

---

(۱) النقض، ص ۳۶ س ۱.

(۲) همان صفحه سطر آخر ذیل.

(۳) البدء والتاریخ، ج ۴ ص ۷۹ س ۲. در این کتاب نیز نسخه بدل‌عابسکین غابسکین آمده. آبسکون در اصل نام‌دریای خزر بوده نه خلیج معروف‌فعلی، چنانکه‌درجهان نامه ص ۳۱ س ۱۲ مذکور است : «بحیرهٔ آبسکون، این بحیره و بحرخزر و بحر گرگان همه یکی است، و نام این بحیره است و اورا بدین همه بازخوانند». قول ناصر خسرو در متن نیز موید این گفته است.

درباب نامهای مختلف بحرخزر، در مروج‌الذهب، طبع ۱۳۰۳، ج ۱ ص ۵۱ س ۱۸ ذکر شده : «... وهوالمعروف ببحرالباب و الابواب، و الخزر، و الجیل، و جرجان، و و طبرستان.

در نسخهٔ خطی «کتابی‌در جغرافیا» ص ۳۰ آمده : «بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب‌الابواب و جزیره نیز گویند». در کتاب «رساله‌ای در جغرافیا» ص ۶۸ س ۱۷ در این مورد بجای «جزیره» «بحرخزر» نوشته‌شده است و این درست می‌نماید.

« آن آب (سپیدرود) بگیلان می گذرد، و بدریای « آسکون » می‌رود [1] ».

۱۵- در عتاب : نام این دروازه تنها در نسخه بدل صحیفهٔ ۲۰۸ مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ بدون هیچگونه شرحی ثبت افتاده :

« ... باب‌المدینه و رأس‌الرُّوذة و در عتاب ».

بقرینهٔ آنکه دو دروازهٔ نخستین در داخل ری در محل شهرستان‌قرارداشته[2]، می‌توان چنین پنداشت ، که دروازهٔ عتاب نیز یکی از دروازه‌های داخلی واقع در شهرستان (= المدینه) بوده است ؛ و چون این نام تنها در نسخه بدل مسالک اصطخری آمده ، و در دیگر کتب مورد استفاده ذکری از آن بنظر نرسیده ، توان گفت که آنرا چندان اهمیتی نبوده است .

۱۶ - درکنده : در کتاب النقض ظاهراً سه بار ذکر این در آمده است بدین گونه :

۱- « ... طرفه تر آنستکه گمان می‌برد ... درندهٔ درکنده ، وقدان‌پالانگران همه ببهشت روند [3] ».

۲- « ... نه مشتی دوغ [کذا] بازی سیاه قفا ... چون قماربازان درکنده وسواسان پالانگران ... [4]»

۳- « ... وهنوزکه ناجی سلمان و بوذر و مقداد وعمّار باشند بهتر از آنکه قماربازان درکنده و رهالان باطان ... [5]»

دربارهٔ این در و محل آن جز آنچه مذکور افتاد، اشارتی درجایی‌بنظرنرسید، لکن بموجب گفته‌های بالا مسلم است که در یکی از بخشهای سنی‌نشین شهرواقع

---

(۱) سیاحت نامهٔ ناصرخسرو، ص ۱۱ س ۵ .

(۲) بشرح این دو دروازه رجوع شود .

(۳) کتاب النقض ، ص ۲۹۷ س ۶ .

(٤) « « ، ص ٤٧٥ س ٨ .

(٥) « « ، ص ٦٤٩ س ١٣ .

بوده است. بقرینهٔ صورت کلمه توان گفت که دروازه‌ای بوده که درهای آنرا کنده بوده‌اند.

۱۷- دروازهٔ کوهکین (الف - ۲) : در مسالک اصطخری ذکر شده :

« و باب کوهکین یخرج منه الی طبرستان [۱] ».

ابن حوقل در صورة الارض آورده :

« و باب کوهک یخرج منه الی طبرستان [۲] ».

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی نقل کرده :

« دروازهٔ کوهک در شمال خاوری بطرف طبرستان [۳] ».

این دروازه، همانگونه که لسترنج نیز اشارت کرده، برحسب موقع شهر می‌بایست درگوشهٔ شمال شرقی ری افتاده‌باشد، وبتفصیلی که درشرح بازار باب‌الجبل ص ۲۱۵ کتاب حاضر ثبت افتاده، در محل این دروازه امروز نیز تپهٔ بزرگی‌مشهود است، که مردم آنجا به آن کوهه می‌گویند، و بی گمان اطلاق کوهکین یا کوهک براین دروازه به مناسبت همین کوهه بوده است.

این دروازه در شمال شرقی امین‌آباد فعلی یا جیلاباد عهد پیشین واقع بوده است. بازار آنجا را ظاهراً بمناسبت دروازهٔ کوهکین بازار باب‌الجبل می گفته‌اند که شرحش گذشت.

۱۸ - باب‌المدینة یا درشهرستان (ظ: ج - ۲) : نام باب‌المدینة چنانکه در صحیفهٔ پیشین گذشت در مسالک اصطخری طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ در نسخه بدل صحیفهٔ ۲۰۸ مذکور است.

در جای دیگر از کتب مسالکی که در دسترس بود ذکری از آن بنظرنرسید، لکن درکتاب النقض نام فارسی آن چنین درج است :

---

(۱) مسالک، ص ۱۲۲ س ۱۵.

(۲) صورة الارض، ص ۳۲۱ س ۱۷.

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ۲.

«... لشکر آل مرتضی که باشند؟ شیرمردان فلیسان ... نـه مشتی دوغ بازی[کذا] سیاه قفا ، بی نوای پرجفا ، اموی طبع ... چون قماربازان درکنده... و خر دزدان درشهرستان...[1]»

بخش شهرستان یا مدینه را ، همچنانکه در بیان محلت‌ها گفته آمده ، ابواب متعدد بوده است ؛ وبی گمان نسبت این باب بآن، دلیل اعتبار و اهمیت آن مکان تواند بود ، ازین رو مظنون بظن قریب بعلم نگارنده است ، که محل این باب بنزدیکی دارالاماره و مسجد جامع مهدی عباسی ، یعنی مهمترین نقطه شهر بوده، که ازبازار ساربانان و شارع سرّ از راه این دروازه به مدینه در می آمده‌اند . اگر این استنباط موجه تلقی گردد ، مکان این باب‌را در جنوب کوه نقاره خانهٔ فعلی ، درمغرب تقی‌آباد می‌توان دانست، چون مسجد جامع و دارالاماره برطبق تفصیلی که در پایان همین فصل خواهد آمد ، در این نقطه احداث شده بوده است . سبب آنکه این باب را با همهٔ عظمتی که داشت ارباب مسالک درآثار خویش ذکر نکرده‌اند آنست که معهود ایشان چنان بوده که تنها دروازه‌هایی راکه بسوی شهری یا ناحیتی بزرگ باز می‌شده نقل می کرده‌اند .

۱۹ - در مصلحگاه با نسخه بدلهای مصلحتگاه ، مصلّی گاه ، مصلحکان **(ه - ۲)** : محلّتی که این باب در آنجا قرارداشته از محالّ معتبر وآبادشیعه‌نشین ری‌بشمار بوده ، و از این در ، در کتاب النقض قریب دوازده مورد ذکر رفته‌است، ازجمله :

«... مدرسهٔ شیخ حیدر مکی بدر مصلّی گاه (نخ : مصلحگاه) [2]»

ونیز : «... [حسن صبّاح] نه بدر مصلحت گاه (نخ : مصلحگاه) نشست و نه بدر رادمهران [3] ».

---

(۱) النقض ، ص ٤٧٥ س ۱ ببعد.

(۲) النقض ، ص٤٨ س ١٣ .

(۳) النقض ، ص۹۱ س ١٠ .

ونیز : «... علی‌بن مجاهد بدر مصلحگاه بود که‌او را بپدرش بازخوانند که رازی بود...[1]»

ونیز : «... واز محلتهای ری درمصلحگاه و زادمهران باشد...[2]»

موارد دیگر ذکر این باب در النقض در صحائف (۴۱، ۶۴، ۸۰، ۹۱، ذیل ، ۱۶۲ ، ۴۷۵ ، ۴۸۲ ، ۶۳۵ ، ۶۴۰) است.

در تاریخ راحة‌الصدور ، در شعر شمس‌الدین لاغری ، سنیّی متعصب، ذکر مصلحگاه بدین صورت آمده :

پس فراهان بسوز و مصلحگاه تا چهارت ثواب گردد شش[3]

این در ، و محلّت منسوب بدان در شمال غربی ری ، در مغرب ری برین ، در جنوب بازار بلیسان و محلّت زامهران، که شرح کامل هردو بیاید واقع بوده‌است، اینک دلیل این دعوی :

نخست آنکه درکتاب النقض در احوال حسن صبّاح مقیم کوچهٔ صوفی‌روده، در باب خانهٔ دیگر وی در یک نسخهٔ خطی که‌مورد استفاده ومحل اعتمادمصحّح دانشمند آن قرارداشته چنین ذکر رفته :

«... در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه ، بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر راد مهران[کذا] ...[4]»

این نسخه بدل در تعیین‌محل در مصلحگاه ، و اینکه «دیرینه قبهٔ»زادمهران از سوی جنوب به مصلحگاه می رسیده ، دلیلی پر ارج است. ظاهراً کوی جنوبی دیرینه قبه‌حدود امامزاده عبدالله فعلی بوده‌است؛ زیراچنانکه در نقشهٔ شهرمشاهدت توان کرد ، دو محلّت زادمهران و مصلحگاه دراین نقطه بهم می پیوسته‌اند .

---

(۱) النقض، ص۲۶۸ س۱۵ .

(۲) النقض، ص۴۸۹ س۱۷ .

(۳) راحة‌الصدور ، تصحیح محمد اقبال، ص۳۹۵ س ۱ .

(۴) النقض، ص ۹۱ ، نسخهٔ بدل ۷ سطر ٤ ذیل صفحه .

این امر، که مقصود از قبّه همان قبّهٔ امامزاده عبدالله است یا قبّهٔ دیگر ، گرچه روشن نیست ، و تصریحی در جایی بنظر نرسیده ، لکن ظاهراً بحکم نزدیکی این دو مکان بیکدیگر توان گفت که همان قبهٔ امامزاده مراد بوده است.

دیگر از قراینی که مؤید آنست که مصلحگاه در نقطهٔ مفروض واقع بوده ، اینکه در کتاب النقض پس از درعابس ، بسبب کثرت ذکر ، مهم‌ترین مکان مذهبی این محل بنظر می‌رسد ، و بر طبق تفصیلی که در تعیین مکان درعابس ذکر گردیده، باید مصلحگاه نیز بنزدیکی حرمی مقدس افتاده باشد ، و این حرم همان امامزاده عبدالله تواند بود.

یکی از مشکلات کار در تحقیق اماکن ری ، تعیین و تشخیص نام درست پاره‌ای از آنها از جمله همین محلت است. نگارنده نخست نظر خودرا درباب مصلحگاه و مصلحت گاه ، همراه با شواهد و نظائر می‌نگارد، سپس به بیان صورتهای دیگر آن می پردازد.

مصلحگاه یا مصلحتگاه (باصاد مهمله) را از نظر اشتقاق لغوی ظاهراً معنایی مناسب با نام مکان نتواند بود ، و چنین بنظر می رسد که اصل آن مسلحگاه یا مسلحتگاه (با سین مهمله) بوده است، و مسلحة در لغت بمعانی : موضع السلاح ، جای دیدبان و مرقب، قومی سلاح ور آمده ، و جمع آن مسالح است [1] ؛ واین معانی هر کدام رابوجهی مناسبتی تواند بود ، لکن از آن میان مسلحة بمعنی قومی سلاح ور، و مسالح که جمع آنست بمعنی پادگان نظامی بدلائلی که خواهد آمد انسب می نماید.

این نوع تبدیل حروف را در اسامی اماکن وغیر اماکن سابقه‌ای فراوان است؛ در کتاب « الرسالة الثانیه » تألیف ابی‌دلف مسعر بن المهلهل در وصف مفازهٔ

---

(۱) تاج‌العروس، ج ۲؛ صحاح؛ صراح ؛ المنجد؛ آنندراج.

میان ری و قم ، نسخه بدل « مسالح » ، به همین معنی که مورد بحث است ، به صورت « مصالح » آمده است ، بدینگونه :

« و منها (قمّ) الی الرّیّ مفازة سبخة فیها رباطات و مناظر و مسالح (نخ : مصالح) [1] » .

مسالح را مینورسکی نیز در این مورد به معنی پادگان و اسلحه‌خانه ترجمه کرده است، که کمال مناسبت را با مقام دارد [2]، چون دیر گچین در میان همین مفازه واقع بوده است[3] .

یاقوت در شرح سالحین آورده :

« سالِحین و العامّة تقول صالِحین و کلاهما خطأٌ و انّما هو السَّیْلَحین قریة ببغداد . . .[4] »

در ذیل « سیلحون » ذکر کرده :

« قیل انّها سمّیت سیلحون لانّها کانت بها مسالح لکسری و هم قوم بسلاح یُرَتَّبون فی الثغور و المحاماة و احدهم مسلحیٌّ و العامّة تقول مصلحیٌّ وهو خطأٌ [5] » .

چنانکه ملاحظه می شود ، مسلحی را مصلحی گفتن از نوع مسلحتگاه را مصلحتگاه گفتن است ، ونیز از همین نوع است کلمات : اصپهبد بجای اسپهبد [6] ،

---

(۱) الرسالةالثالیه ، ص ۳۰ س ۱۸ .

(۲) سفرنامهٔ ابودلف در ایران (ترجمهٔ فارسی الرسالة) ، ص ۷۱ ، ذیل ۵ .

(۳) الرسالةالثانیه ، ص ۳۰ س ماقبل آخر ببعد .

(٤) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۱۳ س ۳ ؛ نیز رك : تاج‌العروس، جزء ثانی ص ۱٦٥ .

(٥) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۹ س ۲۱ .

(٦) تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص ۱٤٤ س ۳ ، و ج ۳ ص ۲۱ و ص ۲۰۲ . در صفحه اخیر کلمهٔ اصبهبذ چند بار مکرر شده است .

و مصمغان بجای مسمغان [۱] ، و صعتر بجای سعتر [۲] ، و صُغد بجای سغد [۳] ، و صاغرج بجای ساغرج [٤] ، و صُرخ بجای سرخ [٥] ، و صحنه بجای سحنه [٦] .

اینگونه تبدیلها در نام اماکن ، تنها در صاد و سین نیست ، و گاه در حروف دیگر نیز، که مخرجشان بهم قرابتی دارد مشهود می افتد ، همچون عابسکین بجای آبسکون [۷] ، و عنزلی بجای انزلی [۸] ؛ در غیر اماکن همچون طار بجای تار [۹] (آلت موسیقی معروف) .

دلیل دیگری که وجه مسلحگاه راتأیید می کند، ذکراین کلمه است بصورت مسلخگاه (باخاء معجمه) . محقق دانشمند آقای دکتر جلال‌الدین ارموی معروف به محدث ، در مقدمهٔ نقض در بحث از ضبط و قراءت مصلحکان ، درضمن ایراد روایتی از بشارة‌المصطفی ، در سلسله سند آن چنین نقل کرده‌اند :

« ...عن علی‌بن‌الحسین بن علی‌الرازی فی درب مسلخگاه بالری ... [۱۰] »

---

(۱) تاریخ ایران قدیم ، ص ۲۱۰ س ۱ ذیل : مصمغان معرب مسمغان و بمعنی مه یا بزرگ مغان است .

(۲) درکتب ادویه همیشه سعتر را که نوعی‌از نعناع کوهی و فارسی آن آویشن است بشکل صعتر می‌نوشتند : مجلهٔ ایران امروز سال سوم شماره ۱۲ ص ٥ س ۲۹ ستون چپ بقلم عباس اقبال .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۲۳۲ س ۱٦ ببعد : سغد سمرقند ؛ نخبة‌الدهر ص ۲۲۲ س آخر ببعد : صغد سمرقند .

(٤) یادداشتهای قزوینی ، جلد پنجم ص ٦۳ س ۲۰ بنقل از انساب سمعانی .

(٥) یادداشتهای قزوینی ، جلد پنجم ص ۲٦۰ س ۱٥ بنقل از ترجمهٔ تفسیر طبری .

(٦) یادداشتهای قزوینی، جلد پنجم ص ۷٥ بنقل از یاقوت .

(۷) کتاب حاضر ، ص ۲٤٦ .

(۸) یادداشتهای قزوینی ، جلد ششم ص ٦٤ س ۲۰ : عنزلی در بستان السیاحة بجای انزلی .

(۹) یادداشتهای قزوینی ، جلد پنجم ص ۲۷٦ س ۳ بنقل از الکتبی .

(۱۰) مقدمهٔ نقض ، ص ۸٤ س ۱٤ .

و درضمن روایتی دیگر از ریاض‌العلما چنین آورده‌اند :

«... کان تاریخ روایته بدرب مسلخگاه‌الرّی فی ذی‌القعده...[۱]».

پس از نقل این دوسورد چنین نوشته‌اند :

«اگرچه مسلخگاه دراین عبارت مستنسخه از نسخهٔ بشارة المصطفی بخط خود افندی(ره) و همچنین نسخهٔ چاپی کتاب مزبور بسین مهمله و خاء معجمه‌ضبط شده است و بدین جهة بنظر می‌رسد که اسم مکان از مصدر سلخ باشد بمعنی مذبح و سلاخ خانه ، و آوردن کلمهٔ گاه نیز بآخر آن از قبیل منزلگاه باشد که بسیاربسیار معروف و مورد استعمال فصحاء در نظم و نثر بوده است ، لیکن بعد از تأمل و تدبر در پیرامون کلمه ، و ملاحظهٔ قرائن خارجیه ، این احتمال بنظر بسیار بعید می‌آید، پس قویاً محتمل است که این کلمه بحاء مهمله بوده باشد ، و ازسلاح که بمعنی حربه و آلت جنگ است اخذ شده باشد...[۲]»

لغت دانان یکی از معانی مسلحة را «قومی سلاح ور» ذکر کرده‌اند ازین رو مسلحتگاه را بدین معنی مفهومی نظیر پادگان نظامی امروزی تواند بود.

وجهی راکه یاقوت درباب سیلحون نقل کرده و گفته :

«لانها کانت بها مسالح لکسری و هم قوم بسلاح یُرَتّبون فی الثغور والمحاماة[۳]».

درشهرهای دیگر نیز مصادیق داشته بوده است ، چنانکه یعقوبی در تاریخ خود از انبار بدینگونه یاد کرده :

«وکانت آخر مسالح الفرس ممایلی‌الفرات‌الانبار..[۴]»

صورت «مسلحة» جهة پادگان نظامی ، عربی و «مسلحگاه» و «مسلحتگاه»

---

(۱) مقدمهٔ نقض ، ص۸۴ س۲۶.

(۲) مقدمهٔ نقض ، ص۸۵ س۶.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۲۱۹ س۲۱.

(۴) تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص ۱۴۵ س ۱.

فارسی آن ، و بکاربردن صاد بجای سین شکل عامیانهٔ آنست.

مسلحگاه ری درنسخهٔ مخطوطی از صحیفهٔ کامله که بدست آقای دکتر محدث رسیده بوده، در روایتی بصورة باب‌المصالح آمده است ، و ایشان در مقدمهٔ نقض آن روایت را نقل کرده‌اند و لخت مورد استناد چنین است :

« حدثّنی شیخی‌المولی الشیخ الامام العابدالزاهد ظهیر الملّة و الدین حجة الاسلام و المسلمین عمادالحاج و الحرمین بقیةالمشایخ ابوالفضل محمدبن الشیخ قطب‌الدین‌الراوندی رحمه‌الله و اجازنی بقراءتی علیه بمدرسته ببلدة الرّی بمحلّة باب‌المصالح . . . [1]»

از مصادیق دیگر قول ابن‌اسفندیار است در تاریخ طبرستان ، در مقام ذکر حکام و ولاتی، که از دارالخلافه بطبرستان اعزام می‌شدند ، وی چنین نقل کرده :

« ابوالعباس طوسی را فرستادند ، مسالح نهاد برین جمله و مرد نشاند :

مسلحهٔ تمیشه : شمربن عبدالله‌الخزاعی با هزار نفر عرب.

مسلحهٔ امرویان : بردو فرسنگی ، ربیع‌بن غزوان با دویست نفر.

. . . مسلحهٔ شالوس : فضل‌بن سهل ذوالریاستین پانصد مرد نشانده بود [2]».

ابن اسفندیار قریب ٥٠ مسلحه را ذکر می‌کند.

آنچه در باب وجه مسلحگاه ری تاکنون مذکور افتاده همه قرائن خارجی بود ؛ در اخبار خود شهر نیز مطالبی در منابع داخلی وخارجی بنظر می‌رسد که‌مؤید دعوی گذشته است ، بدین تقریب :

ری از روزگار باستان تا پایان عهدآبادی پیوسته قرارگاه سپاه بوده است به دلائل زیر :

۱ـ درعهدآشوریان و پیش از استقلال ایران :

در کتاب تاریخ ایرانیان کنت دوگوبینو در باب آمل آمده :

---

(۱) مقدمهٔ نقض ، ص ۱٤٦ س ۲۷.

(۲) تاریخ طبرستان ، جلد اول ص ۱۷۸ - ۱۸۱.

« آمل مثل راگا (ری) و سایر بلاد جبل دارای یک ساخلوی از قشون آشوری بود . . . [۱]»

مفهوم این گفته آنست که ری از شهرهایی بوده که آشوریان در آنجا سپاه داشته‌اند.

۲- در دورهٔ هخامنشیان :

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت ، در شرح سرکوبی فراوارتیش از مردم ماد در شمال آورده :

« و از سپاه ایران که در شهرری (Rhages) تمرکز داشته است کمک وامداد می‌رسید . . . [۲]»

درکتیبهٔ داریوش در بیستون ، ستون سوم ، بند اول چنین ذکر رفته :

« داریوش شاه گوید : پس از آن سپاه پارس را از ری نزد ویشتاسپ فرستادم وقتی که این سپاه به ویشتاسپ رسید عازم جنگ دشمن شد [۳] ».

۳- در عهد اسکندر :

درکتاب ایران قدیم مذکور است :

« . . . ونیز نوشته‌اند که در ری و ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع و شهرهایی ساخته بود . . . [٤]»

اگر این قول را اعتباری باشد ، می توان دزهای واقع در جنوب محلّت مسلحکان را به اسکندر منسوب دانست . آثار این دزها در نقشهٔ کرپرتر (مقابل ص ۱۰

---

(۱) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایرانیان کنت دوگوبینو ، ص ۲٦۵ س ۱۸ .

(۲) تاریخ سیاسی پارت ، ترجمهٔ علی اصغر حکمت ، ص ۳ س ماقبل آخر .

(۳) **ایران باستان** ، ج ۱ ص ۵٤۵ س ٦ ؛ کتاب تمدن هخامنشی ، جلد اول ص ۱٤۳ س ۲۸ .

(٤) **ایران قدیم** ، ص ۱۱۹ س ۱٤ .

کتاب حاضر) در بیرون شهر ، در فاصلهٔ میان امامزاده عبدالله و حضرت عبدالعظیم مشهود است.

فردوسی در گفتگوی خسرو پرویز با بهرام چوبین ، سخن خسرو را بدینگونه نقل کرده :

همان از ری آمد سپاه اندکی   که شد با سپاه سکندر یکی
میانها ببستند با رومیان   گرفتند ناگاه تخت کیان [1]

در کتاب « اسکندر مقدونی » ذکر شده :

« قاصدانی که به پایگاههای ری و همدان گسیل می‌شدند، و احکام اسکندر را برای فرستاده شدن نیروهای کمکی ابلاغ می کردند ...[2]»

٤ - بزمان اشکانیان :

در تاریخ بلعمی در احوال اشک نخستین آمده :

« او سپاهی از ری بکشید و بیامد و با انطیخس رومی حرب کرد ...[3]»

٥ - دردورهٔ ساسانیان :

کریستن‌سن در کتاب « سلطنت قباد و ظهور مزدک » گفته :

« طبری در این باب می‌نویسد که قباد اسپهبد شاپور را که از خاندان مهران بود باهمهٔ سپاه او از ری طلبید و بدستیاری وی سوخرا را دستگیر کرده بکشت [4] ».

این معنی در تاریخ بلعمی نیز مذکور افتاده است[5].

٦ـ در حملهٔ عرب :

در بیان واقعهٔ فتح ری اشارت رفت که نام آن سردار رازی که از سوی مردم

---

(۱) شاهنامه ، جلد نهم ص۲۶۹۶ س۱ .

(۲) کتاب اسکندر مقدونی ، ص۱۸۸ س۱۹ .

(۳) تاریخ بلعمی ، ص۷۲۷ س۱۰ .

(٤) سلطنت قباد و ظهور مزدک ، ص٣٤ س٧ .

(٥) تاریخ بلعمی ، ص ٩٦٦ س ٤ .

ری با مسلمانان صلح کرد بنا بنقل بلاذری در فتوح البلدان فرخان بن زینبدی[۱] بوده است ؛ مرحوم بهار در تعلیقات مجمل التواریخ گفته است :

« زین پذ لقبی است که تا این اواخر هم در ایران بود و اسلحه دار باشی می گفتند، چه زین بمعنی اسلحه و پذ بفتح پاء فارسی بمعنی رئیس است...[۲]»

ظاهراً اطلاق زینبدی برپدر فرخان بمناسبت شغل وی بوده ونام وی رابقرینهٔ نقل فتوح البلدان در باب وی: «والعرب یسمیه الزینبی و کان یدعی عارین[۳]» ،عارین یا آرین می گفته اند.

۷- درعهد دیلمیان :

ابن اثیر در وقایع سال ۳۲۷ نقل کرده :

« وفیها ارسل و شمگیربن زیار ، اخو مرداویج ، جیشاً کثیفاً من الرّی الی اصبهان و بها ابوعلی... رکن الدوله[۴] ».

۸ - بزمان سلجوقیان :

در این دوره صرف نظر از روزگار پای تختی ، سنجر نیز آنجا را پایگاهی جهة حفظ قدرت خویش درعراق قرارداده بود. ابن اثیر درحوادث سال ۵۱۳ درواقعهٔ شکست یافتن محمود از سنجر چنین آورده است :

« و اعاد علیه جمیع ما اخذ من البلاد سوی الرّی و قصد باخذها ان تکون له فی هذه الدیار لئلاّ یحدث السلطان محمود نفسه بالخروج[۵] ».

لازمهٔ این کار بجا گذاردن نیرویی در این شهر است.

اگر این دلائل و شواهد ، اثبات دعوی مقیم بودن جمعی سپاهی را در ری

---

(۱) فتوح البلدان ، ص۳۱۷ .

(۲) مجمل التواریخ ، ص۲۷۷ ذیل ۵ .

(۳) فتوح البلدان ، ص ۳۱۸ س۱ .

(۴) ابن اثیر ، جزء ۶ ص ۲۷۰ س۲۵ .

(۵) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۲۸۸ س۱۴ .

موجه افتد ، بناچار باید پذیرفت که آنان را در این شهر کویی خاص بوده است ، و همانجاست که مسلحگاه یامسلحتگاه نامیده می‌شده است، و ظاهراً آثار بازماندهٔ دز و برجهای جنوبی این نقطه چنانکه گذشت در این باب گواهی دیگر توانند بود.

امید است باتوجه بهمهٔ مطالب صحائف اخیر ابهامی در وجه اطلاق مصلحگاه و مصلحتگاه براین نقطه باقی نمانده باشد.

اما دو صورت دیگر :

صورتهای مصلی‌گاه و مصلحکان را نیز ظاهراً محملی است بدین تلخیص :

مصلّی نام عرصه‌ای در جهةً غربی مدینه یا شهرستان ، در محل مصلحگاه بوده، چنانکه‌ابن کربویه گفته :

« او کالمدینة شطّاها و شارعها   من المصلّی الی صحراء ازدان [1]»

بموجب این بیت مدینه یا شهرستان میان صحراء ازدان و مصلی قرار داشته است ، وگویا صحراء ازدان در مشرق شهر آنجا واقع بوده که بعد ها مرداویج جیلاباد را درآن نقطه پی‌افکنده بوده‌است. وجه این احتمال آنکه در مختصرالبلدان در بحث از رویان ذکر گردیده :

« وکانت [رویان] فیمامضی من مملکةالدیلم، فصارت‌لعمربن العلاء صاحب الجوسق بالرّی بالازدان... [2]»

عمربن علا بنا بگفته بالا ، گاه در ری و دیگر گاه در رویان می‌زیسته، ومعبر مستقیم این دونقطه دروازهٔ کوهکین بوده‌است. بر طبق توجیهی که در صحیفهٔ ۱۹۷ درباب مکان محلت رویان گذشت ، عادةً باید جوسق وی ، و به تبع صحرای ازدان در مشرق شهرستان واقع باشد.

شیعیان که سراسر مغرب شهر ری‌را در اختیار داشتند ، در مصلاّی اهل‌سنت

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۲ س ۱۸

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۳۰۵ س ۱ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۳ : عمروبن‌العلاء.

نماز عید و آدینه نمی گزارده‌اند ، چنانکه صاحب فضائح الروافض گفته :

« بگفته‌ایم که رافضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلّی گاه مسلمانان نکنند...[1] »

وآنانرا بالاستقلال از خود مصلّی بوده است، چنانکه در النقض آمده :

« و مدرسهٔ شیخ حیدر مکّی بدر مصلی گاه...[2] »

این مصلّی که در مغرب شهر ری واقع بوده ، بظن متاخم بعلم همانست که در بیت ابن کربویه ذکر گردیده است ، زیرا عمدهٔ بخش شیعه نشین ری ، همان ری برین باستانی و قسمت جنوبی آن بوده (این موضوع در باب دوم در بحث از مذهب ری بتفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت) و شهرستان ری در مشرق ومتصل بآن قرارداشته‌است، ازین رو مصلاّی اهل سنت نمی‌تواند دراین محل واقع باشد. باین قرینه محل مصلّی با مصلحگاه انطباق پیدا می کند ، و مصلی بخشی از مصلحگاه می‌شود .

این مصلّی گاه در ری غیر از آن است که در قول صاحب فضایح در النقض آمده و گفته :

« رافضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلی گاه مسلمانان نکنند [3] ».

چون آن مکان بقول وی از آن سنیّان بوده است ، و سنیان در نیمهٔ شرقی ری می زیسته‌اند.

امّا مصلحکان :

یاقوت در معجم البلدان گفته :

« مصلحکان بالحاء المهمله و کاف و آخره نون محلّة بالرّی [4] ».

---

(١) النقض ، ص ٥٩٨ س ٨.

(٢) النقض ، ص ٤٨ س ١٣.

(٣) النقض ، ص٥٩٨ س ٩ و ١٦٩.

(٤) معجم البلدان ، ج ٤ ض ٥٥٥ س ٢١.

اشکال این کلمه آنست که بجای پسوند گاه، کان در آن بکار رفته است.

در کتاب نامهای شهرها و دیه های ایران در باب پسوند «کان» چنین مذکور است:

« ظاهر آنست که کان عوض شده از گان باشد، زیرا عوض شدن کاف و گاف بیکدیگر در پارسی معروف است، و مثلهای فراوان دارد، ولی می‌توان آنرا کلمه‌ای جداگانه هم پنداشت، و در این صورت نیز چون کان که در لغت به تنهایی بکار می‌رود بمعنی یک گونه جایگاه است، زیرا «کان زر» که می گوییم خود بمعنی جایگاه زر است یا جاییکه زر در آنجا انبوه و فراوان باشد، از این رو کان را در آخر نامهای آبادی نیز بآسانی می‌توان بمعنی جایگاه گرفت [1]».

با توجه بدین قول، روشن خواهد شد که مصلحکان را با مصلحگاه از لحاظ معنی بهیچ روی تفاوتی نتواند بود؛ و غلط دانستن مصلحگاه، که مکرر در کتاب النقض و راحة الصدور ثبت افتاده، تنها بسبب ذکر یاقوت بصورت مصلحکان از تحکّمی خالی نتواند بود.

۲۰- دروازهٔ هشام (الف ـ ٤) : در مسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل آمده:

« بابُ هِشام یُخْرَجُ مِنْهُ إلی قومس و خراسان [2] ».

این دروازه ظاهراً همان باب خراسان بوده، و در شرح بازار هشام و دروازهٔ خراسان نیز بدین معنی اشارتی رفته است [3]. بی گمان نسبت آن را به بزرگی از مردم ری بنام هشام باید پنداشت، اما این بزرگ کیست؟

نگارنده در منابع مورد استفاده، در میان رجال ری که شهرت و اعتباری داشته‌اند، سه صورت از این نام را بیافت:

---

(۱) نامهای شهرها و دیه های ایران، نوشتهٔ احمد کسروی چاپ سوم ۱۳۳۵، ص ٤۸ ببعد.

(۲) مسالک، ص ۱۲۲ س ۱٦؛ صورة الارض، ص ۳۲۱ س ۱۷.

(۳) کتاب حاضر، ص ۲۱٦، ۲۳۹، ۲٤۰.

۱- هشام بن عبدالملک رازی.

۲- هشام بن عبدالله رازی.

۳- هشام بن عبیدالله رازی.

چنانکه از بر سنجیدن مجموع روایات مستفاد است، صاحب این هرسه نام، یک تن است با بیانی بدین تلخیص:

هشام بن عبدالملک همان هشام بن عبدالله است.

در طبقات‌الفقهاء ابی اسحاق مذکور است:

« هشام بن عبدالملک الرازی ، و هو ابن عبدالله فی الروایة و فی منزله مات محمدبن الحسن [1] »

هشام بن عبدالله وهشام بن عبیدالله هر دو، نام یک تن است بدین دلائل:

۱- محمد بن الحسن شیبانی در منزل صاحب نام درگذشته ، قول صاحب طبقات‌الفقهاء در باب هشام بن عبدالله در فوق مذکور افتاد، ودربارهٔ هشام بن عبیدالله صاحب الجواهرالمضیئة گفته:

« هشام بن عبیدالله الرازی ... مات محمدبن الحسن فی منزله بالرّی و دفن فی مقبرتهم ...[2]»

۲- صاحب نام از مالک و ابن ابی ذئب روایت کرده:

یاقوت در معجم‌البلدان گفته:

« هشام بن عبدالله السِنّی الرازی یروی عن مالک و ابن ابی ذیب ...[3]»

ابن حجر در لسان‌المیزان نقل کرده:

« هشام بن عبیدالله الرازی ، عن مالک و ابن ابی ذئب [4] ».

سمعانی در الانساب آورده:

---

(۱) طبقات‌الفقهاء ، ص ۱۱٦ س ۱۱.

(۲) الجواهرالمضیئة ، ج ۲ ص ۲۰۵ س ۱۳.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۱٦۹ س ۱۲.

(٤) لسان‌المیزان ، ج ٦ ص ۱۹۵ س ۷.

« هشام بن عبیدالله الرازی السِنّی . . . کان ینتحل مذهب الکوفیین یروی عن مالك و ابن ابی‌ذئب . . .[۱] »

۳- صاحب نام از مردم سِن[*] از روستاها و اعمال ری بوده ، و این معنی را در قول یاقوت و سمعانی مذکور در سطور فوق ملاحظه توان کرد .

٤- صاحب نام بسال ۲۰۱ درگذشته .

در هدیه‌العارفین اشارت رفته :

«هشام بن عبدالله الرازی المازنی السِنّی الحنفی المتوفی سنة ۲۰۱ احدی و مائتین[۲] . . .»

در ترجمهٔ فارسی المسالک اصطخری ، در ذکر بزرگان مدفون در ری، آنجا که نام هشام بن عبیدالله مذکور افتاده ، محشی بر روی آن را ده‌ای گذاوده و در ذیل بدون آنکه به ماخذ نقل اشارتی کند چنین نوشته :

« هشام بن عبیدالله الرازی فقیه حنفی متوفی در ۲۰۱ هجری[۳] »

بر طبق تحقیق نگارنده[٤] ، باب‌هشام در مشرق ری در حدود هشت کیلومتری امتداد مسیل حسین‌آباد (شارع ساربانان قدیم) واقع بوده ، و بتفصیلی که در مجلد دوم در بحث از مذهب ری بیاید مردم آن حدود حنفی مذهب بوده‌اند، وهشام بن عبدالله از اکابر عالمان حنفی مذهب نیز - در صورت صحت نسبت این دروازه بوی - قهراً در همان محلّت منزل داشته ، و توان گفت که برحسب معمول زمان گورستان خاندان وی، که محمد بن حسن شیبانی نیز در آنجا مدفون شده در همان حدود واقع بوده است .

این بود شرح دروازه های ری، که نگارنده به‌نام آنها در منابع مختلف دست

---

(۱) الانساب ، ورق ۳۱۵ ص ۲ س ۲۲ ببعد .

(۲) هدیة‌العارفین ، ج ۲ ص ۵۰۸ .

(۳) المسالک ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۷۱ .

(٤) به مباحث گذشته ، از جمله فصل اول پهناوری ری و فصل ششم رودجیلانی و فصل نهم محله و بازار ساربانان رجوع شود .

یافت ، و مکان آنها را با رجوع مکرر به پهنهٔ ری ، و ملاحظهٔ عکس هوایی آن سرزمین، و توجه به جهات آبگیری اراضی مزروعی با تقریبی معین کرد .

از این دروازه‌ها ظاهراً دروازهٔ هشام مکررِ دروازهٔ خراسان ، و دروازهٔ رشقان مکررِ دروازهٔ دولاب است (در باب در رشقان تحقیقی خواهد آمد) .

ظاهراً دروازه‌های راس‌الروده ، و طبریین، و در کنده ، وعثاب و باب‌المدینه‌ در داخل شهر ، و باقی در پیرامون شهر واقع بوده‌اند .

در باب محل در آهنین و جاروب بندان تردید گونه‌ای وجود دارد .

پنج دروازهٔ باطان، بلیسان، کوهکین ، هشام یا خراسان ، باب سین بیشتر گذرگاه قوافل و مسافران بوده است .

چون باب باطان و بلیسان و رشکان و زامهران را بسبب قدمت و کهنگی اهمیتی خاص بوده است ، از این رو در پایان این مبحث چنانکه از پیش وعده‌داده آمده ، بتفصیل مورد تحقیق قرار خواهند گرفت .

اول - باطان (ه - ۲) : اصطخری در مسالک گفته :

« باب طاق (نسخه بدل طبع ۱۸۷۰ و ۱۹۲۷ ص ۲۰۷ : باطان ، باطاق ماطا) یخرج منه إلی‌الجبال و العراق [1] » .

ابن حوقل نوشته :

« باب ماطاق یـُخرَجُ منه الی‌الجبال و العراق [2] » .

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی آورده :

« دروازهٔ باطاق در جنوب باختری ، که جادهٔ بغداد از آنجا خارج می‌شد [3] » .

دراین سه منبع صورتهای باطان، ماطا، باب طاق ، باطاق، باب ماطاق، درنام این مکان ذکر گردیده است، که ظاهراً هرنقش راه بجایی دارد و تفصیل آن بیاید .

---

(۱) مسالک ، ص ۱۲۲ س ۱۵ .

(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۲۱ س ۱۵ .

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۱ .

در کتاب النقض چنین آمده :

« ... نه مشتی دوغ بازی [کذا] سیاه قفا ... چون قمار بازان در کنده ، وسواسان پالانگران و خر گولان باطان ...[۱]»

و نیز :

« بندانسته است که در بیشتر بقاع که تربتهای سادات است سنیّان خواب دیده‌اند چنانکه ببار کرقب و ساوه و بناهق و باطان ری ، ...[۲]»

و نیز :

«... وهنوز که ناجی سلمان و بوذر و مقداد و عمّار باشند بهتر از آنکه قمار بازان در کنده و رهالان باطان ...[۳]»

از نمونهٔ دوم گفته صاحب النقض بر می‌آید که در باطان سیّد و امامزاده‌ای از شیعیان مدفون بوده است. این امامزاده بظنّ متاخم بعلم همان حضرت عبدالعظیم است ، و تفصیل این خواب دیدن در فصل دوازدهم در احوال آن حضرت خواهد آمد. دو نمونهٔ اول و سوم نیز در مذمت سنیّان آنجاست ؛ از اینجا با توجه به محل باطان در نقشهٔ ری قدیم ، چنین مستفاد است، که نیمهٔ غربی این محل شیعه نشین ، و نیمهٔ شرقی سنّی‌نشین بوده است. اما آنچه درسبب تسمیهٔ نامهای‌این‌مکان از منابع داخلی وخارجی استنباط می‌شود :

باطان :

«باطان» معرب باتان‌است ، و از نام «همدان» اشتقاق پیدا می کند باتوجیهی بدین تلخیص :

راه بزرگ ابریشم چین از ری بهمدان می رفت ؛ چنانکه نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت گفته :

---

(۱) النقض ، ص ٤٧٥ س ۸ .

(۲) النقض ، ص ۶۲۹ س ۲ .

(۳) النقض ، ص ۶٤۹ س ۱۳ .

« مهمترین شاهراههای تجارتی در دنیای قدیم همانا جادهٔ بزرگی‌بوده است که از سرحدّات چین شروع شده واز روی فلات ایران عبور کرده بکشوربین‌النهرین منتهی می‌شده‌است... بالاخره به شهر راگس (ری) برسد ، پس‌آنگاه ازری‌همچنان بطرف مغرب امتداد یافته منتهی بشهر اکباتان (همدان) گردد[1] » .

درصورة‌الارض آمده :

« الطریق من همذان الی‌الرّی ، فمن همذان الی ساوه ثلاثون فرسخا... ومن ساوه الی‌الرّی ثلاثون فرسخا [2] » .

این راه بزرگ ، چنانکه درآغاز ذکر باطان‌اشارت رفت از این دروازه‌بسوی جبال و عراق می‌رفت و بهمدان می رسید .

نام‌همدان درکتیبه های هخامنشی بصورت هَگْمَتانَه (Hagmatāna) [3] و درآثار پیشینیان ازمورخان یونانی اکباتان (Ecbatana) و آگباتان (Agbatane) مذکور است [4] .

وجه تسمیهٔ آن روشن نیست، گیرشمن در تاریخ ایران گفته است :

« اکباتانه یعنی محل شورا و اجتماع [5] » .

درکتاب تطبیق لغات جغرافیایی بمعنی شهر دوستی و محل دوستی دانسته شده است[6] .

---

(۱) تاریخ سیاسی پارت ترجمهٔ فارسی ، ص ۱۸۳ .

(۲) صورة‌الارض ابن حوقل ، ص۳۰۷ س۳ .

(۳) تاریخ ایران قدیم، ص۱۴ ؛ دائرة‌المعارف اسلامی، ذیل این کلمه .

(٤) ایران باستان ، ج ۱ ص۱۷۸ س۱۲ ببعد ؛ دررالتیجان ، ج ۳ ، کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ص۱٤ ؛ ایران قدیم، ص ۱٤ ؛ دائرة‌المعارف اسلامی ذیل این کلمه؛ گراند دیکسینر اونیورسل ، ج ۷ ص٥٤ .

(٥) تاریخ ایران گیرشمن ، ترجمهٔ انگلیسی ، ص۱۱٥ س ٤ ببعد ، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۰٤ س ۸ .

(٦) دررالتیجان ، ج ۳ ؛ کتاب تطبیق لغات جغرافیایی ، ص٤۲ س۱ .

هرگاه‌لخت نخستین تلفّظ یونانی این کلمه‌را حذف کنند«باتان» باقی‌می‌ماند، و پیشینیان را جهة سهولت تلفظ ازاین نوع تلخیص ها زیادبوده است. کنت دوگوبینو خاورشناس معروف درکتاب « تاریخ ایرانیان » در توصیف مملکت‌ماد وذکرهمدان پای‌تخت آن کشور در بیان نام این شهرگفته :

« حتی باتان هم ضبط کرده‌اند [1] ».

وی سندی که این نام را از آنجا نقل کرده ذکر ننموده ، لکن سخنش‌مورد قبول اهل فن است.

کلمهٔ «باطان» یادگاری‌ازعهدسلوکیان واشکانیان تواندبود، چون‌سلوکی‌ها ری را پس از زلزله‌ای تجدید بنا کرده نام اوروپوس یا اورپا بآن داده بوده‌اند ، و اشکانیان نیزکه آنجا را با نام ارشکیه پای‌تخت قراردادند خط و زبان یونانی‌راحفظ کردند و مسکوکاتشان بیشتر باین خط و زبان بوده است [2].

ماطا :

«ماطا» نیزبقرینهٔ مطالبی که‌درباب‌باتان درج‌افتاده معرب‌ماتاوتلخیص‌دیگری از نام همدان مذکور در تورات (نسخهٔ یونانی یا سپتانت [3]) است.

بیان این سخن آنکه نام همدان در تورات عبری بصورت اَحْمِتا مذکور، و درکتاب عزرا باب ششم بند دوم چنین ثبت افتاده است :

« و در قصر اَحْمِتا (אַחְמְתָא) که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد... [4] »

در ترجمهٔ یونانی تورات حرف « ح » را از این کلمه حذف کرده آنرا «اماتا»

(۱) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایرانیان کنت دوگوبینو ، ص۲۱۵ س۱۷ ببعد.

(۲) کتاب حاضر، ص ۷۵ - ۷۸. درکتاب دررالتیجان ، ج ۱ ص۱۰۱ س ۱۸ در باب مسکوکات اشکانی آمده : نقش جمله بخط و زبان یونانی بود.

(۳) برای اطلاع به‌این نسخه از تورات، رك: فصل دوم کتاب حاضر، ص ۵۳.

(۴) تورات ، ترجمهٔ فارسی ، ص ۷۳۷ س۱۲.

(Amatha) نوشته‌اند، در «گراند دیکسینر اونیورسل قرن ۱۹» چنین اشارت‌رفته.

« Ahmeta, mot que la version grecque des Septante transcrit Amatha (Esdras, VI, 2) [1]».

مفاد آن اینکه: اَحْمِتا، کلمه‌ای که در روایت یونانی سپتانت آنرا«اماتا» نقل کرده‌اند (عزرا، ۶، ۲).

چنانکه مشهود است در نام این شهر، در فارسی باستان و تورات حرف «ب» وجود ندارد، لکن یونانیان « میم » را به «ب» مبدل ساخته اکباتان گفته‌اند. در دیکسینر مذکور درفوق دراین باب چنین‌درج افتاده:

« یونانیان، چنانکه به آسانی توان دید، حرف « ب » را به جای « میم » گذاشتند، واین تبدیل درنامهای خاص، از بلدان و رجال، زیاد است [1]».

حذف لخت اول درکلمه « اماتا » همانند حذف آن درکلمهٔ اکباتان تواند بود. این کلمه نیز یادگاری ازعهد تسلّط یونانیان براین شهر است.

باب‌طاق- «باب طاق» گفتن‌این دروازه را وجه دیگری است که رابطه‌ای‌بنام همدان ندارد، و این دروازه را نیزظاهراً همانند‌دروازهٔ خراسان و دروازهٔ دولاب، دو نام بوده است. جز شهر ری پاره‌ای ازشهرهای دیگر را نیز «باب‌الطاق» بوده‌است.

اصطخری درباب باب‌الطاق بغداد گفته:

«... باب‌الطاق، و هو موضع‌السوق الاعظم... [2]»

در ترجمهٔ فارسی اصطخری مذکور است:

« معنی باب‌الطاق منسوبست باطاقی عظیم کی در بازار بزرگ - کی آن را سوق‌الاعظم گفتندی - بود [3] ».

---

(۱) گراند دیکسینر اونیورسل قرن۱۹، ج ۷ ص۵۴.

(۲) اصطخری، ص۵۹ س۱.

(۳) ترجمهٔ فارسی اصطخری، ص۸۴ س ماقبل آخر.

یاقوت گفته :

« طاق اسماء فی شرقی بغداد بین الرّصافه و دارالمملکة منسوب الی اسماء بنت المنصور... کان طاقاً عظیماً...[۱] »

بی گمان باب الطاق ری نیز همانند باب الطاق بغداد منسوب به طاقی عظیم است، که بزرگی پی افکنده بوده. در کتب مسالک در این باب ذکری نیامده، لکن در کتاب النقض در سه مورد بدین صورت شرحی ثبت افتاده است :

۱- « ... خواجه اگر منقبت علی(ع) از مناقب خوانان نمی‌تواند شنید باید که بدان هنگامه‌ها رود و زیر طاق تاجکی (نخ : و بزیر طاق تاجکی و صحرا درغایش) بایستد...[۲] » (قول صاحب نقض) .

۲- « در شهر ری رستم خادم و ابوالقاسم عبدویه و ابوالقاسم شوّاء و غیرهم که امیر قجقرشان به طاق تاجکی برآویخت همه رافضی بودند...[۳] » (قول صاحب فضائح) .

۳- « ... امیر قجقر بفرمود تا بتدارك آن انبان فروش خارجی که قصد ابوالقاسم عبدویه کرده بود از طاق تاجکی درآویختند...[٤] » (قول صاحب نقض) .

آنچه از این سه قول استنباط می‌شود طاق تاجکی محلی بزرگ و مجتمع مردم در هنگامه‌ها و مرکز شد آمد بوده است، و اگر بتوان گفت که باب طاق منسوب بهمین طاق است این محل باید بنزدیکی دروازه واقع بوده باشد، و مؤید این احتمال است نسخه بدل کتاب النقض « بزیر طاق تاجکی و صحرا[ی] درغایش » ، که در فوق مذکور افتاده، چون درغایش یا درعابس، بتفصیلی که در صفحهٔ ۱۹٤ و ۲٤۵ گفته آمده ، و درنقشهٔ ری باستان درج افتاده، ظاهراً جنب باطان واقع بوده‌است، وچنین

(۱) المشترك یاقوت ، ص ۲۹۰ س ۱۵ .

(۲) النقض ، ص ۳۵ س ۱ .

(۳) النقض ، ص ۸۵ س ۷ .

(٤) النقض ، ص ۸۹ س ۱ .

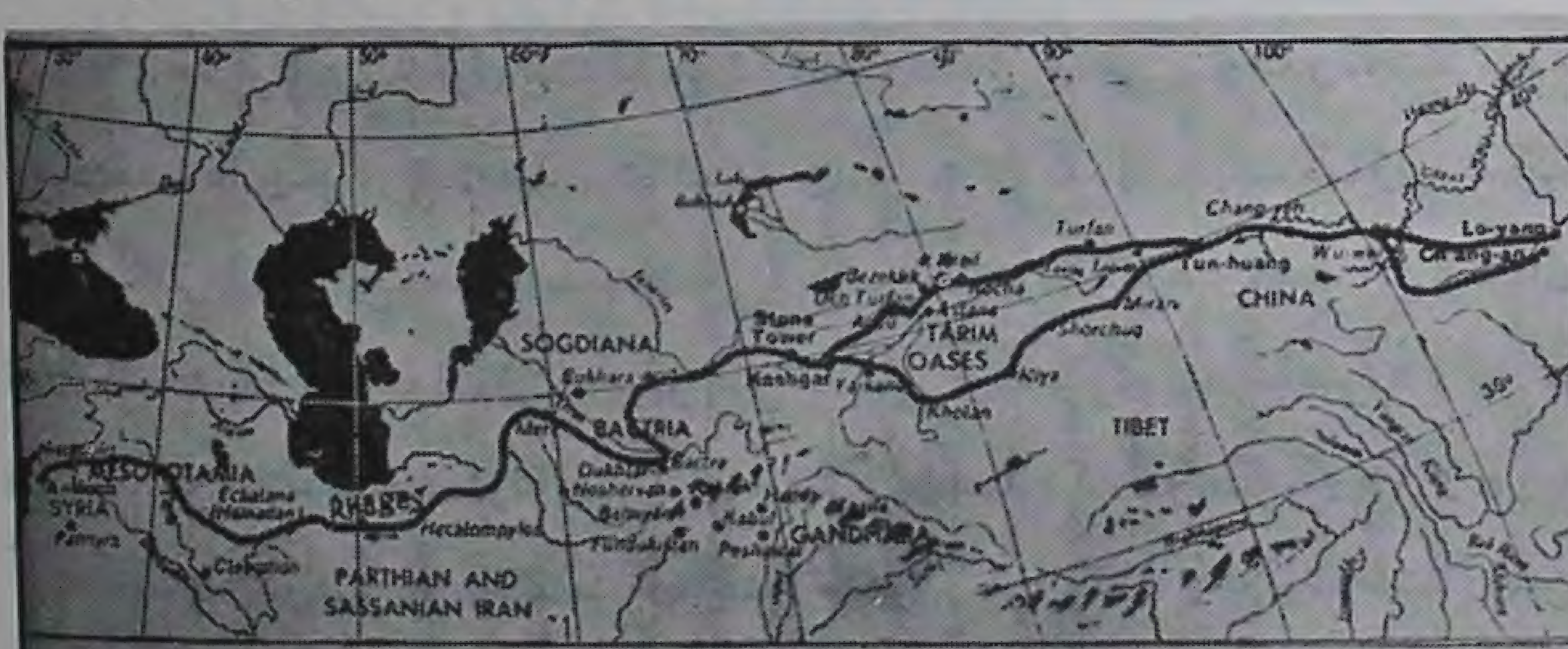
می‌نماید که بقرینهٔ صحرای درغایش ، طاق تاجکی در بیرون دروازه واقع و متصل بصحرا بوده است. اگر این حدس رویی در صواب داشته باشد شاید بود که قسمتی ازآثار پایه های‌بنا در نقشهٔ کرپرتر در بیرون‌این دروازه بدین طاق تعلق داشته بوده است. والله اعلم.

دوصورت «باطاق» و « باب ماطاق» نیز گویا ظاهراً یکی مخفف «باب طاق» و دیگری محرف « باب ماطا » است.

از این میان صورت «باطان» مستعمل‌تر و اصیل‌تر بنظر می‌رسد ، و ذکر آن در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی ، که سالها قبل از تألیف مسالک اصطخری سروده شده، و در مختصرالبلدان ابن فقیه که بسال ۲۷۱ هجری تألیف یافته ثبت افتاده ، بچشم می خورده.

وی درمقام وصف بازار روده ، از باطان ، استطراداً نه استقلالاً ، چنین یاد کرده :

وکم برُوذَةَ من مُسْتَشْرَفٍ حَسَنَ
الی المَضْیقِ بِها منْ بابِ باطانِ [1]



شاهراه تاریخی ازدریای چین تادریای روم معروف به «جاده ابریشم»

راه ابریشم از ری و همدان می گذشت
عکس از تاریخ سیاسی پارت با اندك تصرف

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۳ س ۳.

این دروازه از مهم‌ترین دروازه‌های شهر ری محسوب بوده، و عمدهٔ کالاهای تجاری از آنجا وارد یا خارج می‌شده است ، بهمین سبب چنانکه در نقشهٔ کرپرتر مشهود است ، در کنار این دروازه از سوی بیرون، دز یا برجی معتبر احداث کرده بوده‌اند ، که بوسیلهٔ برجهای کوچکتری نگهداری می‌شده است، و محتملاً یک نهر و یک پل بین این دز بزرگ و دروازهٔ اصلی شهر قرارداشته ، و این مدخل تقریباً درست در امتداد دز بنا شده بوده است، کرپرتر در این باب چنین گفته :

« Probably a ditch and a bridge lay between this great bulwark , and the principal gate of the town ; this entrance lying in almost a direct line with the citadel ۱ » .



عکس هوایی محل فعلی باطان و بخشی از مصلحکان ، و موقع آن در ری باستان ، و نقشهٔ کرپرتر مربوط به این محل با آثار دزها و باروهای قدیمی

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص ۳۵۹ س ۲۵ ؛ نیز رك: سفرنامهٔ جاکسن، ص ۴۳۴ س ۱۵ ببعد .

محل این دروازه ، چنانکه از مقایسهٔ عکس هوایی ری و نقشهٔ کرپرتر استنباط می‌شود ، در مدخل خیابان قم ، مقابل میدان شهر ری ، در امتداد خیابان بیست‌و چهار متری (فرمانداری) واقع بوده است. ظاهراً این دروازه در محل میدان فعلی سه راهیی بوجود می‌آورد ، که یک راه از طریق خیابان فعلی شهر ری بسوی دروازهٔ مهران و بازار ساربانان می‌رفت ، و راه‌دیگر مستقیماً از امتداد خیابان بیست و چهار متری بسوی مرکز شهر پیش می‌رفت ، و بازار روده را بریده متوجه دروازهٔ خراسان و باب سین می‌شد.

در سوی راست این دروازه ، حدود خیابان مظفری (دنبالهٔ خیابان شهر ری بسوی‌بازار) ، باروی‌عظیم شهر امتداد داشته، که از مشرق حرم حضرت‌عبدالعظیم می گذشته ، و این حرم در بیرون شهر ، در محل فعلی افتاده بوده است.

دز بزرگ و برجهای اطراف آن در خارج این دروازه ، ظاهراً از دروازه های دیگر آن حوالی مانند در مسلحتگاه (= مصلحتگاه) نیز حمایت می کرده است .

ساختن دز و برج در خارج دروازه‌ها معمول آن زمانها بوده ، و حتی درطهران نیز در خارج باروی شاه طهماسبی در برابر هر دروازه چنین برجی احداث شده بوده است.

ژنرال گاردان بزمان فتحعلیشاه درگزارشی در این باب چنین نوشته است :

« تنها در طهران جلوی هر دروازه‌ای از ۲۰۰ تا ۳۰۰ قدم برجی گلی‌ساخته‌اند و روی آنرا اندود کرده...[۱]»

دروازهٔ باطان گویا معبر توبیاس فرزند توبیت بوده ، که از طرف پدر بسفارت جهة دریافت امانت وی بری آمده بوده ، که تفصیل آن در فصل دوم در مقام ذکر ری در تورات گذشت.

دوم - بلیسان (ه - ۱) : بلیسان نام دروازه و بازار و محلتی در شمال باختری

---

(۱) کتاب مأموریت ژنرال گاردان ، ص ۶۸ س ۱۶ . عکس طهران با برجها و باروی شاه طهماسب صفوی ، در مجلد دوم باب چهارم در مقام ذکر طهران ثبت افتد .

ری باستان (ری برین) در حدود بقعهٔ فعلی جوانمرد قصاب بوده است . اصطخری و ابن‌حوقل دروازهٔ بلیسان را چنین ذکر کرده‌اند :

« باب بلیسان یخرج منه الی قزوین [1] » .

نام بازار بلیسان را نیز هردو پس از دوسطر آورده‌اند .

در ترجمهٔ فارسی اصطخری در ذکر بازارها نسخه بدل بلیسان « فلیشان » درج افتاده [2] .

در سرزمینهای خلافت شرقی مذکور است :

« دروازهٔ بلیسان در شمال باختری بطرف قزوین [3] » .

در کتاب النقض نیز از بازار و محلّت بلیسان بدین شرح ذکر رفته :

« مناقب خوانان در قطب روده و برشتهٔ نرمه و سر فلیسان (در کتاب سر قلسان طبع شده) و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازهٔ مهران ومصلحگاه » .

و نیز :

« لشکر آل مرتضی که باشند شیرمردان فلیسان باشند ، و سپاه سالاران درعابش . . . [4] »

ابن کربویهٔ رازی نیز استطراداً یادی از این محل کرده و گفته است :

وقصرُ اسحقَ من فُولادَ مُنْحَدِراً   علی‌الشراك الی دَرْبِ الفلیسانِ [5]

بنابرآنچه گذشت ، بلیسان ، فلیسان ، فلیشان همه یکی است .

نام‌بلیسان چنانکه در بیان محلت بلیسان و بازار بلیسان اشارتی رفته[6] به ظن

---

(۱) مسالک اصطخری ، ص۱۲۲ س۱۵ ؛ صورة‌الارض ، ص۳۲۱ س۱٦ .

(۲) ترجمهٔ فارسی اصطخری ، ص۱۷۰ س۹ و ذیل رقم ۱٤ .

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۳۲ س۲ .

(٤) النقض ، ص ٤۱ س۱٤ و ص٤۷٥ س۱ .

(٥) مختصرالبلدان ، ص۲۷۳ س ۲ .

(٦) کتاب حاضر، ص ۲۰۸ و ۲۱٦ .

متاخم به علم، بل به قطع ویقین مقتبس از نام بلاش است که آنرا بلاشان وپلاشان نیز گفته‌اند و پسوند «ان» درآخر آن نشانهٔ نسبت است. این دعوی را برهانی است بدین تفصیل :

ری چنانکه در صحائف ۷۷ و ۹۶ کتاب حاضر درج افتاد ، بعهد اشکانیان پای‌تخت بوده ، و نام « ارشکیّه » داشته است ، و دز عظیم « رشکان » مخفّف « ارشکان » وپاره‌ای بناهای دیگر از جمله دروازه و بازار و محلت بلیسان را باید مربوط باین عهد دانست.

بلاش را بصورت بلاس ، هم در عربی و هم در فارسی بکار برده‌اند چنانکه در مروج‌الذهب در ذکر بلاش ساسانی مذکور است.

« ... ثم ملك بلاس بن فیروز ...[1] »

در مجمل‌التواریخ در باب مدفن همین بلاش آمده :

« بلاس بن فیروز بمداین ...[2] »

در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمهٔ تاریخ رُلَنْسُن) نیز در مقام ذکر بلاش ساسانی چنین ذکر رفته :

« جانشین فیروز پادشاهی است که اورا یونانیها بلاس می‌نامند و متأخرین از اعراب و ایرانیها پلاش (بلاش) [3] ».

صاحب لب‌التواریخ بلاش و بلاشان را بلاس و بلاسان آورده [4].

نام « بلاس » را بصورت بلاشان نیز بکار برده‌اند ، چنانکه صاحب البدء و التاریخ در باب مدت سلطنت بلاش اشکانی آورده :

---

(۱) مروج‌الذهب ، جزء ۱ ص ۱۲۷ س ۱ .
(۲) مجمل‌التواریخ ، ص ٤٦٤ س ٥ .
(۳) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج ۲ ص ۷۰ س ۷ .
(٤) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ص ٤٥ .

« ثمّ ملک بلاس اربعاً و عشیرین سنة ثم ملک اردوان الاصغر ثلث عشرة سنة. . . [1] »

در مجمل‌التواریخ همین موضوع چنین ثبت افتاده :

« پادشاهی بلاشان بیست‌وچهار سال بود، پادشاهی اردوان‌بن بلاشان‌سیزده سال بود [2] ».

شین و سین در اسامی اشخاص و اماکن بجای هم بکار رفته‌اند. نام کاوس در مجمل‌التواریخ (بفرض صحت نسخه) کاوش آمده :

« ازین پس فرهٔ پادشاهی از کاوش گشته شد [3] ».

در اماکن نیز همچون قاسان و کاشان و جوسقان و جوشقان وغیرهما [4].

ذکر بلاشان بصورت پلاشان مانند گفتهٔ فردوسی :

ز ترکان بیامد دلیری جوان　　　پلاشان بیدار دل پهلوان [5]

* * *

درفش پلاشان ز توران سپاه　　　بدیدار ایشان بر آمد ز راه [6]

* * *

بفرمان مرا بست باید کمر　　　برزم پلاشان پرخاشخر [7]

* * *

پلاشان یکی آهو افگنده بود　　　کبابش بر آتش پراگنده بود [8]

---

(۱) البدء والتاریخ ، ج ۳ ص ۵٦ س ٤.
(۲) مجمل‌التواریخ ، ص ۵۹ س ٤.
(۳) مجمل‌التواریخ ، ص ٤٦ س ۲۰.
(٤) تاریخ قم ، ص ۱۱۷ و ۱۳۸.
(۵) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۷ س ۱۰.
(٦) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۷ س ۱٤.
(۷) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۸ س ۱.
(۸) شاهنامه ، ج ۳ ص ۸۲۸ س ۹.

بنا به مطالب گذشته توان گفت که بلاس ، بلاش ، بلاسان ، بلاشان ، پلاشان همه‌یکی است ؛ و اگر «الف» پس از لام را بر طبق قانون اماله «یا» تلفظ کنند بلیسان ، و پلیشان ، خواهد شدو بلیسان و فلیسان و فلیشان نام بازار ودروازهٔ مذکور همین خواهد بود.

تبدیل بلاسان به بلیسان را نظائر فراوانست بدین شرح :

۱- جمشاد و جمشید :

در تاریخ یعقوبی آمده :

« جم‌شاد سبعماته سنة [۱] ».

در البدء و التاریخ مذکور است :

« ثمّ ملک جم شاذ ».

و نیز :

« اعلم انهم یُقِرون بنبوة جم شاذ [۲] ».

همین نام در مروج‌الذهب مسعودی بصورت جمشید مذکور افتاد [۳].

۲- ابن‌الاخشاد و ابن‌الاخشید :

این نام در تفسیرالتبیان شیخ طوسی بصورت نخستین [٤] و در تفسیرمجمع‌البیان بصورت دوم [٥] مذکور افتاده است.

۳ - آرش (تیر انداز معروف مذکور در داستان منوچهر و افراسیاب) و ایرش :

در طبری آمده :

---

(۱) تاریخ یعقوبی ، جزء ۱ ص ۱۲۸ س ۱۲.

(۲) البدء والتاریخ ، جزء ۳ ص ۱٤۰ س ۱ و ص ۷ س ۱۰.

(۳) مروج‌الذهب ، جزء ۱ ص ۱۰۷ س ۱۸.

(٤) تفسیرالتبیان درموارد مختلف ، از جمله : ج ۱ ص۱۷۵ س ۲۸.

(٥) تفسیر مجمع البیان کراراً ، از جمله : ج ۱ ص۸۵ س۱۵.

« خفف اسمه بعضهم فیقول ایرش [۱] ».

۴- براهام و براهیم :

این نام در شاهنامه بهر دو صورت بکار رفته :

پس از لشکر خویش بهرام تفت   سبک سوی خان براهام رفت

* * *

نهم دین زردشت پیشین بروی   براهیم پیغمبر راست گوی [۲]

۵- مرداواج و مرداویژ :

نام بانی محلّت جیلاباد ری ، در الرسالةالثانیهٔ ابو دلف « مرداویژ » و در معجم‌البلدان مرداوا ثبت افتاده [۳] و مینورسکی در تعلیقهٔ خود گفته است که یاقوت می‌بایست درین مورد مرداواج می‌نوشت [۴].

۶- هلال و هلیل :

در مجمل‌التواریخ در بیان حال بدر حسنویه مذکور است :

« خبر آوردند که پسرش هلیل بدینور عاصی گشت ».

نسخه بدل هلیل در ذیل صفحه هلال آمده ومرحوم بهار درمقابل آن نوشته است :

« هلیل ممالهٔ هلال است بقیاس مثل نباذ و نبیذ... [۵] »

۷- آسیا و ایسیا :

ابوریحان آسیا ، قارهٔ معروف را در التفهیم ایسیا ضبط کرده است :

---

(۱) تاریخ طبری ، ج ۱ ص۱۹۰ س۲۰ ، نیزج ۲ ص ۱۳۸ س ۱۶ ؛ ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۹۳ س۱۵ .

(۲) شاهنامه ، جلد هفتم ص ۲۱۲۵ س۱۴ و ص۲۱۱۸ س۱۵ .

(۳) کتاب حاضر ، ص۱۹۲ محلت جیلاباد .

(۴) ترجمهٔ فارسی ابودلف ، ص ۱۳۳ .

(۵) مجمل‌التواریخ ، ص ۳۹۸ س آخر و ذیل رقم ۵ .

« آنچ سوی مشرق بود به‌اطلاق ایسیا نام کردند... عراق و پارس وخراسان از آن جدا کردند و ایسیاء خرد نام کردند ، و آنچ بماند ایسیاء بزرگ[1] ».

۸- تالشان و طیلسان :

مرحوم کسروی در نامهای شهرها و دیه‌های ایران گفته :

« نخستین بار که نام تالشان در کتابها پیدا می‌شود درضمن کشورگشائیهای تازیان است که این طایفه را بنام طیلسان که معرب تالشان است یاد می کنند[2] ».

۹- شاعی و شیعی :

این هر دو صورت در کتاب النقض فراوان آمده از جمله :

« ...شهریاران وملوك مازندران... همه‌شاعی (نخ :شیعی) ومعتقدبوده‌اند...[3] »

۱۰- قرماسین و قرمیسین (= کرمانشاه) :

در مروج الذهب بصورت نخستین مذکور است :

« ... وهو ببلاد قرماسین من اعمال الدینور...[4] »

در ابن اثیر بصورت دوم فراوان آمده و از آن جمله است :

« فملکوا بلادالجبل إلی قرمیسین[5] ».

در جهان نامه آمده :

« قرماسین ، کرمانشاهان باشد[6] ».

۱۱- جمیدالاول و الآخر بجای جمادی‌الاولی و الآخره :

---

(۱) التفهیم ، ص ۱۹۵ س ٤ .

(۲) نامهای شهرها و دیه های ایران ، طبع نخستین ، ص ۱۷ س ١٤ .

(۳) النقض ، ص۲۰۷ س ۱ .

(٤) مروج‌الذهب ، جزء ۱ ص۱۳۱ س۲۰ .

(٥) ابن‌اثیر ، جزء ٦ ص ۳۳٥ س۹ .

(٦) جهان نامه ، ص ٦۷ س۱۳ .

ظهیر مرعشی در کتاب خود بجای جمادی الاولی والاخره، جمیدالاول والآخر بکار برده است [۱].

این معنی را شواهد دیگر از نوع سلیح وسلاح و مزیح و مزاح و دویت و دوات و غیره بسیار فراوان، و از حد احصاء بیرونست، و اثبات دعوی را این مقدار بسنده می‌نماید. طالبان بحث بیشتر را به براهین العجم سپهر مبحث «لغات مشترکه که عجمان با الف قافیه کنند وگاه باشد که اماله نموده با یاء مجهول آورند» و سبک شناسی مرحوم بهار مجلد نخستین صحیفه ۴۱۲ رجوع باید کرد.

جز بلیسان ری آبادی‌های دیگری که به بلاش منسوبند زیادند همانندولاشجرد در طبرستان [۲]، و همدان، و بلخ، و کرمان، و اخلاط [۳] و بلاشیه (Vologasia) در جوار بابل [۴] منسوب به بلاش اول در گفتهٔ نیلسون دوبواز و گیرشمن.

در درالتیجان نیز مذکور است:

«قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ می‌نمودند اول ایوان کیف... بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف بلاس گرد می‌باشد یعنی قلعهٔ بلاس یا بلاش... [۵]»

بموجب لخت اخیر عبارت درالتیجان نیز بلاس همان بلاش است.

این بود دلائل نگارنده در اثبات دعوی منسوب بودن بلیسان به بلاش، لکن از اخبار مربوط به این استنباط، به‌درستی روشن نشد که این بلاش کدامیک ازشاهان موسوم بدین نام بوده‌است. پنج تن ازسلطانان اشکانی رابلاش نامیده‌اندبدین ترتیب:

---

(۱) تاریخ مرعشی، طبع پطرزبورغ، ص ۱۱۴ س ۱۱ و ص ۲۱۰ س ماقبل آخر.

(۲) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج ۱ ص ۱۸۰ س ۱۵.

(۳) معجم البلدان، ج ٤ ص ۹۳۹.

(٤) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۸۲ س ۱۸؛ تاریخ ایران گیرشمن، ترجمهٔ فارسی ص ۲۰۶.

(۵) درالتیجان، ج ۱ ص ۱۹۲ س ۲۳.

اشک بیست و دوم بلاش اول [۱]، اشک بیست و پنجم بلاش دوم [۲]، اشک بیست وششم بلاش سوم [۳]، اشک بیست وهفتم بلاش‌چهارم [۴]، اشک بیست‌وهشتم بلاش پنجم [۵].

از این میان بلاش نخستین را شهرت و اعتباری بیشتر بوده، و در تاریخ ایران باستان چنین مذکور است:

«پس از مرگ وُنُن پسرش بلاش بتخت نشست (۵۱ یا ۵۲ م.) بلاش اول آخرین شاه نامی اشکانی است. بعد از او دولت اشکانی رو بانحطاط می رود و این انحطاط در تزاید است تا بانقراض خاتمه یابد [۱]».

این پادشاه و خاندان ویرا بآیین زردشت علاقه‌ای خاص بوده است.

در تاریخ ایران قدیم و ایران باستان در این باب چنین اشارت رفته:

«بلاش [اول] و خانوادهٔ اوخیلی مذهبی بودند [۶]».

برخی از محققان جمع‌آوری اوستا را بوی نسبت‌داده‌اند. در کتاب ایران قدیم چنین ثبت افتاده:

«اکثر محققین تصور می کنند اشاره‌ای که در دین کرت بجمع آوری اوستا در زمان بلاش شده راجع به بلاش اول است، توضیح آنکه موافق روایات زرتشتی از جهة استیلای اسکندر و مقدونیها برایران اوستا از میان رفته بود واین‌شاه

---

(۱) ایران‌باستان، جلد سوم ص۲۴۲۴ س۱۷؛ تاریخ‌سیاسی پارت ص۱۰۱-۱۸۰.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص۲۴۹۰ س۲؛ تاریخ سیاسی پارت، ص۱۹۵-۲۱۸.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص۲۴۹۴ س ۵؛ تاریخ‌سیاسی پارت، ص ۲۱۹-۲۲۷.

(۴) ایران باستان، ج ۳ ص۲۵۰۳ س‌آخر؛ تاریخ‌سیاسی پارت، ص۲۲۷-۲۳۴.

(۵) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۵۱۷ س۳؛ تاریخ سیاسی‌پارت، ص۲۳۴-۲۴۰.

(۶) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۳۹ س ۲؛ ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۱ س ۲۱ ببعد.

در صدد جمع‌آوری آن برآمد، و در زمان اردشیربابکان این کار انجام شد [1]».

گیرشمن در تاریخ ایران گفته :

« در زمان ولاش (بلاش) اول نخستین علائم احیای ایرانیّت جدید، آشکار شد :

در پشت مسکوکات وی نقش آتشگاهی با یک تن روحانی قربانی کننده دیده می‌شود ؛ ونخستین بار، این سکّه‌ها با الفبای پهلوی اشکانی ضرب شده‌اند. سنّت (زرتشتی) می‌گوید که در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید [2]».

در تاریخ سیاسی پارت است :

« در زمان همین پادشاه و بامر اوست که بقایای قطعات متفرق از مخطوطات و ملفوظات آثار زردشت و اخبار اوستا جمع‌آوری شده است [3] ».

دورهٔ سلطنت بلاش اول بالنسبه طولانی بود . وی که بنا بتحقیق نیلسون دوبواز بسال ۵۱ میلادی بسلطنت نشست [4] ظاهراً پادشاهیش تا سال ۷۹، ۸۰ میلادی ادامه داشته است [5]. بلاش را بیونانی ولگاسس یا ولوگاسیس (Vologases) می‌گفته‌اند. بتصریح نیلسون‌دوبواز در عصر وی شهر جدیدی بنام ولگاسیا یا بلاشیه (Vologasia) در جوار شهر عظیم بابل بوجود آمد [6].

نگارنده برطبق قرائن زیر بلیسان ری را به ظنّی‌نزدیک به یقین منسوب بهمین بلاش می‌داند.

---

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۱۳۸ س۲۳.

(۲) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص۲۵۶ س۴، نیز ص ۲۷۲ س۳.

(۳) تاریخ سیاسی پارت، تألیف نیلسون دوبواز، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ص ۱۷۴ س ۱۴.

(۴) تاریخ سیاسی پارت، ص۱۵۱ س۱۱ ببعد و ص ۱۸۲ س ۱۸.

(۵) تاریخ سیاسی پارت، ص۱۷۴ س آخر.

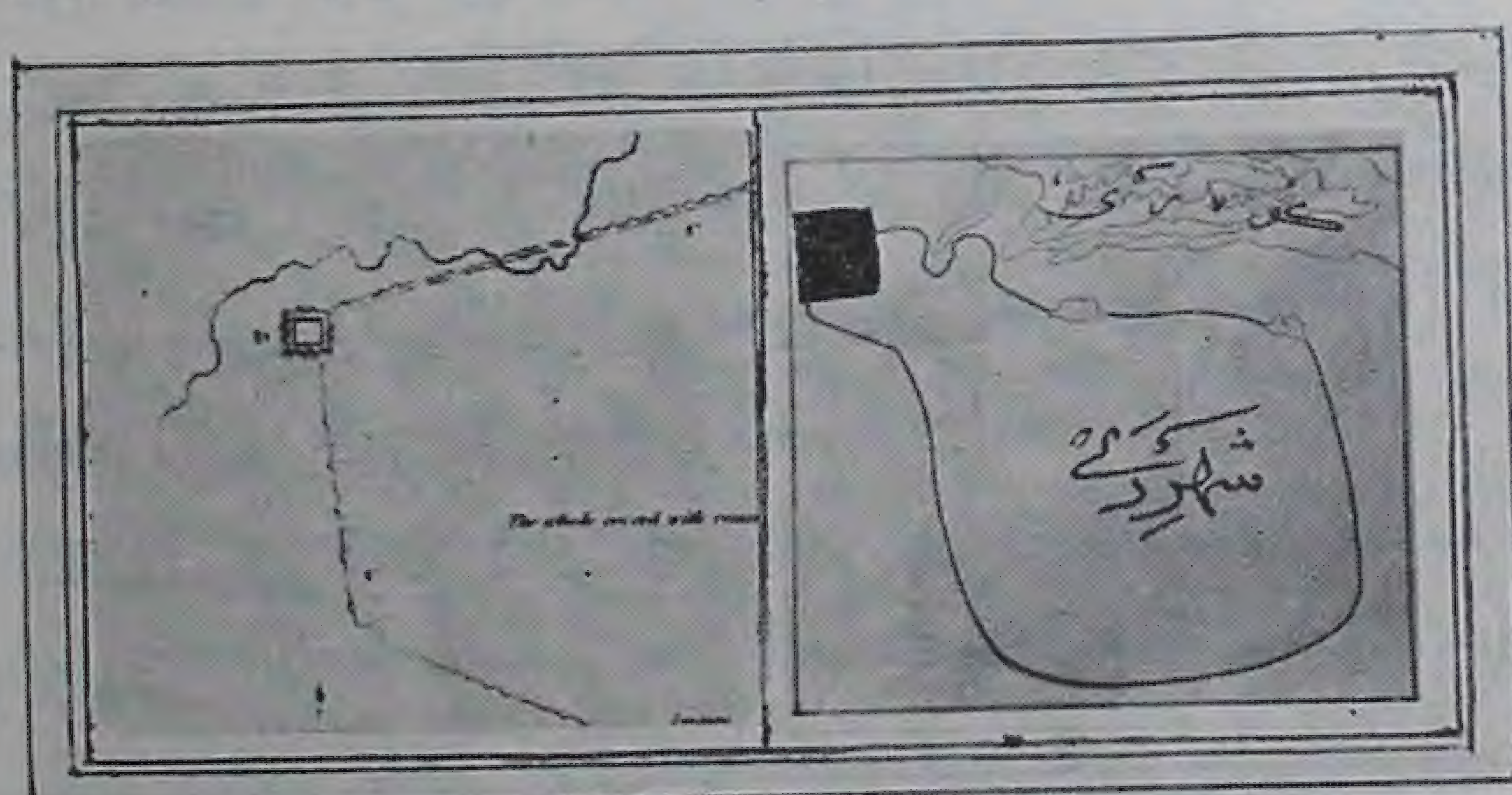
(۶) تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۸۲ س۱۸.

۱- شهر ری بتفصیلی که درفصل دوم کتاب، در ذکر ری در اوستا اشارت‌رفته شهر مقدس زرتشتیان بوده است. بلاش اول از میان شاهان اشکانی ، بنا بر آنچه گذشت ، بدین کیش میل و عشقی داشته، ومعهود چنانست که شاهان دوستدار مذهب را وجههٔ همت به آبادان کردن شهرهای مقدس مذهبی معطوفست، همچون آثار شاهان آل بویه در عتبات عالیات.

۲- شهر بلاشیه نیز بوی منسوب است ، واین نشانی آنست که اورا باحداث بنا و آبادی رغبتی بوده است.

۳- بلاش اول ، بنا بنقل ایران باستان ، آخرین پادشاه نامی اشکانی است، و بناهای عمده و آبادیهای منسوب بشاهان اکثر بسلطانان مقتدر و توانا تعلق دارد ، همانند بناهای شاه عباسی[1] وغیره. این بود استنباط نگارنده درباب بلیسان.

دروازه و بازار و محلّت بلیسان چنانکه درسابق ذکر گردید[2] درشمال باختری



موقع محله و باب بلیسان در ری باستان ، و ترسیم کرپر از دز و باروی آن

---

(۱) هرچند از شاهان ساسانی نیز نوزدهمین آنانرا نام بلاش بود که از سال ۴۸۳ تا ۴۸۷ میلادی سلطنت کرد لکن بسبب کوتاهی مدت سلطنت و گرفتاری بامخالفان خانوادگی (برادرش قباد) و نبودن سببی خاص‌وی را نمی‌توان بانی بنایی در ری دانست. رك: ایران قدیم ، ص ۱۷۲ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۲۷۲ .

ری باستان (ری برین) میان بقعهٔ جوانمرد قصاب و دروازهٔ مهران (سه راه کارخانهٔ سیمان فعلی) و مصلحتگاه قرار داشته است.

درنقشهٔ کرپرتر(مقابل ص ۱۰ کتاب حاضر) درگوشهٔ شمال غربی آثار دزی بزرگ مشهود است، و بی هیچ تردیدی این دز از باب بلیسان حمایت می کرده، واحتمالاً بعهد آبادی، آن نیز بنام «دز بلیسان» شهرت داشته است که در منابع نیامده‌است.

سوم - در رشقان یا در رشکان یا دزرشکان(د - ۱): صورت نخستین در کتاب النقض بدین گونه آمده:

«لشکر آل مرتضی که باشند شیرمردان فلیسان... ومعتقدان در رشقان...[۱]»

صورت دوم را اولیاءالله در تاریخ رویان چنین نقل کرده:

«... و حال آنکه شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر پیشدادی) مقابل گنبد شهنشاه فخرالدولهٔ دیلمی بود، و درین نزدیکی اهل ری آن موضع را «در رشکان» گفتندی... و خانه و سرای صاحب بن عباد ... مثل تلّی عظیم مانده بود در آن محله [۲]».

صورت سوم را ابن اسفندیار و مرعشی بدین ترتیب نوشته‌اند:

ابن اسفندیار: «شهر در آن تاریخ (بزمان منوچهر) مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله بود، این ساعت بری آن موضع را دز رشکان می گویند... وسرای صاحب ابن عبّاد توده‌ای مثل تلّی من دیدم [۳]».

مرعشی: «و از آن زمان (عهد منوچهر) شهر ری مقابل گنبد فخرالدولهٔ دیلمی که بعد از آن ساخته‌اند بود واهل ری آن موضع را دز رشکان گفتندی...[٤]»

در اینکه این هرسه، نام یک مکان است تردیدی وجود ندارد، چون اولیاءالله

---

(۱) النقض، ص ٤۷۰ س ۲.

(۲) تاریخ رویان، ص ۱۹.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ٦۱ س ٦.

(٤) تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۰ س ماقبل آخر.

و ابن اسفندیار و مرعشی هرسه‌تن آنجارا آن‌بخش از ری دانسته‌اند که برابر گنبد فخرالدوله قرارداشته، و صاحب‌النقض نیز آنرا در ردیف بخشهای شیعه‌نشین ری ذکر کرده.

بکار رفتن دو حرف قاف و کاف بجای هم در نامها سابقه دارد، چنانکه ابن‌اثیر قلعه طبرك را در موردی طبرق آورده بدین صورت:

«... توفی فخرالدولة ابوالحسن علی‌بن رکن‌الدوله ابی‌علی‌الحسن بن بویه بقلعة طبرق...[1]»

وی در موارد دیگر این قلعه را طبرك ضبط کرده است[2].

نام مزدك را یعقوبی بدین گونه نوشته:

«... و قتل [انوشیروان] مزدق [3]».

طبری نیز این نام را مزدق بن بامداد [4] ذکر کرده.

اختلاف «در» و «دز» نیز - اگر تصحیف و سهو نساخ نباشد - بدان سبب است که در آن نقطه هم‌دروازه و هم دزی عظیم بنیاد یافته بوده، که گاه آنجا را بدروازه و دیگرگاه بدز نسبت می‌داده‌اند.

«دز رشکان» بحکم‌سوابق تاریخی و قرائن و شواهد، منسوب به‌اشکانیان، و کلمهٔ «رشکان» در اصل «ارشکان» بوده است. حذف الف در نامها سابقه‌ای‌فراوان دارد، مانندفراسیاب و افراسیاب و رنبویه و اربنویه وسرداد و امرداد وغیرها.

در دررالتیجان مذکور است:

«همه کس داند که فراسیاب مخفف افراسیاب است [5]».

---

(١) ابن اثیر، جزء ٧ ص ١٨٥ س ١٤.

(٢) ابن اثیر، جزء ٦ ص ٣٤٤ س ١٢، جزء ٨ ص ٣٤ س ٢٧ و ص ١٦٥ س ١٨.

(٣) تاریخ یعقوبی، جزء ١ ص ١٣٣ س ٢٠.

(٤) طبری، جلد ٢ ص ٩١ س ماقبل آخر.

(٥) دررالتیجان، ج ٢ ص ٣ س ١٧.

در مختصر ابوالفدا آمده :

« و فراسیاب و زو...[1] » و « فراسیاب بن طوج [2] ».

ابوریحان در آثارالباقیه آورده :

« نفی منوشچهر فراسیاب بن بشنک...[3]»

یاقوت در معجم‌البلدان آورده :

« أرَنْبُویَه... من قری الرّی مات بها ابوالحسن علی بن حمزة الکسائی النحوی... ویقال لهذه القریة رَنْبُویَه بسُقُوط الهمزه ایضاً...[4]»

ابن ندیم در الفهرست در اخبار کسائی گفته :

« مات بقریة من قری الرّی یقال لها رنبویه...[5]»

در مرآت‌البلدان نیز چنین ذکر رفته :

« ارنبویه قریه‌ای است از قرای ری... رنبویه نیز گویند [6] ».

حذف حرف نخستین کلمات در غیر الف نیز سابقه دارد ، چنانکه در درر التیجان در بیان قلاع اشکانیان مذکور افتاده :

«... لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف بلاس گرد می‌باشد، یعنی قلعهٔ بلاس یا بلاش...[7]»

---

(۱) المختصر ابوالفدا ، ج ۱ ص ٤۱ س ۱ .

(۲) المختصر ابوالفدا ، ج ۱ ص ٤۳ س ۱۱ .

(۳) آثارالباقیه ، ص ۱۰٤ س ۸ .

(٤) معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۷ .

(٥) الفهرست ، ص ٤٤ س ماقبل آخر.

(٦) مرآة‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۳ س ۱۸ .

(۷) دررالتیجان ، ج ۱ ص ۱۹۲ س آخر.

از همین مقوله است لاشگرد مذکور در معجم‌البلدان :

« لاشکرد بلدة مشهورة بکرمان بینها و بین جیرفت ثلاث مراحل [۱] » .

چون در همان کتاب است :

« . . . ولاشجرد و ربما قالوا و لاشکرد من نواحی کرمان [۲] » .

حذف الف را در آغاز نامها شواهد فراوانست ، و اختصار را بهمین میزان بسنده می آید .

بظاهر چنین می‌نماید که نسبت ری به اشکانیان همانند نسبت اصفهان است به صفویان ، و نسبت طهران بقاجاریان .

این سلسله ری را پای‌تخت بهارهٔ خویش قرارداده بوده‌اند، و از این معنی درسابق سخن رفت[۳] .

صاحب ایران باستان آورده :

« در باب ری آتنه گوید : اقامتگاه شاهان اشکانی در بهار بوده و این خبر باید صحیح باشد ، زیرا ری را ارشکیه می‌نامیدند و بقول ایزیدور خاراکسی (پارت، بند ۷) ری از تمامی شهرهای ماد بزرگتر بود [۴] » .

درگراند انسیکلپدی در باب پایتختی این شهر آمده :

«. . . et Arsace en fit sa capitale . . . [۵] »

در دررالتیجان است :

« سورخ دیگر آتِنوئس نام گوید‌مهرداد واخلاف اودر فصل بهار در شهرری اقامت می نمودند . . . »

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ۳٤۱ س ماقبل آخر.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ٤ ص ۹۳۹ س ۱۳ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۲۷٤ .

(٤) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦٤٥ س ۱۰ .

(٥) لاگراندآنسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰٥ س ۲۰ ستون چپ.

در جای دیگر این کتاب آمده :

« اما پای‌تخت سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجم ری بوده‌است‌ولی این حرف بطریق اطلاق سهو است و صحیح نیست ، یمکن بعد از نضج و قوام و سلطنت، چند نفر ازاین‌سلسله از سلاطین پای‌تخت‌خودرا به ری آورده‌باشند...[1] »

نیلسون دوبواز گفته :

«تیرداد [اشک ۲] ویا سلطان‌جانشین‌او شهر رگا(ری)راتجدیدبنا می کرده[2]» .

کلمات ارشکیه (Arsacia = نام ری به عهد اشکانیان) ، و باب بلیسان، و نهر سورینی ، و دز رشکان ، و باب باطان، که هنوز پس ازگذشت روزگاران‌بسیار، از ماوراء غبار تیرهٔ زمان ، مبیّن نامهای ارشک ، و بلاش ، وسورن ، و ارشکان ، و تلفظ یونانی همدان است ، خود بهترین دلیل انتساب این شهر به اشکانیان تواند بود .

اگر مناسبات و وجوهی که در باب این نامها بجای خود درکتاب مذکور افتاده ، یک یک بتنهایی قابل تردید باشد ، و امری اتفاقی تلقی گردد، نسبت به مجموع این تردید روا نتواند بود ، چون جملگی این مناسبات را نمی‌توان موضوعی و یا تصادفی پنداشت ، و آنها رابی‌پایه دانست. مسکوکاتی که ازاشکانیان‌بدست آمده، بیشتر در ری و همدان و دامغان و پاره‌ای از بلاد خراسان‌با خط وزبان‌یونانی پیدا شده است[3] .

نام دز رشکان چنانکه گذشت « دز ارشکان » بوده ، و ارشکان در سالهای پس از انقراض این سلسله مخفف شده ، بصورت اشکان درآمده است . در تاریخ ایران قدیم آمده :

« بعدها ارشکان اشکان شده [4] » .

---

(۱) دررالتیجان ، ج ۲ ص ٤۹ س ۱۱ ؛ ج ۱ ص ۱۵۱ س‌آخر.
(۲) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۱۱ س ۱۹ .
(۳) دررالتیجان ، ج ۱ ص ۱۰۱ س ۱۸ .
(٤) تاریخ ایران قدیم ، ص ۱۲۲ س ۸ .

ارشکان منسوب به اَرْشَک است، و چون بنیان گذار سلطنت پارتی ارشک نام داشت ، دیگر پادشاهان این سلسله جهة افتخار کلمه ارشک را بنام خویش می افزوده‌اند ، و بدین سبب این دودمان را ارشکان گفته‌اند [1] .

شاهان اشکانی را بجملگی چون بتخت جلوس می کردند ارشک می نامیدند[2] ، همچنانکه پس از ژول قیصر ، جانشینان او را قیصر گفتند [3] ، و پس از استندار ، از ملوك طبرستان ، همهٔ شاهان آن طرف را بنام وی باز می‌خواندند ، و نظیر آنست اینکه پس از صاحب عباد همهٔ وزرا رابه نسبت اوصاحب گفتند ، و چون علم‌الهدی را مرتضی نام بود همهٔ سادات را بدین نسبت مرتضی خواندند [4] .

ارشک را بیونانی ارزاسس (Arsaces) می گفته‌اند [5] بهمین سبب است که ارشکیه را ارزاسیا (Arsacia) [6] می نوشته‌اند .

در الف بای یونانی حرف «ش» وجود نداشت، و آنرا به « ز » یا «س» تبدیل می کرده‌اند . بر مسکوکات اشکانی نیز بیونانی همین نام منقوش است[7] .

بر روی این سکه ها غالباً تنها نام ارشک نقش افتاده ، و گاه نام شخص شاه نیز مشهود است [8] .

ارشک را بزبان ارمنی « ارشگونی [9] » می گفته‌اند . تاریخ این سلسله نزد

---

(۱) ایران باستان ، ج ۳ ص۱۹۷ ۲ ؛ دررالتیجان ، ج ۱ س۶۷ س۱۹ .

(۲) دررالتیجان ، ج ۲ ص۱۳ س ۲ ببعد .

(۳) دررالتیجان ، ج ۲ ص ۱۲ س۱٤ ببعد .

(٤) تاریخ رویان اولیاءالله آملی ، ص۸۰ س۲۱ ببعد .

(٥) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۷ س ۷ ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۱۹۷ س۱۳ ؛ دررالتیجان ، ج ۱ ص ٦۲ س ۱۷ .

(٦) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ۱ ص۳٥۷ س ۲۲ .

(۷) ایران باستان ، ج ۳ ص ۲۱۹۷ س۱۳ ببعد .

(۸) ایران باستان ، ج ۳ ص۲۲۰۳ س۱۰ ؛ دررالتیجان ، ج ۱ ص٦۷ .

(۹) کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۱٥ س ۱ ذیل ؛ ایران باستان ، ج ۳ ص ۲٦۰۷ س ۱۰ .

مورخان اسلامی مجهول بوده است ، و نام آنان را « اشغانیه » سی نوشته‌اند بدین قرار :

طبری :

« الملوك الاشغانون[۱] ».

حمزهٔ اصفهانی :

« ... فامّا تواريخ من كان قبل الشاسانية من ملوك الاشغانية فلم اشتغل بها...[۲] »

مروج‌الذهب ، طبع ۱۲۸۳ :

« ... و هم ملوك الشعن و الران و من اجلهم سمى سابور ملوك الطوايف الاشعان [كذا] ... »

طبع ۱۳٦۷ :

« وهم ملوك الشيز و الران ومن اجلهم سمى سائر ملوك الطوائف الاشغان...[۳] »

ابن اثیر :

« الطبقة الثالثة الاشغانية...[٤] »

کلمهٔ ارشکان گاه بریک تن نیز اطلاق می‌شده است ، نیلسون دوبواز آورده:

« درحدود سال ۷۰ ق.م. نام شاه دیگری بنام ارشکان (Arshakan) وهمسر و خواهر او ایشوبارزا (Ishubarza) در الواح بابلی ملاحظه می‌شود... و ظاهراً با خاندان اشکانی نسبتی وقرابتی داشته...[٥] »

---

(۱) طبری ، ج ۲ ص ۱۱ س ۱٥ .

(۲) تاریخ حمزهٔ اصفهانی ، ص ۲۲ س ۹ .

(۳) مروج‌الذهب مسعودی طبع ۱۲۸۳ ، جزء ۱ ص ۱۳٦ س ۳ ببعد ؛ و طبع ۱۳٦۷ جزء ۱ ص ۲۸۲ س ۱ .

(٤) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۲۰ س ۱۱ .

(٥) تاریخ سیاسی پارت ، ص ۳٦ س ۲۰ .

اکنون که با توجه بمطالب صحائف اخیر، و آنچه در این باب در سابق در مطاوی کتاب درج افتاده، اهمیت ری بزمان اشکانیان وعنایت شاهان آن سلاله بدین شهر روشن شد، باید دید کدام نقطه از پهنهٔ فعلی ری احتمال قرارگاه فصلی آنان را انسب می‌نماید، پاسخ این سؤال از پیش در صحیفه های ۲۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۱۲ ثبت افتاده، و بهمان دلائل در شمال شرقی «ری برین»، در فاصلهٔ میان کارخانهٔ سیمان [1] و کارخانهٔ گلیسیرین [2]، بر روی کوهی که به زمان ما کارگران کارخانهٔ سیمان آنرا از میان بریده‌اند، واز سنگهای آن سیمان می‌سازند، استحکامات (دز رشکان) و در دامن آن کوه عمارات سلطنتی ایشان بنیان یافته بوده است.

این مکان در کتاب اناهیتا، و نیز در مقالتی مندرج در اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۷۲ سال ۱۳۳۲ صحیفهٔ ۱۱ بنام قلعهٔ طبرك و کوه آن کوه طبرك معرفی گردیده، لکن سند این دعوی مذکور نیفتاده است، وخارجیان نیز آنرا نشناخته‌اند.

در باب محل قلعهٔ طبرك به تفصیل در فصل سیزدهم کتاب سخن خواهد رفت. در اینجا تنها بدین نکته اشارت می‌رود که نشانیهایی که در باب قلعهٔ طبرك ازمنابع بدست آمده، هیچکدام باین مکان انطباق ندارد.

نشانیی که از محلت دز رشکان بدست است آنکه ابن‌اسفندیار و ظهیرمرعشی و اولیاءالله، بشرحی که در مفتتح بحث از این دز ثبت افتاده، هر سه گفته‌اند که ری بزمان منوچهر مقابل گنبد فخرالدوله واقع بوده، و مردم ری آنجا را دز رشکان گویند.

---

(۱) عملیات ساختمانی کارخانهٔ سیمان‌ایران (=سیمان ری) در شهریور ۱۳۱۱ آغاز شد، و عصر جمعه ۸ دیماه ۱۳۱۲ رضاشاه کبیر آنرا افتتاح کرد: مجلهٔ ایران امروز سال ۲ شهریور ۱۳۱۹ ص ۳۷ س ۱ ستون چپ.

(۲) کارخانهٔ گلیسیرین و صابون درسال ۱۳۱۶ ازکشور آلمان خریداری و دراراضی شهر ری در مجاورت کارخانهٔ سیمان نصب گردیده، و از اواسط سال ۱۳۱۹ شروع به بهره برداری نموده است: مجلهٔ ایران امروز، سال سوم شمارهٔ سوم خرداد ۱۳۲۰، ص ۱۷.

درباب مکان گنبد فخرالدوله در صحائف ۱۰۱-۱۰۵ کتاب بحثی رفته، ودرفصل دوازدهم نیز ذکر آن خواهد آمد. اجمال سخن دراین مورد آنکه این گنبد درمغرب کوه نقاره خانه، در دامن مرتفعات آنجا افتاده بوده است. محلت دز رشکان که در مقابل این گنبد واقع بوده، امروز پهنه‌ای است که در سوی مشرق و جنوب، و جنوب غربی کارخانه گلیسیرین، در کنار باروی کهنهٔ ری در مشرق ری برین افتاده، و از سوی شمال متصل بدامن کوه کارخانهٔ سیمان است[1]. این محلت از این نقطه بسوی مغرب کشیده می شده است.

ابن اسفندیار و اولیاءالله در کتاب خویش در همین مقام بلافاصله از خرابهٔ خانهٔ صاحب عباد، که در مغرب این پهنه قرارداشته سخن بمیان آورده‌اند، و اولیاءالله صریحاً مکان آنرا در همین محلت ذکر کرده است.

محل خانهٔ صاحب در قصیده‌ای از سید رضی، در ری برین تعیین گردیده، وی دراین قصیده که در رثاء صاحب سروده، هم بدین گمان که صاحب را بر طبق معمول



دز رشکان ترسیم کرپرتر بزمان فتحعلی شاه قاجار

(۱) برای آشنایی بیشتر بمحل این نقطه و شرح ری برین به فصل هشتم، بخشهای سه گانهٔ شهر رجوع شود.

زمان در خانهٔ خودش بخاك می‌سپارند چنین گفته :

قبرٌ باَعلی َ الرّی َ شُقّ ضَریحُه ُ ‌ لاعزَّ حَقَرَّهُ الرَّدی إعجالا

دراین باب در ذکر سرای صاحب بشرح‌تر سخن خواهد رفت.

از اینجا توان دانست که حدود کارخانهٔ گلیسیرین گسترده بسوی مشرق و جنوب و جنوب غربی را دز رشکان می گفته‌اند ، و بی گمان سبب تسمیهٔ این نام وجود دز بزرگ برفراز کوه شمالی کارخانهٔ گلیسیرین بوده است.

این نشانی درباب این محل چون منضم گردد با آنچه درصحائف ۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵ در تعیین محل اقامت شاهان و فرمانروایان و بزرگان در ری گفته آمده ، دیگر



عکس هوایی محل فعلی دز رشکان که کارگران کارخانه سیمان میان آنرا بریده‌اند ، وموقع آن در ری باستان. کارخانهٔ‌سیمان در شمال و کارخانهٔ گلیسیرین در جنوب دز دیده می‌شود

ظاهراً هیچگونه تردید و ابهامی در درستی این دعوی باقی نخواهد ماند.

از مستشرقان وسیاحان خارجی ژاك موریر وسر اوزلی و کرپرتر وجاکسن واشمید این محل را از نزدیک دیده‌اند، و مشهودات خود را درسفرنامهای خود نقل کرده‌اند.

موریر از آن به لفظ شاتو (Château) که به معنی قصر شاهانه است یاد کرده است[1].

کرپرتر گفته:

« دزی سخت استوار برفراز صخره‌ای بلند پی افکنده شده است، که به میزان قابل ملاحظه‌ای از مرتفعات اطراف برجسته‌تر است. در طول کناره‌های عمودی این بلندی به آسانی پی‌های بناهای جنگی آن را کشف کردیم، ومستقیماً از پایهٔ آن یک رشته خط سنگر بندی هویدا می گردید، که بسوی جنوب امتداد می‌یافت...[2]»



بقایای آثار دز رشکان در سوی غربی کوه رشکان، که از نزدیک در ورودی کارخانه گلیسیرین نمایان است

(۱) سفرنامه موریر، مسافرت دوم، بزبان فرانسوی، ج ۱ ص ۴۱۳.
(۲) سفرنامهٔ کرپرتر، ج ۱ ص ۳۵۸، ۳۵۹.

درمقالت مندرج در اطلاعات ماهانه که ذکرآن گذشت، وصف قلعه بدین گونه آمده است.

« قلعه ... بر بالای کوه... ساخته شده ، قسمت هایی هم در جلگهٔ جنوب کوه ضمیمهٔ قلعه شده است، و باروهای خشتی عظیم در بالای کوه و در کف جلگه هنوز باقی است؛ و همچنین دیوارهای سنگی روی کوه شالودهٔ ابنیهٔ درون باروی قلعه بوده است، که ضمن خاک برداری و کوه بری جهة کارخانهٔ سیمان مدتی نمودار می‌شود، وتدرجاً ضمن سایر عملیات از میان می‌رود [۱] ».

کرپرتر در وصف پهنهٔ دامن قلعه از سوی جنوب، که احتمالاً کاخ سلطنتی درآنجا بنا شده بوده است چنین نقل کرده :

« در پای دماغهٔ بزرگ [A] که تاج قلّهٔ سنگربندی برجهای محافظ است ، یک رشته باروی استوار دیگر وجود دارد ، که پهنه‌ای قابل ملاحظه را در میان دارد، و دژی کوتاه‌تر[B] می‌سازد، که محتملاً در درون آن قصرسلطنتی ودیگربناهای دولتی قرار داشته است...»

متن انگلیسی این فقره بمناسبت اهمیتی که دراثبات دعوی دارد عیناً در ذیل درج می‌افتد :

« At the foot of the great promontory [A] which crowns the apex of the fortifications, and projecting within their area, is another range of equally strong walls, embracing a considerable space, and forming a lower citadel[B]; within which, in all likelihood, were the royal palace, and other buildings of state [۲] ».

نگارنده در بازدیدی که از این محل بعمل آورد ، آثار بازماندهٔ آنرا که از

---

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۷۲ اسفندماه ۱۳۳۲ ، ص ۱۱ س ۱ ستون راست.

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر، مجلداول ص ۳۶۰ س ۶ ببعد؛ سفرنامهٔ جاکسن، ص ۴۳۴ س ۲۶ ببعد.

عظمت عهدآبادانی خود حکایتها داشت از نزدیک دید[۱]، بر طبق اظهار رئیس معدن کارخانه سیمان در این بازدید، در ضمن کوه بری و خاك برداری، نمونه های بسیار ارزنده‌ای از گچ بریهای قدیمی بدست آمده، که نشان می دهد این محل اطاقهای بسیار مجلل و شاهانه داشته است. این نمونه ها در موزهٔ ایران باستان محفوظ است.

برطبق اظهار رئیس معدن دز بالای کوه انواع بناهای لازم را دارا بوده است، آثار حمام در سوی غربی قلعه در بالای کوه، و استخر آب در قسمت شرقی هنوز بچشم می‌خورد. بناهای شاهانهٔ عرصهٔ دامن‌دز را سه باروی‌عظیم بصورت‌سه قلعهٔ متداخل حفاظت‌می کرده است، و در موقع جنگ اگر قلعهٔ بیرونی تسخیرمی‌شد مدافعان در قلعهٔ دوم سنگر گرفته بدفاع می‌پرداختند، و اگر آن نیز سقوط می کرد، بقلعهٔ درونی پناه می‌بردند، و تسخیر قسمت اخیر، که انواع لوازم زندگی در آن تعبیه شده بوده، بآسانی امکان نداشت. آقای رئیس معدن اظهار داشت که نمونه هایی‌از خانه های زیر زمینی‌ری قدیم درضمن خاك برداری پیدا می‌شد که وضع بناهای آن عهد را نشان می‌داد.

بنای‌دز از بالای کوه بسوی‌دامنهٔ جنوبی امتداد می یافته، و در قسمت بالا از مغرب بمشرق‌برجهای استواری داشته است. سوراخهای اطراف دیوار برج غربی، که از آنجا بسوی دشمن در جهة شمال تیر می‌انداخته‌اند، هنوز بجاست. در قسمت شرقی بنزدیکی دامن کوه‌آثار چند گور باستانی باقی است. در زیر بناء پاسگاه فعلی انبار دینامیت، در سوی مشرق بنزدیکی آثار گورها، سردابی باابعاد تقریبی دومتر و نیم در دومتر ساخته بوده‌اند؛ و شاید بود که لاشه های مردگان را در آن

(۱) نگارنده درتاریخ دوشنبه ۹ فروردین ۱۳۴۴ جهة کسب پاره‌ای اطلاعات‌بکارخانه سیمان رجوع کرد، آقای نوروزی رئیس معدن در نهایت صداقت بسؤالها پاسخ می‌داد، و آثار بازماندهٔ دز و عرصهٔ جنوبی آنرا معرفی می کرد، و در باب هر یک شرحی بیان می داشت. این محبت ایشان موجب شکرگزاری است.

بامانت می گذارده‌اند. در مشرق این کوه آثار برجی خشتی مشهود است. گودال خندق مانند دامن جنوبی این دز مستحدث است، و بهنگامی که کارخانهٔ سیمان را می‌ساخته‌اند، خاك آنجا را که جهة ساختمان مناسب می‌نمود، از راه نقبی که بزیر کوه حفر کرده بوده‌اند، بمحل ساختمان می‌برده‌اند، قبل از بناء کارخانهٔ سیمان تمام این پهنه صاف وهموار بوده است.

از جملهٔ آثار دیدنی دز، نقبها و ثقبه ها و راهروهای زیر زمینی بود، که گویا معبر سرّی نقاط مختلف قلعه از زیر زمین برای مواقع خطر بوده‌است. درقسمت فوقانی چاهی بنظر رسید، که محتملاً براهها و نقبهای زیر زمینی منتهی می‌شده است. مردم ری در نقب زدن از قدیم باز معروف بوده‌اند چنانکه ابودلف گفته:

«و لهم النقب الذی لایلحقهم فیه احد یقال ان بعضهم ینقب من الفراسخ الکثیرة [۱]».

در خاك برداریهای دامن کوه وخراب کردن آثار بازماندهٔ دز جهة فراهم‌آوردن سنگ برای ساختن سیمان، آثار و اسباب و وسائل جنگی کهنه زیادبدست آمده، که نگارنده پاره‌ای از آنها را درمحل کارخانه از نزدیک دیده، و بسیاری ازآنها بموزهٔ ایران باستان منتقل گردیده است. این آلات و وسائل در نشان دادن هنر مردم ری پیشین نمونه های ارزنده‌ای هستند.

دریغ که این آثار بجملگی معروض فنا و نابودی است، وکارگران کارخانهٔ سیمان هر روز پاره‌ای‌از کوه را که‌این آثار برروی آن افتاده است، جهة فراهم‌آوردن سنگ برای کارخانه‌خراب می کنند. بدین‌طریق دیری نخواهد پایید که از این کوه و آثار آن جز نامی باز نخواهد ماند، چنانکه هم اکنون قسمت وسطای آن بکلی برداشته شده و صاف و هموارگردیده است.

این مکان را چنانکه در مطاوی کتاب گذشت و اکنون نیز پیداست، آبی

---

(۱) الرسالةالثانیه، ص ۳۲ س ۱۹، ترجمهٔ فارسی آن، ص ۷۵ س ۷.

فراوان و هوایی بالنسبه خوش بوده ، و ظاهراً بناهای مجاور چشمه علی که آثار خرابه‌های آن هنوز باقی است از فروع بناهای این محلت بوده است.

نگارنده دو محلّت فخرآباد و نصرآباد را که نام آنها در همین فصل بجای خودمذکور افتاده[۱] ، با این مکان‌مطابق‌می‌داند. قول یاقوت در باب‌فخرآباد گذشت و اینکه وی گفته :

«کان فخرالدولة‌بن رکن‌الدولة‌بن بویه‌الدیلمی قد استانف عمارة قلعة‌الری القدیمة...[۲]»

اشاره باین نکته است، که اعراب در واقعهٔ فتح ری ، چنانکه در فصل هفتم وهشتم گذشت ، ری قدیمی و قلاع آنرا خراب کرده بوده‌اند ، چنانکه ابودلف نیز بزمان صاحب عباد در الرسالة‌الثانیه گفته است.

«و الرّیّ لااثر فیها للعجم‌لأنّ العرب عفت‌آثارالفرس بها ونقضت‌ابنیتهم[۳]»

قلعهٔ ری قدیمی مذکور درقول یاقوت با طبرک که نیز قدیمی است نمی‌تواند انطباق داشته باشد ، چون حوادث طبرک بزمان فخرالدوله و قبل از وی در کتب مذکور است ، و لازمهٔ‌آن آباد بودن‌آن قلعه است ، و نیز تعریفی که یاقوت ازنزهت و صفای فخرآباد و اطراف آن کرده و گفته :

« وهی مشرفة علی‌البساتین و المیاه الجاریة انزه شی‌یکون[٤] ».

در باب قلعهٔ طبرک صادق نتواند بود ، چون هم بیش از نیمی از فضای دور قلعهٔ‌طبرک کوهستان است،وهم‌ظاهراً طبرک‌ازخود بالاستقلال‌آب‌جاری نداشته‌است[٥].

---

(۱) شرح محلهٔ فخرآباد در ص۲۰۸ و نصرآباد، ص ۲۱۲ و بازار نصرآباد ، ص۲۲۶ کتاب حاضر ثبت افتاده است.

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص۸۰۰ س۹ .

(۳) الرسالة‌الثانیه ، ص۳۱ س ٦ .

(٤) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص۸۰۰ س۱۱ .

(٥) در باب طبرک بفصل۱۳ کتاب رجوع شود.

در سبب اطلاق نامهای مختلف به این دز می توان چنین پنداشت ، که در عهد اشکانیان و سراسر دورهٔ ساسانیان (بتفصیلی که در مبحث تاریخ ری در جلد دوم کتاب خواهد آمد ، مرزبانان ری در این عهد از خاندان مهران و از منتسبان باشکانیان بوده‌اند) آنجا را « دز رشکان » می گفته‌اند.

در عهد عباسیان بسبب اقامت نصربن عبدالعزیز والی ری از سوی سفاح دراین محل وتعمیر قسمتی از آن ، بنام وی «نصرآباد» نامیده می شده ، چنانکه یاقوت در شرح نصرآباد گفته:

« محلّة بالرّی فی اعلی البلد ینسب الی نصربن عبدالعزیز الخزاعی و کان قد ولی الرّی فی ایام السّفاح ...[1] »

بزمان آل بویه، فخرالدوله قلعه وبناهای آنرا از نو بساخت، وآن دز ومحلت آنرا فخرآباد نامید. بعهد سلجوقیان و پس از آن مجدداً بهمان نام باستانی «دز رشکان» باز خواندند.

ظاهراً حدود محلت بزرگ دز رشکان ، چنانکه از همهٔ مطالب پیشین استنباط می‌شود برطبق اسامی اماکن عصرحاضر چنین بوده است :

از سوی شمال حدود خیابان سیمان ، از سوی مشرق تا مسافتی پس ازباروی کهنهٔ باستانی، ازسوی جنوب پیرامون ابن بابویه‌و برج طغرل، از سوی مغرب بنزدیکی راه آهن کهنهٔ حضرت عبدالعظیم پیش از خیابان شهر ری. این پهنهٔ بالنسبه وسیع خود بچند محلّت کوچکتر تقسیم می شده است.

دروازهٔ این محلت که بسوی دولاب باز می‌شده ، واز آنجا نیز بطبرستان می رفته‌اند ، بمناسبت دز رشکان بنام «در رشکان» یا «در رشقان» ، و بمناسبت دولاب « دروازهٔ دولاب[2] » نامیده می شده است.

این دروازه بنا بوضع محل ، ظاهراً در حدود پل کارخانهٔ سیمان فعلی قرار داشته است.

---

(۱) معجم البلدان ، ج ٤ ص ۷۸٦ س ۹.
(۲) کتاب حاضر ، ص. ۲٤۰.

کوهی که دز رشکان بر بالای آن افتاده بوده ، در عصر ما بکوه سرسره موسوم است و سبب این تسمیه آن است ، که بامر فتحعلیشاه جهة سُر خوردن وبازی وتفریح خاندان سلطنتی ، سرسره‌ای در آنجا احداث کرده بوده‌اند[۱] .

از مطالب بازگفتنی دیگر آنکه ، در دامنهٔ جنوبی این کوه ، در مشرق شکافی که کارخانهٔ سیمان احداث کرده ، در سابق تصویری خشن از عهد ساسانیان برروی سنگی که آنرا بدین منظور صاف کرده بوده‌اند بصورت ناتمام منقور بود .

این تصویر مردی را درحال تاختن نشان می‌داد، که کلاهی کره‌ای شکل بر سر ، و نیزه‌ای بحالت خوابانیده و متوقف در دست ، و چیزی گوی مانند بر روی هر یک از دو شانه داشت. طرح دیگری از صورتی بر روی همین سنگ ترسیم شده بود، ونشان می‌داد که کار این نقش ناقص وناتمام است[۲] .

فتحعلیشاه امر داد تا آن تصویر را محو و بجای آن صورت وی را نقر کنند. این نقش ، فتحعلی شاه را در حالیکه تاجی بلند بر سر دارد، و شیری را بانیزه هدف قرارداده ، با هیئتی ناموزون و زننده نشان می‌دهد. معلوم نیست تاج سرصّع بلند را با شکار شیر و نبرد با چنین حیوانی جان شکر و مهیب چه تناسب است.

شهر ری به مناسبت ذکر آن در کتاب مقدس اروپائیان ، و قدمت و کهنگی آن، کراراً مورد بازدید محققان خارجی قرار گرفته است.

تصویر عهد ساسانی را قبل از محو آن چند تن از مستشرقان و سیاحان دیده و آن را وصف کرده‌اند، جاکسن درسفرنامه خود دراین باب چنین گفته :

«... بوسیله موریر(Morier) بسال ۱۸۰۹ ، پریس (Price) ۱۸۱۱ ، و ویلیام

(۱) اطلاعات ماهانه، شمارهٔ (۴۸) ۱۲ سال ۱۳۳۰ ص۱۸ مقالهٔ آقای مصطفوی؛ اطلاعات ماهانه شمارهٔ (۷۲) ۶ اسفندماه ۱۳۳۲ ص. ۱ مقالهٔ آقای مصطفوی ؛ اسامی دهات کشور ، ج ۱ ص ۲۴۵ .

(۲) سفرنامهٔ ژاك موریر مسافرت دوم به زبان فرانسوی ، طبع ۱۸۱۸ ، ج ۱ ص ۴۱۳ ؛ سفرنامهٔ سر اوزلی ، طبع ۱۸۲۳ به انگلیسی ، ج ۳ ص ۱۸۲ .

اوزلی (William Ouseley) ۱۸۱۱-۱۸۱۲ صورت برداری، وتوسط کرپرتر (Ker Porter) بسال ۱۸۱۸ توصیف شده است. بدین‌قرار توان گفت این تصویر بکلی از بین‌نرفته است ، و من در اینجا نقشه‌ای که اوزلی از آن ترسیم کرده ، بمناسبت اهمیت‌باستان شناسی که دارد ، نقل می کنم. این پیکره جنگجویی سوار را نشان می‌دهد ، که با سرعت با نیزه به مخالف خود حمله می کند ، صاحب تصویر که نیزه بدست دارد بی گمان یکی از شاهان ساسانی بوده است، لکن معلوم نیست که از آنان کدامین است. کرپرتر آنرا اردشیربنیان گذار سلسلهٔ‌ساسانیان احتمال‌دهد ، که باآخرین پادشاه پارتیان می‌جنگد. سر ویلیام اوزلی آنرا با شاپور پسر اردشیر مطابق داند. لکن‌این دانشمندان ، هر دو معتقد بوده‌اند که این پیکره ، ناتمام مانده بوده است...[1]»

سخن کرپرتر در این باب باختصار چنین است :

« درضمن بالا رفتن از دماغهٔ صخره ، که بی گمان قلعهٔ اصلی و یا قصر در آنجا قرار داشته ، کاپیتان ویلوك (Captain Willock) مرا به نقطهٔ جالبی هدایت کرد. در این سوی صخره نقشی بزرگ و ناهموار وجود داشت که ناتمام مانده‌بوده است ، این نقش سواری را با سازو برگ نشان می دهد که نیزهٔ بلند او در حال خواباندن است ، و چیزی همانند کلاه عهد ساسانی در بالای سر او قرار دارد . در روی شانهٔ چپ وی شیئی گوی مانند و مشابه آن در بالای گردن اسب کمی عقب‌تر ازگوشها بنظر می‌رسد. اندام و چهار پای اسب تا زانو بصورت محو و سبک در روی سنگ ترسیم شده است. در این نقش سر اسب دیگری وجود دارد که با توجه به موقعیّت ، مترصد گونه همچون دشمن در برابر این دلاورسوار ایستاده است...

من حدس می‌زنم که احداث این‌نقش بفرمان یکی از شاهان ساسانی بوده است، و محتملاً وی جز همان قهرمانی که اشکانیان را منقرض کرد و این سلاله را بنیاد نهاد نتواند بود...[2]»

---

(۱) سفرنامهٔ جاکسن ، ص۴۳۸س۲۵ ببعد.

(۲) سفرنامهٔ کرپرتر ، جلد اول ، ص۳۶۳ س۵ ببعد.

اختصاراً از نقل اقوال دیگر سیاحان در این باب خودداری می‌شود، و تتمیم فایدت را بدین نکته اشارت می‌رود، که برطبق گفتهٔ موریر و اوزلی، ازمیان‌سیاحان خارجی، نخستین بار، گُرْدُنْ (Gordon) این تصویر را کشف کرده است[1].

این تصویر هرچند از عهد ساسانیان بازمانده است، لکن انتساب آن بیکی از شاهان آن سلاله و انطباق آن‌با وی، چنانکه خارجیان گمان برده‌اند، از غرابتی خالی نمی‌نماید.

نگارنده را در این باب نظر دیگری است بدین تلخیص:

این معنی بعید می نماید که شاهنشاهی بزرگ، همچون‌اردشیر یا شاپور یا بهرام کاری بدین خردی را آغاز کند و آنرا ناتمام بگذارد. چنین می‌نماید صاحب نقش سلطانی بوده که دولتی مستعجل داشته، و کوکب اقبالش‌طلوع نا کرده بافول گراییده‌بوده است، و با مرگش این کار تمام ناشده بماند.

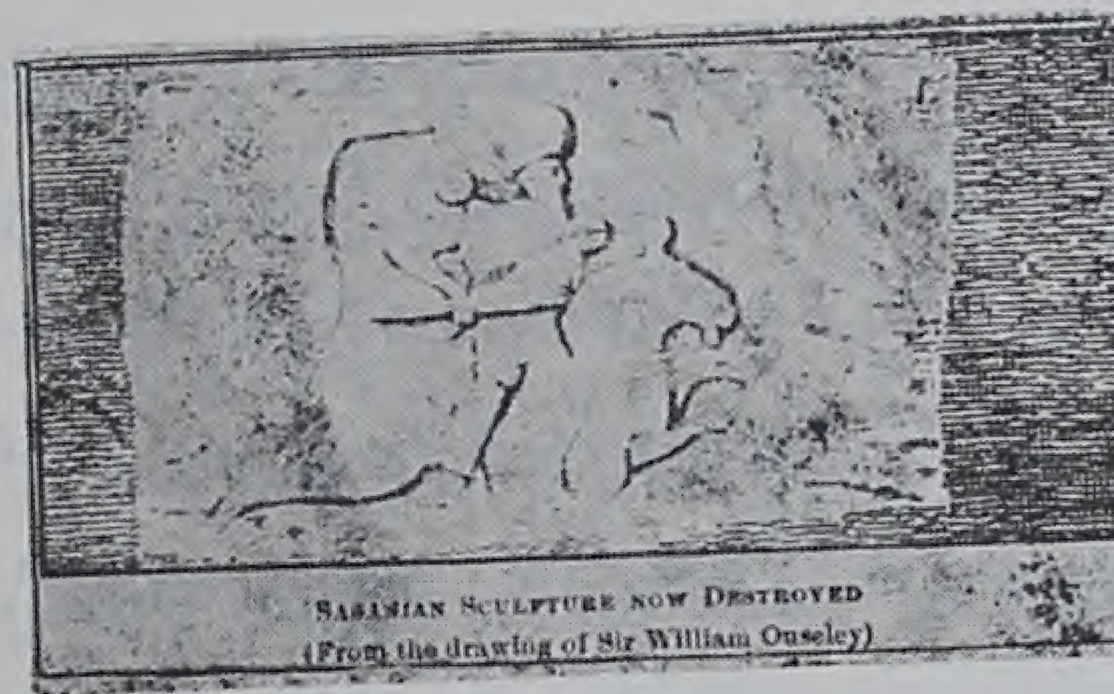
این حقیقت را بعهد ساسانیان بهرام چوبین، که خود اهل ری بوده، و هم در ری سکّه زده، شاهدی صادق می‌نماید، چه وی بدان‌هنگام که کارش بالا گرفت و با پرویز از در مخالفت درآمد، تاج شاهی بر سر نهاد، و بر سریر سلطنت تکیه زد، لکن دولتش دیر نپایید، و سر پنجهٔ شاهین قضا مرغ اقبالش را خرد بشکرید.

موجزی از احوال وی‌در بحث از زامهران‌ری بمناسبت مذکور افتد، وهمانجا بشواهد و قرائن مربوط باین استنباط اشارت رود.

تتمیم فایدت را عکس نقش بازماندهٔ از عهد ساسانیان و تصویر فتحعلی‌شاه، اقتباس از سفرنامهٔ جاکسن، در اینجا درج می گردد. نقش ساسانی چنانکه مشهود است از همه جهات با شرحی که موریر و کرپرتر در باب آن داده‌اند مطابقت دارد جز آنکه سر اسب دوم در آن دیده نمی‌شود.

---

(۱) سفرنامهٔ ژاك موریر، مسافرت دوم، ترجمه بزبان فرانسوی، ج ۱ ص ٤١٣ ص ۱ ببعد؛ سفرنامهٔ سر اوزلی، ج ۳ ص ۱۸۲ س ماقبل آخر.



SASANIAN SCULPTURE NOW DESTROYED
(From the drawing of Sir William Ouseley)



MODERN BAS-RELIEF REPLACING THE SCULPTURE SHOWN ABOVE

بالا نقش عهد ساسانی - پایین تصویر فتحعلی شاه

صخره‌ای که این تصویر بر آن منقور است بتازگی در اثر کوه بری کارخانهٔ سیمان از جای کنده شده ، و بپای تپه‌سقوط کرده است ، و قرار است پایه‌ای درمحلی مناسب بنزدیکی کارخانه تعبیه ، و این سنگ درآنجا نصب گردد.

تصویر فتحعلیشاه ظاهراً بسال ۱۲۴۶ قمری منقور شده [۱] ، و دو سال پس از آن نقش مظهر چشمه علی حک گردیده است.

محمود غزنوی بهنگام تسخیر ری ، گویا ظاهراً در نظر داشت که خود ازراه در رشقان (= دروازهٔ دولاب) که قصر مجدالدوله در آن محل واقع بوده است بشهر حمله کند ، و پسرش مسعود از راه دروازهٔ بلیسان ، در تاریخ بیهق در این باب چنین آمده است :

---

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۷۲ اسفند ۱۳۳۲ مقالهٔ آقای مصطفوی، ص ۱۰ ببعد.

« چون بری رسیدند امیرمحمود بدولاب فرود آمد ، بر راه طبرستان ، نزدیک شهر ، و امیر مسعود بعلی‌آباد لشکر گاه ساخت ، بر راه قزوین ، و میان هردو لشکر مسافت نیم فرسنگ بود . . .[۱] »

دانشمند محترم آقای مصطفوی ، رئیس سابق باستانشناسی ، در مقالتی در اطلاعات ماهانه چنین نوشتند :

« هم دولاب و هم علی‌آباد که طبق شرح بالا در قرن چهارم هجری وجود داشته است ، امروز نیز آباد و دائر است . نیم فرسخ مسافت بین دولشکر گاه سلطان محمود و سلطان مسعود در آن زمان ، اکنون شامل محلهٔ دروازه خراسان تهران و خیابانهای حول و حوش چهار راه لرزاده ، و خیابان صدرالاشراف و ساختمانها و تاسیسات بیرون دروازهٔ حضرت عبدالعظیم ، و گورستان معروف بچهارده معصوم و دهکدهٔ فرح آباد است . . . علی آباد نیز در جنوب غربی فرح آباد کنار کیلومتر ٤ خط راه آهن شمال واقع گشته ، آبادی معظم و پر رونقی است که قسمت اعظم آن بورثهٔ مرحوم مجدالدوله تعلق دارد ، و بنام علی آباد مجدالدوله خوانده می‌شود ، و در سطح اراضی پست و بلند جنوبی آن قطعات سفال‌های قرون اول هجری ، و آثار قدیم نمودار ، و گوئی آبادی مزبور در زمان قدیم کمی رو بطرف جنوب واقع بوده است [۲] » .

چهارم - دروازهٔ مهران با نسخه بدلهای زامهران ، زادمهران، آزاد مهران (ه - ۱) : دروازه و بازار و محلت مهران نیز از اماکن مشهور و معروف ری باستانی، و از مراکز شیعیان آن شهر بوده است .

در کتاب النقض قریب شش مورد نام این مکان مذکور آمده است، بدینگونه :

« مناقب خوانان در قطب روده وبرشتهٔ نرمه و سر فلیسان ومسجد عتیق همان خوانند که به دروازهٔ مهران ، و مصلحگاه[۳] » .

---

(۱) تاریخ بیهقی ، ص ١٣٤ س ٧ .

(۲) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥ (٥٣) مرداد ١٣٣١ مقالهٔ آقای مصطفوی، ص ٢٠ .

(۳) النقض ، ص ٤١ س ١٤ .

نیز: «لشکر آل مرتضی که باشند شیرمردان فلیسان... وسادات در زادمهران (نسخه بدل: آزاد مهران)[1]».

نیز از قول صاحب فضایح:

«... رافضی بیشتر عوانان باشند و در شهرهایی که به ایشان موسوم است چون قم و کاشان و آبه و سبزوار و زامهران (نسخه بدل: دروازهٔ مهران، آزاد مهران) و مصلحگاه هرگز علم دین نخوانند...[2]»

موارد دیگر ذکر آن صحائف ۶۴، ۹۱، ۴۸۹ است.

در کتاب دمیة‌القصر باخرزی متوفی بسال ۴۶۷، در احوال الوزیر الصفی ابوالعلاء محمدبن علی نام زامهران چنین ثبت افتاده است.

«و اتّفق لی انی لقیته بالرّی فی‌داره بدرب زامهران[3]».

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم در احوال نصیرالدوله شاهنشاه غازی رستم‌بن علی آمده:

«... بجهة سید دیگری از قزوین که کمال‌الدین مرتضی گفتند و برادر او سید قوام‌الدین منتهی صد و بیست هزار دینار زر داد، تا بری بمحلهٔ در زامهران مدرسه‌ای کردند...[4]»

ظهیرالدین مرعشی در همین مورد آورد:

«... در ری در محلّهٔ زاد مهران صد و بیست هزار دینار خرج کرده برای ملک [رستم بن علی] مدرسه وعمارت عالی کردند، و از امهات قرای ری هفت پاره دیه خریده وقف آن عمارت کردند...[5]»

---

(۱) النقض، ص ۴۷۵ س ۱.

(۲) النقض، ص ۶۳۵ س ۴.

(۳) دمیةالقصر و عصرة اهل‌العصر، طبع ۱۳۴۹، ص ۹۰ س ۱۰.

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۹۱ س ۹.

(۵) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۶۰ س ۶ ببعد.

اولیاءالله نیز در همین مقام چنین نوشته :

« در ری در محلّهٔ درزان مهران [کذا] صد و بیست هزار دینار خرج کرده برای ملک مدرسه‌ای عمارت کردند...[1]»

چنانکه ملاحظه می‌شود در سه کتاب فوق این نام در یک موضوع بسه صورت نقل افتاده است.

آقای دکتر محدث ارموی در مقدمهٔ نقض[2] نه مورد از موارد ذکر درب زامهران را، از کتاب بشارةالمصطفی لشیعةالمرتضی تالیف عمادالدین طبری نقل کرده، و از آن جمله است :

«... اخبرنا الشیخ الفقیه ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عیسی الرّازی بالرّی فی درب زامهران فی‌مسجدالغری...[3]»

و هم ایشان از قول ابوالحسن بیهقی در اواخر جلد اول کتاب لباب‌الانساب آورده‌اند که درضمن بیانات خود گفته :

« حضر علوی متقی و قال : انا نزیل زامهران فی محلةالری...[4]»

وجه تسمیهٔ‌نام این دروازه ، که صور مختلف‌آن از منابع نقل افتاده، درجایی بنظر نرسید ، لکن مظنون بظن متاخم بعلم نگارنده است ، که این نام منسوب‌است بدیه مهران واقع در قصران خارج سابق و شمیران فعلی، که بنا بنقل تاریخ بلعمی خاندان بزرگ مهران مقیم ری نیز بدان دیه منسوب بوده‌اند . دیه مهران از آبادیهای کهنه و قدیم جلگه ری بوده است، وذکرش خیلی پیشتر از دیگر آبادیها و روستاهای این حدود در منابع بچشم می‌خورد ، در تاریخ بلعمی در احوال قباد آمده است :

---

(۱) تاریخ رویان‌اولیاءالله ، ص۹۱ س۱۲ ببعد.

(۲) مقدمهٔ نقض ، ص۷۷ س۳۰ ببعد.

(۳) مقدمهٔ نقض، ص۷۸ س‌ماقبل‌آخر، بنقل از ص۹۱ بشارةالمصطفی.

(٤) مقدمهٔ نقض ، ص۸۱ س۸.

«... پس قباد حیلت کرد، و اورا سپهبدی‌بود به ری شاپور نام، از دهی‌نام آن مهران...[۱]»

مرحوم بهار نسخه بدل این عبارت را در ذیل چنین نقل کرده :

«...نق: شاپور خواندندی سپهبدی بود بدهی نام او مهران. نف چون‌متن است. عربی: و کتب الی سابورالرازی الذی یقال للبیت‌الذی هو منه مهران و کان اصفهبذالبلاد...»

در آثار متاخران نیز نام دیه مهران بچشم می خورد ، در جلد ۹ ملحقات روضة‌الصفا تألیف مرحوم هدایت ثبت است :

« تهران ومهران در این اراضی دوقریه بودند و بعد از خرابی‌ری بازماندگان این نواحی به تهران جمع‌شدند...[۲]»

در مجلد اول مرآة‌البلدان نیز نام مهران بنقل از هدایت درج است[۳].

درعصر ما مهران بکلی اهمیت پیشین خودرا از دست داده است، بااین‌حال باغ مهران درجادهٔ شمیران درحدود سه راه ضرابخانه معروف است.

درکتاب النقض صحیفه ۴۱ (بدون نسخه بدل ، یعنی بمطابقت همهٔ نسخ مخطوط که‌نسخهٔ چاپی با اتکاء بآنها فراهم آمده) و نسخه بدل صحیفهٔ ۶۳۰ صریحاً دروازهٔ مهران ثبت است[۴] و صورتهای زامهران ، زادمهران ، آزاد مهران بی گمان همه مصحف ویا مخفّف ویا معرّب دروازهٔ مهران است ، و درسابق نیز در نامهای اماکن ری نظیر این نوع تعریب و تخفیف ، مانند در باطان و ماطا برای دروازهٔ همدان و باب بلیسان بجای باب بلاشان و درشکان عوض در ارشکان و نظائر اینها ثبت افتاده ، و وجه هر یک گفته آمده است. در زبان عربی این گونه

---

(۱) تاریخ بلعمی ، ص۹۶۶ س۴، و ذیل همین صفحه رقم۲.

(۲) ملحقات روضة‌الصفا ، ج ۹ ص۱۹۷ س۷.

(۳) مرآة‌البلدان ناصری ، ج ۱ ص۵۲۵ س۱۹.

(۴) ص۴۱ س۱۴ و ص۶۳۰ نسخه بدل ۵ .

تعریب فراوان است تابدان پایه که حتی برخی از اکابر محققان و دانشمندان ایشان مانند اصمعی عراق را معرّب ایران شهر دانسته‌اند، چنانکه یاقوت آورده :

« قال‌الاصمعی هو (عراق) معرّبٌ عن ایران شهر و فیه بُعدٌ عن لفظه وان کانت‌العرب قد تتغلغل فی‌التعریب بماهو مثل ذلک[1] » .

در عربی « به اردشیر » بصورت « بهرسیر » و « بهمن اردشیر » بشکل « بهمن شیر » و «رام هرمز» «رامز» و «شوشتر» « تستر» بکار رفته است .

ابن اثیر در احوال اردشیر بابکان آورده :

« و بنی ثمان مدن ، منها . . . بهر سیر . . . وکان اسمه به اردشیر فعربت به‌سیر . . . وبنی بهمن اردشیرعلی‌دجلة عندالبصرة والبصریون یسمونهابهمن شیر[2] » .

یاقوت در باب رامز و رامهرمز گفته :

« والعامة یسمّونها «رامز» کسلامنهم عن تتمةاللّفظة بکمالها و اختصاراً[3] » .

در ظفرنامهٔ شامی در شرح سفر تیمور از خوزستان بشیراز مذکور است .

« روز شنبه در رامز نزول فرمود[4] » .

در سرزمینهای خلافت شرقی آمده است :

« . . . بقول حمدالله مستوفی ، اسم رامهرمز بمرور رامز شد و تازمان او هنوز رامهرمز شهری آباد بود[5] » .

مینورسکی در تعلیقات خود بر سفرنامه ابو دلف آورده :

« رامهرمز که بیشتر بطور مخفّف رامیز خوانده می‌شود در حوزهٔ رودخانه‌ای که اکنون جراحی نام دارد واقع است[6] » .

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۶۲۹ س ۱ .

(۲) ابن اثیر ، ج ۱ ص ۲۲۳ س ۳ - ۶ .

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۷۳۸ س ۹ .

(٤) ظفرنامهٔ شامی ، ص ۱۳۱ س آخر .

(٥) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۶۲ س ماقبل‌آخر .

(٦) ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ ابو دلف ، ص ۱٤٥ س ۱۳ .

هنوز مردم محل این شهر را « رامِزْ » می‌نامند.

وی در باب شوشتر در همین تعلیقه گفته :

« شوشتر بعربی تستر خوانده می‌شود که با کمی اختلاف به ششکند وتاشکند شباهت دارد...[۱]»

باری ، خاندان مهران ، که بی گمان ده مهران و دروازهٔ مهران را بانام‌آنان مناسبت است، از خاندانهای بزرگ هفتگانهٔ کشور در عصر ساسانی، و مقیم درشهر ری بوده‌اند.

کریستن‌سن در بحث از خاندانهای قدیم در عهد ساسانیان گفته :

«... انتساب به سلسلهٔ اشکانی‌را علامت امتیاز می‌دانستند، و ازاین‌رو بود که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتند که خود را به تخمهٔ اشکانی منسوب کنند، مثل دودمان اسپندیاذ (Spandiyâdh) و مهـران (Mihrân) [۲] ».

نیز : « خاندان‌ساسانی نخستین دودمان‌از دودمانهای هفتگانهٔ کشور محسوب می‌شد. باقی دودمانها را نام چنین بوده است : قارن پهلو ، سورن پهلو ، اسپاه بذ پهلو ، اسپندیاذ ، مهران ، دیگری گویا زیک (Zik) بوده است...[۳]»

از خاندان مهران‌نام چند تن همچون شاپور رازی، و بهرام چوبین که کارش بالا گرفت تا بدان غایت که بتخت شاهی نشست ، و سیاوخش بن مهران بن بهرام چوبین مرزبان ری بهنگام حملهٔ عرب و غیرهم در تاریخ مضبـوط است . دودمان سامانیان را نیزاز همین خاندان دانسته‌اند. اینک اشارتی موجز باحوال این رجال:

۱ـ شاپور: کریستن‌سن در شرح سلطنت فیروز در باب شاپور چنین گفته :

« مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودنـد یکی زرمهر (Zarmihr) یا سوخرا

---

(۱) ترجمهٔ فارسی سفرنامهٔ ابو دلف ، ص۱٤۳ س۱٤ .

(۲) ایران در زمان ساسانیان ، ص ٦۳ س۳ ببعد.

(۳) ایران در زمان ساسانیان ، ص٦۳ س۹ .

(Sokhra) ازخانوادهٔ بزرگ قارن، که‌اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سکستان‌بود، ولقب هزارفت داشت، دیگر شاهپور که از مردم‌ری وخاندان‌مشهور مهران‌بود . . .[۱]»

قباد بکمک شاپور سوخرا را ، که‌بکلی از وی سلب قدرت کرده بود، ازمیان بر داشت.

کریستن‌سن گوید :

« بموجب تاریخ یعقوبی قباد درکودکی بسلطنت نشست و سوخرا بنام او حکومت می‌کرد، چون بسن رشد رسید تحمل قدرت سوخرا بر او ناگوار بود [۲]».

در تاریخ بلعمی آمده :

« چون از ملک قباد پنج سال بگذشت سوخرا همه کارها بگرفت. . . پس قباد حیلت کرد و اورا سپهبدی بودبه ری‌شاپور نام. . . او را بخواند. شاپور باهمهٔ سپاه سوی او (قباد) آمد. . . پس چون دیگر روز ببود سوخرا بر قباد نشسته بود. سپهبد اندر آمد و بیستاد و با سوخرا مناظره کرد و اورا سخنهای درشت گفت. . . شاپورکمر از میان بگشاد و اندرگردن سوخرا کرد و بزندان برد. . . [۳]»

فردوسی گفته :

« چو شاپور رازی بیاید زجای بدرّد دل بدکنش سوفرای [۴] »

ابن اثیر آورده :

« فکتب [قباد] الی سابورالرازی و هو اصبهبد دیار الجبل، و یقال للبیت الذی هومنه مهران فاستقدمه و معه جنده . . . فاتاه یوماً سابور و سوخرا عند قباذ فالقی فی عنقه وهقا و اخذه و حبسه ثم خنقه قباذ. . . [۵]»

---

(۱) ایران در زمان ساسانیان ، ص۲۰۵ س۹.

(۲) سلطنت قباد وظهور مزدك تألیف کریستن‌سن، ص۳٤ س٤.

(۳) تاریخ بلعمی ، ص۹٦٦ س۱ ؛ نیز رك : کتاب سلطنت قباد و ظهور مزدك ، ص ۳٤ س۷.

(٤) شاهنامه ، جلد هشتم ص۲۲۹۱ س۱.

(٥) ابن‌اثیر ، جزء ۱ ص۲٤۱ س۱۳.

در تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمهٔ کتاب رُلنسن) چنین درج افتاده :

« [قباد] یکی از بزرگان را که شاپور نام داشت و در ولایت راژس یعنی ری حکومت می کرد بیاری خود خواست ۱ » .

۲- بهرام چوبینه : کریستن‌سن بهرام چوبین و کارهای ویرا را بدینگونه ذکر کرده است ،

« کارآمدترین سرداران ایران وهرام ملقب به چوبین از مردم ری پسر وهرام گشنسب از دودمان بزرگ مهران بود. فرماندهی قادر و محبوب سربازان خویش و پر از کبر و ادعا بود . . . پس از آنکه بر طوایف مهاجم سرحدات شمال و مشرق فائق آمد و ترکان را منهزم کرد بفرماندهی کل نیروی ایران در برابر رومیان نصب شد لکن مغلوب گردید. هرمز با طرزی موهن اورا از فرماندهی خلع کرد . چون وهرام از لشکریان خود اطمینان داشت رایت خلاف برافراشت. این واقعه آتش فتنه را از هر سوی کشور مشتعل کرد [تا منتهی بقتل هرمز و پادشاهی خسرو پرویز شد] ۲ » .

نیز: « دودمان مهران مدعی بودند که ازنسل ملوك اشکانیند و وهرام تکیه باین ادعا کرده در دعوی خود ابرام نمود . در تاریخ ساسانیان چنین ادعایی تازگی داشت . از آنجا که سپاه وهرام نیرومند بود خسرو روبهزیمت نهاد ، وهرام فاتحانه بپای تخت درآمد و علی‌رغم جماعتی از بزرگان بدست خود تاج برسر گذاشت و بنام خود سکّه زد . در این اثنا خسرو از سرحدّات روم گذشته به پناه امپراطور موریس (Maurice) درآمد . . . وهرام را در حوالی گنزك آذربایجان منهزم کردند . وهرام بترکان پناه برد و در بلخ بیاسود و درآن شهرچندی بعد ظاهراً به تحریك خسرو بقتل رسید۳» .

گیرشمن نیز در تاریخ خود در ضمن بیان احوال وی گفته :

---

(۱) تاریخ ساسانیان فروغی ، ج ۲ ص۷۳ س آخر.

(۲) کتاب ایران در زمان ساسانیان ، ص ۳۱۱ س۱۹ ببعد.

(۳) کتاب ایران در زمان ساسانیان ، ص۳۱۲ س ۸ ببعد.

«وی چون از یکی از خانواده‌های بسیار بزرگ‌نجبای اشکانی‌بود، می‌خواست به تاج و تخت دست یابد، ازینرو به اتکاء سپاهیان خود پای‌تخت را محاصره کرد و خودرا شاه خواند[1].

این بود داستان بهرام باختصار.

در تاریخ بلعمی در باب نسب و لقب و اندام وی چنین ضبط است:

«او بهرام بن بهرام جشنس بود و نسب وی به گرگین میلاد کشد واصل بهرام از ری‌بود، از ملک زادگان و اسپهبدان ری بود و اندران زمان هیچکس‌ازو مردانه‌تر و مبارزتر نبود، و بگونه سیاه چرده بود و ببالا دراز و خشک بود، از بهر آن چوبین گفتند[2]».

مرحوم محمد حسین فروغی در تاریخ ساسانیان گفته:

«بهرام چوبینه را بعضی از مورخین عجم از شاهزادگان اشکانی می‌دانند و اشعار آبدار شاهنامه هم تأیید این قول می‌نماید[3]».

وی از بهرام دراین کتاب گاه به تعبیر «شاهزادهٔ اشکانی» وگاه به صورت «ملک زادهٔ رازی» یاد کند[4].

مرحوم بهار در تعلیقات خود بر مجمل‌التواریخ درمقام ذکر «بهرام چوبینه پسر گشسب[5]» در باب گشسب چنین نوشته است:

«گشسب مخفّف گشنسپ است؛ وگشن بفارسی بمعنی جوان و نرینه ومادهٔ تلقیح نرینه و هم تلقیح نباتات را گشن گفته‌اند، و اسپ هم اسب است و بالجمله

---

(۱) ترجمهٔ فارسی ایران گیرشمن، ص۳۰۸ س۱۰.

(۲) تاریخ بلعمی، ص۱۰۷۷ س۱.

(۳) تاریخ ساسانیان، ج ۱ ص۸٤ س۸.

(٤) از جمله ج ۱ ص ۸۵ س۳ و ص۸۹ س۱۷.

(۵) مجمل‌التواریخ، ص۹٦ س۷.

گشنسپ بمعنی اسب فحل و جوان می باشد [۱] ».

گشنسپ را عرب زبانان جشنس نویسند، طبری در سلطنت هرمز آورده :
« فوجّه الیه رجلامن اهل الری یقال له بهرام بن بهرام جُشنس ویعرف بجوبین [۲] ».

پدر بهرام چوبین مرزبانی ری را بعهده داشت، و گردیه خواهر بهرام خطاب بوی گفته :

« پدر مرزبان بود ما را بری   تو افگندی این جستن تخت پی [۳] »

یعقوبی سمت مرزبانی را بدینگونه معنی کرده است :
« و تسمّی رئیس البلد المرزبان [٤] ».

در کتاب مروج الذهب نام بهرام چوبین در سلطنت هرمز بغلط (بفرض صحت نسخه) بهرام جور ثبت افتاده است.
« فانتدب لحربه (ملك الترك) بهرام جور بن مرزبان الری [٥] ».

در سبب چوبینه نامیدن وی در کتاب تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمهٔ تاریخ رُلنسن) در شرح سکّه های قبل از سلطنت بهرام چنین درج افتاده :
« . . . عبارت سکّه این است « واراهران چوپ ». یعنی : بهرام صاحب عصا [٦] ».

---

(۱) مجمل التواریخ ، ص۹٦ س۳ ذیل .

(۲) تاریخ طبری ، ج ۲ ص ۱۳٦ س ٦ ؛ ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۷۷ س ۱۵ ؛ ابوالفدا ، ج ۱ ص٥٥ س۲۰.

(۳) شاهنامه ، جلد ۸ ص۲٦٦۲ س۸.

(٤) تاریخ یعقوبی ، ج ۱ ص۱٤٥ س۱۰.

(٥) مروج الذهب ، جزء ۱ ص۱۳۰ س ۳۱ ، ص۱۳۱ س ۱۷ ، ص۱۳۲ س۱۵، ص۱۳۳ س۱۳ . و در شرح حال بهرام گور کلمهٔ گور بنام وی افزوده نیامده است.

(٦) تاریخ ساسانیان ، ج۲ ص۱۳۳ س ٦ ببعد. بنا بنقل این کتاب درهمین صحیفه، بهرام پیش از آنکه بسلطنت نشیند بنام خویش سکه زده بوده است.

نگارنده در صحیفهٔ ۱۰۳ کتاب حاضر نظری داد مبنی براینکه تواند بودنقش ناتمام عهد ساسانی ازآن بهرام چوبینه باشد ، اینک قرائنی که مؤید این احتمال است :

نخست آنکه اگراین کار بامریکی از شاهان ساسانی آغازسی گردید، بی هیچ تردید بپایان می‌رسید؛ چون شاهی بزرگ کاری بدین خردی راناتمام نمی گذارد، ودرصورت مرگ فرزند یا جانشین وی آنرا بانجام می‌رساند. ناتمام ماندن کار دلیل بر زوال دولت صاحب آن و ناتمام ماندن امر وی است.

دُدیگر آنکه ری بصورت تیولی در اختیار خاندان مهران قرارداشت، چنانکه در دائرة‌المعارف اسلامی مذکور افتاده :

« Raiy était le fief de la famille Mihrān [۱] ».

این خاندان خودرا باشکانیان نسبت می‌دادند ، چنانکه کریستن سن گفته :

« دودمان مهران مدعی بودند که از نسل ملوك اشکانیند...[۲]»

ساسانیان تا سرحد اسراف در افناء خاندان اشکانی کوشیدند ، ابن اثیر آورده :

« کان اردشیر قد اسرف فی قتل الاشکانیة حتی افنا هم بسبب إلیة الّتی آلاها جده ساسان بن اردشیر بن بهمن فانّه اقسم انّه ان ملك یوماً من الدهر لم‌یستبق من نسل اشک بن حرة احداً، و اوجب ذلك علی عقبه، فکان اوّل من ملك من عقبه اردشیر فقتلهم جمیعاً نساءهم و رجالهم [۳] ».

فردوسی نیز در همین معنی از زبان بهرام چوبینه آورده :

«که تا درجهان تخم ساسانیان — پدید آمد اندر میان و کران

(۱) دائرة‌المعارف اسلامی بزبان فرانسوی ، ج ۳ ص۱۱۸۳ ، بزبان انگلیسی ج ۳ ص ۱۱۰۶.

(۲) ایران در زمان ساسانیان ، تألیف کریستن سن ، ص۳۱۲ س۸.

(۳) ابن‌اثیر، جزء ۱ ص۲۲۳ س۱۷.

ازیشان نیامد بجز بتری — بگرد جهان جستن داوری
نخست از سر بابکان اردشیر — که‌اندر جهان تازه شد دار و گیر
زمانه ز شمشیر او تیره گشت — سر نامداران همه خیره گشت
نخستین سخن گویم از اردوان — و زان نامداران و روشن روان
که از نامشان گشت گیتی تهی — پر از درد شد جایگاه سهی[1]»

بدین قرائن توان گفت که خاندان ساسانی را در شهر ری محبوبیتی نبوده است ، و این شهر را با توجه باعلام خاص اماکن منسوب باشکانیان ، که پس از قرنها هنوز باقی است ، و اینکه پای تخت آن سلسله بوده است ، می توان شهر اشکانیان نامید.

در چنین شهری بعید می‌نماید که شاهان ساسانی در پی احداث سنگ نوشته و ترسیم تصویری آن هم ناتمام برآمده باشند.

سدیگر آنکه این تصویر ناتمام در محل دز رشکان واقع بوده است، وبشرحی که در تعریف از این دز گذشت ، به اشکانیان نسبت دارد . اگر پادشاهی از ساسانیان می‌خواست در ری سنگ نوشته‌و تصویری احداث کند، در این نقطه بخصوص نمی کرده است ، چه معهود چنان بوده که شاهان کاخ مخالفان خویش را خراب می خواسته‌اند ، و عکس این گفته در این معنی در باب بهرام چوبین صادق تواند بود.

مخالفت بهرام چوبین با هرمز در شهر ری آشکارا گردیده بوده است، چنانکه ثعالبی آورده :

« و وافق ذلک (فرار خسرو پرویز از پیش پدر) اتصال الخبر بورود بهرام الرّی و کشفه قناع المخالفة و المنابذة، و اضطربت الحضرة و اضطرمت الفتنة وماج الناس و مارت الامور و کُسرت السجون . . .[2]»

---

(۱) شاهنامه ، جلد نهم ص۲۷٦۹ س۱٦۵ .

(۲) تاریخ غررالسیر ، ص٦٦۰ س۵ .

وی در همین موقع در ری ضرابخانه‌ای بساخت، و بنام خسرو پرویز سکه بزد. فردوسی گفته:

«پر اندیشه از بلخ شد سوی ری — بخرداد فرخنده در ماه دی
همی کرد اندیشه در بیش و کم — بفرمود پس تا سرای درم
بسازند و آرایش نو کنند — درم مهر بر نام خسرو کنند[۱]»

در مجمل التواریخ است:

«و با سپاه بری آمد و درم را نقش بنام خسرو فرمود کردن[۲]».

طبری از تاجگذاری وی چنین یاد کرده:

«... بهرام جلس علی سریرالملک و تتوج و انقاد له‌الناس خوفاً[۳]».

صاحب مجمل التواریخ در این باب ذکر کرده:

«... و بهرام چوبین بمداین آمد، وبر کرسی نشست، وپادشاهی فرا گرفت[٤]».

ابن اثیر گفته:

«... دخل بهرام چوبین دارالملک، و قعد علی‌السریر، ولبس‌التاج ...[٥]»

فردوسی از زبان بهرام آورده که گفت:

«بزرگی من از پارس آرم به‌ری — نمانم کزین پس بود نام کی[٦]»

در تاریخ ابن‌وردی چنین اشارت رفته:

«وتوّج و قعد علی‌السریر، و قال انّنی و إنْ کنت لم اکن من بیت الملک فإنّ اللهَ تعالی ملکنی‌الیوم والملک بیده یملکه من یشاء[٧]».

---

(۱) شاهنامه، ج ۸ ص ۲٦٦٤ س ۱۰.

(۲) مجمل التواریخ، ص ۷۷ س ۳.

(۳) طبری، جلد ۲ ص ۱۳۹ س ۷.

(٤) مجمل التواریخ، ص ۷۷ س ۱۱.

(٥) ابن اثیر، جزء ۱ ص ۲۷۹ س ماقبل آخر.

(٦) شاهنامه، جلد نهم ص ۲٦۹۷ س ۱٥.

(۷) تاریخ ابن‌وردی، جزء ۱ ص ٤٥ س آخر.

در باب مدت سلطنت بهرام در کتاب تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمهٔ تاریخ رُلنسن) در شرح سکه های وی چنین اشارت رفته :

« سال سلطنت یکست، چه مدت سلطنتش از یکسال نگذشته . . .[۱] »

در لب‌التواریخ نقل شده :

« مدت استیلاء بهرام بر ایران دوسال و کسری بود [۲] ».

خسرو پرویز چون بهرام را از میان برداشت تصمیم بتخریب ری گرفت ، فردوسی آورده :

«چنین گفت کز:اکنون برو بوم ری — بکوبند پیلان جنگی به پی
همه مردم از شهر بیرون کنند — همی ری به پی دشت هاسون کنند
گرانمایه دستور با شهریار — چنین گفت کز:ای از کیان یادگار
نگه کن که شهری بزرگ است ری — نشاید که کوبند پیلان به پی[۳]»

هر گاه بمدد این قرائن متعلق بودن نقش ناتمام صخره ری به بهرام چوبینه رویی در صواب پیدا کند توان گفت که این نقش در مدت کوتاه حکومت وی پایان نیافته بوده ، وپس از وی نیز کینه کشی و انتقام‌جویی پرویز از این‌شهرمجال اتمام وتکمیل آنرا ببازماندگان بهرام نداده‌بوده است .

۳- سامانیان : مورخان آل سامان را از گوهر بهرام چوبینه و خاندان مهران دانسته بیش و کم نسب اسماعیل را با شش‌واسطه به بهرام می‌رسانند .

در آثارالباقیه نام بانی این سلسله چنین درج افتاده است :

« اسماعیل، انه ابنُ احمدَ بن اَسَد بن سامان خداه بن جسیمان بن طغمات بن نوشرد بن بَهْرام شوبین بن بهرام جشنش . . . [٤] »

---

(۱) تاریخ ساسانیان ، ج ۲ ص ۱۳۲ س ۱۳ .

(۲) لب‌التواریخ نسخهٔ مطبوع ، ص ٥٦ س ١٥ .

(۳) شاهنامه ، جلد نهم ص ۲۸۵۰ س آخر.

(٤) آثارالباقیه ، ص ۳۹ س ۱۳ .

پاره‌ای از مورخان را در ضبط این نامها اختلاف است [۱].

محل دروازهٔ مهران: این دروازه بقرائنی که مذکور می‌افتد، در شمال ری برین، در مدخل راه فعلی طهران بحضرت عبدالعظیم، در حدود سه‌راه سیمان واقع بوده است، قرائن این استنباط بدین شرح است:

۱- برطبق نقشهٔ ترسیمی کرپرتر باروی شمالی ری از شرق بغرب ازین نقطه می‌گذشته است.

۲- بقیاس فواصل دیگر دروازه‌ها، این نقطه را درمیان دروازه های رشکان (دولاب) و بلیسان نیز باید دروازه‌ای بوده باشد.

۳- دیه مهران درشمال ری باستانی قرارداشته است، و راه نزدیک تر آن باین شهر از همین حدود می‌گذرد، و می‌توان چنین پنداشت که راه فعلی طهران بحضرت عبدالعظیم همان راه باستانی ری به مهران است.

۴- خاندان گُسترده مهران بنا بر شرحی که درصحائف ۲۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵ درباب محل استقرار بزرگان درشهر ری مذکور افتاده، برحسب قاعده در نیمهٔ شمالی ری برین، در دو سوی خیابان شهر ری فعلی در فاصلهٔ سه راه سیمان تا حدود امامزاده عبدالله مقیم بوده‌اند، و قرارگاه مرزبانان و دیگر بزرگان این گروه همان کاخ رفیع دز رشکان، و بناهای دیگر اطراف چشمه علی بوده است. حال اگر دروازه‌ای از ری بدین خاندان منسوب بوده باشد، بناچار همان دروازهٔ واقع درحدود سه راه سیمان است، چون نام دروازهٔ شرقی آن رشکان و غربی آن بلیسان، وهر دو منتسب باشکانیان بوده است، که این طایفه خود را از احفاد آنان می‌پنداشته‌اند.

۵- برطبق نسخه بدل کتاب النقض درباب خانه حسن صباح در دیرینه قبّه که درصحائف ۱۹۶ و ۲۰۰ مذکور افتاده، چنانکه در همان موارد اشارت رفته،

(۱) رك: مجمل‌التواریخ، ص۳۸۶ س ۸ و ذیل مرحوم بهار؛ تاریخ ابوالفدا، ج ۲ ص ۵۳ س ۴ ببعد.

زامهران به مصلحگاه می‌رسیده، وبناچار باید در همین محل مفروض واقع باشد.

۶- درمنابع نام‌دروازهٔ دیگری که محل آن با این نقطه مطابق افتد بهیچ روی نیامده است.

محلّت زامهران، که نامش در کتب فراوان بچشم می‌خورد ، دارای مساجد



عکس هوایی محل کنونی دروازه و کوی زامهران
و موقع آن در ری باستان

۵ و مدارس آبادبوده است، ونیزظاهراً کارخانه های عمدهٔ سفال‌سازی ری، که‌شرحش بیاید ، بیشتر در همین محلّت پی‌افکنده شده بوده است. دلیل آن ، سفال‌ریزه های

فراوانی است که هم اکنون در پهنهٔ کنار بقعهٔ بی‌بی‌زبیده از سوی باختر برروی زمین مشهود است ؛ و اهل فن برای پیدا کردن مرکز این صنعت همیشه بدنبال این نوع سفال ریزها می گردند ، و آنرا فضولاتی می پندارند که در نزدیکی کارگاه بدور می ریخته‌اند .

سخن در باب دروازه‌های ری بدینجا پایان می پذیرد .

ه ـ مساجد و مصلی : مساجد را در صدر اسلام بسیار ساده می ساختند . عرصه‌ای که بخواندن نماز اختصاص داشت عبارت از صحنی بود، که تالاری ستون‌دار در جهة قبله آن قرارداشت [۱] ؛ در سه سوی دیگر صحن ، زیر طاقیهای ستون‌داری جهة استراحت مؤمنان می‌ساختند، ودر وسط نیز حوضی تعبیه می کردند .

در تالار ستون دارجایی را با کاشی یا مرمر می آراستند ، و محراب قرار می‌دادند ، و در نزدیکی این محراب منبری می گذاردند .

در بنا های مذهبی ایران پیش از اسلام ، چهار طاقی قسمت اصلی بنا را تشکیل می‌داد . در سه قرن نخستین اسلامی ، مسلمانان ایران چهار طاقی ها را خراب می کردند، و بجای‌آن مساجدی از آن نمونه که مذکور افتاد، بتقلید ازمسجد مدینه بوجود می‌آوردند [۱] .

در تاریخ عمومی هنرهای مصور آمده :

« نمونه‌ای از این گونه مساجد، که بدون شک در بیشتر شهرهای بزرگ ایران در قرون اولیهٔ اسلامی بنا گردیده است، در شهر ری بوسیلهٔ دکتر اریک شمیدت در ۱۹۳۵ کشف گردید [۲] » .

در قرون بعد ایرانیان تالار را ، که دارای محراب بود با گنبدی ، که قرنها طریقهٔ ساختن آنرا می‌دانستند می پوشاندند، وبجای بکار بردن چوب از شیوهٔ چهارطاقی

---

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، جلد ۲ ص ۲۳۲ ؛ سفرنامهٔ مادام دیولافوا ، ص ۲۹٤ .

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، جلد ۲ ص ۲۳۲ س ۱٦ .

استفاده می کردند [۱]. در سفرنامهٔ دیولافوا ، مسجد قدیمی عمروعاص در مصر ، با مساجد ایران چنین برسنجیده شده است :

« هرگاه به مقایسهٔ مسجد قدیمی مصر که عمروعاص ساخته و مساجد قدیمی قزوین و اصفهان و وراسین پردازیم باین دو نکتهٔ مهم پی می‌بریم که اولاً ایرانیان در اصول معماری خود ثبات قدم نشان داده‌اند ، و ثانیاً نقشه های اولیهٔ مساجد اسلامی‌را با کمال‌احترام محفوظ نگاه داشته‌اند ؛ و بالاخره مساجد ایرانی‌بسیار قدیم یا جدیدهمه بطرز مساجد صدر اسلام ساخته شده‌اند، و فقط ذوق و سلیقه و مهارت صنعتگران و استادان در آن دخالت داشته، و آرایش و جلوهٔ جالب توجهی به‌آنها داده است. چنانکه‌در مسجدعمروعاص و مسجد شاه دیده می‌شود محوطهٔ‌محراب‌دار که جایگاه مخصوص‌نماز است در زیر گنبد واقع‌شده، و در طرفین‌آن هم‌فواصل‌فرعی وجود دارد ؛ و طاق نماهایی‌هم در اطراف‌حیاط برای‌نشستن‌طلاب‌ومؤمنین‌ومسافرین هست، وحوض وضو هم در مرکز صحن قرار گرفته، و منزل‌پرستاران هم در هر دو بنا یکسان است [۲] ».

مسلمانان پس‌ازفتح ری بی تأمل‌باحداث مسجدی‌در این شهر اقدام کردند، و تفصیل آن بیاید. شمارهٔ مساجد ری برآن طریق که در پاره‌ای از منابع یاد گردیده اغراق آمیز ، و غیر قابل قبول می‌نماید، چنانکه در نزهة‌القلوب ذکر شده :

« ... امیرالمؤمنین المهدی بالله محمدبن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن(ری) کرد ، و شهر عظیم شد ، چنانکه گویند سی‌هزارمسجد و دوهزار و هفتصدو پنجاه‌مناره در آن بود . . . [۳] »

در هفت اقلیم آمده :

« در زمان المهدی بالله عباسی عمارات شهر ری بدین منوال بوده . . .

---

(۱) سفرنامهٔ دیولافوا ، ص ۲۹۷ .

(۲) سفرنامهٔ دیولافوا ، ص۲۹۷-۲۹۸ .

(۳) نزهة‌القلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۵۳ س ۷ .

محلات نود و شش محله ، و در هر محله‌ای چهل وشش کوچه ، و در هر کوچه چهل هزار خانه، و در هر کوچه هزار مسجد [۱]» .

فزونی استرابادی در آخر بحیره آورده :

« آبادانی ری در زمان ملک‌الشعرا خواجه بندار رازی در آن مرتبه بود که ... مساجد چهارهزار و هفتصد و شصت وشش ... و محلات نود و شش محله، در هر محلّه چهل وشش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه وهزار مسجد ... [۲]»

هرچند این ارقام اعتماد را نشایند ، لیکن کثرت شمارهٔ مساجد را دلیلی توانند بود .

۱- نخستین مسجد ری (ج - ۲) : ذکر نخستین مسجد ری در واقعهٔ فتح قرظة‌بن کعب انصاری بزمان عثمان ، بچشم می‌خورد .

در فتوح‌البلدان بلاذری آمده :

« آخر من فتحها قَرَظَة بن کعب الانصاری فی ولایة ابی موسی الکوفة لعثمان فاستقامت و کان عمّالها ینزلون حصن الزنبدی و یجمّعون فی مسجد اتّخذ بحضرته و قد دخل ذلک فی فصیل المحدثة ... [۳]»

در باب محل فصیل در فصل هشتم سخن رفت ، و اعادت را نیازی نیست .

این مسجد ، که بر طبق گفتهٔ بالا در داخل فصیل واقع بوده ، و نماز جمعه در آنجا گزارده می آمده ظاهراً محل آن در نزدیکیهای کوه نقاره خانهٔ فعلی بوده است . قلعه طبرك و حصن زنبدی نیز بر طبق شرحی که در فصل سیزدهم وچهاردهم خواهد آمد (اگر این هردو، نام یک بنا نباشد) در همان حدود قرارداشته‌اند .

۲ـ جامع مهدی یا جامع عتیق (ج ـ ۲) : بزرگترین مسجد ری ، که ذکر آن درغالب منابعی که درباب ری اشارتی دارند آمده، جامع یامسجد عتیق مهدی خلیفهٔ عباسی است .

---

(۱) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳ س ۱٤ .

(۲) مقدمهٔ نقض ، ص ٤٠ س ١٦ .

(۳) فتوح البلدان بلاذری ، ص ۳۱۹ .

بلاذری آورده :

« حدّثنی جعفر بن محمدالرازی قال : قدم امیرالمؤمنین المهدی فی خلافة المنصور فبنی مدینة الرّی التی النّاس بها الیوم ... و بنی فیها مسجداً جامعاً جری علی یدی عمّاربن ابی‌الخصیب و کُتِبَ اسمُه علی حائطه ، فارّخ بناء ها سنة ١٥٨ ... .وحصن الزنبدی فی داخل المحمدیة ... و هو مطلّ علی‌المسجدالجامع و دارالامارة ...[1] »

ابن فقیه گفته :

« قال [ابن الکلبی] : وبنی‌مسجدها المهدی فی‌خلافة‌المنصور وبنی‌مدینتها ایضاً و خندق حولها و جری ذلک علی یدی عمّار بن ابی الخصیب و کتب اسمه علی حائط جامعها فاتمّ بناءها سنة ١٥٨ ... و حصن الزینبدی فی داخل المدینه و کان المهدی امر بمرمته و نزله و هو مطلّ علی مسجدالجامع و دارالامارة ...[2] »

ابو دلف در الرسالةالثانیه ذکر کرده :

« فی وسطالرّی مدینة ایضاً عجیبة بابواب حدید و سور عظیم و فیها المسجد الجامع [3] ».

در کتاب النقض است :

« مناقب خوانان در قطب روده و برشتهٔ نرمه و سرفلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که به دروازهٔ مهران و مصلحگاه ...[4] »

ونیز : « ... خواجه تاج اشعری حنفی نیشابوری روز عاشوراء بعد از نماز در جامع عتیق دیدید که چه کرد [5] ».

---

(١) فتوح‌البلدان بلاذری ، ص٣١٩ س١٤ .

(٢) مختصرالبلدان ، ص٢٦٩ س٤ .

(٣) الرسالةالثانیه ، ص٣١ س٧ ببعد .

(٤) کتاب‌النقض ، ص٤١ س١٤ .

(٥) النقض ، ص٥٠٤ س٨ .

ونیز : « مسجد عتیق از آنان که مذهب نجّار دارند [۱] ».

اطلاق عتیق بجامع مهدی بی گمان از آن بابت است که از دیگر جوامع که بعدها احداث گردیده بوده کهنه تر بوده است. فرق مختلف مذهبی هیچیک بجامع دیگری نماز بجماعت نمی کرده‌اند ، وهر کدام راجامعی جداگانه بوده‌است، چنانکه صاحب النقض آورده است :

« حنفیان هرگز بجامع روده نماز نگذارند و اقتداء باامامان اشعریان نکنند ، و اشاعره را اتفاق است که بمساجد حنفیان نماز بجماعت نکنند ، و علمای هردوطایفه فتوی می کنند که در نماز جماعت هر یک بدان دیگری اقتداء روا نباشد و نشاید کردن [۲] ».

و نیز : « سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود ... [۳] »

تعبیر « جامع جدید » در این گفته بی تردید در برابر « جامع عتیق » مهدی است . ظاهراً بعهدصاحب النقض ری را بتعداد فرق مذهبی جامع یا مسجد آدینه بوده است ، برخلاف زمانهای پیشین که جامع منحصر بمسجد مهدی بوده ، که بنوبت در آن نماز می‌خوانده‌اند ، چنانکه صاحب احسن التقاسیم گفته :

« ائمة الجامع مختلفة، یوم للحنفیّین و یوم للشفعویین ... [۴] »

محل مسجد جامع مهدی : دراین باب نشانیهایی در منابع موجود است که از جمع آنها محل این مسجد را با اندك تقریب می‌توان پیدا کرد ، بدین قرار :

در مسالك اصطخری و صورة الارض ابن حوقل چنین آمده :

« لها (ری) مدینة علیها حصن و فیها المسجدالجامع [۵] ».

---

(۱) النقض ، ص۵۹۹ س۱ .

(۲) النقض ، ص۵۹۹ س۲ .

(۳) النقض ، ص۴۷ س ماقبل آخر.

(۴) احسن التقاسیم ، ص۳۹۱ س۹ .

(۵) مسالك ، ص۱۲۲ س۱۸ ؛ صورة الارض ، ص۳۲۱ س۲۱ .

بدین قرینه جامع در مدینه یا شارستان قرار داشته. در ذیل تجارب الامم در ذکر مرگ فخرالدوله و خریدن کفن از قیّم جامع مهدی درج افتاده:

«ابتیع له من قیّم الجامع الذی تحت القلعة ثوب لفّ به[1]».

بموجب این قول جامع در زیر قلعه واقع بوده است.

در ترجمهٔ فارسی مسالک اصطخری مذکور است:

«در شارستان وی مسجد آذینه است...[2]»

از جمع این گفته ها توان دانست که مسجد جمعهٔ مهدی در شارستان در مشرق ری برین در زیر قلعه بنیان یافته بوده است.

مقدسی در احسن التقاسیم گفته:

«والجامع علی طرف المدینة الداخلة عند القلعة لیس خلفه عمارة...[3]»

از این سخن چنین بر می‌آید که مسجد جامع در کناری از شهرستان بنزدیکی قلعه افتاده بوده و شهرستان را در آن سوی جامع بنایی نبوده است.

در فصل هشتم در ذکر تقسیمات شهر ری با استناد به منابع اشارت رفت که گرد بر گرد شارستان و فصیل، خندقی احداث گردیده بوده است. پس مسجد را از باروی باستانی ری فاصله بوده است.

ابن رسته در اعلاق النفیسه آورده:

«... قدّام المسجد الجامع قلعة للری علی قلّة جبل صعب المرتقی، فاذا صعدت الی تلک القلعة اطلعت علی سطوح الرّی کلّها...[4]»

از سخن ابن رسته چنین استنباط می‌شود که قلعه مذکور در احسن التقاسیم بر قلّهٔ کوهی قرارداشته است، و چون برفراز آن بر می‌شدند، بامهای ری را در زیر

---

(۱) ذیل تجارت الامم، ص۲۹۶ س۱۳.

(۲) ترجمهٔ فارسی مسالک، ص۱۷۰ س۱۱.

(۳) احسن التقاسیم، ص۳۹۱ س۱۷.

(٤) اعلاق النفیسه، چاپ ۱۸۹۱، مجلد سابع ص ۱۶۸ س آخر.

پای خویش می‌دیدند. این قلعه بی‌گمان همان قلعهٔ طبرك است، که وصفش، با نشانی وشرح کامل در باب محل آن، در فصل سیزدهم کتاب مذکور خواهدافتاد؛ و آن کوه نیز همان کوه نقاره خانه فعلی است، که جامع مهدی در جنوب ونزدیک بدان قرارداشته است.

یاقوت‌را در این باب شرحی پر ارزش بنقل از تاریخ ری ابوسعدآبیست بدینقرار: «قرأت فی‌تاریخ ابی‌سعد الآبی ان المهدی لما قدم الرّیّ بنی بها المسجد الجامع فذکر انّه لما اخذ فی‌حفر الاساس اتی الی اساس قدیم فی ابیات بیوت قد ارسخت فی‌الارض کان‌السیل قد اتی علیها فطمّها و دفنها فأخبر المهدی بذلک فنادی: من کان‌له‌ها هنادارٌ فلیأت فان شاء باع وان شاء عوّض عنها داراً[1]».

بر طبق این تفصیل محل مسجد باید درجایی باشد که در بارندگی‌های سخت، سیل جلگهٔ شمالی پهنهٔ ری بدانجا برسد.

مسیر این سیل در چنین روزهایی آنجا بوده که امروز بنام مسیل حسین آباد معروف است وبیان آن در ص ۱۴۴ کتاب‌حاضر، در بحث از نهرجیلانی یا گیلانی، و ص ۲۲۲ در شرح‌بازار ساربانان گذشت، و اعادت را نیازی‌نباشد. امتداد این‌مسیل از همان حدود می‌گذرد، که باستناد اقوال اصطخری و ابن حوقل و مقدسی و ابن رسته‌مکان مسجد شناخته شده، و در نقشهٔ شهر باستانی ری مقابل‌ص۲۳ ثبت‌افتاده، و باتمام قرائن و شواهد مذکور در منابع مختلف قدیمی مطابقت کلی‌دارد. ازاین‌رو در قول«گدار»، که ترجمهٔ فارسی‌آن‌در کتاب‌آثار ایران ثبت افتاده، وسخن‌مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی، در موضوع مسجدی که دکتر اشمید در پای تپهٔ قلعه ری یافته، بشرح زیر:

« Dans la colline de la citadelle le Dr. Erich Schmidt a trouvé une grande variété de céramiques et des restes de constructions parmi lesquelles

(۱) معجم‌البلدان یاقوت، ج ۴ ص ۴۳۱ س ۱۳.

les fondements de la mosquée de Mahdi présentent le plus d' intérêt [١] ».

اگر مراد همان مسجد باشد که دکتر اشمید در پای کوه « رشکان » واقع میان کارخانه های سیمان و گلیسیرین یافته ، و محل آن در کتاب « پرواز برفراز شهرهای قدیمی ایران [٢] » بوسیلهٔ دکتر اشمید، در عکس شمارهٔ ۳۳ و نقشهٔ مقابل آن ثبت افتاده، اطلاق مسجد مهدی بر آن مطلقاً نادرست است، زیرا صرف‌نظر از اینکه آنجا برخلاف مسجد مهدی هم از مسیل و خطر سیل بکلی بر کنار ، وهم به باروی عظیم باستانی بسیار نزدیک است، و هم اینکه مسجد مهدی در داخل مدینه واین مسجد بیرون مدینه است ، هیچیک از نشانیهایی که در باب طبرك واقع در شمال جامع مهدی در منابع مختلف موجود است، و در فصل سیزدهم در تعریف آن قلعه بتفصیل درج افتد دربارهٔ این تپه صادق نتواند بود.

نام پاره‌ای از مساجد دیگر که باقی مانده و بما رسیده است بدین‌قرار است.

۳ـ جامع روده (د - ۲) : در کتاب النقض مذکور است :

« از شهرهای اعظم در عالم یکی ری است لابد ؛ و درو جامعی بروده هست از آن اشعری مذهبان [٣] ».

وصف بازار و محلّت روده از پیش گذشت.

٤ـ جامع سرهنگ ساوتکین یا جامع جدید : در النقض آمده :

« ... درآن تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود.... [٤] »

و نیز : « ... معاویه را یاغی خواند در جامع سرهنگ... [٥] »

---

(١) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ٣ ص ١١٨٤ س ٤٨ ستون راست؛ نیز رجوع شود به کتاب آثار ایران ، ج ١ جزء دوم ص ٩٩ س ٩ ترجمهٔ قول گدار.

(٢) این کتاب بزبان انگلیسی است، و در کتابخانهٔ موزهٔ طهران موجود است.

(٣) النقض ، ص ٥٩٨ س ماقبل آخر ، و ذیل ١ ص ٥٩٩ .

(٤) النقض ، ص ٤٧ س ماقبل آخر.

(٥) النقض ، ص ٤٠٥ س ٥ .

محشّی محترم در ذیل عبارت اخیر نوشته :

« مراد جامع جدید است که سرهنگ ساوتکین بنا کرده است، چنانکه دراوایل کتاب (یعنی ص ٤٧) ذکر شد ، و مراد از سرهنگ ساوتکین قطب‌الدین عماد-الدوله است، که از امرای نامی الب ارسلان بوده است ، و ملکشاه پس ازجلوس اورا بلقب عمادالدوله مفتخر ، و بحکومت بلادی که تحت فرمان عمش قاورد بود، یعنی فارس و کرمان و قسمتی از عراق گماشت » .

۵ ـ جامع طغرل (د ـ ۲) : طغرل، سلطان توانای سلجوقیان نیز درشهر ری بهمراه بناهای دیگر، مسجد جامعی برای حنفیان پی‌افکند ، در النقض مذکوراست:

« . . . و مسجد طغرل است از آن حنفیان . . . [1] »

این جامع بقدری بزرگ و وسیع بود، که بیست‌هزار آدمی درآن موعظت می شنیدند ، صاحب‌النقض گفته :

« . . . قاضی عمدهٔ ساوه‌ای حنفی که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل باحضور بیست‌هزار آدمی این قصّه بنوعی گفت . . . [2] »

درلبّ‌التواریخ آمده :

« [طغرل] هر وقت خواستی که ازجهة خود خانه سازد اول مسجدی ساختی بعد ازآن به عمارت پرداختی[3] » .

این مسجد بقرینهٔ عبارت لبّ‌التواریخ محتملاً در مشرق سرای ایالت(حدود شرقی خیابان ظهیر آباد یا خیابان طغرل فعلی) دربخش حنفی نشین ری ساخته‌شده بوده است ، و جه این احتمال آنکه ظاهراً همهٔ بناهای‌مربوط بسلاجقه، بتفصیلی که دربحث از « سرای ایالت » مذکور افتاده ، دراین حدود واقع بوده، و حنفیان نیزدر مشرق‌این‌محلت می‌زیسته‌اند، که‌شرح آن‌در باب‌دوم کتاب‌دربیان‌مذهب‌ری بیاید .

---

(۱) النقض ، ص۵۹۸ س آخر ـ و ص۵۹۹ ذیل ۱ .
(۲) النقض ، ص٤٠۵ س۵ .
(۳) لب‌التواریخ نسخهٔ مطبوع ، ص۱۰۵ س۲۲ .

٦ـ مسجد عبدالرحمن نیشابوری : ذکر این مسجد در کتاب النقض درضمن سلسله روایتی بدین صورت ثبت آمده است :

« . . . حدّثنا الشیخ المفید ابو محمدعبدالرحمن بن احمدبن الحسین النیسابوری رحمةالله علیه ، املاء من لفظه بالرّی فی مسجده سنةستّ وسبعین واربع‌مائة . . .[1] »

۷ـ مسجدحنظله (ظ: الف - ۳،٤): درمعجم‌البلدان بنام‌این مسجدبدینگونه اشارت رفته :

« . . . قال ابوالفضل بن طاهر درب حَنظَلَة بالرّی ینسب الیه ابو حاتم محمدبن ادریس بن المنذر الحنظلی و ابنه عبدالرحمن بن ابی حاتم و داره و مسجده فی هذاالدرب رایته و دخلته . . .[2] »

جهة اطلاع از تعیین محل احتمالی این مسجد بشرح مدفن کسائی مذکور در فصل دوازدهم کتاب حاضر رجوع شود .

۸ـ مسجدالشجره (هـ - ۳): در شهر ری « الشجره » علم است برای‌آن درخت سیب ، که حضرت عبدالعظیم را در زیر آن دفن کرده‌اند ، و تفصیل آن در احوال آن حضرت بیاید . مسجد آنجارا مسجدشجره، و گورستان‌آنرا گورستان شجره گفته‌اند .

درعمدةالانساب درمقام ذکر آن حضرت نقل است :

« . . . َأالسیّداالزّاهد، المدفون بالمسجدالشجرّة بالرّی . . .[3] »

در روضةالشهدا مذکور است :

« . . . امام عبدالعظیم که درمسجد الشجره بنواحی ری آسوده . . .[4] »

در ریاض‌الانساب[5] ، و انساب احمدبن علی‌بن مهنّا[6] ، وکتاب زندگانی

---

(۱) النقض ، ص۵۲۹ س ۹ .

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص۳٤۸ س۱٦ .

(۳) عمدةالانساب ، دو صفحه ازآن که ضمیمۀ منتقلةالطالبیة است، ص ۱ س٦ .

(٤) روضةالشهدا ، ص ۲۵۳ س ۲۰ .

(۵) ریاض‌الانساب ، ج ۱ ص۱۲۱ س ۲۰ .

(٦) انساب‌احمدبن علی‌بن‌مهنا، نسخۀ خطی‌متعلق بکتابخانۀ مدرسۀ عالی‌سپهسالار، (شمارۀ صفحه ندارد).

حضرت عبدالعظیم[1] بنقل از الرّواشح السماویه تألیف میرداماد ، نیز ذکر دفن آن حضرت در مسجد الشجره ثبت است .

۹ - مسجد الغری (هـ - ۲،۱) : نام این مسجد در بشارة المصطفی مذکور است ، و فقره‌هایی از آن کتاب ، که شامل این نام است ، در مقدمهٔ نقض نقل افتاده است ، و از آن جمله است :

۱- « ... اخبرنا الشیخ الفقیه ابوالنجم محمد بن عبدالوهاب بن عیسی الرازی بالری فی درب زامهران بمسجدالغری فی صفر سنة عشرة و خمسمائة ...[2] »

۲- این مورد همان عبارت فوق است که در آن بجای « بمسجدالغری » « فی مسجدالغری » بقراءتی علیه آمده مذکور است[3] .

۳- همان عبارت، که پس از « عیسی الرازی » صورت آن چنین است :

« بها قراءةً علیه فی مسجدالغری بدرب زامهران ...[4] »

در این باب بصحیفهٔ ۲۱۳ کتاب حاضر نیز رجوع شود .

۱۰- مصلاّی ری (هـ - ۲ = مصلاّی شیعیان) : از پاره‌ای از مطالب کتاب النقض چنین مستفاد است که در شهر ری شیعه وسنّی هر کدام را مصلایی جداگانه بوده است .

نام مصلاّی اهل‌سنت از زبان صاحب فضایح الروافض چنین ضبط افتاده‌است:

« ... بگفته‌ایم که رافضیان نماز آدینه و نماز عید بمصلّی گاه مسلمانان نکنند[5] »

---

(۱) کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم ، ص ۲۹ س آخر.

(۲) مقدمهٔ نقض ، ص ۷۸ س ۱ ، بنقل از ص ۴۳ - ٤٤ بشارة المصطفی ، طبع نجف ۱۳٦۹ .

(۳) مقدمهٔ نقض ، ص ۷۸ س ماقبل آخر ، بنقل از ص ۹۱ بشارة المصطفی ، طبع نجف ۱۳٦۹ .

(٤) مقدمهٔ نقض ، ص ۷۹ س ۱٦ ، بنقل از ص ۱۲۹ بشارة المصطفی ، طبع نجف ۱۳٦۹ .

(٥) النقض ، ص ٥۹۸ س۸ .

وی از رافضیان، شیعه ، و از مصلی گاه مسلمانان ، مصلاّی اهل سنت را خواسته است.

در ذکر مصلای شیعه در این کتاب چنین درج افتاده :

«... مدرسهٔ شیخ حیدر مکّی بدر مصلّی گاه (نخ : مصلحگاه)...[1]»

در باب مصلای شیعیان در ص ۲۵۹، ۲۶۰ کتاب حاضر بحثی بمیان آمده و همانجا اشارت رفته که بظاهر مراد از مصلاّی مذکور در قصیدهٔ ابن کربویهٔ رازی، آنجا که گفت :

او کالمدینة شَطّاها و شارعُها — من المُصَلّی الی صحراء أزدانِ[2]

همان مصلاّی شیعیانست، چون مدینه یا شهرستان از سوی مشرق بصحرا و از سوی مغرب به محالّ شیعه‌نشین محدود بوده است.

گویانمازگاهی که جنازهٔ صاحب عباد را بدانجا بردند ، و مرقدش را بشرحی که در بحث از خانهٔ صاحب خواهد آمد، ازسقف‌خانه‌ای در آویختند همین مصلّی بوده است.

مصلی در لغت بمعنی موضع‌الصلاة[3] و نمازگاه است[4] ، و پهنه‌ای است باز و وسیع که مردم‌شهر بجملگی در آنجا جهة گزاردن نماز عید حضور می‌یابند؛ ازاین رو در عرف فقیهان مصلّی عیدگاه را گویند.

گزاردن نماز عیدین در عیدگاه افضل از مسجد است، شیخ طوسی اعلی‌الله مقامه در این‌باب فرموده :

« صلوة العیدین فی‌المصلّی افضل منه فی المساجد الابمکّة فان الصّلوة فی‌المسجد الحرام افضل... قال ابو عبدالله علیه السلام علی الامام ان یخرج

---

(۱) النقض ، ص ۴۸ س۱۳.

(۲) مختصرالبلدان ، ص۲۷۲ س۱۸.

(۳) معجم‌البلدان ، ج ۴ ص۵۵۶ س۶.

(۴) فرهنگ آنندراج.

فی‌العیدین الی البرّ حیث ینظر الی افاق‌السّماء...[۱]»

این بود شرح مساجد و مصلای ری.

در پایان بیان‌این‌مطلب نیزازفایدتی خالی‌نمی‌نماید که مولانا جلال‌الدین را در دفتر سوم مثنوی در باب مسجدی از ری، که عاشق کش بوده، و عاشقی بلاخواه‌و مرگ جوی و لاابالی‌بدانجا مهمان شده، داستانی است که بدین گونه آغاز می‌شود:

یک حکایت گوش کن ای نیک پی — مسجدی بُد بر کنار شهر ری
هیچ کس در وی نخفتی شب ز بیم — که نه فرزندش شدی آن شب یتیم
الخ...[۲]

استاد فروزانفر درکتاب «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» در تعیین محل این مسجد تحقیقی دارد بدین شرح:

«مطابق روایات مردم شهر ری (حضرت عبدالعظیم) و پیران زمان، مسجد مهمان کش همان مسجد ماشاءالله‌است که در شمال‌ابن بابویه واقع‌است، مرحوم‌حاج سید نصرالله تقوی و دیگر پیران ادب این مطلب را نقل می‌کردند...[۳]»

---

(۱) خلاف شیخ طوسی، مجلد اول ص۹۹ س۲۵.

(۲) برای وقوف به تمام داستان رك: مثنوی، طبع مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر، ص ۵۷۷ - ۵۹۸.

(۳) مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، ص۱۲۲ س۴.

فصل دهم

خانه ها و پاره‌ای اماکن دیگر

۱- خانه ها : مردم ماد رادر ساختن بناهای عالی تسلّطی بود، وکاخ شاهی همدان ساختهٔ مادها، از حیث عظمت بنا و داشتن تیرهای بزرگ و ستونها و آرایش داخلی و خارجی تازگی داشت ، و بکار بردن سنگهای جسیم و ستونهای عظیم و تیرهای بلند را این قوم معمول کردند و به پارسیان آموختند[1] .

بااین‌حال این گروه بناهای عادی خود را از خشت خام‌می ساختند ، وبهمین سبب دیری نمی پایید که خراب و نابود می شد ؛ و اگر سنگ و آجری در آن بود ، ازمیان خرابه بیرون کشیده بجای‌دیگر برای بنایی جدید می بردند[2]. بدین مناسبت است که از خانه‌های قدیمی ری اثری باز نمانده است.

در منابع اشاراتی‌دراین باب، که مردم‌ری‌خانه‌های‌خویش رااز گل‌می‌ساخته موجود است.

اصطخری در جایی گوید :

« الغالب علی بنائها الطین [3] ».

در جای دیگر آرد :

« بناؤها طین ، و قد یستعمل فیها الجصّ والاجر [4] ».

---

(۱) مجلهٔ ایران امروز ، سال سوم شمارهٔ چهارم تیرماه. ۱۳۲۰، ص۵ س۲ ستون‌چپ مقاله استاد دکتر شفق.

(۲) ایران باستان ، ج ۱ ص۲۲۲ س۱۳.

(۳) مسالک ، ص۱۱۹ س۱۲.

(٤) مسالک ، ص۱۲۲ س١٤.

ابن حوقل در صورة‌الارض نقل کند :

« هی مدینة بناؤها من طین و یستعمل فیهاالآجر و الجص ...[1] »

در جای دیگر نویسد :

«... والغالب علی بنائها الطین و بهاالجص والحجر فی بعض ابنیتها...[2] »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی ذکر کند :

« خانه های ری عموماً از خشت ساخته شده بود، ولی آجر هم بمقدار زیاد در بنای خانه ها استعمال می‌شد[3] ».

با این حال این شهر را بناهای عالی و مجلل نیز بوده، که اعجاب بینندگان را در طی اعصار و قرون بر می‌انگیخته است، ابن فقیه آورده :

«... قال محمدبن اسحاق الرّی طیّبةالهواء عجیبةالبناء...[4] »

یاقوت پاره‌ای از این بناها را بدینگونه وصف کرده :

« ... فامّا الرّیُّ المشهورة فانّی رایتُها وهی مدینة عجیبة الحسن مبنیة بالآجرالمنمّق المحکم الملمّع بالزرقة مدْهون کما تدهن الغضایر...[5] »

گویا لسترنج را باین تعریف یاقوت نظر بوده ، آنجا که گفته :

« بیشتر ساختمانهای‌این شهر با آجرهای براق و زیبایی شبیه کاسه های‌لعابی ساخته شده بود...[6] »

مردم ری خانه های خودرا در زیر زمین بنا می کرده‌اند، و راه ورود را دشوار و سخت تاریک و ظلمانی می ساخته‌اند، چون سپاه دشمنان بزور و دوستان بغصب

---

(۱) صورة‌الارض ، ص۳۲۱ س۱۴ .

(۲) صورة‌الارض ، ص ۳۱۶ س۱۱ .

(۳) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲۳۱ س ماقبل آخر.

(٤) مختصرالبلدان ابن فقیه ، ص۲۷۰ س ۷ .

(٥) معجم‌البلدان یاقوت ، ج ۲ ص۸۹۳ س ۱۲ .

(٦) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲۳۳ س۱٦ .

خانه‌های ایشان را در تصرف می گرفته‌اند، یاقوت در این باب چنین گفته :

« وجدت دورهم کلّها مبنیّة تحت‌الارض و دروبهم التی یسلک بها الی دورهم علی غایة‌الظلمة و صعوبة‌المسلک، فعلوا ذلک لکثرة مایطرقهم‌من‌العساکر بالغارات، و لولا ذلک لمابقی فیها احد . . .[۱] »

زکریّا قزوینی در آثارالبلاد آورده :

« دور هذه‌المدینة کلّها تحت الارض ، و دورهم [کذا ، ظ : دروبهم] فی‌غایة‌الظلمة و صعوبة المسلک، و انّما فعلوا ذلک لکثرة مایطرقهم من‌العساکر، فان کانوا مخالفین نهبوا دورهم، و ان کانوا موافقین نزلوا فی‌دورهم غصباً، فاتخذوا مسالک الدور مظلمة‌لیسلموا من ذلک . . .[۲] »

مردم طهران‌را نیز بزمان مؤلف‌آثار البلاد ، عادت چنین بوده ووی‌نقل کرده:

« لهم تحت الارض بیوت کنافقاء الیربوع ، اذا جاءهم قاصد عدو اختبأوا فیها ، فالعدو یحاصرهم یوماً او ایّاماً و یمشی . . .[۳] »

مولاناجلال‌الدین رانیزدر دیوان‌شمس دراین باب‌اشاراتی‌است،درغزلی‌بمطلع :

کسی خراب خرابات و مست می باشد
ازو عمارت ایمان و خیر کی باشد ؟ !

گفته :

عمارتیست خراباتیان شهر مرا
که خانهاش نهان در زمین چو ری‌باشد[٤]

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص ۸۹٤ س۰۶ .

(۲) آثارالبلاد ، ص۳۷۵ س۱۱ .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳٤۰ س ۱۶ .

(٤) دیوان شمس ، جزء دوم ، باهتمام استاد فروزانفر و بمشارکت آقای دکتر یزدگردی و نگارنده ، ص ۲۳۲ بیت ۱۰۰٤ .

و در غزل دیگر بمطلع :

هم تو شمعی، هم تو شاهد ، هم توی
هم بهاری در میان ماه دی

آورده :

عاشقان سازیده‌اند از چشم بد
خانه ها زیر زمین چون شهر ری [1]

مردم ری را از دیر باز در احداث راهروهای زیر زمینی و ایجاد و حفر نقب تخصصی بوده است ، ابودلف نقل کرده :

« لهم النقب الذی لایلحقهم فیه احد یقال إن بعضهم ینقب من الفراسخ الکثیرة وینقب تحت المیاه مثل دجلة و کبارالانهار والنقب الرازی یضرب به المثل [2] » .

نمونهٔ این نقب ها را هنوز از نزدیک، در کوه « رشکان » در جنوب کارخانهٔ سیمان توان دید.

در باب شمارهٔ خانه‌های ری هیچگونه رقم صحیحی بدست نیست ، و آنچه ابن احمد رازی در هفت‌اقلیم، و فزونی استرابادی در بحیره ذکر کرده‌اند بهیچ روی

---

(۱) دیوان شمس ، جزء ششم طبع مذکور ، ص۱۸٤ بیت ۳۱۰۲٤ .

ساختن خانه درزیر زمین در روزگار پیشین جهة‌محفوظ ماندن‌از شر دشمنان، مخصوص به ری و طهران نبوده، و در جا های دیگر نیز سابقه داشته است، در مرآة البلدان در باب زلف آباد عراق چنین آمده است :

« . . . ابودلف عباسی در محال فراهان شهری بنا کرد مشتمل بر دوسرتبهٔ تحتانی و فوقانی؛ یعنی همچنانکه در روی زمین عمارات و بیوتات و مساجد و خانات و اسواق وغیره بود، در زیر زمین نیز بعینه همین‌قسم‌شهری ساخت که هرگاه دشمنی رو نماید و این شهر را محاصره کند، اهل شهر در طبقهٔ زیرین رفته از شر دشمن محفوظ باشند. این شهر موسوم به « دلف آباد » بود بعد آنرا « ذلف آباد » گفتند » . مرآة‌البلدان ، ج ۱ ص۵۳۸ س۸ . درباب زلف آباد ، رك: تاریخ اراك : ص ۱۵٦ .

(۲) الرسالة‌الثانیه ، ص ۳۲ س۱۹ . ترجمهٔ فارسی آن ، ص۷۵ س۷ .

با حقیقت مطابقت ندارد، این دوتن چنین نقل کرده‌اند :

«... محلات نود و شش و در هر محله‌ای چهل وشش کوچه و درهر کوچه چهل هزار خانه...[1]»

بر طبق این حساب تعداد خانه های ری بر یکصدوهفتادمیلیون بالغ می گردد، و این بافسانه بیشتر مانند است.

نگارنده در صحیفهٔ ۱۰۸ کتاب حاضر جمعیت ری را در حدود یک میلیون ونیم نفر احتمال داد، و اگر چنین بپنداریم که هر پنج تن را یک خانه بود شمارهٔ کل خانه ها رقمی در پیرامون سیصد هزار تواند بود.

۲- حمامهای شهر : شهر را حمامهایی پاکیزه بوده است، در احسن التقاسیم مذکور است :

« الرّی بلدجلیل ... طیّب الحمّامات ...[2]»

فاضل آب این حمامها در کوچه ها روان بوده و وارد آب جاری شهر می شده است، زکریای قزوینی در این باب آورده :

«... میاه هذه المدینة جاریة فی نفس المدینة ، لکنّها من اقذرالمیاه لانّهم یغسلون فیها جمیع النجاسات، و تمشی الیها میاه الحمّامات ...[3]»

ابو دلف گفته :

« و بها حمّات صغار (= چشمهای آب گرم) تنفع من الجرب[4] ».

جز وی کسی از چشمهٔ آب معدنی شهر ذکری نکرده، وتواند بود که مراد وی نیزنواحی شهر بوده باشد.

---

(۱) هفت اقلیم ، ج ۳ ص ۳ س ۱٤ ؛ مقدمهٔ نقض ، ص ۰ ٤ س ۰ ۲، بنقل از ص ۶۲۶ بحیره. و نیز در هفت اقلیم درهمین مورد مذکور است: « و مجموع خانه ها هشت بار هزار هزار وسیصد و نود و شش بوده که مردم می‌نشسته‌اند...»

(۲) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س ۱٤ .

(۳) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۲۱ .

(٤) الرسالة الثانیه ، ص ۳۳ س ۵ .

۳ - کاروانسرا ها : ری مرکز تجارت شرق و غرب بوده است ، چنانکه ابن فقیه آورده :

« الیها تقع تجارات ارمینیة و آذربیجان و خراسان و الخزر و بلاد بُرجان لانّ تجار البحر یسافرون من المشرق الی المغرب و من المغرب الی المشرق . . . »

و نیز :

« . . . الری طیبة الهواء . . . باب التجّار . . . [1] »

در حدود العالم آمده :

« ری شهری است عظیم و آبادان و باخواسته و مردم و بازرگانان بسیار . . . [2] »

درچنین شهری بایدعادةً کاروانسراهایی نیکو دربازارها پی افکنده شده باشد ، مقدسی در تعریف کاروانسراهای ری آورده :

« الریّ بلد جلیل . . . حسن الخانات . . . [3] »

چون بازارها در ربض شهر واقع بوده ، چنانکه در احسن التقاسیم ثبت افتاده :

« والاسواق و العمارات بالربض . . . [4] »

بناچار کاروانسراها نیز در بیرون شارستان و کهندز قرار داشته است .

معظم این کاروانسراها در بازار روده واقع بوده ، و این معنی در مسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل بدین تقریب آمده است :

« . . . و اعمرها و اعظمها الروذة ، وبها معظم التجارات والخانات وهو شارع عریض مشتبک الخانات و الابنیة و العقارات والمساکن . . . [5] »

کاروانسرایی بنام کاروانسرای کوچک از مراکز عزاداری بوده ، در کتاب

---

(۱) مختصر البلدان ، ص ۲۷۰ س ۱۰ و س ۸ .

(۲) حدود العالم ، ص ۱۴۲ س ۱۰ .

(۳) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۰ س ۱۳ .

(٤) احسن التقاسیم ، ص ۳۹۱ س ماقبل آخر .

(٥) مسالک ، ص ۱۲۲ س ۱۷ ؛ صورة الارض ، ص ۳۲۱ س ۲۰ .

النقض است :

« ... خواجه محمود حدّادی حنفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوچک (نخ : کوشک) و مساجد بزرگ روز عاشوراء چه کرده‌انداز ذکر تعزیت و لعنت ظالمان...[1] »

٤ ـ کتابخانه (د ـ ۲) : در باب کتابخانه های ری در فصل پانزدهم کتاب حاضر بحثی خواهد آمد ، در اینجا منظور اشارت بسرایی است که کتابخانه‌صاحب عباد در آنجا قرار داشته .

محل این کتابخانه در ناحیهٔ سفلای روده بوده .

در احسن‌التقاسیم ذکر شده :

« به دارالکتب الاحدوثَة... »

و نیز :

« و دارالکتب باسفل الروذة فی‌خان (در نسخه بدلی در ذیل‌آمده: اتخذها الصاحب لیست بکثیرة الکتب)[2] » .

ظاهراً محل تقریبی این کتابخانه برحسب نشانی فوق ، در کنار مسیر آب چشمه علی ، پیش از خیابان اسفالتهٔ ورامین ، در نزدیکیهای کوچهٔ شش متری[3] تواند بود .

۵ـ میدان میوه فروشان (ج ـ ۲) : مقدسی گفته :

« به... عرصةالبطیخ العجیبة... »

و نیز :

« ... دارالبطیخ عندالجامع...[4] »

(۱) النقض ، ص٤۰٤ س۹ .

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص۳۹۱ س ۲ و س‌آخر.

(۳) رك : قطعهٔ ششم نقشهٔ شهر ری ، فراهم آوردهٔ سازمان نقشه برداری کشور.

(٤) احسن‌التقاسیم ، ص۳۹۱ س۲ ، و س آخر.

لسترانج در سرزمینهای خلافت شرقی آورده :

« مقدسی بدو ساختمان مهم ری اشاره نموده : یکی دارالبطیخ (خربزه خانه) اسمی که معمولاً ببازار میوه فروشان شهر داده می‌شد.

دیگری دارالکتب یعنی کتابخانه که زیر محلهٔ روذه در کاروانسرایی واقع بوده، اگرچه بگفتهٔ او کتابهای زیادی در آن کتابخانه نبوده است [۱] ».

۶- مقام مکتفی : نام این مکان در کتاب مختصرالبلدان ابن‌فقیه بدین صورت درج افتاده است :

« مات محمّد [بن خالدبن یزیدبن مزْیَد] فی خلافة المعتضد فی مقام المکتفی بالرّی ... [۲]»

در باب این مقام هیچگونه توضیحی در جایی بنظر نرسید.

۷- طاق تاجکی (ظ : هـ - ۲) : نام این مکان چنانکه در تعریف دروازهٔ باطان اشارت رفت ، در سه مورد در کتاب النقض مذکور افتاده [۳] ، و از آن موارد چنین استنباط می‌شود که آنجارا عرصه‌ای پهناور بوده و امور مهم همانند هنگامه‌ها و اعدام گناهکاران در آنجا برگزار می‌شده است. تاجکی یا تاجگی بانسخه بدل باجکی که این طاق بنام اوست شناخته نشده است ؛ و ظاهراً این محل به « باب باطان » نزدیک بوده است و از این معنی در شرح آن دروازه سخن رفته است [٤].

۸ - دارالخراج : ذکر این محل در مروج الذهب مکرّر بچشم می خورد، ازجمله :

« و حشرالناس الی دارالخراج بالرّی [٥] ».

---

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳۲ س ۱۱ .

(۲) مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰ س ۱ .

(۳) النقض ، ص ۳۵ س ۱ ، و ص ۸۵ س ۷ ، و ص ۸۹ س ۱ ببعد.

(٤) کتاب حاضر ، ص ۲۶۹ ، ۲۷۰ .

(٥) مروج‌الذهب طبع ۱۲۸۳ ، جزء ۲ ص ٤۳۲ س ۱۱ .

بطوریکه از این کتاب استنباط می‌شود « دارالخراج » در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب بنایی بوده نظیر وزارت دارایی در عصر ما، واصولاً نظائر این نوع بناها در شمال ری ، که پیوسته محل اقامت پادشاهان و والیان و مرزبانان و امرا بوده احداث می‌شده است.

۹ و ۱۰ ـ باغهای داخل و خارج شهر : ری را بسبب فراوانی آب و زمین مساعد ، در داخل و خارج شهر باغها و نزهتگاههایی با کاخهای مجلل بوده، که اکثر ببزرگان زمان تعلق داشته ، و نام پاره‌ای از آنها ، بمناسبت واقعه‌ای که در آنجا رخ داده ، در کتب مانده است، از آن جمله است « باغ شوربا ».

در سلجوقنامه در احوال ارسلان‌بن طغرل‌بن محمد آمده :

« روز آدینه هجدهم صفر [سال ۵۶۱ ه.] سلطان در شهر ری بسرای امیر اینانج نزول کرد بباغ شوربا ...[1] »

در راحة‌الصدور همین معنی چنین درج است :

« روز آدینه هژدهم صفر سلطان عالم در شهر ری آمد ، و بسرای امیراینانج نزول کرد بباغ شوربا ...[2] »

یعقوبی در قرن سوم در البلدان از باغهای شهر وضیاع دوتن از بزرگان چنین یاد کرده :

« لکثرة میاه البلد کثرت ثماره و اجنّتهُ و اشجاره... و به ضیاع اسحق بن یحیی‌بن معاذ ، و ضیاع ابی عبّاد ثابت‌بن یحیی کاتب المامون و هما جمیعاً من اهل الرّی[3] ».

ضیاع اسحق‌بن یحیی در مغرب شهر بیرون باب بلیسان (حدود اراضی شمالی بقعهٔ جوانمرد قصّاب فعلی) افتاده بوده است، دلیل این دعوی قول ابن کربویهٔ رازی است:

(۱) سلجوقنامه ، ص ۷۸ س ۲۲.

(۲) راحة‌الصدور ، ص ۲۹۲ س ۲.

(۳) البلدان ، ضمیمهٔ اعلاق‌النفیسه ، ص ۲۷۶.

وَ قَصْرُ اسْحقَ من فَوْلادَ مُنحدِراً　　علی ألشِراك الی دَربِ الفَلَیسانِ [۱]

که ظاهراً مراد از اسحق در این بیت همان اسحق بن یحیی تواند بود، چون در فاصلهٔ زمان مأمون و تألیف کتاب مختصرالبلدان، که قصیدهٔ ابن کربویه در آن نقل افتاده، اسحق دیگری که در شهر ری صاحب شهرت وضیاع و قصر و باغی باشد شناخته نگردیده است.

از این بیت چنین مستفاد است که قصر اسحق از باغ فولاد با راهی باریک بدروازهٔ فلیسان اتصال می یافته است. الفاظ «انحدار» و «علی» این معنی را می‌رساند، که آن راه را بسوی دروازه شیبی بوده است، و با این قرائن می‌توان چنین پنداشت که ضیاع اسحق بن یحیی در جنوب علی‌آباد و شمال اراضی فعلی جوانمرد قصاب افتاده بوده است.

از نوع ضیاع و قصر اسحق است، جوسق عمر (یا عمرو) بن العلاء در صحرای ازدان ری. در باب این جوسق و مکان آن در صحیفهٔ ۲۰۹ کتاب حاضر بحثی رفته است، وعلاوه برآن یاقوت نیز آورده:

«فافتتحها (رویان) عمروبن العلاء [۲] صاحب الجوسق بالرّی... [۳]»

قصر عمر ظاهراً در مشرق ری آنجا واقع بوده که بعد ها مرداویج محلّت جیلاباد را پی افکند [٤].

---

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۷۳ س ۲.

(۲) در مختصر البلدان، ص ۳۰۵ س ۱ ؛ عمربن العلاء.

(۳) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۷۳ س ۱۳.

(٤) رك: کتاب حاضر، ص ۱۹۱.

فصل یازدهم

برخی از بناهای تاریخی و خانه های رجال ری

۱- بقایای آتشکدهٔ ری: در دوازده کیلومتری جنوب شرقی حضرت عبدالعظیم، برفراز تپه‌ای بنام تپه میل، آثار بنایی کهنه از عهد ساسانیان بچشم می‌خورد. این آثار بقایا و رسوم و اطلال آتشکدهٔ بزرگ ری است. ادارهٔ باستان شناسی پس از پاره‌ای مرمّت، بر روی تخته سنگی در این باب چنین نوشته است.

« این محل که بنام تپه میل خوانده می‌شود، بقایای آتشکدهٔ معظمی ازدورهٔ ساسانیان است، ادارهٔ کل باستانشناسی از سال ۱۳۳۱ شمسی ببعد کم وبیش به‌مرمّت و تعمیر و خاکبرداری و حفاریهای لازم آن پرداخته است...»

آیین زردشت را با آتش و آتشکده ارتباطی تمام است. شهرهای معتبر پیروان این کیش راعموماً آتشکده‌ای بود، ودر آنجاآتش مقدس، که به اعتقادآنان ازآسمان آمده بوده، پرتوافشانی می کرد. ساسانیان تصویر آتشکده‌رادرپشت مسکوکات خویش نقش می کردند [۱].

هرچند بنای موجودرا از عهد ساسانیان دانسته‌اند، لکن بموجب پاره‌ای اسناد ظاهراً قدمت بناء آتشکده در ری به زمانهای پیش از زردشت می‌رسد.

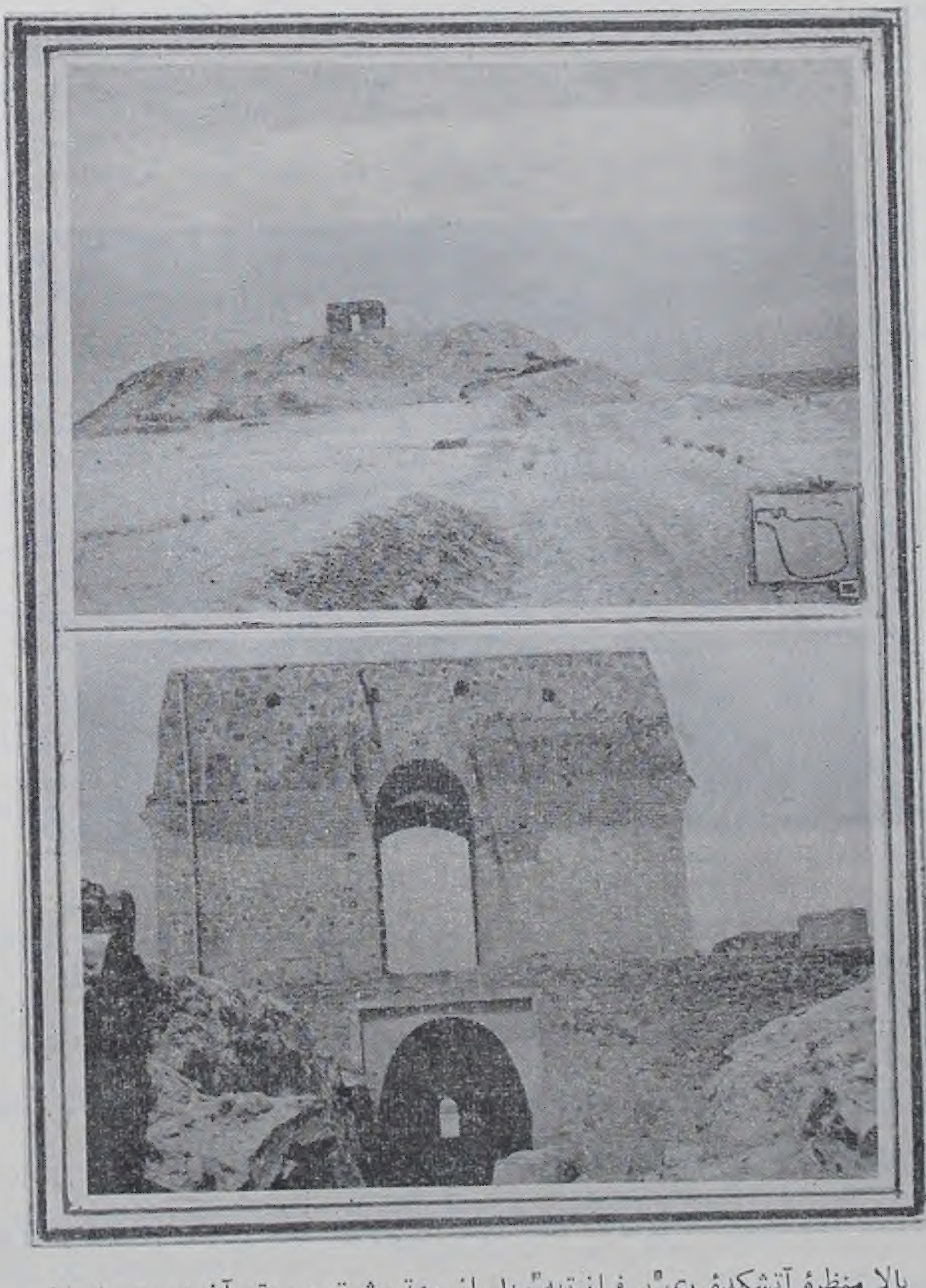
در ترجمهٔ تاریخ طبری مذکور است:

« بری آتش گاهی بوذ که از آن قدیمتر نبوذ...[۲]»

---

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌تاریخ ساسانیان فروغی (ترجمهٔ تاریخ رلنسن)، ج ۲ ص ۱۸۸ س ۲۳ ببعد.

(۲) ترجمهٔ تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ۵۵ س ۱۵.



بالا منظرهٔ آتشکدهٔ ری بر فراز تپهٔ میل از جهة مشرق و موقع آن در ری باستان
پایین آتشکده و دالان زیر زمینی آن

مسعودی در مروج الذهب احداث آتشکده را در ری به فریدون نسبت می‌دهد، وقصهٔ ذیل را نقل می‌کند :

« فاوّل مایحکی ذلک عنه افریدون الملک ، و ذلک انه و جدناراً یعظمها اهلها ، و هم معتکفون علی عبادتها ، فسألهم عن خبرها و وجه الحکمة منهم فی عبادتها ، فاخبروه انّها :



قسمتی از بنای تعمیر یافتهٔ آتشکدهٔ ری از جبههٔ جنوب غربی

واسطة بین الله و بین خلقه ، و انها من جنس الآلهة النوریة ، ... و جعلوا للنور مراتب ، و فرقوا بین طبع النار و النور ، و ان الحیوان یجتذب فیحرق نفسه کالفراش الطائر باللیل ... وغیرذلک ممایقع فی ضیاء اللیالی من الغزلان و الطیر والوحوش ... وان النور صلاح هذا العالم ، وشرف النار علی الظلمة ومضادته لها ، ... فلما أخبر أفریدون بما ذکرنا ، امر بحمل جزء منها إلی خراسان فاتخذّ لها بیتا بطوس ... »

بدنبال این عبارت نام ده آتشکده را، که ری[1] نیز جزء آنهاست ، ذکر می کند و سپس چنین ادامه می دهد :

(١) مروج الذهب ، جزء ١ ، طبع ١٢٨٣ ، ص ٢٩٣ ، وطبع ١٣٠٣ ، ص ٢٦٥ ، و جزء ٢ طبع ١٣٦٧ ص ٢٥٢ نسخه بدل.

« هذه البیوت‌العشرة کانت قبل ظهور زرادشت‌بن اسبیمان نبی‌المجوس[1] » .

گرچه درستی‌این‌خبر مسلم نیست، ولی متاخران نیز ری را از زمانهای‌دیرین و پیش‌از‌ظهور زردشت شهری مذهبی‌و‌مرکز مغان دانسته‌اند[2]، هرچندآتش پرستی در مذهب زردشت رنگی دیگر گرفت.

بنای آتشکده - دونالد ویلبر (Donald N. Wilber) بنای آتشکده را چنین توصیف می کند :

« معمولاً بنای یک آتشکده عبارتست از یک اطاق چهار گوشه که سقف آن طاق ضربی است[3] و گاهی اطراف‌آنرا راهروی‌یادالانی گرفته ودرهریک ازچهاردیوار اطراف ورودیه طاقی ساخته شده که بهمین مناسبت این نوع بناها را بعد از اسلام چهارطاق می گفتند. قراردادن گنبد که مدور است برروی بنای‌چهار گوشه وتکیه گاه دادن بآن درگوشه‌ها با ایجاد طاقهای گوشه‌ای سبک خاص ایران است[4] ».

گیرشمن در تاریخ ایران در بنای معابد درعهد ساسانیان چنین‌ذکر کرده :

« دربنای‌معابد تغییراتی‌صورت گرفت. تالارمرکزی آتشکده، مربع ومحصور به چهار دالان بوده است...[5] »

آثار بازماندهٔ آتشکدهٔ ری - چنانکه درعکس آن دیده می‌شود - با طرح‌فوق مطابقت کلّی دارد. چهار طاقی قسمت اصلی بنارا تشکیل می‌داد و بمنزلهٔ محراب

---

(١) مروج‌الذهب ، جزء١، طبع ١٢٨٣ ، ص ٢٩٤ س ١٥ ، و طبع ١٣٠٣ ، ص ٢٦٦ س ٤ .

(٢) مزد یسنا ، تألیف استاد دکتر معین ج ١ ص ٨١ س ١٢ .

(٣) مرحوم بهار در تعلیقات خود بر مجمل‌التواریخ در توجیه کلمهٔ «زخم» (ذیل ٧ ص ٣٢٩) گفته :... وهم طاق زدن راکه ما امروز ضربی و ضرب گوییم بزبان دری زخم گفتندی. چنانکه فردوسی درساختن طاق کسری گوید :

بر خسرو آمد جهان دیده مرد　　برو کار زخم بنا یاد کرد
کسی درجهان زخم چونان ندید　　نه از نامور کاردانان شنید

(٤) ترجمهٔ کتاب ایران تألیف ویلبر ، درکتاب « ایران از نظر خاورشناسان » ، ص ٢١ س ١٦ .

(٥) ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن ، ص ٣٢٧ س ٤ .

در ابنیهٔ مذهبی اسلامی بود، وخرابه های چهار طاقی قدیم در اطراف ونواحی فارس و اصفهان و آذربایجان دیده می‌شود[1].

دارمستتر در باب نگهداری آتش درآتشکده گوید:

«آتش باید همه وقت و هر زمان در آتشگاه معبد روشن باشد، و هیزم خشک و خوشبو در نگاهداری آن بکار رود، و باین وسیله بر ضدّ دیو ها و عفریتان نامرئی مبارزه می‌نمودند...[2]»

گفته‌اند اسکندر چون ایران را فتح کرد آتشکده‌ها را ویران ساخت، درالبدء و التاریخ در این باب چنین آمده:

«قالوا: فملك الاسكندر اربعة عشر سنة، و هدم بيوت النيران، وقتل الهرابذة، و احرق كتاب دينهم الذى جاءهم به زردشت[3]».

اعراب درفتح ری چون بامردم آنجا صلح کردند[4] آتشکده را باقی گذاردند، رافعی در التدوین درباب فتح ری و قزوین گفته:

«قزوين و الرّى عشريتان لانّهما فتحتا صلحاً الاترى انه ترك فيهما بيوت النيّران...[5]»

درترجمهٔ تاریخ طبری مذکور است که یزدگرد پس از شکست جلولا ازحلوان بری آمد و آتش مقدس را از آنجا برگرفت و بمرو برد، بدین قرار:

«... پس چون این فتحها ببوذ آنجا بری آتش گاهی بوذ کی از آن قدیم تر نبوذ یزدجرد آنرا برگرفت و بخراسان رفت بنشابور و از آنجا به مرو شد و آتش

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲۳۲ س ۶.

(۲) وندیداد دارمستتر، ص ۲۹۲ س ۲۰.

(۳) البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۵۳ س ۶.

(٤) کتاب حاضر، ص ۱۶۵.

(۵) التدوین رافعی، ص ۹ س ۳؛ و س ۱.

آنجا بنهاذ و ایمن بنشست...[۱]»

بجا بودن قسمتی از جرزها و طاقهای این آتشکده در عصر ساخود دلیل بارزی است از اینکه این بنا در صدر اسلام خراب نشده بوده، و این امر می‌رساند که فتح ری بصلح صورت گرفته بوده است، و چنانکه در صحیفهٔ ۱۶۴ کتاب ذکر رفته، احکام بلاد مفتوحة عنوة در باب آن صادق نتواند بود.

۲ـ کاخ اشکانیان (د ـ ۱) ری را چنانکه در مطاوی فصول پیشین اشارت رفته باخاندان اشکانی ارتباطی خاص بوده است[۲]، و علاوه بر پای تخت بودن بعهد آن سلاله، نامهای اماکن منسوب بدانان همچون باب بلیسان (= بلاشان) ودزرشکان (= ارشکان) و نهر سورین (منسوب بخاندان سورن)، و نیز نام ری بصورت ارشکیّه که بما رسیده این نظر را مؤیّدی توانند بود.

در این پای تخت بهاره بی گمان آنان را کاخی استوار بوده که روزهای خوش

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ طبری یا تاریخ بلعمی، چاپ عکسی ص ۵۵ س ۱۰. استاد پورداود در کتاب یزدگرد شهریار، ص ۹ از آتشکدهٔ ری و یزدگرد چنین یاد کرده‌اند:

« بری رفت شه، شد بر آتشکده — دلش چاک چاک و بدرد آزده
یکی باژ گفت اندر آن دادگاه — گرفت آذر پاك و بر شد براه
شتابان سوی مرو بنهاد روی — در اندیشه از دشمن کینه جوی »

باژ را، دعائی که آهسته بر زبان رانند معنی کرده‌اند.

در ذیل دادگاه نوشته‌اند:

« دادگاه بمعنی آتشکده است... آتشکدهٔ ری بخصوصه مقدس شمرده می‌شده، یزدگرد از بیم اینکه ری بدست عربها افتاده آتشکده ویران شود، آذر مقدس را از آنجا برگرفته، با خود بمرو برد، و در آنجا درکاخی فرو نهاد ».

درکتاب اناهیتا، ص ۳۳۲ نیزچنین ذکر کرده‌اند:

« یزدگرد سوم... به ری آمد و آتش آنجا راکه بویژه ایرانیان آنرا بزرگ می‌داشتند، از آنجا برگرفت... در سرزمین مرو درکاخی فرو نهاد ».

ایشان سند این قول را ذکر نکرده‌اند.

(۲) کتاب حاضر، ص ۷۷، ۹۶، ۲۷۴، ۲۸۶.

بهاری را در آنجا می گذرانده‌اند. این کاخ یکی از بناهای استوار دز رشکان را تشکیل می‌داده است. از دلائل این دعوی، علاوه برآنچه در بحث از این دز بجای خود گذشت، موقعیت مناسب دفاعی آن مکان و آب فراوان و هوای سالم‌آن‌است. از سوی جنوب ـ چنانکه هنوز آثار آن باقی است ـ سه باروی درونی ومیانی وبیرونی از آن حمایت می کرده است. سخن کرپرتر انگلیسی، آنجا که احتمال داد که این نقطه باید قرارگاه پادشاهان باشد، در بحث از دز رشکان گذشت [۱] لکن ظاهراً وی را از تاریخ این شهر و اهمیت آن بعهد اشکانیان اطلاع کافی در دست نبوده است. در وصف بناهای دز رشکان در منابع مورد استفاده چیزی بنظر نرسید، لکن قرائنی بدست است که می‌رساند کاخ اشکانیان بس رفیع و بلند و مصفّا و با نزهت و طراوت بوده است، از جملهٔ آنها اینکه در کتاب دررالتیجان از قول یکی از تاریخ نویسان عصر اشکانی آمده:

« پادشاهان اشکانی باسلیقه و ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و طرح باغات و بساتین داشته‌وحدائق‌وبیوتاتیکه آباد می‌نمودند، از فرط آراستگی و صفا بهشت می‌نامیدند، ودارای چندشهرسلطنتی بودند [۲] ... شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید ری بود [۳] ».

وقایع و اخبار سلالهٔ اشکانی را بزبان فارسی بر طبق اسناد و مدارك غربی نخست در کتاب دررالتیجان و سپس در ایران باستان می‌توان مورد مطالعه‌قرارداد. کتاب تاریخ سیاسی پارت تألیف نیلسون‌دوبواز نیز در همین موضوع بتازگی‌بفارسی بازگردانده شده است. تحقیق و استنباط در این کتاب بسیار محکم و اصولی است، لکن بتفصیل دو کتاب سابق نیست.

در دو کتاب نخستین وصف قصر این خاندان در بابل از گفتهٔ فیلُوستراتوس

---

(۱) کتاب حاضر، ص ۲۹٤.

(۲) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۳۱ س ۲۲.

(۳) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۱٦.

(Philostratus) که میان سالهای ۱۷۲ - ۲٤٤ ق. م. می زیسته، و چند تن از سلطانان آنان را دریافته بوده است[۱] مذکور افتاده، و ملخّص آنچه در ایران باستان آمده بدین شرح است:

«قصور را بر بلندی می ساختند، و پلّکانی بآن هدایت می کرد. بقول فیلوستراتوس، شیروانی قصر در بابل از مفرغ بود، و اشعّهٔ آفتاب وماه از آن منعکس گردیده جلوهٔ غریبی به‌آن می‌داد. رواق‌ها وچهارطاقیها را با سیم و زر زینت داده بودند، و این زینتها در دیوارها بسان پردهٔ نقاشی می‌نمودند... سقف یکی از اطاقها آسمان را با ستارگان می‌نمود، و نیزخدایانی را که اشکانیان می‌پرستیدند. این کارها را با یاقوت کبود آسمانی و سنگهای دیگر انجام داده بودند. در چنین اطاقی شاه برای محاکمه و حکم می‌نشست، چهار چرخ سحرانگیز زرین، که در محور خود می چرخید از سقف اطاق آویزان بود. این چرخهارا زبان خدایان می دانستند، و عقیده داشتند که گردش روزگار را می‌نماید، و بشاه می گوید: اگر فراموش کنی که بشری، و بخواهی خودت را فوق آن بدانی گرفتار غضب نی‌مه‌زیس (Nimésis = ربة‌النوع مکافات بعقیدهٔ یونانیهای قدیم) خواهی شد. این چرخها را مغانی که در قصر بودند بجایش می‌آویختند...[۲]»

در کتاب دررالتیجان این تفصیل کمی مبسوطتر مذکور است، و اختصار را از ذکر آن خودداری می‌شود[۳]. هرچند این تعریف در باب قصر بابل است، لکن احتمالاً کاخهای دیگر این خاندان را نیز وصفی کمابیش مشابه با آن بوده است؛ مؤید این احتمال این جمله است، که در بالا گذشت:

«قصور را بر بلندی می‌ساختند، و پلکّانی بآن هدایت می کرد».

---

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲٦٥۹ س ۷ و ذیل صفحه؛ و دررالتیجان، ج ۱ ص ۱٥٥ س ۸.

(۲) ایران باستان، ج ۳ ص ۲٦٥۸ س ۱۳.

(۳) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱٥٥ س ۸.

فردوسی بکاخ اردوان در ری اشارتی دارد که مؤید همین گفتهٔ است:

یکی کاخ بود اردوان را بلند بکاخ اندرون برده‌ای ارجمند [۱]

در کوه رشکان - چنانکه در سابق ذکر آن گذشت [۲] - آثار بنایی عظیم که از بالای کوه شروع می شده و تا دامنهٔ آن ادامه می‌یافته هنوز باقی است. هر چند نمی‌توان دانست که کهنگی چه مقدار از این آثار تا به عهد اشکانیان می‌رسد.

۳ - باروی عظیمی که ری برین را درمیان داشت (د ، ه - ۱ ، ۲ ، ۳) :

این بارو که هنوز قسمتی از آن در شمال چشمه علی ، و پهنهٔ کارخانهٔ گلیسیرین و کارخانهٔ سیمان ، و بنزدیکی قلعه گبری بچشم می‌خورد ، ظاهراً نیمهٔ شرقی‌آن بطور کامل، وپیهای‌آن در دیگر جهات در آغاز عهد قاجاریان‌باقی‌بود، و حدود ری‌پیش از اسلام را نشان‌می‌داد ، و کرپرتر سیّاح معروف انگلیسی در نقشهٔ خود آنرا ترسیم کرده است. گرچه در منابع مورد استفاده هیچگونه ذکری از آغاز احداث و نام‌پی افکندهٔ آن بنظر نرسید ، لکن باحتمال بسیار قوی بل به قطع و یقین ، قدمت آن به قرون پیش از اسلام می‌رسد. دلیل این دعوی آنکه این بارو بگرد « ری برین » یا ری پیش از اسلام پی افکنده شده ، که آن بخش را در فتح ری چنانکه بجای خود مذکور افتاده بفرمان سردار عرب خراب کرده بودند ، و به کنار آن شهری‌تازه ساختند، و مهدی خلیفهٔ عباسی بعد هادر مشرق شهر جدید محمدیه را طرح افکند. نیمهٔ شرقی باروی قبل از اسلام محمدیه را از سوی مغرب حمایت‌می کرد؛ و مهدی عبّاسی ظاهراً نخستین کس است که پس از اسلام باروی ری را تعمیر کرد ، در مجمل‌التواریخ در این باب چنین مذکور است :

« پسر منصور ، مهدی بفرمان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان ، و دیوار شهر بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندرگرفت ، وقصرها کرد و شهرستان و مسجدجامع و بنام خود محمدیه نام کرد این جایگاه که اکنون‌ری زیرین است، و شهر قدیم اول

(۱) شاهنامه ، ج ۷ ص ۱۹۳۰ س ۱۱.

(۲) کتاب حاضر ، ص۲۹۴.

خراب گشت... و ابتداء این عمارت در شهور سنهٔ اثنین و خمسین و مایه بود[١] ».

ری زیرین چنانکه در صحیفهٔ ١٧٠ کتاب حاضر درج افتاده، در مشرق ری برین افتاده بوده، واز روایت فوق توان دریافت که منصور باروی این حدود را تعمیر کرده بوده است نه تمامی آنرا، و محمدیه را چنانکه در صحیفهٔ ٨١ گذشت خندقی در میان داشته.

محمدیه یا « ری زیرین » که شامل شارستان و کهندز ری می شده، در سراسر قرون اسلامی باقی، و «ری برین» یا ری باستانی که از نو آباد شد در این دوره در شمار قسمتی از ربض ری بود[٢].

بزمانهای بعدنیزباروی ری کراراً مورد مرمّت قرار گرفت، وبویژه بزمان بوئیان که ری‌برین باستانی از نوساخته‌شد، چنانکه یاقوت در بحث از فخرآباد اشارت کرده، که فخرالدوله قلعهٔ ری باستانی را تعمیر و مرمّت کرد، بدین‌قرار:

«... قد استأنف عمارة قلعةالرّی القدیمة[٣]... الخ »

بعهد سلجوقیان نیز عبدالجلیل رازی در کتاب النقض گفته:

« امیر ابوالفضل عراقی در عهد سلطان‌طغرل کبیر مقرّب و محترم بود. باروی شهر ری او کرد، و باروی قم او نهاد....[٤]»

ظاهراً تاریخ بنای باروی ری باستانی تا زمان اسکندر و پیش از آن بالا می‌رود، در احوال اسکندر نوشته‌اند:

« در ری و ماد برای جلوگیری از تجاوزات مردمان شمالی اسکندر قلاع و شهرهایی ساخته بود...[٥] »

---

(١) مجمل‌التواریخ ، ص ٥٢٥ س ماقبل‌آخر.

(٢) رك: فصل هشتم ، ص ١٨٢.

(٣) معجم‌البلدان ، ج ٣ ص ٨٥٥.

(٤) کتاب‌النقض ، ص ٢٢٠ س ٣.

(٥) ایران قدیم ، ص ١١٩ س ١٥.

در صحیفهٔ ۷۶ کتاب حاضر نیز اشارت رفت که ری بر اثر زلزله‌ای شدید خراب شد، و سلوکوس اول از جانشینان اسکندر آنرا از نو آباد گردانید.

آنچه مسلّم بنظر می‌رسد آنست که در عصر اشکانیان که این شهر بپای تختی برگزیده شده بوده، این بارو وجود داشته است؛ زیرا نام مکان دزهایی که برطبق نقشهٔ ترسیمی کرپرتر (مقابل ص ۱۰۵) درچهار سوی این بارو در ری برین برپای بوده، و نشان می‌دهد که هم دزها و هم بارو برطبق نقشه‌ای معین بوجود آمده، متعلق بآن عهد است، همچون «دز رشکان = ارشکان» در شمال شرقی، و «دز باب بلیسان = بلاسان یا بلاشان» در شمال غربی، و «دز باب باطان» در مغرب ری برین.

متاسفانه این بارو علاوه برگزندی که ازباد و باران درگذشت زمان می‌دیده، بکلنگ کشاورزان نیز خراب می‌گردیده، و خاك آفتاب خورده وسوختهٔ آن بجای کود مصرف می‌شده، بدین جهت درعصرما جز اندکی ازآن بجای نمانده است.

٤- دارالامارهٔ رکن‌الدوله و فخرالدوله (ظ : د- ۱) : ذکر دارالامارهٔ فخرالدوله در ذیل کتاب تجارب الامم، در واقعهٔ شکست یافتن ابو علی بن حموله وزیر از قابوس و قیام دیالمه و مردم جهة دستگیری وی، چنین مذکور است:

«اجتمعت‌الجماعة فی دارالامارة، و خلوا فی‌الحجرة الرُّکنیّة...[۱]»

ابن اثیر نیز در وقایع سال ٤۳٤ چنین آورده است:

«و امر طغرل بک بعمارة‌الری و کانت قد خربت فوجد فی دارالامارة‌مراکب ذهب مجوهرة...[۲]»

در تاریخ گزیده در باب طغرل ذکر شده:

«در خانهٔ مجدالدوله رستم همچنین نهانخانه‌ها یافت...[۳]»

---

(۱) ذیل تجارب‌الامم، ص۲۹۹ س۵.

(۲) ابن‌اثیر، جزء ۸ ص۳٤ س۲۸.

(۳) تاریخ گزیده، ص ٤۳۷ س ۷.

شهر ری بزمان آل بویه ، بشرحی که در باب سوم در مجلد دوم در تاریخ این شهر خواهدآمد ، پای‌تخت بوده است. شاهان معمولاً در شهرها درسویی قصر و دارالامارهٔ خودرااحداث می‌کرده‌اند، که هم موقعیت‌دفاعی آن‌دربرابرحملهٔ‌احتمالی دشمن خوب ، وهم از لحاظ آب و هوا مناسب وباصطلاح سرآب بوده ، و ازاین‌معنی درطی‌صحائف پیشین ازجمله ص ۱۳۳،۲۰ ،۱۵۰ سخن رفت.

در شهر باستانی ری در شمال ری برین این شرایط فراهم بوده ، و در شرح « دز رشکان » در این باب بحثی رفته است.

دارالامارهٔ مذکوردرذیل تجارب‌الامم وتاریخ ابن‌اثیرباخانهٔ‌مجدالدوله‌مذکور در تاریخ گزیده بی شک یکی، وهمان قصر فخرالدوله بوده است. ذکر « حجرهٔ رُکنیّه » منسوب به رکن‌الدوله پدر فخرالدوله در قول‌نخستین ، و نام مجدالدوله درقول سوم ، مؤید این گفته تواند بود.

این دارالاماره نیز در شمال ری و بظنّ قوی در همان محل دز رشکان واقع بوده است ، و گفتهٔ یاقوت در باب تعمیر قلعهٔ ری قدیم بدست فخرالدوله این‌نظر را تاییدمی‌کند، وی چنین آورده :

« ... کان فخرالدولة‌بن رکن‌الدولة‌بن بویه الدیلمی قد استأنف عمارة قلعة الرّی‌القدیمة و احکم بناءها‌و عظّم‌قصورها و خزاینها و حصّنها و شحّنها‌بالاسلحة و الذخایر و سمّاها فخرآباذ و هی‌مشرفة علی‌البساتین و المیاه الجاریة انزه شیء یکون...[1] »

ری قدیم راقلعه‌ای که این‌شرایط در باب آن صادق باشدجز همان دزرشکان نتواند بود.

در فرهنگ آنندراج چنین ذکر رفته :

« فخرالدولهٔ دیلمی بر گرد کوه ری حصاری کشیده ، در آن عمارات و قصور

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص ۸۵۵.

سوفور قرارداده آنرا فخرآباد نام نهاده...[1]»

مراد از این کوه همان کوه رشکان میان کارخانهٔ گلیسیرین و کارخانهٔ سیمان تواند بود.

محلّت فخرآباد ظاهراً تا حدود خرابهٔ خانه صاحب عباد (در شمال غربی ابن بابویه) امتداد می‌یافته است ، وگسترش محلت دز رشکان نیز چنانکه دربحث از آن گذشت، تاهمین حدود بوده است.

٥ ـ قصرسیدآباد (ظ : د ـ ١) : این قصر را سیّده ، شیرین دختر اصفهبد رستم ، زن فخرالدوله و مادر مجدالدوله ، بسال ٣٩٤ در ری بنا کرده بوده ، یاقوت آورده :

« سید آباذ قصرٌ بالرّی و قریة من قراها وکلاهما انشأتهما السیّدة شیرین بنت رُسْتم الاصفهبد امّ مجدالدولة بن فخرالدولة بن بویه، اما القصر فانشأته فی سنة اربع و تسعین و ثلثمائة [2] ».

در باب محل این قصر هیچگونه ذکری در منابع بنظر نرسید ، لکن توان گفت محتملاً درهمان محلّت فخرآباد، مناسب‌ترین جایهای ری ، ساخته‌شده‌بوده است.

٦- آخر رستم (هـ - ٢) : ذکر این مکان در سلجوقنامه در احوال ابوالفتح مسعودبن محمدبن ملکشاه چنین آمده است :

« سلطان [مسعودبن محمد] از نبط [کذا ، ظ : انبط] کوچ کرد، وبه ری رفت ، و به آخُر رستم فرود آمد...[3]»

در راحةالصدور نیز بدین صورت مذکور افتاده است :

« سلطان [مسعودبن محمدبن ملکشاه] از اِنْبِطْ برفت و بدر ری بآخُر رستم فروز آمد [4] ».

---

(١) فرهنگ آنندراج ، ج ٢ ص ٢٤٦ .
(٢) معجم‌البلدان ، ج ٣ ص ١١ ٢ س ٣ .
(٣) سلجوقنامه ، ص ٦٠ س ٢٢ .
(٤) راحةالصدور ، ص ٢٣٥ س ٢ .

از این دو قول چنین استنباط می‌شود که آخر رستم در جنب ری واقع بوده‌است. یاقوت در باب إنْبِط چنین آورده:

«إنْبِطْ ایضاً من قُری هَمَدان...[۱]»

از این گفته معلوم می‌شود سلطان از راه همدان بری آمده بوده، و بدین‌قرار آخر رستم در خارج دروازهٔ باطان (دروازهٔ همدان) حدود خیابان قم فعلی واقع بوده است.

مرحوم دکتر مهدی بهرامی در مقالهٔ خود آورده است:

«پدر این ملکه (سیّده زن فخرالدولة) هم در مدت حیات خود ابنیهٔ چند مثل آخر رستم که بنایی شاهانه بود بنا کرده است[۲]».

در مازندران نیز آخر رستم دیگری وجود داشته، و نامش در کتاب تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی مذکور است[۳].

۷ـ سرای صاحب عباد (هـ ـ۱): صاحب‌رادشهر ری در «ری برین» درمحلّت دز رشکان (= محلّت فخرآباد بزمان آل بویه) سرایی مجلّل و با شکوه بوده، و ابن اسفندیار جای این‌خانه را بدینگونه نشان داده است:

«شهر درآن تاریخ (بزمان منوچهرپیشدادی) مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله بود، این ساعت بری آن موضع را دز رشکان می گویند، و تا بعهد دیالم آل بویه برهمان قرار مانده بود، و سرای صاحب بن عباد توده‌ای مثل تلّی من دیدم...[۴]»

اولیاءالله نیز در تاریخ رویان آورده:

«... خانه و سرای صاحب بن عباد اکفی الکفات که یگانهٔ جهان بود، و در هیچ عهدی مثل او وزیری کافی در مسندوزارت قرار نگرفت، و تا اکنون

(۱) معجم‌البلدان، ج ۱ ص ۳۷۰ س ٤.

(۲) طوفان هفتگی، شهریورسال ۱۳۰۷، شمارهٔ ۳ ص٦ س٦ ستون چپ.

(۳) تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، ص۱۱۳.

(٤) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج۱ ص ٦۱ س٦.

وزرای عصر را بنسبت او صاحب خوانند، مثل تلّی عظیم مانده بود در آن محلّه (دز رشکان) [۱]».

مرگ صاحب در شب جمعه بیست و چهارم صفرسال ۳۸۵ رخ داد[۲]، وسال تألیف تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۶۱۳ بود[۳]، سرای صاحب پس از ۲۲۸ سال هنوز بصورت تلّی عظیم باقی مانده بوده است. نگارنده بظنّی متاخم بعلم بل بقطع و یقین این تل را با تل بزرگی که بازماندهٔ بنایی عظیم است، وهم اکنون در قسمت اعلای ری یا «ری برین» در محلّت دز رشکان قدیم در شمال غربی ابن بابویه وجنوب غربی چشمه علی در مشرق راه آهن سابق حضرت عبدالعظیم با دیوار های کهنهٔ آجری بچشم می‌خورد منطبق می‌داند. این دعوی را دلائلی است بتفصیل زیر:

۱- سید رضی از اکابر عالمان شیعه نیز در مرثیتی که در مرگ صاحب ساخته اشارتی بخانهٔ وی در بخش اعلای ری یا «ری برین» کرده است.

وی در قصیده‌ای بدین مطلع:

أَکَذَا الْمَنُونُ تُقَنْطِرُ الأَبْطالا
أَکَذَا الزَّمانُ يُضَعْضِعُ الأَجبالا

چنین آورده:

قَبْرٌ بأعْلَى الرَّيِّ [۴] شُقَّ ضَرِيحُهُ
لأعَزَّ حَقَّرَهُ الرَّدَى إعجالا [۵]

---

(۱) تاریخ رویان اولیاءالله، ص۱۹ س۴.

(۲) تدوین رافعی بنقل از تاریخ ری ابوسعدآبی ص ۲۳۳ س۲۳؛ مجمل التواریخ، ص۳۹۶ س آخر؛ ابن اثیر، جزء ۷، ص ۱۶۹ س ۲۵؛ المختصر ابوالفدا، ج ۲ ص ۱۱۸ س ۵؛ انباه الرواة، ج۱ ص۲۰۲.

(۳) ج۱ ص ۸۲ س ۱۹، و پشت جلد این کتاب بتصحیح عباس اقبال.

(۴) اعلای ری همان ری برین است که تفصیل آن در فصل هشتم گذشت.

(۵) دیوان سید رضی، طبع بیروت ۱۹۶۱، ج ۲ ص۲۰۱؛ یتیمة الدهر ثعالبی، جزء ۳ ص۲۵۹.

این بیت بسرایی که صاحب عباد درآن‌جا درگذشته اشارتی داردبدین توجیه: چنانکه در اسناد معتبر تاریخی مضبوط است، گور صاحب بی تردید دراصفهان‌است، و چون در کتب تواریخ ثبت است که وی در ری وفات یافته است، و نیز چنانکه مؤلف کتاب رسالةالارشاد اشارت کرده، سید رضی این قصیده را پس از استماع نعی صاحب، و پیش از بخاك سپردن لاشهٔوی سروده، باید چنین پنداشت که سیدرضی گمان می‌برده، که صاحب باید در همانجا که وفات یافته، یعنی سرای خود، در ری بخاك سپرده شود.

درکتاب رسالةالارشاد در این باب چنین آمده است:

«فَإنّ الرّثی کان عند بلوغ الخبر الیه رحمه‌الله، کما کتب بالحمرة فی صدر القصیدة، والدفن بعدالنقل، و الغالب الذایع‌الشایع المتعارف اتحادالممات و المدفن، فبنی‌الرثی علیه ...[1]»

مدفون شدن بزرگان در بناهای متعلق بایشان را شواهد فراوان است، و در فصل دوازدهم کتاب در ذکر گنبد مرداویج بمناسبت بدین معنی اشارتی برود.

۲- اگر این حقیقت مقبول افتد که‌تل خانهٔ صاحب عباد از سال ۳۸۵ که‌وی درگذشته تا بزمان ابن اسفندیار (سال ۶۱۳) که آن را دیده، همچنان باقی مانده بوده، و درسراسر عهد شاهان آل سلجوق که ری سخت آباد شده و آن همه بناها و مساجد و مدارس درآنجا بوجود آمده[2] در این خرابه هیچگونه تصرفی نشده بوده، بجا ماندن آن پس ازاین عهدنیز، که آغاز دورهٔ خرابی‌ومتروك ماندن‌این‌شهراست تا به امروز مقبول‌تر می‌نماید.

اکنون نیز خرابهٔ موجود را اگر بخواهند بزمین مزروعی مبدّل سازند خرج آباد کردن بمراتب بیش از قیمت زمین خواهد شد.

---

(۱) رسالةالارشاد، ص ۵۱ س۹.

(۲) شرح پاره‌ای ازاین بناها درفصل ۹ در بحث از محلهٔ‌سرای ایالت ومساجد ری گذشت، و تفصیل مدارس نیز درفصل ۱۰ بیاید.

۳ ـ در بخش اعلای ری یا «ری برین» که این تل در آنجاافتاده، ذکرخرابهٔ بنایی از دیگر بزرگان در منابع مورداستفاده بهیچ روی بنظرنرسید ، تا احتمال‌نسبت این تل را بصاحب عبّاد ضعیف سازد؛ ونیز خرابه‌ها و تپّه های باستانی موجود دیگر ری همچون « تپهٔ آجری در امین‌آباد » و « تپّه شغالی در همان حدود » و « تپّه چاه میان کوه نقاره خانه و کوهک امین‌آباد » و غیره هیچیک در حدود ری برین قرار ندارند و به دز رشکان نزدیک نیستند، تابتوان آن‌رااز آن صاحب‌دانست.

ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌الضبّی‌از شاعران نامی سدهٔ چهارم هجری که‌پس از واقعهٔ صاحب بوزارت فخرالدوله رسید ، بر درسرای صاحب بگذشت و این قطعه را انشا کرد.

اَیـُّهـَا البابُ لم عـُلاك اکتیاب ؟ — اَیـْنَ ذاك الحجابُ و الحُجّاب ؟
قـُل بلا رَهـْبـَةٍ وَغیر احتشامٍ : — ماتَ مـَوْلایَ فـاعـترانی اکـتیاب
ماتَ من کانَ یـَفـْزَعُ الدَّهر منه — فـَهـْوَ الآن فـی التُّراب تُراب [1]



عکس هوایی خرابهٔ قدیمی (علامت ستاره) که بحکم قرائن موجود تل خانهٔ صاحب عباد است، و موقع آن در ری باستان. در مشرق کارخانهٔ گلیسیرین، و در مغرب راه آهن کهنهٔ حضرت عبدالعظیم دیده می شود.

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۹۶ س۲۲ ، و ص۹۸ حاشیهٔ ۸.

تلّ موجود را در چند نقطه کلنگ جمعی بیکارگان گنج طلب شکافته، و پی‌پاره‌ای از دیوارها و گوشه‌هایی از اطاقها را نمایان ساخته است. این رسوم بازمانده، خیلی وسیع است و از عظمت عهد آبادانی خویش حکایت می کند، وبا آنچه در باب بزرگی خانهٔ صاحب از منابع استنباط می‌شود قابل انطباق تواند بود. سرای صاحب چندان پهناور بوده، که بهر شب از شبهای ماه مبارك رمضان بهنگام افطار هزار تن در آنجا اطعام می گردیده‌اند.

در یتیمة‌الدهر، در این معنی چنین آمده:

« فکان‌الصاحب لایدخلُ علیه فی شهر رمضان بعدالعصر احد کائنا من کان فیخرج من داره الاّ بعد الافطار عنده، و کانت داره لاتخلو فی کلّ لیلة من لیالی شهر رمضان من الف نفس مُفطِرة فیها...[1]»

و چه نیک گفته‌اند: اِنَّ المَبانِیَ یَحْکِی همَّةَ البانِی.

صاحب را چون مرگ در رسید بنمازگاه بردند، فخرالدوله و همگی اعیان دیلم پیشاپیش جنازه‌می‌رفتند و زاری می کردند. مرقدش‌را با زنجیر از سقف‌خانه‌ای درآویختند، و تختی درزیر آن بنهادند، و پس از مدتی باصفهان نقل کردند. مردم ری تا چند روز درِ دکانها ببستند، و بسوك بنشستند[2]. در ذیل تجارب الامم در این معنی چنین آمده است:

« جهزّ ابن عباد و اخرج تابوته و قد جلس ابوالعباس الضبّی للصلوة علیه والعزاء به فلمّا بدا علی‌ایدی الحمالین، قامت‌الجماعة اعظاماً له و قبلوا الارض‌ثمّ صلوا علیه و علّق بالسلاسل فی‌بیت الی ان نقل الی تربة له باصفهان[3]».

خانه‌ای که تابوت صاحب را در آن آویخته بوده‌اند همان کتابخانهٔ وی بوده،

---

(۱) یتیمة‌الدهر، ج ۳ ص ۱۷٤ س ۱.

(۲) تاریخ گزیده، ص ٤۲۵ س ۳؛ حبیب‌السیر، جزء ٤ از جلد ۲ ص ۵۲ س ۷؛ روضة‌الصفا، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد)؛ رسالة‌الارشاد، ضمیمهٔ محاسن اصفهان، ص ٤٤.

(۳) ذیل تجارب‌الامم، ص ۲٦۲ س ۱۰، نیز رك: انباه الرواة، ج ۱ ص ۲۰۲.

و در کتاب النقض از این کتابخانه چنین ذکر رفته :

«... کتب خانهٔ صاحبی بروضهٔ او نصب است...[1]»

اطلاق روضه بکتابخانه را لابد سببی است ، و چون گور صاحب در اصفهان است بناچار باید چنین پنداشت ، که چون جنازه صاحب را مدّتی در آنجا بامانت گذارده بوده‌اند بنام روضهٔ صاحب شهرت یافته بوده است، و مؤید این دعوی سخن فصیحی صاحب مجمل است آنجا که گفت :

« وفات الصاحب فی لیلة‌الجمعة‌الرابعة و العشرین من صفر بالرّی و دفن بها ثمّ نقل الی اصفهان...[2]»

۸ - خانهٔ علی‌کامه (ظ : ه - ۱): علی کامهٔ دیلم از سرداران صحنهٔ سیاست بزمان آل‌بویه در ری و مازندران بوده است، و فخرالدوله در آغاز کار خویش بسال ۳۷۳ ویرا از میان برداشت[3].

علی‌کامه راهم درشهر ری وهم در قصران داخل (لواسان) از نواحی ری سرایی استوار بوده، که سالها مانده بوده است.

ذکر خانه وی در ری‌در ذیل کتاب تجارب‌الامم، در بیان دستگیری ابوعلی ابن حموله چنین بنظر می‌رسد:

«... انصرف ابوالعباس الضبّی الی داره و ابو عیسی[4] الی‌دار علی بن کامه و کانت برسمه وهی طرف‌البلد؛ و شاع خبرالقبض علی‌ابن حمولة فثار الدیلم وقصدوا دار ابی‌عیسی لیهجموا علیه فهدم حائطا منها یلی‌الصحراء و خرج منه...[5]»

---

(۱) کتاب النقض ، ص ۲۱۱ س۹ .

(۲) مجمل‌فصیحی ، بخش ۲ ص۹۸ س۱۴ . چون به امانت گزاردن مرده در خاك و نبش قبر وی در شریعت مقدس اسلام روا نیست ازین رو جنایز امانی را درسرداب یا مساجدمی گذارند، وگاه از سقف مساجدمی‌آویزند و سپس به مدفن اصلی می‌برند. برای‌منع نبش قبر رك: خلاف شیخ طوسی ، ج ۱ ص ۱۱۲ س۸ .

(۳) ذیل تجارب‌الامم ، ص۹۵ ص۶ ببعد.

(۴) ابوعیسی سافری بن محمد کاتب بدر حسنویه : ذیل تجارب ص۲۹۹ .

(۵) ذیل تجارب‌الامم ، ص۲۹۹ س۷ .

از این قول چنین بر می‌آید که خانهٔ علی کامه درکناری از شهر واقع بوده ، و از پشت بصحرا اتصال داشته ، و ابوعیسی که این خانه برسم وی ، یعنی جهة استفاده در اختیارش بوده ، دیوار سمت صحرا را خراب کرده ، و از آنجا خارج شده بوده است.

در مطاوی کتاب حاضر چند بار مذکور افتاده که سرداران و بزرگان در شهر ری در شمال غربی، که خوش هوا تر و سرآب بوده می نشسته‌اند[1]. اگر قصر علی کامه را نیز درهمین محل بپنداریم جای آن را در حدود مدخل راه آهن کهنه بدین شهر باید تصور کرد ، که از پشت بصحرا می‌رسد، و در قسمت شرقی‌تر، صخرهٔ چشمه‌علی میان خانه‌های شهر و صحرا حائل بوده است.

خانهٔ علی کامه در ری در آغاز دولت سلجوقیان همچنان آباد بوده ، وطغرل بدانجا درآمده و گنجینه‌ای یافته بوده است ، این معنی در تاریخ گزیده چنین مذکور است ،

« [طغرل] ری دارالملک ساخت. در ری بسرای علی کامهٔ دیلم نزول کرد، آنجا نهانخانه‌ای یافت، بسیاری خواسته ازو بیرون‌آورد ...[2]»

در قصران‌داخل نیز چنانکه‌اشارت رفت وی راقصری‌بوده، ودر تاریخ‌طبرستان مرعشی از آن چنین یاد شده است :

«...علی کامه‌در قصران‌بکنار جاجه‌رود قصربنیاد کرد، وآنجامی‌بود، والحال آن وادی را کوشک دشت‌می‌خوانند، و تلّی که‌آنجاست قصر علی کامه‌بوده‌است[3]».

در تاریخ رویان اولیاءالله نیز بدان خانه اشارتی رفته است :

«کوشک علی کامه که در جاجرود نهاده است بدو منسوبست[4] ».

---

(۱) رك: صحائف ۲۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۵.

(۲) تاریخ گزیده ، ص۴۳۷ س۷.

(۳) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۳۱٤.

(٤) تاریخ رویان اولیاءالله ، ص۸۳ س۱۲.

این قصرظاهراً بنزدیکی کلندوك لـواسان فعلی ، از نقاط خوش آب و هـوای تابستانی تهران، بنا شده بوده است. صنیع الدوله رادر مرآة البلدان در باب این قصر ومحل آن بحثی است، طالبان تفصیل بیشتر را بدانجا رجوع باید کرد [۱].

۹ـ قصر آل سلجوق در ری (د ـ ۲) : ابن اثیر در الکامل در وقایع سال ٤٥۹ چنین ذکر کرده :

« فی المحرّم منها توفـّی الأغـّر ابوسعد ضامن البصرة علی باب السلطان بالرّی [۲]» . یکی از معانی باب بارگاه سلاطین است [۳].

در ص. . ۲ کتاب حاضر ، در بیان محلـّهٔ سرای ایالت در ری بـاین کاخ و پاره‌ای از بناهای دیگر سلجوقیان اشارت رفته است و اعادت را نیازی نیست.

۱۰ـ خانهٔ حسن صباح (ظ : د ـ ۲) : حسن صباح را در ری در محلـّت روده در کوچهٔ صوفی خانه بوده است، در کتاب النقض مذکور است :

« رأس و رئیس و مقدم و پیشوا و مقتدای همهٔ ملحدان در این هشتاد سال که رفت حسن صبـّاح بود، علیه من الله ما یستحقه من اللعن العظیم، مجبـّرو مجبـّرزاده بود، و خانه در روده داشت در شهر ری بکوچهٔ صوفی، دبیر استاد عبدالرّزاق بیاع بود همکار تاج الملك مستوفی مجبـّر، نه بدر مصلحت گاه نشست و نه بدر رادمهران [کذا]، و مذهب و اعتقاد پدرش نیز آن طایفه رامعلوم است [٤] »

در ذیل صفحه از یکی از نسخ خطی النقض این نسخه بدل نقل گردیده :

« در شهر ری خانه داشت بدر مصلحگاه بکوی جنوبی دیرینه قبه بدر رادمهران [کذا]، واعتقاد ومذهب پدرش نیز آن طایفه را معلوم است. . .»

نگارنده استنباط خویش را در باب محل خانهٔ حسن صباح ، در شرح کوچهٔ

---

(۱) مرآة البلدان ، ج ٤ ص۹ .

(۲) ابن اثیر ، جزء ۸ ص ۱۰۵ س ۱٦ .

(۳) آنندراج ، ج ۱ ص ۳٤٥ س ۱۹ ستون راست.

(٤) کتاب النقض ، ص ۹۱ س ۷ .

صوفی در ص ۲۳۰ کتاب حاضر بیان کرد، و اشارت نمود که این خانه ظاهراً در بخش شیعه نشین ری واقع بوده است.

حسن صباح بنا بگفتهٔ خود وی در بادی امر همانند پدرانش در شهر ری پیرو طریقهٔ شیعهٔ امامیّهٔ اثنا عشریه بود، و عطا ملک سخن او را در جهانگشا چنین آورده است:

«... این حسن لعین چنین تقریر کرد که من مذهب آباء خویش، مذهب شیعهٔ اثنا عشری داشتم. در ری شخصی بود امیره ضراب نام بر مذهب باطنیان مصر و هر وقت مارا با یکدیگر مناظره می‌بود، و او مذهب مرا کسر می کرد و من مسلّم نمی‌داشتم امّا در دل من آن سخن جای گیربود، در اثنای آن بیماری مخوف صعب روی نمود. باخویش اندیشه کردم که آن مذهب حقّست و از غایت تعصّب تصدیق آن نکردم؛ اگر عیاذاً بالله اجل موعود دررسد بحق نارسیده هالک باشم، از آن مرض خود شفا یافتم. دیگری بود هم از جملهٔ باطنیان بونجم سراج نام ازو تفتیش این مذهب کردم بشرح و تفصیل تقریر داد تابر غوامض آن وقوف یافتم، ودیگری بود مؤمن نام که عبدالملک عطاش اورا بدعوت اجازت داده بود، ازو عهد بیعت خواستم، او گفت مرتبهٔ تو که حسنی از من که مؤمنم بیشتر است من چگونه عهد تو برگیرم یعنی بیعت امام چگونه از تو ستانم، بعد از الحاح عهد بر من گرفت. چون در سنهٔ اربع وستین واربعمائة عبدالملک عطّاش که در آن وقت در عراق داعی بود بری رسید مرا پسندیده داشت، و نیابت دعوت بمن فرمودو اشارت کرد که به حضرت مصر بایدشد، و درآن وقت مستنصر بود، ودرسنهٔ تسع وستین واربعمائة برعزم مصر باصفهان رفتم و از آنجا بر راه آذربیجان بعد از اخطاری که مشاهده کردست و در آن تاریخ مفصّل نوشته بشام رفت، تا چون به مصر رسیدم در سنهٔ احدی وسبعین واربعمائة قرب یکسال ونیم آنجا مقام داشتم...[۱]»

در باب نسب حسن صباح در جهانگشا چنین مذکور است:

---

(۱) جهانگشا، ج ۳ ص ۱۸۸ س ۵.

« نسبت او بقبیلهٔ حِمْیَر انتما کرده‌است، پدر او از یمن بکوفه آمد واز کوفه بقم و از قم بری ، آنجا متوطن گشت و حسن صبّاح آنجا در وجود آمد [1]».

در تاریخ گزیده آمده :

« از تخم یوسف حمیری پادشاه یمن بود، در اول شیعی اثنا عشری بود...[2]»

در مقدمهٔ نقض بنقل از منتظم ابن‌جوزی مذکور است :

« اصله من مرو...[3]»

در مجمل فصیحی نقل است :

« پدر او از یمن بکوفه آمد و از کوفه به‌قم و از قم به ری، و آنجامتوطن شد و حسن آنجامتولد شد، ودرین تاریخ (٤٧٧ هـ.)خروج کرده اکثر بلاد قهستان بگرفت و المصطفی‌لدین‌الله نزار صاحب دعوت‌اسماعیلیان‌او را نیابت داد، و ابتدای دولت ملاحده خذلهم‌الله‌درین سالست، و ایشان هشت‌تنند مدت ملک ایشان صد و هفتاد وهفت سال بود[4]».

ازآنچه گذشت می‌توان چنین‌نتیجه گرفت، که چون حسن خود درآغاز، و نیز پدرانش همه برطریقت‌اثناعشریه بوده‌اند خانهٔ وی‌نیز در بخش شیعه‌نشین ری واقع بوده، و در پاسخ اینکه عبدالجلیل رازی در تنزیه شیعه از نسبت به باطنیان در باب این خانه گفته :

« خانه در روده داشت... نه‌بدر مصلحت گاه نشست‌ونه‌بدر رادمهران...[5]»

چنین‌توان گفت که حسن‌صباح‌مردم کوی‌خودرا‌باغوا واضلال بطریقت‌خویش در آورده‌وآنهارا گمراه کرده بوده است، وبه‌هنگام تألیف نقض مردم آن کوی‌بجملگی باطنی بوده‌اند؛ و مؤید این نظر است قول عطاملک که در باب دعوت وی آورده :

---

(۱) جهانگشا ، ج ۳ ص۱۸۷ س٤. نیز رك: دستورالوزراء ، ص ۱٦۹.

(۲) تاریخ گزیده ، ص۵۱۷ س۷ ببعد.

(۳) مقدمهٔ نقض ، ص۱٤۷ س۱۷.

(٤) مجمل‌فصیحی ، بخش دوم در وقایع سال ٤٧٧ ، ص۱۹٦ س۳.

(۵) النقض ، ص ۹۱ س ۹.

«... همچنین در ولایت طالقان و کوه بره[١] و ولایت ری بسیار مردم دعوت صبّاحی را متقلّد شده بودند...[٢]»

حسن را از سال ٤٦٤ که عبدالملک عطاش نیابت دعوت را بوی داد وشرح آن گذشت، مدت‌سه‌سال در ری جهة تبلیغ کیش خویش فرصت‌بود، در کتاب‌وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی مذکور است:

«دراین تاریخ (٤٦٤) عبدالملک عطّاش داعی معروف اسماعیلیان به ری آمد وحسن بن صباح را بنیابت خود برگزید و حسن تا ٤٦٧ در ری بود. چون در این تاریخ میانهٔ او وخواجه نظام‌الملک‌برهم خورد ابومسلم[٣] در صدد تعقیب‌حسن برآمد وحسن باصفهان گریخت...[٤]»

---

(١) در ذیل صفحه آمده: تقریباً مراد از آن منجیل حالیه است.

(٢) تاریخ جهانگشا، ج ٣ ص ٢٠١ س ماقبل آخر.

(٣) ثقةالملک ابومسلم سروشیاری رئیس ری و داماد خواجه نظام‌الملک بود: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ٨١.

(٤) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ٨١ س ١٨ ببعد.

فصل دوازدهم

مضاجع و مقابر

الف ـ گورستان ری : سراسر کوهستان شمالی ری زیرین گورستانی بزرگ بوده است[۱] ، که در زمانهای پیش از اسلام در آنجا برطبق سنّت زردشت استخوان مردگان را در استودانی[۲] که می‌ساخته‌اند می گذارده‌اند ، و در قرون اسلامی نیز مسلمانان اموات خویش را در دامنهٔ آن کوه مدفون می‌ساخته‌اند .

چنانکه در سابق اشارت رفته[۳] ری منتسب بزردشت و شهر مقدس زرتشتیان بود . باعتقاد این فرقه دفن مرده در خاك ، و یا انداختن آن در آب رودخانه ، ویا سوزاندن در آتش حرام است ، چون عناصر چهارگانه را مقدس و آلودن آن را بلاشه مرده ناروا می‌دانستند . ازین رو جسد را در دخمه یا در مکان بلندی می گذارده‌اند ، تا طعمهٔ حیوانات گردد ، و استخوان آنرا پس از جداشدن ازگوشت و خشك شدن ، در استودان (= استخوان‌دان) که از سنگ یا آهك یا گِل می ساخته‌اند قرار می داده‌اند . این کار بر طبق دستور وندیداد صورت می پذیرفته است .

در این کتاب در فرگرد (=فصل) ششم چنین مذکور است :

بند ٤٤ ـ ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس ، بگو بدانم جسد مرده را باید بکجا حمل کنیم و در کجا جای دهیم ؟

---

(۱) دلیل این دعوی بیاید .

(۲) جزءاول استودان بمعنی استخوان است ، این ظرف اغلب ازگل پخته بشکل خمره ساخته می‌شد وندیداد دارمستتر ترجمهٔ دکتر موسی‌جوان، ص ۱٤۱ ذیل ۲۱؛ برهان، ج ۱ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ٦۲ .

بند ۴۵ ـ اهورامزدا پاسخ داد و گفت : جسد را هرچه بیشتر باید در ارتفاعات و بلندیها جای داد ، ای اسپیتمه زردشت . هر کس می داند که سگهای گوشتخوار و پرندگان لاشخوار همه وقت در بلندیها رفت وآمد دارند .

بند ۴۶ ـ در این مکان است که مزداپرستان باید جسد را از پا ها ، از موها بوسیلهٔ فلزّ، بوسیلهٔ سنگ یا سنگ ریزه در زمین محکم نمایند و الاّ ممکن است استخوان آنها بوسیلهٔ سگان گوشتخوار و پرندگان لاشخوار در زمین کشیده شود و آبها و گیاهان آلوده گردند .

بند ۴۹ ـ ای آفرینندهٔ جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم استخوان‌جسد مرده باید بکجا حمل‌شود و درکجا نگاهداری شود .

بند ۵۰ ـ اهورامزدا پاسخ داد و گفت : برای نگاهداری استخوان مرده باید ظرف مخصوص ساخته شود و این ظرف از دسترس سگ ، روباه ، گرگ خارج و از آب باران بدور باشد .

بند ۵۱ ـ مزدا پرستان هرگاه مقدور باشد می‌توانند ظرف نگاهداری استخوان مرده را از سنگ یا از گِل آهک ویا از گِل تنها بسازند . هرگاه تهیّهٔ چنین ظرف نامقدور باشد می‌توانند جسد را در زمین روی‌لحاف و بالش‌خود بگذارند بحالتی که نگاه وی بسوی خورشید باشد و از روشنی آسمان بهره‌مند شود[۱] .

کتاب وندیداد حاوی قوانین کیش زردشتیان از پاکی وناپاکی و گناه‌وتوبه و غیره است . مطالب کتاب ظاهراً از قواعد وآداب دینی که در نواحی‌مختلف مورد عمل قرارداشته فراهم آمده است ؛ ازین رو گاه اختلاف یا تناقضی در مطالب آن بچشم می‌خورد[۲] .

بعضی از محققان معتقدند این کتاب را در عهد اشکانیان فراهم آورده‌اند .

---

(۱) وندیداد: ترجمهٔ دکتر موسی جوان ، ص۱۳۹-۱۴۱ ، ترجمهٔ سید محمد علی حسنی داعی‌الاسلام ، ص ۶۳-۶۴ .

(۲) مزداپرستی در ایران قدیم ، ص۱۲۰ .

درکتاب مزداپرستی در ایران قدیم مذکور است :

« زبان و سبک انشاء وندیداد با این فرض که همهٔ کتاب از دورهٔ اول عهد اشکانیست کاملاً سازگار است. بعضی اطلاعات مربوط بآداب دینی که می‌توان از وندیداد بیرون کشید درست بهمین زمان ... ارتباط می‌یابد، مثلاً در دورهٔ هخامنشیان گذاشتن اجساد مردگان در دخمه‌ها فقط در میان مغان معمول بود ، وهردوت باین نکته اشاره می‌کند (کتاب اول بند. ۱٤٠) و حال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاك سپرده می‌شد ، امّا بنا بر احکام وندیداد (فرگرد سوم بند ۹ ببعد ، فرگرد پنجم بند ۱۰ ببعد ، فرگرد ششم بند ٤٤ ببعد) قراردادن اجساد در دخمه‌ها برای همهٔ زرتشتیان اجباری بود [۱] ».

این بود قسمتی از تعریفی که در باب وندیداد درکتاب مزداپرستی در ایران قدیم آمده بوده است.



ـ دخمه ها یا استودانهای عهد ساسانی در نزدیکی نقش رستم (تخت جمشید).

عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی

---

(۱) مزداپرستی در ایران قدیم ، ص ۱۲۱ س ۱۱.

در این موضوع که اجساد پادشاهان هخامنشی بخاك سپرده نمی‌شد، گزنفن نیز در تاریخ سرگذشت کورش وصیت وی‌را در باب دفنش چنین نقل کرده :

« پس وقتی که مرا زمان مرگ در رسید جسدمرا نه در طلا و نه در نقره ونه درهیچ چیز دیگری دفن منمایید، بلکه مرا فوراً بخاك سپارید، و آیاچه ازین سزاوارتر است که مرا باین مادر عمومی که تمام جانداران عالم‌را پرورش می‌دهد سپارند[۱] ».

بعهد شاهان اشکانی ری گرچه پای‌تخت بوده ، لکن ظاهراً استودانی مربوط ببزرگان این دودمان در آنجا شناخته نشده است.

شاهان اشکانی نسبت بمذهب زردشت بی‌قید بوده‌اند ، و بحفظ آن اعتنائی نداشتند [۲] ، از این رو مرده‌های خودرا در زمین دفن می کرده‌اند ؛ دلیل این دعوی آنکه کاراکالا (امپراطور روم در زمان اردوان پنجم) گور شاهان اشکانی‌را بشکافت، و استخوانهای آنانرا بدور انداخت ، نیلسون دوبواز دراین باب آورده :

«... در هرحال کاراکالا بسیاری از بلاد ماد را غارت کرده قلاع عدیده را ویران ساخت ، و شهر آربل را فتح کرد ، و بر قبرستان سلطنتی سلاطین اشکانی در آن شهر دست یافته امر فرمود قبور آنانرا بشکافند ، و استخوانهای پوسیدهٔ آنها را برباد دهند [۳] ».

در تاریخ ایران قدیم آمده :

«از کارهای ننگینی که کاراکالا کرد یکی هم اینست که درآربل استخوانهای شاهان اشکانی‌را بیرون‌آورده دور انداخت. از این قضیّه معلوم می‌شود که اشکانیان اموات خودرا دفن می کردند ، اگرچه خبری هم هست که شاهان آخری اشکانی جسد مردگان خودرا می‌سوزانیدند [٤] ».

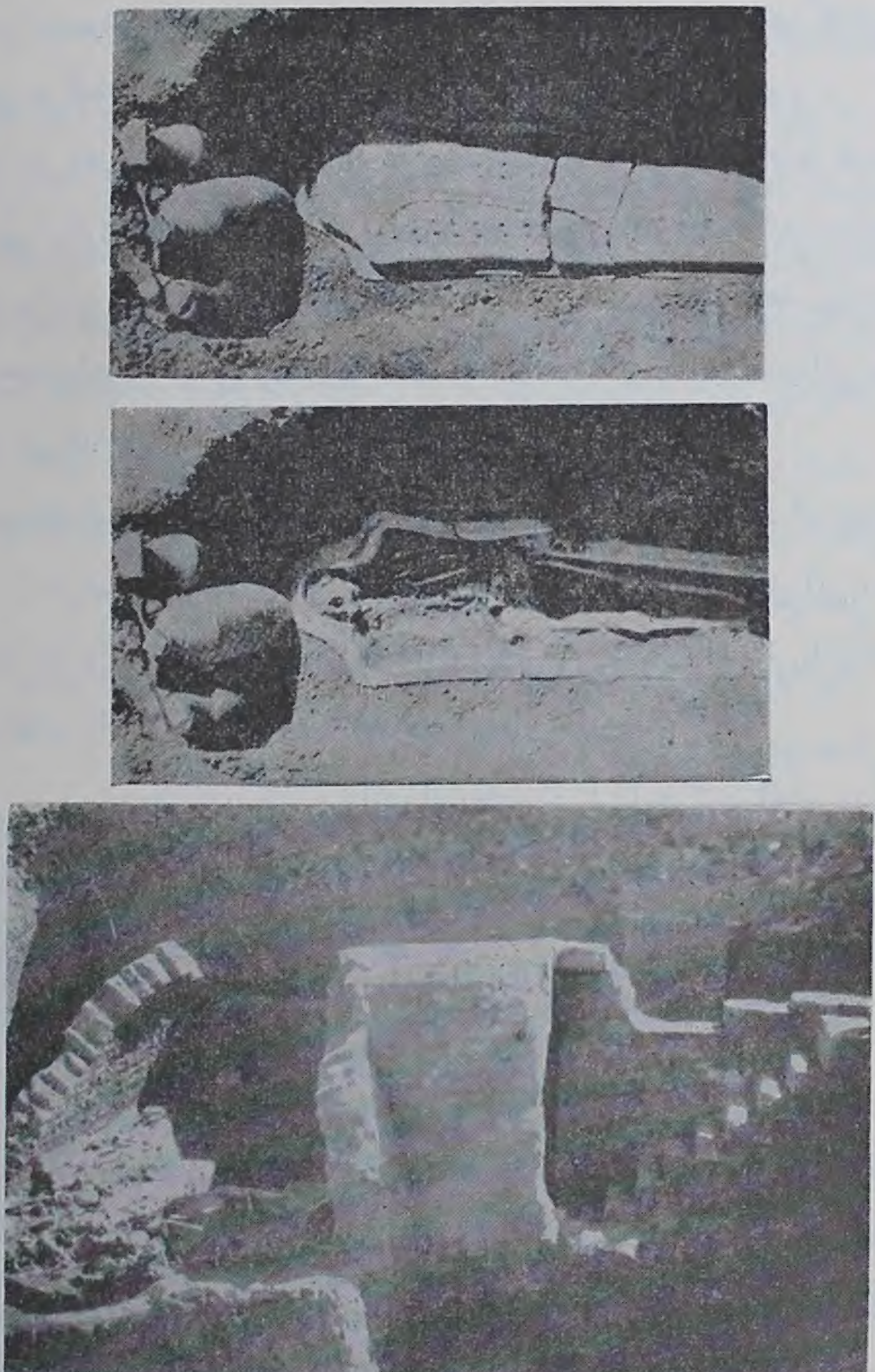
---

(۱) ترجمهٔ تاریخ سرگذشت کورش ، ص۳۲۱ س۱۲ .

(۲) ایران قدیم ، ص۱٤٦ س۱۷ .

(۳) تاریخ سیاسی پارت ، ص۲۳۷ س۹ .

(٤) ایران قدیم ، ص۱٤۳ س ماقبل‌آخر.



شوش : بالامقبرهٔ یک‌تن اشکانی ، پایین مقبرهٔ عمومی اشکانی
عکس از تاریخ ایران گیرشمن

در تاریخ عمومی هنرهای مصور مذکور است :

« می‌دانیم که یکی از سنن زرتشتیان عرضهٔ اجساد مردگان در هوای آزاد

بوده است؛ امّا از بررسیهای باستانشناسی بر می‌آید که اشکانیان مرده های خود را در تابوتهای سفالی می‌نهاده‌اند، و در مدفن ها دفن می کرده‌اند، و بهمین دلیل است که این تابوتها بدست ما رسیده است.

تابوتهای پارتی دارای سرپوش بوده با تصاویر و طرحهای تزیینی از گل و و گیاه و مو و نخل، و گاه تصاویر آدمی از: زن ها و سرباز ها و رقاصه ها تزیین می‌شده است [1] ».

بنابرآنچه گذشت ظاهراً استودانها و نواویس [2] قدیمی موجود در کوه ری را باید منسوب بعهد ساسانیان دانست، و در اوائل عهد اشکانی بنا به تعریفی که در باب وندیداد گذشت گذاشتن اجساد مردگان در دخمه‌ها گویا عمومیّت نداشته، و پس از فراهم آمدن وندیداد صورت اجبار بخود گرفته بوده است.

در میان منابعی که نگارنده را بدانها دسترس بوده، نخستین بار قول گورستان بودن کوهستان ری، واشارت بوجود بناهاو نواویس [2] فُرس در آنجا درالرسالة‌الثانیهٔ ابودلف، از مؤلفات قرن چهارم بزمان صاحب عبّاد درج است، در آنجا چنین آمده:

« یشرف علی‌المدینة جبل یعرف بطبرك فیه ابنیة آثارالفرس و نواویس [3] ».

بی گمان مراد ابودلف از « آثارالفرس » و « نواویس » آثار پیش از اسلام است، بقرینهٔ قول وی در باب شهر ری:

« والری لااثرفیها للعجم لأنّ العرب عفت‌آثارالفرس بها ونقضت ابنیتهم [3] ».

عرب آثارپیش ازاسلام رادر شهرری خراب کردلکن گورستان همچنان بجا ماند [3].

---

(١) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ١ ص١٢٩ س ١١؛ نیز رك: ترجمهٔ فارسی تاریخ ایران گیرشمن، ص٢٦٨.

(٢) در مجمل التواریخ ص٦١ در تعریف گور (= اردشیر خوره) چنین آمده: گور و گاردو نامست‌از گو و کنده، نه‌چنان گور که‌مردمان را کنند، کد در آن وقت پارسیان‌راناوس بود، گور خود ندانستندی. میدانی‌در السامی فی‌الاسامی ص ١٤ در بحث از مجوس گفته: « الناووس آنجا که مرده بنهند النواویس جمع ».

(٣) الرسالةالثانیه، ص٣١ س١٠ و س٦.

این گفته می‌رساند که بزمان ابی‌دلف بناهای باستانی و گورها و تابوتهای سنگی عهد ساسانی در کوه شمالی ری فراوان بوده است.

پس از ابودلف مقدسی در احسن‌التقاسیم آنجا که اهرام مصر را وصف می‌کند، استطراداً از گنبدهایی که دیالمه بر روی مزار خود در ری ساخته بوده‌اند چنین یاد کرده:

« الاتری الی ملوك‌الدیلم بالرّی کیف اتخذوا علی قبورهم قباباً عالیةً و احکموها جهدهم وعلوّها طاقتَهم کیلا تندرس و من دونهم اصغر منها [1] ».

این گنبدها بشرحی که بیاید همه در دامن کوه ری واقع بوده‌اند. این سخن می‌رساند که بهنگام تألیف احسن‌التقاسیم دیلمیان را در ری گورخانه‌هایی عظیم بوده است.

پس از احسن‌التقاسیم ، در باب مدفون بودن بزرگانی در قلعهٔ طبرك در شمال ری‌زیرین در کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی جزء دوم از مجلّد دوم ، در شرح سرگ شاهرخ تیموری چنین مذکور افتاده :

« حضرت خاقان سعید عازم قلعهٔ طبرك شده، احرام زیارت مقابر اکابر بست... [2] »

قلعهٔ طبرك علاوه‌بر دز استواری که برفراز کوه نقاره‌خانهٔ فعلی بنیاد یافته بوده، و طغرل سوم بسال ۵۸۸ آنرا خراب کرده ، نام کهن‌دز ری در شمال شارستان و در جنوب کوه ری نیز بوده ، و درفصل هشتم کتاب بدان اشارت شده، ودرفصل سیزدهم نیز موضوع سخن قرار خواهد گرفت.

داستان زیارت شاهرخ وذکر مشایخ قلعهٔ طبرك، در منابع دیگر نیز همچون

---

(۱) احسن‌التقاسیم ، ص ۲۱۰ س ۱۳ .

(۲) مطلع سعدین و مجمع بحرین ، جلد ۲ جزء ۲ ص ۸۷٤ س ٦ ببعد .

« شرف نامه یا تاریخ کردستان [۱] » و « روضات‌الجنّات فی اوصاف مدینة هراة [۲] » و غیره ثبت افتاده است.

از خارجیان نیز گدار مستشرق معروف، کوهسار نقاره خانه را گورستان ری‌در عهد دیلمیان و سلجوقیان می‌دانسته ، و آقای مصطفوی در « فصلی از مجلّد سوم گزارشهای باستان‌شناسی » قول وی را چنین نقل کرده اند :

« متجاوز از بیست سال‌پیش در یکی از مواقعی که‌باتفاق آقای گدار ازحوالی امین آباد می گذشتیم ، اظهار عقیده می نمودند که کوهسار نقاره خانه مشرف به امین‌آباد محل قبرستان شهر ری در عهد دیلمیان و سلجوقیان بوده... [۳]»

آقای مصطفوی در مقالتی که بسال ۱۳۳۰ در اطلاعات‌ماهانه منتشر کرده‌اند در این معنی چنین گفته‌اند :

« یکی از سنن دیرین‌ایرانیان پیش از اسلام ، یعنی دفن‌اموات در کوهستان باقی و معمول مانده بود ؛ بدین معنی که پیکر مردگان با رعایت دستورهای آیین اسلام بجای اینکه در جلگه بخاك سپرده شود، در دل کوه میان حفره‌ای که‌درسنگ بصورت قبر می کندند قرار می گرفت ، و بدین جهت کوهسارهای کوچکی که بطور مُجَزّا در جنوب طبرك (مرادشان از طبرك همان کوه بزرگ ری است) قرار دارد، یعنی کوه مشرف به آبادی تقی‌آباد که اکنون محل کارخانه های آجر نسوز وسواد شیمیایی است ، و کوهسار مشرف بامین آباد و دنبالهٔ کوه طبرك که بکوه بی بی شهربانو معروف است، و بقعهٔ بی بی شهربانو در آن قراردارد تماماً محل قبرستانهای شهر ری در عهد آل بویه و سلجوقی بوده است . بنابر این تا پیش از حملهٔ مغول

---

(۱) شرف نامه یا تاریخ کردستان ، ج ۲ ص ۹۸ س ۳ .

(۲) روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ، بخش دوم ص ۹۵ س ۱۲ ببعد.

(۳) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی ، مقالهٔ بقعهٔ بی بی شهربانو ، ص ۳۵ س ۹ .

وخرابی ری همانطور که‌شهر ری شهری‌آباد وپرجمعیت بود ، دامنه‌های کوهستانی شمال شرقی آن نیز برجهای سنگی و آجری متعدّد و زیبایی در برداشت که بین‌آنها مقابر شهریاران آل بویه و بزرگان دیگر ایران‌هم بود...[۱]»

آقای مصطفوی گویا بسبب عدم دسترسی بمنابع، نام صاحب آثار نقاره‌خانه‌و گنبد از میان رفتهٔ جنب آن در سوی مغرب، و ساختمانهای سنگی معظم کوهسار امین‌آباد راذ کرنکرده‌اند ، وبتفصیلی که‌در همین فصل بیاید اینها بترتیب «اینانج» و « فخرالدولهٔ دیلمی» و « مرداویج » بوده‌اند.

در کوهسار مشرق کارخانهٔ سیمان‌چهار بنای سنگی مکعّب شکل وجوددارد که آنهارا آرامگاههای‌ایرانیان صدر اسلام‌دانسته‌اند، آقای مصطفوی رادراین‌باب نیز تحقیقی است بدین شرح :

« اثر تاریخی بسیار مهم و قابل توجه‌دیگر در مجاورت کارخانهٔ سیمان،چهار بنای مکعب شکل سنگی و ساده است که در پشت کارخانهٔ سیمان بمسافت چند صد متری مشرق آن قراردارد . طول و عرض و ارتفاع هریک از این چهار بنای مکعّب شکل هر کدام در حدود چهارمتر است ؛ و وسط آنها مانندتنور یا چاه حفره‌ای خالی وجود دارد، و بنظر نگارنده این ساختمان‌های مرموز آرامگاههای ایرانیان صدر اسلام است ، که دفن امواتشان مرحلهٔ تحوّلی را بین طرز دفن زرتشتیان با مراسم تدفین آیین اسلام نشان می‌دهد ، و از نظر مطالعه در این قسمت بسیار قابل توجه می‌باشد ، و غیر از یکی ازآنها که از وسط منهدم شده سه بنای دیگر کم و بیش صورت محفوظی دارد[۲]».

آقای مصطفوی درگزارش بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو در این موضوع نوشته‌اند :

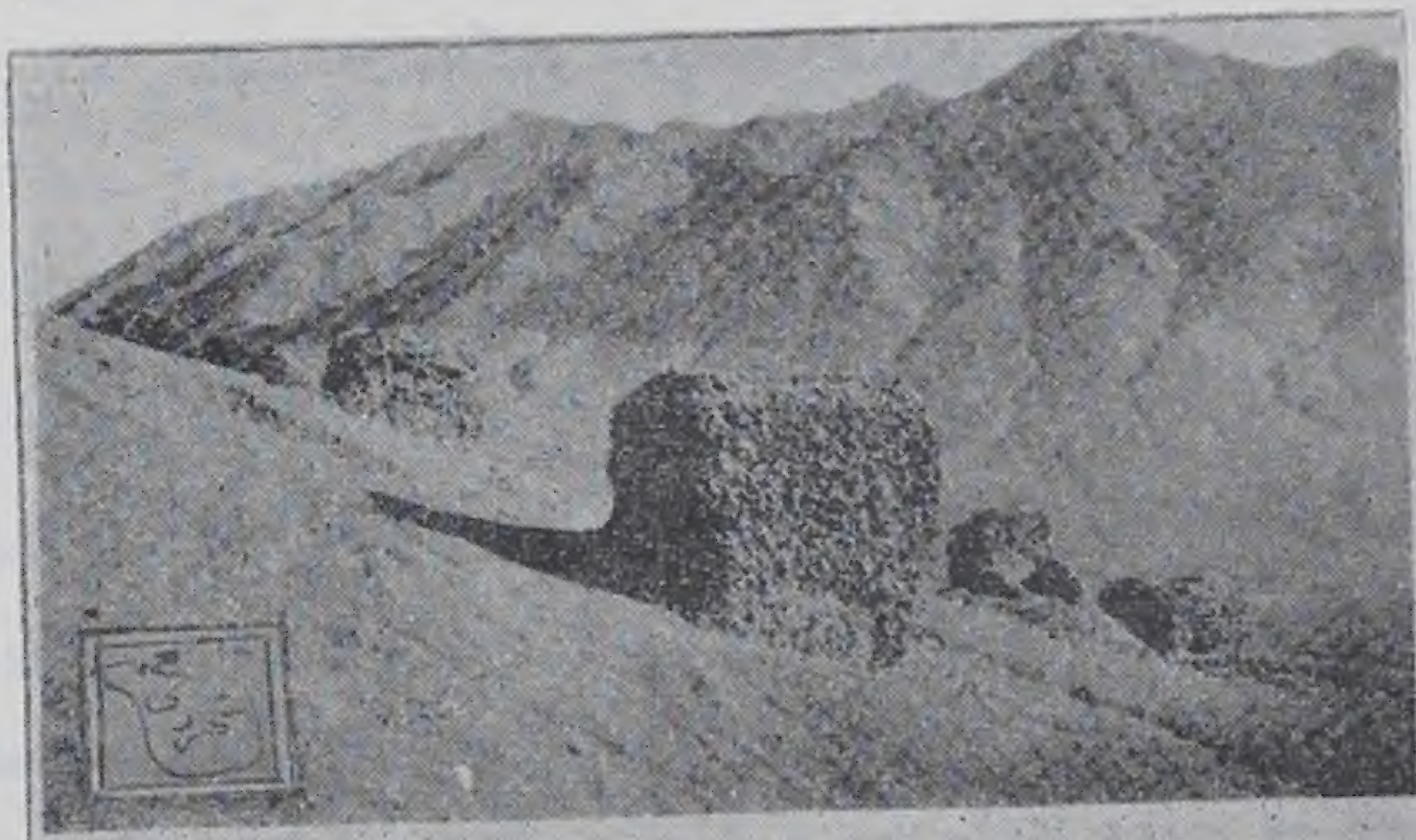
«همچنین در چهار بنای مکعّب شکل سنگی ساده که بمسافت چند صد متر در طرف مشرق کارخانهٔ سیمان و پشت آن وجود دارد آثار تیغه‌های خشتی که این

---

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۴۸ سال ۱۳۳۰، ص۲۲.

(۲) اطلاعات ماهانه ، شمارهٔ ۷۲ اسفندماه ۱۳۳۲ ، ص۱۱ .

تودهٔ مکعب سنگ و گچ را محصور کرده و در میان گرفته بود مشاهده کردم ...[1] »



بناهای سنگ و گچ قرون اول اسلام در سمت مشرق و خارج کارخانه سیمان شهرری

عکس از گزارش بقعهٔ بی‌بی شهربانو با اندك تصرف

در حفاریهایی که در گورهای تپه گبری مشرف به‌امین آباد وحدود نقاره‌خانه در سالهای سابق (حدود سال ۱۳۰۰ شمسی) بعمل آمده، پارچه هایی ازعهد دیلمیان کشف شده است ، درکتاب ایران تألیف دونالد ویلبر چنین مذکور است :

« ... حدود پنجاه قطعه پارچهٔ ابریشمی نفیس در حفریات ری بدست‌آمده که جمله با صُور حیوان و انسان و تزیینات دیگر مزیّن است ...[2] »

در تاریخ عمومی هنرهای مصوّر از این پارچه‌ها بدین طریق ذکر رفته‌است:

« زریهایی که چند سال قبل در ری در داخل قبور پیدا شد و متعلق بعهد دیالمه بود، نقوش انسانی را نشان می‌دهد که بال‌دارد و روی عقابهایی‌سوار است و بآسمان می‌رود[3] ».

---

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی ، مقالهٔ بقعهٔ بی‌بی شهربانو ، ص ۱۲ س ۱۱ .

(۲) ترجمهٔ کتاب ویلبر ، درکتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۳۸ س ۷ .

(۳) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، ج ۲ ص ۲٦٤ س ماقبل‌آخر .

آقای مصطفوی در این باب چنین نوشته‌اند:

«در محل نقاره‌خانه‌و تپه گبری ضمن حفاریهای غیر علمی آن زمان استخوان اموات و قطعات پارچه های ذیقیمت عهد دیلمیان رایافته‌اند... در حدودسال ۱۳۰۰ حفاران تجارتی ری بر اثر اینکه دامنهٔ کوهسار نقاره‌خانه طوری زیر پا صدا می کرد که می‌رساند درون صخره خالی است، آنجا شروع بحفاری می کردند و بقبرهایی بر می‌خوردند که اجساد مردگان را با کفنها و روپوشها و تابوت مخصوص درآنها گذارده بودند... قبرهای بهترومعتبرتر در بالای دامنهٔ کوه واقع بود، ومردگانی که در قسمتهای پایین تپه بخاك سپرده شده بودندمقام و منزلتی کمتر داشتند، و بر روی قبرشان اطاقهای کوچك که غالباً مزیّن بگچ بری‌بود ساخته بودند. اجسادمردگان خواه در قبور بالای تپه‌و خواه در مقابر پایین آن، [هم] با تابوت و هم بدون‌تابوت دیده می شد. پس از آنکه در دامنهٔ نقاره خانه برای نخستین بار باین آثار بر می‌خورند دامنهٔ حفاری و تجسّس را در حول و حوش نقاره خانه توسعه می‌دهندو بمسافت قریب ۵۰ متری جنوب شرقی قبرهایی که ابتدا ظاهر گشته بود قبری هویدا می گردد که در آن علاوه بر مقداری پارچه های کفن و روپوش ولباس و غیره فرشی از نوع گلیم هم‌وجود داشته‌است. فرش‌مزبور دارای زمینهٔ سفیدوحاشیهٔ قرمز با کتیبه های کوفی بوده‌است. ضمناً علاوه بر مقبرهٔ اصلی‌دهلیزها وسردابه هایی درآن ایجاد کرده اجساد دیگری درآنهانهاده بودند. پارچه هایی که در بر مردگان بود یا لباس‌مخصوص اموات بود، یابصورت شهداء لباس اصلی رابرتن‌داشتند... بر روی بعضی قطعات پارچه ها کلمات العفو و الرحمة بخط کوفی خوانده می‌شد... مهم اینکه در قرون‌اولیهٔ اسلام اموات را در کوهسار بیرون شهر ری داخل صخره می نهادند، و طرزتدفین هنوز تاحدی شبیه عهد ساسانیان بود. اختلاف آنکه‌درعهد ساسانی استخوانهارا در استودان‌یاحفرای از سنگ کوه قرار می‌دادندودرعهددیلمیان جسد را با کفن و روپوش و تابوت و در برخی موارد بدون تابوت در قبرهایی که‌در

سنگ کوه تراشیده بودند نهاده جهة قبرها هم برطبق آیین اسلام بوده است [۱]».

این بود قول آقای مصطفوی در مقالهٔ بقعهٔ بی‌بی شهربانو، در مقالت دیگری که در اطلاعات ماهانه بسال ۱۳۳۰ منتشر کرده‌اند چنین نوشته‌اند:

«... بقایای ساختمانهای سنگی معظم کوهسار امین‌آباد که در ۲۰ سال قبل بر اثر کشف پارچه های ذیقیمت قرون اولیّه اسلام معلوم شد مدفن سلاطین آل بویه است [۲]، و پارچه‌های مزبور در نتیجهٔ بی خبری و بی‌اطلاعی خودمان و بیداری عتیقه شناسان خارجی با کمال سهولت از ایران بدر رفت و شهرت و سروصدای زیادی راه انداخت، از همین مقابر است که آیین اسلام توأم با سنن ایرانیان قدیم در آنها نمودار می‌باشد [۳]».

از مجموع آنچه تاکنون مذکور افتاد دعوی گورستان بودن کوهستان شمالی ری بشبوت می‌پیوندد.

برطبق دعوی نیلسون دوبواز ریختن استخوانها در استودانها و چاله های سنگی در عهد اشکانیان از قرن اول میلادی معمول گردید، وی در تاریخ سیاسی پارت آورده:

«این عمل (ازدواج فراآتاسیس یا فرهادك با مادر خود ملکهٔ موزا در سال ۲ ب.م.)... نشان می دهد که در عقاید مذهبی زردشتی مردم ایران در آن زمان تغییرات عمده‌ای بظهور پیوسته بود... وهمچنین رسم دفن کالبد اموات در دخمه های سنگی نیز متروك شده وطریقهٔ عرضه کردن اجساد به هوا و آفتاب و ریختن استخوانها در چاله های سنگی معمول شده است [۴]».

---

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی، مقالهٔ بقعهٔ بی بی شهربانو، ص ۲۹.

(۲) این محل بتفصیلی که خواهد آمد ظاهراً گور سرداویج زیاری بوده‌است.

(۳) اطلاعات ماهانه، شمارهٔ (۴۸) ۱۲ سال ۱۳۳۰ ص ۲۲ س ۲۱ ستون چپ.

(۴) ترجمهٔ تاریخ سیاسی پارت، ص ۱۲۷ س ۳.

با این حال درهیچیک از منابعی که نگارنده را بدانها دسترس بود ذکری از استودانی در ری که بفردی ازخاندان اشکانی منسوب باشد چنانکه گذشت بنظرنرسید.

در عهدساسانیان مذهب زردشت مذهب رسمی کشورگردید، در تاریخ ایران قدیم مذکور است:

«دولت ساسانی ایران را دارای مذهب رسمی کرد، این اقدام در تاریخ ایران سابقه نداشت [۱]».

انوشیروان بزرگترین پادشاه این خاندان در باب آرامگاه خود چنین وصیت کرد:

«چو من بگذرم زین جهان فراخ   بر آورد باید مرا خوب، کاخ
بجایی کزو دور باشد گذر   نپرّد برو کـَرکَس تیز پـَر
دری دور بر چرخ ایوان بلند   ببالا بر آورده چون ده کمند [۲]»

در مجمل التواریخ مذکور است:

«نوشیروان عادل بر کوهی گویند گنبدی ساخته واورا بطلسم برتخت نشانده [۳] ...»

این امر مطابق است با آنچه در باب جسد در وندیداد آمده:

«جسد را هرچه بیشتر باید در ارتفاعات و بلندیها جای داد [۴] ...»

گور شاهان در ری:

گویا ظاهراً از میان شاهان ساسانی استخوان هرمز پسر یزدگرد دوم وسه تن از خاندان او در ری نهاده شده است، در ابن اثیر دراحوال وی مذکور است:

«کان له (یزدگرد دوم) ابنان یقال لاحدهما هرمز و للاخر فیروز وکان لهرمز سجستان فغلب علی الملک بعد هلاك ابیه یزدجرد، فهرب فیروز و لحق ببلاد

---

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص۲۳۸ س۱۱.

(۲) شاهنامه، ج ۸ ص ۲۵۶۲ س۱۷.

(۳) مجمل التواریخ، ص ٤٦٤ س۵.

(٤) وندیداد، فرگرد ششم بند ٤۵.

الهیاطله واستنجدملکهم. فامده بعد ان دفع الیه الطالقان، فاقبل بهم فقتل اخاه بالرّی و کانا من امّ واحدة، و قیل: لم یقتله و انما اسره و اخذالملک منه[۱]...»

در طبری ذکر اسارت وی بدست فیروز آمده:

«... وسار [فیروز] الی اخیه هرمز بن یزدجرد وهو بالرّی و کانت امهما واحدة و اسمها دینک و کانت بالمدائن تدبر ما یلیها من الملک فظفر فیروز باخیه فحبسه[۲]...»

مسعودی در مروج الذهب گوید که هرمز بدست فیروز مقتول گردید:

«ثم ملک بعده (یزدگرد) هرمز بن یزدجرد (بن بهرام) فنازعه اخوه فیروز فقتله و ولی الملک[۳]...»

آنچه از مجموع اخبار هرمز وفیروز استنباط می‌شود آنستکه هرمز و سه تن از خاندانش بدست فیروز کشته شده‌اند. در باب قتل افراد خاندان هرمز در ابن اثیر در بیان پادشاهی فیروز چنین آمده است:

«ذکر ملک فیروز بن یزدجرد بن بهرام بعدان قتل اخاه هرمز و ثلاثة من اهل بیته[٤]».

آیا تواند بود که دخمهٔ هرمز پسر یزدگرد دوم و خاندان وی را درکوه‌ری بعدها بنام آرامگاه بی‌بی‌شهربانو دختر یزدگرد سوم‌شناخته باشند؟

اشتباهی بزرگ در تاریخ طبری و بلعمی: در طبری مذکور است که قباد پدر انوشیروان در ری بدست شَمِر برادر زادهٔ تُبَّع ملک یمن مقتول گردیده است، بدین شرح:

«وجّه [تبع] ابن اخیه شَمِراً ذا الجناح الی قباذ فقاتله فهزمه شَمِر حتّی لحق

(۱) ابن اثیر، جزء ۱ ص ۲۳۷ س آخر.

(۲) طبری، جلد ۲ ص ۸۲ س ۱۶ ببعد.

(۳) مروج الذهب، جزء ۱ ص ۱۲٦ س ۳۱.

(٤) ابن اثیر، جزء ۱ ص ۲۳۸ س ۷.

بالرّی ثمّ ادرکه بها فقتله و امضی تبع شمِراً ذاالجناح الی خراسان[1] ...»

در تاریخ بلعمی، ترجمه و تکملهٔ تاریخ طبری، این گفته بدین طریق نقل افتاده است :

« پس حارث کس فرستاد به تُبع ملک یمن، که این ملک عجم زبونست، و اورا خطری نیست، و من باوی چنین وچنین کردم، و اگر تو باسپاه یمن بیایی، ملک عجم بگیری... تبع را برادرزاده‌ای بود نام او سمر با سیصد وبیست‌هزار مرد بجنگ قباد فرستاد، و قبادبن فیروز بجست، و بهزیمت شد، و به ری شد، وسمر از پس وی بیامد بری و اورا بکشت و به تبع نامه کرد[2] ...»

ابن اثیر پس از نقل‌قول طبری این داستان را غلطی فاحش و بیانی‌فاسد دانسته چنین گفته است :

« قلت: هذا الذی ذکره أبوجعفر من قتل قباذ بالرّی، و ملک‌تبع البلاد من بعد قتله من‌النقل‌القبیح و الغلط‌الفاحش و فساده اشهر من ان یذکر، فلولا انّنا شرطنا ان لانترك ترجمة من تاریخه الا و ناتی بمعناها من غیر إخلال بشیء لکان الاعراض عنه اولی، و وجه‌الغلط فیهٔ انه ذکر انّ قباذاً قتل بالرّی، ولاخلاف‌بین اهل‌النقل من‌الفرس و غیرهم‌ان قباذا مات حتف انفه فی زمان معلوم، و کان‌ملکه مدّة معلومة کما ذکرناه قبل، ولم ینقل احد انه قتل‌الافی هذه‌الروایة، ولما مات ملک ابنه کسری انوشروان بعده وهذا اشهر من قفانبک[3] ...»

ابن اثیر در باب مرگ قباد چنین آورده است :

« غزا قباذ بعد ذلک الروم. ففتح مدینة آمد، و بنی مدینة ارّجان ومدینة حلوان ومات، فملک ابنه کسری انوشروان بعده [4] ».

---

(۱) طبری، ج ۲ ص ۹۰ س ۰۷.

(۲) تاریخ بلعمی، ج ۱ ص ۹۷۳ س‌آخر.

(۳) ابن‌اثیر، جزء ۱ ص ۲٤۷ س ۰٦.

(٤) ابن‌اثیر، جزء ۱ ص ۲٤۲ س ۱٦.

محشی الکامل در ذیل اعتراض ابن اثیر ، داستان تُبع را از تاریخ ابن خلدون چنین نقل کرده :

« قال ابن خلدون فی تاریخه : و وطیء ارض العراق فی ملک الطوایف و عمیل الطوائف یومئذ خرداد بن سابور فلقی ملکا من ملوك الطوائف اسمه قباذ ولیس قباذ بن فیروز فانهزم قباذ و ملك ابو کرب (تُبع) العراق والشام والحجاز [1] » .

با توجه بگفتهٔ ابن خلدون بعید نمی‌نماید که قباد مقتول یکی از ملوك الطوایف باشد . ثعالبی در غررالسیر مرگ قباد ساسانی را چنین نقل کرده :

« ... حتّی سقط لجنبه و مرض مرض الکمد و عهد الی انوشروان فی الملك ... ثمّ مات موت الذُّل [2] ... »

فردوسی در شاهنامه چنین گفته :

« بهشتاد شد سالیان قباد نبد روز پیری هم از مرگ شاد
بگیتی در از مرگ خشنود کیست که فرجام کارش که داند که چیست
نماند و جهان مرد ری ماند از اوی شد آن رنج و آسانی و رنگ و بوی [3] »

در مجمل التواریخ آمده :

« [قباد] به آخر عهد به مداین بمرد [4] » .

در مجمل فصیحی مذکور است :

« ... شمر ذوالجناح از ملوك یمن برو خروج کرد قباد از مقاومت او عاجز آمد و با او صلح کرد ... چون هشتاد ساله شد پادشاهی بانوشیروان گذاشت [5] » .

در کتاب تاریخ ساسانیان ، (ترجمهٔ تاریخ رُلنسن انگلیسی) مذکور است :

---

(۱) ابن اثیر ، جزء ۱ ص ۲۴۷ ذیل ۱ .

(۲) تاریخ غررالسیر ثعالبی ، ص ۶۰۳ س ۱ .

(۳) شاهنامه ، ج ۸ ص ۲۳۰۸ س ۱۱ .

(۴) مجمل التواریخ ، ص ۷۴ س ۸ .

(۵) مجمل فصیحی ، ج ۱ ص ۳۶ س ۱۳ .

« قباد روز هشتم ماه سپتامبر مبتلی به مرض فالج شده بعد از پنج روز درگذشت [1] » .

آرتور کریستن‌سن در کتاب « سلطنت قباد و ظهور مزدك » مرگ قباد راچنین ذکر کرده است :

« قباد بیمار شد و به اندرز ماهبذارادهٔ خودرا راجع به جانشینی‌خسرونوشت. ماهبذ وصیّت‌نامهٔ شاه را مرقوم‌وبه مهر سلطنت مختوم ساخت ونزدخودنگاهداشت. کمی‌بعد قباد، که قطعاً یکی‌از برجسته‌ترین پادشاهان ساسانی بود، درگذشت [2] » .



عکس هوایی کوهستان ری یا گورستان باستانی و موقع آن

از شاهان پس از اسلام مرداویج [3] و فخرالدوله و پسرش مجدالدوله [4] و طغرل اوّل سلجوقی و طغرل‌سوم در ری مدفونند [5] ،و درباب رکن‌الدوله دیلمی‌تردید کرده‌اند که در ری‌بخاك سپرده شده است یا جای دیگر [6] ، لکن قرائنی موجود است

---

(١) تاریخ ساسانیان ، ج ٢ ص٨٦ س١٠ .

(٢) سلطنت قباد و ظهور مزدك ، ص١٢٧ س١١ .

(٣) ابن‌اثیر ، جزء ٦ ص٢٤٦ س١١ .

(٤) مجمل‌التواریخ ، ص٤٦٤ س١٨ .

(٥) مجمل‌التواریخ ، ص٤٦٥ .

(٦) مجمل‌التواریخ ، ص٤٦٤ س١٤ .

که می رساند وی نیز در این شهر بخاك سپرده شده است، و بحث آن در ضمن بیان گنبد فخرالدوله بیاید.

هرچند کوهسار شمالی ری گورستان شهر بود، لکن پاره‌ای از رجال مذهبی و غیر مذهبی در داخل شهر، و بیشتر در خانه‌های خود بخاك سپرده شده‌اند.



مدفن شخصیتهای بزرگ اسلامی در ری

ب - مزار رجال و شخصیتهای مذهبی :

۱- زیارتگاههای ری : در دورهٔ اسلامی جمعی از بزرگان دینی اعم از شیعی و سنّی در ری مدفون گردیده‌اند، که مضجعشان مزار و مطاف بوده است. در باب زیارتگاههای اهل سنّت این اشارت در کتاب النقض، از مؤلفات عهد سلجوقیان بچشم می‌خورد :

«نه سنیّان بزیارت ابراهیم خوّاص و فراوی [کذا، ظ: فزاری] روند و حنفیان بزیارت محمد حسن شیبانی[1] ...»

در همین کتاب ذکر زیارتگاههای شیعه بدینگونه بچشم می‌خورد:

«اهل ری بزیارت سیّد عبدالعظیم روند و بزیارت سید ابو عبدالله الابیض و بزیارت سید حمزهٔ موسی که شرف و نسب وجزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است[1] ...»

در مجلّد دوم کتاب در باب دوم که به بحث از مذهب مردم ری اختصاص دارد، با ذکر دلائل اشارت خواهد رفت که نیمهٔ شرقی ری به شیعیان ونیمهٔ غربی به اهل سنّت و جماعت اختصاص داشته است. مدفن بزرگان اهل‌سنّت در بخش سنی نشین واقع بوده، و پس ازخرابی ری آثار مقابر آنان بتدریج محو گردیده است، و امروزجز بقایای گور چند تن، که آن نیز بر عموم مجهول است[2] از دیگران هیچگونه نشانیی بجای‌نمانده است.

اینک شرح مزارها:

۲- حضرت عبدالعظیم (ه - ۳): حضرت عبدالعظیم فرزند عبدالله‌بن علی‌بن حسن‌بن زید بن حسن‌بن علی‌بن ابی طالب است[3]؛ و ظاهراً بفرمان حضرت امام علی‌النقی در دورهٔ خلافت المعتز بالله از سامره از راه طبرستان[4] بری هجرت کردند[5]، و در حدود سال دویست و پنجاه، چند سالی پیش از شهادت حضرت‌امام‌علی‌النقی،

---

(۱) کتاب‌النقض، ص۶۴۳ س۱۳ و س ۴.

(۲) نگارنده در این مبحث می‌کوشد تا بمدد شواهد وقرائن و روایات و بر سنجیدن اخبار، صاحبان گورهایی راکه آثاری از آنها بجایست بشناساندو حدود مدفن بزرگانی راکه هیچ‌اثری ازآنها باقی نمانده بتقریب تعیین کند.

(۳) جنةالنعیم، ص۳۹۹ س۱۸ بنقل از خود آن حضرت.

(۴) منتقلةالطالبیه، ص۷۵ س۲.

(۵) جنةالنعیم، ص۳۲۸ س۲۴.

روی در نقاب خاک کشیدند ، شهادت آن امام بسال دویست و پنجاه و چهار بوده است[۱] . گویادرست‌ترین ترجمهٔ احوالی که‌از وی بدست است‌همان است که‌بصاحب ابن‌عباد منسوب است . وی در رسالتی مختصر نبذی از احوال آن حضرت را برشتهٔ کتابت درآورده ، و تتمیم فایدت را بتمامی در ذیل نقل می‌افتد که :

سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید
عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را

« قال‌الصاحب رحمة‌الله علیه سألت عن نسب عبدالعظیم الحسنی المدفون بالشجرة صاحب‌المشهد قدس‌الله روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و انا ذاکر ذلک علی‌اختصار و بالله‌التوفیق .

هو ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله‌بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی‌بن ابی طالب علیه و علی آبائه‌السلام، ذوورع و دین عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة عالم باموالدین قائل بالتوحید و العدل کثیرالحدیث و الروایة یروی عن ابی‌جعفر محمدبن علی‌بن موسی‌وعن ابنه ابی‌الحسن‌صاحب‌العسکر علیهم‌السّلم و لهما الیه‌الرسائل، و یروی عن جماعة من اصحاب موسی‌بن‌جعفر و علی بن موسی علیهما‌السّلم، و له کتاب‌یسمّیه کتاب یوم‌ولیلة‌و کتب[۲] ترجمتها روایات‌عبدالعظیم ابن عبدالله‌الحسنی؛ وقدروی عنه من رجالات‌الشیعة‌خلق کاحمدبن ابی‌عبدالله‌البرقی و احمدبن[۳] محمدبن خالد و ابوتراب الرّویانی؛ وخاف من السلطان فطاف البلدان علی انه فیج[۴]، ثم وردالرّی و سکن بساربانان‌فی‌دار رجل من‌الشیعة فی‌سکّة‌الموالی، وکان یعبدالله عزّ وجلّ فی ذلک‌السرب یصوم‌النهار و یقوم‌اللّیل و یخرج مستترا فیزور القبر الذی یقابل الان قبره و بینهما‌الطریق و یقول هوقبر رجل من‌ولدموسی‌بن

---

(۱) جنة‌النعیم ، ص۴۰۲ س۲۵ .
(۲) جنة‌النعیم ، ص۴۷۸ س ماقبل آخر : وکنت ترجمتها .
(۳) در ذیل آمده : کذا فی‌النسخة وهما واحد . سفینه این را ندارد .
(۴) الفیج معرب پیک : قاموس .

جعفر علیهما السلام؛ و کان یقع خبره الی الواحد بعد الواحد من الشیعة حتّی عرفه اکثرهم. فرای رجل من الشیعة فی المنام کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال: انّ رجلا من ولدی یحمل غدا من سکّة الموالی فیدفن عند شجرة التفّاح فی باغ عبدالجبّار بن عبدالوهّاب؛ فذهب الرجل لیشتری الشجرة و کان صاحب الباغ رای ایضاً رؤیا فی ذلک فجعل موضع الشجرة مع جمیع الباغ وقفاً علی اهل الشرف و التشیّع یدفنون فیه. فمرض عبدالعظیم رحمة‌الله علیه ومات فحمل فی ذلک الیوم الی حیث المشهد.

فضل زیارته: دخل بعض اهل الرّی علی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السّلم فقال این کنت فقال زرت الحسین صلوات‌الله علیه فقال اما انّک لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین صلوات‌الله علیه.

وصف علمه: روی ابوتراب الرّویانی قال سمعت ابا حمّاد الرازی یقول دخلت علی علیّ بن محمّد علیه السّلم بسرّ من رای فسئلته عن اشیاء من الحلال و الحرام فاجابنی فیها فلمّا ودعّته قال لی یا حمّاد اذا اشکل علیک شیء من امر دینک بناحیتک فسل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و اقرأه منّی السّلام.

ما روی عنه فی التوحید: روی علی بن الحسین السعد آبادی عن احمد بن ابی عبدالله البرقی، قال حدّثنی عبدالعظیم الحسنی فی خبر طویل یقول انّ الله تبارک وتعالی واحدٌ لیس کمثله شیء و لیس بجسم ولا صورة ولا عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الاجسام و مصوّر الصوّر خالق الاعراض والجواهر.

عبیدالله بن موسی الرّویانی عن عبدالعظیم عن ابراهیم بن ابی محمود قال قلت للرضا علیه السّلم ما تقول فی الحدیث الذی یروی الناس بان الله ینزل الی السّماء الدنیا؛ فقال لعن الله المحرفین الکلم عن مواضعه والله ما قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله ذلک؛ انّما قال انّ الله عز و جل ینزّل ملکاً الی سماء الدّنیا لیلة الجمعة فینادی هل من سائل فاعطیته، و ذکر الحدیث.

و بهذا الاسناد عن الرّضا علیه السلام فی قوله: وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة، قال مشرقة منتظرة ثواب ربّها عزّ وجلّ.

ماروی عنه فی‌العدل : روی علیّ بن‌الحسین السعد آبادی عن احمد بن ابی عبدالله عن عبدالعظیم‌بن عبدالله‌الحسنی عن علیّ بن محمّد عن ابیه محمد بن علیّ عن ابیه علی‌بن موسی‌الرضا علیهم‌السلام قال : خرج ابو حنیفة من عند الصادق جعفربن محمد علیهماالسلام فاستقبله موسی علیه السلام‌فقال یاغلام ممن‌المعصیة؟ فقال لاتخلو من‌ثلاثة : امّا ان‌یکون[کذا] من‌الله عزّ و جلّ ولیس منه فلاینبغی للکریم‌ان‌یعذب‌عبده بمالم‌یکتسبه، وامّا ان یکون[کذا] من‌الله و من‌العبدفلاینبغی للشریک‌القوی ان یظلم‌الشریک‌الضعیف، و امّا ان تکون من‌العبد وهی منه فان عاقبه فبذنبه و ان عفا فبکرمه وجوده.

و روی عبیدالله بن موسی عن عبدالعظیم عن ابراهیم بن ابی محمود قال قال‌الرضا علیه‌السّلم: ثلثةاشیاء لایکون‌الاّ بقضاءالله و قدره‌النوم و الیقظة و القوّة و الضعف و الصحّة و المرض والموت و الحیوة . ثبتّناالله بالقول الثابت من موالاة محمّد و آله و صلی‌الله علی سیّدنا رسوله محمد و آله اجمعین[1].

این بود رسالهٔ صاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظیم.

بنابقول صاحب حضرت عبدالعظیم دوتن‌از امامان را ملاقات کرده، لکن در جنة‌النعیم است که سید مرتضی علم‌الهدی گفته :

« قد ادرك من‌الائمة‌الطاهرة الجواد والهادی والعسکری[2] . . . »

علامه مجلسی‌نیز وی‌را از اصحاب امام محمدتقی و امام علی النقی علیهما ـ السلام دانسته است[3].

قول ملاقات دوتن بحکم قرائن، از جمله حدیث منقول‌از امام علی‌النقی (ع)

---

(۱) مستدرك‌الوسائل ، ج ۳ ص۶۱۴ س۱۶ ؛ نیز رك : ترجمهٔ فارسی این رساله‌در کتاب زندگانی‌حضرت‌عبدالعظیم، ص۳۱ س۶ ببعد؛ سفینة‌البحار، ج ۲ص ۱۲۰ ؛ جنة‌النعیم، ص ۴۷۸ .

(۲) جنة‌النعیم ، ص۴۷۹ .

(۳) جنة‌النعیم ، ص۴۸۳ س ۲۲ ببعد.

در فضیلت زیارت وی و حدیث اباحماد [١] قوّت بیشتری دارد.

در این باب که مکان واقعی مزار حضرت عبدالعظیم همین محل مشهورفعلی است ، هیچیک از دانشمندان از قدیم تا حال تردید نکرده‌اند [٢] ، و این محل را که باغی در خارج شهر ری از سوی مغرب [٣] ، از آن عبدالجبار بن عبدالوهاب بوده [٤] ، بمناسبت درخت سیبی که آن حضرت را درکنار آن دفن کرده‌اند الشجرة نامیده‌اند. این باغ ، چنانکه در نقشهٔ ری باستان توان دید در محلّت باطان افتاده بوده ، و عبدالجباربن عبدالوهاب ، صاحب آن گویا طریقهٔ سنّت و جماعت داشت، دلیل این گفته نخست آنکه نام وی را ظاهراً در ردیف رجال شیعه ذکر نکرده‌اند [٥]، دو دیگر آنکه عبدالجلیل رازی بتعریض وتلمیح درکتاب النقض درباب صاحب مشهد باطان چنین گفته :

«... در بیشتر بقاع که تربتهای سادات است سنّیان خواب دیده‌اند،چنانکه ببارکرقب و ساوه و بناهق و باطان ری و برزقا و فارس وبصره و خوزستان [٦]».

در منتقلة الطالبیّه آمده :

« ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید من ناقلة طبرستان

---

(١) این دوحدیث در ضمن رسالهٔ صاحب گذشت ، و نیز برای حدیث نخستین رك: جنة‌النعیم ، ص٤٠٣ س‌آخر و ص٤٨٤ س٨.

(٢) جنة‌النعیم ، ص٤٠٣ س٣.

(٣) شرح آن بیاید.

(٤) رك: رسالهٔ صاحب عباد ، ص٣٨٦ کتاب حاضر.

(٥) نگارنده نام وی را درکتب رجال شیعه از جمله تنقیح المقال مامقانی نیافت، و نیز صاحب کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم گفته : از این شخص در رجال شیعه اسم برده نشده ، و در مصادری که اکنون دست نگارنده می‌باشد از او ذکری به میان نیامده است : زندگانی حضرت عبدالعظیم ، ص٢٧ ذیل ١.

(٦) النقض ، ص٦٢٩ س٢.

و هوالمحدث‌الزاهد صاحب‌المشهد فی‌الشجرة بالرّی و قبره یزار...[1]»

ابونصر بخاری در سرّالانساب آنجا که از آن حضرت یاد کرده چنین گفته :

«...الزاهدالعالم مدفون[کذا] بالرّی فی‌مشهدالشجرة...[2]»

در ریاض‌الانساب است :

«...مضجع مبارکش در ارض ری در مسجد شجره است[3]...»

در روضة‌الشهدا مذکور است :

«... امام عبدالعظیم که در مسجد الشجره بنواحی ری آسوده[4]...»

ذکر منابع دیگر در این باب ، در بحث از مسجد شجره در ص ٣٢٨ گذشت.

بقعهٔ حضرت عبدالعظیم در اعصار مختلف مورد بنا و مرمت‌وتعمیرنیکوکاران و علاقه‌مندان قرار می گرفته است. در عهد سلجوقیان مجدالملک محمد براوستانی‌از وزیران شیعی‌مذهب[5] بارگاهی نیکو برای آن بساخت، عبدالجلیل رازی در کتاب النقض در این معنی چنین گفته :

« وزیر سعید شهیدمجدالملک اسعد محمّدبن‌موسی‌البراوستانیّ‌القمّی‌قدس‌الله روحه با بزرگی رفعت و قبول و حرمت ، و خیرات بسیار فرمود چون قبّهٔ امام حسن ابن علی... و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهماالسلام بمقابر قریش هم او فرموده‌است ببغداد، و مشهد سیّد عبدالعظیم حسنی بشهر ری[6]...»

در جنة‌النعیم در ضمن بیان آثار حسنهٔ مجدالملک چنین آمده :

---

(١) منتقلة‌الطالبیة ، ص ٧٥ س ٢.

(٢) سرالانساب ، ص ١٠ س ١٧.

(٣) ریاض‌الانساب (= بحرالانساب) ، ج ١ ص ١٢١ س ٢٠.

(٤) روضة‌الشهدا ، ص ٢٥٣ س ٢٠.

(٥) رك: طبرسی ومجمع‌البیان‌تالیف نگارنده ، ج ١ ص ٢١ س ١ ؛ درایران شهر ، ج ٢ ص ١٣٣٠ آمده: « مجدالملک قمی اولین کسی است که گنبد آنرا ساخت».

(٦) النقض ، ص ٢٢٠ س ٦.

« بناء چهارم مرحوم مجدالملک قبّهٔ مبارکهٔ حضرت عبدالعظیم لازم‌التکریم است که در زمانیکه متوقف در ری‌بود و کمال استیلاء دراستیفاء وزارت‌خودداشت امر به بناء قبّهٔ عظیمهٔ این بزرگوار نمود[1] ...»

حسام‌الدوله شاه اردشیربن علاءالدوله حسن بن رستم‌بن علاءالدوله علی بن حسام‌الدوله شهریار از ملوك طبقهٔ دوم آل باوند مازندران (سنهٔ ۵۶۷ - ۶۰۱ یا ۶۰۲[2]) همه ساله دویست دینار برای این مزار می‌فرستاد، در تاریخ ابن اسفندیار در این معنی چنین آمده :

«... هرسال موسم حجّ که به مکّه شوند این جمله خیرات و تصدقات بعتبات عالیات و مشاهد مشرفه و اماکن متبرکّه می‌فرستاد بدین موجب ... به مشهد عبدالعظیم دویست دینار[3] ».

شاه طهماسب صفوی را که به رواج امر و رونق و آبادی مشاهد و مراقد خاندان نبوت اهتمامی بود، این بقعت رانیز مورد مرمت و تعمیر قرارداد. درفرمانی از وی که بسال ۹۶۱ هجری نوشته شده این معنی چنین مذکور افتاده :

« همواره لوازم همّت گردون ارتقاء... مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حضایر مؤسسهٔ خاندان بلند ایوان نبوّت و دودمان عالی ارکان ولایت... نفایس اموال و شرائف املاك حلال خودراصرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی‌المراصد این طایفهٔ علیّه می گردانند تا به‌مرتبه‌ای که در هیچ قطری از اقطار آباد معموره و ممالك محروسه آستان با انوار منسوب به هیچیك از این فرقهٔ ابرار نماند الاّ که مروج به انواع الطاف و محفوف به اصناف اعطاف گشت وازآن‌جمله‌مرقد مزکی‌ومشهدمعلی حضرت...عبدالعظیم...است[4]».

---

(۱) جنةالنعیم، ص ٤٥٠ س٢٥.

(۲) یادداشتهای قزوینی، جلد ششم س٢٦ س١٥.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ج١ ص١٢٠ س٧.

(٤) آستانهٔ ری، فرمان شاه طهماسب، ص٨٥ س١.

وی خود بزیارت آن آستانه می‌رفت ، چنانکه در تاریخ جهان آرا مذکور است :

« [بسال ۹۰۲] چون در تبریز طاعون بود از آنجا بطواف امامزاده عبدالعظیم علیه‌السلام تشریف برده[۱] . . . »

بسال ۹۴۴ بامر وی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند، در کرّاسهٔ المعی فراهم آوردهٔ غلامحسین افضل الملک المعی، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی چنین ثبت افتاده:

« تاریخ بنای ایوان حضرت عبدالعظیم محرّم سنهٔ ۹۴۴ در زمان شاه طهماسب اول[۲] » .

هم به فرمان وی ، بسال ۹۵۰ هجری مُحجّر مضبوطی به‌دور صندوق حضرت ساخته شد، و در فرمانی که در سنهٔ مذکور صادر کرد چنین نوشت :

« در دور صندوق مبارك تهیّهٔ محجّر مضبوطی که نشکنند نماید که اصلاً زوّار دست به صندوق نرسانند و تکیه بر صندوق مبارك نکنند از چوب شمشاد که در غایت استحکام است[۳] » .

ناصرالدین شاه قاجار نیز بسال ۱۲۷۰ فرمان داد تا گنبد مرقد را تذهیب و ایوان را آیینه کاری کنند ، این معنی در جام جم فرهاد میرزا چنین نقل افتاده :

« . . . در ری مزار فایض الانوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است بتاریخ ۱۲۷۰ هجری حسب الامر شاهنشاه آسمان جاه ناصرالدین شاه قاجار گنبد مرقد آن بزرگوار را تذهیب کرده و ایوان را آیینه کرده‌اند[۴] . . . »

در کتاب « تاریخچهٔ وقف در اسلام » درج است :

---

(۱) تاریخ جهان‌آرا ، تألیف احمد غفاری ، ص۲۹۶ س۳ ببعد .
(۲) کراسهٔ المعی ، ج۱ ص۲۳۲ ، نیز رك: تاریخچهٔ وقف در اسلام، ص۶۸ .
(۳) آستانهٔ ری ، فرمان شاه طهماسب ، ص۷۹ س۱۴ .
(۴) جام جم تألیف فرهاد میرزا ، ص۲۰۲ حاشیهٔ سمت راست .

« ضریح نقره از فتحعلیشاه قاجار و آیینه کاری و نقاشی ایوان جنوبی از آثار حسنه و ابنیهٔ خیریهٔ میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران ملقب به اعتمادالدوله می باشد [1] ».

قدیم‌ترین اثر تاریخ دار این بقعه صندوق عتیق آنست، که از نفائس آثار تاریخی و صنعتی ایران بشمار تواند بود، در تاریخچهٔ وقف در اسلام مذکوراست:

« چوب آن از عود و فوفل و گردو است و کتیبه هایی بخطّ نسخ و ثلث بطور برجسته در آن بکار رفته که همگی مربوط بسال ساختمان آن یعنی ۷۲۰ هجری است... کتیبهٔ دیگر تمام شامل آیة الکرسی یعنی آیات ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ سورهٔالبقره می‌باشد، و پس از کلمات « هم فیها خالدون » که آخر آیهٔ شریفهٔ است این عبارت مرقوم گردیده : تحریراً فی شهور سنة خمس و عشرین و سبعمائه عمل یحیی‌بن محمداصفهانی».

بدنبال این عبارت مؤلف با توجّه بفقره‌ای از کتیبه که قبلاً نقل کرده بوده چنین نتیجه می گیرد :

« معلوم می‌شود که خواجه نجم‌الدین محمد که از وزراء عهد خود بشمار می‌رفته است درسال ۷۲۰ هجری مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶) پادشاه سلسلهٔ ایلخانیان مغول بانی صندوق مطهّر بوده است [2] ».

مدفن حضرت عبدالعظیم (و حضرت حمزة بن موسی‌الکاظم، و امامزاده طاهر و ابوالفتوح رازی‌ودیگر بزرگان مدفون بدان‌بقعت) درخارج ری قدیم ونزدیک بآن قرارداشته، وباروی‌عظیم‌شهر از سوی‌مشرق از کنار آن‌می گذشته است، بدین‌دلائل:

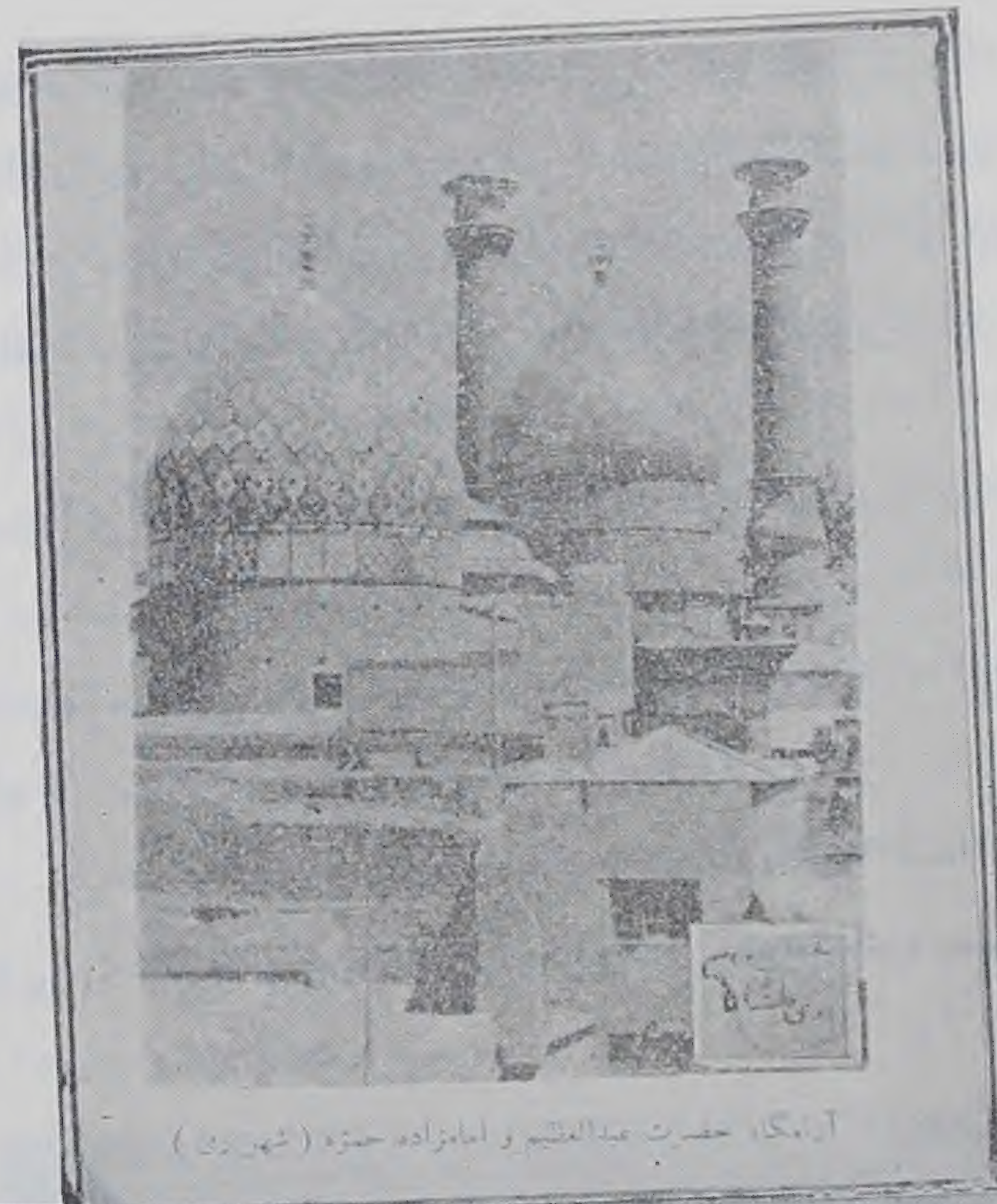
۱- مولاناحسین‌واعظ کاشفی‌در روضة‌الشهدا این‌مدفن رادر نواحی ری‌دانسته نه در شهر، وی چنانکه گذشت، در احوال آن حضرت گفته :

«... در مسجدالشجره بنواحی ری آسوده [3] ...»

(۱) تاریخچهٔ وقف در اسلام، ص ۶۸ س ماقبل آخر ستون راست.

(۲) تاریخچهٔ وقف در اسلام، ص۶۸،۶۹.

(۳) روضة‌الشهدا، ص۲۰۳ س ۲۰.



آرامگاه حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه (شهر ری)



صندوق خاتم مرقد حضرت عبدالعظیم

آرمگاه حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه و موقع آن در ری، و صندوق خاتم
عکسها از کتاب تاریخچهٔ وقف در اسلام

۲- در نقشه‌ای که کرپرتر سیّاح انگلیسی بزمان فتحعلی‌شاه از باروی موجود شهر ری درآن‌تاریخ فراهم آورده، این مدفن درخارج شهر افتاده است[۱].

۳- در ترجمهٔ فارسی کتاب سرزمینهای خلافت شرقی مذکور است :

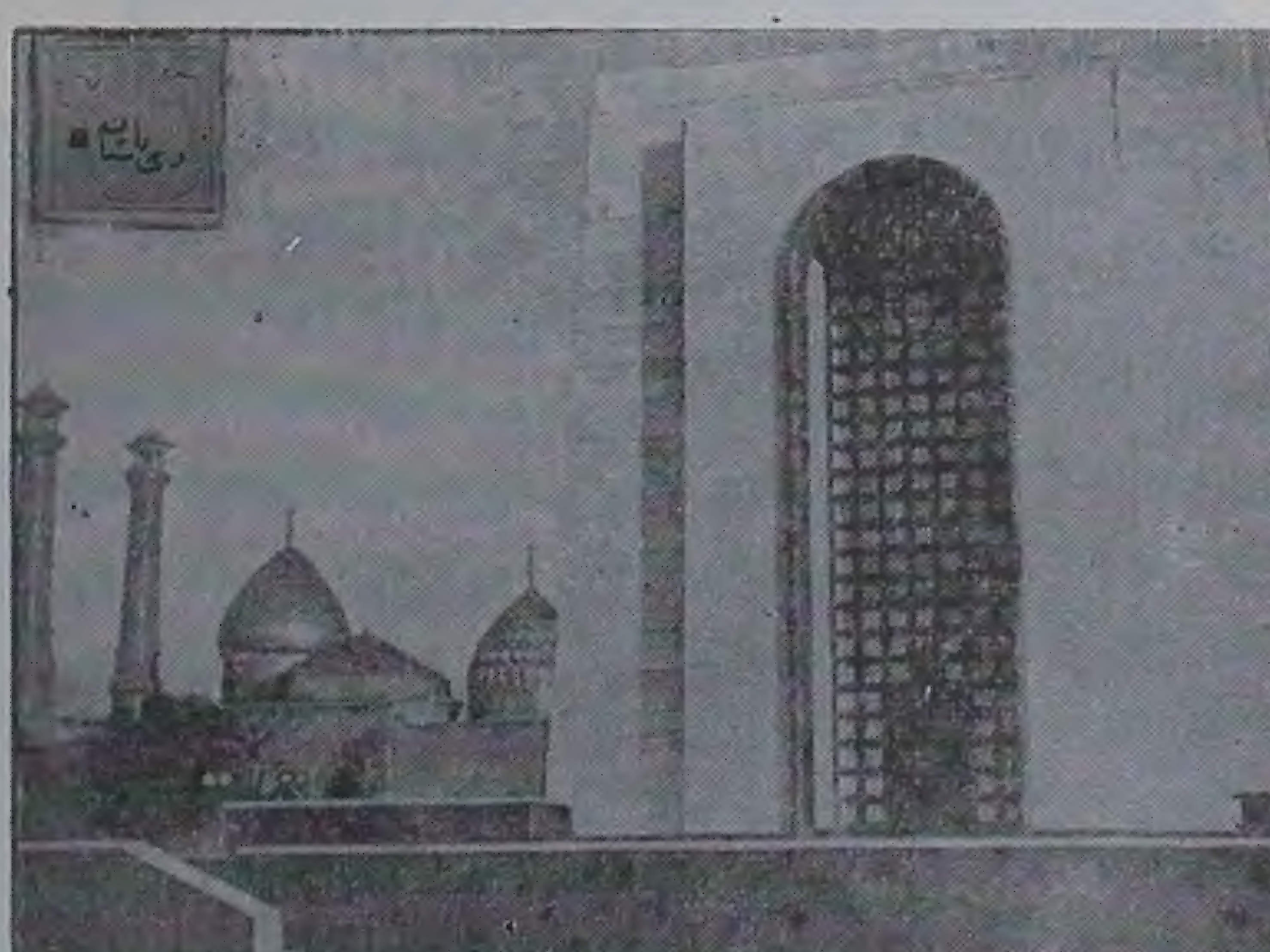
« شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم بری ، و ازآنجابورامین می رفت[۲] ».

مفهوم این گفته آنست که مدفن در داخل شهر نبوده است.

٤- در همین کتاب آمده :

« حمدالله مستوفی بحرم حضرت عبدالعظیم اشاره نموده گوید : نزدیک ری است[۳] ».

مزار حضرت عبدالعظیم پیوسته مطاف معتقدان و علاقه‌مندان بوده است ، و پس از خرابی ری اطراف حرم مقدّس آن‌حضرت و حضرت حمزه همچنان آبادبماند، و روزبروز اهمیت بیشتر یافت.



آرامگاه اعلیحضرت فقیدرضاشاه کبیر ، و موقع آن نسبت به ری باستان

---

(۱) رک: کتاب حاضر ، مقابل‌ص ۱۵ .

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲٤۷ س۱۹ .

(۳) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۳٤ س۹ .

آرامگاه بنیان گذار عظمت نوین ایران اعلیحضرت فقید رضا شاه پهلوی، در محلّت باتان قدیم[1] در مسجد الشجره در جنب حرم مقدس در سوی جنوب غربی بنیان یافته است. ناصرالدین شاه قاجار مقتول در ذی القعدة الحرام سال ۱۳۱۳ هجری قمری نیز در زاویهٔ غربی در محلّی که به مسجد هلاکو[2] معروف بوده مدفون شده است، و در مقبرهٔ وی عالمانی همانند حاج ملاعلی کنی، حاج شیخ محمدحسین تنکابنی، حاج شیخ علی مدرس طهرانی، شیخ ابوالحسن مرندی، حاج شیخ عبدالنبی نوری، حاج سید ابوالقاسم کاشانی و غیره بخاك سپرده شده‌اند[3].

۳ـ امامزاده حمزه (هـ - ۳) : نگارنده در منابعی که در اختیار داشت، قدیمترین ذکری که از مزار بودن این مرقد بنام آن حضرت دیده، در کتاب النقض بود، در آنجا چنین مذکور افتاده :

« اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند و بزیارت سید عبدالله الابیض و بزیارت سید حمزهٔ موسی...[4]»

صاحب جنة النعیم گفته :

« برحسب مشهور آن بزرگوار مزور حضرت عبدالعظیم بوده است... در مدفن امامزاده حمزه در کتب انساب بطریق اختلاف دیده شده است، اسکندر بیک منشی در جلد اول تاریخ عالم آرا در ذیل نسب صفویه انارالله براهینهم ذکر نموده که نسب این سلسله جلیله بحضرت حمزة بن موسی منتهی می شود و مدفن آن امامزاده در قریه‌ای از قرای شیراز است، و سلاطین صفویه برای وی بقعهٔ عالیه بنا نموده‌اند و موقوفات زیاد قرار داده‌اند، و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده‌اند

---

(۱) رک : ص ۲۶۵ وص ۳۸۸ کتاب حاضر (برای باب باطان) و ص ۳۲۸ (برای مسجد شجره).

(۲) تاریخچهٔ وقف در اسلام ص۷۸.

(۳) تاریخچهٔ وقف در اسلام، ص۷۸، ۷۹.

(٤) کتاب النقض، ص۶٤۳ س ٤.

مقبره‌ای است از حضرت امامزاده حمزه[1]...»

در رسالهٔ منسوب بصاحب عبّاد در احوال حضرت عبدالعظیم چنانکه گذشت مذکور است :

« فیزور القبرالذی یقابل الان قبره و بینهما الطریق و یقول هوقبر رجل من ولد موسی بن جعفر علیهما السلام [2] ».

از این گفته بر نمی‌آید که صاحب قبر حمزة بن موسی بن جعفر علیهم السلام است. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان از قول فخرالمحققین آقا جمال‌الدین در مزار، چنین نقل کرده :

« پس محقق مذکور فرموده که در بعضی اخبار مذکور است که امامزاده عبدالعظیم در اوقات توقف در ری از منزل پنهان بیرون می‌آمد ، و قبری که در مقابل قبر اوست و راه در میان است زیارت می کرد ، و می فرمود که این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام است ، و الحال قبری در آنجاست که بامامزاده حمزه فرزند امام موسی علیه السلام منسوبست ، و ظاهر آنستکه همان قبری باشد که امامزاده عبدالعظیم زیارت آن می‌نمود[3] ».

در جنة‌النعیم آمده :

« در کتاب تحفة‌الزائر [است] که مرحوم مجلسی طاب ثراه فرموده است : قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است... و مرحوم قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس‌المؤمنین فرمود که ری مدفن سید حمزهٔ موسوی و سید عبدالله ابیض و امامزادهٔ لازم التعظیم سید عبدالعظیم است [4] ».

---

(۱) جنة‌النعیم ، ص۴۸۶ س ۷ وصفحهٔ بعدآن س ۲۰.

(۲) کتاب حاضر ، ص۳۸۵.

(۳) کلیات مفاتیح الجنان ، ص۵۶۷ س۱۹ .

(۴) جنة‌النعیم ، ص۴۸۷ س‌آخر.

سخن صاحب مجالس‌المؤمنین را که از کتاب النقض اقتباس کرده، مرحوم قزوینی نیز در یادداشتها آورده است[1].

قول صاحب نقض این عقیدت را، که صاحب این مزار همان حمزة بن‌موسی علیهماالسلام است مؤیدی تواند بود، این گفته که نسب صفویان بحضرت حمزه منتهی می گردد، در حبیب‌السیر [2] و روضة‌الصفا [3] و تحفهٔ سامی تألیف سام میرزا [4] وعالم آرای عباسی [5] و کراسهٔ المعی [6] ثبت افتاده‌است . در باب تعدّد حمزه، و نیز عقب ونسل حضرت حمزه در جنة‌النعیم مطالبی‌مذکور است، طالبان را بدانجا رجوع باید کرد [7].

٤ ـ امامزاده طاهر (هـ ـ ۳) : مرقد امامزاده طاهر و امامزاده مطهّر نیز در جوار حضرت‌عبدالعظیم واقع است ، و مطهّر فرزند طاهر است ، صاحب جنة‌النعیم در این باب چنین آورده :

« آنچه شیخ ابونصر بخاری که از کمّلین نسّابه است در کتاب سرّالانساب نقل نموده این بزرگوار از کسانی‌است که درشهر ری وارد شد، و اورا پسری‌مطهّر نام بود، و نسب را بحضرت علی‌بن‌الحسین می‌رساندبدین گونه : طاهر بن محمد بن محمدبن حسن‌بن حسین بن عیسی‌بن یحیی بن حسین بن زیدبن علی‌بن الحسین ؛ و زوجهٔ حضرت امامزاده طاهر مادر امامزاده مطهّر موسومه بزینب‌مشهوره به‌جعفریه است، وزینب‌نسب‌رابعلی‌زینبی که برادر اسحق عریضی‌است می‌رساند، وعلی‌واسحق

(۱) یادداشتهای قزوینی ،ج ٤ ص۱٦۳ س۹ .

(۲) حبیب‌السیر ، جلد سوم جزء چهارم ص ۳ س۱۸ با ۲٦ تن واسطه.

(۳) روضة‌الصفا ، طبع ۱۲۷۰ جلد هشتم ص۲ س۱۳ .

(٤) تحفهٔ سامی ، ص۷ س۹ .

(٥) عالم‌آرای عباسی ، طبع ۱۳۱٤ قمری، ص٥ س۲۳ .

(٦) کراسهٔ المعی ،ج ۱ ص۲۷٥ س۱ ستون راست ، ونیز ص ٤٦۲ .

(۷) جنة‌النعیم ، ص٤۸٦ - ٤۸۸ و ص٥۰۱ س۸ .

دو فرزندان عبدالله‌بن جعفرند که شوهر زینب خاتون باشد[1]».

در جای دیگر در جنةالنعیم بنقل از مُنتَقلةُ الطّالبیّه چنین مذکور است:

«عن ابن جعفرالحسینی النسّابه بالرّی طاهر بن ابی طاهر محمد المبرقع بن محمدبن الحسن بن الحسین بن عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید الشهید عقبه المطهّر امّه زینب بنت ابی‌عمارة حمزة بن الحسین بن محمدبن حمزة بن اسحق بن الاشرف بن علی الزینبی[2]».

۵ - امامزاده عبدالله (ه - ۲): بقعهٔ امامزاده عبدالله در شمال شهرری فعلی قراردارد و ازخیابان ری از کوچهٔ مشجر وسیعی از سوی مغرب بدانجا می روند، در در کتاب‌النقض مذکور است:

«السیّد ابوعبدالله‌الزاهدالحسین که درجنب سید عبدالعظیم مدفونست[3]...».

محشّی محترم آقای دکتر محدّث در ذیل «ابوالعبدالله» آورده‌اند:

«کذا فی‌النسخ؛ علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی رحمةالله علیه درحاشیهٔ این مورد گفته: این باید همان امامزاده عبدالله باشد باحتمال قوی».

در جای دیگر درکتاب‌النقض چنین آمده:

«... اهل ری بزیارت سید عبدالعظیم روند، و بزیارت سید ابو عبدالله الابیض[4]».

در جنةالنعیم از منتقلةالطالبیة درج افتاده:

«ذکر من ورد الری من اولاد الحسن الافطس بن علی بن علی بالرّی من

---

(۱) جنةالنعیم، ص۴۹۵ س۲۴ ببعد.

(۲) جنةالنعیم، ص۵۰۱ س۱۴.

(۳) کتاب‌النقض، ص۱۸۵ س۱.

(۴) کتاب‌النقض، ص۶۴۳ س۵. در این‌صفحه درمتن سیدعبدالله‌الابیض و نسخه بدل آن سید ابوعبدالله آمده، لکن محشی درکلید نقض ص۹۲ درفهرست نامها اشاره کرده که «دراین صفحه بغلط عبدالله برای متن اختیارشده».

نازلة الکوفة وهوالشاعر ابوعبدالله الحسین بن عبدالله الاصغر الابیض بن عباس بن عبدالله ابن الحسن الافطس[1] . . .»

در حاشیه افزوده شده :

« از این بیان معلوم می‌شود ابو عبدالله شاعر پسر عبدالله ابیض که معروف بامامزاده عبدالله است در ری مدفون شد[2] » .

در جنة‌النعیم در بیان احوال امامزاده عبدالله چنین آمده :

« نسب شریف وی آنجه در کتب انساب صحیحه دیده شده است : عبدالله ابیض بن عباس بن محمد بن عبدالله شهیدبن حسن افطس بن علی بن علی‌بن حسین بن علی‌بن ابی‌طالب، براین قاعده‌پنج پشت‌نسب کریمهٔ امامزاده عبدالله‌منتهی‌می‌شود بحضرت امام زین‌العابدین . . . جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر احوال وی را شرح داده‌اند در ذیل کسانی که در ری مدفون‌اند . . . مرحوم قاضی نورالله این بزرگوار را در کتاب مجالس‌المؤمنین یاد کرده است، وبخاری نسابه گفته است: در ری مزار کثیرالانوار ابوعبدالله حسین بن عبدالله ابیض است که در سال سیصدونوزده برحمت‌ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن‌عبدالله ابیض در کتاب انساب‌مذکور است موسوم به عبدالله . . . خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده‌اش عبدالله عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش‌بیان و شیرین زبان‌بوده‌اند[3] » .

در سبب ابیض نامیدن آن حضرت در همین کتاب درج است :

« این بزرگوار (عبدالله) را ابیض‌خواندند، برای سفیدی بدن ورخسارش[4] » . گویا ظاهراً چون‌وی را ابیض‌می‌خوانده‌اند، این لقب را برپسرش‌حسین و حتی

---

(۱) جنة‌النعیم ، ص ۵۰۱ س ۲۵ .

(۲) جنة‌النعیم ، ص ۵۰۱ ؛ حاشیهٔ آخر صفحه در سمت راست ، که خط آن با خط متن فرق دارد .

(۳) جنة‌النعیم ، ص ۴۹۰ س ۶ ببعد .

(۴) جنة‌النعیم ، ص ۴۹۲ س ۱۱ .

بر نواده‌اش نیز اطلاق می کرده‌اند، چنانکه در تاریخ قم آمده :

« ابوعبدالله الابیض بن الحسین بن عبدالله به ری رفت و اعقاب او بری‌اند[1] » .

با توجه بمطالب مذکور در فوق این سؤال پیش می آید که آنکه در ری مدفون و مرقدش مزار است کیست؟ عبدالله ابیض بن عباس است، یا پسرش ابوعبدالله حسین ، ویا چنانکه در تاریخ قم است نوادهٔ عبدالله بن عبّاس؟

از عبارت منتقلة الطالبیه چنین بر می‌آید که از اولاد حسن افطس ابو عبدالله حسین بن عبدالله بری آمد نه پدر وی ، و در متن کتاب النقض نیز چنانکه گذشت در دو مورد نام ابو عبدالله مذکور افتاده است ، و محشّی آن کتاب در ذیل مورد نخستین آورده :



بقعهٔ امامزاده عبدالله

(۱) تاریخ قم ، ص ۲۲۹ س ۱۵ .

« ابن مهنا در عمدة الطالب ضمن بیان عقب عبدالله‌شهید بن الحسن الافطس گفته [۱] :

امّا العباس بن عبدالله الشهید فعقبه قلیل ، منهم الابیض الشاعر وهو ابوعبدالله الحسین بن عبدالله بن العباس المذکور ، و قال الشیخ ابوالحسن العمری : الابیض هو عبدالله بن العباس، و امّا ابونصر البخاری فقال: انه الحسین بن عبدالله بن العباس وقال: مات بالرّی سنة تسع عشرة و ثلاثمائة و قبره ظاهر یزار [۲] ».

اینکه صاحب جنة‌النعیم اشاره بقول ارباب تاریخ وسیر کرده متأسفانه نام آنها ویا کتابشان را ذکر ننموده است ، وقاضی نورالله نیز ظاهراً بکتاب النقض نظرداشته و از آنجا نقل کرده است.

از جمع این سخنان چنین استنباط می شود که مرقد مشهور موجود را باید ازآن ابوعبدالله حسین بن عبدالله بن عباس متوفی بسال ۳۱۹ دانست ، هرچند پسریا پدر وی نیز در ری مدفون شده باشند. بیش از این بحث دراین باب از حوصلهٔ این مقال بیرون است.

آقای مصطفوی در مقالتی که در اطلاعات ماهانه نوشته‌اند بنای این بقعه‌را چنین توصیف کرده‌اند :

« بنای قدیمی تاحدّی که نگارنده توانستم تشخیص بدهم از آثار دورهٔ‌صفوی بوده که رواق بزرگی در مشرق حرم داشته ، دری از رواق و در دیگری از حرم هر دو رو بجنوب مشرف به جاده‌ای که در ازمنهٔ قدیم از ری به قزوین می‌رفته باز می‌شده است. آثار جادهٔ مزبور همان خطّ سیر گودال‌مانندی است که اکنون‌از کوچهٔ محوطهٔ امامزاده عبدالله به محوّطهٔ مزبور می‌رسد و از کنارهٔ جنوبی بنای بقعه رو به شمال‌غربی امتداددارد... در سال ۱۲۷۴ قمری مرحوم میرزا کاظم خان نظام‌الملک بانی عمارت نظامیه که نقاشیهای صف سلام ناصرالدین شاه آن مشهور می باشد-

---

(۱) ص۳۴۱-۳۴۲ چاپ نجف ، و ص۳۱۵-۳۱۶ چاپ بمبئی (از محشی).

(۲) کتاب‌النقض ، ص۱۸۵ س۳ ذیل.

فرزند میرزا آقاخان صدراعظم نوری[1] - ایوان شرقی و رواق‌فعلی را بجای رواق‌قدیم ساخته. مدخل اصلی بقعه را رو به مشرق نموده گنبدی برفراز آن و ایوانی هم در جانب شمال حرم ترتیب داده است [2] ».



میرزا آقاخان و فرزندش میرزا کاظم خان
عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی

این مرقد چنانکه در نقشهٔ باروی ری باستانی ترسیم کرپرتر مشهود است، در داخل ری برین، در سوی مغرب، نزدیک به بارو، در حوالی دروازهٔ باطان قرار داشته است.

دیگراز بقعه های منسوب بامامزاد گان، بقعهٔ امامزاده‌هادی‌مسجدماشاءالله در کنار جادهٔ قدیم شهر ری‌بطهران، میان باغ صفائیه و ابن‌بابویه، ودو بقعهٔ کوچک

---

(۱) صاحب‌آثاری‌در ایوان جنوبی‌حضرت عبدالعظیم، رک: ص۳۹۲ کتاب حاضر.
(۲) اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۵۵ (۷) مهرماه ۱۳۳۱ سال پنجم ص ۱۷.

بنام سه دختران و دو برادران در کرانهٔ باغستانهای شرقی شهر ری فعلی است [1].

٦ بی بی شهربانو (الف ـ ۱) : در شمال امین آباد بفاصلهٔ یک کیلومترونیم، در دامنهٔ جنوبی کوه ری (= کوه بی‌بی شهربانو) بر فراز صخره‌ای کوهستانی که از دامنهٔ کوه پیش آمده ، بنایی با گنبدی مینایی واقع است ، که هنگام تابش آفتاب تلألؤ و درخشندگی جالب و زیبای آن از فاصله های دور نظر هر بیننده را بسوی خود می کشد. این بنا را مردم محل آرامگاه بی‌بی‌شهربانو دختر یزدگرد سوم و زوجهٔ حضرت امام حسین علیه‌السلام، و مادر امام چهارم می دانند. در شمال کوه مزبور بنزدیکی این بنا قلعهٔ زرتشتی هاقراردارد، که برطبق آیین مذهبی زرتشت اموات خود را در آن می گذاردند . آقای مصطفوی رئیس باستانشناسی در وصف این بنا چنین نوشته‌اند :

« محوطه‌ای بطول ۳۳ متر (شمالی جنوبی) و عرض ۲۲ متر (شرقی غربی) با دیوار سنگی بسیار قدیم محصور گردیده سمت شمال آن سنگ طبیعی کوهستان قراردارد. این محوطه در طرف شمال متصل بکوه است... سمت جنوب این محوطه چند بنای محکم واستوار سنگی با پوششهای گنبدی از سنگ و قسمتی از آجرساخته بودند و وضع بنا می رساند که تمام محوطه و ابنیهٔ مزبور در یک زمان بمنظور آرامگاههای ابدی احداث گشته است، ودر ادوار بعد بوسیلهٔ احداث دیوارهای جدید و رواقها و اطاقها و راهرو وغیره محوطهٔ اصلی را به دو صحن تقسیم نموده صحن های مردانه و زنانه، و اطاقهای مسکونی ومحل توقف واستراحت زوار را بنحوی شایسته در این بنای قدیمی فراهم ساخته‌اند[2]...»

انتساب این مکان به بی‌بی‌شهربانو در هیچیک از کتب مسالک و تواریخ و رجال قدیمی مذکور نیست.

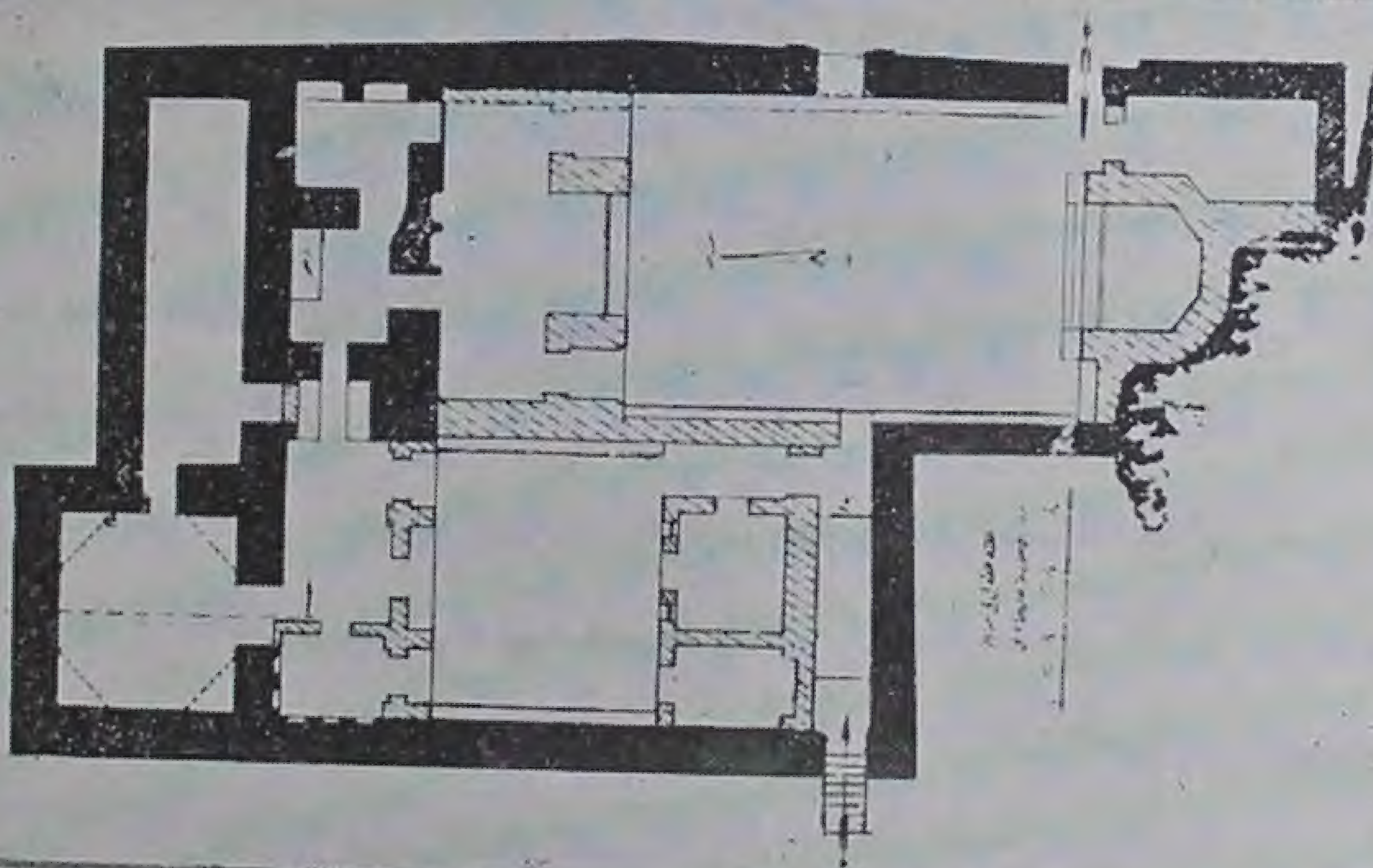
---

(۱) برای اطلاع بیشتر رجوع شود باطلاعات ماهانه ج٥ (٥١) خرداد ۱۳۳۱ ش ص۱۹۳ ؛ و شمارهٔ ٥٥ شهرماه ۱۳۳۱ سال پنجم ص۱۸ مقالهٔ آقای مصطفوی.

(۲) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستانشناسی ، بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو در ری، ص٤.



منظره بقعه بی بی شهربانو از سمت مشرق - کوه نقاره خانه نیز بطور منفرد و مجزا در جلگه پدیدار است



نقشه بقعه بی بی شهربانو (ترسیم مهندس علی اصغر بنائی)

بقعهٔ بی‌بی شهربانو و سوقع آن در ری. عکسها از مقالهٔ آقای مصطفوی

اصولاً داستان بی‌بی‌شهربانو یکی از غوامض مسائل تاریخی‌اسلامی‌است، و صورت‌معمایی‌حل ناشدنی بخود گرفته‌است. گروهی سادر امام‌چهارم‌را دختر یزد گرد ندانسته‌اند. فرقه‌ای دیگر که وی‌را دختر این پادشاه سی‌دانند، نام دیگری جز شهربانو باو داده‌اند.

دستهٔ سوم معتقدند که بی‌بی‌شهربانو درهنگام ولادت حضرت سجاد درگذشته است. اینک نمونه‌ای از این اقوال:

یعقوبی در تاریخ خود آورده:

« کان للحسین علیه‌السلام من الولد: علی‌الاکبر، لابقیّة له، قتل بالطفّ، و امّه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی، و علی‌الاصغر و امّهُ حرار بنت یزدجرد، و کان الحسین سماها غزالة [1]».

در مورد دیگر گفته:

« فکانت امّهُ (علی بن الحسین) حرار بنت یزدجرد کسری، و ذلک ان عمر بن الخطاب لما أتی بابنتی یزدجرد وهب احداهما للحسین بن علی علیه‌السلام فسمّاها غزالة... وقیل إن امه کانت من سبی کابل [2]...»

ابو نصر بخاری، نسّابهٔ معروف در سرّ الانساب در این باب نقل کرده:

«...امّهُ غزالة من بنات کسری [3]...»

در مجمل التواریخ در احوال حضرت سجاد ذکر شده:

« مادرش را شهرناز نام بود دختر یزدگرد شهریار، بروایتی گویند دختر سبحان [4] الملک پارس [کذا] بود و ملک هری نیز گویند، اما روایت اول درست تر است [5]».

مرحوم بهار مصحح این کتاب در ذیل صفحه نقل کرده:

---

(۱) تاریخ یعقوبی، جزء ۲ ص ۲۱۹ س ۱۷.

(۲) تاریخ یعقوبی، جزء ۳ ص ۴۶ س ۲.

(۳) سرالانساب نسخهٔ خطی، ص ۱۵ س ۹.

(۴) مصحح در ذیل این کلمه آورده: « ظ: سنجان (صنجان) و او برادرزادهٔ ماهویه مرزبان مرو است (؟) ».

(۵) مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۵۶ س ۱.

« سبط ابن الجوزی در تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة گوید[1] :

و امّه ام ولد اسمها غزاله و قیل السلافه و قیل امسلمه وقیل شاه زنان[2] » .

طبرسی در اعلام الوری نوشته :

« کان له (حضرت امام حسین) ستة اولاد: علیّ بن الحسین الاکبر زین العابدین علیهما السلام، امّه شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار ...[3] » .

در جای دیگر در احوال حضرت سجاد روایت کرده :

« و اسم امّه شاه زنان و قیل شهربانویه ، و کان امیرالمؤمنین علیه السلام ولیّ حریث بن جابر الحنفی جانباً من المشرق فبعث الیه ببنتی یزدجرد بن شهریار فنحل ابنه الحسین علیه السلام احداهما فاولدها زین العابدین و نحل الاخری محمد بن ابی بکر فولدت له القاسم بن محمد بن ابی بکر فهما ابنا خالة[4] ... »

در قابوس نامه ثبت افتاده :

« دختر شهریار عجم را از عجم بعرب اسیر آوردند، عمر خطاب رضی الله عنه فرمود تا اورا بفروشند. چون او را به بیع گاه بردند، امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه آنجا رسید و گفت : قال النبیّ صلعم : لیس البیع علی ابناء الملوك . چون این خبر بداد بیع ازشهربانو برخاست، ویرانزد سلمان فارسی بنشاندند تا بشوی دهند... شهربانو گفت : تا من مرد را بچشم خود نبینم نخواهم ... تا حسین بن علی بگذشت... گفت : شوهر من باید که وی باشد... بحسین بن علی نکاح کردند[5] » .

ابن بابویه در عیون اخبارالرضا بنقل از جابر بن عبدالله گفته:

« مادر او (حضرت سجاد) شهربانو بنت یزدجرد[6] » .

---

(۱) چاپ طهران ، ص ۱۸۳ (از مصحح).

(۲) مجمل التواریخ ، ص ٤٥٦ س ۱ ذیل .

(۳) اعلام الوری ، ص ۲۰۰ س ماقبل آخر.

(٤) اعلام الوری ، ص ۲۰۱ س ۱۷ .

(٥) قابوس نامه ، ص ۱۱٦ س ۲۰ .

(٦) عیون اخبارالرضا ، ترجمهٔ فارسی ، ج ۱ ص ۲۹ س ۰۷ .

ابن خلکان در احوال حضرت سجاد ذکر کرده :

« امهُ سلافه بنت یزدجرد آخر ملوك فارس[1] ...»

در تاریخ حبیب‌السیر نقل گردیده :

« مادر امام چهارم بروایت مشهور شهربانو نام داشت، و قیل شهربان و قیل شاه زنان وقیل سلافه؛ و در بعضی از کتب سلافه سلامه نوشته شده وقیل غزاله ... و در کشف الغمه از ابن خشاب مروی است که والدهٔ امام چهارم خوله بود بنت یزدجرد ملك فارس وهی التی سماها امیرالمؤمنین شاه زنان[2] ».

در روضةالصفا درج شده :

« نام مادرش (حضرت سجاد) شهربان و قیل شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار... در ربیع الابرار مسطور است که امیرالمؤمنین حریث‌بن جابر حنفی را به حکومت بعضی‌از بلاد مشرق‌فرستاد، وحریث دودختر یزدجرد را بدست‌آورده‌بخدمت آن حضرت آورد، و حضرت مقدس امیرالمؤمنین علی شهربانو رابقرّةالعین خودحسین داد، و دیگریرا که‌مسمّاة بکیهان بانو بود به محمد ابی‌بکر ارزانی داشت[3] ».

در تاریخ جهان آرا نقل گردیده :

« علی زین‌العابدین علیه‌السلام از شاه‌زنان بنت یزدجرد شهریار عجم[4] ...»

در لبّ التواریخ، در احوال حضرت علی اکبر مذکور است :

« مادر او شاه زنان دختر کسری یزدجرد[5] ...»

علاّمهٔ مجلسی در بحارالانوار مجلد یازدهم از ربیع الابرار آورده :

« کان یقول علی‌بن‌الحسین: انا ابن الخیرتین . لانّ جده رسول‌الله(ص) وامه

---

(۱) تاریخ ابن‌خلکان ، طبع ١٢٨٤ ص٣٤٧ س١٠ .

(۲) حبیب‌السیر ، جزء اول از جلد دوم ص٣٦ س١١ .

(۳) روضةالصفا ، جلد ٣ احوال حضرت امام زین‌العابدین (شمارهٔ صفحه‌ندارد) .

(٤) تاریخ جهان آرا ، ص٢٥ س١٠ .

(٥) لب‌التواریخ نسخهٔ مطبوع ، ص١٩ س آخر .

بنت یزدجرد الملک و انشأ ابوالاسود :

وَ اِنَّ غُلاماً[1] بَینَ کسْری و هاشِمٍ
لَأَکْرَمُ مَن نیطَتْ عَلَیْهِ التَّمائِمُ[2]

از بصائرالدرجات صفار قمی نقل کرده :

« ... عن ابی جعفر(ع) قال لما قدم بابنة یزدجرد علی عمر و ادخلت المدینة اشرف لها عذاری المدینة و اشرق المسجد بضوء وجهها ... فقال عمر اختاری، قال فجاءت حتّی وضعت یدها علی راس الحسین بن علی(ع). فقال امیرالمؤمنین (ع) ما اسمک؟ فقالت جهان‌شاه، فقال بل شهربانو[3] ».

از خرایج قطب راوندی آورده :

« ... فامر [عمر] ان ینادی علیها فقال امیرالمؤمنین: لا یجوز بیع بنات الملوک و ان کُنَّ کافرات و لکن اعرض علیها ان تختار رجلاً من المسلمین. فجاءت فوصلت یدها علی منکب الحسین فقال : چه نام داری ای کنیزک ، قالت جهان‌شاه. فقال بل شهربانویه ... فولدت علی بن الحسین[4] ...»

از مناقب ابن شهر آشوب ذکر نموده :

« ... اُمّه شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار الکسری و یسمّونها ایضاً بشاه زنان و جهان‌بانویه و سلافة و خوله، و یقال هی شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز، ویقال هی برة بنت النوشجان والصحیح هوالاول؛ و کان امیرالمؤمنین (ع) سمّاها مریم، و یقال سمّاها فاطمة و کانت تدعی سیّدة النساء[5] ».

از کافی کلینی روایت کرده :

---

(۱) در کتاب شرف ایران و افتخار ایرانیان : و ان ولیداً ...

(۲) بحارالانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱۱ ص ۲ .

(۳) بحارالانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱۱ ص ٤ .

(٤) بحارالانوار ، طبع کمپانی ، مجلد ۱۱ ص ٤ .

(٥) بحارالانوار ، مجلد ۱۱ ص ٥ س ۲۱ .

«... امّه (حضرت سجّاد) سلامة بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز[۱]».

از کتاب الدروس آورده:

«امّه شاه زنان بنت شیرویه بن کسری بن ابرویز و قیل ابنة یزد جرد... و فی کتاب التذکرة... و امّه شاه زنان بنت ملک قاشان، و قیل بنت کسری یزدجرد بن شهریار و یقال اسمها شهربانویه... قال المبرد: و کان اسم ام علی بن الحسین سلافة من ولد یزدجرد معروفة النسب من خیرات النساء، وقیل خولة[۲]...»

در مجلد دهم بحار نیز در مقام ذکر شمارهٔ فرزندان حضرت امام حسین چنین درج گردیده:

«... کان للحسین ستة اولاد: علی بن الحسین الاکبر کنیته ابو محمد امّه شهزنان بنت کسری یزدجرد[۳]...»

در لباب الانساب بیهقی، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار نیز نبذی از این اختلاف اقوال مذکور افتاده، و اختصار را از ذکر آن خودداری می‌شود، و علاقه‌مندان را بدانجا رجوع باید کرد[٤].

در این روایات که نمونه را جهة نشان دادن اختلاف اقوال نقل افتاده، نام مادر حضرت سجاد بترتیب حروف تهجی بدین صورتها: ام سلمة، برة، جهان‌بانویه، جهان‌شاه، حرار، خوله، سلافة، سلامه، شاه زنان، شهربان، شهربانو، شهربانویه، شهرناز، غزاله، فاطمه، مریم، سیّدة النسا، مذکور افتاده، و پدر این بانو نیز باختلاف: سبحان ملک پارس، شیرویه بن کسری، ملک قاشان، ملک هری، النوشجان، یزدجرد ملک فارس ذکر گردیده است، و در آن دوقول که، وی اسیری

---

(۱) بحارالانوار، مجلد ۱۱ ص ٥ س ٢٤.

(۲) بحارالانوار، مجلد ۱۱ ص ٥-٦.

(۳) بحارالانوار، مجلد ۱۰ ص ۲۷۷ س ١٦.

(٤) لباب الانساب بیهقی نسخهٔ خطی، ص ۹۸ س ۲۰.

از کابل (سبی کابل) و یا ام ولد بوده ، نام پدر ذکر نشده است.

تردیدی نیست که جانب این گفته را که وی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است قوّت بیشتری است ، لکن پایان کار این بانو در منابعی که از وی بدین نسبت یاد شده چنین ذکر گردیده :

۱- در عیون اخبارالرضا تألیف ابن بابویه مشهور بصدوق که در عصر صاحب عباد در ری می‌زیسته ، و پس از فوت نیز درهمان شهر مدفون گردیده، ازحضرت امام رضا چنین آمده :

« چون عبدالله بن عامر کریز خراسان را فتح کرد ، دو دختر از یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بدست آورد ، و آنها را نزد عثمان بن عفان فرستاد ، و او یکی را بحسن ویکی را بحسین علیهماالسلام بخشید ؛ و این دو دختر در نزد این دوبزرگوار در حالت نفاس رحلت کردند ؛ و آن دختری که مصاحب حضرت امام حسین (ع) بود در حالت نفاس علی بن الحسین وفات یافت؛ و بعضی از زنهای مربیّه اولادپدر حضرت علی بن الحسین متکفّل امور آن حضرت شد[1] ...»

۲- در تاریخ قم نقل شده :

« ... مادر او (حضرت امام زین العابدین) شهربانویه بنت یزدجرد بن ملك [کذا] بدرد زادن و وضع حمل بامام زین العابدین علیه‌السلام وفات یافت، و امام زین العابدین در سنهٔ خمس وتسعین وفات یافته است و عمر او پنجاه وهفت‌سال و چهارده روز بوده و بروایتی دیگر وفات او در ماه‌محرم سنهٔ اربع و تسعین بوده‌است و مدت عمر او پنجاه وپنج سال و مادر او ام ولد بوده است و اورا سلامه خوانده‌اند؛ و نام او جهانشاه بنت یزدجرد بوده است[2] ».

---

(۱) ترجمهٔ فارسی عیون اخبارالرضا ، ج ۲ ص۳٦۹ س١٤ ؛ نیز رك: بحارالانوار، ج ١١ ص ٤٠.

(۲) تاریخ قم از مؤلفات سال ۳۷۸ بعربی که بسال (۸۰۵ ، ۸۰٦) بفارسی ترجمه گردیده ، ص١٩٦، ١٩٧.

۳- علاّمهٔ مجلسی در بحار از خرائج قطب راوندی آورده :

« و یروی انّها ماتت فی نفاسها به [۱] ».

٤- در جنةالنعیم درج افتاده :

« ... علی بن الحسین (ع) سیّد سجّاد که معروف بعلی اوسط بود و مادرش شاه زنان است که در مدینه ایام نفاس وفات کرد [۲] ... »

در جای دیگر این کتاب، مؤلف پس ازاظهار شگفتی [۳] در اختلاف روایات در باب بی‌بی‌شهربانو در سه کتاب عمدهٔ شیعه :

عیون اخبارالرضا تألیف صدوق، و ارشاد تألیف شیخ مفید، و خرائج وجرائح تألیف قطب راوندی گفته :

« آنچه محقق میدانم شهربانویه مادر علی‌بن‌الحسین در کربلا نبوده است، و در ایام نقاس وقات یافت ، و مرحوم‌سید نعمةالله جزائری فرمود : و مزارهامشهورة فی‌الری [٤] ... »

از صدر این عبارت (آنچه محقق می‌دانم ...) چنین استنباط می‌شود ، که قول سید نعمةالله جزائری مورد قبول مؤلف نبوده است.

٥- جواهر کلام در دائرةالمعارف آورده :

« از بعضی روایات نمایان است که شهربانو در وقعهٔ طف حاضر بوده است ، چنانچه در روایت این شهر آشوب آمده‌است : و جائوا بالحرم اساری الاّ شهربانویه فانها القت نفسها فی الفرات ؛ و ممکن است که غیر از شهربانو مادر زین‌العابدین باشد [٥] ».

---

(۱) بحارلانوار ، مجلد ۱۱ ، ص٥ س۱ .

(۲) جنةالنعیم ، ص۲۰۳ س۲۲ .

(۳) جنةالنعیم ، ص۲۰٥ س۱۰ .

(٤) جنةالنعیم ، ص۲۰٦ س۷ .

(٥) دائرةالمعارف‌الاسلامیة ، حرف «ب» ص۲۹۷ س۱٤ ستون راست.

این بود روایات و اقوالی چند که در منابع مختلف، در باب مادر حضرت سجاد بنظر رسید، و صرف نظر از تردیدی که در تعیین شخصیت وی وجود دارد، و تسلیم به اینکه او همان بی‌بی شهربانو است، در هیچیک از منابع معتمد از صدر اسلام تا قرون اخیر که نگارنده را بدانها دسترس بود، کوچکترین ذکری نیست، که بی‌بی‌شهربانو در ری درگذشته، و در آنجامدفون گردیده است؛ بلکه همهٔ قرائن خلاف آنرا می رساند؛ چنانکه شیخ صدوق، که خود در ری می‌زیسته، و عیون اخبارالرضا را برای صاحب عباد که نیز در این شهر مقیم بوده فراهم آورده است، در این کتاب تصریح کرده که این بانو در هنگام زادن امام درگذشته است. بی گمان هرگاه بقعهٔ بی‌بی شهربانو بعهد وی در ری موجود و مزار می‌بود، در این کتاب اشارتی می‌رفت.

ابو دلف که به قول مینورسکی پیش از سال ۳۳۴ هجری (=۹۴۴م) از ری دیدن کرده[۱]، آثار فرس و نواویس (=استودان) زردشتیان را در شمال ری ذکر می کند، لیکن کمترین اشارتی به مدفن بی‌بی‌شهربانو در آن‌حدود ندارد بدین‌قرار:

« یشرف علی‌المدینة جبلٌ یعرف‌بطبرك، فیه‌ابنیةُ آثارالفرسِ ونواویس[۲]...»

در کتاب نفیس النقض نیز که ذکر اماکن مقدس ری، بتفصیلی که در مطاوی کتاب گذشت، در آن مکرر آمده[۳]، بهیچ روی نامی از بی بی شهربانو مذکور نیست.

حاج ملا محمد باقر مؤلف جنةالنعیم که کتاب بزرگ خود را به تحقیق در احوال حضرت عبدالعظیم اختصاص داده، و بمناسبت از شخصیتهای‌مذهبی مدفون در ری نیز ذکری بمیان آورده، از مدفن بی‌بی شهربانو دراین شهر یادی‌نکرده‌است.

مرحوم‌علامهٔ قزوینی در یادداشتهادر تحت عنوان « افسانه های تاریخی‌ولی بکلّی بی‌اصل» گفته:

---

(۱) ترجمهٔ تعلیقات مینورسکی، سفرنامهٔ ابودلف، ص۱۳۳ س ۲۶.

(۲) الرسالةالثانیه، ص۳۱ س۱۰.

(۳) از جمله ص۶۴۳ که نام مزاری چند از شیعه وسنی درج افتاده است.

« مزارشهربانو در حوالی طهران ، وحال اینکه‌وی بطبق کتب اخباروتواریخ خودرا بعد از قتل حسین در آب غرق نمود [۱] » .

آقای مصطفوی درمقالتی که بسال ۱۳۳۱ در اطلاعات ماهانه منتشرساخته‌اند، فقره‌ای چند از زیارت نامهٔ بی‌بی شهربانو را که در آنها نامهای مختلف آن بانو درج گردیده نقل، و سپس چنین ذکر کرده‌اند:

« روی‌الواح دیگری که در رواق یامسجدشمالی حرم بر دیوار نصب گردیده، روایاتی از مرحوم سید نعمةالله جزایری و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم قمی‌نقل وضمن آنها چنین ذکر شده است که :

پس از واقعهٔ روز عاشورا چون بی‌بی شهربانو نسبت باعراب بیگانه بود ، بدستور امام از همراه شدن با سایر اعضاء و خانواده یعنی‌اهل بیت اطهار و عزیمت بشام خودداری نموده و عازم سرزمین ایران که موطن اصلی مشارالیها بود گردید و در ری فوت نمود، درکوهستان مجاور ری دفن گشت که همین‌محل بقعه باشد [۲] » .

پیداست که مندرجات این‌الواح را بهیچ روی قوّت تعارض با روایات‌مذکور درسابق نتواند بود .

بهنگامی که مسائل بزرگی ازفاجعهٔ کربلا، که از اعظم‌وقایع تاریخی‌اسلامی است ؛ و عموم مورخان را وجههٔ همّت بر ثبت و ضبط آن معطوف بوده ، همچنان مجهول مانده باشد ، فی‌المثل مدفن سر مطهّر حضرت امام‌حسین بشرحی که بیاید معلوم نباشد که درکجاست ، مدفن شهربانو را، که هیچیک از مورخان و ارباب سیر و انساب پیشین در آن باب تصریحی ندارند ، و اقوال مربوط به وی بجملگی‌حاکی ازآنست که درخارج از ایران درگذشته ، نتوان در ری دانست .

در باب مدفن راس امام حسین در المختصر ابوالفدا و روضةالمناظر ابن‌شحنه شرحی بدین تقریب مذکور است :

---

(۱) یادداشتهای قزوینی ، جلد۱ ص۸۵ .

(۲) اطلاعات ماهانه ،ج ۵ سال۱۳۳۱ شمارهٔ ۱ ص۱۷ .

« اختلف فی موضع رأسه فقیل جهز الی المدینة و دفن عند امه ، و قیل دفن عند باب الفرادیس بدمشق ، و قیل انّ خلفاء مصر نقلوا من عسقلان راساً الی القاهرة و دفنوه بها و بنوا علیه المشهد المعروف بمشهد الحسین[1] ...»

نظیر این گفته در تاریخ ابن‌وردی نیز مشهود است[2] :

صاحب تاریخ گزیده آورده :

« [یزید] سر حسین باز بکربلا فرستاد و بروایتی در عسقلان دفن کردند و بروایتی در حرّان [3] ».

طبرسی در اعلام‌الوری نقل کرده :

« ذکر الاجلُّ المرتضی ، رضی‌الله عنه ، فی بعض مسائله انَّ راس الحسین ابن‌علی ردّ إلی بدنه بکربلا من‌الشام و ضمّ الیه [4] ».

در جنّة‌النعیم[5] و سفینة‌البحار[6] نیزدر این معنی اقوالی ثبت افتاده که اختصار را از ذکر آن صرف‌نظر می‌شود.

چون در تاریخ حوادث ری، تا آنجا که عرصهٔ تتبّع برنگارنده فراخ بوده، نام بانویی بدین‌صورت مشهود نیفتاده تااحتمال‌خلط اسم‌برود، از این‌رو شایدبتوان گفت که: این‌محل دخمه‌ای‌از بزرگان زردشتی‌بوده است، و برای آنکه مسلمانان آنجا را خراب نکنند ، آنرا بعروس ایرانی خاندان نبوت نسبت داده‌اند ، و بنای آن نیز در افزودند. وجود دخمهٔ گبرها در آن نزدیکی در شمال مؤید این نظر است ، و چنانکه در صحیفهٔ ۳۷۹ اشارت رفت ، تواند بود که‌آن محل دخمهٔ فرزندان‌یزد گرد

---

(۱) المختصرابوالفدا ، ج ۱ ص۲۰۲ س ١٤ ؛ روضة‌المناظر ، مطبوع در حواشی مروج‌الذهب، ج ۱ ص٢٣٤ .

(۲) تاریخ ابن‌وردی ، جزء ۱ ص۱۷۳ س۲۳ .

(۳) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص۲۰۳ س۱۵ نیز ص ۲٦۰ س١٤ .

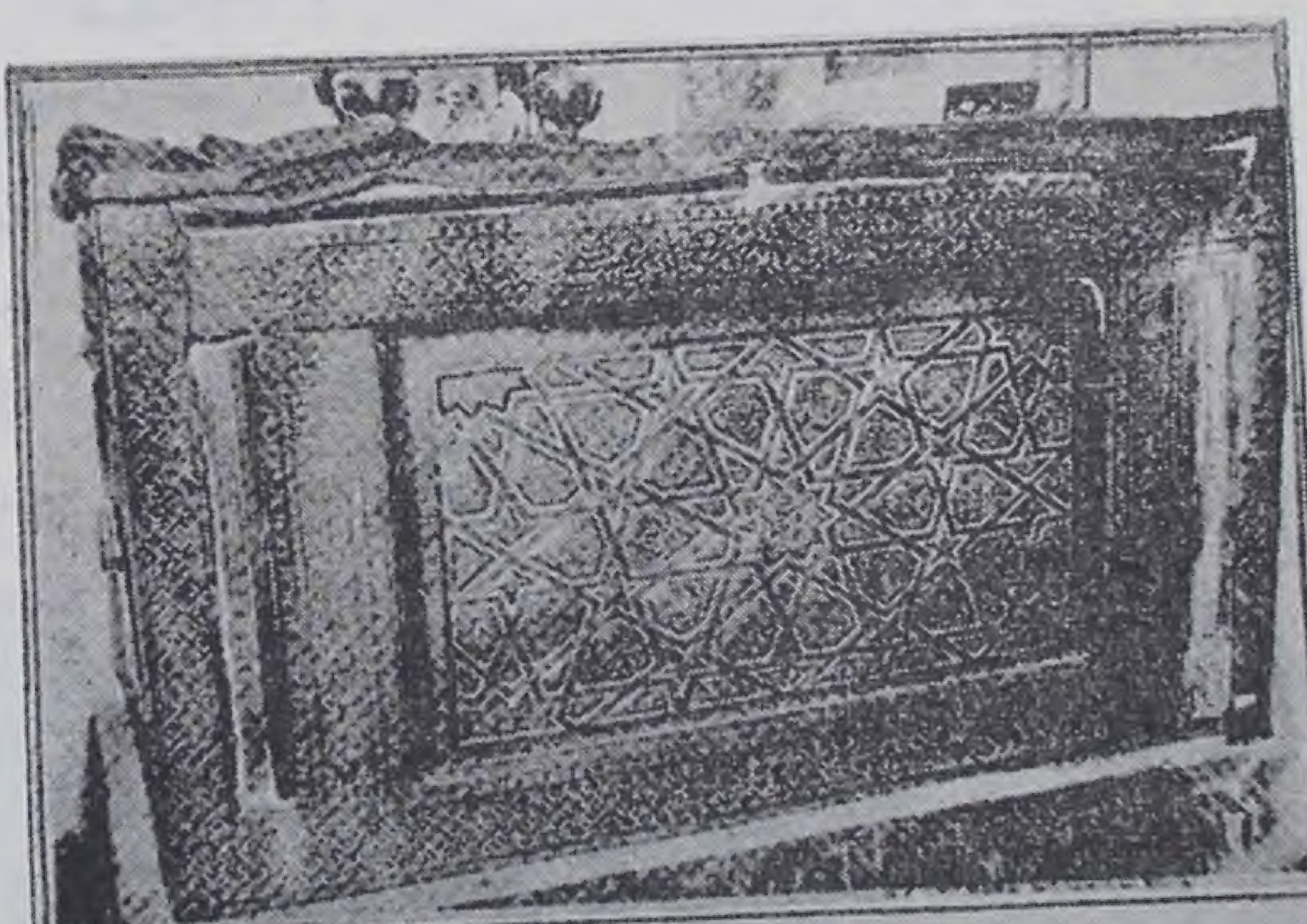
(٤) اعلام‌الوری ، ص۲۵۰ س۱۸ .

(۵) جنة‌النعیم ، ص۱۸۹ س۱۸ ببعد.

(٦) سفینة‌البحار، ج ۱ ص٤٩١ س٢٤ .

دوم (هرمز و خاندان وی) بوده که در ری بدست فیروز کشته شده اند، وبرای محفوظ ماندن آنرا بفرزند یزدگرد سوم نسبت داده اند. بلندی محل این بقعت نیز در کوه ری یادآور دستور وندیدادست که در ص ٣٦٧ کتاب حاضر ثبت افتاده.

بهر روی، باستانی ترین اثر موجود در این بقعه صندوق مرقد است، آقای مصطفوی در تحقیق خود از بقعهٔ بی بی شهربانو آنرا چنین توصیف کرده اند.



ضلع شمالی صندوق مرقد بی بی شهربانو مورخ بسال ٨٨٨ هجری

حاشیه سمت راست . قال النبی علیه السلام ان کنت صانعاً لکنت نجاراً فی سنة ثمان وثمانین وثمان مئة

عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی

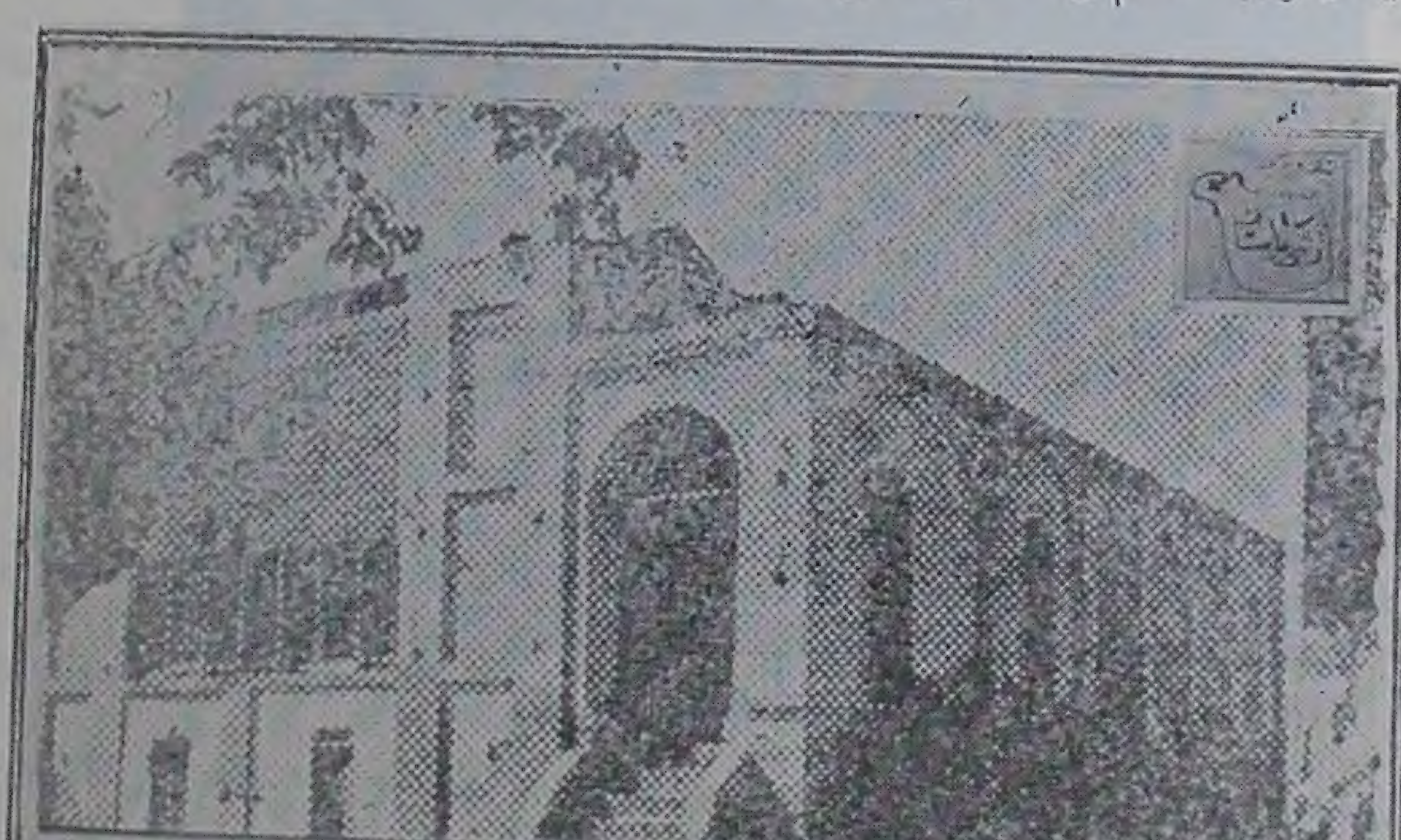
« قدیمترین اثر تاریخی این بقعه که نوشته در بردارد ، صندوق روی مرقد است. صندوق مزبور بطول ١/٧٨ متر و عرض ٩٧/. متر و ارتفاع ٩٨/. متر در گوشهٔ جنوب غربی حرم متصل بدیوار در زاویهٔ جنوب غربی قرار دارد... حاشیهٔ سمت راست :

قال النبی علیه السلام ان کنت صانعاً لکنت نجّارا فی سنة ثمان و ثمانین و ثمان مائة.

حاشیهٔ سمت چپ : هذه‌المقبرة لامّ المؤمنین و خیرالخواتین ستّی شهربانویه قدس‌الله سرها .

با توجه باین کتیبه‌ها بخوبی معلوم می شود که درسال ۸۸۸ قمری وضع فعلی مقبرهٔ بی‌بی‌شهربانو و صندوق آن را ترتیب داده‌اند [۱]» .

۷- بی‌بی‌زبیده (ه-۱): بقعه‌ای برفرازمکان‌بلندی‌در زمینهای‌حسین‌آباد[۲]، در کنار خیابان شهر ری از سوی مغرب، در محاذات کارخانهٔ گلیسیرین واقع است ، که مردم عامی آنرا به بی‌بی زبیده منسوب می دانند ، و معتقدند این بانو دختر حضرت امام‌حسین است از بی‌بی‌شهربانو، که باتفاق مادر خویش بری آمده، و پس ازمرگ دراین‌محل مدفون گردیده‌است. در زیارت نامه صاحب مرقد «بنت‌الحسین الشهید و زوجة قاسم‌بن‌الحسن یعنی‌فاطمة‌الملقب بزبیده‌خاتون» معرفی گردیده‌است.



بقعهٔ بی‌بی زبیده و موقع آن در ری باستان

---

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی ، بقعهٔ بی ی‌شهربانو ، ص ۳۷ .

(۲) بمناسبت نام میرزا محمدحسین فراهانی دبیرالملک ، که در سال ۱۲۷۶ قمری اراضی آنجا باسه رشته قنات باو سپرده شده بود : اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥ (٥٣) مرداد ۱۳۳۱ مقالهٔ آقای مصطفوی ، ص ۲۱ .

بر دیوار رواق این بقعه لوحه‌ای نصب است، که در آن شرح سفر بی‌بی‌شهربانو و دخترش زبیده خاتون از کربلا بری ، و حوادثی که بر سرشان آمد ، تا آنجا که قاسم ثانی فرزند قاسم‌بن‌حسن از زبیده خاتون ولادت یافت ، و بعدها بدست کسان حجاج یوسف در قلعهٔ شمیران مقتول ، و در دزج علیا در جنب راس پدر مدفون شد آمده است. تحقیق در این باب به مرحوم فاضل دربندی منسوب است[1].

مطالب این لوحه را بهیچ روی باموازین علمی ومنطقی و تاریخی مطابقتی نتواند بود ، چه:

نخست آنکه در هیچیک از منابع معتمد ذکری از اینکه دختری بدین نام از امام در ری مدفون باشد نیست.

دُدیگر آنکه درستی انتساب این بقعه به بی بی زبیده فرع بر درستی داستان بی‌بی‌شهربانو ، و آمدن وی با ذوالجناع امام بری است ، و در این باب درصحائف پیشین بتفصیل سخن رفت و اعادت را نیازی نیست.

سدیگر آنکه بفرض که داستان شهربانو رویی در صواب داشته باشد ، بازهم واقعه زبیده درست نمی‌نماید؛ زیرا حضرت سیدالشهدا را دختری بدین نام و آن‌هم ازاین بانو نبوده است.

در لبّ‌التواریخ نام دختران حضرت سیدالشهدا بدین ترتیب ضبط افتاده :

«سکینه‌مادر ایشان رباب‌بنت‌امرؤالقیس وفاطمه‌مادر او ام اسحق‌بنت‌طلحه[2]».

مؤلف جنّةالنعیم را نیز در مطاوی آن کتاب اشارات مفیدی در باب فرزندان حضرت امام حسین است، از جمله گوید :

« مرحوم شیخ مفید دو دختر برای جناب سیدالشهدا درکتاب مستطاب‌ارشاد بیش ذکر نکرده است :

---

(۱) نیز رك : اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥ (٥٣) مرداد ۱۳۳۱ سال پنجم مقالهٔ آقای مصطفوی ، ص۲۱.

(۲) لب‌التواریخ ، نسخهٔ مطبوع ص۲۰ س٥.

اول سکینه بنت‌الحسین(ع) که مادرش رباب دختر امرؤالقیس بن عدی کلبیه معدیّه است، و مادر عبدالله رضیع صریع.

دوم فاطمه بنت‌الحسین(ع) مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله تمیمیّه است؛ و در کتاب مستطاب امالی زمان خروج جناب سیدالشهدا(ع) از مدینهٔ طیّبه فرموده است: وَ حَمَلَ اَخَواتِهِ عَلَی المَحامِلِ و ابنتَهُ و ابنَ اَخیهِ القاسم ابن الحسن، و این عبارت صریح است یکدختر بیشتر نیاوردند با خود بسوی عراق؛ و صاحب مناقب علاوهٔ از این دو دختر زینب نیز نقل کرده است... آنچه صحیح و مشهور بین علماء و اهل خبر و سیر است دو دختر برای جناب سیدالشهد ارواحنا له‌الفدا زیادتر نتوان تعیین نمود؛ و ابوالفرج اصفهانی گفت: إنّ للحسین بنتَینِ فاطمة و سکینة [۱]».

ظاهراً فاطمه دختر آن حضرت زوجهٔ حسن مثنی بوده است. مرحومان علامهٔ قزوینی و عباس اقبال در حاشیهٔ شدّالازار آورده‌اند:

«گویند حسن مثنّی از عمّ خود حضرت امام حسین یکی از دختران او را خواستگاری نمود، آن حضرت فاطمه و سکینه هر دو را باو نموده فرمود: ازین دو هر کدام را خواهی اختیار کن. حسن شرم‌زده‌شده هیچ جواب نداد، آن حضرت فرمودند: من فاطمه را که اشبه ناس است بمادرم فاطمه دختر رسول‌الله (ص) بتو تزویج نمودم... [۲]»

این قول که در اینجا با ادات تمریض «گویند» ثبت افتاده، درجنةالنعیم حدیث صحیح تلقی گردیده است:

«در حدیث صحیح است وقتی که حسن مثنّی خطبه کرد دختر جناب امام حسین را... الخ [۳]».

---

(۱) جنةالنعیم، ص۵۸ س۱۱.

(۲) شدالازار، ص۲۸ س۱۴ ذیل.

(۳) جنةالنعیم، ص۵۸ س۲۰.

در جنةالنعیم در جایی آمده :

« اولاد جناب خامس آل‌عباء(ع) برحسب قطع شش تن بودند : چهار پسر و دو دختر. . . امّا دختران آن بزرگوار یکی فاطمه مزوّجهٔ حسن مثنّی است، ودیگری آمنه یا امیمه است که معروفه بلقب سکینه است، و مادرش رباب دختر امرؤالقیس است. . .[1] »

در سرّالانساب ابو نصر بخاری ، نسابهٔ معروف[2] ، و انساب احمدبن علی‌بن مهنّا[3] نیز تنها دودختر به آن حضرت نسبت داده شده.

در دائرةالمعارف‌الاسلامیه صاحب جواهر آمده :

« از این بانو (بی‌بی شهربانو) هم بجز زین‌العابدین متولد نشده است[4] ».

نتیجه‌ای که‌از تمام مطالب مذکور در مبحث بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو وبی‌بی‌زبیده توان گرفت بدین تلخیص است.

۱- بطور قطع مسلم نیست که مادر حضرت سجاد دختر یزدگرد است.

۲- با تسلیم باینکه‌این شاهزاده خانم ایرانی‌زوجهٔ حضرت سیدالشهدا ومادر امام چهارم است، ثابت نیست که نام وی شهربانو است.

۳- مادر امام چهارم‌بنا بروایات اسناد مورد اعتماد ، در نفاس آن حضرت درگذشته و در واقعه کربلا زنده نبوده است.

٤- بنا بآن دسته از اقوال که این بانو را درکربلا حاضر دانسته‌اند ، وی در پایان فاجعه خودرا در فرات غرق کرده ، و در هیچ سند قدیمی مذکور نیست که ازکربلا بری آمده بوده است.

٥- بی‌بی‌شهربانو را فرزندی جز امام چهارم ذکر نکرده‌اند.

---

(۱) جنةالنعیم ، ص۲۰۳، ۲۰٤.

(۲) سرالانساب ، نسخهٔ خطی ، ص۱٤ س۱٥.

(۳) انساب ابن‌مهنا (شمارهٔ صفحه ندارد).

(٤) دائرةالمعارف‌الاسلامیه، تالیف‌صاحب‌جواهر، حرف‌ب، ص۲۹۷ س٦ ستون‌راست.

۶ـ حضرت سیدالشهدا را دختری بنام زبیده نبوده ، و در منابع تنها دو دختر بنام سکینه وفاطمه ازآن حضرت مذکور افتاده، و مدفن هیچیک از آن دو نیز در ری نبوده است

اینکه در زیارت نامهٔ بی‌بی زبیده مذکور است « فاطمة الملّقب به زبیدة خاتون » دعویی است که صحّت آنرا سندی بایسته است.

نگارنده چنین می‌پندارد، که اگر در این مکان بانویی بنام زبیده مدفون شده باشد ، بی تردید وی زبیده خاتون دختر عمّ و زن ملکشاه ، مادر برکیارق دختر یاقوتی‌بن داود است ، که در ری حالتی کمابیش مشابه سیّده زن فخرالدوله داشت؛ و وی را بدستور مؤیدالملک زندانی و سپس خفه کردند. این دعوی را شرحی‌است بدین تلخیص :

پس از مرگ ملکشاه تَرکان خاتون زن وی خواست پسر خود محمودرا، که هنوز پنج سال تمام نداشت، جانشین پدر کند. برکیارق ولیعهد ملکشاه دراصفهان بود ، غلامان نظام‌الملک اورا که سیزده سال‌داشت از اصفهان‌بری بردند، و برتخت نشاندند[1]. زبیده زن دیگر ملکشاه را از سوی تَرکان خاتون نسبت به پسر خویش برکیارق همواره وحشتی بود، ابن اثیر در این معنی گفته :

« و کانت والدة برکیارق زبیدة ابنة یاقوتی‌بن داود ، وهی‌ابنة عم ملکشاه، خائفة علی ولدها من‌خاتون ام محمود [2] ».

برکیارق، مؤیدالملک ابوبکربن نظام‌الملک را در ذی‌الحجهٔ سال ۴۸۷ وزارت داد، لکن در صفر ۴۸۸ ویرا معزول کرد، و فخرالملک برادر مهتر وی‌را بدین مهم برگزید[3]. گفته‌اند که زبیده خاتون و وزیرش مجدالملک را در عزل مؤیدالملک

---

(۱) تاریخ آل سلجوق درآناطولی ص۱۸ س۱۲ ؛ روضة‌الصفا، جلد ۴ (شمارهٔصفحه ندارد) ؛ سلجوقنامه ، ص۳۵ س۸ ؛ راحة الصدور ، ص. ۱۴۰ ؛ مجمل فصیحی ، بخش دوم ص۲۰۴ س۹.

(۲) ابن اثیر ، جزء ۸ ص۱۶۵ س۱۰.

(۳) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص۱۱۰.

دستی بوده است. در تمام مدت وزارت فخرالملک، وزیر واقعی مجدالملک بود، که وزارت زبیده خاتون وریاست استیفاء سلطانی را داشت. سرانجام فخرالملک از وزارت معزول گردید، و مجدالملک سمت صدارت یافت، و دو سال در این کار روزگار برد. وی بر طریق تشیّع بود، و باتفاق زبیده خاتون بر جمیع امور مملکت استیلا داشت.

مؤیدالملک دشمن دیرین زبیده خاتون و مجدالملک، که بسال ٤٨٨ ازوزارت برکیارق برکنار گردیده بود، وعزل خودرا بتحریک این بانو و وزیرش می‌دانست، در دل کرده بوده که انتقام خویش را از این دو تن بگیرد[1]. مجدالملک را درآیین شیعه آثارخیر بسیاراست، و شمّتی ازآن در بحث از مرقد حضرت عبدالعظیم درج افتاد، زبیده خاتون را بوی حسن ظنّی بوده، و صاحب کتاب النقض دراین باب چنین آورده:

«امامجدالملک ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی البراوستانی قدس الله روحه شیعی و معتقد و مستبصر و عالم و عادل بود، اما چون در مشورت سلطنت وقوّت وزارت و فرماندهی و جهانداری بجایی رسید که مادر سلطان برکیارق را بنکاح بخواست، و گنجهای عالم برداشت وبر لشکر های دنیا ازحدّ روم تا بیوزکند وبلاد ترکستان وچین وماچین فرمانده شد، و سلطان نشانی و تاج بخشی می کرد، امرا و خواجگان دولت بر وی حسد بردند[2]».

مؤیدالملک بسال ٤٩٢، بسبب وحشتی که از مجدالملک و زبیده خاتون و برکیارق ویرا عارض شد، در خفا پناهی می‌جست، ازین رو بگنجه نزد محمد برادر برکیارق رفت، و اورا برخلاف برآدر برآغالید، و بعزم جنگ با برکیارق همدان‌را عازم شدند[3]، وآوازه برآوردند که خاتون [زبیده] و مجدالملک میل بمردم الموت دارند، وبملحدان پیوسته‌اند[4] و مردم را بدیشان بدگمان ساختند.

(۱) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۰، ۱۱۱.

(۲) النقض، ص ۸۷ س ۱۳ ببعد.

(۳) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۹ ببعد.

(٤) تاریخ آل سلجوق در آناطولی، ص ۲۱ س ۸.

بدین ترتیب، مجدالملک در ۱۸ شوال ۴۹۲ مقتول گردید[1]، و زبیده‌خاتون را نیز در ری بدستور مؤیدالملک محبوس وخفه کردند. برکیارق که تاب مقاومت سپاهیان محمد و مؤیدالملک را نداشت، پیش‌ازاین واقعه ری را ترک گفته، باصفهان رفت. محمد در ری بسلطنت نشست ومؤیدالملک بازوزارت یافت[2]. در نسایم‌الاسحار این تفصیل چنین ملخّص شده:

«[مؤیدالملک] بگنجه آمد بخدمت سریر سلطان محمدبن ملکشاه، و اورا بر سلطنت و استخلاص ملک‌از برکیارق تحریض کرد، و خروج نمودند، وبعداز کرور مصافات و حروب، غلبه سلطان محمدراشد، و مالک ممالک گشت، و مؤیدالملک باز وزارت‌را استیناف نمود، و مادر سلطان برکیارق‌را بقصد او خنق و خبه کردند، و مجدالملک قمی را بسعی او بر تیغ قهر گذرانیدند[3]».

در ابن‌اثیر در این باب، که زبیده خاتون در ری در غیبت پسر سرپرستی کارهای شاهی‌را متقلّد بود، و نیز داستان خفه کردن اوچنین ذکر گردیده:

«... ورد السلطان محمد الی‌الرّی‌ثانی ذی‌القعده (سال ۴۹۲). فوجد زبیدة خاتون والدة اخیه‌السلطان برکیارق قد تخلفت بعد ابنها، فاخذ ها مؤید الملک و سجنها فی‌القلعة، واخذ خطها بخمسة آلاف دینار، و اراد قتلها و اشار علیه‌ثقاته ان لایفعل ذلک، فلم یقبل منهم... و رفعها الی‌القلعة و خنقت؛ وکان‌عمرها اثنتین و اربعین سنة[4]».

در المختصر ابی‌الفدا در این مهم چنین اشارت رفته:

«فی‌هذه‌السنة (۴۹۲) قوی امر محمدبن ملکشاه، اخی‌الملک برکیارق؛ و هو اخوالسلطان سنجر لاب و ام، و امهما ام ولد؛ و اجتمع الیه‌العساکر و استوزر

---

(۱) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص۱۱۱ و ۱۳۰.

(۲) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص۱۳۰.

(۳) نسائم‌الاسحار، ص۵۳.

(۴) ابن‌اثیر، جزء ۸ ص۱۹۱ ص۱۳ ببعد.

محمد مؤیدالملک عبیدالله بن نظام الملک ، و قصد اخاه السلطان برکیارق وهو بالری ؛ فسار برکیارق عن الری، و وصل الیها محمد ، و وجد والدة اخیه برکیارق زبیدة خاتون قد تخلفّت بالریّ عن ابنها ؛ فقبض علیها مؤیدالملک و اخذ خطها بمال ثمّ خنقها[1] . . . » .

برکیارق را ، خط ستدن مؤیدالملک از زبیده خاتون و قتل وی سخت گران آمد ، ازین رو در نبرد کرّت بعد که بسال ٤٩٤ میان برکیارق و محمّد رخ داد ، و برکیارق ظفر یافت ، و مؤیدالملک اسیر گردید ، سلطان وی را پس از مدتی نه بس دیر بدست خویش گردن بزد ؛ وعمده سبب همان داستان مادر بود [2]، ابن اثیر در این معنی چنین گفته :

« فلما اسرالسلطان برکیارق مؤیدالملک رای خطّه فی تذکرته بخمسةالاف دینار فکان اعظم الاسباب فی قتله[3] . . . »

برکیارق جهة زنده نگاهداشتن نام مادر ، یکی از دختران خویش را ، که بعد ها بعقد مسعود سلجوقی درآورد ، زبیده نامید، که بسال ٥٣٢ درگذشت ، درکامل ابن اثیر در وقایع سال ٥٣٢ چنین نقل گردیده :

« فیها توفیّت زبیدة خاتون ابنةالسلطان برکیارق زوج السلطان مسعود[4] » .

حال اگر این حدس مقبول تلقی گردد که :

« برکیارق برگور مادر خویش بقعتی مناسب پی افکند ، که سالها بنام زبیده خاتون معروف بود ، و در قرون بعد نام زبیده همچنان در تداول بماند، لکن شخصیت وی فراموش گردید . پس از رسمیت یافتن تشیع، مردم عامی که هرصاحب

---

(١) المختصر، ج ٢ ص ٢٢٢ س ١٣ .

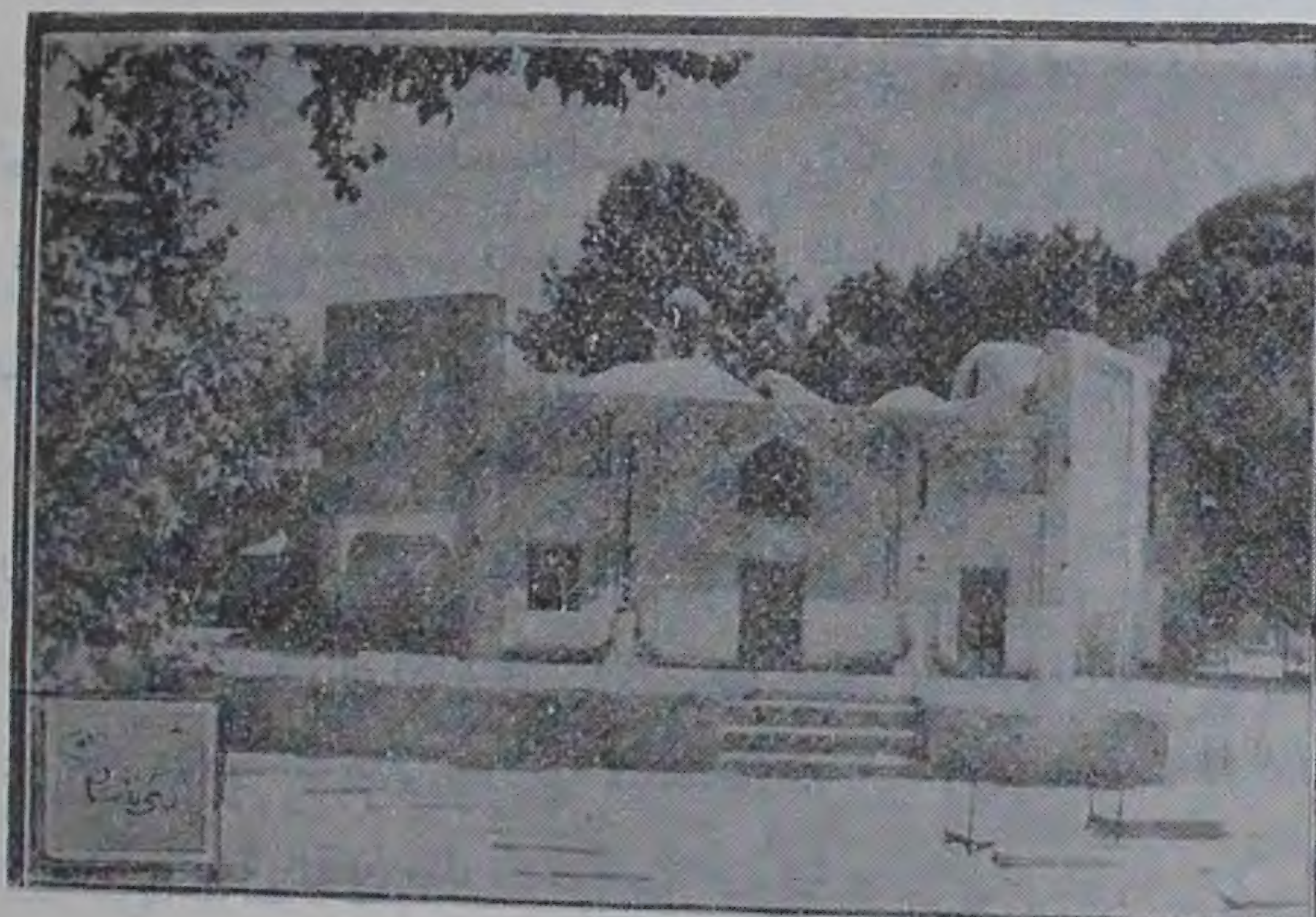
(٢) وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ، ص ١٣١، ١٣٢ ؛ راحة الصدور ، ص ١٤٨ ؛ مجمل فصیحی، بخش دوم در واقعهٔ سال ٤٩٦، ص ٢١٢ س ٤ .

(٣) ابن اثیر ، جزء ٨ ص ١٩١ س ١٧ .

(٤) ابن اثیر ، جزء ٨ ص ٣٦٣ س ١٢ .

نامی را شیعه می پنداشتند ، صاحب این بقعت را نیز دختر امام گمان بردند » ، در این صورت‌مشکل بقعهٔ بی‌بی زبیده نیز آسان می‌شود .

۸ - ابن بابویه (ه - ۲) : دیگر از بقاع موجود در پهنهٔ ری قدیم بقعهٔ ابن‌بابویه، بنزدیکی برج‌طغرل است. آقای مصطفوی‌در توصیف این بقعه دراطلاعات ماهانه چنین نوشته‌اند :



بقعهٔ شیخ صدوق، و موقع آن در ری باستان
عکس از کتاب تاریخچهٔ وقف در اسلام با اندك تصرف

« بر روی سکوی هشت ضلعی بلندی ، در میان محوطهٔ مشجر و با نزهتی که تفرجگاه مردم‌عادی‌طهران ویکی‌از‌گورستانهای‌آبرومند این شهراست، بقعهٔ‌ابن‌بابویه بصورت هشت ضلعی از خارج جلب نظر می کند. مدخل اصلی آن از طرف مشرق است که از ایوان به رواق و از آنجا داخل حرم سربع وسیعی می گردد. تمام بنا از آثار عهد فتحعلی شاه قاجار بنظر می رسد ، و هیچ اثر و نوشتهٔ قدیمی در آن دیده نمی‌شود[1] . . .»

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥ (٥٣) مرداد ۱۳۳۱ سال پنجم ، ص ۲۰ س ۱۲ ستون چپ.

ابن بابویه ، ابو جعفر محمدبن علی‌بن الحسین بن موسی‌بن بابویه قمی وملقب بصدوق است، در علوّ مقام و رتبت وی گفته‌اند :

« لولاه لاندرست آثار اهل‌البیت علیهم السلام [1] » .

وی را مؤلفاتی پر ارج‌است ، از جمله کتاب‌من لا یحضره الفقیه ، یکی‌از کتب چهار گانهٔ ارکان بناء معارف شیعه است ، که در نه هزار و چهل و چهار حدیث تألیف یافته[2] . کتاب‌التوحید ، و کتاب‌النبوة ، و عیون اخبارالرضا از فراهم‌آورده‌های وی نیز هریک شهرتی دارد[3] .

ابن بابویه بسال ۳۸۱ درگذشت ، و در ری مدفون گردید . پدر او ابوالحسن علی‌بن‌الحسین نیز از اکابر عالمان شیعه است ، که بسال ۳۲۹ رخ در نقاب خاک کشید، و مزارش در قم مطاف است[3] .

علامهٔ فقید مرحوم قزوینی را در مطاوی یادداشتها در باب لفظ « بابویه » تحقیقی است، که تتمیم فائدت را ملخص آن مجموع در ذیل درج می‌افتد :

« بابویه از نامهای معمول قرون‌وسطی ، و مصغر باب بمعنی پدر است(تصغیر استعطاف) یعنی پدرک[4] و باصطلاح مردم فرانسوی petit - père ، وهمانند آن است نامهای خالویه مصغر خال و عمو مصغر عم ، و کاکویه بمعنی خالویه[5] و جاذویه در هرمز جاذویه ، و بهمن جاذویه [6] (جاذویه بمعنی شفیع و واسطه است) ،

---

(۱) هدیةالاحباب ، ص ٤٩ .

(۲) طبرسی و مجمع البیان ، تألیف نگارنده ، ج ۱ ص ۸۷ ، ظهرالاسلام ، ج ٤ ص۱۲۵ .

(۳) طبرسی ومجمع‌البیان ، ج ۲ ص٦۱ .

(٤) بابویه و بابک به یک معنی توانند بود ، سعدی گفته :

پسر گفتنش ای بابک نامجوی   یکی مشکلم را جوابی بگوی

کلیات سعدی ، بوستان ص۱۳۹ س۱۸ .

(٥) یادداشتهای قزوینی ، ج ۷ ص۱۵۲ .

(٦) یادداشتهای قزوینی ، ج ۲ ص۱۳۱ .

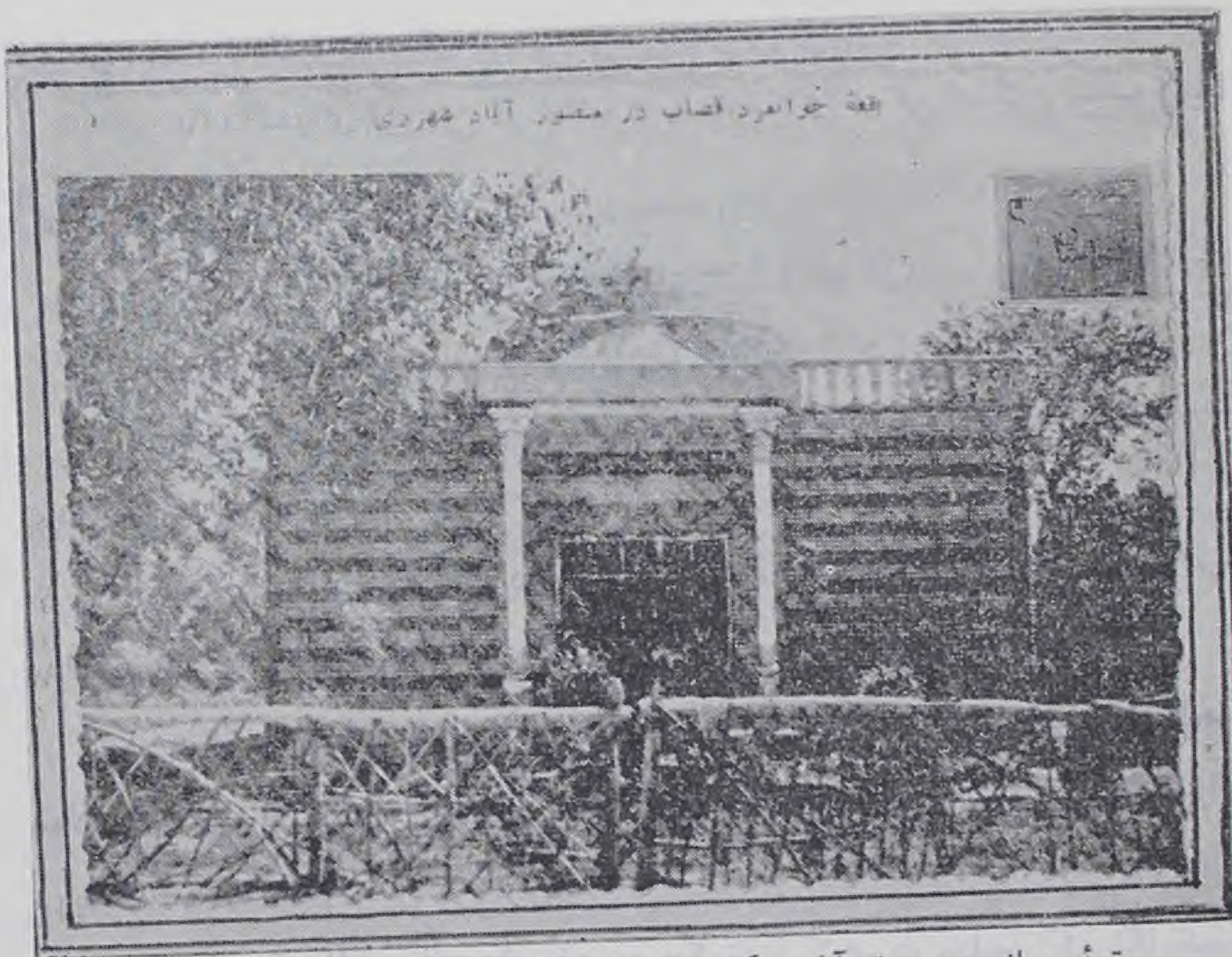
و حسنویه و سیبویه، و قولویه ونفطویه و درستویه و ماجیلویه.

درتلفّظ «ویه» دو وجه جایز است«وَیْه» و «وُیَه»، همچون سِیبَوَیْه و سیبُوَیَه. این پساوند تصغیر و ترحیم و تلطّف و تعطّف درسابق «اوُی، اویه» بوده است، و همین واو ماقبل مضموم است که تا این تاریخ درشیراز و نواحی آن درآخرپاره‌ای ازکلمات برای افادهٔ ترحیم و تعطّف و تلطف در می‌آورند، مثل حَسَنُو، و در طهران در کلمات یارو و عمو و خالو هنوز باقی است، و اینکه علاء‌الدولة‌بن کاکویه را ابن‌الاثیر وغیره گویند که چون پدر وی دشمنزیار خال سیّده والدهٔ مجدالدوله بوده است، و خال را بلغت دیلمی کاکو گویند از این‌جهة مشهور به ابن کاکویه گردیده است، نیز مؤید این مطلب است که، «وَیْه» عربی در فارسی بی‌گمان «او» یا «اوی» بوده است، وبیهقی همیشه از علاءالدولة‌بن کاکویه بلفظ پسر کاکو تعبیر می‌کند، و قطعاً حسنویه از امرای اکراد همان حَسَنَوی حالیهٔ شیرازیهاست[1] ...»

۹ـ بقعهٔ جوانمرد قصاب (هـ ـ ۱) : این بقعه درفاصلهٔ یک کیلومتری، در سوی مغرب جادهٔ تهران بشهر ری، اندکی در شمال خط آهن فرعی کارخانه های گلیسیرین و سیمان واقع است. آقای مصطفوی این بقعه را چنین توصیف کرده‌اند:

«در زمان سابق که مردم پیاده روی و طیّ مسافت با چهار پایان می‌کردند برای زیارت‌جوانمرد قصاب از دروازهٔ غار طهران به علی‌آباد رفته جادهٔ خاکی‌راکه بجنوب‌می‌رفت می‌پیمودند، وپس‌از طی چند کیلومتر، پیش از آنکه به اراضی بی‌بی زبیده برسند در کنار نهر آبی بزرگ از پلی گذشته به بقعهٔ جوانمرد قصّاب داخل می‌شدند؛ اکنون هم این جاده بصورت فرعی موجود و برقراراست...نهرآب مزبور دنبالهٔ نهری‌است که آب رودخانهٔ فیروزآباداز مغرب‌شهرطهران درآن جاری می‌باشد، و در نزدیکی بقعهٔ جوانمرد از اراضی علی آباد باراضی منصور آباد می‌رسد... بنای بقعه بصورت چهار ضلعی بوده، طول وعرض داخل آن هر طرف قریب شش‌متر است

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ۷ ص ۲۸۶-۲۸۸.



بقعهٔ جوانمرد و موقع آن. عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی با اندك تصرف

و در وسط آن سکوی مستطیلی بارتفاع یک متر و طول دو متر و عرض یک متر قراردارد که نردهٔ آهنی بر چهار طرف بالای سکو و لوحهٔ سنگی در وسط آن نصب نموده‌اند. بر روی لوحهٔ سنگی مزبور دوبیت بخط نستعلیق برجسته نگاشته شده‌است که بزحمت خوانده می‌شود:

جوانمرد قصّاب این شیر دل — کمر بستهٔ شیر یزدان بود
مزارش که باشد بهشت نوین — زیارتگه اهل ایمان بود

هم بقعه و هم سنگ مزبور از آثار زمان فتحعلی‌شاه بنظر می رسد، و چیزی قدیمتر از آن زمان عجالةً پدیدار نیست[1]...»

در نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه مذکور است:

« در ری اهل بیت بسیار مدفون‌اند، و از اکابر واولیا آسوده‌اند چون ابراهیم

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ ٥٦ (٨) آبانماه ١٣٣١، ص١٥ س١٥.

خواص... و جوانمرد قصّاب [1] ».

در یادداشتهای قزوینی از کتاب « تذکرةالاوائل فی اصلاح کتاب الوسائل الی معرفةالاوائل » نقل گردیده :

« اول من کان قصّاباً جَوْمَرد القصّاب (ورق a . ٤) [2] ».

و نیز از تحفهٔ سامی آمده که در حق شاعری گفته :

« بحرفت قصابی مشغولی می‌نمود و در سخاوت مثل جوانمرد قصاب مشهور بود (ص ٢٧) [2] ».

ازمطلع السعدین [کذا] در باب جوانمردقصاب دیگری که ظاهراً در سرخس مدفونست ذکر گردیده:

« و نخست [عزیمت] به بلدهٔ سرخس فرمود ، و زیارت شیخ ابوالحسن و مولانا سعدالدین تفتازانی و شیخ لقمان و جوانمرد قصّاب قدس‌الله ارواحهم دریافت [2] ».

در باب احوال جوانمردقصّاب هیچگونه ذکری در منابعی که نگارنده‌بدانها دسترس داشت‌بنظر نرسید. ظاهراً در آن‌حدود که بقعهٔ جوانمرد افتاده، بعهدآبادانی ری سنیّان مقیم بوده‌اند، ودروازهٔ بلیسان چنانکه در ص ٢٧٣ اشارت رفت،آنجاواقع بوده و بازار و محلت بلیسان از آن حدود آغاز می شده و آن نقطه را سر فلیسان می گفته‌اند. در کتاب النقض سرفلیسان بسنیان‌و باقی آن بشیعیان [3] نسبت داده‌شده است. در باب سرفلیسان آمده :

« مناقب خوانان در قطب روده و برشتهٔ نرمه و سرفلیسان [4] و مسجد عتیق همان خوانند که بدروازهٔ مهران و مصلحگاه... [5] »

(١) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ٥٤ س ١٦ .

(٢) یادداشتهای قزوینی ، ج ٢ ص ١٨٤-١٨٧ .

(٣) النقض ، ص ٤٧٥ س ١ .

(٤) در کتاب سرقلسان است که غلط است.

(٥) النقض ، ص ٤١ س ١٤ .

دو محلت اخیر از آن شیعیانست، واز این معنی درمذهب ری مشروحتر سخن خواهد رفت.

استاد علامه جناب آقای مجتبوی مینوی در پاسخ نامۀ مرحوم علامۀ قزوینی که از ایشان خواسته بودندتا تفصیل داستان جوانمرد قصاب را بدان صورت که در میان عوام مشهور است برای ایشان بفرستند دو نوع روایت فراهم آوردند، که هر دو در مجلد دوم یادداشتهای قزوینی درج گردیده است، علاقه مندان را بدانجا رجوع باید کرد[۱].

در برهان قاطع آمده:

« جوانمرد کنایه از کریم و سخی و بخشنده و صاحب همت باشد، و نام پیر قصابان هم است[۲] ».

۱۰- بقعۀ ابوالفتوح رازی (هـ ـ ۳) : ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی صاحب تفسیر معروف به « روض الجنان فی تفسیر القرآن[۳] » است که نخستین تفسیر فارسی شیعی است، و جانب فقه در آن بسیار قوی است. وی از عالمان بنام شیعی مذهب نیمۀ دوم قرن پنجم و نیمۀ اول قرن ششم ری بود، ونسبش به عبدالله، بُدَیْل بن ورقاء خزاعی می‌رسد[٤].

سال فوت ابوالفتوح معلوم نیست، علامۀ مرحوم محمد قزوینی، پس از فحص و بحث کامل در اواسط مائۀ سادسه حدس زده و چنین گفته:

« به احتمال قوی ولادتش بین (٤٦٧-٤٨٠) و وفاتش در اواسط مائه سادسه وقوع یافت[٥] ».

---

(۱) یاداشتهای قزوینی، ج ۲ ص ۱۸۵، ۱۸۶.

(۲) برهان قاطع، ج ۲ ص ۵۹۵.

(۳) فهرست منتجب الدین، خاتمۀ جلد ۲۵ بحار ص ٤، لکن ابن شهر آشوب در معالم العلما، ص ۱۲۸ شمارۀ ۹۰٦ « روح الجنان و روح الجنان » نوشته، و در عرف به تفسیر ابوالفتوح مشهور است.

(٤) خاتمۀ مستدرك الوسائل، ص ٤۸۷ س ۲۲.

(٥) تفسیر ابوالفتوح، ج ٥ ؛ تعلیقات مرحوم قزوینی، ص ٦۳۳ س ٤ ببعد.

نگارنده تفسیر ویرا با تفسیر مجمع البیان تألیف طَبْرِسی در بخش سوم تألیف دیگر خود « طبرسی و مجمع البیان » (ج ٢ ص ٢٠٨-٢٢٩) مورد مقایسه قرارداد، و نبذی از احوال وی را نیزدر آن کتاب بیاورد[١].

مدفن وی در جنب بقعت حضرت عبدالعظیم از سوی مشرق مطاف و مزار است.

١١- بقعهٔ ابراهیم خواص (ج - ٢) : ابو اسحاق ابراهیم بن احمدبن اسماعیل خوّاص از عارفان بنام قرن سوم هجری است، که بسال ٢٩١ هجری درجامع مهدی ری درگذشته، و در همان حدود در زیر حصار طبرك بخاك رفته است.

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه در تاریخ فوت و مدفن وی آورده :

«... در سنهٔ احدی و تسعین و مائتین ار درست شود، ویوسف حسین رازی ویرا بشسته و دفن کرده به ری، و گور وی آنجاست...[٢]»

و نیز :

«... خواص رحمه‌الله در مسجد ری برفت از دنیا، و گور وی آنجاست... گور وی در زیر حصار طبرك نهاده[٣]...»

گور وی بر طبق نقل طبقات الصوفیه و نفحات الانس، بس با هیبت و عُظْم بوده، روایت این دو کتاب در این باب بدین مفاد است :

« شیخ الاسلام گفت : هر گز قبری با آن هیبت و شکوه ندیدم، که گوئی شیری است خفته که ناگاه فرا آن رسی فرو گیرد[٤] ».

بقعت وی در عصر شاه طهماسب صفوی موجود و مزار بوده است. فرمانی از

---

(١) طبرسی و مجمع البیان، ج ١ ص ٥٥، وج ٢ ص ١٢.

(٢) طبقات الصوفیه فارسی، ص ٢٨٧ س ١.

(٣) طبقات الصوفیه فارسی، ص ٢٩٠ س ٧.

(٤) طبقات الصوفیه فارسی، ص ٢٩٠ س ٩؛ نفحات الانس، ص ١٣٧ س ٣ ببعد.

وی بتاریخ سلخ شهر ربیع الاولی سال ٩٤٣ در باب تولیت این بقعت صادر گردیده، که قسمتی از آن در ذیل درج می‌افتد :

« سادات عظام ، و قضاة اسلام ، و موالی و مشایخ ، و زاویه داران، وعمال کلانتران، و کتخدایان [کذا] ولایت ری بدانند، که درین وقت بنابر وفور استحقاق و استعداد سیادت ایابی و تقوی شعاری ، سید سراج الدین ابوالقاسم موسوی، و افادت و شریعت ایابی مولانا کمال الدین عبدالخالق المشهور به مولی احسان، خُطبَتِ تولیت و رتق و فتق زاویهٔ شیخ ابراهیم خوّاص را بدیشان مفوّض و مرجوع گردانیدیم ، تا بواجبی بدان امر قیام و اقدام نمایند ، و در تعمیر و آبادانی رقبات زاویهٔ مزبوره کوشیده، کمال سعی و اهتمام بجای آورند . . . الخ [1] » .

نگارنده با ولعی تمام در صدد برآمد تا در پیرامون حصار طبرك (= کهن دز شهر) و مسجد جامع ری- که برطبق تحقیقی که در باب هریك بعمل آورد در فاصلهٔ میان تقی آباد و کوه نقاره خانه بیکدیگر می‌پیوسته - بقایای این بقعت را بیابد . حسن اتفاق را خرابه‌ای که از دیگر رسوم واطلال آن حدود تازه‌تر می‌نماید، در سوی جنوب شرقی کوه نقاره خانه ، و شمال شرقی تقی آباد مشهود افتاد، که از حیث شکل و وسعت همانند گورخانهٔ ایِنانج در پای کوه طبرك و سرداویچ در کوهك است . نشانیهایی که در باب محل گور خواص در فوق بدان اشارت رفت چنانکه در عکس هوائی مقابل ص ٢١ نیز توان دید براین محل منطبق است .

سلمی در طبقات الصوفیه در باب بیماری وی نقل کرده :

« مَرِضَ ابراهیمُ الخَوّاص بالرّی ، فی المسجد الجامِع ، و کان به علّةُ القیام، و کان اذاقام یدخل الماءَ ، ویغتسلُ ، ویعودُ الی المسجد، ویرکع رکعَتَین . فدخل الماءَ مرّةً لیغتسل، فخرجتْ روحه و هو فی وسط الماء [2] » .

---

(١) مجلهٔ راهنمای کتاب ، جلد هفتم ١٣٤٣ مقالهٔ آقای دانش پژوه تحت عنوان اسناد و مکاتیب ، ص ١٤٥ .

(٢) طبقات الصوفیهٔ سلمی ، ص ٢٨٤ .



آثار و بقایای بنایی که در حدود مکان گور ابراهیم خواص موجود ، و ظاهراً همان بقعهٔ خواص است، و موقع آن در ری

در ترجمهٔ فارسی رسالهٔ قشیریه در این باب چنین درج افتاده :

« ابراهیم خوّاص بری بیمار شد ، و علت اسهال داشت. هر مجلسی که بنشستی ، اندر میان آب شدی و طهارت کردی ، یکبار در میان آب شد و جان بداد [۱] ».

گویا مرگ وی در فصل سرما رخ داده بوده ، در نفحات‌الانس نقل‌شده:

« گویند آن روز که برفت از دنیا هفتاد بار اجابت کرده بود، و هر بار غسل آورده ، و سرمای عظیم بود ، پسین بار در آب برفت [۲] ...»

در تاریخ بغداد در احوال وی مذکور آمده :

---

(۱) ترجمهٔ فارسی رسالهٔ قشیریه ، باهتمام استاد فروزانفر ، ص۲۹ه؛ نیز شرح رسالهٔ قشیریه، طبع هند، ص ۱۸۱ .

(۲) نفحات‌الانس، ص۱۳۷س۵ .

« ابراهیمُ بن احمَدبنِ اسماعیل ، ابو اسحاق الخوّاص من اهل سرّ من رای ، و هو احد شیوخ الصّوفیة ، و ممن یُذْکَرُ بالتوکلِ و کَثْرة الاسفارِ الی مَکّةَ وغیرها علی التجرید ، وله کتب مصنّفة[١] ... »

در کشف المحجوب است :

« اندر توکّل شأنی عظیم داشت و منزلتی رفیع ...[٢] »

عطار در تذکرة الاولیاء گفته :

« یگانهٔ عهد بود و گزیدهٔ اولیاء ... و بهمهٔ زبانها ممدوح بود، و اورا رئیس المتوکلین گفته‌اند ، و از اقران جنید و نوری بود ، و صاحب تصنیف در معاملات و حقایق ، و اورا خوّاص از آن گفتند که زنبیل بافتی ، و بادیه بر توکّل قطع کردی[٣] » .

صاحب آثارالبلاد در بحث از ری ، شرح پاره‌ای از مسافرتهای او را ذکر کرده[٤] ، و در بیان مقام ابراهیم ستنبه از عارفان بنام هرات بمناسبت چنین گفته :

« و ینسب الیها (هراة) ابراهیمُ ستنبه من البراهمةِ الاربعةِ الذین یُشْفَعُ بهم الی الله تعالی ، و هم : ابراهیم بن ادهم بمکّة ، و ابراهیم الخوّاص بالرّی ، و ابراهیم شیبان بقرمیسین ، و ابراهیم ستنبه بقزوین[٥] » .

در پایان ذکر این نکته نیز از فایدتی خالی نمی نماید، که در پاره‌ای از منابع نام ابراهیم خواص دیگری بچشم می‌خورد که بسال ٢٨٠ در ری درگذشته ، در لسان المیزان آمده :

«مات ابراهیم [بن محمد] الخواص بالرّی سنة خمس وثمانین و مأتین[٦] » .

---

(١) تاریخ بغداد ، ج ٦ ص ٧ .
(٢) کشف المحجوب ، ص ١٣٩ .
(٣) تذکرة الاولیا ، ج ٢ ص ١٢٥ .
(٤) آثارالبلاد ، ص ٣٧٩ ببعد .
(٥) آثارالبلاد ، ص ٤٨٢ .
(٦) لسان المیزان ، ج ١ ص ١٠٠ .

این ابراهیم غیر از ابراهیم مورد بحث است که مرگ وی بموجب منابع بالا و تاریخ گزیده [1] بسال ۲۹۱ رخ داده ، و نیز صاحب لسان‌المیزان گفته :

« لیس‌الخواص هذا هوالزاهدالمشهور کما افهمه کلام‌الذهبی ، فانّ اسم والدالزاهد احمد و قرّر نسبه علی‌ذلک ابن‌الجوزی فی‌الموضوعات و قال ان الزاهد ثقة وان هذا سمّی نفسه‌الخواص تلبیسا [2] » .

بقعت خوّاص طواف جای سنیان ری بوده [3] ، و شاهرخ تیموری نیز زیارت آنرا بواجبی نموده و مراسم آنرا بجای آورده [4] .

۱۲ ، ۱۳- گورخانهٔ محمد بن حسن شیبانی وهشام‌بن عبدالله رازی (الف-۳ ، ٤) : ابو عبدالله محمدبن‌الحسن بن فرقد الشیبانی فقیه بزرگ حنفی است که در محضر ابوحنیفه حضور می‌یافت، و از وی و ابو یوسف فقه بیاموخت.

پس از ابو یوسف امامت اهل رأی با او بود [5] .

اصل محمدبن حسن از دمشق است، پدرش بعراق رفت و محمد در واسط از مادر بزاد ، سمعانی گفته :

---

(۱) تاریخ گزیده ، ص۷۷۳ .

(۲) لسان‌المیزان، ج۱ ص۱۰۰ .

(۳) النقض ، ص٦٤٣ .

(٤) مطلع‌سعدین ، ج ۲ ، جزء اول ، طبع ۱۳٦٥ ، ص۳۲۱ .

(٥) اهل سنت بدو دسته ، اصحاب حدیث و اصحاب رأی تقسیم می‌شوند ، اصحاب حدیث آن فرقه‌اند که عنایتشان بتحصیل احادیث ، و نقل اخبار است ، و به قیاس اعم از جلی و خفی قائل نیستند، و عبارتند از پیروان مالک‌بن انس، و محمد بن ادریس شافعی و سفیان ثوری، و احمدبن حنبل و داودبن علی‌بن محمد اصفهانی.

اصحاب رأی به آن فرقه گفته‌می‌شود ، که توجهشان بتحصیل وجهی از قیاس،ومعنای مستنبط از احکام است ، که بناء حوادث را برآن می گذارند ، و عبارتند از پیروان ابی‌حنیفه نعمان‌بن ثابت : برای تفصیل بیشتر رك : ملل ونحل شهرستانی ، ص۱٦۰ س ۹ ببعد ؛ فجرالاسلام ، ج۱ ص۲۹۹ .

« ولد محمدبن الحسن بواسط سنة ١٣٢ ».

وی ناشر علم ابوحنیفه است ، و تألیفات بسیار دارد.

محمدبن ادریس شافعی و ابو سلیمان جوزجانی وهشام بن عبدالله رازی ازوی روایت کنند.

شافعی در حق وی گفت :

« حملت من علم محمدبن الحسن و قر بعیر ».

و نیز :

« ما رأیت احداً یسئل عن مسئلة فیها نظرالا تبیّنت فی وجهه الکراهة الاّ محمدبن الحسن ».

و نیز :

« لو أشاءُ ان أقُولَ نزل القرانُ بلغة محمد بن الحسن لقلتُ لفصاحته، و قد حملت عنه و قربختی (= حمل بعیر) کتبا ».

محمدبن حسن و کسائی که بهمراه هارون بری آمده بودند، هر دو دریک روز درگذشتند.

درسال فوت اختلاف کرده‌اند، ابن اثیر در حوادث سال ١٨٩ ذکر کرده، و سمعانی در الانساب ، و ابن خلکان در وفیات ، و یاقوت در معجم‌البلدان در ذیل ارنبویه نیز در همان سال ١٨٩ نوشته‌اند ؛ لکن ابو اسحاق در طبقات‌الفقها ، و محی‌الدین در الجواهر المضیئة سال ١٨٧ و قفطی در انباه‌الرواة سال ١٨٠ نقل کرده‌اند.

چنین اختلافی در موضوع محل فوت و مدفن نیز وجود دارد ، چنانکه یاقوت و ابن خلکان ، و قفطی در قریهٔ ارنبویه یارنبویهٔ ری نوشته‌اند،و ابن فقیه‌وابن حوقل و اصطخری ومؤلف حدودالعالم و صاحب النقض و صاحب طبقات‌الفقها و صاحب الجواهرالمضیئة و مؤلف نزهة‌القلوب در ری ذکر کرده‌اند.

وی بی گمان در ری بخاك رفته است (هرچند نام آن محلت رنبویه باشد) دلیل این دعوی چند چیز است.

نخست آنکه ابواسحاق در طبقات الفقها صحیفهٔ ١١٦ دراحوال هشام بن عبدالله رازی گفته :

« فی منزله مات محمدبن الحسن ».

و نیز محی الدین در الجواهرالمضیئة فی طبقات الحنفیه ، ج ٢ ص ٢٠٥ در ذکر هشام مذکور صریحاً آورده :

« مات محمدبن الحسن فی منزله بالرّی و دفن فی مقبرتهم ».

دُدیگر آنکه بعهد مؤلف النقض بقعت محمد بن حسن در ری مزار بوده ، چنانکه در این کتاب ص ٦٤٣ نقل افتاده :

« ... نه سنیّان بزیارت ابراهیم خوّاص و فراوی [کذا ، ظ : فزاری] روند و حنفیان بزیارت محمدبن حسن شیبانی ... »

سدیگر آنکه از سخن سمعانی در الانساب در بیان احوال وی بر می آید که در ری بزیارت این بقعت و بقعت کسائی رفته بوده.

چهارم آنکه شاهرخ تیموری نیز بسال ٨٣٢ قبر او را در ری زیارت کرده، و این معنی در مطلع سعدین ، مجلّد دوم جزء اول صحیفهٔ ٣٢١ ، چنین درج آمده:

« از آنجا (سمنان) عنان سمند جهان پیما به صوب ولایت ری تافت، و چهارم ماه مبارك رمضان ظاهر طبرك به فرّ نزول همایون غیرت فزای فضای فلك آمد ، و زیارت سیّد عبدالعظیم ، وشیخ ابراهیم خوّاص، و امام محمد شیبانی بواجبی نموده، مراسم آن بجا آورد ».

اگر روایت طبقات الفقها و الجواهرالمضیئه را بپذیریم، که محمدبن حسن در منزل هشام بن عبدالله درگذشته ، و در گورستان خاندان وی بخاك رفته ، حدود تقریبی این بقعت بدست می آید.

بیان این سخن آنکه ری را از سوی مشرق دروازه ای بوده بنام «باب هشام» ،

که از آنجا بخراسان می‌رفته‌اند، وبتفصیلی که درصحیفهٔ ۲۶۱ ببعدمذکور افتاده، این دروازه باحتمال نزدیک به یقین، بنام هشام‌بن‌عبدالله سِنّی رازی، از اکابر عالمان حنفی مذهب ری بوده ، چنانکه درب حنظله را نیز بنام حنظلی دانسته‌اند، وشرح آن در ذکر گورخانهٔ کسایی بیاید، ومحل باب هشام درحدود هشت یا نه کیلو متری امتداد مسیل حسین‌آباد (شارع ساربانان قدیم) است. بقعت محمد بن حسن و هشام‌بن عبدالله هردوباید در آن حدود واقع باشد، زیرا معمول‌زمان چنان بوده که بزرگان را در منزل آنان، یا درهمان محلت که مقیم بوده‌اندبخاک می‌سپرده‌اند.

در بیان گورخانهٔ کسایی وجه جمع اقوال یاقوت و ابن‌خلکان وقفطی با اقوال دیگر در باب مدفن کسائی ومحمدبن حسن بیاید.

محمدبن حسن دیری از جانب رشید بقضاء رقة منصوب بود ، و رشید در مسافرت به ری وی و کسائی را نیز با خود بهمراه بیاورد ، و چنانکه اشارت رفت این دو دانشمند در یک روز رخت بسرای دیگر کشیدند ، و رشید پس از دفن آن دو گفت :

« دفنت‌الفقه والعربیة بالرّی ».

چون تاریخ این سفر در تاریخ یعقوبی (ج ۳ ص ۱۵۵) ، و طبری (ج ۱۰ ص ۹۵) ، و الکامل ابن اثیر (ج ۵ ص ۱۲۰) ، و المختصر ابوالفدا (ج ۲ ص ۱۹)، که از منابع معتمد بشمارند سال ۱۸۹ مذکور آمده ، اقوال دیگر را درسال مرگ آن دو بزرگ اعتباری نتواند بود[1] .

---

(۱) در این تحقیق از منابع زیر (و آنچه در متن مذکور افتاده) استفاده شده : انباه‌الرواة ، ج ۲ ص ۲۶۸ ؛ ابن اثیر ، جزء ۵ ص ۱۲۲ ؛ معجم‌البلدان ، ج ۱ ص ۲۲۳ ، وج ۲ ص ۸۲٤ ؛ ابن خلکان ، طبع ۱۲۸٤ ، ج ۲ ص ۲٦ ؛ طبقات الفقهاء ابی اسحاق ، ص ۱۱٤ ؛ الجواهرالمضیئه ، ج ۲ ص ٤۲ ؛ الانساب ، ورق ۳٤۲ ص ۲ ؛ مختصرالبلدان، ص ۲٦۹ ؛ المسالک اصطخری، ص ۱۲۳ ؛ صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص ۳۲۱ ؛ نزهة‌القلوب، مقالهٔ ثالثه ، ص ٥٤ ؛ حدودالعالم ، ص ۱٤۲ .

١٤- مدفن کسائی (الف - ٣ ، ٤) : ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز کسائی نحوی از قاریان هفتگانه و ازگوهر ایرانیست، و بنزدحمزة بن حبیب ، و عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، و خلیل بن احمد بخواند[1] . وی‌در نحو و لغت و قراءت سخت استاد بود . نخست بقراءت حمزه می‌خواند، سپس برای خود قراءتی خاص برگزید.

کسائی استاد رشید و امین ومأمون پسران رشیدبود[2] . قصهٔ زنبوریه،موضوع نزاع او وسیبویه معروف است[3]. گفته اند وی در قصر رشید در لغت و نحو همپایهٔ ابویوسف در فقه بود[4].

ویرا مؤلفات‌بسیار است، و از آن جمله است کتاب معانی‌القران[5] .

عالم جلیل‌القدر عبدالجلیل رازی اورا شیعه دانسته، و در کتاب النقض در بحث از ائمهٔ قراءت گفته :

« . . . اما جماعتی که بی‌شبهت شاعی مذهب بوده‌اند عاصم است وکسائی و حمزه [6] » .

و نیز :

« وحدیث ائمهٔ قراءت عاصم وحمزه وکسائی شاعی بوده‌اند[7] . . .»

---

(١) الفهرست ابن ندیم ، ص٤٤ ؛ ضحی‌الاسلام، ج ٢ ص ٣٠٦ ؛ مجمل فصیحی ، ج ١ ص٢٦٥ س١٣ ، رجال‌مامقانی، ج ٢ ص٢٨٦ .

(٢) انباه‌الرواة ، ج ٢ ص ٢٥٦، و ص ٢٦٠ و ص ٢٧٠ ؛ معجم الادباء ، ج ١٣ ص ١٦٨ ؛ هدیة‌الاحباب ، ص٢٢٥ ؛ ضحی‌الاسلام، ج ٢ ص٣٠٦ .

(٣) برای وقوف باین داستان بمغنی‌اللبیب ، باب ١ ، کلمهٔ «اذا» ؛ و تذییل‌حاج زین‌العابدین کرمانی ص ٨٤ رجوع شود.

(٤) ضحی‌الاسلام، صحیفهٔ فوق.

(٥) الفهرست، ص١٥ ؛ ضحی‌الاسلام، ج ٢ ص ١٤٦ .

(٦) النقض ، ص ١٩٥ س آخر.

(٧) النقض، ص٢٥٨ س‌آخر.

مامقانی در تنقیح المقال ویرا توثیق نکرده و احوالش را از نظر وثاقت مجهول دانسته است[١].

فاضل نوری، حسین بن محمد تقی طبرسی رحمه‌الله، صاحب مستدرك الوسائل در کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» برطبرسی صاحب مجمع البیان خرده‌ای گرفته، و بدین نکته انگشت نهاده، که چرا شیخ طبرسی در طریق کسائی ذکر کرده که «وی بر ابان بن تغلب بخواند»، واین امر را غریب شمرده است[٢].

نگارنده این خرده را در ص۱۴۷-۱۵۱ مجلد دوم کتاب «طَبَرْسی و مجمع البیان» پاسخ گفته است، بدانجا رجوع شود.

اورا به یکی از دو وجه کسائی گفته‌اند:

نخست آنکه روزی در کوفه در حالی که کسائی بخود بپیچیده بود، برحمزة بن حبیب زیات وارد شد.

دودیگر آنکه بهنگام احرام حج کسائی بردوش داشت[٣].

کسائی، چنانکه در ذکر گورخانهٔ محمدبن حسن شیبانی اشارت رفت، بسال ۱۸۹ درسفر رشید به ری با محمدبن حسن بهمراه وی بود، و این دو دانشمند بیک روز در این شهر کساء عاریت حیات را از تن فرو افکندند، و روی در نقاب خاك کشیدند.

مدفن وی را گروهی همچون ابن ندیم در الفهرست، یاقوت در معجم البلدان، احمد خوافی درمجمل فصیحی، قفطی در انباه الرواة ارنبویه یارنبویه ذکر کرده‌اند[٤].

---

(١) تنقیح المقال، ج ٢ ص ٢٨٦.

(٢) فصل الخطاب، ص ٢٠٦.

(٣) المختصر ابوالفدا، ج ٢ ص ١٨؛ انباه الرواة، ج ٢ ص ٢٥٨؛ هفت اقلیم، ج ١ ص ١١٤؛ تنقیح المقال مامقانی، ج ٢ ص ٢٨٦.

(٤) الفهرست ص ٤٤: مات [الکسائی] بقریة من قری الری یقال لها رنبویه؛ معجم البلدان، ج ١ ص ٢٢٣ ذیل ارنبویه، و ج ٢ ص ٨٢٤ ذیل رنبویه؛ مجمل فصیحی، ج ١ ص ٢٦٥؛ انباه الرواة، ج ٢ ص ٢٦٨.

یاقوت ذیل رنبویه گوید :

« رَنْبُویَه . . . وهی قریة قرب الرّی بهامات علی بن حمزة الکسائی النحوی ، و محمدبن حسن الشیبانی صاحب ابی حنیفة، فدفنابها و کانا خرجا صحبة الرشید فقال : الیوم دفنت الفقه و النحو برنبویه » .

در ذیل ارنبویه پس از نقل مطالب بالا ذکر می کند که هارون بر آنها نماز خواند :

« . . . کانا قد خرج جامع الرشید فصلّی علیهما . . . »

قول دیگر یاقوت در باب مدفن کسائی با ادات تمریض (قیل) آنست که وی در ری بکوچهٔ حنظله درگذشت؛ و بدنبال عبارت ذیل رنبویه چنین گوید :

« وقیل ان الکسائی دفن بسکّة حنظلة بالرّی » .

در منابع دیگر در باب، مدفن وی تنها نام ری مذکور افتاده همانند : مختصرالبلدان ابن فقیه [۱] ، و المسالک اصطخری [۲] ، و صورة الارض ابن حوقل [۳] ، و حدودالعالم [۴] ، والانساب سمعانی [۵] ، و نزهةالقلوب [۶] ، وطبقات الفقهاء ابی اسحاق [۷] ، و المختصر ابوالفداء [۸] و غیر اینها .

از تأمل وغور در این اقوال مختلف و بررسی آنها، و امعان نظر باحوال مؤلفان و مقام ممتاز آنان در وثاقة قول و قوت قبول، و توجه بنحوهٔ گسترش ری در قرون نخستین اسلامی از سوی مشرق این حقیقت را استنباط توان کرد که ، این روایات مختلف همه بریک مکان ناظرند وبا یکدیگر تباین وتناقضی ندارند .

---

(۱) مختصرالبلدان ، ص ۲۶۹ س ۱۷ .

(۲) المسالک والممالک ، ص ۱۲۳ س ۲ .

(۳) صورةالارض ابن حوقل، ص ۳۲۲ س ۱ .

(۴) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ .

(۵) الانساب ، ورق ۳۴۲ ص ۲ س ۲۶ .

(۶) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص ۵۴ س ۱۶ ببعد .

(۷) طبقات الفقها ، ص ۱۱۴ .

(۸) المختصر ، ج ۲ ص ۱۸ .

بیان این سخن آنکه ارنبویه یا رنبویهٔ ری در قدیم از پاره‌ای از شهرهای آن حدود بزرگتر بوده، و بالغ بر ده هزار تن جمعیت داشته است. این معنی درمسالک اصطخری و صورة الارض ابن حوقل بدین تقریب مذکور افتاده :

« وللرّی سوی هذه‌المدن (خوار ، و یمّة ، شَلَنْبه) قری تزید فی الکبر علی هذه‌المدن کثیراً ، مثل سُدّ و ورامین و ارَنبویه . . . . فی احدها مایزید من اهلها علی‌عشرة‌الاف رجل [1] » .

این قریهٔ بزرگ به ری نزدیک بوده ، و یاقوت در ذیل رنبویه گفته است :

« وهی قریة قرب‌الرّی [2] » .

این آبادی که در قدیم بموجب سخن اصطخری و ابن حوقل همپایهٔ ورامین بوده ، در قرون‌متاخر اهمیت خودرااز دست داده ، در شمار یکی‌از دیه‌های‌ورامین درآمد، چنانکه صاحب مرآت‌البلدان در شرح ارنبویه گفته :

« هنوز در تصرّف مؤلف است . . . از دهات ورامین است [3] » .

از جمع سخنان بالا توان دریافت که در عهد رشید ارنبویه آبادیی بزرگ همچند شهری بوده و در مشرق ری و نزدیک بدان افتاده بوده است ، و بر حسب معمول ، آبادیهای کوچکتر اطراف آن نیز از مضافات آن بحساب می آمده بدانگونه که ضیاع شرقی ری بجملگی بحساب حوزهٔ رنبویه بوده است . حال اگر چنین بپنداریم که کسایی و شیبانی در مشرق ری باستان در حوزهٔ رنبویه در کنار شهر بخاک رفته‌اند همهٔ مشکل این باب حل می شود ، و قول آنانکه مرگ محمد بن حسن شیبانی را در منزل هشام بن عبدالله رازی و گور وی‌را در مقبرهٔ خاندان‌هشام نوشته‌اند وجهی پیدا می کند، چون‌رنبویه چنانکه گذشت درکنارشهر ازسوی مشرق واقع بوده ، و باب هشام که در آن حدود قرار

(۱) مسالک ، ص۱۲۳ س۷ ببعد ؛ صورة‌الارض ، ص۳۲۲ س۶ ببعد .

(۲) معجم‌البلدان ، ج ۲ ص۸۲۴ س۲۱ .

(۳) مرآة‌البلدان ، ج ۱ ص۲۳ .

داشته‌وشرح آن در ص ٢٦١-٢٦٤ کتاب حاضر گذشت باحتمال قوی بنام این هشام است.

از دلائل دیگری که می‌رساند مدفن کسائی و محمدبن حسن در کنار شهر واقع بوده قول دیگر یاقوت در باب مدفن کسائی است که گفته :

« قیل ... دفن بسکّة حنظلة [1] »

چون بنا بگفتهٔ خود وی کوچه و خانه‌و مسجد حنظلی در « درب حنظله » قرارداشته و بقرینهٔ لفظ درب بناچار باید در کنار شهر واقع باشد.

قول یاقوت در این باب در شرح دروازه حنظله ص ٢٣٩ گذشت ، و همانجا احتمال رفت که این دروازه در مشرق ری واقع بوده است.

عیادت دائمی رشید از کسائی نیز یکی دیگر از قرینه های دور نبودن آن محل از شهر است ؛ قفطی آورده :

«ولمّا اشتدّت علّة الکِسائی بالرّی، جعل الرشیدُ یدخل الیه یعوده دائما ... [2]»

نتیجهٔ این بحث را بتلخیص چنین توان گفت که: گور کسائی در کوچه حنظله و گور محمدبن حسن شیبانی در مقبرهٔ هشام در مشرق ری در حدود دروازهٔ خراسان یا باب هشام در جایی افتاده بوده، که هم بحساب ارنبویه و هم بحساب شهر می آمده، و هارون جهة عیادت بتن خویش از شهر بدانجا می‌رفت، و پس از مرگ برجنازهٔ آن دو در همانجا نماز بخواند؛ این محل بقیاس زمان ما حدود هشت تا ده کیلو متری امتداد مسیل حسین آباد در اراضی جنوبی امین آباد کنونی تواند بود ، والله اعلم.

این استنباط با همهٔ شواهد عقلی و نقلی مذکور در باب کسائی ومحمدشیبانی سازگار است، و در نزد اهل فن بیش از این نیازی بتطویل کلام ندارد.

اقوال دیگری نیز درباب مرگ کسائی درطوس و سال فوت وی در منابع بچشم می‌خورد که معتبر نمی نماید [3].

---

(١) معجم البلدان ، ج ٢ ص ٨٢٤ س آخر.

(٢) انباه الرواة ، ج ٢ ص ٢٧٠ س ٧.

(٣) انباه الرواة ، ج ٢ ص ٢٦٨ ، ٢٦٩ .

نکتهٔ بازگفتنی دیگر در احوال وی، که طالب علمان را سرمشقی تواند بود، آنکه علم نحو را درسنین بزرگی بیاموخت وبدان‌پایه از شهرت رسید، قفطی دراین باب آورده :

« قال‌الفرّاء : انّما تعلّم الکسائی النحو علی‌الکبر ».

ونیز : « قال‌الجاحظ : تعلّم‌الکسائی النحو بعدالکبر؛ فلم یمنعه ذلک من أن برع فیه [۱] ».

۱۵- بقعهٔ فزاری منجم (ظ : ج - ۲) : ابو اسحق ابراهیم بن حبیب بن سلیمان‌بن سَمُرَة‌بن جُنْدب فزاری منجم کوفی ، از حکیمان و ریاضی دانان قرن دوم هجری، و منجم مخصوص منصور دوانیقی (۱۳۶-۱۵۸) بوده، ونخستین کس از مسلمانانست که در دورهٔ اسلامی اسطرلاب (Astrolabe) بساخت و خطوط معهود برآن وضع کرد ، و در اعمال نجومی بکار بست. وی را مؤلفاتی چند است که ازآن جمله است « المقیاس‌للزوال » و «اسطرلاب مسطح» و « تسطیح الکره » و غیره .وی بسال ۱۸۸ دیده از جهان فروبست [۲].

موضوع مدفون شدن فزاری در ری در منابع معتمد، همانندالمسالک اصطخری [۳]، و صورةالارض ابن حوقل [۴] ثبت افتاده و ظاهراً « فراخری » در حدودالعالم [۵] و « فراوی » در کتاب‌النقض [۶]، مذکور در شمار اکابر مدفون بری نیز تصحیفی از نام «فزاری» است.

در باب محل دفن وی در ری در هیچیک از منابع مورد استفاده اشارتی بنظر

---

(۱) انباه‌الرواة ، ج ۲ ص ۲۵۷ ، س ۷ ، وص ۲۷۱ س ۱۵ .

(۲) ریحانةالادب ، ج ۳ ص ۲۱۷ ؛ هدیةالاحباب ص ۲۱۲ ؛ التفهیم بیرونی ، ذیل ص ۲۸۶ حاشیهٔ آقای همایی ؛ کشف‌الظنون ، ذیل علم‌الاصطرلاب ، وذیل المقیاس‌للزوال ؛ ترجمهٔ فارسی‌المسالک اصطخری، ص ۱۷۱ ذیل ٤ حاشیهٔ آقای ایرج افشار.

(۳) المسالک ، ص ۱۲۳ س ۳ .

(٤) صورةالارض ، ص ۳۲۲ س ۱ .

(٥) حدودالعالم ، ص ۱٤۲ س ۱٤ .

(٦) النقض ، ص ٦٤۳ س ۱٤ .

نرسید ، وظاهراً احتمال توان داد که درسحلت جامع ودارالاماره وطبرک[۱] (حدود تقی آباد کنونی) بخاك سپرده شده است ، از قرائنی که این احتمال راسبب می‌آید آنکه چون‌وی از مخصوصان دربار خلافت بوده ازین رو شایدبود که در سفربه ری بر والی شهر، منصوب از قبل خلیفه وارد شده و در دارالاماره جنب جامع مسکن گزیده، وهم آنجا درگذشته و مدفون شده است ، چنانکه بزرگان دیگر نیز همانند ابراهیم خواص وخجندی که شرحش بیاید، وسر گشان در جامع ری بوده، درهمان حدود در زیر طبرك بخاك رفته‌اند.

در حوالی قلعهٔ طبرك مراقد زیادی از مشایخ وجودداشته ، و در حبیب السیر در واقعهٔ مرگ شاهرخ تیموری آمده :

«... عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعهٔ طبرك نموده...[۲]»

۱۶- تربت ابوالمظفر خجندی (ج - ۲) : دیگر از بزرگان مدفون در ری که ذکر واعتباری دارند، و از تربتشان نشانیی بدست است ابوالمظفرخجندی است.

بنا بنقل ابن اثیر در وقایع سال ٤٩٦ هجری وی در یکی از روزها که در ری موعظه می کرد و مردم را پند می‌داد، بهنگام فرود آمدن از منبر بدست مردی علوی کشته آمد و در جامع مدفون شد.

وی بزرگ آل خجند بعصر خویش بود ، و این خاندان برطبق گفتهٔ ابن اثیر در همین مورد، بشهر خجنده در ماوراءالنهر منسوبند ، و نظام الملك ابابکر محمد بن ثابت خجندی را از مرو باصفهان برد ، و در نظامیه آنجا مدرس گردانید و خجندی مقام و رفعتی بیافت، قول ابن اثیر چنین است:

« [سنة٤٩٦] و فیه ایضاً قتل ابوالمظفر بن الخجندی بالرّی و کان یعظ الناس، فقتله رجلٌ علوّی حین نزل من کرسیّه وقتل العلوی ، و دفن الخجندی بالجامع...[۳]»

---

(۱) این سه مکان در جنب هم قرارداشتند ، رك : ص۳۲۳ ببعد کتاب حاضر، محل مسجد جامع مهدی.

(۲) حبیب السیر ، طبع ۱۲۷۱ ، جزء سیم از مجلد ثالث، ص۲۰۶ س۲۲ ببعد.

(۳) الکامل ،ج ۸ ص۲۱۹ س۱۵ ببعد.

ذکر دیگر بزرگان مدفون در ری که محل بقعتشان شناخته نشده، در مجلد دوم کتاب (فصل ٥ از باب ٣) در بحث از مدفونان ری بیاید.

ج - گورخانهٔ رجال تاریخی و دخمهٔ گبرها : پس از اسلام از رجال سیاسی بزرگ چند تن در ری مدفون شده‌اند، که گنبد و بارگاه آنان تا دیری مانده بوده است ، وبرحسب قدمت زمان ذکرشان در ذیل ثبت می‌افتد .

۱ - گنبد مرداویج زیاری (الف - ۲) و رکن‌الدولة : ظاهراً نخستین مرد بزرگ تاریخی که در ری مدفون گردید، مرداویج زیاری بوده است. وی بسال ۳۲۳ در اصفهان درحمام مقتول شد، و تابوتش را برای دفن بری حمل کردند.

در الکامل ابن‌اثیر در وقایع این سال چنین مذکور است :

« و لما قتل مرداویج اجتمع اصحابه‌الدیلم و الجیل و تشاوروا و قالوا : ان یقینا بغیر راس هلکنا . فاجتمعوا علی‌طاعة اخیه و شمگیربن زیار - وهو والدقابوس - وکان بالرّی، فحملوا تابوت مرداویج ، و ساروا نحوالری، فخرج من بها من اصحابه مع اخیه و شمگیر ، فالتقوه علی اربعة فراسخ مشاة حفاة وکان یوماً مشهوداً [1] » .

در فصل نهم کتاب ، در بحث از محلتهای ری اشارت رفت ، که مرداویج زیاری جیلاباد را در مشرق ری، در حدود امین آباد فعلی و جنوب آن پی افکند[2] . با توجه بدین امر توان گفت که اورابرحسب عرف و عادت و معمول زمان در همان محلّت که بنام وی‌بوده، در سوی شمال در دامن کوه دفن کرده‌اند[3] ، چنانکه کالبد ملکشاه سلجوقی را نیز به اصفهان بردند، و در مدرسهٔ ملکشاهی که بنام خود وی بود به‌خاك سپردند[4] ، وپیکر شرف‌الدین گردبازو از رجال عهدسلجوقیان را بسال ٥٦١

---

(۱) ابن‌اثیر ، جزء ٦ ص٢٤٦ س١١ .

(۲) کتاب حاضر ، ص۱۹۱،۱۹۲ .

(۳) وجه دفن وی در محلت خودش معلوم است، و دلیل انتخاب دامن کوه در ص ۳٦٦ ببعد کتاب حاضر مذکور افتاده.

(٤) تجارب‌السلف ، ص٢٨٢ س٣ .

از ری به همدان بردند، و به مدرسه‌ای که خود وی بنانهاده بوده مدفون ساختند[۱]، واین مهم را شواهد فراوانست.

نگارنده چنان‌می‌پندارد که قول صاحب احسن‌التقاسیم در وصف قباب عالیهٔ ملوك دیلم در ری، اشارتی بگنبد مرداویج و رکن‌الدوله است؛ وی در مقام‌توصیف اهرام فراعنهٔ مصر استطراداً در این باب چنین گفته :

« الاتری الی ملوك‌الدیلم بالرّی کیف اتخذوا علی قبورهم قباباً عالیة و احکموها جهدهم و علوّها طاقتهم کیلاتندرس و من دونهم اصغر منها[۲] ».

مرداویج را به‌تجمّل‌عشقی بوده ، چنانکه خود بر تختی زرین می نشست و تاجی برصفت‌تاج کسری به‌سر می‌نهاد، وامیران‌خویش را نیزبرسریر سیمین‌می‌نشاند، ابن اثیر گفته :

« عمل‌له سریرا من ذهب یجلس علیه و سریراً من فضة یجلس علیه اکابر قوادّه ، واذاجلس‌علی‌السریر یقف‌عسکره صفوفاً‌بالبعدمنه، ولایخاطبه احدالاالحجاب الذین رتبهم لذلک[۳] ».

در تاریخ ابن وردی در وقایع سال۳۲۳ درشرح قتل مرداویج مذکوراست :

« کان قد تجبّر و عمل لاصحابه کراسی فضّة و لنفسه تاجاً مُرصّعاًعَلی‌صفة تاج کسری[۴] ».

سال تألیف احسن التقاسیم چنانکه از متن کتاب مستفاد است ۳۷۵[۵] هجری است، و تااین تاریخ از شاهان دیلم ظاهراً‌تنها مرداویج ورکن‌الدوله درری‌مدفون شده بوده‌اند.

---

(۱) راحة‌الصدور، ص۲۹۲ س۷.

(۲) احسن‌التقاسیم ، ص۲۱۰ س۱۳.

(۳) ابن‌اثیر ، ج ۶ ص۱۹۸ س۱۰.

(۴) تاریخ ابن‌وردی، جزء ۱ ص۲۶۷ س۶.

(۵) احسن‌التقاسیم ، ص ۹ س۳ ؛ نیز مقدمهٔ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴ و مقدمهٔ روضات‌الجنات، بخش ۲ص۶ س آخر.

مرداویج را همانگونه که به گیل یا جیل نسبت داده‌اند[١] دیلمی نیز گفته‌اند، چنانکه در کامل ابن‌اثیر در واقعهٔ قتل اسفار آمده :

«کان فی اصحاب اسفار قائد من اکبر قوّاده یقال له : مرداویج بن زیار الدیلمی...[٢]»

در المختصر ابوالفدا در ذکر قتل مرداویج چنین درج افتاده :

«فی هذه‌السنة(٣٢٣) قتل مرداویج الدیلمی صاحب بلادالجبل وغیرها...[٣]»

در باب مدفن رکن‌الدوله اختلاف قولی در منابع بچشم می‌خورد. گورخانه های آل‌بویه در مجمل‌التواریخ بدین شرح معیّن شده است :

«عمادالدولة، در جمادی‌الاول سنهٔ ثمان و ثلثین و ثلثمایه بشیراز بمرد و آنجا مدفون است. رکن‌الدوله بعضی گویند بری مدفونست وبعضی گویند بکوسان [کذا]. معزالدولة ببغداد بمرد و آنجا مدفونست. عزالدولة در جنگ عرب کشته شد و موضع دفن معلوم نیست. عضدالدولةاورا ببغداد وفات‌رسید بعضی گویندبعراق دفن گردید. مؤیدالدولة برگرگان فرمان‌یافت. درشعبان سنهٔ سبع‌وثمانین فخرالدوله به ری وفات یافت و همانجا مدفونست. مجدالدولة شاهنشاه بری بگنبد شاهنشاه نهادست. شمس‌الدولة بظاهرهمدان مرد وهم‌آنجا مدفونست. سلطان الدولة بشیراز مرد وآنجا مدفونست[٤]».

---

(١) کتاب حاضر، ص١٩٢.

(٢) کامل ابن‌اثیر، جزء ٦ ص١٩٧ س٨.

(٣) المختصر ابوالفدا، جلد ٢ ص ٨٧ س ٥ ببعد، نیز ص ٧٨ س ٤ ببعد.

(٤) مجمل‌التواریخ، ص٤٦٤ س١٣. در مجمل‌فصیحی، بخش‌دوم ص٨٩ س١١ در وقایع سال ٣٧٣ آمده : وفات مؤیدالدوله ابومنصور بویه بن رکن‌الدوله حسن‌بن بویه‌در ری. این گفته مورد تأیید دیگر منابع نیست، ابن اثیر در جزء ٧ ص١١٧ س٣ گفته :

« توفی مؤیدالدولة... بجرجان ».

در تاریخ جهان آرا، ص٧٨ مذکور است :

« مؤیدالدوله... درآنجا (جرجان) فوت شده.

از صحایف ٥٦ و ٦٧ ترجمهٔ تاریخ یمینی نیز مستفاد است که‌مؤیدالدوله درجرجان درگذشت.

گویا مسلم است که مرگ رکن‌الدولة در ری واقع شده است. وی درپایان عهد جهة وصیّت و تقسیم مملکت میان فرزندان خویش باصفهان رفت، و پس از سامان بخشیدن بکارها بری بازگشت و درآنجا درگذشت، این تفصیل در ابن‌اثیر چنین درج گردیده:

«... فسار من الرّی إلی اصبهان فوصلها فی جمادی‌الاولی سنة خمس وستین و ثلثمائة واحضر ولده عضدالدولة من فارس و جمع عنده ایضاً سائر اولاده باصبهان... و اوصی رکن‌الدولة اولاده بالاتفاق و ترك الاختلاف وخلع علیهم، ثمّ سار عن اصبهان فی رجب نحوالرّی قدام مرضه إلی ان توفی...[1]»

ابن‌خلکان گفته: وی در ری در مشهد خویش درگذشت:

«... توفی رکن‌الدولة... سنة ست و ستین و ثلاثمائة بالرّی فی مشهده[2]»

اما این مشهد کجاست؟!

حافظ ابرو در مجمع‌التواریخ سلطانی آورده:

«رکن‌الدولة دیلمی هم در سال ٣٦٦ به ری وفات یافت[3]».

فوت وی در محرم سال ٣٦٦ اتفاق افتاد[4].

مرعشی در تاریخ طبرستان گفته:

«رکن‌الدوله در ری فرمان یافت، و پسران هر یکی ولایت را که بدیشان نامزد شده بود متصرف شده بودند...[5]»

اینکه در احسن‌التقاسیم، «ملوك الدیلم» و «قباباً عالیة» و «احکموها»

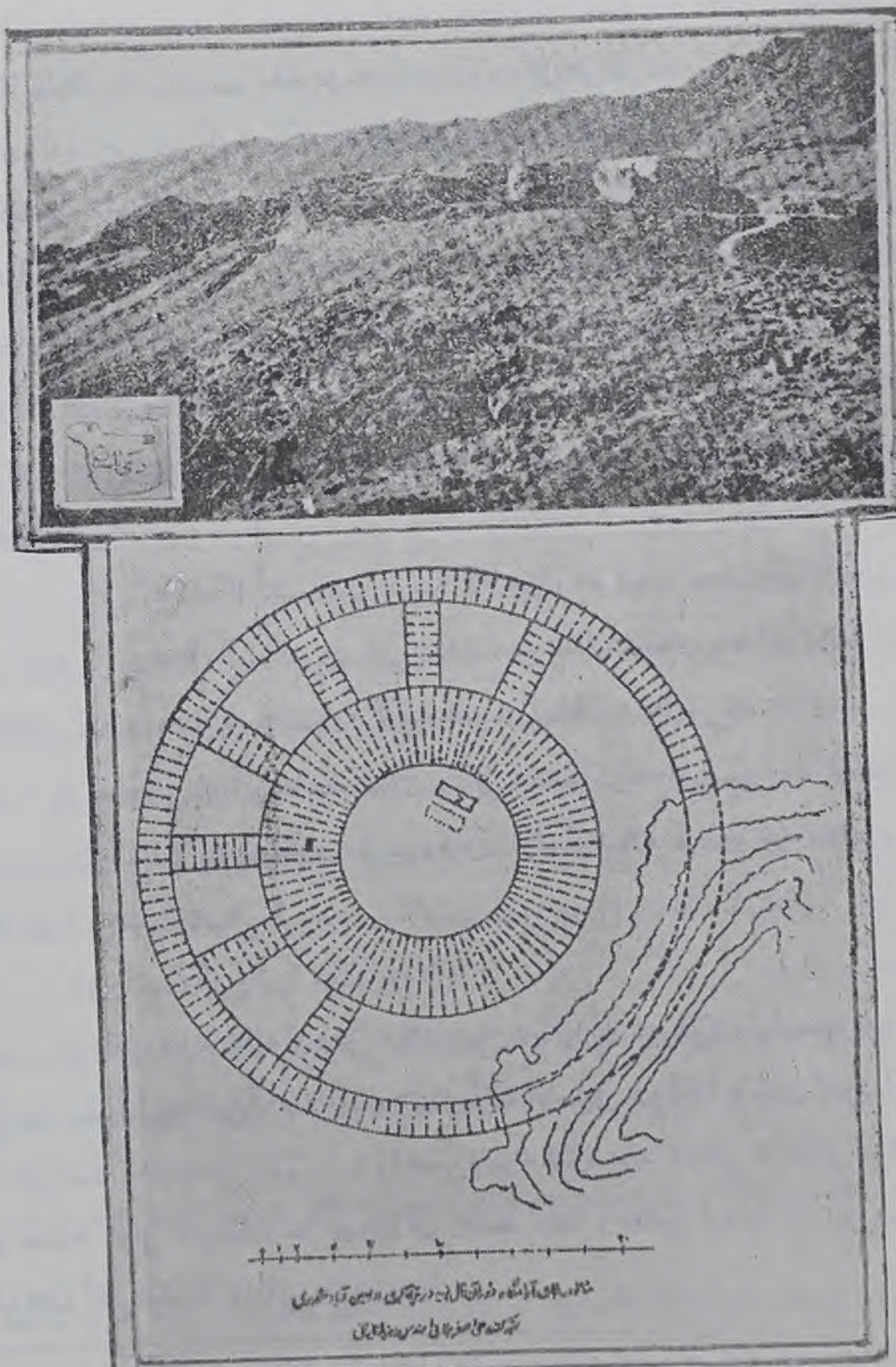
(١) الکامل، ج ٧ ص ٨٠ س ٨.

(٢) ابن‌خلکان، طبع ١٢٨٤، ج ١ ص ١٥٤ س ٩.

(٣) مجمع‌التواریخ، جزء ٣ ص ٣٨ س ٦.

(٤) تاریخ گزیده، ج ١ ص ٤١٧؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ٢ ص ١٢٢ س ماقبل آخر؛ حبیب‌السیر، جزء ٤ از جلد ٢ ص ٤٩.

(٥) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ١٨٥.



آثار تپه گبری یا آرامگاه مرداویج، و موقع آن در ری باستان
عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی

و «علوّها» همه بصورت جمع آمده است، خوددلیل آنست که بعهدمؤلف بیش ازیک تن از ملوك دیلم در ری مدفون بوده‌اند، که بگواهی تاریخ مرداویج و رکن‌الدوله توانند بود. در باب گنبد یا گورخانهٔ رکن‌الدوله وجای آن در ری در هیچ منبعی که نگارنده‌را بدانهادسترس بودذکری بنظر نرسید، برخلاف گنبد فخرالدوله وگور اینانج وطغرل‌و غیره، که جسته گریخته قرائنی در باب محل آنها در این شهر در پاره‌ای از منابع موجود است، که جای آنهارا با تقریبی نشان میدهد.

گور رکن‌الدوله بزمان تألیف مجمل التواریخ (٥٢٠ هجری) نیز در ری مجهول، و سبب اختلاف قول در این معنی در آن کتاب همین امر بوده است.

مکانی را که‌نگارنده، بدین قرینه که چون در شمال محلت جیلابادازبنا های مرداویج قرارداشته، آرامگاه وی می‌پندارد، در مقالات آقای مصطفوی‌نیز بنام‌مدفن سلاطین آل بویه مورد بحث قرار گرفته است، ایشان درجایی نوشته‌اند:

« همچنین بقایای ساختمانهای سنگی معظم کوهسار امین آباد که دره۲سال قبل بر اثر کشف پارچه های ذیقیمت قرون اولیّهٔ اسلام معلوم شد مدفن سلاطین آل بویه است [1]».

درجای‌دیگر چنین بیان کرده‌اند:

« بنای نقاره خانه وویرانه‌های برج دیگرکه در بالای تپهٔ معروف به تپّه گبری مشرف به امین‌آباد قراردارد، وسالهای سابق در آنها حفاری نموده‌اند، همان محلی‌است که‌درحدودسال ١٣٠٠ شمسی‌پارچه های عهد دیلمی با نقوش‌سبک‌ساسانی و خطوط کوفی در میان خاکهای آن بدست آمد، ومعلوم گردید که این برجهامقابر شاهان آخر سلسلهٔ دیلمی بوده است [2] ».

---

(١) اطلاعات ماهانه، شمارهٔ (٤٨) ١٢، سال ١٣٣٠ ص ٢٢ س ١٢ ببعد.

(٢) اگر از شاهان‌آخری سلسلهٔ دیلمی، شاهان‌آخر آل بویه‌را اراده کرده باشند، ظاهراً پس از مجدالدوله و تسلط یافتن غزنویان و سپس سلجوقیان بر ری از شاهان آل‌بویه کسی در ری مدفون نگردیده است، و روایت مجمل التواریخ دراین‌باب در ص ٤٤٧ گذشت.

و نیز :

« محل موسوم به تپّه گبری در مجاورت امین آباد بمسافت یک کیلو متری جنوب بی‌بی‌شهربانو و قریب یک کیلومتری مشرق نقاره خانه نیز مشتمل بربرج سنگی و گچی بزرگی بوده که قسمتهایی از شالودهٔ آن موجود است، و نقشهٔ آن بوسیلهٔ آقای مهندس بنایی ترسیم شده ...[1] »

آثار نقاره خانه بحکم قرائنی که بیان آن در بحث از قلعهٔ طبرك و گور اینانج بیاید، گنبد و گورخانهٔ اینانج بوده ، و برکن الدوله یا فخرالدوله تعلق نداشته است.

۲ - گنبد فخرالدوله[2] **(ج - ۲):** در مفتتح کتاب در صحائف ۱۱ - ۱۵ در باب گنبد فخرالدوله و محل آن با استناد بمنابع بحثی رفت، که اصول آن بااضافاتی دیگر چنین است :

بموجب گفتهٔ ابن اسفندیار و اولیاءالله و سید ظهیرالدین مرعشی[3]، شهر ری بزمان منوچهر داستانی نوادهٔ فریدون، در مقابل گنبد فخرالدوله که بزمان مؤلفان مذکور آباد و معروف بوده قرارداشته است. بنا بنقل صاحب مجمل التواریخ[4] ری برین (ری باستانی) پیش‌از منوچهر خراب شده بوده، ومنوچهر در کنار آن ری زیرین را پی افکند ، و بعدها مهدی خلیفه برآن بیفزود و محمدیه رااحداث کرد، چنانکه در کتاب اخیر است :

« پسر منصور، مهدی بفرمان پدر آنجا رفت بر عزم خراسان ، و دیوار شهر بفرمود کردن و بسیاری زیادت اندر گرفت، و قصرها کرد و شهرستان و مسجد جامع

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان شناسی ، بقعهٔ بی بی شهربانو ، ص ۱۳ و ۲۲.

(۲) در باب مدفن شاهان آل بویه در ص ٤٤٧ کتاب حاضر بحثی رفته است بدانجا رجوع شود.

(۳) ابن اسفندیار ، ص ٦۱ س ٦ ؛ تاریخ اولیاءالله ، ص۱۹ س۱ ، تاریخ مرعشی، ص۱۵ س ماقبل آخر.

(٤) مجمل التواریخ ، ص٤۳ س ۱۰.

و بنام خود محمدیه نام کرد این جایگاه که اکنون ری زیرین است، و شهر قدیم اول خراب گشت ، و اینجا عوض کردند چنانکه یاد کردیم[١]».

محل ری برین آنجا بوده که در نقشهٔ کرپرتر مشهود است ، و ری زیرین در جنب آن از سوی مشرق در جنوب کوه ری قرار داشته است ، و از این معنی در فصل هشتم « تحول مکان ری »[٢] به اشباع سخن رفت و اعادت را نیازی نیست .

چنانکه از گفتهٔ صاحب مجمل‌التواریخ برمی‌آید، باعتقاد مردم عصر وی ری بزمان منوچهر در فاصلهٔ میان ری برین و محمدیه ، یعنی در مشرق باروی شرقی نقشه کرپرتر ، و مغرب تقی‌آباد واقع بوده است، و بنابه قول ابن اسفندیار و مرعشی و اولیاءالله گنبد فخرالدوله در شمال این محل قرارداشته است.

برطبق روایت سلجوقنامه و راحةالصدور ، میان‌این گنبد و شهر فاصله‌ای‌بوده است، چون بنقل آن دو کتاب شرف‌الدین گرد بازو در ظاهر (بیرون) ری در زیر گنبد شاهنشاه درگذشته بوده است[٣]، و نیز این گنبد بگفتهٔ ابن اسفندیار و مرعشی‌درکنار کوه‌واقع وبدان متصل بوده است[٤] ، و بنقل این‌دو کتاب طغرل‌سوم درآخرین نبرد خود با تکش از بالای آن کوه لشکر خصم‌را مشاهده کرد؛ و بگفتهٔ نظام‌الملک در سیاست‌نامه ، استودانی که توانگر زرتشتی‌برفراز کوه طبرك (که همال کوه‌نقاره‌خانهٔ فعلی است، وشرحش در صحائف بعد بیاید) پی‌افکند بر بالای گنبد فخرالدوله‌نهاده ویدان مشرف بوده است[٥].

---

(١) مجمل‌التواریخ ، ص٥٢٥ س ماقبل آخر.

(٢) کتاب حاضر ، ص١٦٧ .

(٣) سلجوقنامه ، ص٧٩ س١ ؛ راحةالصدور، ص ٢٩٢ س٥.

(٤) تاریخ ابن اسفندیار ، قسمت سوم ص ١٥٨ س١٨ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص٢٥٩ س١٣ .

(٥) سیاست نامه ، ص١٦٩ س‌آخر ببعد.



باروی شرقی ری برین و قسمتی از ری که مقابل گنبد فخرالدوله واقع بوده. عکس ازجا کسن

این قرائن بجملگی نقطه‌ای را در شمال ری در دامنهٔ کوه نشان می دهند، که باید در فضایی باز میان کوه نقاره خانه و تیزی پیش آمدهٔ کوه ری در مشرق کارخانهٔ گلیسیرین واقع باشد.

در نقشهٔ ترسیمی کرپرتر در این محل برجی برمز (F) نشان داده شده، وخود وی در ذیل همان نقشه در شرح آن نوشته.

« برجی است که ازسنگ ساخته‌اند ، وبه گرد آن کتیبه‌ای است بخط کوفی».

در متن سفرنامهٔ وی نیز وصف این برج آمده ، و محل آن در دهانهٔ درهٔ تنگ و باریک و طویل مُعیّن گردیده ، و اشارت رفته که برج بتمامی از سنگ است، و گردا گرد آن در بالا کتیبه‌ای از آجر دارد، وروی آن باز است وقطر دائرهٔ مقطع آن در حدود سیزده یارد است [1].

در گراند آنسیکلپدی بزبان فرانسوی نیز ذکر این برج و تصویر آن با کتیبهٔ

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر ، جلد ۱ ص ۳۶۱.

کوفی ثبت افتاده و چنین اشارت رفته است :

« ... une autre tour avec une inscription koufique dont le dessin est Ci - dessus...[1] »

یعنی : برج دیگری با کتیبهٔ کوفی که تصویر آن در فوق دیده می‌شود.

این نشانی نیز با گفتهٔ کرپرتر قابل انطباق است.

از این برج بزمان ما اثری بجا نیست.

در باب مرگ فخرالدوله بسال ۳۸۷ در تاریخ یمینی، و ترجمهٔ جرفادقانی از آن کتاب، و روضة‌الصفا ، و حبیب‌السیر ، و مجمع‌التواریخ حافظ ابرو داستانی قریب بدین مضمون نقل گردیده :

« فخرالدوله روزی در قلعهٔ طبرك كباب گوشت گاو و انگور بخورد ، و درد معده بر وی مستولی شد، و همان روز وفات یافت[2] ».

آن روز که فخرالدوله در طبرك چشم از جهان فروبست، کلید خزاین وی در ری نزد پسرش مجدالدوله بود ، و از شدت شور و شغف دیلمیان رفتن بشهر امکان نداشت ، بناچار از قیّم مسجد جامع کفن خریدند و بوی در پوشیدند.

پیکر فخرالدوله ، با همه حشمت که وی را بود ، از آشوب لشکریان چندان بجای بماند که بوی ناك شد[3] ، ابن‌اثیر در این معنی گفته :

---

(۱) گراند آنسیکلپدی ، ج ۲۸ ص ۳۰۵ س ٤۲ ستون چپ . برج نخستین که در همین‌صحیفه‌مذکور افتاده، خرابهٔ گنبد اینانج است که از آن به‌نام‌نقاره‌خانهٔ یزید یادشده، و اشارت رفته که بتازگی‌تعمیر شده‌است.

(۲) تاریخ یمینی طبع ۱۳۰۰ ص۱۰۹ ؛ ترجمهٔ جرفادقانی از آن کتاب طبع ١٣٣٤ ص۱۱۸ س۱۹ ؛ حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ٥٢ ؛ روضة‌الصفا ، جلد ٤ طبع ۱۲۷۱ (شمارهٔ صفحه ندارد) ؛ مجمع‌التواریخ ، جزء سوم ص٦٨ س آخر.

(۳) حبیب‌السیر ، جزء چهارم از جلد دوم ص ٥٢ ؛ روضة‌الصفا ، جلد٤ (شمارهٔ‌صفحه ندارد) مجمع‌التواریخ ، جزء ۳ ص٦٩ .

« فطلبوا له كفنا فلم يجدوه، وتعذّر النزول الى البلد لشدّة شغب الديلم فاشتروا له من قيّم الجامع ثوباً كفنوه فيه ، و زاد شغب الجند فلم يمكنهم دفنه فبقى انتن ثم دفنوه [1] » .

از این رو توان دانست که پارچه های نفیس زربفت، که از گورهای ری بدست آمده هیچیک از آن فخرالدوله نبوده است .

در پاره‌ای از منابع مذکور است که مجدالدوله پسر فخرالدوله را نیز پس از مرگ در همین گنبد بخاک سپرده‌اند، در مجمل التواریخ چنین ذکر گردیده :

« فخرالدوله بری وفات یافت وهمانجا مدفونست ، مجدالدوله شاهنشاه بری بگنبد شاهنشاه نهادست [2] » .

تاریخ پایان کار مجدالدوله سخت تاریک است ، و بدرستی معلوم نیست که پس از غلبهٔ محمود چه بسر وی آمده بوده است . در کامل ابن اثیر قولی است که بفرض صحت می‌رساند که مجدالدوله در پایان عمر در ری بوده است، در این کتاب درحوادث سال ٤٣٤ چنین آمده :

« ... و اخذ طغرلبک ایضاً قلعة طبرك من مجدالدولة بن بویه ، و اقام عنده مکرّما [3] » .

در زین الاخبار مذکور است، که مجدالدوله را محمود بغزنین فرستاد و تا آخر عمر آنجا بود ، بدین شرح :

« ... ابوطالب [مجدالدولة] را با شصت مرد دیگر بر سر اشتر نشاند و بنزدیک امیر محمود فرستاد، و امیر محمودفرمود تا اورا سوی غزنین بردند وتا آخر عهد آنجا بماند [4] » .

---

(١) ابن اثیر ، جزء ٧ ص ١٨٥ س ١٦ .

(٢) مجمل التواریخ ، ص ٤٦٤ س ماقبل آخر .

(٣) ابن اثیر ، جزء ٨ ص ٣٤ س ٢٧ .

(٤) زین الاخبار گردیزی، طبع محمد ناظم ، ص ٩١ س ٩ ببعد .

در جای دیگر این کتاب آمده :

« امیر ناصردین‌الله [مسعودبن یمین الدولة امیرالمؤمنین رحمةالله علیهما] بفرمود تا ابوطالب رستم مجدالدوله را از هندوستان بیاوردند، و اورا پیش خویش خواند و نیکویی گفت، و فرمود تاهم بغزنین‌از بهر اوجای‌ساختند، وثال داد تابهر وقت بخدمت درگاه همی‌آید، و تا آخر عمربغزنین بود . . .[۱] »

در مجمع‌التواریخ حافظابرو آمده :

« [محمود] مجدالدوله و پسرش و نوّاب اورا بند کرده به خراسان‌فرستاد[۲] » .

در تاریخ جهان آرا مذکور است :

« [سلطان محمود] در صباح دوشنبه دوازدهم جمادی‌الاولی سنهٔ عشرین و اربعمائه . ٤٢ درقریهٔ دولاب ری نزول نموده او (مجدالدوله) را با پسرش‌ابودلف گرفته بخراسان‌فرستاد، وکس از ایشان اثری ندید، و آن شعبه بدومنتهی شد[۳] » .

درمجمل‌التواریخ بنقل از مجموعهٔ ابوسعد آبی وزیر مجدالدوله، درواقعهٔ‌فتح ری بدست محمود چنین ذکر رفته :

« سیده بگریخته بود جائی، و فرتوت‌شده ، و شاهنشاه خرف گشته گویندبمرد هم‌بری، وگویند بخراسان بردندش و از آنجا مرده بازآوردند . . . و من این‌تاریخ از مجموعهٔ بوسعید [کذا ، ظ : بوسعد] آبی بیرون آوردم که شاهنشاه [مجدالدوله] اورا بآخر عهد وزارت داده بود[٤] . . . »

چون قول اخیر منسوب بوزیر مجدالدوله است ، باید اصح اقوال باشد ، و با توجه بگفتهٔ ابن اثیر توان گفت که وی نیز در ری مدفون گردیده است ، وقول فصیحی در مجمل ، آنجا که در وقایع سال . ٤٢ گوید :

---

(۱) زین‌الاخبار ، طبع محمد ناظم ، ص۹۷ س۱۳ .

(۲) مجمع‌التواریخ ، جزء ۳ ص٨٤ س۱۰ .

(۳) تاریخ جهان‌آرا ، ص۷۸ س‌ماقبل‌آخر .

(٤) مجمل‌التواریخ[؟]، ص٤٠٤ س۱۳ .

« قتل مجدالدوله بویه بر دست سلطان محمود ...»

و سخن صاحب لبّ‌التواریخ :

« [سلطان محمود] در آخر عهد در سنهٔ عشرین و اربعمائه بر عراق عجم مستولی شد، و والی آنجا مجدالدوله رستم بن فخرالدوله را در خوارزمی [کذا] بگرفت و در خیمه بکشت ...»

و سخن دولتشاه در تذکره که :

« قتل مجدالدوله در سنهٔ ٤٢٠ بود [۱] ».

این نظر را مؤیّدی توانند بود.

از برج سنگی با کتیبه‌ای بخط کوفی، که چنانکه گذشت کرپرتر در نقشهٔ خود بدان اشارت کرده ، و نام و تصویر آن در گراند انسیکلپدی نیز درج افتاده (ش ۱)[۲]، در منابع فارسی و کتب تواریخ ظاهراً ذکری نرفته ، لکن در اطلاعات ماهانه آبان ماه ۱۳۲۷ مقالتی در تحت عنوان « وصف بنایی از میان رفته » برجی سنگی با خط کوفی (ش ۲) موضوع سخن است[۳]، و اشارت رفته که تا حدود سال ۱۸٤۰-٤۱ بر سر پا بوده ، و دو تن فرانسوی بنام « اوژن فلاندن » و « پاسکال کست » که نفر نخستین باستان شناس و نقاش ودوم معمار بود از روی آن صورتی برداشته‌اند؛ و نیز ذکر شده که این برج بتمامی از سنگ ساخته شده بوده ، و در بالای برج بر

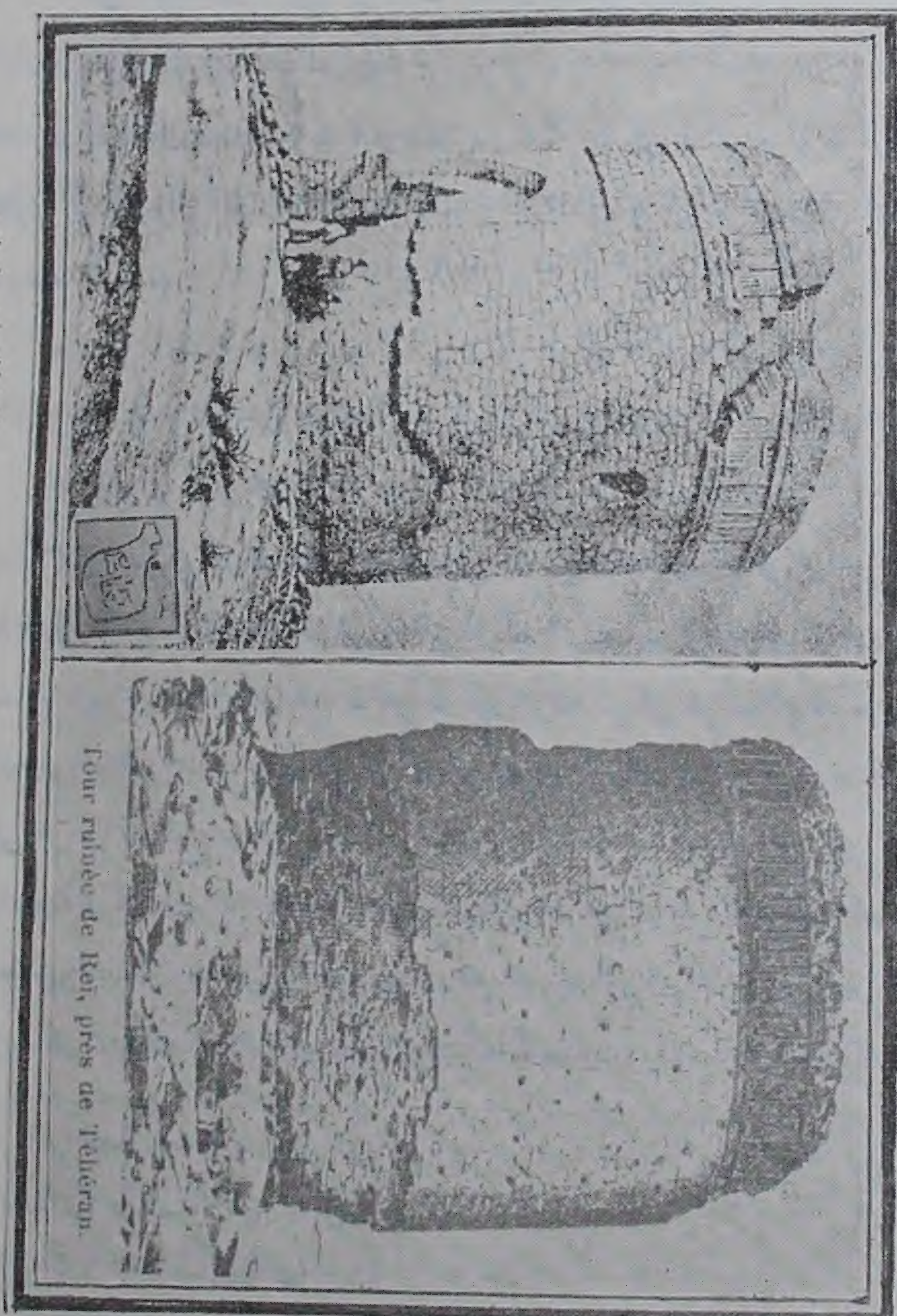
---

(۱) مجمل فصیحی، بخش دوم ص۱٤۳ س۱۰ ؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ خطی ص۸٤ س٦ ؛ تذکرهٔ دولتشاه ، ص۵۰ س۵ .

(۲) لاگراند آنسیکلپدی، ج ۲۸ س ۳۰۵ .

(۳) اطلاعات ماهانه ، ج ۱ شمارهٔ هشتم آبان ماه ۱۳۲۷ ص۲۷ . (ش ۲) که در مقالت مذکور نام « بنایی از میان‌رفته » را دارد ، عیناً در مقالتی دیگر بقلم همین نویسنده تحت عنوان « داستان برج طغرل » در شمارهٔ ششم اطلاعات ماهانه شهریور سال ۱۳۲۷ شمارهٔ ٦ ص۳۳ ثبت افتاده، و در زیر آن نوشته‌شده « برج‌طغرل در صد سال پیش با اندکی از کتیبهٔ کوفی ».

بی‌گمان در یکی از این‌دو اشتباهی رخ داده.



برج از میان رفتهٔ ری

۱- از گراند آنسیکلپدی

۲- از اطلاعات ماهانه

روی بدنهٔ مدور آن، کتیبه‌ای بخط کوفی تعبیه کرده بوده‌اند[۱].

این دو تصویر هرچند بظاهر یکی نمی نماید، لکن با توجه باینکه هر یک

(۱) نگارنده را در باب پاره‌ای از مندرجات این مقاله، بویژه تاریخ کتیبه و قراءت آن نظری است که مقام مقتضی طرح و ذکر آن نیست.

برج رااز سویی نشان می‌دهند، و قبل از ظهور فن عکاسی با دست نقاشی شده‌اند، ونیز در منابع خارجی تنها ذکر دو برج از ری بچشم می‌خورد که یکی برج آجری مضلع طغرل و دیگری همین برج سنگی است، توان گفت که این هردو، تصویر یک برج است؛ و همانست که مورد وصف کرپرتر انگلیسی است، و تعریف او با این عکسها قابل انطباق می‌نماید. وی گفته که این برج به بلندی برج داخل شهر (مقصود وی برج طغرل است) نیست، و دارای دوسوراخ پنجره‌شکل می‌باشد[۱]؛ تصویر دوم این گفته را تأیید می‌کند.

مارسل دیولافوا مهندس و باستان شناس معروف نیز از این گنبد دیدن کرده و درسفرنامهٔ مادام دیولافوا پس از ذکر برج طغرل ودخمهٔ گبران چنین مذکور است:

« پس از تماشای این قلعه (دخمهٔ گبرها) ببرج دیگری رفتیم که دارای کتیبه‌ای بخط کوفی بود[۲] ».

اگر نسبت این برج سنگی را به‌فخرالدوله مسلم ندانیم، در این نکته تردیدی نیست که گنبد فخرالدوله بموجب قرائن مذکور در این مبحث و آغاز کتاب، در همان حدود بنا شده بوده که کرپرتر محل برج سنگی را در نقشهٔ خود معین و آنرا وصف کرده است.

۳- برج طغرل (د - ۲) : این برج بمسافتی اندك در مشرق بقعهٔ ابن بابویه واقع است.

طغرل نخستین بسال ٤٠٠ در سنّ هفتاد سالگی در تجریش ری درگذشته، و در این شهر مدفون شده است. در سلجوقنامه واقعهٔ فوت وی بدینگونه ثبت افتاده:

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر، ج ۱ ص ۳٦۱.

(۲) سفرنامهٔ مادام دیولافوا، ص ۱۳٦ س ۳۱.

« وفاتش در خمس و خمسین و اربعمائة بدر شهر ری بدیه طجرشت که خانهٔ او بود . . .[۱] »

گویا طجرشت معرب تیگرشت است، و تیگر در لغت بمعنی تند و شیب دار است، ودجله رابهمین مناسب تیگر گفته‌اند، و «شت» نیز پسوند توصیف‌است همانند بهشت و غیره.

در راحة‌الصدور نیز در همین باب چنین مذکور است :

« آنگاه (پس از عقد دختر خلیفه) سلطان از تبریز سوی ری رفت ، تا زفاف بدارالملک باشذ ، اندك مایه رنج بر وی مستولی شذ ، بقصران بیرونی بدر رَی بدیه طجرشت از جهة خنکی هوا نزول‌فرموذ، چه حرارت‌هوا بغایت بوذ رُعاف بروسستولی شذ ، و بهیچ دارو امساك نپذیرفت تا قوّت ساقط شذ و از دنیا برفت در رمضان سنهٔ خمس و خمسین و اربع مائه . . .[۲] »

ظاهراً قدیمترین منبع که در آن ذکری از گورخانهٔ طغرل رفته کتاب النقض است، در این کتاب در جایی آمده است :

« عجبست که گورخانهٔ سلطان کبیر سعید طغرل رحمه‌الله باری بری ندیده‌است با چندین زینت و آلت بعد از صد سال . . .[۳] »

در جای دیگر ذکر شده :

« جامعی که در گنبد طغرل نهاده بخط مرتضی علم‌الهدی . . .[٤] »

در مجمل‌التواریخ است که :

« سلطان طغرل‌بیک[را] بشهر ری وفات رسید و تربتش آنجا برجایست. . .[٥] »

اینکه گروهی در باب صحت انتساب این برج به طغرل تردید کرده ، آنرا

---

(۱) سلجوقنامه ، ص۲۲ س۱۵ .

(۲) راحة‌الصدور ، ص۱۱۱ س ماقبل‌آخر.

(۳) النقض، ص۶۳۱ س۱۱ .

(٤) النقض، ص۶۷۲ س۱۲ .

(٥) مجمل‌التواریخ ، ص٤٦٥ س۲ .

بفخرالدوله نسبت داده‌اند، حدسشان موجه نمی نماید، چه:

نخست آنکه قرائنی که در باب محل گنبد فخرالدوله مذکورافتاد، بهیچ روی با محل این برج قابل انطباق نیست، آنجا باید کوهستانی باشد و اینجا مسطح و هموار است.

دُدیگر آنکه این حقیقت که طغرل در ری مدفون گردیده، باتوجه باسنادمذکور در فوق انکار پذیر نتواند بودو این سخن، که ابن خلکان گفته:

«توفّی طغرلبیک... و نُقِلَ الی مرو ودُفِنَ عند قبرْ اخیه داود...»

قابل تعارض با گفتهٔ صاحب النقض، که خود بزمان سلجوقیان درری می زیسته، نمی نماید، بویژه آنکه خود وی در همین باب نقل کند:

«... و قال ابن الهمذانی فی تاریخه انّه دفن بالرّی فی تربة هناك...[۱]»

سدیگر آنکه جز این نقطه جایی از خرابه های ری بسلجوقیان نسبت داده نشده است.

قرائن دیگری نیز در صحّت انتساب این نقطه بسلجوقیان درفصل نهم کتاب حاضر صحیفهٔ ۱۹۹ ببعدمذکور افتاده بدانجا رجوع شود، درمجلددوم نیز شواهدی بیاید.

ناصرالدین شاه در پایان سی وششمین سال پادشاهی بسال ۱۳۰۱ هجری قمری این بنا را که در حال انهدام و ویرانی بودتعمیر کرد، و تفصیل این اقدام درروزنامهٔ شرف شمارهٔ ۲۹ سال ۱۳۰۲ قمری ضمن مقالتی مبسوط بقلم صنیع الدوله، با اثبات صحت نسبت آن به طغرل درج افتاده است. بمناسبت، تصویر صفحهٔ نخستین آن که مطالب مفیدی را دراین باب دربردارد، و ضمناً شیوهٔ روزنامه نگاری را در آن زمان نشان می دهد در ذیل ثبت می افتد.

مستشرقانی که از خرابه های ری دیدن کرده‌اند، کمابیش شرحی درباب این برج درسفرنامه های خود نوشته‌اند. ملخّص سخن کرپرتر که سفرنامهٔ خود را بسال ۱۸۲۰ بچاپ رسانده چنین است:

---

(۱) تاریخ ابن خلکان، طبع ۱۲۸٤، ج ۲ ص ۱٥٤ س ۲۱ ببعد.

ذیشان و صاحب معلومات و هنرهای متداوله عصر جدیده نیز میباشند

نظر بتوجهات کامله بندگان اعلیحضرت اقدس همایون صاحبقرانی شید الله تعالی دعائم ملکه بتهران بلاد محروسه ایران خصوصا حفظ آثار سلاطین ماضیین و تاجداران سلف که علائم قدم ملک و شواهد قوام دولت و اعتبار مملکت است سال قبل رای همایون علاقه یافت که برجی که واقع در ارض شهر قدیم ری و در افواه عوام و متون بعضی تواریخ و سیر معروف و موصوف بقبر فخر الدوله دیلمی یا طغرل سلجوقیست و رو بانهدام گذاشته بود مرمت کامل و محافظه دائمی شود چنانکه دو سال قبل هم که تشریف فرمای سیاحات خراسان شدند ابنیه قدیمه و آثار عتیقه عرض راه و حدود مملکت را از قبیل میل رادکان و منار خسروجرد که در کویر سنگی سبزوار و بعضی آثار و رسوم دیگر که در شهر طوس و غیره است مقرر فرمودند از وجوه دولت مرمت کامل نموده و مستحفظ مخصوص برای حفظ آنها بگمارند

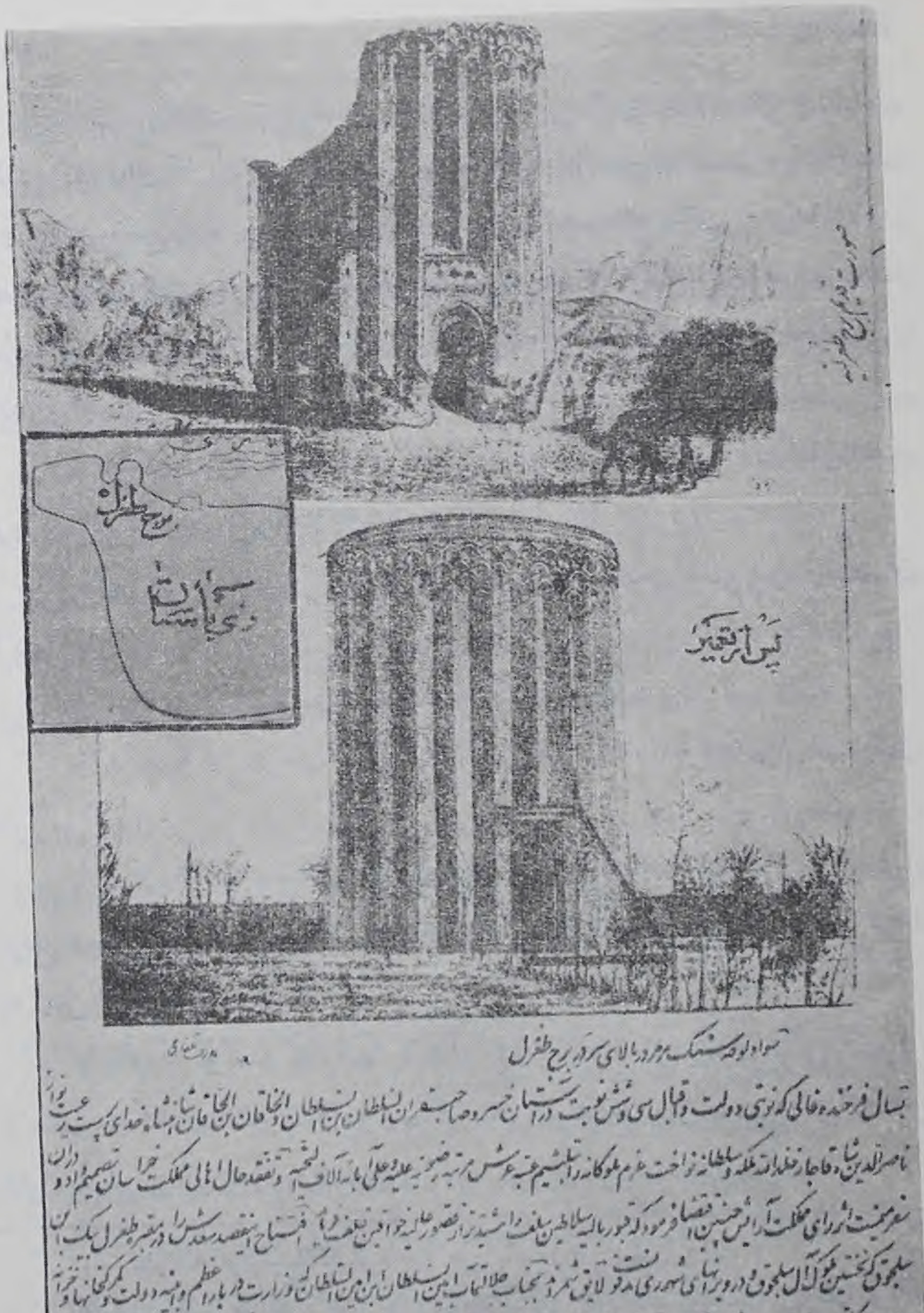
اما در باب این برج ری چون اقوال مختلف و امر مشتبه بود که مقبره کدام سلطان است و باقوال مشهوره و در افواه اعتمادی نبود بنابرین حاکم آستان سپهر نشان محمد حسن المدعو بصنیع الدوله امر و مقرر فرموده بودند که علم و اطلاعات تاریخی خود را در باب این برج آنچه میدانند و تتبع میتوانند تألیف کرده بموقف عرض برسانند لهذا این بنده امتثالا للمثال الاعلی شرح ذیل را که از روی تحقیق و فحص و با اجتهاد و تفحص نگارش داده ظاهر میسازد که این مقبره از آن سلطان طغرل بیک سلجوقی باید باشد لاغیر تمیز نموده و از لحاظ نظر انور اقدس گذرانیده بشرف تحسین و قبول ملوکانه نائل آمد

مرمت این مقبره حسب الامر دولت بتوجه و اهتمام خاص جناب امین السلطان که امروز وزارت دربار اعظم و خزانه عامره دولت و گمرک ممالک محروسه و ابنیه دیوانی و عمارات سلطانی و مشاغل کثیره و مهام خطیره دیگر که هر جزئی از آن درخور شخصی کافی و دانا و پیمانه مردی وافی و توانا است تمام بعهده شخص حاذق و رای صایب ایشان مفوض و مرجوع است در ظرف قلیلی از شهور و ایام صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفت و محوطه آنرا هم باغ بسیار فسیح با صفائی طرح انداخته و قنات مخصوصی برای آن جاری ساخته غرس اشجار نمودند که در آتیه یکی از تفرجگاههای مخصوص بندگان اعلیحضرت صاحبقران جوانبخت که تاج و تخت همایونش تا ابد پاینده و پاینده باد خواهد بود صورت قدیم و جدید این مقبره هر دو در روزنامه شریفه مرتسم و شرح تاریخی آن از اینقرار است

تواریخ متعلقه بمقبره طغرل

طوغرل این اسم ترکیست و نام صنفی از جوارح میباشد (جوارح مرغهای شکاری را گویند) چنانکه چغر هم اسم ترکی و نام صنفی دیگر است از طیور صید که بعربی آنرا صقر میگویند و بفارسی چرغ میخوانند و سنقر هم که محرف شنقار است بروزن بلغار از اسامی ترکیه نوعی از مرغان زننده شکار کننده میباشد آق سنقر را از طوک و قراسنقر را از امرا بهمین معنی تسمیه کرده‌اند

صفحه‌ای از روزنامهٔ شرف مربوط به برج طغرل



برج طغرل پیش از تعمیر و پس از آن ، اقتباس و تلفیق از روزنامه شرف با اندك تصرف

« پس ازگذشتن از باروها ، در داخل‌شهر برج آجری بلند ظریفی را مشاهده کردیم که بنای آن بس زیبا و جالب بود ، محیط این برج به بیست و چهارقسمت (بصورت مضلّع) تقسیم گردیده ، و دوطرف ِ هرقسمت ضلع مثلثی را می‌سازد، ودر حدود چهار پا و شش اینج بعد دارد ، و بر روی هم گرداگرد برج را بصورت خط منکسر ممتدی درآورده است. برج را درقسمت فوقانی کتیبه‌ای است با خط کوفی ، که از آجر فراهم آمده است.

مدخل آن بسوی جنوب شرقی هلالی شکل و دارای دری چهارگوش است، و با مهارتی مخصوص آرایش یافته است.

بلندی بنا را محاسبه کردم با تقریبی در حدود شصت پا می شود و سقف آن اکنون باز است[1] ».

در سخن کرپرتر نامی از صاحب برج برده نشده است.

جاکسن را نیز در سفرنامه از این برج وصفی است، که‌ملخّصی‌از آن درذیل درج می گردد :

« در درون شهر باستانی، در میان خط سنگر و نقطهٔ مرکزی، برجی آجری و مرتفع وجود دارد، که مردم آنرا کهنه وقدیمی می‌دانند، لکن این دعوی نمی تواند به بیش از هزارسال برسد.

پاره‌ای از نویسندگان آنجا را مدفن خلیل سلطان از فرزندان تیمور لنگ[2] ، و همسر وی شادالملک[کذا] در قرن پانزدهم پنداشته‌اند، و جمعی دیگر آنرامدفن طغرل متوفی بسال۱۰۶۳ دانسته‌اند...

---

(۱) سفرنامهٔ کرپرتر بانگلیسی، ج۱ ص۳۶۰ س۱۹ ببعد.

(۲) در مجمل فصیحی، جلد سوم، در وقایع سال ۸۱٤ مذکور است : «وفات‌امیرزاده خلیل سلطان بهادر بن امیرزاده امیرانشاه گورکان بن امیر مرحوم صاحب قران امیر تیمور گورکان فی‌لیلة‌الاربعاء سادس عشر رجب بعارضهٔ مرض دوسه روزه که در ری واقع شد ».

در لب‌التواریخ نسخهٔ خطی، ص۱۹۱ س۱ درج است :

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

این بنا ، استوانه‌ای را می ماند که ازسوی بیرون مضلع و شیار دار است ، بلندی آن قریب هفتاد و قطر آن چهل پاست. درونش خالی و بالایش باز است. سلاط دیوار بصورتی شگفت انگیز همانند کندوی زنبور لانه لانه شده است ، و سالها پیش مورد توجه یک مبلغ آمریکایی دکتر پرکینس (Dr . J. Perkins) قرارگرفت. وی در نامه‌ای بتاریخ دوم دسامبر ١٨٤٥ نوشته که سلاط میان‌آجرها بصورتی‌عجیب مضرس گردیده، و به هیأت قطعه هایی کندو مانند درآمده، و لطفی به بنا بخشیده است.

راه ورود به برج از درگاهی مرتفع وهلالی است. عکس[1] نشان می دهد که چرا نوشتهٔ کوفی که کرپرتر ذکر کرده ناپدید شده است. وکوششی نرفته تابهنگام تعمیر بنا ، آن نوشته مرمت گردد و بماند ؛ چون بدین امر بیشتر اهتمام رفته است که در اطراف برج باغی احداث گردد، و استقامت درختها هم‌آهنگی تحسین‌آمیزی با خطوط بنا پیدا کند.

مناظر اطراف ازبالای برج بس‌زیباست، درسوی‌شمال قلّهٔ بلند دماوندپیداست. درسمت پایین ، نزدیک به بنا خط شکست یافته دیوار شمالی رغه (Ragha)

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

« [خلیل سلطان] بعد ازمدتی درشب چهار شنبه شانزدهم رجب سنهٔ اربع عشر و ثمانمائة (٨١٤) بود درشهر ری وفات یافت... ».

اطلاق شهر بر ری در این تاریخ بسیار جالب است.

این واقعه می‌رساند که ری بسال ٨١٤ آباد و مسکون بوده است، هر چند نسبت برج طغرل به‌خلیل‌سلطان مردود می‌نماید. برای‌اطلاع بیشتر براحوال امیرزاده خلیل‌سلطان‌وشاد ملک رجوع شود به ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی طبع ١٨٨٨ میلادی، ج ٢ ص ٧٢٠ ببعد، و نیز در باب مرگ خلیل سلطان در ری رجوع شود به : حبیب‌السیر ، طبع ١٢٧١ جزء سوم از مجلد ثالث ص١٨٩ ؛ و مطلع سعدین، جلد دوم جزء اول ص١٢٤.

---

(١) جاکسن دو عکس از برج ، پیش از تعمیر و پس از آن ، بکتاب خود ضم کرده است.

باستانی از شرق به غرب دیده می‌شود[۱] ».

وی مناظر اطراف برج را چنین توصیف می‌کند :

« در تپه های شمالی، دخمهٔ گبرها یا برج سکوت ، همانند نقطه‌ای سفید بنظر می‌رسد، روی‌تپهٔ دیگری در سوی مشرق برجی کوچک است (برج روی کوه‌نقاره‌خانه یا استودان بزرجومید) ، و راهنما گفت که گوری قدیمی است. کمی دورتر درسوی جنوب‌شرقی دیوارهای دژی بلند (قلعه گبری) جلب نظر می کند. در طرف جنوب و جنوب غربی آرامگاه شاه عبدالعظیم در میان درختانی سرسبز قراردارد ، و خط غربی ری بوسیلهٔ راه‌آهنی که به امامزاده نزدیک می‌شود قطع می گردد[۱] ».

این بود وصفی که جاکسن از برج طغرل و مناظر اطراف آن کرده است،وبعید نمی‌نماید که خلیل سلطان نیز درهمان حدود به خاك رفته و بعدها برج‌طغرل‌اشتباهاً به وی نسبت داده شده باشد.

دیولافوا [۲] و دونالد ویلبر [۳] نیز از « برج سلجوقی » و « برج طغرل » نامی برده‌اند .

تعمیر این برج بدستور ناصرالدین شاه بدست امین‌السلطان وزیر ابنیه صورت گرفت ، و بیادبود این بنا لوحه‌ای مرمری بر سر در آن نصب کردند ، که متن آن در تصویر روزنامهٔ شرف در ذیل عکس ثبت است . این تعمیر هرچند بنا را از خرابی نجات بخشید ، لکن آثار قدمت و ظرافت کاریهای قدیم و بقیّه کتیبهٔ کوفی آنرا از بین برد .

امروز این برج جز توده‌ای از آجر چیزی ندارد. اکنون از بستان مذکور در لوحه و سفرنامهٔ جاکسن نیز جز حیاطی کوچک چیزی بجای نمانده است.

---

(۱) سفرنامهٔ جاکسن، ص٤٣٦، ٤٣٧ .

(۲) ترجمهٔ سفرنامهٔ دیولافوا ، ص١٣٦ س١٣ .

(۳) ترجمهٔ کتاب ایران دونالد ویلبر، ایران از نظر خاورشناسان، ص٣٧ س١٧ .

٤ ـ گنبد اینانج (ج ـ ٢) : ذکر این گنبد در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار چنین آمده :

« سنقر اینانج را غلامان او بری بکشتند ، و اتابک ایلدگز ومحمد و سلطان ارسلان بر در ری بودند ، او را دفن کردند بپایان کوه طبرک ، هنوز گنبد او معمور است . . . » .

مرعشی از این کوه چنین یاد کرده :

«در میان صحرای قلعهٔ ری تپهٔ بزرگی‌واقع‌است ، آن تپه را طبرک می خوانند یعنی کوهک بکاف تحقیر بسبب سایر جبال که در آن حوالی واقع است[١]» .

واقعهٔ قتل اینانج بسال ٥٦٤ بود [٢] ، در باب محل قتل در سلجوقنامه مذکور است :

« چون روز شد اینانج را کشته یافتند در خیمه‌ای که بر دروازهٔ دولاب بزده بود در پس سور شهر. . .[٣]»

ازین گفته چنین بر می‌آید اینانج در محاربهٔ با ایلدگز ، که بدان اشارتی خواهد رفت ، شبی که در خیمه خویش‌در خارج دروازهٔ دولاب (= دروازهٔرشکان در حدود پل سیمان امروز [٤]) بسر می‌برد بقتل رسید ؛ و روز بعد پیکر اورا دردامن کوه طبرک دفن کردند ، و گنبد وی در زمان ابن اسفندیار هنوز آباد و معمور مانده بوده است .

کوه طبرک آنجا بوده که قلعهٔ طبرک را بر فراز آن پی‌افکنده بوده‌اند ، وبرطبق

---

(١) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسمت سوم ص ١١١ س‌آخر ؛ تاریخ طبرستان مرعشی، ص ١٥ .

(٢) راحة‌الصدور ، ص ٢٩٦ س ١١ ؛ یادداشتهای قزوینی، ج ١ ص ١٦٤ س ١٠ ؛ ابن‌اثیر ، ج ٩ ص ١٠٤ س ١٠ ببعد .

(٣) سلجوقنامه ، ص ٨١ س ١ .

(٤) رك: دروازه دولاب، کتاب حاضر، ص ٢٤٠ .

شواهد و قرائنی که در فصل سیزدهم در بحث از این قلعه بشرح مذکور می افتد ، این کوه همانست که ما بآن نقاره‌خانه می گوییم، وبقایای گنبد اینانج آنجاست.

با توجه باینکه‌در تاریخ طبرستان مرعشی اکثر مطالب از تاریخ ابن‌اسفندیار گرفته شده ، توان گفت که زبان این‌دو کتاب در باب طبرك یکی است [1] ، ومطالب منقول از این‌دو در شرح قلعه طبرك ، که‌در فصل‌سیزدهم کتاب‌حاضر بیاید، کوه‌طبرك را باکوه نقاره‌خانه منطبق می‌سازد.

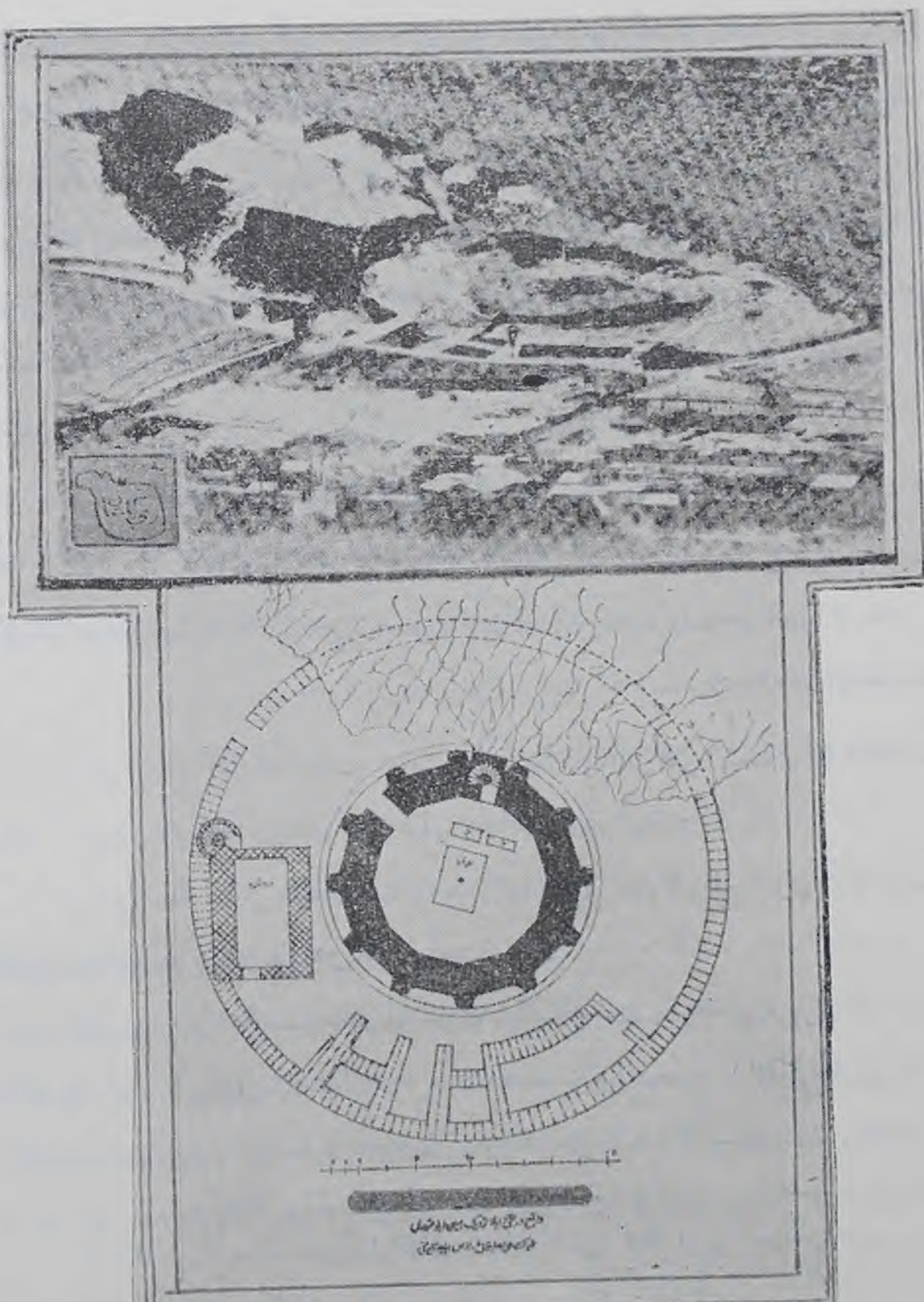
این حقیقت را نیز بهیچ روی انکار نتوان کرد ، که بازماندهٔ قبور وگنبد های موجود در خرابه های ری ، بی‌گمان همانهاست که در زمانهای پیشین ذکرشان کمابیش در منابع ثبت افتاده ، و به یکی از بزرگان تعلق داشته است ، و هرگاه نشانیهای مذکور در منابع با آثار موجود در محل مطابق افتد ، دیگر در آن باب نباید تردیدی روا داشت. ازاین نوع است گنبداینانج، که چون اطلاق طبرك بر کوه نقاره خانه، و دزی که بر فراز آن بوده ، بموجب قرائن مذکور در اسناد و منابع ، و تفصیلی که در این باب درشرح آن قلعه بیایدمسلم است ، اگر هم در دامن آن هیچگونه آثار گنبدی مشهود نمی‌بود، باز جای آن داشت که بقایای گنبد اینانج را درهمان پیرامون جستجو کنند.

رسوم و اطلال‌بازماندهٔ این گنبد را هنوز عظمتی است. آقای مصطفوی رئیس سابق ادارهٔ باستان شناسی در مقام ذکر مقابر باستانی ری این محل‌را چنین وصف کرده‌اند :

« آثار معروف بنقاره خانه که بمسافت قریب دو کیلومتری جنوب غربی بی‌بی شهربانو در دامنهٔ کوه مشرف‌بکارخانهٔ مواد نسوز امین‌آبادقرار دارد نیزمحل دیگری از اینگونه مقابر می‌باشد، این آثار شامل محوّطهٔ وسیع ومدوری است که قطردائرهٔ آن به سی و شش متر بالغ می‌شود، و نیمی از دیواری که آنرا محصور می نمود به

---

(۱) با مقایسه ص ٦١ ج ۱ ابن‌اسفندیار با ص ۱۰ مرعشی این‌دعوی‌بثبوت‌می‌پیوندد.



آثار گور اینانج در نقاره خانه و موقع آن. عکس از مقالهٔ آقای مصطفوی با اندك تصرف

پیروی از وضع طبیعی کوه متدرجاً رو ببالا می‌رفته بطوریکه وسط قسمت شمالی حصار مرتفع ترین نقطهٔ این دیوار بوده است ، و نیمهٔ جنوبی حصار بر روی شالوده‌ای که

از پایین کوه با سنگ وگچ ساخته بودند استوار می گشته است . در میان این برج وسیع بنای شیوایی از آجر و گچ ساخته بودند که اکنون آثاری از بنیاد آن باقی است . . .

در وسط بنای آجری دو حفره بصورت دو مدفن رو بقبله داخل صخره ایجاد نموده سنگ طبیعی کوهستان را کنده‌اند . . . در اطاقهای جنب برج وسیع مزبور و در میان شالوده های قسمت جنوبی محوطهٔ مزبور هم مقابر دیگری ترتیب داده بودند . . .[۱] »

در گراندآنسیکلپدی فرانسوی‌نیز ذکر آثار وخرابه های‌نقاره‌خانه مذکوراست، وقید گردیده که بتازگی تعمیر شده است :

« . . . une grande tour circulaire appelée Naqqâra Khanè de Yézid , récemment restaurée . . . [۲] »

سنقر اینانج اتابک ملقب به‌حسام‌الدین[۳] دربادی امر از ممالیک سلطان‌سنجر بوده[٤] ، و در تاریخ طبرستان در وصف شجاعت وی آمده :

« در جملهٔ لشکر سلطان سنجر مبارزی چون سنقر اینانج نبود ، چهار شمشیر بستی دو در زین و دو بهر دو جانب پهلو[٥] » .

وی پس از شکست سنجر از غزان ، از خراسان بگریخت و بری آمد ، وآنجا را بدست آورد و رسولی با هدایا بخدمت محمدشاه بن محمود سلجوقی گسیل داشت، و اطاعت ویرا گردن نهاد ، و دیری نپایید که پس از درگذشت محمد بلاد دیگر

---

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی، بقعهٔ بی‌بی شهربانو، ص۱۹ .

(۲) لا گراندآنسیکلپدی، جلد ۲۸ ص۳۰۵ س۰٤ ستون چپ.

(۳) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص۱۱۰ س۲٦ .

(٤) ابن‌اثیر، جزء۹ ص۱٤ س۱ در وقایع‌سال٥٤۸ نام وی در این مورد ایتاخ آمده، چنانکه‌قتلغ اینانج نیز در معجم‌البلدان ، ج۳ ص۸۰۵ س٤ قتلغ ایتاخ ذکر گردیده.

(٥) تاریخ طبرستان، قسمت سوم ص۹۲ س۱۰ .

مجاور ری رانیز در اختیار آورد، و رتبتش بالا گرفت و کارش بنظام آمد. باملوك زمان عقد مواصلت بست، دختری به عقد محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان در آورد، که پس از مرگ وی در حبالهٔ نکاح برادرش قزل ارسلان، وپس از کشته شدن او نیز بازدواج طغرل آخرین سلطان سلجوقیان درآمد، و دختری دیگر به اصفهبد علاءالدوله شرف الملوك حسن بن رستم بن علی، از فرقهٔ دوم باوندیهٔ طبرستان داد.

در باب وصلت نخستین در ابن اثیر چنین مذکور است:

« تزوّج البهلوان بن ایلدکز با بنة اینانج و نقلت الیه بهمذان [1] ».

و در تاریخ طبرستان نیز چنین ثبت افتاده:

« میان ایلدگز و اینانج خویشاوندی رفت، و بجهة اتابک محمد، قتبیه خاتون (کذا، ظ: قتلبه خاتون) را که دختر او بود بخواست [2] ».

مرحوم قزوینی در یادداشتها در ذکر اتابک جهان پهلوان گفته:

« دختر اینانج والی ری را درحدود سنهٔ ٥٥٦ تزویج نمود [3] ».

از وصلت دوم در تاریخ طبرستان بدینگونه یاد رفته:

« چون اینانج بخانهٔ او (اصفهبد حسن بن رستم) آمد دختر او عایشه خاتون نام را بخواند که این ساعت زن عزّالدین صبماز است و شاه اردشیر (پسر اصفهبد حسن) اوّل روز که بر تخت نشست اورا کاوین داده با عراق فرستاده بود نزدیک خواهران، و اصفهبد را با عایشه خاتون بغایت خوش بود و بسیار نعمت درحقّ او بفرمود... و اینانج چون با شاه وصلت کرد فرمود که بگرگان خواهم شد تا از خواجه تاش مؤیّد آیبه مدد گیرم... [4]»

---

(١) ابن اثیر، ج ٩ ص ٧٣ س ٩.

(٢) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ٩٢ س ٨.

(٣) یادداشتهای قزوینی ج ١ ص ٢٠ س ٢.

(٤) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ١٠٩ س ٢٢.

«قتلبه» دختر اینانج را اینانج خاتون نیز گویند[۱]. نام وی بغلط در کتب بر طبق قاعدهٔ مطرّد تصحیف اخفی به اجلی بصورت «قُتیبه» که نام مردان است درآمده، و مرحوم علاّمهٔ قزوینی را در این باب در یادداشتها تحقیقی پرارج است بدین شرح:

«اینانج خاتون بنت اینانج والی ری و زن اتابک جهان پهلوان محمد بن ایلدگز که پس از فوت او در حبالهٔ نکاح برادرش قزل ارسلان و سپس پس‌از کشته شدن او در حبالهٔ نکاح طغرل آخرین سلجوقیان درآمد، و بحکم این اخیر کشته شد و چنانکه معلوم است نام این زن رادر تاریخ گزیده و ابن اسفندیار وحبیب‌السیرچیزی مانند قتیبه خاتون نوشته‌اند، و من تاکنون نتوانسته بودم صحیح آنرا حدس بزنم چه واضح است که قتیبه اسم عربی است و از اسامی رجال است، و بیک دختری از امراء ترك این اسم ممکن نیست داده شود. در لب‌التواریخ صریحاً واضحاً و مکرراً قتلبه خاتون نوشته است، که قطعاً همین صحیح است و مخفّف قتلوبه، قتلوابه، قتلغ‌ابه است بدون‌هیچ شك و شبهه...[۲]»

باری اینانج والی ری را اسباب بزرگی همه آماده بوده است. تدبیر حوادث بزرگ در دولت سلجوقیان عراق با وی بود، سلطان نشانی و تاج بخشی می‌کرد، تا بسال ۵۶۴ که ایلدگز را با او خلاف افتاد، وظاهراً بتحریك ایلدگز مقتول گردید. ابن‌اثیر این واقعه را در وقایع سال مذکور چنین نقل کرده:

«فی هذه‌السنة ملك ایلدکز مدینة‌الری والبلاد الّتی کانت بید اینانج‌وسبب ذلك ان ایلدکز کان قد استقرّ الامر بینه و بین اینانج علی مال یؤدیه‌الی ایلدکز

---

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ۱ ص۲۰ س۲۰.

(۲) یادداشتهای قزوینی، ج ۱ ص۱۶۵ س۴؛ لب‌التواریخ، نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ ملی، ص۱۱۹ س۶. در نسخهٔ مطبوع لب‌التواریخ، ص۱۲۴ س۲۳ بصورت «فتنه» مذکور است؛ ظاهراً مرحوم قزوینی از نسخهٔ خطی دیگری جز نسخهٔ کتابخانه ملی نقل کرده است.

فمنعه سنتين فارسل ایلدکز یطلب المال فاعتذر بکثرة غلمانه و حاشیته فتجهز ایلدکز و قصدالرّی. فالتقاه اینانج و حاربه حرباً عظیماً فانهزم اینانج و مضی منهزماً فتحصن بقلعة طبرك، فحصره ایلدکز فیها و راسل سرّاً جماعة من ممالیکه فاطمعهم فی الاقطاعات و الاموال و الاحسان العظیم لیقتلوا اینانج فقتلوه و کانوا جماعة کثیرة و سلموا البلد إلی ایلدکز...[1]»

در المختصر تألیف ابوالفدا آمده:

«فی هذه السنة (٥٦٤) کان بین اینانج صاحب الرّی و بین الدکز حرب انتصر فیها الدکز و ملك الری و هرب اینانج و انحصر فی بعض القلاع فارسل الدکز و رغب غلمان اینانج فی الاقطاعات ان قتلوا اینانج استاذهم؛ فقتلوه و لحقوا بالدکز فلم یف لهم...[2]»

در راحة‌الصدور[3] و سلجوقنامه[4] در بیان این واقعه ذکری از این معنی، که الدگز غلامان را بقتل اینانج برانگیخته بوده در میان نیست.

در منابع نام سه تن بصورت اینانج درج افتاده: والی ری، دختر، و نوادهٔ او، مرحوم قزوینی در این باب در یادداشتها چنین آورده:

«سه اینانج بوده‌اند که نباید آنها را بیکدیگر اشتباه نمود: یکی اینانج والی ری که در سنهٔ ٥٦٤ بدست یا بتحریک ایلدگز کشته شد، و عماد کاتب از این اینانج همیشه به «ایناج» بدون نون تعبیر می کند.

و دیگر دختر او اینانج خاتون (که زبدة‌التواریخ این دختر را هم همه‌جا یا غالباً اینانج خالی می‌نامد بدون قید خاتون) که زن اتابک جهان پهلوان و مادر

---

(١) ابن اثیر، جزء ٩ ص ١٠٤ س ١٠.

(٢) المختصر، ج ٣ ص ٥١ س ٤.

(٣) راحة‌الصدور، ص ٢٩٦ س ١٧.

(٤) سلجوقنامه، ص ٨١ س ١.

دو پسر او قتلغ اینانج محمود و امیران عمر بوده است. (زبدة‌التواریخ ۱۷۲- ۱۸۲ وهامش راحة‌الصدور ۳۳۶).

و دیگری همین قتلغ اینانج محمود نوادهٔ دختری اینانج والی ری مذکور و پسر اتابک محمد جهان‌پهلوان‌بن‌ایلدگز که مادرش اینانج خاتون مذکوربلافاصله قبل بوده است، که زبدة‌التواریخ غالباً او را اینانج محمود می‌نامد، ولی سایر کتب تواریخ اغلب اورا بلفظ «قتلغ اینانج» بدون‌علاوهٔ «محمود» می‌خوانند ومی‌نویسند، و همین‌قتلغ اینانج است که قاتل طغرل اخیر آخرین سلجوقیه بوده است، یعنی‌قاتل مخدوم و ولی‌النعم خود و آباء و اجداد خود. ابن‌قتلغ اینانج در اوایل ۵۹۲ بدست خوارزمیان بتحریک دختر سلطان طغرل اخیر سلجوقی که زن یونس خان بن تکش خوارزمشاه بود، و با خوارزمیان مواضعه نهاده بود که قصاص خون پدر از او باز خواهند کشته شد؛ و مانند گوسفند اورا سر ببریدند، و جسداورا فخرالدین‌سرورخریده بهمدان فرستاد و آنجا در ماه جمادی‌الاخره ۵۹۲ او را دفن کردند. (راحة‌الصدور ۳۸۰-۳۸۱)[۱] ».

مرحوم قزوینی در باب اینانج خاتون گفته :

« ابتدا زن جهان پهلوان شد ، در حدود سنهٔ ۵۵۶ ، و از او دو اولاد آورد قتلغ اینانج [محمود] قاتل طغرل اخیر سلجوقی، و امیر امیران عمر ، و سپس‌پس از وفات جهان پهلوان زن برادر او یعنی برادر جهان‌پهلوان قزل ارسلان شد، و پس‌از کشته شدن او زن طغرل اخیر سلجوقی شد، ولی این طغرل قبل از اینکه این زن بر او شام بخورد او بر او چاشت خورد و او را خبه کرد . (هامش راحة الصدور ۳۱۶)[۲] ».

اینانج را در قمع و قلع ملاحده اهتمامی بوده ، و در کتاب النقض مذکور است :

---

(۱) یادداشتهای قزوینی ،ج ۱ ص۱٦٤ س ۱۱.
(۲) یادداشتهای قزوینی،ج ۱ ص۱٦٥ س‌آخر.

« هر لشکری که در عهد امیر غازی عبّاس و امیر اینانج بیک مجاهد از ری روی بدان‌حدود[۱] نهاد، نهب و غارت و ملحد کشتن ایشان بدامغان باشد وبسبزوار عادت نباشد[۲] ».

مؤلف کتاب النقض در موردی از او بصورت «امیر عادل غازی اینانج اتابک» یاد کرده است[۳].

این بود اشارتی مختصر به احوال اینانج.

میرزا شاهرخ پسر تیمور در نوروز سال ۸۰۰ بزیارت مقابر طبرك و آن حدود رفته بوده‌است، درمطلع سعدین کمال عبدالرزاق سمرقندی در واقعهٔ مرگ وی‌آمده:

« حضرت خاقان سعید عازم قلعهٔ طبرك شده، احرام زیارت مقابر اکابر بست و صباح نوروز بر استر گردون پیکر نشست...[٤]»

از این اکابر یکی همین اینانج است.

درپایان‌این مقال ذکر این‌نکته‌از فائدتی خالی نمی نماید، که آثار نقاره‌خانه راهمچنانکه در صحائف پیشین مذکور افتاد، بهیچ روی بشاهان آل‌بویه‌نسبت‌نتوان داد، بدین دلائل:

نخست آنکه در تاریخ ابن‌اسفندیار تصریح رفته، که گنبد واقع در پایان کوه طبرك‌از آن اینانج است، وشرح آن گذشت[٥]؛ ودلائلِ کافی،حاکی‌ازاینکه کوه‌طبرك همان‌نقاره‌خانه است، در بحث از قلعهٔ طبرك بیاید.

دُدیگر آنکه ظاهراً از آل بویه‌تنها ذکر گنبد فخرالدوله در منابع ثبت‌افتاده، و جز آن گور یا گنبدی بنام آنها درری‌شناخته نشده است، و این گنبد رانیزبا شهر

---

(۱) مغرب خراسان.

(۲) النقض، ص۱۷۳ س۱۰.

(۳) النقض، ص٤٦٠ س۹.

(٤) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد ۲ جزء ۲ ص۸۷٤ س٦.

(٥) کتاب حاضر، ص٤٦٧.

فاصله‌ای بوده ، و شرف‌الدین گردبازو در بیرون‌شهر در زیر گنبددرگذشته بوده‌است[1]، و حال آنکه طبرك بشهر اتصال داشته ، و یاقوت گفته است :

« وهو (طبرك) متصل بخراب‌الرّی [2] » .

سدیگر آنکه در فصل هشتم کتاب[3] در شرح بخشهای سه گانهٔ ری گذشت که گفته‌اند شهر ری بزمان منوچهر مقابل گنبدفخرالدوله واقع بوده، و در بحث از این گنبد [1] روشن گردید ، که آن قسمت از ری در جنب باروی باستانی شهر در مغرب محمدیه قرار داشته است ، و بشرحی که بیاید ، در مقابل طبرك مسجد جامع مهدی و محمدیه واقع بوده است نه ری قدیم ؛ و نیز اگر آثار نقاره‌خانه (یا کوه طبرك) به فخرالدوله تعلق می‌داشت ، ابن اسفندیار در صحیفهٔ ٦١ کتاب خود نمی گفت «شهردر آن تاریخ مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله بود» بلکه بجای گنبد فخرالدوله همان کوه طبرك را ذکر می کرد ، چون موضوع سخن در آنجا طبرك است نه گنبد فخرالدوله .

چهارم آنکه در سابق اشارت رفت که فخرالدوله را در طبرك مرگ در رسیده بود ، و جنازهٔ وی بسبب شور و هیجان دیلمیان در شهر، چندان بماند که بویناك شد [4] ، هرگاه گنبد وی در دامن کوه طبرك قرار می‌داشت این اشکال مرتفع‌می‌بود، چون بدون نیاز بعبور از شهر بموقع در آن‌جا دفنش می کردند .

پنجم آنکه بتفصیلی که در شرح گنبد فخرالدوله مذکور افتاده ، در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار و مرعشی آمده است ، که طغرل سوم برای مشاهدهٔ لشکریان خوارزمشاه بر بالای کوهی که گنبد فخرالدوله بدان متصل است ایستاده بود [5] ؛

---

(١) کتاب حاضر ، ص ٤٥٢ .

(٢) معجم‌البلدان ، ج ٣ ص ٥٠٧ س ٢١ .

(٣) کتاب حاضر ، ص ١٧٢ .

(٤) کتاب حاضر ، ص ٤٥٤ .

(٥) تاریخ ابن‌اسفندیار ، قسمت سوم ص ١٥٨ س ١٨ ؛ تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ٢٥٩ س ١٣ .

بی گمان اگر این کوه همان طبرك می بود، در دو کتاب مذکور ذکر می شد که طغرل بر بالای کوه طبرك ایستاده بود، چون طبرك پیش مؤلفان آن دو کتاب ناشناخته نبود.

در باب محل گورخانه رکن الدوله، باقبول آنکه وی نیز در ری مدفون شده است، چنانکه گذشت هیچگونه ذکری در منابع مورد استفاده مشهود نیفتاده، تنها نامی از مشهد وی در تاریخ ابن خلکان بدین صورت بچشم می خورد:

« توفی رکن الدولة ... بالرّی فی مشهده [۱] ».

۵ - استودان بزرجومید (ج - ۲) : در سیاستنامه مذکور است :

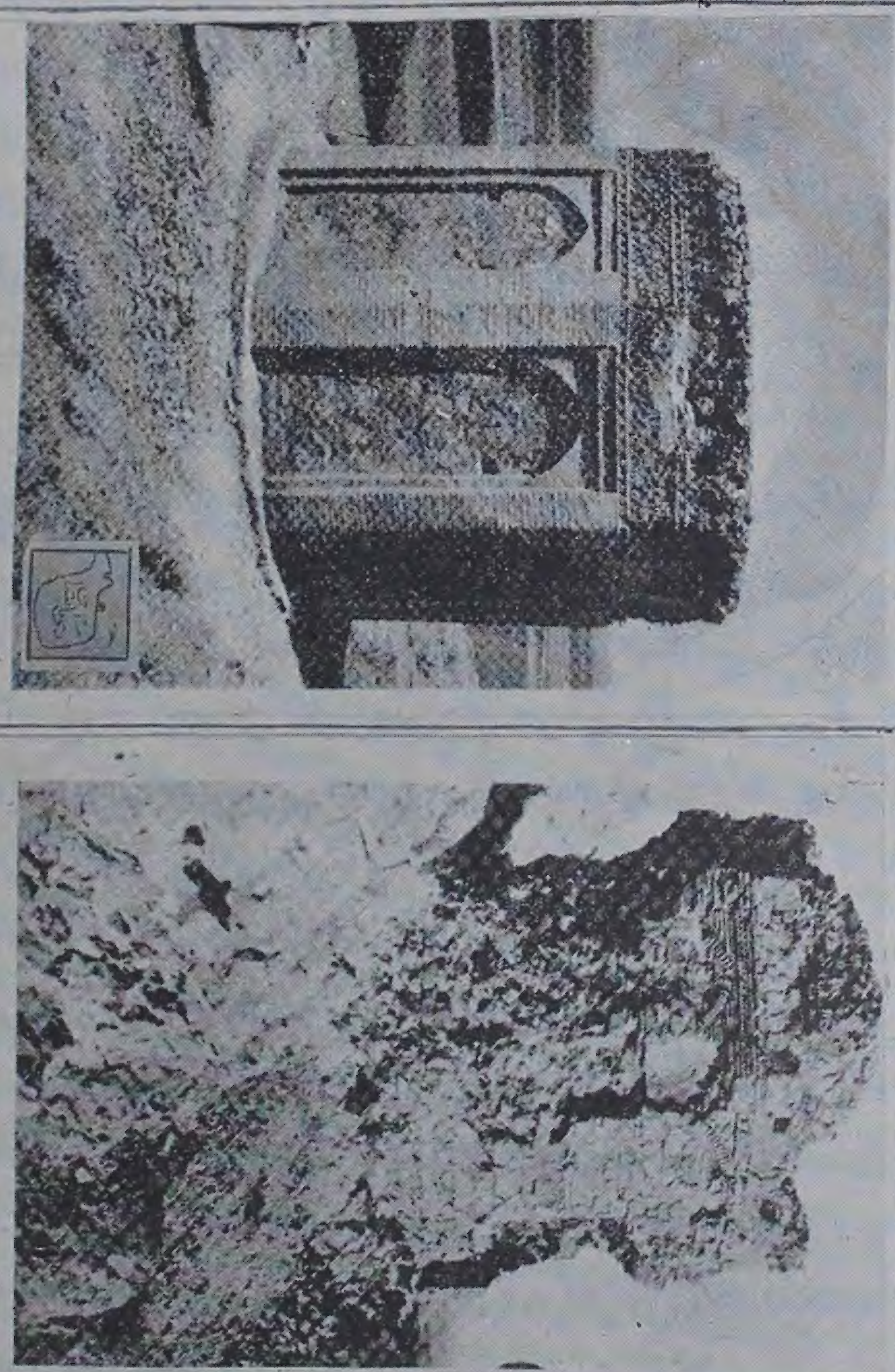
« در شهر ری بروزگار فخرالدوله که صاحب عباد وزیراو بود گبری بود توانگر که اورا بزرجومید گفتندی و بر کوه طبرك ستودانی کرد از جهة خویش و امروز برجایست و اکنون آنرا « دیدهٔ سپاه‌سالاران » خوانند بر بالای گنبد فخرالدوله نهاده است، و بسیار رنج و زر هزینه کرد بزرجومید، تا آن ستودان بدو پوشش برسرآن کوه تمام کرد؛ و مردی بود که محتسبی کردی، اورابا خراسان[کذا؟] گفتندی؛ آنروز که آن ستودان تمام‌شد ببهانه برآنجا شد وبانك‌نماز بکرد بلند، ستودان باطل گشت. بعد از آن ستودانرا « دیدهٔ سپاه سالاران » نام کردند... [۲]»

نشانیی که در داستان بالا در باب محل این ستودان ذکر گردیده، آنرا بابرج کوچکی که هم‌اکنون در بالای کوه نقاره‌خانه مشهود است منطبق می سازد؛ چه، کوه نقاره خانه (= کوه طبرك وشرح آن بیاید) در جنوب‌شرقی محل گنبد فخرالدوله واقع است، و گنبد در جایی قرارداشته، که این برج در بالای‌آن افتاده بوده، و برآن اشراف داشته است، و شرح این معنی در بیان این گنبد گذشت[۳]. آقای مصطفوی‌در تعریف این برج چنین نوشته‌اند:

(۱) تاریخ ابن خلکان، طبع ۱۲۸۴، ج ۱ ص ۱۰۴ س ۹. کتاب‌حاضر، ص ۴۰۰ س ۷.

(۲) سیاست نامه، ص ۱۶۹ س‌ماقبل آخر.

(۳) کتاب حاضر، ص ۴۵۲.



برج تاریخی در بالای کوهسار نقاره خانه (ری) بعد از تعمیر

برج سنگ و گچ و آجر در بالای کوهسار نقاره خانه پیش از تعمیر

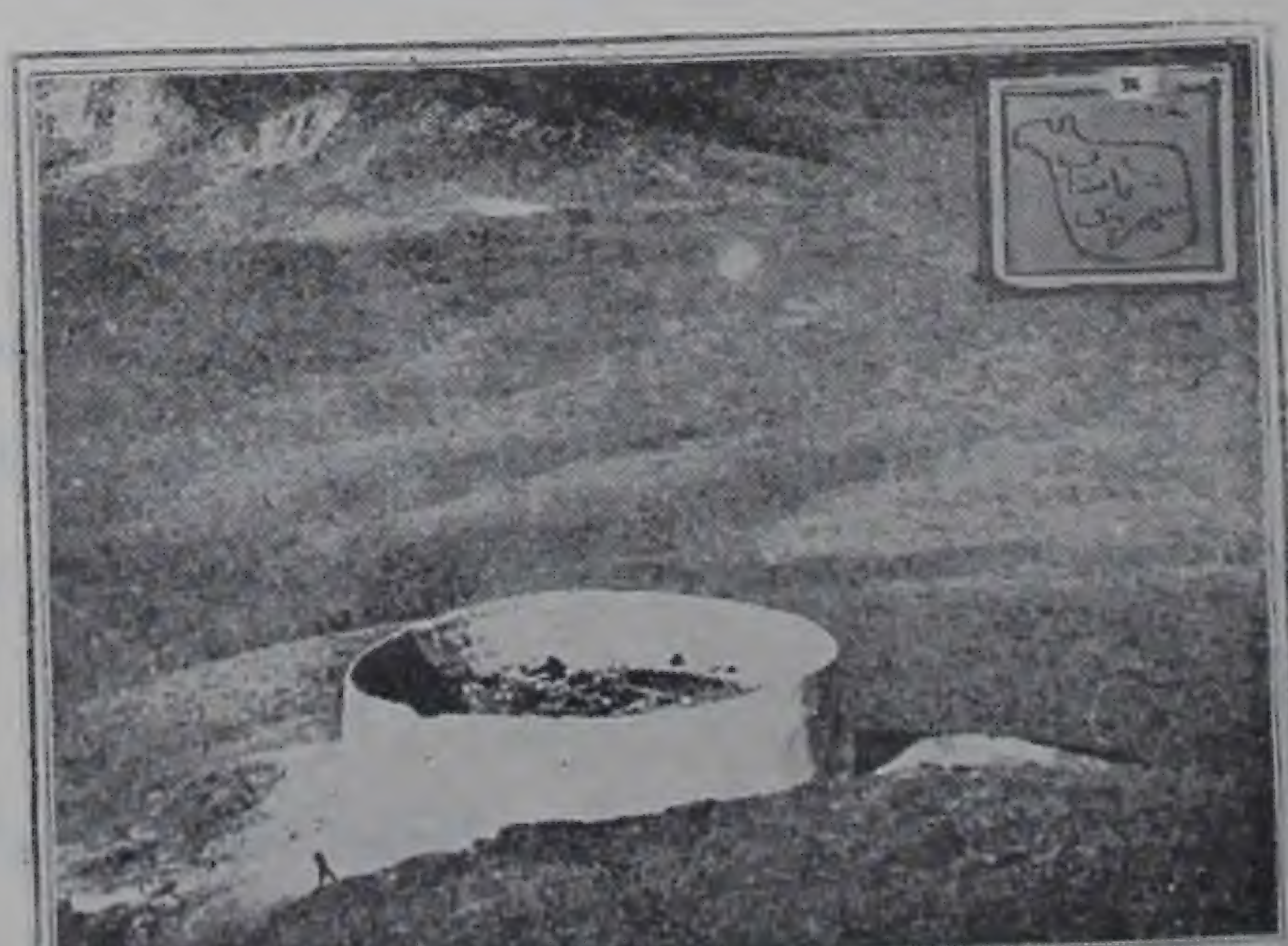
استودان برج‌وسیله و موقع آن. عکسها از مقالهٔ آقای مصطفوی با اندک تصرف

« برج کوچکی نیز در همان‌محل (نقاره خانه) بالای دامنهٔ کوه قراردارد، که از سنگ و گچ و آجر ساخته شده، تصور می رود مربوط بعهد سلجوقیان باشد، ومانعی نیست این‌طور بیندیشم که قبری از عهد دیلمیان درکوه بوده ، بنای برج را اعقاب

متوفی بعداً ساخته یا تزیین کرده‌باشند. کف برج را هم طوری حفر کرده بودند که چیزی بانهدام این بنای کهن نمانده بود، و ضمن ترمیم آثار نقاره خانه برج نامبرده نیز بنحو اساسی تعمیر و گودال درون آن با سنگ و آهک انباشته شد. طبق اطلاعی که شخص مطلعی باینجانب داد تزییناتی از کاشیهای معروف بطلایی در حاشیهٔ بالای این برج وجودداشت که سی‌وچند سال پیش کنده بوده‌اند [۱]».

اینکه در مقالهٔ آقای مصطفوی آمده «تزییناتی از کاشیهای معروف بطلایی در حاشیهٔ بالای برج وجودداشت» مؤید گفتهٔ نظام‌الملک است که «بسیار رنج وزر هزینه کرد بزرجومید تا آن ستودان بدو پوشش برسر آن کوه تمام کرد...»

٦- دخمهٔ گبرها یاقلعهٔ گبرها (ج-۱): این قلعه دردامنهٔ شمالی کوه‌ری، درآن حدود که‌مزار بی‌بی‌شهربانو و کوه‌طبرك درسوی جنوبی‌آن‌قراردارد واقع است. پیروان مذهب زردشت درآنجا اجسادمردگان خودرا تقدیم سگان گوشتخوار و طیورشکاری می‌کردند، تا به تفصیلی که در صحیفهٔ ۳٦٦ کتاب حاضر مذکور افتاده، برحسب



THE ZOROASTRIAN TOWER OF SILENCE AT REI

دخمهٔ گبرها . عکس از جاکسن

---

(۱) فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی، مقالهٔ بقعهٔ بی‌بی شهربانو، ص ۲۲ س ٥.

دستور اوستا موجب آلودگی عناصر چهارگانه نگردند. استخوانهای مردگان راپس از ریزش گوشت در استودان قرار می‌دادند.

ظاهراً این دخمه کهنه وقدیمی‌است، وگویا تاریخ آن‌بعهد ساسانیان‌ویاجلوتر می‌کشد، گیرشمن در تاریخ خود گفته:

« در این‌عصر (عهد ساسانیان) اموات را در برجهای خاموشان می نهادند، و پس از ریزش کامل گوشتها، استخوانهارا درمنسوجی می‌پیچیدند، ودرستودانها در آرامگاههایی که در کمرهٔ کوه حفر می کردند، ویا در اطاقهای مخصوص‌تدفین جای می‌دادند[۱]».

فعلاً درطهران رسم مذکور درمیان زرتشتیان منسوخ است[۲].

(۱) ترجمهٔ فارسی ایران گیرشمن، ص۳۳۴ س۲۲.
(۲) برهان قاطع، باهتمام دکتر محمد معین، ج ۱ ص۱۲۷ ذیل۳.

فصل سیزدهم

قلعهٔ طبرك (ج ـ ۲) : یکی از اماکن مهم ری که در قرون اسلامی محور وقایع و قطب حوادث ری بوده، و ذکر و شهرتی فراوان داشته قلعهٔ طبرك است. در تاریخ ری تا پیش از قرن هفتم کمتر خبری مذکور است که در آن نامی از این قلعه بمیان نیاید.

طبرك ظاهراً مصغّر طبراست. وجه تسمیهٔ آن بوجه مرضّی طبع معلوم نگردید، در حبیب السیر آمده :

« کاف طبرك کاف تصغیر است ، و معنی طبر بلغت عبری کوه [۱] ».

سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان گفته :

« بزبان طبری طبر کوه را گویند [۲] ».

در مرآة البلدان مذکور افتاده :

« چون در لغت فرس طبر بمعنی کوه است، چنانکه طبرستان بمعنی کوهستان است ، و طبرك با کاف که در فارسی علامت تصغیر است بمعنی کوه کوچك است ، و این قلعه بر روی کوه کوچك واقع شده ، ممکن است بعضی از مورخین ازین جهت این قلعه را طبرك نامیده باشند... [۳] »

درسرزمینهای خلافت شرقی، آنجا که سخن از اصفهان درمیانست چنین ذکر رفته :

« هنگامی که امیر تیمور در اواخر قرن هشتم اصفهان را تسخیر کرد قلعه‌ای

---

(۱) حبیب السیر ، جزء دوم از جلد اول ص ۸ س ۷ ببعد.

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی ، ص ۱۵ س ۱۱ ببعد.

(۳) مرآة البلدان ، ج ٤ ص ۲۳۹ س ۲۲.

که بتصرف او درآمد طبرك نام داشت (که در فارسی بمعنی تپه است) [۱]».

در همین کتاب در بحث از طبرستان و مازندران مذکور است:

«کلمهٔ طبر در زبان بومی به معنی کوه، و بنابراین طبرستان به معنی ناحیهٔ کوهستانی است [۲]».

در آنندراج ذیل تبرستان چنین ثبت است:

«تبره بمعنی پشته و تپه و کوه‌های کوچك است...»

در آصف‌اللغات نیز وجهی مشابه این قول در ذیل کلمهٔ «تبرك» درج افتاده است.

اینکه در حبیب‌السیر ذکر شده که «معنی طبر بلغت عبری کوه»، مشابه این کلمه در قاموس عبری و عربی تألیف ابراهیم‌المالح، که برای زبان‌عبری فراهم آمده «طَبُور» (טבור [۳]) بمعنی: علوّ، ارتفاع، (و پاره‌ای معانی‌دیگر) آمده، ونیز در فرهنگ عبری به فارسی تألیف ی. بن داوید چاپ تل‌آویو ۱۳۳۱ بهمین معانی [۴] درج‌افتاده‌است، و «تَبُور» (תבור) با تاء منقوط نیزبرحسب اظهار یکی از عالمان بزرگ یهود نام کوهی در «حیفا»ست و یک تن از یهودیانی که خود بحیفا رفته بود نیز این گفته را تأیید کرد.

ری باستانی سالها در تصرف آشوریان بوده است، ونیز بدلائلی که‌درصحائف ۴۹-۶۲ مذکور آمده از عهد دولت آشور گروهی یهودی در آنجا می زیسته‌اند، و ظاهراً بعید نمی‌نماید که این کلمه از همان روزگارها بمناسبت از یکی از ریشه‌های مذکور در فوق اشتقاق‌یافته ومانده باشد؛ این احتمال را چند امر تأیید می کند:

---

(۱) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۲۱ س آخر. عبارت داخل پرانتز بهمین صورت در متن کتاب آمده.

(۲) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۳۹۴ س۱۰.

(۳) قاموس عبری و عربی طبع ۱۹۰۹، بخش اول ص۱۶۴ س۱۱ ستون راست.

(٤) فرهنگ عبری بفارسی از نشریات کورش، ص۳۶ س۲۴ ستون راست.

نخست اینکه در دامنهٔ جنوبی کوه بزرگ ری دو کوه کوچک وجود دارد که تقریباً هردو بیک اندازه هستند، یکی بشرحی که بیاید همین طبرك است و دیگری که در شمال امین آباد افتاده است، از قدیم تا کنون همیشه کوهک یا کوهه نامیده می شده است. به قرینهٔ این کوهک می توان احتمال داد که طبرك نیز، بهمان معنی کوهک است؛ بخصوص که در سخن شاعر عرب ابونجید نیز آنجا که ذکر یکی از این مرتفعات بمیانست، از آن بصورت «نشز» که بمعنی تپه و مکان مرتفع یا کوهک است یاد شده بدین قرار:

رضينا بريف الرّى و الرَّىُّ بَلْدَةٌ
لهـا زينةٌ فـى عيشهـا المُتَـواتر
لها «نَشَزٌ» فى كلّ اخر ليلة
تذكّر اعراس الملوك الاكابر [1]

دُدیگر اینکه در پاره‌ای از بلاد و اماکن نامهایی از جایها، مناسب باصورت این کلمه وجود دارد که مرتفع و کوهستانی است بدین شرح:

۱- طَبرِس [2] (= **تفرش**) : تفرش را در زمانهای پیشین طبرس و سپس طبرش می گفته‌اند، و ظاهراً از قرن ششم وهفتم به تفرش شهرت یافته است [3]. این آبادی از بخشهای اراك است [4] و در ناحیه‌ای کوهستانی افتاده است.

در نزهةالقلوب آمده:

« تفرش ولایتی است که از هر طرف که بدوروند بگریوه فروباید رفت... [5] »

---

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۸۹۵ س ۱۱؛ کتاب حاضر، ص ۱۸.

(۲) جهة اطلاع به تطور این کلمه به کتاب طبرسی و مجمع البیان، ج ۱ ص ۱۷۲-۱۷۹ رجوع شود.

(۳) طبرسی و مجمع البیان، ج ۱ ص ۱۸٦ س ماقبل آخر.

(٤) تاریخ اراك، تألیف دهگان، چاپ فرهنگ ص ۱٤٥.

(٥) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص ٦۸ س ۸.

« سین » و « شین » در آخر این کلمه برای نسبت است، چنانکه در «طبس» یا « تبشن » درخراسان نیز برای نسبت است ، در تاریخ بیهق آمده :

« طبس و این تبشن است بحکم چشمهٔ آب گرم که آنجا باشد آنرا این نام نهاده‌اند و طبشن می‌نوشته‌اند...[1]»

لخت نخستین کلمهٔ طبرس « طبر » یا « تبر » است، که مناسب با کمهٔ طبرك ویا تبرك و همریشه با آن بنظر می‌رسد.

۲ـ طبره : نام این محل از آبادیهای کوهستانی تابع تفرش، بهمین صورت در تاریخ قم درج گردیده است[2].

۳ـ طبرّیه : در جهان نامه آمده :

« شنیدیم که طبرّیه بر سنگ است ، و زیر او تهی، و آب این بحیره (بحیرهٔ طبرّیه) در زیر آن سنگ که شهر بر وی است آمده[3] ».

---

(۱) تاریخ بیهق ، ص ۳۵ س ۱۷ . در این کلمه پسوند «سین» یا « شین و نون » بر کلمه « تب » بمعنی حرارت افزوده شده، و نیز ازین مقوله است گوهر شت منسوب به گوهر بمعنی نژاد وجوهر، و تجریش که در اصل «طجرشت» (سلجوقنامه ، ص ۲۲ ، راحة‌الصدور ص ۱۱۲) بوده ، که گویا ظاهراً معرب تیگرشت است، و تیگر را اهل لغت بمعنی تند و تیز دانسته‌اند.

در برهان قاطع، ج ۱ ص ۵۴۱ ذیل . ۱ در ذیل « تیر » آمده :

« اوستا tighra بمعنی تیز ».

مؤید این احتمال کلمهٔ « شیب » در دزآشیب آبادی مجاور تجریش است، که لابد بمناسبت تندی زمین بدان کلمه افزوده شده است. حذف یای تیگرشت در طجرشت از نوع حذف یا در « ترکش » تواند بود. پس بهمان دلیل که « س » و « شن » در « طبس » و «تبشن» و « شت » و « ش » در « طجرشت » و « تجریش » پسوند نسبت است « س » و « ش » نیز در « طبرس » و « تبرش » نسبت را تواند بود.

(۲) تاریخ قم ، ص ۱۱۸ س ۲.

(۳) جهان نامه، ص ۳۵ س ۱۲ .

در احسن‌التقاسیم نقل گردیده :

« طبرّیه . . . موضوعة بین الجبل و البحیرة . . . و المقابر علی الجبل . . . والجبل مطلٌ علی البلد شاهق[1] » .

٤ - تبرته : این دیه از دهستان فراهان است ، و نامش در کتاب « اسامی دهات کشور » مذکور است[2] ، و گویا همان « طبرتو » محلّ درگذشت سعد بن ابوبکر است[3] .

٥ - قلعهٔ تبر : در مرآة‌البلدان در باب قلعهٔ تبر چنین آمده :

« چند قلعه از قدیم‌الایام در فارس بوده ، که حصانت و رزانت آنها مشهور آفاق و هریک در استحکام و مناعت طاق می‌باشد ؛ از جمله قلعهٔ تبر است که در روی کوهی که چهار فرسنگ دورهٔ آنست واقع ، و حصنی است خدا آفرین در کمال متانت که متون کتب را بمحکمی خود انباشته و باستظهار این ملاذ منیع و کهف شامخ بسا کسان براه غرور رفته . . .[4] »

٦ - طبرك اصفهان : در اصفهان نیز در بیرون دروازهٔ در دشت[5] ، قلعه‌ای بنام طبرك وجود داشته است ، و ذکر آن در صحائف پیشین گذشت[6] .

علاوه برآنچه ذکر گردید تواند بود که طبرقه وطبرمین مذکور درمعجم البلدان ،

---

(١) احسن‌التقاسیم ، ص ١٦١ س ١ .

(٢) اسامی دهات کشور ، ج ١ ص ٨١ رقم ٣٨٧ .

(٣) در یادداشتهای قزوینی ، ج ٥ ص ٢٨٤ س ١٦ در باب طبرتو شرحی مذکور است .

(٤) مرآة‌البلدان ، ج ١ ص ٦٠٢ س ٩ .

(٥) ترجمهٔ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ٢٢٢ س ٢ بنقل از شاردن .

(٦) کتاب حاضر ، ص ٤٨١ ، ٤٨٢ . ذکر این قلعه در تاریخ گزیده کراراً ازجمله صفحات ٦٦٤ ، ٦٧٣ ، ٦٧٤ ، ٦٨٠ ، ٦٨١ ، ٧١٥ ؛ و ذیل جامع التواریخ رشیدی ، ص ١٤٣ ؛ و یادداشتهای قزوینی ، ج ٥ ص ٢٨٩ آمده است .

و طبرسران در مختصرالبلدان ابن‌فقیه ، و طابران یا طبران در چهار مقاله نیز ازین نمونه باشد[۱] .

اگر این ها را مؤیدی در این باب که « طبر » یا « تبر » در لغت بنی سام بمعنی مکان مرتفع و کوهست بپنداریم، باید گفت که این نامها پیش از استقلال ایران، از عهد تسلط آشوریان براین نقاط، همانند بسیاری‌از نامهای سامی‌دیگر بجای مانده است[۲]، و در این صورت می توان چنین پنداشت که نام « تپوریها »، بومیان باستانی طبرستان نیز از همان کلمهٔ « طبور » عبری (טבור) اشتقاق یافته و بمعنی مردم کوهستانی تواند بود .

در کتاب نامهای شهرها و دیه های ایران نوشتهٔ احمد کسروی نام طبرك از نام تپوریها که مردم بومی قدیمی مازندران بوده‌اند مشتق دانسته شده و چنین آمده است :

« . . . همچنین طبرك که نام دو دز معروف یکی در نزدیکی ری و دیگری در

---

(۱) معجم‌البلدان ، ج ۳ ص۵۰۷ و ۵۰۹ ؛ مختصرالبلدان ، ص ۲۸۶س آخر ؛ چهار مقاله ، ص۷۵ س۷ . نیز برای‌طبرك رك : تاریخ اراك ، ص٧٤ س۹ .

(۲) اروميه نام سابق رضائیه یکی از آنهاست که در سرزمین ماد پیش‌ازآنکه ایرانیان بر آنجا دست یابند لابد به دست قومی از بنی سام پی افکنده شده بوده است، و این معنی در مجلهٔ یادگار ، سال اول شمارهٔ ۲ ص ۱۳ بقلم مرحوم اقبال چنین ثبت افتاده :

« اورمیه یا اورمیاه اصلا کلمه‌ای آرامی است مرکب‌از دو لغت « اور » به‌معنی‌شهر، و « میه » یا « میاه » بمعنی آب ، و این اسم بسیار قدیم را از آن جهت باین شهر داده بوده‌اند که اورمیه سابقاً بر کنار درياچه قرارداشته ، پس ملاحظهٔ هیأت اورمیه و دانستن معنی لغوی آن مفید این دو معنی است که، اولاً شهر مزبور شهر آرامی بوده است، وپیش از آنکه ایرانیان براین ناحیه مستولی شوند بدست قومی سامی ساخته شده ، و از همین جا قدمت تاریخی نسبی و بانیان و سکنهٔ اولی آن مشخص می‌شود ، ثانیاً می‌فهمیم که این‌شهر که حالیه مبلغی از آن درياچه فاصله دارد، در ابتدای‌بنابرکنار آن واقع بوده، و بعد ها بعلت خشك شدن درياچه و بعقب رفتن سواحل آن به‌این وضع افتاده است. . . عوام‌اورمیه را اروميه یعنی با املاء الف و راء مقدم بر واو و تشدید یاء تلفظ کرده‌اند » .

نزدیکی سپاهان است. شکل درست آن «تاپورك» است، و شك نیست که هنگامی این دو جا نشیمن دسته هایی از آن طایفه بوده است[1]».

صحت این گفته را دلیلی لازم است.

محل قلعهٔ طبرك: چنانکه در ص ٤٨٣ گذشت در جنوب کوه ری دو کوه کوچك قراردارد، کوه شرقی را که کارخانهٔ سیمان طهران در کنار آن بنیان یافته، کوهك یا کوهه، و کوه غربی را که مشرف است بکارخانهٔ مواد نسوز است امروز کوهنقارهخانه می گویند:

نشانیهایی که از محل قلعهٔ طبرك در منابع مختلف ثبت افتاده، مسلم می سازد که این دز بر فراز کوه نقاره خانه در شمال تقیآباد کنونی، در فاصلهای نزدیك به دو کیلو متر در جنوب غربی بیبی شهربانو، در پای کوه بزرگ ری (کوه بیبی شهربانو) واقع بوده است. این قلعه بسال ٥٨٨ بامر طغرل سوم خراب و با زمین یکسان شد، و دیگر اثری از آنبجای نماند. اینكبیان این نشانیها ونتایج مستنبط از آنها:

۱- در تاریخ بلعمی در واقعهٔ فتح ری بدست اعراب، که شرح آن در فصل هفتم گذشت[2] ذکر شده:

«... زینبی آن لشکر (دوهزار مرد عرب) بر راه روستا ببرد، و از پس کوه بداشت. دیگر روز ایشان بحرب بایستادند، و حرب اندر گرفتند. [زینبی] مددسپاه بیاورد از پس «کوه طبرك» بپهلوی[در] خراسان بشهر اندر آورد...[3]»

درِ خراسان در مشرق واقع بوده، و از اینجا توان دانست که طبرك در مشرق ری عتیق پیش از اسلام، درکنار راهی که از روستا از دروازهٔ خراسان بشهر می رسیده افتاده بوده، و از شهر فاصله داشته است. کوه نقاره خانه، چنانکه درمحل

(۱) نامهای شهرها و دیههای ایران، چاپ سوم ۱۳۳٥ ص ۲۱.

(۲) کتاب حاضر، ص ۱٥۲ ببعد.

(۳) تاریخ بلعمی یا ترجمهٔ تاریخ طبری، چاپ عکسی، ص ٥٠ س ۲.

و یا در عکس هوایی (مقابل ص ۲۱) کتاب حاضر توان دید، با این نشانی مطابقت دارد، و این سخن را مصداق تواند بود.

موضوع فاصله داشتن طبرك از ری عتیق از سخن ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان نیز مستنبط است؛ وی در بیان نبرد منوچهر و افراسیاب، در باب منوچهر چنین گفته:

« بفرمود تا عمارك قلعهٔ طبرك كنند... بعد سالی او منهزم شد پناه بطبرك كرد، و چون آنجا مقام دشوار شد، شهر در آن تاریخ مقابل گنبد شهنشاه فخرالدوله بود، این ساعت بری آن موضع را دزرشکان می گویند... منوچهر از طبرك بشهر خرامید و حصار را حصن ساخت...[1] »

۲- یاقوت در معجم‌البلدان آورده:

« طبرك بفتح اوّله و ثانیه و الرّاء و آخره کاف قلعة علی راس جُبیَل بقرب مدینةالرّی، علی یمین القاصد الی خراسان و عن یساره جبل الری الاعظم وهومتصل بخراب الری. خربها السلطان طغرل بن ارسلان... فی سنة ۵۸۸ ... کلّما مَرَّ بها یقول هذا یجب أن یخرب مما کان یبقی منها فمازال حتّی جعلها ارضاً[2] ».

بموجب این گفته قلعهٔ طبرك بر روی کوه کوچکی ساخته شده بوده، ودرسمت راست مُسافر عازم خراسان قرار داشته، و کوه بزرگ ری در سوی چپ وی افتاده بوده است، و بسال ۵۸۸ بامر طغرل بن ارسلان آنرا خراب و با زمین یکسان کرده‌بوده‌اند. این نشانی بر تپّه نقاره خانه چنانکه در عکس هوائی مشهوداست منطبق است. اینکه بر فراز این تپّه در عصرما جز استودان بزرجومید زردشتی بنای دیگری مشهودنیست، سبب آنستکه بموجب گفتهٔ یاقوت و دیگران قلعهٔ طبرك در حدود هشتصدسال، پیش از زمان حاضر بکلی خراب و با زمین یکسان شده بوده، در طی این مدّت دراز نیز

---

(۱) تاریخ طبرستان، ص ۶۱ س ٤ ببعد.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۰۷ س ۱۹ ببعد.



عکس هوائی کوه طبرک با نقاره خانهٔ فعلی (داخل مستطیل)، و موقع آن در ری باستان
(۱- آثار بنای قلعهٔ طبرک. ۲- استودان بزرجومید. ۳- آثار گنبد اینانج.)

بقایای آثار آن را گزندباد و باران یکباره محو کرده است، چنانکه اکنون جزمقداری پاره آجر قدیمی و کلوخ چیزی درآن محل بجا نیست.

۳- در نزهةالقلوب آمده :

« قلعهٔ طبرك بجانب شمال [شهر] در پای کوه افتاده است، وولایت قصران درپس آن کوه افتاده است [۱]» .

مطابقت این گفتهٔ نیزباتپهٔ نقاره‌خانه ، چنانکه درعکس هوایی دیده می‌شود، روشن است ، و این تپه در پای کوه ری (کوه بی‌بی شهربانو) افتاده است، وقصران خارج که قراء شمیران مراد است در پشت کوه ری قراردارد .

٤- ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان نقل کرده :

« در میان صحرای قلعهٔ‌ری (کهندژ) تپهٔ بزرگی واقع است، آن تپّه‌راطبرك می‌خوانند ، یعنی کوهك بکاف تحقیر ، بسبب سایر جبال که در آن حوالی واقع است ، و آن قلعه را از آن سبب بدین اسم موسوم گردانیدند... [۲]»

در باب محل قلعهٔ ری یا کهندژ در فصل هشتم در صحائف ۱۷۷-۱۸۳ سخن رفت ، وذکر گردید که قلعهٔ ری (یا کهندز یا فصیل یا مدینهٔ خارجه) را در شمال شارستان در جنوب کوه‌ری (کوه بی‌بی‌شهربانو) احداث کرده بوده‌اند، وآنرافارقینی (= خندقی) در میان داشت. محل تپهٔ نقاره خانه با این سخن سازش کلی دارد .

٥- در ذکر گنبد فخرالدوله ، در داستان مرگ وی در قلعهٔ طبرك ص ٤٠٤ گفته آمد که چون بسبب شور وهیجان سپاهیان رفتن بشهر امکان نداشت، ازقیّم جامع جهة او کفن خریدند . این معنی این حقیقت را می رساند که قلعهٔ طبرك را با جامع فاصله‌ای اندك بوده است ؛ و نیز در بیان محل مسجد جامع مهدی در صحائف ۳۲۳-۳۲۶ بااستناد بمنابع‌اشارت رفت ، که این مسجد در داخل شارستان بنزدیکی قلعه بنیاد یافته‌بوده‌است. این محل بنابشواهد و قرائنی که درهمانجا یاد کرده آمد ، در فاصلهٔ میان تقی آباد و تپهٔ نقاره خانه واقع بوده است.

---

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ص۵۳ س۱۲ .

(۲) تاریخ طبرستان مرعشی، ص۱۵ .

مطالب بالا با فرض اینکه قلعهٔ طبرك بر فراز تپهٔ نقاره خانه قرارداشته مسلم و درست توانند بود.

۶- محل گور ابراهیم خواص را در مسجد جامع ری در زیر حصار طبرك ذکر کرده‌اند، وی بسال ۲۹۱ درگذشت؛ و در طبقات الصوفیه بزبان فارسی دراین باب چنین نقل گردیده:

«... خوّاص رحمه‌الله در مسجد ری برفت از دنیا وگور وی آنجاست... گور وی در زیر حصار طبرك نهاده».

نظیر این گفته در نفحات الانس نیز درج افتاده است[۱]:

«چون حدود تقریبی مسجد دردست است، بموجب این قول محل حصارطبرك الزاماً باید در شمال تقی‌آباد و در محل مورد بحث باشد.

۷- مینورسکی در مقالتی که در باب ری در دائرة المعارف اسلامی نوشته، پس از اشارت بقول یاقوت، آنجا که گفت «قلعهٔ طبرك در دست راست مسافری است که بخراسان می‌رود و کوه بزرگ ری در دست چپ او»، چنین نتیجه گرفته، که طبرك همان تپه‌ایست که در نقشهٔ کرپرتر برمز (G) مشخص گردیده است[۲]. این محل همان تپهٔ نقاره خانه است.

قول مینورسکی در دائرة المعارف پس از اشارت بسخن یاقوت چنین است:

« Par conséquent Tabarak devait couronner la colline située en contre - bas du grand éperon (colline G. du plan de Ker Porter) ».

نیز وی را در تعلیقه‌ای که بر سفرنامهٔ ابودلف نوشته بمحل این قلعه مطابق با همین نشانی اشارتی است[۳].

---

(۱) طبقات الصوفیه، ص ۲۹۰ س ۷ ؛ نفحات الانس، ص ۱۳۷ س ۳.

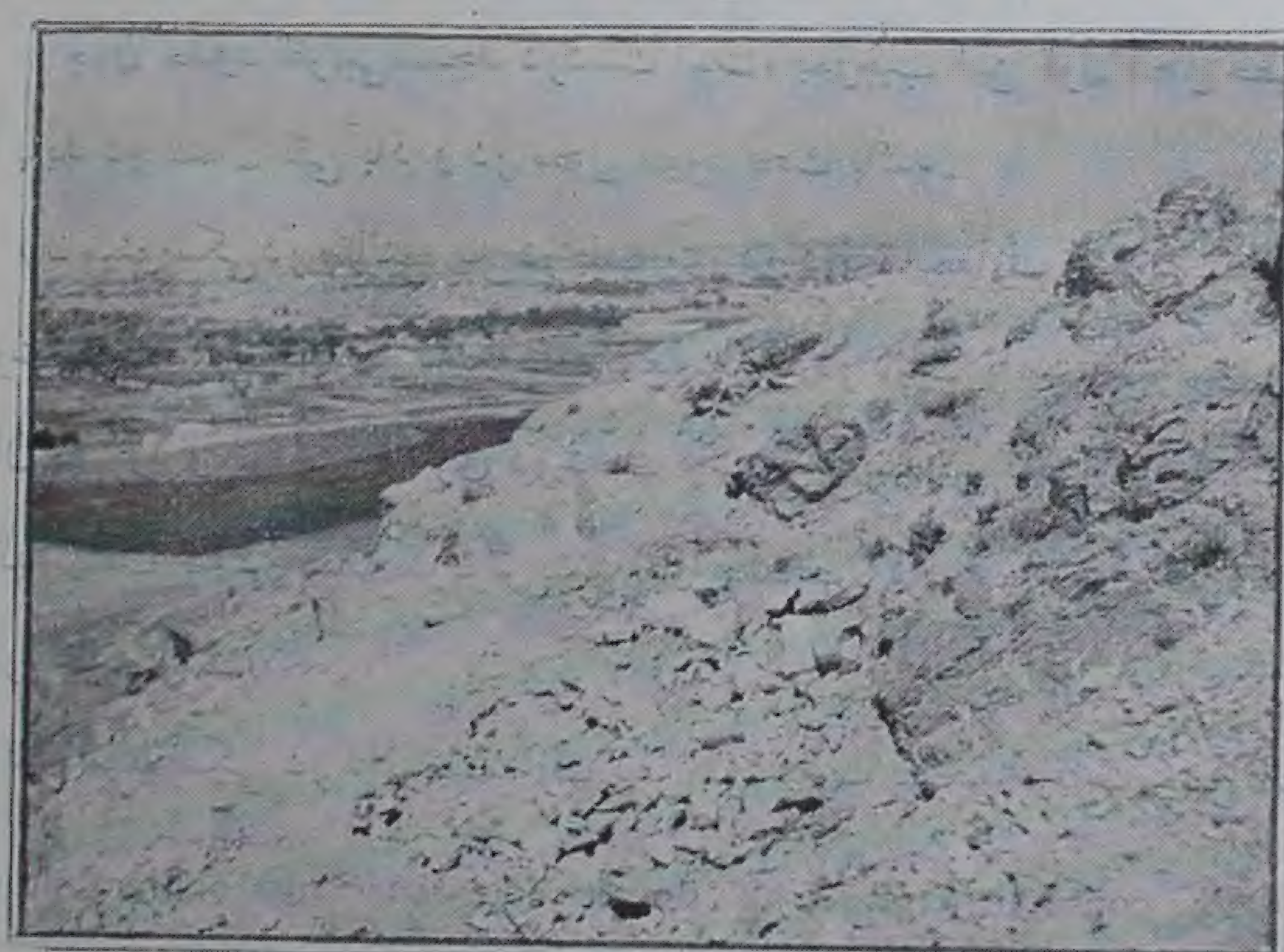
(۲) رك: کتاب حاضر، نقشه مقابل ص ۱۵.

(۳) دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسوی، ج ۳ ص ۱۱۸۵ وانگلیسی، ج ۳ ص ۱۱۰۷؛ سفرنامهٔ ابودلف، ترجمهٔ فارسی ص ۱۳۳ س ۷.

٨ - کرپرتر که سفرنامهٔ خود را بسال ١٨٢٠ بطبع رسانده ، در کوه کوچک نقاره‌خانه آثاری از قلعه‌ای زیبا که بر روی سنگ بر فراز قلّهٔ صخرهٔ مرتفع قرارداشته و بصحرای جنوبی مُسَلّط بوده دیده ، و در آن باب چنین نوشته است :

«... fortress, finely built of stone, and on the summit of an immense rock, Which commands the open country to the south [1] ».

بموجب این گفته بر فراز تپهٔ نقاره خانه در قدیم قلعه‌ای وجود داشته (که بی‌گمان همان طبرك بوده) و چنانکه اشارت رفت ، اکنون نیز پاره آجرهای کهنهٔ قدیمی و کلوخهای گچ وخاك قلعه برفراز کوه موجود است.



پاره آجرهای کهنه و کلوخهای گچ و خاك قلعهٔ طبرك بر فراز کوه نقاره‌خانه

٩- نزدیك هم واقع بودن آثار موجود دامن کوه نقاره‌خانه و برج کوچك واقع در بالای این کوه که برطبق منابع، همانندنزدیك‌هم واقع بودن گور اینانج در دامن کوه طبرك[٢] و استودان بزرجومید در بالای کوه طبرك[٣] است، و اینکه‌استودان

(١) سفرنامهٔ کرپرتر ، ج ١ ص ٣٦٠ س ١٦ .
(٢) کتاب حاضر ، ص ٤٦٧ .
(٣) کتاب حاضر ، ص ٤٧٧ .

بر گنبد فخرالدوله مشرف بوده، واین برج نیز برمحل گنبد اشراف دارد خود دلیل قاطع دیگری است براینکه طبرك همان کوه نقاره‌خانه است، و قلعه طبرك برفراز نقاره خانه واقع بوده است ؛ و آثار موجود مذکور نیز همان گور اینانج ، و برج استودان بزرجومید است.

۱۰ - از فراز قلعهٔ طبرك، که در کنار جامع مهدی قرارداشته، بام تمام خانه های ری دیده می شده و قلعه بر همهٔ بامها اشراف داشته است ، چنانکه ابن رسته در اعلاق النفیسه آورده :

« قدّام المسجد الجامع قلعة للرّی علی قلّة جبل صعب المرتقی، فاذا صعدت الی تلك القلعه اطلعت علی سطوح الری کلّها [1] » .

امروز نیز از فراز تپهٔ نقاره خانه تمام پهنهٔ شهر ری باستانی قابل رؤیت است، برخلاف دیگر تپه های موجود در آن حدود، که کوه بزرگ ری هر کدام را از سویی مانع می آید.

۱۱ - مهدی خلیفهٔ عباسی هنگام بنای ری بگرد شارستان وقلعه خندقی احداث کرد ، در فتوح البلدان بلاذری و معجم البلدان یاقوت مذکور است :

« جعل لها (مدینة الری) فصیلاً یطیف به فارقین آخر... [2] »

(در باب دو کلمهٔ فصیل وفارقین ، که بمعنی قلعه و خندق است ، در صحائف ۱۷۸-۱۷۹ شرحی مذکور افتاده ، و اعادت را نیازی نیست).

ابن فقیه نیز در مختصرالبلدان آورده :

« بنی مسجد ها المهدی فی خلافة المنصور و بنی مدینتها ایضاً و خندق حولها... و جعل لها فصیلاً یطیف به فارقین... [3] »

در گراند آنسیکلپدی بزبان فرانسوی موضوع احداث خندق بگرد ری عهد

(۱) اعلاق النفیسه، مجلد سابع طبع ۱۸۹۱ ص ۱۶۸ س آخر ببعد.

(۲) فتوح البلدان ، ص ۳۱۹ ؛ معجم البلدان ، ج ۲ ص ۸۹۵ و ج ٤ ص ۴۳۱ .

(۳) مختصرالبلدان ابن فقیه، ص ۲۶۹ س ٤ .

اسلامی که بوسیلهٔ مهدی خلیفه بنزدیکی ری عتیق پی افکنده شده بود چنین ثبت افتاده :

Le Khalife Mehdi fit construire, á une certaine distance de son site antique, la ville que décrivent les voyageurs et les géographes arabes du moyen âge ; il l'entoura d'un fossé(=خندق) et y éleva une mosquée...[1] »

بدین قرار قلعهٔ ری ، که طبرك و دز آن را در میان داشته از هیچ‌سو بباروی قدیم نزدیک نبوده ، کوه نقاره خانه نیز از باروی ری کهنه فاصله دارد.

این بود نشانی‌هایی که بمددآنها محل قلعهٔ طبرك در پهنهٔ شهر ری‌مشخص شده است.

مطلب باز گفتنی دیگر در این باب آنکه‌در پاره‌ای‌از کتب و مجلات درمقام ذکر طبرك باختلاف ، مکانی برای آن معیّن گردیده که بهیچ روی با قرائن مذکور در بالا سازگار نمی‌نماید ، و بمناسبت به برخی از آنها اشارت می‌رود :

۱- در مرآة‌البلدان در شرح چشمه علی ری مذکور است :

«...بنابر تحقیقات و اطلاعات نگارنده قلعهٔ ری بندی[2] (؟) که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوده... احتمال می‌رود که قلعهٔ طبرك همین قلعهٔ ری بندی بوده باشد... و برخی قلعهٔ طبرك را زبیدیّه نوشته‌اند...[3]»

۲ - جواهر کلام نیز در تاریخ طهران این مطالب را با تصرفی نقل کرده است[4].

---

(۱) لاگراند آنسیکلپدی، ج۲۸ ص۳۰۵ س۲۵ ستون چپ.

(۲) در هیچیک از منابع قلعه‌ای بدین نام مذکور نیست ، وگمان می‌رود صورت محرفی از قلعهٔ زینبدی باشد ، که عرب آنرا زینبی گوید و زبیدیه نیز صورت محرف دیگر آن است.

(۳) مرآة‌البلدان ، ج ٤ ص۲۳۹ س۱۹.

(٤) تاریخ طهران ، ص۲۹ س۲٤.

بطلان این سخنان ببرهانی نیاز ندارد ، چه، چشمه علی در ری عتیق واقع است، و طبرك در ری جدید اسلامی افتاده بوده ؛ و نیز ری راهیچگاه قلعتی بنام ری بندی نبوده است.

۳- مرحوم علامهٔ قزوینی در یادداشتها آورده :

« قلعهٔ طبرك بر جانب شمال(ری) در پای کوه افتاده است، و ولایت قصران در پس آن کوه (نزهةالقلوب) » ، « کوه طبرك بری برو معدن نقره است، اما چندانك برو خرج کنند هم چندآن باز می دهد و سودی نکند (ایضاً) » .

«ازین دوقرینه تقریباً یقین می شود که قلعهٔ طبرك در همین موضعی است که الآن پس قلعه گویند، و آثار قلعه و سنگر بر گردنهٔ بین دربند و پس قلعه الآن بجاست، و عوام قلعهٔشاه میران گویند، و لفظ «پس‌قلعه» خود نیز یك دلیل است[1]» .

چنانکه از عبارت بالا پیداست آن مرحوم مراد از کوه را در جملهٔ « بر جانب شمال در پای کوه افتاده است» کوه توچال شمیران پنداشته‌اند، و بدان قرینه پس‌قلعه را قلعهٔ طبرك گمان کرده‌اند. این گفته را نیز با هیچیك از قرائن مطابقتی نیست.

٤- در اطلاعات ماهانه در جایی آمده :

« کوه طبرك همان کوهی است که قلعهٔ معروف طبرك ری بر بالا و در دامنهٔ جنوبی آن قراردارد، و از سمت جنوب در جلگه به باروی وسیعی که اطراف محلّهٔ مشهور محمدیّهٔ شهر ری را احاطه می کرده است منتهی می گردد، و در شمال همین کوه کارخانهٔ سیمان قراردارد که خشتها و خاك‌رس باروها و قلعهٔ طبرك را با سنگ کوه درآمیخته سیمان برای احتیاجات فعلی کشور تهیه می کند و بدین ترتیب خواه ناخواه از قلعهٔ طبرك تا چند سال دیگر نامی بیش باقی نخواهد ماند[2] » .

در جای دیگر این مجلّه چنین نقل گردیده :

« قلعهٔ طبرك بر بالای کوه طبرك ساخته شده ، قسمت هایی هم در جلگه جنوب

---

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ٥ ص ۲۸۸ س ۲۲.

(۲) اطلاعات ماهانه شمارهٔ (٤٨) ۱۲ سال ۱۳۳۰، ص ۱۸ س ۳۳ ستون چپ.

کوه ضمیمهٔ قلعه شده‌است، و باروهای خشتی عظیم در بالای کوه و در کف جلگه هنوز باقی است؛ و همچنین دیوارهای سنگی روی کوه شالودهٔ ابنیهٔ درون باروی قلعه بوده است، که ضمن خاك برداری و کوه‌بری جهة کارخانهٔ‌سیمان‌مدّتی‌نمودار می‌شود و متدرجاً ضمن سایر عملیات از میان می رود... اکنون این مار دوسر[۱] با تمام سنگهای کوه‌طبرك متدرجاً درون لوله ها و دیکهای کارخانهٔ سیمان می رود وتبدیل بسیمان می گردد، و ویرانهٔ تاریخی مزبور فدای احتیاجات‌سیمانی کشور می شود[۲]».

کوهی که در دو فقرهٔ بالا، طبرك تلقی گردیده، همان کوه دز رشکان‌متصل به شهرپیش‌از اسلام است، که در کتاب حاضر در صحائف ۲۸۳-۳۰۳ موضوع سخن قراردارد، و این کوه چنانکه همانجا اشارت رفت میان کارخانهٔ گالیسیرین و کارخانهٔ سیمان افتاده است، و بارو های اطراف و دیوارهای سنگی آن بازماندهٔ کاخ رفیع اشکانیان و بقایای دارالامارهٔ فخرالدوله در فخرآباد است، و طبرك همانگونه که در نشانی نخستین محل آن یاد کرده آمده[۳]، درکنار راهی که در مشرق ری عتیق از دروازهٔ خراسان بروستامی‌رفته واقع بوده، و بر طبق گفتهٔ یاقوت در سمت راست‌مسافر عازم خراسان قرارداشته، و کوه بزرگ ری در سوی چپ وی افتاده بوده است؛ در صورتیکه ظاهراً فاصلهٔ میان کوه کارخانهٔ سیمان و کوه بزرگ ری هیچگاه معبر نبوده است، تا مسافری از آنجا بگذرد، و مصداق گفتهٔ یاقوت قرارگیرد. دلیل‌این دعوی اینکه علاوه بر دور شدن راه و صعوبت عبور و مشکلات طبیعی که در محل‌مشهود است، بموجب نقشهٔ کرپرتر[٤] بارویی‌نیز از شمال بجنوب درمیان این دوکوه‌احداث کرده بوده‌اند، که از دو سو در پای کوه بدو برج محدود می‌شده‌است؛ ونیز ازطبرك پس از خرابی جز توده‌ای پاره آجر و کلوخ هیچگونه اثری باز نمانـد، و در همان

(۱) شرح این تشبیه در خرابی طبرك خواهد آمد.

(۲) اطلاعات ماهاله شمارهٔ ۷۲ اسفندماه ۱۳۳۲، ص ۱۱ س ۱ ستون راست.

(۳) کتاب حاضر، ص‌٤۸۷.

(٤) کتاب حاضر، نقشه مقابل‌ص ۱۰.

سال ۵۸۸ بکلی با خاك یکسان گردیده بوده است، و حال‌آنکه آثار موجود دزرشکان را هنوز عظمتی است. درنشانی سوم بیان شد که کوه طبرك که‌قلعه‌بر فراز آن‌قرارداشته خود درپای کوه بزرگ ری افتاده بوده است، لکن کوه کارخانهٔ‌سیمان‌از شمال بجلگهٔ منتهی‌می‌شود . درنشانی‌پنجم‌ذکررفت که‌جامع‌مهدی درداخل‌شارستان درکنارقلعهٔ طبرك‌واقع بوده. کوه کارخانهٔ سیمان چنانکه درمحل مشهود است در خارج باروی شهر افتاده‌است، و اگر محل جامع در پای این کوه فرض شود از شهرخارج خواهد افتاد ، و درشهر ها معهود نبود که در خارج شهر در بیرون بارو ، مسجد جامع بسازند . برطبق نشانی نهم باید بزرگانی همچون اینانج و ابراهیم خوّاص در پای کوه طبرك و مسجد جامع مدفون و دارای گنبد و بقعه باشند ؛ در دامن کوه کارخانهٔ سیمان چنین آثاری بنظر نمی رسد . بموجب نشانی دهم باید از فراز قلعه طبرك بام خانهای ری را بجملگی بتوان دید ، و کوه بزرگ ری کوه کارخانهٔ‌سیمان را درسوی مشرق از دیدن نیمهٔ شرقی شهر مانع می‌آید . در نشانی یازدهم ذکر گردید که قلعهٔ طبرك‌را از باروی قدیمی فاصله بوده‌است، درصورتیکه کوه کارخانهٔ سیمان را بموجب نقشهٔ کرپرتر و آثار موجود در محل ، ازسه سو از نزدیک بارو احاطه کرده است.

بدلائل‌مذکور درفوق‌این‌احتمال که‌قلعهٔ طبرك درمیان‌دو کارخانهٔ گلیسیرین و سیمان قرار داشته بهیچ روی ، رویی در صواب ندارد .

این محل همچنانکه دروصف دزرشکان مذکور افتاده ، ظاهراً قبل از اسلام مقر شاهان اشکانی و بزرگان عهدساسانی بوده، و در دورهٔ اسلامی نیز نصربن عبدالعزیز و فخرالدوله آنرا مرمت کرده و دارالاماره خویش ساخته بوده‌اند، و همهٔ شواهد وقرائن با این‌دعوی‌سازگار است ، و از این‌معنی‌بتفصیل دروصف دز رشکان سخن رفت.

بی‌گمان‌ارزش تاریخی این مکان و کوه آن، که بتدریج درکام آتشین کوره‌های کارخانهٔ سیمان فرو می‌رود، بمراتب بیش‌از قلعهٔ طبرك است.

٥- در کتاب اناهیتا در این معنی چنین ذکر رفته :

« یکی از آثار بسیار گرانمایهٔ ری که بهمّت فتحعلی شاه از میان رفت [1] دژ طبرك بود . . . امروزه آنجارا دبرك خوانند، و آن پاره کوهی است که به پشت کارخانهٔ سیمان افتاده است . مسعربن المهلهل در نخستین نیمه از سدهٔ چهارم هجری گوید[2] : کوه طبرك بنزدیکی ری از آثار باستانی و تابوتهای سنگی برخوردار است . . .[3] »

در این گفته نیز چنانکه پیداست آثار موجود در کوه میان دو کارخانهٔ گلیسیرین و سیمان ، قلعهٔ طبرك شناخته شده است . چون دعوی همانست که در اطلاعات ماهانه ذکررفته، پاسخ نیز همانست که در صحیفهٔ قبل درآن باب ثبت افتاده است .

طبرك تنها نام قلعهٔ معروف و تپهٔ آن نبوده است: طبرك علاوه برقلعهٔ معروف وتپهٔ آن، درعهد اسلامی بر کهندژ شهر (فصیل یا شهرخارجی) نیز اطلاق می گردیده، و عالمان منسوب بطبرك ری بی گمان ازآنجا برخاسته اند، ونیز گویا برخی ازمؤلفان توسّعاً تمام کوه واقع در شمال ری را طبرك گفته اند . درباب نام کهن دز شهربصورت طبرك درانساب سمعانی چنین آمده:

« الطبر کی بفتح الطاء المهمله و الباءالموحده و الراء و فی آخر ها الکاف هذه النسبة الی موضع بالرّی یقال له طبرك، و الیه ینسب قلعة طبرك . منها ابوعبدالله محمدبن الحسین بن علی الطبر کی الرازی من اهل الرّی؛ حدّث عن حسان بن حسان کتابه، روی عنه ابوبکر محمدبن عبدالله بن یزدادالرازی نزیل بخارا [4] » .

یاقوت نیز در معجم البلدان آورده :

« نسب الی طبرك ابو معین الحسین بن الحسن، ویقال محمدبن الحسین، سمع

---

(١) اشارت است به کنده گری که از عهد ساسانیان بیادگار مانده بوده وخاقان مغفور آنرا از میان برد و خودرا بجای آن نشاند : (اناهیتا) .

(٢) رك: کتاب حاضر ، ص ٣٧١ .

(٣) اناهیتا ، ص ٢٣٢ س ١٧ ببعد .

(٤) انساب سمعانی ، ورق ٣٦٦ ص ٢ س ٢٠ .

بدمشق هشام بن عمّار و بمصر سعیدبن الحکم بن ابی‌بکر بن نُعَیْم... روی عنه ابوعبدالله محمدبن احمدبن مسعود البزتینی، و ابو یعقوب یوسف‌بن ابراهیم‌الهمذانی واحمدبن جشمرد... وقال‌الحافظ ابوعبدالله‌الحاکم ابوسعین من کبار حفاظ‌الحدیث[1]».

این مهم، که‌طبرك به کهن‌دژ ری نیز گفته می‌شده، و این کهن‌دژ بریکسوی شهر افتاده بوده، از اخبار شاهرخ تیموری نیز مستفاد است. در مطلع‌سعدین دروقایع سال ۸۳۲ هجری درباب سفر شاهرخ به‌ری چنین ذکر رفته:

« و از آنجا (سمنان) عنان سمندِ جهان‌پیما به‌صوب ولایت ری تافت وچهارم ماه مبارك رمضان، « ظاهر طبرك » به فرّ نزول همایون غیرت فزای فضای فلك آمد، و زیارت سیدعبدالعظیم وشیخ ابراهیم‌خوّاص و امام محمد شیبانی‌بواجبی‌نموده مراسم آن بجا آورد...[2]»

بدنبال این مطلب چنین آمده:

«... میرزا ابراهیم‌سلطان از دارالملك‌فارس بالشکر بی قیاس متوجّه‌اردوی پادشاهِ عالم ستان عازم صوب آذربایجان شد، و در ظاهر ملك ری به معسکرسلطان هفت کشور پیوست...[3]»

« معسکر سلطان » در عبارت دوم و « ظاهرطبرك » در عبارت نخستین‌چنانکه از مقام مستنبط است، هر دو یك مکان‌بوده است؛ واین‌خود می‌رساند که طبرك در یکسوی شهر واقع بوده است.

تردیدی نیست که مراد از طبرك در این‌مقام کهن دژ شهر است، ودژمعروف به طبرك بتفصیلی که‌درهمین‌فصل بیاید سالها قبل‌از شاهرخ، در۵۸۸ هجری بدست طغرل خراب گردیده بوده است.

درمجمل فصیحی نیز، درحوادث سال ۸۳۲ چنین مذکور است:

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص۵۰۸ س‌ماقبل‌آخر.

(۲) مطلع‌سعدین و مجمع بحرین، جلد دوم جزء اول ص۳۲۱ س۲۰.

(۳) مطلع سعدین ومجمع بحرین، جلد دوم جزء اول ص۳۲۲ س۲۰.

« عزیمت حضرت اعلی خاقانی خلدالله سلطانه بیورش ثانی آذربایجان‌فی‌یوم احد خامس رجب‌الاصم در روز دوشنبه چهاردهم رجب بتربت مقدسهٔ جام نزول همایون شد... وچهارشنبه پنجم رمضان‌المبارك به طبرك ری، و درروز جمعه بیست ویکم رمضان‌المذکور بسلطانیه نزول همایون افتاد...[1]»

و بنا بنقل مؤلف حبیب‌السیر در این سفر چند روز در ری بماند[2].

در مطلع سعدین کمال عبدالرزاق سمرقندی، در واقعهٔ مرگ شاهرخ بسال ۸۵۰ چنین ثبت‌است:

« حضرت خاقان سعید عازم قلعهٔ طبرك شده‌احرام زیارت مقابر اکابر بست[3]، و صباح نوروز بر استر گردون پیکر نشست...[4]»

ردیف بناهای پهنهٔ‌طبرك یا کهن‌دژ شهر، ازسوی‌شمال دژطبرك تاپای کوه بزرگ ری ادامه داشته، و آثار بناها وپاره آجرهای فراوان این بخش براین دعوی گواهی قوی توانند بود، و کوه و دژ طبرك در میان این بناها قرار می‌گرفته.

در این باب که ظاهراً گاه بتمامی کوه ری طبرك اطلاق می‌شده، ابودلف در الرسالةالثانیه گفته:

« ویشرف علی‌المدینة جبل یعرف بطبرك، فیه ابنیة آثارالفرس و نواویس وفیه

---

(۱) مجمل فصیحی، جلد سوم، در وقایع سال ۸۳۲ ص۲۶۳ س۱۷.

(۲) در حبیب‌السیر، جزء ۳ جلد۳ ص۱۲۸ س۲۸ در ذکر نهضت شاهرخ بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی بسال ۸۳۲ مذکور است: « چون در مملکت ری اعلام‌نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت؛ جهة اجتماع سپاه...چند روز اتفاق‌توقف‌افتاد».

(۳) ظاهراً مراد گور ابراهیم خواص و گنبد اینانج و دیگر مقابری است که درقلعهٔ طبرك و دامن کوه طبرك (کوه نقاره خانهٔ فعلی) در شمال کهن‌دژ واقع بوده است، و این خود گواه دیگری تواند بود در درستی محل تعیین شده قلعهٔ طبرك؛ بقایای این گور و گنبد هنوز باقی است و تفصیل‌آن در صحیفهٔ ۴۳۰ و ۴۶۷ گذشت.

(۴) مطلع سعدین و مجمع بحرین، جلد ۲ جزء ۲ ص۸۷۴ س۶۰.

معادن للذهب و الفضّة لا یقوم دخلها بالنّفقه علیها ۱ ».

در آثارالبلاد آمده :

« و إلی جانبها جبل أقرع لا ینبت شیئاً یقال له طبرك . قالوا: انّه معدن الذهب، الاّ ان نیله لا یفی بالنّفقة علیه و لهذا ترکوا معالجته . . . ۲»

در نزهةالقلوب مذکور است :

« کوه طبرك بری برو معدن نقره است، اما چندانکه برو خرج کنند هم چندآن باز می دهد وسودی نکند و بدان سبب بیکار ماند ۳».

در همین کتابست :

« معدن طبرك ری هرچند در آنجا خرج کنند همانقدر پس [ظ: بیش] باز ندهد، بدین سبب اکثر اوقات معطّل است؛ امّا درعهدسلاجقه پیوسته در آنجا بکاربودندی، گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد امّا نقره در جهان خراج بسیار می شود، و این توفیری نیکو باشد ۴ ».

ظاهراً ذکر آثار فرس و نواویس در گفتهٔ ابودلف، و معدن طلا و نقره درآنجا و دیگر منابع مذکور می‌رساند که مراد کوه بزرگ ری است نه تپهٔ طبرك یا نقاره خانه؛ و این کوه معادن دیگری نیز جز طلا و نقره، همانند خاك نسوز و سرب وغیره دارد. از خاك نسوز آن اکنون در صنعت استفاده می‌شود. در مقالتی در اطلاعات ماهانه مذکور است :

« این کوه از این لحاظ بسیار مهم است که خاك آن دارای ارزش صنعتی است، و برای ساختن آجرهای فشاری یا ساخت بوته های زرگری و کوره های آجرپزی قابل استفاده است، و آنطور که می گویند بهترین خاك را ازاین کوه می توان بدست آورد . . .

(۱) الرسالةالثانیه ، ص ۳۱ س ۱۰.

(۲) آثارالبلاد ، ص ۳۷۵ س ۹.

(۳) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۱۹۸ س ۳.

(٤) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، ص ۲۰۲ س ۱٦.

بطور متوسط خاك آن کیلویی بیست ریال بفروش می‌رسد. مقداری از آن‌را بضرابخانه و بقیّه را بکورهٔ آجر نسوز می فرستند [۱] ».

اطلاق طبرك به کوه بزرگ ری یک نوع مسامحه و مساهله یا از باب اطلاق جزء به کل است.

یاقوت طبرك را تنها بقلعه اطلاق می کند، و این نام را بکوه بزرگ ری نمی‌دهد، چنانکه درمقام ذکر ری گوید:

« و إلی جانبها جبل مشرفٌ علیها اقرعُ لا ینبت فیه شیء [۲] ».

و این وصف کوه ری است نه طبرك. در باب قلعه آرد:

«طبرك ... قلعة علی راس جبیل ... عن یساره جبل الرّی الاعظم ...[۳]»

چنانکه‌ازاین گفته پیداست، از کوه‌بزرگ‌ری‌بوصف‌جبل الاعظم یاد کرده‌است.

ظهیر مرعشی نیز تنها تپه نقاره خانه را طبرك دانسته، گوید:

« در میان صحرای قلعهٔ ری تپهٔ بزرگی واقع است آن تپه را طبرك می‌خوانند یعنی کوهک [٤] ».

در احسن‌التقاسیم طبرك موضعی در ری ذکر شده، و هیچگونه شرحی در آن باب نیامده است:

« وطبرك موضع بالرّی [٥] ».

در کتاب النقض بصورتی مذکور افتاده که می‌رساند همان تپه نقاره‌خانه‌اراده شده است:

« و دانیم که کوه طبرك آنجا نبود [٦] ».

---

(۱) اطلاعات ماهانه، ج ۲ ش ۹ (۲۱) آذر ۱۳۲۸ ص ۱۹، بقلم عبدالحسین نوائی.

(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۳ س ١٤.

(۳) معجم‌البلدان، ج ۳ ص ۵۰۷ س ۱۹.

(٤) تاریخ طبرستان مرعشی، ص ۱۵.

(٥) احسن‌التقاسیم، ص ٢٤ س ١٤.

(٦) کتاب‌النقض، ص ۵۲۳ س آخر.

مراد وی آنستکه کوه طبرک بسبب حقارت در شمار آن کوهها که حضرت ابراهیم بفرمان « ثُمَّ اجعل عَلى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهنَّ جُزأً [۱] » گوشت پاره پاره شدهٔ مرغان را برفراز آنها قرارداده بوده است نتواند بود.

بنیان گذار قلعهٔ طبرک کیست : قلعهٔ طبرک بشرحی که خواهد آمد گویا ظاهراً در عهد اسلامی ساخته شده است، و شاید بتوان گفت که مسلمانان چون ری باستانی را خراب کردند بتقلید از دز رشکان، که بر فراز کوه رشکان با اساسی سخت استوار پی افکنده شده بود، قلعتی بر فراز کوه کوچک نقاره خانه که همانندی کاملی با کوه کوچک رشکان داشت بهمان شیوه بنیاد نهادند.

در تاریخ افسانه‌ای ایران بناء این قلعه بمنوچهر فرزند ایرج و نوادهٔ فریدون نسبت داده شده است، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده :

« افراسیاب آنجا که دولاب وطهران است لشکرگاه کرد، و هر روز بر منوچهر چیرگی می‌یافت، بفرمود (منوچهر) تا عمارت قلعهٔ طبرک کنند، واول کسی که بنیاد آن قلعه فرمود او بود. بعد سالی او منهزم شد پناه بطبرک کرد [۲] ».

سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان گفته :

« افراسیاب مقابل منوچهر در دولاب طهران لشکرگاه کرد، و هر روز بمنوچهر چیرگی می‌یافت. چون‌چنان دیدند بفرمود تا قلعهٔ طبرک را بساختند، واول کسی که قلعه بنیاد کرد او بود، و طبرک اولین قلاع عالم است... [۳] »

اولیاءالله را نیز در تاریخ رویان قولی کما بیش مشابه گفتهٔ ابن اسفندیار است [٤].

---

(۱) قرآن کریم، لختی از آیهٔ ۲۶۲ سورهٔ مبارکهٔ بقره.

(۲) تاریخ ابن‌اسفندیار، ج ۱ ص ٦۱ س ۳.

(۳) تاریخ ظهیرالدین مرعشی، ص ۱۵ س ۱۱.

(٤) تاریخ اولیاءالله، ص ۱۸ س ۲۵.

گفته‌اند که منوچهر در ری از مادر بزاد ، و همانجا رشد یافت ، در تاریخ بلعمی آمده :

« این منوچهر بزرگ شد، و بر زمین ری بود و آنجا زاده بود، و گروهی گفتند در زمین دماوند بود [1] ».

در تاریخ طبری مذکور است :

« ... فیقول بعضهم کان‌مولده (منوچهر) بدنباوند، ویقول بعضٌ کان مولده بالرّی [2] ».

ابن اثیر نیز در ذکر خبر منوچهر و حوادث ایام وی آورده :

« کان مولده بدنباوند وقیل بالری ...[3]»

در مجمل التواریخ نیز چنانکه در مطاوی کتاب ، از جمله فصل هشتم، مذکور افتاده بنای ری زیرین پس از خرابی ری‌برین بمنوچهر نسبت داده شده است[4] .

از جمع این اخبار چنین بر می‌آید که باعتقاد قدما منوچهر که در ری یا نواحی آن ولادت یافت، خرابی شهررا مرمت کرد، و جهة دفاع در برابر افراسیاب قلعهٔ طبرک را بساخت.

گفته‌اند که دعوت حضرت موسی بزمان منوچهر بود ، در طبری آمده :

« یقال انّ موسی‌النبی(ص) ظهر فی سنة ستین من ملکه (منوچهر) [5] ».

در تاریخ حمزهٔ اصفهانی مذکور است :

« قالوا وفی‌زمان منوشجهر ظهر موسی واخرج بنی اسرائیل من‌ارض مصر [6] ».

---

(۱) تاریخ بلعمی ، ج ۱ ص ٣٤٤ س ٤ .

(۲) تاریخ طبری ، ج ۱ ص ۱۹٤ س ۲۷ .

(۳) الکامل ابن‌اثیر، ج ۱ ص ۱۱٥ س ٥ ، و ص ۹۲ س ۱٥ .

(٤) مجمل التواریخ ، ص ٤٣ س ۱۱ .

(٥) تاریخ طبری ، ج ۱ ص ۱۹٥ س ۱۸ .

(٦) سنی ملوك الارض ، ص ٣۲ س ۱۲ .

نظیر این قول در مروج الذهب، ومجمل التواریخ، و کامل ابن اثیر، وتاریخ گزیده، و البدء والتاریخ، وتاریخ ابوالفدا، وتاریخ ابن وردی، نیز بنظرمی رسد[1].

بدین اعتقاد قریب سه هزار سال از نخستین بناء قلعهٔ طبرك می گذرد.

مورخان را در باب همزمان بودن منوچهر و افراسیاب اختلاف است، درپاره‌ای از کتب همچون تاریخ طبری، و بلعمی، و سنی ملوك الارض، و مروج الذهب، و آثارالباقیه، والتفهیم، ومجمل التواریخ، و ابن اثیر، وحبیب السیر، والبدء والتاریخ، و المختصر ابوالفدا، و مجمل فصیحی، و تاریخ معجم، وتاریخ ابن وردی، منوچهر و افراسیاب راهم زمان ذکر کرده‌اند[2]، لکن در غررالسیر ثعالبی، وشاهنامهٔ فردوسی، و تاریخ گزیده، و پاره‌ای منابع دیگر وقایع افراسیاب پس از مرگ منوچهر مذکور افتاده.

ثعالبی گفته :

« لمّامات منوچهر وقام نوذر، کان ملك الاتراك اذذاك بشنك من ولد توز، و له ثلاثة بنین اکبرهم و اسحرهم و اشجعهم و ارجلهم افراسیاب، فجعله بشنگ ولیّ عهده و والی امره و صاحب جیشه و مکّنه من کنوزه و خزائنه وندبه للنهوض الی ایران شهر فی الطلب بثأر سلم و توز، فوافق ذلک حرصاً شدیداً من افراسیاب علی

(۱) مروج الذهب، ج ۱ ص ۱۰۸ س ۲۱ ؛ مجمل التواریخ، ص ۹۰ س ۶ ؛ الکامل، ج ۱ ص ۹۳ س ۱۰ و ص ۱۱۲ س ۲۱ ؛ تاریخ گزیده، ج ۱ ص ۹۰ س ۵ ؛ البدء والتاریخ، ج ۳ ص ۱۴۶ س ۳ ؛ تاریخ ابوالفدا، ج ۱ ص ۴۳ س ۱۳ ؛ تاریخ ابن وردی، جزء ۱ ص ۳۵ س ۲۴.

(۲) طبری، ج ۱ ص ۱۹۵ س ۲۴ ؛ بلعمی، ج ۱ ص ۳۴۸ س ۷ ؛ سنی ملوك الارض، ص ۳۴ س ۷، مروج الذهب، جزء ۱ ص ۱۱۱ س ۲۱ ؛ آثارالباقیه، ص ۱۰۴ س ۸ ؛ التفهیم، ص ۲۵۴ س ۳ ؛ مجمل التواریخ، ص ۴۳ س ۳ ؛ ابن اثیر، جزء ۱ ص ۹۳ س ۱۲ ببعد ؛ حبیب السیر، جزء دوم از جلد اول ص ۷ س آخر ؛ البدء و التاریخ، ج ۳ ص ۱۴۶ س ۶ ؛ المختصر ابوالفدا، ج ۱ ص ۴۳ س ۱۱ ؛ مجمل فصیحی، ج ۱ ص ۱۸ س ۱۴ ؛ تاریخ معجم، ص ۱۵۳ س ۳ ؛ تاریخ ابن وردی، جزء ۱ ص ۳۵ س ۲۲.

مارسمه له و انبعاثا منه للمبادرة و المسارعة الی المقارعة...[1]»

فردوسی در شاهنامه آورده :

چو سوك پدر شاه نوذر بداشت　　ز کیوان کلاه کیی بر فراشت[2]

* * *

ابا شاه نوذر صد و چهل هزار　　همانا که بودند جنگی سوار
بلشکر نگه کرد افراسیاب　　هیونی بر افگند هنگام خواب[3]

صاحب تاریخ گزیده نیز افراسیاب و نوذر را همزمان دانسته است[4].

این بود آنچه در آثار پیشینیان از مورخان در باب نخستین بنیان گذار قلعهٔ طبرك بنظر رسید. در مجمل التواریخ نیز داستانی نقل افتاده که بموجب آن قلعهٔ طبرك بزمان پادشاهی شاپور اول پسر اردشیر موجود بوده است ؛ در این کتاب در بیان سلطنت شاپور چنین آمده ؛

« اندر آن وقت شهرها برسان چیزها کردندی، چنانکه شوش بر صورت بازی نهادند ، و شوشتر بر صورت اسبی ، و قلعهٔ طبرك بر صورت کژدم برین مثال‌وا کنون باآن شکل بماندست[5]» .

در سابق احتمال رفت که قلعهٔ طبرك ظاهراً از بناهای قرون نخستین اسلامی است، مؤید این احتمال‌چند چیز است.

نخست آنکه شهر ری در زمانهای پیش از اسلام در مغرب طبرك، و در آن حدود واقع بوده که نقشهٔ آن را کرپرتر در سفرنامهٔ خود درج کرده ، و آن همان ری برین است. معهود در شهرهاآنست که کهن‌دژ یا قلعهٔ مدافع شهر را باشهرفاصله‌ای

---

(۱) غررالسیر ثعالبی ، ص ۱۱۱ س ۷.
(۲) شاهنامه ، ج ۱ ص ۲۴۳ س ٤.
(۳) شاهنامه ، ج ۱ ص ۲۵۲ س ۱۱.
(٤) تاریخ گزیده ، ج ۱ ص ۹۰ س ۷.
(٥) مجمل التواریخ ، ص ٦٤ س ۹.

نیست، چنانکه دز رشکان و دیگر قلاع ری باستانی در جنب ری افتاده بوده ، ودر نقشهٔ کرپرتر بنظر می‌رسد ؛ و آن قسمت از ری که در جنوب قلعهٔ طبرك افتاده‌بوده ، چنانکه در فصل هشتم گفته آمد ، محل ری در قرون اسلامی است ، وطبرك از ری پیش از اسلام فاصله داشته است. واین قلعه بحکم قرائن دزی عظیم واستوار بوده وصورت کهندز شهرعهد اسلامی‌را داشته، و درحکم یک‌زندان‌دور افتاده جهةتوقیف مجرمان‌نبوده است؛ و چنانکه گذشت توسعاً کوه بزرك ری‌و بخشی از شهر را بهمین سبب طبرك گفته‌اند.

دُدیگر آنکه هرگاه این قلعه در صدر اسلام در واقعهٔ جنگ عرب وجود می‌داشت، بی گمان درفتح ری نامش در منابع ، در مقام بیان این حادثه مذکور می‌افتاد ، چنانکه نام قلعهٔ فرخان و زینبدی بتفصیلی که در فصل چهاردهم‌خواهد آمد یاد گردیده است. نام کوه طبرك در فتح ری چنانکه در صحیفهٔ٤٨٧ کتاب‌حاضر اشارت رفته در ترجمهٔ طبری درج است.

سدیگر آنکه ابودلف در الرسالةالثانیه ازکوهی در ری یاد می کند که‌رافع بن هرثمه دزی استوار برفراز آن پی‌افکنده بوده است ، و چنین گوید :

« فی وسط المدینة ایضاً جبل شامخ علیه قلعة حصینة بناها رافع بن هرثمة وهی‌الیوم خراب . . . [1]»

---

(۱) الرسالة الثانیه ، ص۳۱ س ۸ . اشکالی که در این قول وجود دارد ، موضوع محل کوه است، چون نه ری برین ونه‌ری زیرین هیچکدام را در وسط مطلقا کوهی‌نبوده‌است، و همهٔ تپه‌ها و جبال چنانکه هم‌اکنون مشهود است در شمال ری افتاده بوده است؛ گویا ظاهراً یا مراد وی از مدینه محمدیه بوده است در برابر ری برین، و یا در عبارت ، پیش از کلمهٔ « المدینة » چیزی مانند « فصیل » یا کلمهٔ مناسب دیگری از نسخه‌افتاده است؛ چون ردیف‌بناهای‌فصیل تاپای کوه بزرگ ری‌ادامه‌داشته ، ودز طبرك و کوه آنرا درمیان می گرفته است، و آثارپی‌بناها و پاره‌آجرهای‌آن هنوز درمحل، خاصه ازجهة مغرب مشهود است. واگر این‌احتمال موجه‌تلقی گردددرآن‌صورت مکان کوه‌مطابق‌خواهدبود با گفتهٔ‌مرعشی، که آورده :
« درمیان صحرای قلعهٔ ری تپهٔ بزرگی واقع است آن تپه را طبرك می خوانند یعنی کوهك. . .» : ص. ٤٩ کتاب حاضر.
صحرای قلعهٔ ری در شمال شهر واقع بوده است.

واین کوه ظاهراً جز طبرك نتواند بود.

اگر قول بناء قلعه‌ای را بدست رافع‌بن هرثمه در کوهی در ری دورهٔ اسلامی درست بپنداریم، این قلعه بی گمان همان طبرك است چون تنها این کوه درداخل فصیل محمدیهٔ ری آباد بزمان رافع (قرن سوم) قرارداشته است. رافع‌بن هرثمه بنابنقل پاره‌ای از منابع حصن زینبدی را نیز بسال ۲۷۸ مرمت و تعمیر کرد[1] (واحتمال اتحاد آن‌با دز طبرك می‌رود) و شرح آن در فصل چهاردهم بیاید.

باری، درباب نخستین بنیان گذارقلعهٔ طبرك درمنابعی که نگارنده‌را بدانها دسترس بود جز آنچه مذکور افتاد چیزی بنظر نرسید.

اینکه در ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج (Le Strange) مستشرق انگلیسی آمده:

«قلعهٔ طبرك را چنانکه تاریخ ظهیرالدین مرعشی ذکر نموده، منوچهرزیاری در آغاز قرن پنجم ساخت...[2]»

مطلقا نادرست است، چه، نخست آنکه در تاریخ طبرستان مرعشی چنین قولی ثبت نیفتاده، بلکه در آن کتاب بناء این قلعه بمنوچهر بن ایرج‌بن فریدون ازشاهان افسانه‌ای سلسلهٔ پیشدادی نسبت داده شده و عبارت آن کتاب از پیش نقل افتاده[3].

دُدیگر آنکه در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار وتاریخ رویان اولیاءالله نیز چنانکه درسابق اشارت رفت[3] مطلبی قریب بهمین مفاد ذکر گردیده است.

سدیگر آنکه در پاره‌ای از منابع، درمقام ذکر حوادث پیش از قرن پنجم و منوچهر زیاری نام قلعهٔ طبرك آمده است؛ چنانکه درکامل ابن‌اثیر در بیان وقایع سال ۳۴۲ در ذکر حملهٔ ابوعلی بن محتاج بری بزمان رکن‌الدوله چنین ثبت افتاده است:

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۸۹۵ س ماقبل آخر و ج ۴ ص۴۳۱ س ۱۱.

(۲) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۳۴ س۳.

(۳) کتاب حاضر، ص۵۰۳.

« فحارب [رکن الدوله] الخراسانیین بطبرك ... [۱] »

و حال آنکه منوچهربن قابوس بسال ۴۲۰ هجری روی در نقاب خاك کشید، ودر مجمل فصیحی تاریخ مرگ وی در وقایع این سال چنین ثبت افتاده :

« وفات فلك المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار که سیزدهم پدر او کاووس بن قباد برادر انوشیروان العادل است بطبرستان [۲] ».

طبرك و حوادث ری :

این قلعه را در مرور دهور و گذشت زمان وقایع وحوادثی بوده است، که زبان صحائف تواریخ گویای آنهاست، واین کتاب بیان آن همه را برنتابد وشرح آن تفاصیل، صدره از حوصلهٔ خامهٔ ما بیرون است. نمونه را باشارتی باحوال عمربن علی بار امیرری و مستحفظ قلعهٔ طبرك بزمان اتابك ایلدگز، واینانج که از عبرتی خالی نمی‌نماید بسنده می‌شود:

در نسائم الاسحار در احوال وزیر فخرالدین بن معین الدین مختص الملوك کاشانی چنین نقل افتاده:

« در عهد سلطنت سلطان ارسلان [۳] مستولی بر دولت و مقلب احوال ومصرف امور مملکت اتابك ایلدگز بود ، معین الدین ساوی مستوفی دیوان ، امیر عمر بن علی بن بار راکه امیر ری و مستحفظ قلعهٔ طبرك و حاکم آن ولایت بود، اغرا و اغوا داد تابخدمت سلطان آمد و باتفاق در قصد اتابك و وزیر سخن گفتند و امارت جهة امیر عمر علی بار و وزارت جهة خود مقرر گردانید ، فخرالدین وزیر از آن سگالش آگاه شده بدفع آن برخاست، و با آن سلطان بخلوت در مشاورت و تدبیر مقدماتی ترتیب کرد که منتج آمد بدانکه امیر عمر را گرفته بقلعهٔ النجق نخجوان فرستادند ... [۴] »

شرح روی کار آمدن عمر علی بار و جریان امر وی چنانکه در سلجوقنامه و راحة الصدور مذکور است بدینگونه است:

---

(۱) ابن اثیر، جزء ۶ ص ۳۴۴ س ۱۲.

(۲) مجمل فصیحی، بخش دوم ص ۱۴۳ س ۱۸.

(۳) ارسلان بن طغرل بن محمدبن ملکشاه : نسائم الاسحار ، ص ۸۷ س ماقبل آخر.

(۴) نسائم الاسحار ، ص ۸۸ س ۸.

اتابک ایلدگز بسال ۵۶۱ ایالت ری را به وی داد، و او قلعهٔ طبرك راعمارت کرد ، و آنرا به ذخائر و آلات و اسباب فراوان بینباشت؛ زیرا بیم داشت که اینانج صاحب سابق ری[1] بدانجا هجوم برد. اینانج بسال ۵۶۲ با مددی که ازخوارزمشاه بوی رسید بری آمد ، و چندی طبرك را درحصار گرفت ، عمربن علی‌بار پیش‌ازوصول اینانج به اتابک ایلدگز نامه فرستاد و از او استعانت جست ، و وی را بآمدن به‌ری تحریض کرد.

اینانج، که گشودن قلعه را آسان نمی دید ، ری را تـرك گفت ، و به ابهر و زنجان رفت تا دستبردی بزند و غارتی بکند و بازگردد. بدین هنگام اتابک‌ایلدگز بدانحدود نزدیک شد و سلطان ارسلان از زنجان باستقبال اتابک رفت.

اینانج و خوارزمیان که در قزوین و ابهر تباهکاریهائی کرده بودند ، پس از اطلاع بر وصول اتابک متوجه گرگان شدند. سلطان ارسلان و اتابک بری آمدند. سلطان زمستان را در ری بماند. اتابک به آذربایجان رفت؛ و زمستان بساوه آمد.

عمر علی‌بار بپشت گرمی استواری قلعهٔ طبرك و ذخائر آن ، راه طغیان پیش گرفت و بفرمان اتابک وقعی ننهاد. سلطان اورا بسال۵۶۳ بفریب بدرگاه خواند ، و در ساوه وی ومعین ساوجی را بگرفتند.

چون خبر گرفتاری عمر علی‌بار به اینانج رسید قصد ری کرد. اتابک نیز بسال ۵۶۴ بری آمد ، و تفصیل قتل اینانج در ری در این‌سال درسابق گذشت[2].

بدین هنگام ولایت ری را به نصرةالدین پهلوان محمد دادند ، وعمر علی‌بار سه سال در دست موکّلان ببند بماند تا درگذشت[3].

مجیر بیلقانی را درمدح اتابک نصرة الدین ابوبکر جهان پهلوان قصیده‌ای است، که‌درآن بواقعهٔ عمر علی‌بار وقلعهٔ طبرك اشارتی دارد، و از اینانج‌نیز بتعریض

---

(۱) کتاب حاضر ، ص ۴۷۰،۴۷۱.

(۲) کتاب حاضر ، ص۴۷۲.

(۳) سلجوقنامه ، ص۷۹-۸۱ ؛ راحةالصدور ، ص ۲۹۳-۲۹۷.

یادی شده است، و تتمیم فایدت را ابیاتی از آن در ذیل نقل می‌افتد:

این نادره بین باز کز ایّام بر آمد
در باغ جهان شاخ حوادث ببر آمد
وین بوالعجبی‌ها که براین مهرهٔ خاکی
از حُقّهٔ گردون مشعبد بدر آمد
بگرفت سر انگشت بدندان فلک از عجز
چندانکه فلک را همه ناخن بسر آمد
در باغ زمانه که نباتش همه زهراست
نیشکر او چند خوش و سبز و تر آمد
مفریب و نظر کن که هم از نکبت ایّام
صد گونه گره بر دل یک نیشکر آمد
فی‌الجمله جهان همچو رباطی است‌مسدّس
کز بهر وجود و عدم او را دو در آمد
هرگزنخورد غم که‌ازین در که برون شد
هرگز نکند یاد کزان در که در آمد
صاحب نظری کو که ز من بشنود آخر
وین [1] بوالعجبیها که مرا در نظر آمد
بس شعبده بازی که بتدبیر قضا شد
بس نادره کاری که بدست قدر آمد
وین‌طرفه که ازهرچه قضا کرد وقدرخواست
احوال ری و قلعهٔ او طرفه تر آمد
القصّه عمر کرد عمارت طبرک را
پنداشت کز او جمله غرضهاش بر آمد

---

(١) کذا، ظ: این.

چون عاقبة الامر نظر کرد در آن کار
سعیش همه باطل شد و نفعش ضرر آمد
معمور شد اول ز عمر گر چه بآخر
چنبر شد و در گردن عمر عمر آمد[۱]
او بیشتری جست ولی بر رگ جانش
ناگاه ز فصّاد اجل نیشتر آمد
چون مار ز سوراخ برون آمد و بیشک
سر کوفته شد مار که بر رهگذر آمد
پنداشت که عصیان اتابک زخرد کرد
خاری خردش را ز قضا در بصر آمد
زان قلعهٔ میشوم برون آمد و در حال
چاه سر چاهانش مقام و مقر آمد
از بی ادبی قصد جگر گوشهٔ شه داشت
تا لاجرمش تیر فنا بر جگر آمد
وانکس که پس از وی ز پس مملکت ری
بر عشوهٔ اقبال و امید ظفر آمد[۲]
هر چند که حال عمر آخر ببد افتاد
حال وی بیچاره از آن بد بتر آمد
چون تکیه همه گه طبرك بود دلش را
بر پای دلش زان طبرك ندتبر آمد[۳]

---

(۱) قلعهٔ طبرك را بافعیی تشبیه کرده‌اند که یک سر بسوی خراسان و سردیگربسوی عراق داشت، و تفصیل این تشبیه در خرابی طبرك بیاید.

(۲) اشاره به واقعهٔ اینانج است که پس ازقبض عمر علی‌بار قصد ری کرد : رك : ص ۵۱۰ کتاب حاضر.

(۳) کذا.

گفتا سحر آمد شب اندیشهٔ ما را
خود واقعه بر وی همه وقت سحر آمد[۱]
یا رب‌چه شگفت است که درمدت یک ماه
از کار گه حکمت و حکمت بدر آمد!
این بهر امان کرد، و زو در خطر افتاد
وان آتش از آن جَست، وزان در شرر آمد
در باغ حوادث شجری کشت که هر روز
بر وی غم و اندیشه بجای ثمر آمد
فرسوده بزیر پی پیلان بلا باد
چون خاك، و گرخود همه خاکش درر آمد
گم باد اثر او بجهان، کو بحقیقت
از فتنهٔ درین خطّهٔ خاکی اثر آمد
المنّة لله که خدنگ غم ازینجا
برچشم و سر خصم شه دادگر آمد
اسکندر ثانی که اقالیم جهان را
در نوبت او مدّت سختی بسرآمد... الخ[۲]

خرابی طبرك: این قلعه در طی گذشت زمان گاه آباد و دیگر گاه خراب بوده است. وقتی امیر ری جهة مقابلهٔ با دشمن و دفاع از شهر آنرا تعمیر وآباد می کرد، و زمانی سرداری چون بشهر دست می یافت دست بانهدام قلعه می زده ؛ چنانکه

---

(۱) اشاره بدانست که ابنانج را شب هنگام غلامان بکشتند : راحة‌الصدور، ص۲۹۶ س۱۷ ؛ سلجوقنامه ، ص۸۱ س۱۰.

(۲) دیوان مجیر بیلقانی، نسخهٔ خطی ، مکتوب بسال ۱۰۱۲ متعلق بآقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی شیراز.

عمر علی‌بار بشرح صحائف پیشین بسال ٥٦١ طبرك را عمارت کرد [١]، لکن پس از دستگیری وی وقتل اینانج بسال ٥٦٤، سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد آنجا را دوباره ویران ساخت؛ راوندی در راحة‌الصدور این واقعه را چنین بیان کرده :

« شهر ری و ولایت مسلم شذ ، و سلطان عالم از خرقان سوی ری آمذ ، و قلعه خراب فرموذ، و ری بر امیرحاجب کبیر نصرة‌الدین پهلوان نامزد کرد، و کارها استقامت گرفت ... [٢]»

ظهیرالدین نیشابوری در سلجوقنامه آورده :

« ولایت بیخصوصت سلطان را مسخّر شد ، و سلطان از خرقان بری آمد ، و قلعه خراب کردند ، و ری بر نصرة‌الدین محمد نامزد شد، و اعوجاج امور استقامت یافت ... [٣]»

تا بار دیگر در حدود سال ٥٨٨ بفرمان تکش بن ایل ارسلان بدست طمغاج شحنهٔ ری استحکام یافت [٤]، بدین هنگام سلطان طغرل بن ارسلان ری و قلعه را بدست آورد ؛ و روزی به پیش اردشیربن حسن بن رستم، هفتمین پادشاه فرقهٔ دوم ازخاندان باوندیه ازملوك طبرستان، که در فتح ری ازوی استمداد کرده بود، بزبانش گذشت که:

« قلعهٔ طبرك را عمارتی دیگر خواهم کرد [٥] » .

لکن اصفهبد وی را گفت : « باید آنرا پست کرد که نامبارك قلعه‌ای است» .

بدین موجب سلطان طغرل عزم کرد که قلعه را چنان خراب کند ، که دیگر عمارت نپذیرد . پس سران لشکر را بخواند ، وپرسید :

« این قلعت بچه مانده است » .

---

(١) راحة‌الصدور ، ص٢٩٣ س ماقبل اخر ؛ سلجوقنامه ، ص ٧٩ س ١٦ ؛ کتاب حاضر ، ص ٥١٠ .

(٢) راحة‌الصدور ، ص٢٩٧ س٧ .

(٣) سلجوقنامه ، ص٨١ س٣ .

(٤) معجم‌البلدان ، ج ٣ ص٥٠٨ س١ .

(٥) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ، قسم سوم ص١٥٧ س١٣ ببعد .

از آنان هر کس سخنی گفت و هیچیک وی را موافق نیفتاد، وسپس خود چنین گفت:
«ساری دوسر را ماند که سری در عراق دارد و آنجا را می‌خورد، و سر دیگر بخراسان وآن حدود را می بلعد[۱]. مصلحت است که آنرا ازین بر کنم».
ویرا گفتند:

«یکبار ببام آن برشو و بعد آنچه خواهی کن».
گفت:

«شاهان پیشین را زیبایی چشم‌اندازهای اطراف از فراز قلعه از خرابی آن‌مانع می آمد، ومن پیش از این کار خراب خواهم کرد».

پس بفرمود تا ذخایر را ازسلاح و آلات حرب بیرون بردند، ومردم ری را رخصت داد تا بدانجا شوند و هرچه بیابند ببرند. این غارت روزی چند دوام یافت، سپس غارتیان را امر داد تا قلعه را پست کنند آنان نیز کلنگ برداشتند و قلعه را درهم کوفتند.

طغرل تا یکسال هربار که بدان حدود گذر می کرد امر می‌داد تا آنچه از آثار قلعه بازمانده بود درهم بکوبند، بدین طریق از این دز عظیم زمینی خالی بیش نماند.

این واقعه بسال ۵۸۸ بود، و در پاره‌ای از کتب ۵۸۹ آمده است[۲].
یاقوت این داستان را بدین تلخیص آورده است:

«... ملك طغرل طبرك، فاحضر امراءه فقال: بای شیء تشبهون هذه‌القلعة؟ فجعل کلٌ واحد یقول بـرأیه. فقال: ما منکم مَن اصاب فی وصفها، هی‌تشبه حیّةً ذاتَ رأسَین[۱] واحدٌ فی‌العراق و آخرُ بخراسان فهی تفتح فمها الواحد الی هؤلاء فتأکلهم و فمها الآخر الی هؤلاء فتأکلهم، وقد رأیت فی‌الرای ان اُخَرّبها. فنهوه و قالوا له: اصعدْ الیها و انظرْها ثم افعلْ مابَدا لك. فقال: ان جماعة من‌ملوکها هَمّوا بخرابها ثم یرَوْنها فلاتطیب قلوبهم بخرابها وانا فلااراها ولابُدَّ من خرابها.

(۱) تشبیه قاعهٔ طبرك بکژدم نیز در ص۵۰۶ کتاب حاضر گذشت.
(۲) مانند راحةالصدور، ص۳۶۶ س۸؛ و ذیل سلجوقنامه، ص۹۰ س ماقبل اخر.

و امر بنقل مافیها من السلاح وآلة‌الحرب. فلمانقل امر اهل الرّی بنَهْب مافیهامن الذخایر، فبقی اهل الری یَنْهَبون ذخایرها عدّة ایّام. فلمّا فرغت قال لهم: یا مَن نهب خَرّب. فعملوا المعاول فیها حتّی دحضوها فقال: انه بقی نحوسنة کلّما مرّ بها یقول: هذا یجب ان یخرب ممّا کان یبقی منها. فمازال حتّی جعلها ارضاً وذلک فی سنة ۵۸۸ [1]».

از تشبیه قلعهٔ طبرک بکژدم و مار توان دانست که این بنا سراسر تپّهٔ مستطیل طبرک را از مشرق بمغرب فرا گرفته بوده است.

ذکر خرابی طبرک بدست طغرل در بسیاری از منابع از جمله راحة‌الصدور[2] و مراصدالاطلاع[3] و تاریخ طبرستان[4] ثبت افتاده است.

در پایان بدین نکته نیز اشارت می‌رود، که در کتاب جنة‌النعیم از کوهی بنام «زوراء» در ری ذکر رفته، وچنین آمده است:

«زَوْرا نیز اسم کوهی است در شهر ری. گویا همان است که نزدیک چشمه علی است...[5]»

این کوه شناخته نگردید، لکن این کلمه که بمعنی قوس مانند ومایل و کج است یاد آور انحنای امتداد کوه دز رشکان است[6].

---

(۱) معجم‌البلدان، ج ۳ ص۵۰۸ س۱۲.

(۲) راحة‌الصدور، ص۳۶۶ س۹.

(۳) مراصدالاطلاع، ج ۲ ص۱۹۴ س۱۰.

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص۱۵۷ س۱۳ ببعد.

(۵) جنة‌النعیم، ص۲۴۳ س۵.

(۶) رک: نقشهٔ کرپرتر (A) مقابل ص ۱۵.

فصل چهاردهم

دز های دیگر ری

ری را در زمانهای پیش از اسلام و بعد از آن جز طبرک که ذکرش گذشت، قلاع رفیع و حصین دیگر نیز بوده است، که آثار پاره‌ای از آنها هنوز در گوشه‌و کنار پهنهٔ ری بچشم می‌خورد ؛ از آن جمله در نقشهٔ کرپرتر (مقابل ص ۱۰ کتاب‌حاضر) علائمی از دزهای باستانی ری بنظر می رسد که در متن بکمک شواهد و قرائن باقید احتیاط بنام : **۱ـ باظان**[1]، **۲ـ بلیسان**[2]، **۳ـ رشکان**[3]، **٤ـ عابس**[4]، از آنها ذکری رفته است؛ بنای آنها ظاهراً بروزگار پیش‌ازاسلام می‌رسد. این چهار دز در ری‌برین یا ری پیش از اسلام افتاده بوده است. ری زیرین یا ری عهد اسلامی نیز دزهایی داشته، که شرح آنها بدین تلخیص است :

۵ ـ حصن زینبدی (ج ـ ۲ ، ۳) : بنام این قلعه در ص۱۷۹ اشارتی رفت، در میان منابعی که نگارنده را بدانها دسترس بود ذکر این حصن نخستین بار در فتوح‌البلدان بلاذری، در بیان واقعهٔ فتح ری مذکور افتاده است ، در آنجا بنقل از جعفربن محمد رازی چنین آمده :

« ... حصن‌الزنبدی فی داخل المحمدیّه ، وکان‌المهدی قد امر بمرمّته

(۱) کتاب حاضر ، ص۲۷۱ .

(۲) کتاب حاضر ، ص۲۸۳ .

(۳) کتاب حاضر ، ص۲۸۳-۳۰۳ .

(٤) کتاب حاضر ، ص ۲٤۰ .

و نزله، و هو مطلّ علی المسجدالجامع و دارالامارة ، وقد کان جعل بعد سجناً[1] » .

ظاهراً این حصن بهنگام فتح ری وجود داشته ، چون در همین کتاب چنین درج است :

« ... آخر من فتحها (ری) قرظةبن کعب الانصاری فی ولایةابی موسی الکوفة لعثمان فاستقامت و کان عمّالها ینزلون حصن الزنبدی ... و قد کان قرظة بعد ولی‌الکوفة لعلّی ...[2] »

بموجب این گفته کارگزاران ری بزمان عثمان به‌حصن زنبدی‌واردمی‌شدند.

ابن فقیه در مختصر کتاب‌البلدان از قول ابن‌الکلبی چنین آورده :

« حصن الزینبدی فی داخل المدینة و کان المهدی امر بمرّمته و نزله وهومطل علی مسجدالجامع و دارالامارة و قد کان جُعل بعد ذلک سجنا، ثمّ خرّب و عمرّه بعد ذلک رافع بن هرثمه فی سنة ۲۷۸ و خرّبه اهل الری بعد خروج رافع عنها ...[3] »

حصن زینبدی بموجب قول بلاذری درمحمدیه و بر طبق گفتهٔ ابن فقیه در مدینة یا شارستان ری قرار داشته. محمدیه بر مجموع کهندژ و شارستان گفته‌می‌شد. ازین معنی که ابن‌حصن چنانکه گذشت بر مسجد مهدی و دارالاماره اشراف داشته، استنباط می‌شود که بدان دو بنا نزدیک بوده است، مسجد مهدی چنانکه در مبحث مساجد درفصل نهم[4] ذکر گردید، درفاصلهٔ‌میان کوه‌نقاره‌خانه‌وتقی‌آباد فعلی‌واقع بوده، بدین ترتیب محل حصن زینبدی را نیز درهمان حوالی باید پنداشت.

کلمهٔ زینبد را مرحوم بهار در تعلیقات مجمل التواریخ ، فارسی و بمعنی « اسلحه‌دار باشی » دانسته‌اند[5]. بلاذری در باب زینبدی گفته :

---

(۱) فتوح‌البلدان ، ص۳۱۹ س۱۴ ببعد.

(۲) فتوح البلدان ، ص۳۱۹ .

(۳) مختصر کتاب‌البلدان ، ص۲۶۹ س۸ .

(۴) کتاب حاضر ، ص۳۲۴، ۳۲۵ .

(۵) مجمل‌التواریخ ، ص۲۷۷ ذیل ۵ .

« والعرب یسَمّیه الزینبی و کان یدعی عارین [1] ».

بقرینهٔ این سخن زینبدی لقب و عارین که بظاهر معـرّب آرین است نـام وی بوده.

طبری در بیان فتح ری این نام را «الزینبی» نوشته است[2].

یاقوت در معجم البلدان در موردی آورده :

« قال جعفربن محمدالرّازی . . . الحصن المعروف بالزینبدی فی داخل المدینة المعروفة بالمحمدیّة، و قد کان المهدی امر بمرمّته و نزله ایام مقامه بالرّی، و هو مطلٌّ علی المسجدالجامع و دارالامارة، و یقال الذی تولّی مرمّته و اصلاحه مَیْسَرَة التغلبی احد وجوه قوّادالمهدی، ثم جعل بعد ذلک سجناً ثم خرب فَعَمّرَهُ رافع بن هرثمة فی سنة ٢٧٨ ثمّ خَرَّبَهُ اهل الرّی بعد خروج رافع عنها [3] ».

در مورد دیگر در معجم البلدان همین عبارت بـا تصحیف « الزینبدی » به « الزبیدیّه » ، از کتاب احمدبن الفقیه نقل گردیده است [4].

این تصحیف در مرآة البلدان بصورت ری بندی درآمده است، بدین قرار :

« احتمال می‌رود که قلعهٔ طبرک همین قلعهٔ ری‌بندی (زینبدی) بوده‌باشد . . . برخی قلعهٔ طبرک را زبیدیّه نوشته‌اند(؟) [5] ».

در ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی آمده :

« . . . بگفتهٔ یاقوت قلعهٔ آن موسوم بوده به زبیدیه (که در بعضی نسخه‌های خطی بصورت زیبندی [کذا] نوشته شده) و همان قصری است که مهدی عبـاسی

---

(١) فتوح البلدان ، ص٣١٨ س١.

(٢) تاریخ الامم و الملوک طبری، جزء ٤ ص٢٥٣ س ١ ببعد. نیز رک ابن اثیر، جزء ٣ ص ١١ س١٧.

(٣) معجم البلدان، ج ٢ ص ٨٩٥ س١٨.

(٤) معجم البلدان، ج ٤ ص٤٣١ س٩.

(٥) مرآة البلدان، ج ٤ ص ٢٣٩ س٢١.

هنگام اقامت در ری در آن سکونت داشت[۱] ...»

تغییر لفظ «زینبدی» بصورت «زبیدیّه» و «زینبی» و «ری بندی» بر طبق قاعدهٔ مطرّد در تصحیف است، که همیشه اخفی را به اجلی و مجهول را به معروف بر می گردانند، همانند تصحیف «مسلح» به «مصلح» و «مسلحت» به «مصلحت» که تفصیل آن در دروازه‌های شهر ص ۲۴۹ ببعد در بیان «در مصلحگاه» گذشت؛ و تصحیف «قتلبه» دختر اینانج خاتون به «قتیبه» که نام مردان است و شرح آن در ص ۴۷۲ مذکور افتاد.

رافع بن هرثمه که بسال ۲۷۸ حصن زینبدی را تعمیر کرد همان است که ظاهراً قلعهٔ طبرك را نیز پی افکنده بوده است، و بدین مهم در صحیفهٔ ۵۰۷ نیز بنقل از الرسالةالثانیه تألیف ابی‌دلف اشارتی رفت.

برطبق پاره‌ای قرائن چنین بنظر می رسد که حصن زینبدی همان طبرك است و از آن جمله است:

۱- هر دو قلعه چنانکه در صحائف پیشین گذشت بر مسجد و دارالاماره مشرف بوده‌اند[۲].

۲- مرمت و عمران هردو قلعه بدست رافع بن هرثمه بوده است. این معنی در باب حصن زنبدی در صحیفهٔ گذشته درج افتاد و در باب طبرك ابودلف در الرسالة ـ الثانیه آورده:

«... فی وسط المدینة ایضاً جبل شامخ (طبرك) علیه قلعة حصینة بنا ها رافع بن هرثمة...[۳]»

۳- در مرآت‌البلدان نیز چنانکه گذشت احتمال رفته که طبرك همان ری بندی (زینبدی) است.

---

(۱) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۳۲ س ماقبل‌آخر.

(۲) رجوع شود به آغاز همین مبحث و شرح مسجد جامع و محل قلعهٔ طبرك.

(۳) الرسالةالثانیه، ص ۳۱ س ۸.

۴- جرج مایلز امریکائی مؤلف کتاب «تاریخ سکّه شناسی ری» نیز دز طبرک و قلعهٔ زینبدی وقلعهٔ فرخان هرسه را یکی دانسته است[۱]. با این حال نشانیهایی که از مکانهای این دزها بدست است، اتحاد آنها را نمی‌رساند، بلکه هریک راقلعتی جداگانه می‌نمایاند، وچنانکه بجای خود ذکر گردید محل قلعهٔ زینبدی را در مدینه یاشارستان محمدیهٔ ری و طبرک را برفراز کوه طبرک نوشته‌اند، و مکان دز فرخان نیز بشرحی که بیاید در «سُرّ» بوده است. ونیز در فتوح البلدان ومختصر کتاب البلدان که هر دو از منابع قدیمی هستند، حصن زینبدی و قلعهٔ فرخان هرکدام بصورت دزی جداگانه درج افتاده[۲]. مگرآنکه قائل بنوعی تساهل وتسامح در نقل قدما باشیم که گاه در آثار پاره‌ای از آنها مشهود است، وفی المثل چنین بپنداریم که مراد بلاذری از محمدیه و ابن فقیه و ابودلف و یاقوت از مدینه در باب محل حصن زینبدی، همان نقطه از فصیل یا کهندز بوده که کوه طبرک آنجا واقع بوده، واین برخلاف ظاهر عبارات متون است، والله اعلم.

۶ - قلعهٔ فرخان بن زینبدی: از دزهای مشهور دیگر ری که بهنگام حملهٔ عرب بایران آباد بوده، و اهمیت و اعتباری داشته قلعهٔ فرخان است، وبنا بنقل بلاذری در فتوح البلدان چنانکه در ص ۲۳۳ اشارت رفت در واقعهٔ فتح ری پس از شکست سپاهیان مدافع، سردار عرب درآنجا اقامت گزید.

در باب مکان این دز درسابق در شرح شارع سُرّ صحیفهٔ ۲۳۳، ۲۳۴ بحثی رفت، و بموجب آن ظاهراً این قلعه همان است که امروز بقایای تعمیر یافتهٔ آنرا درمشرق امین آباد ونزدیک بدان بنام زندان، درجنب آبادیی بهمین نام می‌توان مشاهدت کرد، زیرا بحکم قرائنی که در همان صحیفه مذکور افتاده محل قلعهٔ فرخان باید درهمان حدودها باشد، وسُرّ محل این دز بقولی نام مجموعهٔ آبادی واقع در آن حدود بوده و یاقوت گفته:

---

(۱) تاریخ سکه شناسی ری بانگلیسی، ص ۳۱.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۱۷ و ۳۱۹ و ۳۲۰؛ مختصرالبلدان، ص ۲۶۹.

« قیل السُرّ ناحیةٌ من نواحی الرّی فیها عدّة قری ینسب الیها جماعةٌ [۱] ».

ودراحسن التقاسیم محلّ سُرّ چنانکه درسابق گذشت [۲] بنزدیکی مفازه یعنی درسوی مشرق ری مذکور افتاده؛ ونیز همانجا اشارت رفت که ازشهرفاصله ای اندك داشته است [۳].

مرحوم دکتر مهدی بهرامی مدیر اسبق موزهٔ ایران باستان، در مقالتی که در باب ری بسال ۱۳۰۷ در طوفان هفتگی منتشر ساخته « سُرّ » را در مختصرالبلدان « سِرّ » خوانده وچنین گفته :

« ابن الفقیه که در قرن سوم هجری می زیسته ... می گوید : قلعه ای محکم و محبسی سرّی است [٤] ».

لکن یاقوت بتصریح عبارت (بضمّ اوله) آنرا سُرّ ذکر کرده.

قلعهٔ فرخان به جوسق (= کوشك) نیز معروف بوده است، یاقوت درالمشترك گفته :

« ... الجوسق قلعة بالری و تعرف بقلعةالفرخان [٥] ».

و در معجم البلدان آورده :

« الجوسق ایضاً قلعةالفرخان بناحیةالرّی ... [٦] »

در منابع در مقام ذکر این جوسق ابیاتی که اشارتی به نحوست آن دارد ، از شاعری بنام غَطَمَّش بن الاعور بن عمروالضبّی ضبط افتاده، وکاملتر آن درمعجم البلدان چنین درج گردیده است :

لَعَمْری لَجَوٌ مِنْ جِواء سُوَیْقة
اسافلُه میثٌ و اعلاه اَجْرَعُ

---

(۱) معجم البلدان ، ج ۳ ص ٧٦ س ١٦ .

(۲) کتاب حاضر ، ص ۲۳۳ .

(۳) برای اطلاع بیشتر بهمهٔ مطالبی که درباب شارع سر گفته آمده، از ص ۲۳۱ ببعد رجوع شود .

(٤) طوفان هفتگی ۱۳۰۷ شمارهٔ ۳ ص ٥ س ١٥ ببعد ستون راست .

(٥) المشترك ص ۱۱۳ س ٤ در متن اشتباهاً الفرجان آمده .

(٦) معجم البلدان ، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۲ .

به العُفْرُ والظِّلمانُ و العِيْنُ ترتَعِى
و اُمُّ رئَال و الظَّليمُ الهَجَنَّعُ
و أسفَعُ ذورُمحَيْن يضحى كأنّه
اذا ماعلا نَشْزاً حِصانٌ مُبَرْقَعُ
احبُّ الينا أن نجاور اهلنا[1]
و يصبح منّا و هو مَرْأًى و مَسْمَعُ
من الجَوْسَق الملعون بالرى كلّما
رأيتُ به داعى المنيَّة يَلْمَعُ[2]
يقولون صَبْراً و احتسبْ، قلت طالما
صبرتُ ولكن لا أرَى الصبر يَنْفَعُ
فلَيْتَ عطاءى كان قُسّم بينهم
وظَلَّتْ بى الوَجْناءُ بالدَّو تَضْبَعُ
كانّ يَدَيْها حين جَدَّ نَجاءُها
يَدَا سابح فى غَمْرة يتبوّعُ
ءَأجْعل نفسى وَزْنَ عِلْجٍ كأنّما
يَمُوت به كلبٌ إذا مات اجمَعُ

«و الجوسق الملعون الذى ذكرها هنا هو قلعة الفرّخان...[3]»

در عجايب نامه كه جهة طغرل بن ارسلان فراهم آمده مذكور است:

---

(۱) معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵۳ س ۵: اهلها.

(۲) در فتوح البلدان و المشترك تنها همين يك بيت آمده، ودر فتوح البلدان بدين صورت است:

على الجوسق الملعون بالرى لاينى عـلى رأسه داعى المنية يلمع

(۳) فتوح البلدان ص ۳۲۰؛ المشترك ص ۱۱۳؛ معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۵۳ و ص ۸۹۶.

« قلعهٔ فرخان قلعه‌ای عظیم‌بود بری، بنایی‌بود عالی و دیوان غطمش‌الضبی آنجا بود . . . الخ[1] »

لسترنج درسرزمینهای خلافت شرقی پس از ذکر قلعهٔ زینبدی گفته :

« قلعهٔ دیگری نیز در ری‌بود موسوم به قلعهٔ فرخان، که کوشک هم نامیده می شد ».

و چنین ادامه می‌دهد :

« چون درقرن چهارم ، فخرالدولهٔ دیلمی آنرا برای سکونت نپسندیدامر کرد خانه‌ای مخصوص خودش در وسط باغات شهر ساختند ، که بعد ها بفخرآباد معروف شد . . .[2] »

این دعوی‌را هیچیک از منابع دیگر که‌مورداستفاده نگارنده بوده تأییدنمی کند، و در باب فخرآباد در صحیفهٔ ۲۰۸ و ۳۰۲ بشرح سخن رفت.

۸،۷ - قلعهٔ کنده کوه وسرچاهان (ظ: الف،ب،ج-۲) : این دوقلعه در حدود سال ۵۸۲ باشارت‌اردشیربن حسن بن رستم، هفتمین پادشاه فرقهٔ‌ثانیه‌از خاندان باوندیهٔ ملوك طبرستان پی‌افکنده شد، در تاریخ طبرستان در این معنی چنین مذکوراست :

« شاه آن سال(۵۸۲) قلعهٔ سر چاهان و کنده کوه که به محله های ری پدید باشد بفرمود کرد[3] ».

چون بناء این دو قلعه در اواخر عهد آبادانی ری‌اتفاق افتاده، از این‌رو در کتب تواریخ کمتر نامشان بچشم می‌خورد.

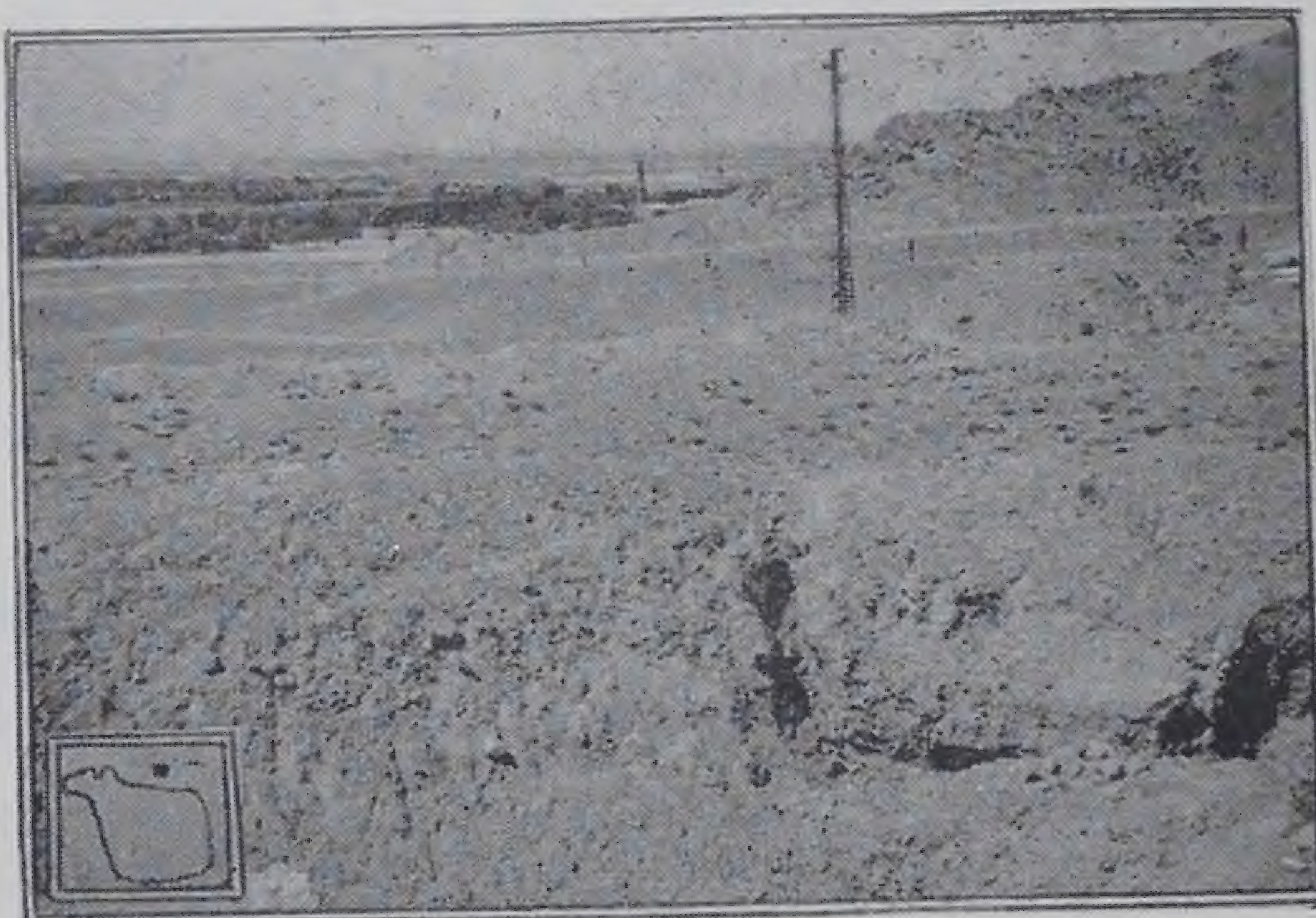
قلعهٔ سرچاهان گویابمناسبت یک یاچند چاه که‌در درون‌آن تعبیه کرده‌بوده‌اند بدین نام موسوم بوده است ، و این شیوه در قدیم جهة بند کردن زندانیان در چاه معمول بوده ، چنانکه مجیربیلقانی در باب عمر علی‌بار گفته :

---

(۱) عجایب نامه، نسخهٔ عکسی، ورق ٤٦ ص B س ٦.

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲۳۳ س ۲.

(۳) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، قسم سوم ص۱۵۵ س ۱.



منظرۀ بقایای بنای قدیمی که چاههای آن هنوز در محل موجود است
از جهة شمال شرقی، و موقع آن

زان قلعهٔ میشوم[۱] برون آمد ودرحال　　چاه سر چاهانش مقام و مقر آمد[۲]

هم اکنون آثار بنائی خراب وعظیم درشمال ری در فاصلهٔ میان کوه نقاره‌خانه وکوهک امین آباد بچشم می‌خورد، که دارای چاههای عمیق است، وهنوز پس از قرنها این چاهها از سیلابه های باران پر نشده است، وتواند بود که بقایای همان قلعهٔ سرچاهان باشد (شکل فوق). قلعهٔ کنده کوه نیز بقرینهٔ نامش ظاهراً در شمال ری که کوهستانی است پی افکنده شده بوده.

(۱) مراد قلعهٔ طبرک است.

(۲) رک: کتاب حاضر، ص ۵۱۲ . همدان را نیز قلعهٔ سر چاهانی بوده که ذکر آن در صحائف ۴۶ و ۳۶۶ کتاب راحة الصدور آمده است. در نسائم الاسحار، ص ۸۸ س ۱۴ مذکور است: امیر عمر را گرفته بقلعهٔ النجق نخجوان فرستادند.

فصل پانزدهم

فرهنگ و مدارس و کتابخانها

الف - فرهنگ : ری چنانکه درصحیفهٔ ۶۲ از فصل دوم گذشت، پیش از اسلام شهر مقدس مذهبی زردشتیان بود ، وموبدان وپیشوایان این مذهب معارف این دین را بطالبان می آموختند ، لکن از حدود پیشرفت علم و فرهنگ در آن روزگار در ری اطلاعی بدست نیست.

در قرون اسلامی درین شهر علوم و فنون رونق و رواجی داشت ، لکن این مهم رابعهد پایتختی، یعنی بزمان بوئیان وسلجوقیان ظهوری بیشتر بود: کتابخانه ها و مدارس مشهور در آنجا بوجود آمد ، شاهان آل بویه دانشمندان وعالمان را مورد بزرگداشت و تجلیل قرار می‌دادند ، و تدریس فنون مختلف از طب و نجوم وحکمت و کلام و فقه بازاری یافت، و بعهد ایشان بزرگانی بی‌نظیر در این شهر می‌زیستند، همانند صاحب عباد و تنی‌چند دیگر.

در تاریخ ابن اسفندیار رواج علم و فضیلت بعهد عضدالدوله بدینگونه وصف شده است :

« روز بازار اهل فضل و بلاغت عهد او (عضدالدوله پسر رکن الدوله وبرادر فخرالدوله) بود ، گویی جهان بجملهٔ علوم آبستن ماند ، تا بعهد او رسید طَلْقِ وضع گرفت و بزاد ، از فقه و کلام و حکمت و بلاغت و طبّ و نجوم وشعر و سایر علوم که بازجویی مبرّزان را ، همه در روزگار او بودند؛ و من از پدر خویش رحمه‌الله شنیدم، که مرا هوس بود بدانم که جملهٔ علما بیک شکم زادن موجب چه بود ، از خسروشاه مجوسی منجّم شاه غازی رستم بن علی پرسیدم گفت: اول دور عطارددولت

او بود ، می گویند استاد و ادیب او ابوعلی فارسی بود، که امام الائمهٔ نحو و لغت است، و کتاب ایضاح عضدی برای او ساخته ، و طبیب او کامل الصناعة بنام او پرداخته ، و از وزرای او استاد ابوالفضل بن العمید ، و پسر او ابوالفتح ، ودرعراق الصاحب الجلیل ابن عباد، و منشی او استادابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف، والصابی ابو اسحق ابراهیم ، و شاعران او ابن نباتة السعدی وابوالطیّب المتنبّی ، و استاد ابوبکر الخوارزمی الطبری . . . [۱]»

استاد فقید مرحوم احمد بهمنیار در کتاب «شرح احوال وآثار صاحب بن عباد» در این معنی چنین نقل کرده :

« ملوك این سلسله (دیالمه) که مرامشان تجدید استقلال و احیاء رسوم و آداب و عادات ایران باستان بود ، در نشر و ترویج علوم و آداب عربی بیش ازسایر سلسله ها می کوشیدند ، و بعض آنها از قبیل عضدالدوله و پسرش تاج الدوله وپسر عمش بختیار بر گفتن اشعار عربی ، و بعضی از قبیل فخرالدوله بر تکلّم به عربی قدرت تمام داشتند، وزرا و نویسندگان این دولت اغلب از استادان درجهٔ اول نظم و نثر تازی به‌شمار می‌رفتند [۲] » .

در چنین دوره‌ای درخشان بود که ری بپای‌تختی جبال برگزیده شد[۳]، وخانهٔ صاحب عبادوزیر فخرالدوله در ری، محطّ رحال ومرکز رجال ادب وارباب فضل جهان بود . مقدسی که احسن التقاسیم را در همین عهد فراهم آورد ، معارف این دورهٔ ری را بدینگونه وصف می کند :

« علماء سراة . . . و به مجالس و مدارس و قرائح . . . لایخلو المذکّر من من فقه ولاالرئیس من علم و لاالمحتسب من صیت و لاالخطیب من ادب هو (ری)

---

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، ج ۱ ص ۱٤۰ س ٦ .

(۱) صاحب بن عباد ، ص ۲٤ س ۱٥ .

(۳) کتاب حاضر ، ص ۳٥۳ .

احد مفاخر الاسلام و امّهات البلدان؛ به‌مشایخ و اجلّة و قراءٌ وائمة و زهّاد... و لمذ کریهم فنٌّ ...[1]»

گفته‌اند در ری کتابخانهٔ صاحب‌عباد بتنهائی بشرحی که بیاید، باندازهٔ تمام کتابخانه های آن زمان اروپا کتاب داشت، وبمصداق «الناس علی دین ملوکهم»، توان گفت بدان عهد اقبال مردم ری نیز بترویج و تعمیم فرهنگ از بسیاری‌ازدیگر بلاد بیشتربوده است.

بعهد سلجوقیان طغرل نخستین و برکیارق ری را دارالملک قراردادند[2]، وعلم و فرهنگ در این شهر سخت برونق بود.

تنها شیخ عبدالجبّار بن‌عبدالله بن‌علی‌المقری رازی در مدرس خود دراین‌شهر بچهارصد شاگرد درس می گفت[3].

شاهان‌آل‌سلجوق‌بانشاء مدارس‌ونشرمعارف‌وترویج هنر اهتمامی کافی‌داشتند. بقول آرتورپوپ «شهر ری خصوصاً یکی از پایتختهای فرهنگ‌جهان شد[4]». صاحب‌النقض که خود اهل ری و دست پرورد آن عصر است چنین گفته:

«حقیقت آنست که‌در بلاد عالم از بسیط زمین و فسحت دنیا، هر خیری که در مسلمانی ظاهر می‌شود، از مدارس و مساجد وخانقاه و منابر و سنتهای نیکوودفع بدعتها، ببرکات و قوّت تیغ آل سلجوق است[5]».

بعهد آل سلجوق در ری جز کتابخانهٔ صاحبی، کتابخانه های دیگر نیز وجود داشت که بجای خود بنام آنها اشارت می رود.

---

(۱) احسن‌التقاسیم، ص. ۳۹۰ س ۱۵ ببعد.

(۲) کتاب حاضر، ص. ۲۰۲-۲۰۳.

(۳) طبرسی و مجمع‌البیان، ج ۱ ص ٤٥ س ۲.

(٤) شاهکارهای ایران تالیف ارتورپوپ، نگارش دکتر خانلری، ص ۸۰ س۲۳ ستون راست.

(٥) کتاب‌النقض، ص ٤۹ س ۱۰.

در قرون اسلامی درری و دیگرجاها نحوهٔ تعلیم وتعلم چنانکه از منابع مستفاد است بدان صورت بود که نخست در مکاتب الف با را باطفال یاد می‌دادند، سپس بتعلیم قرآن می‌پرداختند؛ و چنانکه از اسرارالتوحید مستفادست، در آغاز کار یک جزء آخر قرآن، یعنی سور قصار را بعکس ترتیب از آخر می‌آموختند، وچون کودک بسورهٔ «لَمْ یَکُنْ» می‌رسید معلم لوح طفل را نزد پدر می‌فرستاد، و او پیشکشی مناسبی تقدیم می‌کرد[1]. این شیوه در مکتب خانها تا این اواخر نیز معمول بود. طالب علم چون مقدمات را در مکاتب می‌آموخت بمدرسه راه می‌یافت.

در مدارس اصول هررشته از علوم، و آداب تعلیم بر پایهٔ قرآن کریم، وسنّت استوار بود.

استاد بر سیرت پیغمبر اکرم در محل درس می‌نشست، و طالبان گردا گرد وی همانند صحابه در مجلس پیغمبر حلقه می‌زدند، این مجالس را هم بدین مناسبت حلقهٔ درس می‌گفتند[2]. این رسم بیش و کم در عهد ما نیز در حوزه های علمی در میان طالبان علوم دینی رواج دارد.

طالب علم کتابی را که استاد تألیف کرده بود، یا کتاب دیگری را، که استاد خود اجازت روایت داشت بر وی می‌خواند، و چون در آن علم تسلّطی می‌یافت و فهم و استنباطی پیدا می‌کرد استاد ویرا اجازت روایت می‌داد، وشاگرد خود بر کرسی استادی می‌نشست. این اجازت این حقیقت را بود که تا شاگرد اهلیّت نقل روایت پیدا نکند بدین امر دست نیازد، و اخبار و احادیث بمیل و هوای این و آن دگرگون نشود.

اجازت استاد دانشمندی شاگردی را سندی معتبر بشمار می‌رفت.

طی مراحل تحصیل بدان ترتیب که شهید ثانی مقتول بسال ٩٦٦ در منیة‌المرید

---

(١) اسرارالتوحید، طبع پطرزبورغ، ص ٢٧٣ س آخر؛ طبع طهران ١٣٣٢ ص ٢٢٦ س آخر.

(٢) تاریخ آداب‌العرب، ج ١ ص ٢٨٠ س ١٤.

نقل کرده[1]، برحسب استعداد وقابلیّت دانشجو از شانزده تا بیست و پنج سال زمان می گرفت، وچنان معمول بود که تاهّل و تزویج را تا پایان تحصیل بتعویق می - انداختند[2]، چه، گفته‌اند « ذُبِحَ العِلْمُ فیِ فُرُوجِ النِسّاء ».

مجالس موعظه و خطابت را نیز بدان روزگاران اهمیتی بود[3]، و در حکم مدارس عمومی بشمار می‌آمد؛ و از جمیع اصناف در آن استفادت‌را شرکت می‌جستند. وعظ و تذکیر بدان زمان یکی‌از وظائف عمدهٔ علمای بزرگ و دانشمندان نامی و معروف بعلم‌وفضل و زهد و تقوی بوده است، و این معنی از ملاحظهٔ تراجم احوال بزرگان علم و ادب‌آن‌عهد بخوبی استنباط می‌شود[4]. چنانکه از اسرارالتوحید و رحلهٔ ابن جبیر مستنبط است، واعظان رسومی‌خاص داشتند؛ پیش‌ازرسمی‌شدن‌مجلس یک تن بنام معرّف نام و لقب واردان‌را باآوازی‌رسا بر می گرفت، وهر کس را بجایی‌مناسب وی راهنمایی می کرد، چون مجلس آماده می شد قاریان مخصوص بتلاوت قرآن می‌پرداختند[5]، سپس مشایخ وعظ خطبه‌ای می خواندند وآیتی از قرآن را بتناسب مقام‌تفسیر و مشکلات حدیث و اقوال عالمان‌را در آن باب طرح وتوضیح می کردند، و پس‌از آن مردم را بتوبت وانابت وعبرت و فکرت می‌خواندند وگروهی ازمستمعان در همان مجلس توبه می کردند.

ب - مدارس‌ری: این شهربزرگ‌را بی گمان‌مدارس ومکاتب زیاد بوده‌است، لکن چون تاریخی از آن بازنمانده‌است، از مدارس‌آن اطلاع مبسوطی بدست‌نیست. آنچه درمنابع مختلف دراین‌باب بنظر رسید بتفصیلی است که در ذیل‌درج می افتد:

---

(۱) منیةالمرید، طبع ۱۳۰۱ ص۱۸۹-۱۹۲ ؛ طبرسی و مجمع‌البیان، ج ۱ ص۹۰.

(۲) منیةالمرید، طبع ۱۳۰۱ ص ۱۶-۹۲.

(۳) رحلهٔ ابن جبیر، ص۱۷٤-۱۷۹ ؛ طبرسی و مجمع البیان، ج ۱ ص٤۸.

(٤) مقدمهٔ نقض، ص۷ س۱۲.

(٥) اسرارالتوحید، طبع پطرزبورغ ص ۲٦۰ س۸ و طبع طهران ۱۳۳۲ ص۲۱٦ س۱ و ص۳٤۸ س۳ و منتخب اسرارالتوحید، ص٥٦ ذیل ۱.

۱- مدرسهٔ سید زاهدابوالفتوح (ظ : الف ، ب - ه) : این مدرسه را بعهد ملکشاه ، در محل دروازهٔ آهنین که از نقاط شیعه نشین بوده است پی‌افکندند ، و در کتاب النقض ذکر آن بدینگونه آمده است :

«... و مدرسه‌ای به دروازهٔ آهنین که منسوب است به سیّد زاهد ابوالفتوح نه هم درعهد دولت ملکشاهی ساختند؟ ...[1]»

۲- مدرسهٔ بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیکی[2] (ظ : د - ۲) : این مدرسه را بعهدطغرل اول در محلّت کلاه‌دوزان از محلتهای شیعه نشین ری ساختند ، و در کتاب النقض مذکور است :

« مدرسهٔ بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیکی[2] رحمة‌الله علیه به کلاه‌دوزان که مبارك شرفی فرموده است ، و قریب نودسال‌است که معمور ومشهور است ، و در آنجا ختمات قرآن ونماز بجماعت هر روز پنج‌بار و مجلس وعظ هرهفته یک بار و دوبار و درس علوم و موضع مناظره و نزول مصلحان در آنجا که مجاورند از اهل علم و زهد و فقهاء و سادات وغریب که رسند وباشندبوده‌است وهست ، نه در عهد طغرل‌بزرگ سقاه‌الله رحمته کردند؟ .[3]»

۳- مدرسهٔ شمس الاسلام حسکا بابویه (ظ : د - ۲) : مراد از « حسکا » شیخ اجل حسن بن حسین بن حسن بن بابویه قمی رازی‌جدّ شیخ منتجب‌الدین‌است[4] . این بابویه مدفون بری‌از بنی اعمام اوست[5] ، در کتاب‌النقض از مدرسهٔ‌حسکا بدین طریق‌یاد گردیده :

---

(۱) النقض ، ص۴۷ س۱۸ .

(۲) این کلمه در دیکسینر دولاپرس بزبان فرانسوی‌ذیل ص۲۷۵ نیز بهمین‌صورت مذکور افتاده .

(۳) النقض ، ص۴۷ س۶ .

(٤) طبرسی و مجمع البیان ، ج۱ ص۲۹۳ ؛ بحار مجلسی ، ج۲۵ ص٤ س۱۳فهرست منتجب‌الدین .

(٥) روضات‌الجنات ، ص۳۸۹ ؛ مستدرک‌الوسائل ، ج۳ ص٤٦٥ .

« مدرسهٔ شمس‌الاسلام حسکا بابویه که پیر این طایفه بود که نزدیک است بسرای ایالت، و در آنجا نماز بجماعت وقراءت قرآن و تعلیم قرآن کودکان راومجلس وعظ و طریق فتوی وتقوی‌ظاهر و معین بوده است و هست، نه در عهد این دوسلطان (ملکشاه ومحمد) کردند؟ !.[1]»

سرای ایالت چنانکه درفصل نهم‌اشارت رفت، ظاهراً همان دارالامارهٔسلجوقیان است[2]، و بموجب قرائنی که بجای خود مذکور افتاد محتملاً درحوالی خیابان و برج طغرل واقع بوده‌است. در ری معمول بود که حرف آخر اسامی را حذف‌می کردند و لفظ «کا» را بآخر آن می‌افزودند ، مثلاً علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می گفتند ، و در احمد الف را نیز می‌انداختند ، مقدسی دراحسن‌التقاسیم در این باب چنین ذکر کرده :

« اهل‌الرّی یغیّرونَ اسماءَهم، یقولون لعلّی و حسن و احمد علکا حسکا حمکا ...[3]»

٤ - مدرسهٔ شیخ حیدر مکی (ه - ۲) : نام این مدرسه در کتاب النقض چنین درج افتاده :

« مدرسهٔ شیخ حیدر مکی بدر مصلیّگاه (نسخهٔ بدل: مصلحگاه) » نه‌هم در عهد سلطان محمد رحمةالله‌علیه کردند؟ !.[4]»

در باب محلّت مصلّی گاه یا مصلحگاه در کتاب حاضر در فصل نهم‌صحائف ۲٤۹-۲٦۱ بتفصیل سخن رفت بدانجا رجوع شود. این مدرسه بر طبق قرائنی که محلت مصلحگاه را نشان می‌دهد ظاهراً درپشت امامزاده عبدالله در جهةشمال‌غربی قرار داشته است.

---

(۱) کتاب‌النقض، ص٤۷ س۱۲.

(۲) کتاب حاضر، ص۱۹۹-۲۰٦.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۸ س٤.

(٤) النقض، ص٤۸ س ۱۳. درص ۳۹ س ١٤ مجالس‌المؤمنین بنقل از النقض مدرسهٔ شیخ جنید مکی ثبت افتاده.

۵ - خانقاه امیر اقبالی : در کتاب النقض آمده :

« و خانقاه امیر اقبالی نه در عهد کریم غیاثی کردند . . .[1] »

خانقاه نیز چنانکه در رقم بعد بیاید، درشمار مدارس و محل بحث علم وتعلیم آن بوده است .

در باب خانقاه امیر اقبالی هیچگونه شرح دیگری در جایی بنظر نرسید .

۶ - خانقاه ریان (ظ : د - ۲) : صاحب کتاب النقض در شرح این خانقاه گفته :

« دیگر مدرسه‌ای که میان این دو مدرسه (مدرسهٔ تاج‌الدین محمد کیکی ، و شمس‌الاسلام حسکا) است که تعلّق بسادات کیکی دارد ، که آنرا خانقاه ریان گویند ، و مصلحان در وی مقیم باشند، نه هم در عهد سلطان محمد نورالله قبره فرموده‌اند؟ ![2] » .

محل این خانقاه و مدرسهٔ سید تاج‌الدین کیکی گویا ظاهراً بحکم نزدیکی بمدرسهٔ شمس‌الاسلام حسکا بابویه (که هم بقعهٔ ابن بابویه و هم برج طغرل برطبق شرحی که در بحث از سرای ایالت گذشت مکان تقریبی آنرا در آن حوالی معین می کند) در جنوب ابن بابویه، و در مشرق بقعهٔ امامزاده عبدالله بوده است، و اگر این احتمال را وجهی باشد ظاهراً می‌توان محل « کلاهدوزان» را نیز که مدرسهٔ تاج‌الدین آنجا افتاده بوده در نزدیکیهای میدان مجسمهٔ فعلی شهر ری پنداشت، والله‌اعلم.

۷ - خانقاه خواجهٔ شرف مرادی : در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار در وقایع سال ۵۸۲ ذکر این خانقاه چنین ثبت افتاده :

« شرف مرادی گفتند خواجه‌ای داشت که هنوز بری مدرسه و خانقاه ودخمهٔ او باقیست، زن را بر تعرض ولایات شاه اردشیر حریص می کرد . . .[3] »

(۱) النقض، ص۴۸ س۵ .

(۲) النقض، ص۴۷ س۱۶

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، قسم سوم ص۱۰۴ س۲۰ .

نام این خواجه و محل خانقاه وی در منابع مورد استفاده بنظر نرسید.

۸- خانقاه علی عصار : در النقض است :

« خانقاه علی عصّار که پیوسته منزل سادات عالم زاهد متدیّن بوده است، و در آن خانقاه نماز بجماعت و ختم قرآن متواتر و مترادف باشد، نه در عهد سلطان ملکشاه کردند؟ وهنوز معمور ومشهور است[۱] ».

در باب این خانقاه نیز هیچگونه تعریفی در جایی مشهود نیفتاد.

۹ - مدرسهٔ امام رشید رازی (ظ : د - ٤) : این مدرسه از مدارس معتبر فرقهٔ شیعه بوده، که بمحلت دروازهٔ جاروب بندان قرارداشت، صاحب النقض گفته :

« مدرسهٔ خواجه امام رشیدرازی به دروازهٔ جاروب بندان ، که در وی زیاده از دویست دانشمند معتبر درس دین و اصول و فقه و علم شریعت خواندند که علامهٔ روزگار خویش بودند، نه در عهد دولت سلطان سعید محمد رحمةالله علیه کردند؟ ! که هنوز معمور است و مسکون و در آنجا درس علوم می خوانند وهرروز ختم قرآن و منزل صلحاء و فقهاء هست وکتب خانها دارد ، و بهمهٔ انواع مزیّن است...[۲] ».

در باب دروازهٔ جاروب بندان و تعیین محل احتمالی آن در فصل نهم صحیفهٔ ۲۳۸ اشارتی رفت، و ظاهراً درسوی جنوب غربی ری واقع بوده است.

۱۰ - مدرسهٔ شاه‌غازی (هـ - ۱) : این مدرسه نیز از مدارس معروف شیعه بوده، که شاهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار پنجمین پادشاه از فرقهٔ ثانیهٔ آل باوند ملوك طبرستان، در محلّت زامهران ری بآخر عهد سلاجقهٔ بزرگ، پس از شکست سنجر از غزان، پی‌افکند، بیان بناء این مدرسه در تاریخ ابن اسفندیار چنین آمده :

« ... بجهة سید دیگری از قزوین که کمال‌الدین مرتضی گفتند و برادر او سیّد قوام‌الدین منتهی صد و بیست‌هزار دینار زر داد تا بری به محلّهٔ در زامهران

---

(۱) النقض، ص٤٨ س٦.

(۲) النقض، ص٤٨ س٨.

مدرسه‌ای کردند، و هفت پاره دیه که از امهات قرای ری است، بخریدند و بر این مدرسه وقف کردند؛ و بمازندران از قَصْعه و قُصیعه و حصیر تا ببرنج و شکر و نبات و روغن برسم پدید آورد، و هرسال تشریف بجهة متولّی مدرّس وفقها می فرستادو اگر کسی آن وقفنامه بری مطالعه کند، بداند که همّت آن پادشاه تا کجا برسید در شرایط آن وقف، وبحمدالله هنوز آن مدرسه باقی است و تا قیامت باد، و فرزندان آن سادات و دویست و اند نفر دیگر علویان قزوینی از خیرات او با بهره‌ای تمامند... و امروز بدر زامهران آن مدرسه برقرار است که بحث علم می‌رود، و مدرّسی بزرگوار سیّد ضیاءالدین سلمه‌الله که درصلاح و ظلف و استیعاب انواع علوم بی‌نظیراست، و شاگرد سدیدمحمود حمصی متکلّم امامیّه، و متولی سیّد صالح قوام‌الدین علی بن منتهی وفقهابر قرار وهمه وقت بتعلیم و تعلّم مشغول، بچندین ولایت که‌این‌ضعیف رسیده است بهیچ بقعه از بقاع اهل اسلام آن جمعیت و حرص فقها وصلاح وتعلّم و تکرار ندید که در آن مدرسه، انشاءالله همچنان مانده باشد...[۱]»

ابن اسفندیارخود این مدرسه را دیده، و از کتابخانهٔ آن بهره برده، ودرمفتتح تاریخ طبرستان دراین معنی چنین آورده است:

«... روزی در دارالکتب مدرسهٔ شهنشاه غازی رستم بن علی‌بن شهریار در میان کتب جز وی چند یافتم در ذکر گاو باره نبشته...[۲]»

نام محلّت این مدرسه، چنانکه در بحث از در زامهران در صحیفهٔ ۳۰۳ ببعد کتاب حاضر گذشت، در پاره‌ای از منابع ثبت افتاده، و چنانکه در تاریخ طبرستان مذکور است در عهد آبادانی در کثرت طالبان علم و تعلیم درس وتعلّم وتکرارعلوم نه در ری، بل دربسیاری از شهرهای اسلامی بی‌نظیر بود. مرعشی نیز در تاریخ خود درباب این مدرسه گفته:

«... و در ری در محلهٔ زادمهران صد و بیست هزار دینار خرج کرده برای

---

(۱) تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، قسم سوم ص ۹۱ س ۹ ببعد.
(۲) « « « « اول ص ص ۴ س ۱۴.

ملک مدرسه وعمارات‌عالی کردند، و از امهّات قرای ری‌هفت پاره دیه خریده وقف آن عمارت کردند، و سدیدالدین محمود حمصی را که متکلّم مذهب امامیّه است، بدانجا مدرّس تعیین رفت، وعلی‌بن بابا متولی بود...[۱]»

اولیاءالله نیز در تاریخ رویان گفته :

«در ری در محلهٔ دروازن مهران [کذا] صدوبیست‌هزار دینار خرج کرده برای ملک مدرسه‌ای عمارت کردند، وهفت پاره دیه از امهّات قرای‌ری بزر حلال‌خریده برآنجاوقف فرسود، و سدیدالدین‌محمودحمصی که متکلّم‌امامیه‌است‌در آنجا بمدرسی معین‌شد، و علی‌بن منتهی متولی بود...[۲]»

در باب محلّت زامهران در ری بتفصیل در صحائف ۳۰۳-۳۱۹ سخن رفت. محل مدرسهٔ‌زامهران را بر طبق قرائن درشمال غربی شهر بنزدیکیهای‌بقعهٔ بی‌بی‌زبیده باید پنداشت.

۱۱- مدرسهٔ خواجهٔ شرف مرادی : نام این مدرسه نیز در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار بدینگونه آمده :

«شرف مرادی گفتند خواجه‌ای‌داشت، که هنوز به ری مدرسه وخانقاه‌ودخمهٔ او باقیست[۳]».

این قول در بیان خانقاه خواجهٔ مرادی نیز گذشت.

۱۲ - مدرسهٔ خواجه عبدالجبار مفید : این مدرسه که بزمان ملکشاه و برکیارق جهة شیعیان احداث شده بوده، درشهرت و معموری بپایه‌ای رسید، که چهارصد طالب‌علم از اقطار جهان در آنجا درس دین می‌آموختند، وتا سالها بدان‌جا بجث علم می‌رفت، صاحب النقض گفته :

«... مدرسهٔ خواجه عبدالجبّار مفید که چهارصد مرد فقیه ومتعلّم و متکلّم

---

(۱) تاریخ‌طبرستان مرعشی، ص۶۰.

(۲) تاریخ رویان اولیاءالله، ص۹۱.

(۳) تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، قسم سوم ص۱۵٤ س۲۰.

از بلاد عالم در آن مدرسه درس شریعت آموختند، نه درعهد مبارك سلطان ملكشاهی و روزگار بركیارقی رحمةالله علیهما كردند؟! و این ساعت معمور و مشهور است، و جایگاه درس علوم ونماز بجماعت و ختم قرآن و نزول اهل صلاح وفقهاء باشد، همه ببركات همّت شرف‌الدین مرتضی است كه مقدم سادات وشیعه است [۱] ».

هیچگونه قرینه‌ای جهة تعیین محل احتمالی آن در جایی بنظر نرسید.

۱۳- مدرسهٔ عبدالجلیل رازی صاحب النقض : عبدالجلیل بن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل قزوینی مؤلف كتاب نفیس النقض را نیز بتصریح خود وی در شهر ری مدرسه بوده‌است، در كتاب النقض چنین مذكور است :

« مرا درشهور سنهٔ خمسین و خمسمائة بروز آدینه بعداز نماز به‌مدرسهٔ بزرگ خود نوبت مجلس بود، و در آن بمذهب اباحتیان طعن می‌رفت... [۲] »

ظاهراً قید بزرگ در « به مدرسهٔ بزرگ خود » می‌رساند كه جز این مدرسه، مدرسهٔ دیگر نیز داشته است.

عبدالجلیل از اكابر عالمان ری بعهدسلجوقیانست، و جز كتاب النقض مؤلفات نفیس وسودمنددیگر نیز دارد كه نام پاره‌ای از آنها را خود وی در كتاب النقض آورده است، بدین شرح :

كتاب البراهین فی امامة امیرالمؤمنین :

« ما اسامی و القاب همهٔ خلفاء وعدد ایشان را در كتاب « البراهین فی امامة امیرالمؤمنین» بیان كرده‌ایم بتاریخ سنهٔ سبع و ثلاثین وخمسمائه [۳] ».

كتاب تنزیه عایشه :

«من درشهورسنهٔ ثلاث وثلاثین وخمسمائة كتابی مفردساخته‌ام درتنزیه عایشه [۴] ».

---

(۱) النقض، ص۴۷ س آخر.
(۲) كتاب النقض، ص۱۰۲ س۷.
(۳) النقض، ص۴۰۹ س۱۲.
(۴) النقض، ص۸۳ س۱۰.

کتاب مفتاح الراحات و فنون الحکایات :

« من در کتاب مفتاح الراحات و فنون الحکایات شرح ایمان عمر رابنوعی لطیف بیان کرده‌ام، و بسی از معروفان فریقین آن را نسخه کرده‌اند [١] ».

مختصر :

« ما در مختصری که پارسال در جواب ملاحده و ردّ شبه ایشان کرده‌ایم که از قزوین بما فرستادند، شرح اسامی و القاب و انساب این مطعونان و مدعیّان را داده‌ایم [٢] ».

شیخ منتجب الدین در فهرست معروف خود از وی و مصنفاتش چنین یاد کرده است :

« الشیخ الواعظ نصیر الدین عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی عالم فصیح دین، له کتاب بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض [٣] ، کتاب البراهین فی امامة امیرالمؤمنین (ع)، کتاب السؤالات والجوابات سبع مجلدات، کتاب مفتاح التذکیر، کتاب تنزیه عایشه [٤] ».

اینکه منتجب الدین از این بزرگ بعنوان « الشیخ الواعظ » یاد کرده،وصفت واعظی بوی داده، ازآن‌رو است که او از واعظان بنام زمان خویش نیز بوده است؛ و در النقض بدین معنی اشاراتی دارد، که یک‌مورد آن در تعریف مدرسه‌اش گذشت، و در جای دیگر این کتاب گوید :

« روزی که مرا بسرای سید فخرالدین رحمه‌الله نوبت مجلس بود . . .ماجلس بآخر آوردیم [٥] ».

---

(١) النقض، ص١٤٥ س١٢ .

(٢) النقض، ص٥٠٩ س١ .

(٣) در کتاب حاضر اغلب از آن‌تنها بصورت « نقض » یا «النقض» یاد گردیده‌است .

(٤) مقدمهٔ نقض، ص٦ س٨ .

(٥) النقض، ص٤٨٨ س١ .

سال ولادت و وفات این دانشمند در مقدمهٔ نقض بنقل از تدوین رافعی چنین مذکور است :

« کانت ولادته سنة اربع و خمسمائة ، و توفی بعد سنة خمس و ثمانین و خمسمائة [۱] » .

کتاب پر ارج النقض مطالبی بسیار مفید در باب ری در بر دارد، ونگارنده در کار تألیف کتاب حاضر از آن فراوان استفادت برد .

۱۴ - مدرسهٔ فقیه علی جاستی (ظ : ج - ٤) : در کتاب النقض شرح این مدرسه چنین ثبت افتاده است :

« مدرسهٔ فقیه علی جاستی بکوی اصفهانیان که خواجه میرك فرموده است ، که بدان تکلّف مدرسه در هیچ طائفه‌ای نیست ، و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن ونماز بجماعت باشد، نه در عهد سلطان سعید ملكشاه فرمودند؟ درآن تاریخ که سرهنگ ساوتکین جامع جدید می کرد برای اصحاب حدیث، که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود [۲] » .

کوی اصفهانیان گویا ظاهراً بقرینهٔ دروازهٔ قم واصفهان، چنانکه در ص ۲۰۹ گذشت در جنوب شهر ری واقع بوده است .

۱۵ - مدرسهٔ کوی فیروزه : از این مدرسه نیز در کتاب النقض بدین طریق یاد شده است :

« مدرسهٔ کوی فیروزه (نسخهٔ بدل : محلّهٔ فیروزه) نه در عهد این سلاطین (سلجوقیان بزرگ) بنیاد کردند [۳] » .

در باب مکان کوی فیروزه در منابع مورد استفاده هیچگونه نشانیی بنظر نرسید، لکن مسلم است که در نیمهٔ غربی شهر که اقامتگاه شیعیان بوده قرار داشته است . چون

---

(۱) مقدمهٔ نقض، ص٦ س١٥ ؛ تدوین نسخهٔ عکسی، ص٤١٦ .

(۲) النقض، ص٤٧ س١٩ .

(۳) النقض، ص٤٨ س٥ .

این مدرسه ازآن شیعیان بوده، وصاحب نقض در مقام برشمردن مدارس این فرقه از آن یاد کرده است.

۱۶ - مدرسهٔ سلطان محمد: در کتاب شدّالازار نام این مدرسه بدین گونه مذکور افتاده است:

« روی ابن القنّاد فی سیرته انّ جدّه الامام شمس الدین محمداً النّعمانی کان یدرّس فی مدرسةالسلطان محمد شاه، ببلدةالرّی مدّة مدیدة، فلمّا توفّی السلطان و اختلف النّاس رجع الی بغداد ...[۱]»

این مدرسه ظاهراً ازآن اهل سنّت وجماعة بوده است، ومعلوم نشد این سلطان محمد کیست، در کتاب مذکور در ذیل عبارت بالا احتمال رفته، که مراد سلطان محمّدبن ملکشاه سلجوقی (٤٩٨-٥١١) یا نوادهٔ وی محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه (٥٤٧-٥٥٤) است[۲].

۱۷ - مدرسهٔ محمد بن قطب‌الدین راوندی (ه - ۲): آقای دکتر محدث، مصحّح دانشمند کتاب النقض ازآخر نسخهٔ مخطوطی از صحیفهٔ کامله که بدستشان رسیده بوده، روایتی در مقدمهٔ نقض وتعلیقات آن‌نقل کرده‌اند، که نام مدرسهٔ‌مذکور در آن درج است، و فقرهٔ مورد استناد از آن روایت چنین است:

« یقول العبدالضعیف المذنب الفقیر الی رحمةالله تعالی علی بن احمدالمشهدی الغروی المعبرالمعروف بابن القاشانی احسن الله عاقبته بمحمد و آله الطاهرین: حدثنی شیخی المَوْلی الشیخ الامام العابد الزاهد ظهیرالمّلة والدین حجّةالاسلام والمسلمین عمادالحاج والحرمین بقیّةالمشایخ، ابوالفضل محمدبن الشیخ قطب الدین الراوندی رحمه‌الله، و اجازنی بقراءتی علیه بمدرسته ببلدةالری بمحلّة باب‌المصالح فی شهور سنة تسع و تسعین وخمسمائة ...[۳]»

---

(۱) شدالازار، ص٤٠٣ س٦.

(۲) ص٤٠٣ ذیل ٥.

(۳) مقدمهٔ نقض، ص١٤٦ س٢٥.

موضوع روایت وصیتی است از حضرت رسول اکرم بامیرالمؤمنین علی (ع). این مدرسه چنانکه در لخت اخیرعبارت فوق مذکور است، در محلت باب المصالح (= در مصلحگاه[1]) بنیادیافته بوده است، که بطور تقریب با حدود مغرب یا شمال غربی امامزاده عبدالله قابل انطباق است.

۱۸ - مدرسهٔ وزانیان (ظ: ج، د - ۲): این مدرسه از مدارس عمدهٔ اهل سنّت و جماعت شهر ری بوده است، در کتاب النقض در موردی آمده:

«و زین الملک ابو سعد هندوی قمّی که بده شهر و قلعه هر روز او را سه نوبت بزدندی، و مدرسهٔ قاضی محمّد وزّان او فرسوده، و بر همهٔ سنیّان تا بقیامت منّت نهاده...[2]»

در مورد دیگر چنین ذکر رفته:

«هر رباطی و مدرسه‌ای که رفیعتر و عالیتر ونیکوتر است همه خواجگان شیعی کرده‌اند، چون مجدالملک و زین الملک که مدرسهٔ وزّانیان کرده‌اند...[3]»

مقصود از محمد وزان، عماد الدین ابو عبدالله محمد بن ابو سعد عبدالکریم ابن ابوالعباس احمد بن ابوسعد طاهر بن ابوالعباس احمدالوزّان از رؤساء معروف شافعیّه در ری است، که بنا بنقل ذهبی در العبر و پاره‌ای منابع دیگر در ربیع الاخر سنهٔ ۵۹۸ سپری شده است[4].

در کتاب النقض در مقام ذکر سیّد اجل کبیر شرف الدین مرتضی نیز نام عماد وزان چنین مذکور افتاده:

«[شرف الدین مرتضی] با جوانی و کودکی در محافل ملوك واسطهٔ قاضی

(۱) کتاب حاضر، ص۲۰٤،۲۰۵.

(۲) النقض، ص۲۲۱ س۷.

(۳) النقض، ص٤۷۳ س۱۷.

(٤) العبر، جزء ٤ ص۳۰۵ س۸؛ یادداشتهای قزوینی، ج۳ ص۱۰۰ س ماقبل آخر؛ مقدمهٔ نقض، ص۷۵ س۱٦.

حسن استرابادی و عماد محمد وزان بودی، وهمیشه ایشان بدو تفاخر کردندی...[۱]»

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز نام مدرسهٔ عماد وزّان بدین شرح مذکور است:

«... اورا [عزالدین مرتضی یحیی[۲]] بسته پیش سلطان اعظم [تکش بن ایل ارسلان[۳]] بردند، گفت سیّدی چون می‌بینی خویشتن را، و در دل سلطان نبود که او را هلاك کند، او از سر تهوّر و گرم مزاجی که در طبیعت او مرکوز بود گفت: خویشتن را چنان می‌بینم که حسین بن علی را، سلطان از این در طیره شد، و فرمود تا سرش برداشتند و بری فرستاد در مدرسهٔ عماد وزّان که دشمن سیّدی بود فرو- آویختند...[۴]»

سمعانی در کتاب معروف الانساب در باب بیت وزّان در ری چنین آورده:

« بیت الوزّان بالریّ بیت العلم و الفضل، اصلهم ابو سعد عبدالکریم بن احمد الوزّان الرازی، کان بعض اجدادهِ یزن الاشیاء فنسب الیه...[۵]»

محل مدرسهٔ وزّان معلوم نیست، و هیچگونه قرینه‌ای در این باب بنظر نرسید. تنها احتمالی که می‌توان داد آنستکه برطبق شرحی که در صحیفهٔ ۶ ۲-۸ ۲۰ ۲۲۹۹ مذکور آمده محلّت شافعیان ظاهراً در پهنهٔ واقع میان برج طغرل و گنبد فخرالدوله و مسجد مهدی افتاده بوده، واین مدرسه نیز درهمان حدود قرارداشته است.

۱۹- مدرسه های زیدیان: در شهرری جمعی از زیدیان مقیم بوده، ومدارسی داشته‌اند، ذکر این فرقه ومدارس ایشان درکتاب النقض چنین آمده است:

---

(۱) النقض، ص ۴۳۷ س آخر.

(۲) مراد از عزالدین مرتضی نقیب سادات عزالدین یحیی پسر شرف الدین محمداست که زعیم شیعیان ری وحوالی آن بوده است: مقدمهٔ نقض، ص ۷۵ س ۲۵.

(۳) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۵۷ س ۳.

(۴) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص ۱۶۰ س ۲۰.

(۵) انساب، ورق ۵۸۲ ص ۲ س ۶؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳ ص ۱۰۲ س ۸.

« زیدیان طائفه‌ای‌اند از مسلمانان و از امّت محمد(ص) که بعدل و توحید خدای وبعصمت‌انبیاء معترف باشند، وبعد ازمصطفی(ص) إمام بحق‌علی‌مرتضی(ع) را دانند و نصّ خفی گویند... و در شهر ری مدرسه‌های معروف دارند [۱] ».

نام این مدارس و شمارهٔ آنها در جایی بنظر نرسید.

۲۰ - مدارس دیگر ری : شهر ری را جز آنچه مذکور آمده، مدارس دیگر نیز بوده است. نامهایی که در این باب تاکنون درج افتاده آنهایی است که بزمان سلجوقیان در قرن پنجم و ششم احداث گردیده بوده است؛ لکن ازعهدبوئیان نیز که متاع علم وفرهنگ بازاری گرم داشته، مدارسی در این شهر باقی بوده، که گرچه نام آنها ظاهراً در جایی مذکور نیست، لکن عبدالجلیل رازی را بوجود آنها درکتاب النقض اشارتی است بدین شرح :

« بیرون از این که شرح داده آمد، درشهر ری چند مدرسهٔ معمور هست که درآنجایگه ذکر و نماز بجماعت و قراءت قرآن و طاعت می‌رود، امّا این جمله که یاد کرده شد آنست که درعهد سلاطینی کرده‌اند که خواجه اشارت کرده است درکتاب که شیعه نیارستند کردن... [۲]»

مراد از خواجه، مؤلف « بعض‌فضائح‌الروافض» است که گفته بود :

« بروزگار سلطان ملکشاه وسلطان محمد قدس‌الله ارواحهما نگذاشتندی که شیعیان مدرسه و خانقاه بسازند [۳]».

ظاهراً خانقاه و مدرسهٔ خواجهٔ شرف مرادی و مدرسه های سلطان محمد و عماد وزّان متعلق باهل سنّت و جماعت و باقی ازآن شیعیان بوده است.

ج - کتابخانه های ری :

۱ - کتابخانهٔ صاحبی (د - ۲) : ری هم در محل مدارس و هم خارج از

(۱) النقض، ص۴۰۸ س۴.

(۲) کتاب‌النقض، ص۴۸ س‌آخر.

(۳) کتاب‌النقض، ص۴۶ س ماقبل آخر.

آنها ، کتابخانه هائی داشت که ظاهراً از همه مهمتر کتابخانهٔ صاحب عباد بوده است، در احسن التقاسیم مذکور است :

« به دارالکتب الاحدوثة [1] ».

و نیز :

« و دارالکتب باسفل الروذة فی خان ».

در مورد اخیر در نسختی اضافه دارد:

« اتخذّها الصاحب لیست بکثیرة الکتب [2] ».

در کتاب النقض نیز ذکر این کتابخانه در دو مورد بچشم می خورد ، مورد نخست چنین است :

« ... کتب شیعهٔ اصولیّه ظاهر و باهر است ، و بیرون از آنکه در سرایهای ایشان باشد ، نسختهای بسیار در کتب خانه های بلاد اسلام نهاده است ؛ بری در کتب خانهٔ صاحبی ، وباصفهان در کتب خانهٔ بزرگ ، و بساوه در کتب خانهٔ بوطاهر خاتونی ... [3] »

مورد دوم در ضمن بیان ترجمهٔ احوال صاحب بدینگونه نقل آمده است :

« ... توقیعات و خطوط و رسوم او (صاحب) هنوز مقتدای اصحاب دولت است، و کتبخانهٔ صاحبی بروضهٔ او نصب است ، و در تشیّع بصفتی بوده است که کتابی مفرد تصنیفِ اوست در امامت دوازده امام معصوم [4] ».

اطلاق روضه بر این محلّ ، ظاهراً از آن بابت است که جنازهٔ صاحب را پس از تغسیل و تکفین چندی در آنجا بامانت گذارده بوده‌اند ، و تفصیل این معنی در صحیفهٔ ۳٦۰ گذشت .

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۲ .

(۲) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س آخر ، و ذیل آخر .

(۳) کتاب النقض، ص ۱۲ س ۷ .

(٤) النقض ، ص ۲۱۱ س ۸ .

در باب شمارهٔ کتب کتابخانهٔ صاحبی، دراحسن التقاسیم که بسال ۳۷۵ تألیف یافته، در نسخهٔ بدلی چنانکه قبلاً گذشت آمده : « لیست بکثیرة الکتب [1] » ، لکن در یتیمة الدهر و روضات الجنات بنقل از وفیات، و در هردو از قول ابوالحسین فارسی، ونیزدر معجم الأدباء یاقوت ذکرشده که ، از جمله معاذیر صاحب در ترك امتثال امر نوح بن منصور سامانی، که از وی درخواست تا بخراسان بخدمت او برود، این بود که کتابهایش را چهارصد شتر یا بیشتر باید تا حمل کند، بدین عبارت :

« حاجتی لنقل کتبی خاصةً الی اربعمائة جمل او اکثر [2] ».

در یادداشتهای مرحوم قزوینی مذکور است که صاحب بفخرالدوله نوشت :

«... ان کتبی تحتاج الی سبعمائة بعیر...[3]»

ابن اثیر در وقایع سال ۳۸۵ در ذکر وفات صاحب بن عباد چنین نقل کرده :

«... و جمع من الکتب مالم بجمعه غیره، حتّی انّه کان یحتاج فی نقلها الی اربعمائة جمل [4] ».

در روضات الجنات در احوال ابوالفرج اصفهانی، بنقل از حافظ صفدی، از قول صاحب آمده که گفت :

«... قد اشتملت خزانتی علی مائتی الف مجلّد وسبعة عشر الف مجلد...[5]»

در کشف الظنون ج ۱ ، در ذیل اغانی، از زبان صاحب نقل افتاده :

«... ولقد اشتملت خزانتی علی مائهٔ الف وسبعة عشر الف مجلد...»

در جلد ششم یادداشتهای قزوینی رقم (۱۱٤۰۰) نیز در شمارهٔ این کتب

---

(۱) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س آخر ذیل.

(۲) یتیمة الدهر، طبع سال ۱۳۰۳ مصر، ج ۳ ص ۱۷۳ س ۱۷ ؛ روضات الجنات ، ص ۱۰۹ س ۱۹ ؛ معجم الادباء، جزء ششم از بیست جزء ، ص ۲۵۹ س ۱.

(۳) یادداشتهای قزوینی، ج ٦ ص ۱۹۷ .

(٤) ابن اثیر ، جزء ۷ ص ۱٦۹ س ماقبل آخر.

(٥) روضات الجنات ، ص ٤۷۸ س ۳۲.

بچشم می‌خورد[1]، در همین مجلد از معجم‌الادبا چنین نقل‌شده :

«... فهرست کتابخانهٔ ری‌ده مجلدبوده است، و سلطان محمود غزنوی هرچه ازین کتب در علم کلام بود سوزانید...[2]»

در معجم‌الادبا ذکر گردیده که این ده مجلد ، فهرست کتب پس از احراق محمود بوده :

«قال ابوالحسن البیهقی : و انا اقول بیت‌الکتب الذی بالرّی دلیل علی‌ذلک (حمل چهارصد شتر) بعد ما احرقه السلطان محمود بن سبکتکین فانّی طالعت هذا البیت، فوجدت فهرست تلک‌الکتب عشر مجلدات[3]».

بنابنقل ابن‌اثیر، محمود غزنوی از کتب این کتابخانه آنچه درفلسفه واعتزال ونجوم بود بسوزانید، و بجز آنها صدبار از کتب برداشت، قول وی‌چنین است:

«احرق کتب‌الفلسفة و مذاهب الاعتزال والنجوم، و اخذمن‌الکتب ماسوی ذلک مائة حمل[4]».

در روضة‌الصفا مذکور است :

«گویند در کتبخانهٔ مجدالدوله کتب بسیار بود، و آنچه مشتمل بود برسخنان حکما و اهل‌اعتزال بموجب فرمان سوخته گشت، و باقی را بخراسان بردند[5]».

در مجمع‌التواریخ نیز چنین ضبط است :

«و کتب بسیار بود در کتبخانهٔ مجدالدوله، [محمودغزنوی] هرچه‌فلسفی‌و مذهب‌اعتزال‌و کتب‌نجومی بودبسوخت،وباقی‌صداشتر بارکرده به‌خراسان‌فرستاد[6]».

---

(۱) یادداشتهای قزوینی، ج ٦ ص١٩٥ س٤.

(۲) یادداشتهای قزوینی ، ج ٦ ص ١٩٤ س‌ماقبل‌آخر.

(۳) معجم‌الادباء ، جزء ششم از بیست جزء ص٢٠٩ س٨.

(٤) ابن‌اثیر ، در وقایع سال ٤٢٠، جزء ٧ ص٣٣٥ س١٦.

(٥) روضة‌الصفا ، جلد چهارم (شمارهٔ صفحه ندارد).

(٦) مجمع‌التواریخ سلطانی ، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ ملی ، جزء سوم ص ٨٤ س ١٥.

نسبت این کتابخانه به مجدالدوله جانشین فخرالدوله، از آن بابت است که فخرالدوله پس از درگذشت صاحب، خزائن ونفایس وی‌را بجملگی دراختیارخویش گرفت، در این معنی در ذیل کتاب تجارب‌الامم چنین ذکر گردیده :

« قضی ابن عباد نحبه فی یومه . وکان ابومحمد خازن‌الکتب ملازماً داره‌علی سبیل‌الخدمةله، وهوعین لفخرالدولة علیه، فبادر باعلامه‌الخبر،فانفذ فخرالدولة ثقاته وخواصّه حتّی احتاطوا علی الدّار والخزائن . . . ونقل جمیع ما کان فی الدار والخزائن الی دار فخرالدولة [١] » .

حافظ ابرو در مجمع‌التواریخ گفته :

« بعد از وفات او (صاحب عباد) فخرالدوله مجموع هرچه از او مانده بود بدیوان گرفت ، و پس از آن نوّاب واتباع اورا مصادره کرد، و مال بسیار از ایشان حاصل شد [٢] » .

در دستورالوزرا مذکور است :

« بعد ازفوت جناب صاحبی متملکات اورا [فخرالدوله] تصرف‌نموده،اولادش را محروم ساخت، و متعلقان ومنتسبان وزیررا مصادره کرد، اموال از ایشان حاصل گردانید [٣] » .

خازن (مذکور در روایت ذیل تجارب‌الامم) بمعنی کتابدار است ، و مؤلفان عرب کتابخانه را خزانةالکتب می گفته‌اند[٤] .

صاحب حبیب‌السیر نیز در کثرت کتابهای صاحب گفته :

« آن مقدار کتب نفیسه که او جمع ساخت هرگز هیچ وزیر، بلکه هیچ صاحب تاج و سریر را میسّر نشده بود، چنانچه گویند که در یکی از اسفار چهار صد شتر

---

(١) ذیل کتاب تجارب‌الامم ، ص ٢٦٢ س ٢ .

(٢) مجمع التواریخ ، نسخهٔ خطی جزء ٣ ص ٦٨ س ٢٣ .

(٣) دستورالوزراء ، ص ١٢٠ س ١٤ .

(٤) یادداشتهای قزوینی، ج ٦، ص ١٩٦ .

بار بر دار کتابخانهٔ اورا می‌کشید [۱] ».

شمارهٔ کتابهای کتابخانهٔ صاحب را اهل‌فن در آن عصر باندازهٔ مجموع کتب کتابخانه های سرتاسر اروپا دانسته‌اند، چنانکه آرتور پوپ در کتاب « شاهکارهای هنر ایران» گفته :

« شاید کتابخانهٔ شخصی مانند صاحب‌بن عباد درقرن دهم میلادی معادل مجموع کتابخانه های سرتاسر اروپا بوده باشد ، و بدیهی است کتابهای خوش خط مذهب اعلی در میان آنها کم نبوده [۲] ».

بی گمان سبب اختلاف در ارقام کتب کتابخانهٔ صاحبی در ری آن است، که برشمارهٔ کتب بتدریج افزوده می گردیده ، وسال بسال متضاخم تر می‌شده، وهریک ازین ارقام بسالی از حیات صاحب متعلق بوده است.

محل کتابخانه :

در باب محل کتابخانه نشانی‌های زیر بدست است :

۱- مقدسی گفته :

« دارالکتب باسغل الروذة فی‌خان [۳] ».

در صحیفهٔ ۲۲۰ کتاب حاضر در مقام ذکر بازار روده گفته‌آمد، که این بازار طولانی در ری برین واقع بوده، و قسمت علیای آنرا سر روده، و میانهٔ‌آنرا قطب روده، و آخر آنرا اسفل روده می گفته‌اند، و شواهدی دراین باب مذکور افتاد.

کتابخانه بنابقول مقدسی در اسفل روده قرارداشته است.

عبدالجلیل رازی گفته :

---

(۱) حبیب‌السیر، جزء چهارم از جلد دوم ص ۵۲.

(۲) ترجمه وتلخیص کتاب « شاهکارهای هنر ایران » درکتاب ایران از نظر خاور-شناسان، ص ۱۸۷ س ۱۵.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س آخر.

«کتب خانهٔ صاحبی بروضهٔ او نصب است [۱]».

در صحیفهٔ ۳٦۰ اشارت رفت که ظاهراً آنجا را بدان سبب روضه گفته‌اند، که جنازهٔ صاحب را پس از تغسیل و تکفین در آنجا چندی بامانت گذارده‌بوده‌اند. این محل در منابع بنام نمازگاه مذکور افتاده است. و ذکر آن درصحیفهٔ ۳۰۹ گذشت. نمازگاه را بعربی مُصَلّی گویند[۲]. ابن کربویهٔ رازی چنانکه در ص ۲۰۹ گذشت از مصلّای ری بدین گونه یاد کرده است:

أوْ کالمَدینةِ شَطَّاها و شارعها

من المُصَلّی الی صحراء أزْدان [۳]

چون مدینهٔ ری از سوی مشرق بصحرا محدود بوده، بناچار مصلّی بمعنی نمازگاه در مغرب آن قرارداشته است، و اسفل روده همان‌حدود تواند بود. این‌مکان در پهنهٔ فعلی ری، با توجه به مطالبی که در فصل هشتم و نهم کتاب در باب تقسیمات شهر و اماکن ری باستانی گفته آمده، و برطبق نشانیهای مذکور در صحیفهٔ پیشین، در کنار مسیر آب چشمه‌علی، وظاهراً نرسیده بحدود خیابان اسفالتهٔ ورامین، در نزدیکیهای کوچهٔ شش متری [٤] واقع تواند بود.

۲ - کتابخانهٔ شرف‌الدین محمد، پدر عزالدین یحیی نقیب‌النقباء ری: شرف‌الدین محمد نقیب‌النقباء ری[٥]، ازممدوحان بنام قوامی رازی، از شاعران‌نیمهٔ نخستین قرن ششم است[٦]. وی رادر شهر ری کتابخانه‌ای بوده، و نام آن‌در تتمهٔ صوان‌الحکمة

(۱) النقض، ص ۲۱۱ س ۹.

(۲) فرهنگ آنندراج.

(۳) مختصرالبلدان، ص ۲۷۲ س ۱۸.

(٤) رك: قطعهٔ‌ششم نقشهٔ شهرری فعلی، فراهم‌آوردهٔ سازمان نقشه‌برداری کشور.

(٥) برای اطلاع به احوال وی، رك: دیوان قوامی رازی، حواشی وتعلیقات، ص ۱۹۳-۲۰۱.

(٦) دیوان قوامی رازی، صحائف (۳۹-٤۲) و (۷۳-۷۷) و (۱۲۱-۱۲٥) و (۱٤۱-۱٤٦).

مذکور افتاده، و ابوالحسن بیهقی مؤلف آن کتاب چنین گفته است:

« قد رأیت فی خزانة کتب نقیب النقباء بالری من تصانیفه مالم یقرع سمعی اسمه، واکثر مارایته کان بخطّه وخطّ تلمیذه ابی زکرّیا یحیی بن عدی [۱] ».

این عبارت در « درة الاخبار ولمعة الانوار » ، که ترجمهٔ تتمهٔ صوان الحکمه است، چنین ترجمه گردیده:

« خواجه ظهیرالدین بیهقی آورده ، که رسایل بسیار بخطّ او وخط تلمیذش ابو زکریا یحیی در کتب خانهٔ نقیب النقباء ری دیدم [۲] ».

۳ - کتابخانهٔ مدرسهٔ رشید رازی : عبدالجلیل رازی صاحب کتاب النقض در ذکر این مدرسه، از کتابخانهٔ آن چنین یاد کرده:

« هر روز ختم قرآن ومنزل صلحاء و فقهاء هست، و کتب خانها دارد [۳] ».

٤ - کتابخانهٔ مدرسهٔ شاه غازی : ذکر این کتابخانه در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، در مفتتح کتاب چنین آمده:

«روزی در دارالکتب مدرسهٔ شهنشاه غازی، رستم بن علی بن شهریار درمیان کتب جزوی چند یافتم در ذکر گاو باره نبشته... [٤]»

از کمیّت کتابهای سه کتابخانهٔ اخیر اطلاعی بدست نیست.

---

(۱) دیوان قوامی ، حواشی و تعلیق ، ص. ۲۰ ؛ بنقل از ص ۱۷ تتمه صوان الحکمه طبع هند.

(۲) دیوان قوامی ، حواشی و تعلیق ، ص . ۲۰ ، بنقل از ص ۱۸ درة الاخبار طبع ایران.

(۳) النقض، ص٤۸ س۱۲ .

(٤) تاریخ طبرستان، ج۱ ص٤ ص۱٤ .

فصل شانزدهم

اقتصاد ری

الف - تجارت : ری چون در سر راه تجاری بزرگ ابریشم قرارداشته ، که چین را به بین‌النهرین می‌پیوسته ، از هرسو کاروانها بآنجا فرود می‌آمدند، و شهری بود برخوردار از انواع کالاهای مختلف . بدین سبب تجارتش از همان زمانهای باستانی‌شهرت و رونق داشت، و ارباب مسالک همه بدین مهم اشارت کرده‌اند،در حدودالعالم آمده ،

« ری شهریست عظیم وآبادان وبا خواسته ومردم و بازرگانان بسیار [1] » .

ابن فقیه درمختصر کتاب‌البلدان گفته :

« قال محمدبن اسحاق: الریُّ ... باب‌التُّجار [2] » .

مقدسی در احسن‌التقاسیم آورده :

« الرّی بلد جلیلٌ ... مفیدالتجارات [3] » .

یاقوت در معجم‌البلدان ذکر کرده :

« قال‌الاصمعی: الرّیُّ عروس‌الدُّنیا ، والیه متجرالنّاس ... [4] »

در باب‌راه بازرگانی‌معروف‌ابریشم‌در فصل‌نهم صحائف ۲۴۲ و ۲۶۶ اشارتی رفت .این راه از دروازهٔ‌خراسان‌یا‌هشام‌به ری می‌آمد . و از دروازهٔ‌باطان‌بسوی جبال‌و

---

(۱) حدودالعالم ، ص ۱۴۲ س ۱۰ .

(۲) مختصرالبلدان ابن‌فقیه، ص ۲۷۰ س ۷ .

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۳ .

(۴) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۱۰ .

عراق می رفت و بهمدان می‌رسید . شعبه‌ای از راهِ دروازهٔ سین (= دروازهٔ چین) بسوی اصفهان و شیراز می‌رفت، وشاخه هایی از راه دروازهٔ کوهکین ودولاب وبلیسان بشمال و شمال غربی می‌پیوست. همهٔ کاروانهایی که مال‌التجاره از یونان و روم و آسیای صغیر و بین‌النهرین و شامات از یک طرف، و چین وهند و آسیای وسطی ازطرف دیگر حمل می کردند گذارشان بر ری بود . چین ابریشم خام و کاغذ و دارچین و مامیران، و هند ابریشم و ادویه و سنگهای قیمتی از راه ابریشم با یران می‌فرستادند[1]. مروارید و منسوجات و قالی ایران و مرجانهای بحر احمر و خز و دیبای رومی نیزاز ایران به مشرق حمل می‌شد. تجار این راه یهودیانی بودند که بزبانهای فارسی و رومی وعربی وفرنگی آشنایی داشتند.

گیرشمن در باب راههای تجاری به عهد سلوکیان چنین گفته :

« سلوکیان، مالک جاده‌های بزرگ بین قارّه‌ها بودند. طرق مزبور از ایران عبور می کرد و به سمت چین وهند می‌رفت. آنان این جادّه‌ها را وسیع کردند، ووضع آنها را نیکوتر ساختند. جادّه‌ها ، از بحر احمر تا هند، توسط ایستگاههای نظامی محافظت می‌شد. آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد، وکاروانسراها بنا گردید[2] ».

ابن فقیه در باب تجارت ری چنین نقل کرده :

« الیها تقع تجارات ارمینیة و آذربیجان و خراسان و الخزر و بلاد بُرْجان، لأنّ تجارالبحر یسافرون من المشرق الی المغرب و من المغرب الی المشرق. فیحملون الدیباج و الخزّ الفائق من فرنجة الی الفَرَما، و یرکبون البحر من القلزم فیحملون ذلک الی الصین، و یحملون الدارصینی و المامیران و متاع الصین کلّه حتّی یصیرون بالقازم، ثمّ یتحوّلون الی الفَرَما؛ وهم التجار الیهود الذین یقال لهم الرّاهْدانیّة یتکلّمون بالفارسیّة و الرومیّة والعربیّة و الافرنجیّة و یخرجون من الفَرَما فیبیعون

---

(۱) تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۱ س ۱۶ ببعد؛ مختصرالبلدان ، ص ۲۷۰؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۴۷.

(۲) ایران گیرشمن ، ترجمهٔ فارسی ص ۲۳۵ س ۸.

المسک والعود وجمیع مامعهم من ملک فرنجة، فیجیئون الی انطاکیة ثم یصیرون الی بغداذ ثمّ الی الابلّة. فامّا تجّار الصقالبة فیحملون جلود الثعالب و جلود الخزّ من اقصی صقلبة فیجیئون الی البحر الرومی، فیعشرهم صاحب الروم ثمّ یجیئون فی البحر الی سمکوش الیهود، ثم یتحوّلون الی الصّقالبة او یأخذون من بحر الصقالبة فی هذا النهر الذی یقال له نهر الصقالبة، حتّی یجیئون الی خلیج الخزر، فیعشرهم صاحب الخزر ثمّ یصیرون الی البحر الخراسانی، فربّما خرجوا بجرجان فباعوا جمیع مامعهم فیقع جمیع ذلک الی الرّی[1]».

در کتاب تاریخ یهود تألیف دکتر حبیب لوی مذکور است:

« ری: که خرابه های آن در جنوب تهران است، ابن خداداد در ۸۱۷ میلادی می نویسد: تجّار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا آمدند، و زبانهای یونانی، عربی، رومی، فرنگی، اسپانیائی و اسلاو می دانستند. این شهر مرکز بازرگانی خراسان و ارمنستان و ازبکستان بوده وتجار در آنجا معامله می کردند[2]».

در فصل دوم در ذکر ری در تورات اشارتی بدین حدیث مجعول شد:

« روی بعضهم انه مکتوب فی التوریة: الریّ باب من ابواب الارض و الیها متجر الخلق[3] ».

هرچند چنانکه در همان مقام باز نموده آمده، در تورات چنین مطلبی مذکور نیست، لکن این سخن اهمیت تجارت ری را دلیلی بارز تواندبود.

ری را بازارها و مراکز تجاری متعدّد بود، که وصف آنها در فصل نهم گذشت، وبنا بنقل اصطخری و ابن حوقل آبادتر از تمام بازارها، روده بود:

اصطخری در مسالک پس از ذکر بازارهانقل کرده:

---

(۱) مختصر کتاب البلدان ابن الفقیه، ص ۲۷۰ س ۱۰ ببعد.

(۲) تاریخ یهود، ج ۳ طبع ۱۳۳۹؛ کتاب هفتم، ص ۱۰۳۱ س ۱۹.

(۳) کتاب حاضر، ص ۵۱.

«... و اعمرها الرُّوذة، فإنَّ بها معظم التجارات و الخانات، وهو شارع عریض مشتبک الخانات والابنیة...[۱]»

در ترجمهٔ فارسی این کتاب آمده :

« روده از همه آبادان ترست ، و کاروانسراها و بازارها و بازرگانیهای بسیار آنجا باشد[۲] ».

ابن‌حوقل در صورة‌الارض آورده :

«...اعظمها الروذَة، وبها معظم التجارات والخانات، وهو شارع عریض مشتبک الابنیة والعقارات والمساکن...[۳]»

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی گفته :

«... مهم‌تر از همهٔ بازارها بازار محلهٔ ساربانان و روده بود ، که دکانها و کاروانسراهای پر از کالا های آن در دو طرف جادّهٔ اصلی تا مسافت زیادی امتداد داشت...[٤]»

بازارها عموماً در رَبَضْ قرارداشته، و شهرستان (=المدینة) و کهندز (= فصیل یاقلعه) را بازاری نبوده است، چنانکه مقدسی آورده :

« الاسواق والعمارات بالرَّبض[٥] ».

ظاهراً بیشتر این بازارها سقف نداشت، وهمانندخیابانهای وسیع کنونی طهران روباز و گاه مشجر بوده است، این معنی از توصیفی که در باب دو بازار عمدهٔ ری ، روده و ساربانان شده بخوبی پیداست. ذکر روده در صفحهٔ پیش گذشت ، و در باب ساربانان یاقوت چنین گفته :

---

(۱) المسالک‌والممالک، ص۱۲۲ س۱۷.

(۲) ترجمهٔ فارسی مسالک، ص۱۷۰ س۱۰.

(۳) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص۳۲۱ س۲۰.

(٤) ترجمهٔ فارسی سرزمینهای خلافت شرقی، ص۲۳۲ س٥.

(٥) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۱ س ماقبل‌آخر.

« إنّه شارعٌ يشق مدينة الری، فی وسطه نهرٌ جارٍ عن جانبيه جميعاً الاشجار ملتفّة متصلة، و بينها الاسواق محتفّة [١] ».

چهاربازار یاچهارسوق ری درروده آنقدر بزرگ بوده، که جثّهٔ طغرل سوم را پس از کشتن برای عبرت گذریان درآنجا بردار کرده بودند، وتفصیل این واقعه درصحیفهٔ ۲۱۷ مذکور افتاد.

ب - معادن ری: ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی، که پیش از سال ۳۳٤ هجری از ری دیدن کرده[٢]، در الرسالة‌الثانيه اشارتی به‌معادن ری‌بشرح زیر دارد:

« يشرف على المدينة جبل يعرف بطبرك ... وفيه معادن للذهب و الفضّة لايقوم دخلها بالنفقة عليها [٣] ».

ونیز در بحث از قصران بمناسبت چنین آورده:

« بها حمّات صغار تنفع من الجرب و معادن خفية ... [٤] »

ابودلف خود معدن شناس نیز بوده، وبکار کیمیا گری اشتغال داشته است، چنانکه در مقدمهٔ الرسالة‌الثانيه گفته:

« فأبدأُ بذكر المعادن الطبيعيّة و العجائب المعدنيّة إذ هی اَعَمُّ نفعاً ... ولمّا شارفتُ الصنعة الشريفة والتجارة المربحة من التصعيدات و التقطيرات و الحلول و التكليسات، خامر قلبی شكٌ فی الحجارة واشتبهت علىّ العقاقير، فأَوْجَبَ الرأی إتباع الركازات و المنابع فوصلتُ بالخبر و الصفة إلى الشيز ... [٥] »

---

(١) معجم البلدان، ج ٣ ص ٦٧ س ١١.

(٢) مینورسکی در تعلیقات خود بر رسالهٔ ابودلف گفته: تاریخ بازدید او از « ری » پیش از ٣٣٤ هـ. - ٩٤٤ م. برای تاریخچهٔ زندگی او مهم است: سفرنامهٔ ابودلف ترجمهٔ فارسی، ص ١٣٣ س ٢٦.

(٣) الرسالة‌الثانيه، ص ٣١ س ١٠.

(٤) الرسالة‌الثانيه، ص ٣٣ س ٥.

(٥) الرسالة‌الثانيه، ص ٦ س ١١؛ ترجمهٔ فارسی، ص ٣٨ ص ٤؛ معجم البلدان یاقوت، ج ٣ ص ٣٥٤ س ٦؛ یادداشتهای قزوینی، ج ٧ ص ٨٢ س ١٩.

ازین‌رو با وقوفی که ویرا در شناخت کانها بوده ، توان گفت که سخنش در باب معادن ری روی در صواب دارد .

در آثارالبلاد آمده :

« قالوا انـّه (طبرك) معدن‌الذهب، الاّ ان‌نیله لایفی بالنفـّقة علیه . . .[١] »

در نزهةالقلوب درجایی ثبت افتاده :

« کوه طبرك بری برو معدن نقره است [٢] ».

درجای دیگر ذکر شده :

« معادن طبرك ری هرچند درآنجا خرج کنند همان‌قدر پس باز ندهد . . .[٣] »

بزمان حاضر نیز از سرب وخاك‌نسوز وسنگ سیمان آن استفاده می‌شود .

گِل سرشویِ آنجارا بخارج می‌برده‌اند، در آثارالبلاد است :

« یجلب من الرّی طین یغسل به‌الراس فی غایة النعومة، یحمل هدیة الی سائرالبلاد [٤] » .

ج - صنعت وهنر : موقعیت مناسب تجاری، و ورود و خروج امتعهٔ مختلف شرق وغرب، همانند ظروف وابریشم سرزمین‌چین، وپارچه‌های نفیس‌روم، و شد آمد ارباب هنر کشورهای دیگر بدین‌شهر موجب‌آمد، که از دیرباز صنایع مختلف‌همانند ساختن ظروف سفالین و فلزی‌ممتاز، و بافتن پارچه‌های نفیس، و فنّ معماری‌وموسیقی وغیره در این شهر رواج یابد ، وکالاهای پرارج و برازنده‌ای بدست هنرمندان‌این شهر ببازارهای جهان عرضه گردد . اینك اشارتی‌مختصر بهریك از این فنون :

۱- سفال سازی : قوم ایرانی را از دیرباز بدین هنر آشنایی‌بوده، وقدمت‌این

---

(١) آثارالبلاد ، ص٣٧٥ س٩ .

(٢) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص١٩٨ س٣ .

(٣) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه ص٢٠٢ س١٦ .

(٤) آثارالبلاد، ص٣٧٦ س٩ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ص٢٤٥ س١٠ .

فن در سنّت زردشتی تا عهد جمشید بالا می رود. در وندیداد اوستا، فرگرد دوم، درذکرملاقات اهورامزدا با جمشید چنین آمده:

« بند ۳۱: جم‌پرسید بگو بدانم، غار را که‌اهورمزدا دستور داده،چگونه‌باید بسازم؟ اهورمزدا گفت: ای جم پسر دیوجهان، زمین را با پای خود لگد مال کن، وبا دست‌های خود خمیر و مایه بساز، همچنانکه‌خاك‌را کوزه گر بگل تبدیل‌می کند وآن‌را پهن می‌سازد.

۳۲: جم‌برطبق دستور اهورمزدا خاك رالگدمال نمود، و بخمیر تبدیل کرد، همچنانکه کوزه گر خاك را با آب می‌آمیزد و پهن می‌سازد [۱] ».

مردم ری را نیز از ادوار قبل از تاریخ در فن سفال سازی مهارتی بوده، ودر مفتتح کتاب حاضر صحائف ۸-۱ مذکور افتاد، که در دامنهٔ جنوبی کوه‌چشمه‌علی و اراضی مشرف بباغ صفائیه بقایای ظروف سفالین منقش‌متعلق بحدود شش تاچهار هزار سال پیش بدست آمده است، و تصویر نمونه‌ای ازآنها نیز درج افتاد.

فنّ سفال‌سازی در عهد ساسانیان کمالی یافت، ونمونه های ممتازی از آن در موزهٔ ایران باستان دیده می‌شود [۲]؛ و در دورهٔ اسلامی‌بحدّ اعلای پیشرفت‌خودرسید.

دین حنیف اسلام بحکم اجتناب از تجمّل واحتکار، با بکار بردن ظروف و اسباب و آلات ساخته از زر وسیم موافقت ندارد؛ ازین رو پس از رواج این دین شیوهٔ زمان ساسانیان که بکاربردن ظروف عالی طلا ونقرهٔ آراسته بود متروك گردید، و دیری‌نپایید که هنرمندان‌ایرانی‌بجای آنها، ظروف‌سفالین‌بسیار ممتاز بوجودآوردند، و آنرا در دسترس قراردادند.

بدان‌هنگام که کاخ رفیع‌ادب ملّی‌ایران در خراسان بدست رود کی‌وفردوسی و فرخی و دیگران پی‌افکنده می‌شد، و شعر و شاعری‌ذوق زمانه را لطیف می کرد،

---

(۱) مجموعهٔ قوانین زردشت یا وندیداد اوستا، ترجمهٔ دکترموسی جوان، ص ۸۲ س ۱۱.

(۲) تاریخ عمومی هنرهای مصور، جلد دوم ص۲۴۳.

جمعی هنرمند در ری و نیشابور و کاشان و ساوه و استخر نیز پایهٔ این صنعت ملّی را استوارتر می‌ساختند، وآنرا باوج ظرافت خود می‌رسانیدند، ونمونه‌های ممتازی از این ظروف که از محل آبادیهائی که باران و گردش آفتاب آنهارا خراب کرده بدست‌آمده، و گزند فراوان دیده، موزهٔ ایران باستان و موزه‌های مغرب زمین را زینتبخش است.

درین هنر صنعت حسن خط همراه با تزیینات دیگر بود، و کامل‌ترین نمونهٔ خطوط کوفی را درآن بکار می‌بردند. نمونه‌های این ظروف جلوه دهندهٔ کاخ خلفا، همانند هارون ومأمون ومتوکل دربغداد وسامره بود. در حدودالعالم است:

« از وی (ری) ... غضاره ... خیزد[1] ». در مختصرالبلدان است:

« لاهل الرّی الاطباق المدهّنة[2] ». در احسن‌التقاسیم آمده:

« یحمل من الریّ ... القصاع[3] ».

ازین رو توان‌دانست که در قرن سوم وچهارم ظروف سفالین ری همانندقدحهای بزرگ و پشقابهای مزیّن و کاسه‌های کوچک ذکر و شهرتی داشت[4].

---

(۱) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۱. صنعت کاشیگری را غضاره گویند: عرایس‌الجواهر، ص ۳۳۸.

(۲) مختصرالبلدان، ص ۲۵۳ س ماقبل آخر.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۵ س آخر.

(٤) مولانا جلال‌الدین را در دفتر ششم مثنوی ص ۱۰۶۱ س ماقبل آخر ببعد داستانی است که درآن اشارت به کاسه‌های رازی، وحمل آن به وسیلهٔ قوافل به دیگر نقاط شده است. وی در ذکر سبب مزیت یافتن ایاز بردیگر غلامان چنین گفته:

شاه بیرون رفت با آن سی امیر — سوی صحرا و کهستان صید گیر
کاروانی دید از دور آن ملک — گفت امیری را برو ای مؤتفک
رو بپرس آن کاروانرا بر رصد — کز کدامین شهر اندر می رسد
رفت و پرسید و بیامد که ز ری — گفت عزمش تا کجا درماند وی
دیگری را گفت رو ای بوالعلا — باز پرس از کاروان که تا کجا
رفت و آمد گفت تا سوی یمن — گفت رختش چیست هان ای مؤتمن
ماند حیران گفت بامیری دگر — که برو واپرس رخت آن نفر
باز آمد گفت ازهر جنس هست — اغلب آن کاسهای رازیست... الخ

آرتور آپهام پوپ (Arthur Upham Pope) در باب پیشرفت این هنر در ری گفته :

« شهر ری یکی از مراکز مهم فرهنگ وهنرهای زیبای ایران بود، و در آنجا هزارها کاروانسرا و گرمابه و قصر و باغ و مساجد و منارات پر از تزیینات صنعتی وجود داشت [۱] » .

هم وی گوید :

« امّا هنرهای زیبای ری مدافعی لازم ندارد، ریز نگاران شهر در بعض آثار خود مافوق نداشتند، و موضوع آنان بیشتر تصویر شاهزادگان در حال بازی چوگان یا شکار بوده ، و هنر آنانرا خوشنویسان ماهر تکمیل می کرده‌اند. ظروف لطیف



کاسهٔ رنگین با امضای عبداللطیف
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران ، اقتباس دکتر خانلری

(۱) ترجمه‌از «شاهکارهای هنر ایران» تألیف پوپ، درکتاب ایران از نظرخاورشناسان تألیف استاد دکتر شفق، ص۱۷٦س۷.

رنگارنگ بانقوش برجستهٔ زرّین از کاسه و پشقاب و گلدان مظهر ذوق ریزنگاران ری است. یکی از بقایای آن ظرفی است الوان که با امضای عبداللطیف از قرن ١٣ م. در موزهٔ طهران محفوظ است.

همچنین ری بود که نوعی مدالیون بانقوش ستاره‌ای برجستهٔ زراندود بوجود آورد. ایضاً از قرار معلوم ری در ساختن گلدان ها وآبخوریهای کوچک ظریف رنگی اعلی هم دست داشته. کوزه‌های گوناگون خواربار هم در آنجا تهیه می‌شد [١]».

یاقوت نیز در معجم البلدان از آجرهای منقش ری که در بناها بکار می رفته، و خود بچشم دیده بوده، چنین یاد کرده:

«وهی مدینة عجیبة الحسن، مبنیّة بالأجُر المنمّق المحکم الملمّع بالزرقة مدهون کما تدهن الغضایر... [٢]»

هنر سفال‌سازی در شهر ری همچنان رو بکمال می‌رفت. آرتور پوپ در باب اواخر عهد سلجوقیان گوید:

«در این شهر مجموعه های چینی بسیار در ملکیّت افراد بود. شهر ری مرکز همهٔ هنرها وعلوم بشمار می‌رفت، و چه در خود شهر وچه درحوالی آن سفالینه هایی ساخته شده که در زیبایی بی همتاست.

اقامت دربار در ری موجب شد که نه تنها تأثیر هنر نواحی دیگر، بلکه خود هنرمندان باین شهر جلب شوند. بنا بر این وجود سبکهای گوناگون در این شهر کاملاً طبیعی است [٣]».

اصولاً نوع کامل این ظروف در چین فراهم می‌آمده، لکن آنهارا کمتر بمغرب حمل می کرده‌اند، چنانکه قزوینی در آثارالبلاد در وصف ظروف چینی در بحث ازاین کشور گفته:

---

(١) کتاب مذکور، ص١٧٩ س ٨ ببعد.

(٢) معجم البلدان، ج ٢ ص٨٩٣ س١٢.

(٣) شاهکارهای هنر ایران، نگارش دکتر خانلری، ص٨٠ س٣٦ ستون راست.

« بها الغضایر [۱] الصینی التّی لها خواصّ ، وهی بیضاء اللّون شفّافة و غیر شفافة، لا یصل الی بلادنامنها شیء؛ و الذی یباع فی بلادنا علی انّه صینی، معمول بلادالهند بمدینة یقال لها کولم، والصینی اصلب منه واصبر علی النّار، وخزف الصین ابیض؛ قالوا : یترشح السّم منه ، وخزف کولم اد کن » .

ظروف کشور چین از طریق جاوه بکشورهای دیگر صادر می‌شده ، درآثارالبلاد در بحث از جاوه آمده :

« و الغضائرالصینی منها یجلب الی سائرالبلاد [۲] » .

بموجب گفتهٔ بالا ظروف سفالین چین را نفاستی دیگر بوده است ، و سعدی را بهمین معنی نظر بود آنجا که گفت :

خاك مشرق شنیده‌ام که کنند بچهل سال کاسهٔ چینی
صد بروزی کنند در مغرب لاجرم قیمتش همی بینی [۳]

گفته‌اند هارون جهة این کار، کارگرانی چینی استخدام کرد، درکتاب تاریخ عمومی هنرهای مصور چنین مذکور افتاده :

« هارون‌الرشید که سعی می کرد خود را به عنوان جانشینان شاهنشاهان ساسانی معرفی نماید و بتجمل دربار خود دلبستگی داشت ، دستور داد ازکشورچین ظروف سفالین ببغداد حمل نمایند، وحتّی طبق نوشتهٔ پاره ای از مورخان چند نفر کوزه گر چینی ببغداد طلبید و کارگاههائی برای آنها ساخت که باقی ماندهٔ آن کارگاهها بوسیلهٔ پرفسور هرتسفلد درسامره کشف گردیده است [۴] » .

در حدود قرنهای چهارم وپنجم مراکز سفال‌سازی، شهر ری‌و کاشان وساوه و

---

(۱) الغضارة: القصعةالکبیرة (فارسیة) جمع غضائر : المنجد.

(۲) آثارالبلاد، ص۵۵ س۱۲، و ص۲۹ س۵ .

(۳) کلیات سعدی، انتشارات کتابخانهٔ خیام، گلستان، باب هشتم درآداب صحبت ، ص۶۷ س۱۱ .

(۴) تاریخ هنرهای مصور ج۲ ص۲۴۳ س‌آخر.

گرگان و بغداد و قاهره‌بوده است ، وآثارهنر کاشی سازی ایران در نقاط دور دست ، همانند شمال افریقا و اسپانیا نیز مشهود گردیده [۱] . طرح نقشهٔ پاره‌ای از ظروف ری از زندگی‌بشری مایه‌سی گرفته است، مانندتاج گذاری امیران، سواران،بازداران، بزم در باغ وغیره[۲] . پوپ گفته :



کوزه ، گرد لیلی بانقش برجستهٔ طلائی . ری (؟) قرن هفتم . ارتفاع ۱۵ سانتیمتر سابقاً متعلق به‌کلکیان

عکس از کتاب شاهکارهای‌هنر ایران ، اقتباس دکتر خانلری

« این‌مجالس که از زندگی اشرافی‌اقتباس شده معمولاً درحاشیه هایی‌محصور است که در آنها نقش‌جانوران قدیم ایرانی، چنانکه نظیر آنها در هنر بافندگی هم دیده می‌شود رسم شده است [۲] » .

ونیز :

« زیبا ترین ظرفهای کار ری آنهاست که دارای‌نقوش برجسته است. طرح را

---

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص۲٤٦ .

(۲) شاهکارهای هنر ایران ، نگارش دکتر خانلری، ص.۸۰ ستون چپ.

جداگانه می‌ساختند و برنگ طلایی می آراستند و آنگاه آنرا روی ظرف می‌چسباندند. این نقشهای طلایی روی زمینهٔ سفید شفافی قرار می گرفت. گاهی نیز مانند تنگی که دسته‌اش بشکل شیر است طرح طلایی روی کبود مایل به بنفش که هم لطیف و هم تجملّی است واقع می‌شد[1]».



کاسهٔ منقش مینائی ری مورخ ۵۸۶ هجری قطر ۳۷ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری

و نیز:

«استادان ری در ساختن کوزه‌های کوچک هم مهارت داشتند، در این کوزه‌ها ردیف جانوران خیالی در نوار سیاهی روی زمینهٔ آبی رسم می شد. در کوزه های دیگری که شاید متعلق بقرن ششم است خط کوفی درشت و برجسته یا شکل جانوران ۵

(۱) شاهکارهای هنر ایران، نگارش دکتر خانلری، ص۸۳ س۱۲ ستون چپ.

بهمان سبک بکار رفته‌است. گاهی کارگران ری در مشبک سازی با کاشان رقابت می‌کردند، اما دیواره‌ها را بقدری نازک می‌ساختند که نور از آنها می گذشت وشکلها را با انوار درخشان طلائی جلوه می‌داد.



خمرهٔ نیلی با نقش سیاه، قرن هفتم ارتفاع ٦٩ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری

همچنین کوزه‌های ترشی و مربّا ساخته‌اند که اغلب شاهوار است. در شانهٔ این ظرفها نیز ردیف جانوران خیالی نقش کرده، و دور گردنهٔ آنها خطوط کوفی شبیه آنچه در بناها بکار می‌رفت نوشته‌اند و دور تنهٔ ظرف بخطوط اسلیمی آراسته است؛ در همهٔ این نقوش یک‌نوع سهل انگاری و بی دقتی مشهود است، امّا بااین‌حال

شکل کوزه و مجموع طرحها جلوه و جذّابی خاصی دارد [1] ».

دونالد ویلبر را نیز در کتاب ایران بسفال سازی ری اشاراتی است ، در جایی گفته :



کوزهٔ نیلی طاوسی منقش رنگارنگ، قرن ٦، ٧ ارتفاع ١٥ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکتر خانلری

« هنر سفال سازی عهد سلجوقی واقعاً بمرحلهٔ حیرت افزا رسید؛ ودر اواخر آن عهد کوزه‌های لعابی و کاشیهای شفّاف دیواری به وجودآمد که در ری و کاشان و در نقاط دیگر مانند آغ کند و یاس کند ساخته می شد ؛ همچنین ظروف و آلات دیگر لعابی شفّاف با نقوش برجسته یا کنده درست می کردند؛ ایضاً در ری و کاشان موضوعهایی از شاهنامه نظیر ریز نگاریها (ریزنگاری بجای کلمهٔ Miniature بکار برده شده) بعداً جزو تزیینات ظروف و ابزار سفالی نقش می‌شد [2] ».

(١) شاهکارهای هنرایران تألیف پوپ، نگارش دکترخانلری، ص٨٣ستون‌چپ‌س١٩ .

(٢) ترجمهٔ فارسی تاریخ دونالد ویلبر ، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ٣٧ س آخر.

و نیز :

« از آثار سفالین بعد از سال ۱۲۲۰ میلادی که دورهٔ حمله و تخریبات مغول بود تا سال ۱۲۴۲ تقریباً چیزی نمانده، ولی از آن تاریخ ببعد صنعت سفال‌سازی در ری و کاشان و نقاط دیگر تجدید حیات کرد... از خصوصیات هنرهای دورهٔ ایلخانی



کوزهٔ نقش برجستهٔ نیلی قرون ۶ ، ۷ ارتفاع ۱۶ سانتیمتر
عکس از کتاب شاهکار های هنر ایران ، اقتباس دکتر خانلری

اشیاء مینائی است که عبارت است از نقاشی رنگی بر کوزه‌های لعابی شفاف وبهترین آنها هم مینائیهای اکلیلی است که در نقاطی مانند ری و کاشان وساوه و بعضی جاهای دیگر می‌ساختند...[۱]»

---

(۱) ترجمهٔ فارسی تاریخ دونالد ویلبر، در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ۴۶ س ۳.

ری و کاشان را در این هنر با هم رقابت بود، پوپ گفته:

« با وجود شهرت و عظمت ری توان گفت کاشان مهمترین کانون‌سفال سازی بود. ری و کاشان از لحاظ هنر رقیب هم بودند. ری بیشتر در تزیین و ریز نگاری‌و کاشان‌در الواح لعابی و کاشی‌شفّاف‌امتیاز داشت. البته‌صنایع سفالی‌نقاط دیگرنظیر نیشابور وشیراز و کرمان وسلطانیه ویزد و قم را نباید فراموش کرد [١] ».

و نیز :

« تیله شکسته هایی که در آنجا (کاشان) بدست آمده لااقل پنج برابرجا های دیگر است، و این خود کثرت‌تولیدصنعت سفالینه را درآن شهر ثابت می کند. اینکه در زبان فارسی‌سفال‌لعابی‌منقش را به شهر کاشان‌نسبت داده و کاشی خوانده‌اندخود مؤید این معنی است [٢] ».

هم وی در مقام برسنجیدن کار دو شهر ری و کاشان آورده :

« ری رقیب بزرگ این‌شهر (کاشان) بود. اگر کاشان از نظر فراوانی‌موادّ اولیّه و مناسب بودن موقع‌آن برای صادرات ترجیح داشت در مقابل، شهرری بیشتر اوقات پایتخت بود. دربار پر تجمل آن روزگار در این شهر قرار داشت. هریک از این دو شهر شیوهٔ مخصوص خودرا پرورش دادند، اما باید گفت که دو شیوهٔ مزبور بکلی از هم متمایز نیستند. بطور کلی در شیوهٔری، بیشتر، از نقوش مینیاتور برای تزیین‌سفالینه ها استفاده می‌شد وحال‌آنکه در کاشان طرّاحی‌وخطاطی برای‌این‌منظور بکار می‌رفت. کاشان در سفالهای لعابی مخصوص عمارت که در اصطلاح کاشی خوانده می‌شود، ومحرابهای کاشی کاری‌تخصص داشت [٣] ».

---

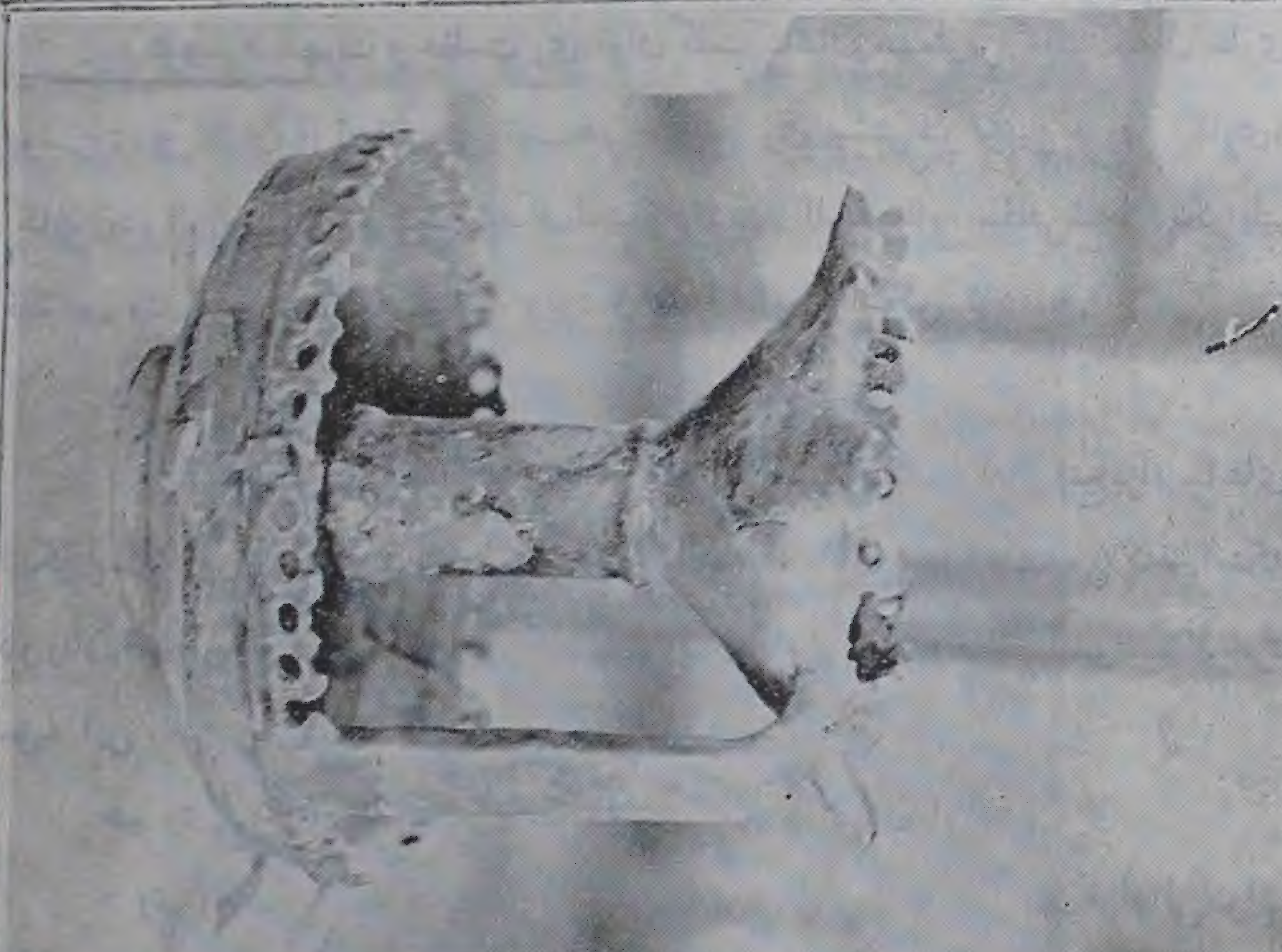
(١) شاهکارهای هنر ایران، ترجمهٔ استاددکتر شفق در ایران‌ازنظر خاور شناسان، ص١٧٦ س‌آخر.

(٢) شاهکار های هنر ایران اقتباس و نگارش دکتر خانلری، س ٨٠ س ٣٣ ستون چپ.

(٣) شاهکارهای‌هنر ایران، تألیف‌پوپ، اقتباس و نگارش دکتر خانلری، ص ٨١ س ٣ ستون راست ببعد.



۱- مجسمهٔ گاومیش وسوار قرن هفتم هجری



۲- پیه سوز سفالین قرن هفتم هجری

موزهٔ طهران

هنر کاشی سازی در ایران کمی پیش از ورود چنگیز بسرحد کمال خود رسید[۱]. کوزه گران ری و کاشان کار خود را پس از فاجعهٔ مغول نیز ادامه دادند[۲]. در نیمهٔ دوم قرن هفتم و اوائل قرن هشتم در شهرهای ری و کاشان و ساوه نوعی ظروف مینایی بوجود آمد؛ باین معنی که بر خلاف دورهٔ پیش که روی ظروف تنها با یک رنگ منقوش می‌شد، در این دوره رنگهای مختلف در نقش ظروف بکار می‌رفت، و گاه ورقه هایی از طلا در ضمن آن رنگها دیده می‌شود؛ از این رو این ظروف در تحت عنوان ظروف مینایی شناخته شده‌اند[۳].

قول یاقوت در باب آجرهای منقش ری در آغاز حملهٔ مغول ازپیش گذشت[٤].

دونالد ویلبر نیز درباب سفال‌سازی در دورهٔ ایلخانان گفته :

« می‌توان گفت سفال سازیهای دورهٔ مغول از حیث تزیین وتنوع فنّی بدورهٔ سلجوقی رجحان دارد[٥]».

درشهر ری، گویا «ری‌برین» بویژه‌حدود «محلّت زامهران» (اطراف بقعهٔ بی‌بی زبیده بخصوص در مغرب و شمال غربی آن) از مراکز عمدهٔ سفال سازی بوده است، چون هنوز در پهنهٔ این‌حدود شکسته های سفال (تیله) فراوان بچشم‌می‌خورد ، و پوپ گفته :

« تیله شکسته ها چون قیمتی نداشته آنها را بجا های دور نمی برده‌اند ، بلکه هرجا پیش می‌آمد روی زباله ها می‌ریختند، بطوریکه همیشه می‌توان گفت که:

---

(۱) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص۲٤۸ س ۱ .

(۲) کتاب تمدن ایرانی، تألیف چندتن خاورشناسان فرانسوی، ص۲۹۱ س۱ .

(۳) تاریخ عمومی هنرهای مصور، ج ۲ ص ۲٥۰ س۱۱ .

(٤) کتاب حاضر ، ص٥٦۰ .

(٥) «ایران» تألیف ویلبر ، ترجمهٔ فارسی در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ، ص ٤٦ س ۷ .

تیله ها هرجا یافته شود ساختهٔ همان محل است، و این تیله های شکسته‌وسیلهٔ کشف محل کارگاههای سفال سازی است [۱] ».

کرپُرتر سیاح انگلیسی نیز در سطح نقشه‌ای که از ری برین فراهم آورده‌باین پاره سفالها و آجرها اشارتی کرده و نوشته است :

« The whole coverd with remnants of Ruins, Tiles, Brick etc. [۲] ».

۲- مصنوعات فلزی وشیشه‌ای : در این باب اطلاع وسیعی بدست نیست، با این حال از شرحی که آرتور آپهام‌پوپ از یک صندوق مزیّن با کنده کاری زیبا که از ری بدست آمده بیان داشته، حدود پیشرفت این هنر را در این شهر استنباط توان کرد ، وی گفته :



شیشه با نقش افزوده در ری قرن پنجم هجری . موزهٔ طهران

(۱) شاهکارهای هنر ایران، اقتباس دکترخانلری ، ص۸۰ ستون چپ‌س۳۷.
(۲) کتاب حاضر نقشه کرپرتر ، ص۱۵ .

« صندوقهای مزیّن استوار که یکی از آنها بتاریخ ۵۹۲ هجری در ری‌ساخته شده نمونهٔ خوبیست، و روی آن پیکرهای آدم، که گوئی نگهبان صندوق از دستبرد دزدانند، با تأثیری خاص‌نمودار است، و قفلهای رمزی سه صفحه‌ای‌دارد [1] ».

وبقول پوپ اینها با چکش کوبیده شده نه با ریخته گری[1].

سوزن و جوال دوز آنجا نیز نامی داشته است، مقدسی گفته :

« یحمل من‌الریّ... المسالّ [2] ».

از شیشه سازی آنجانیز نمونه‌ای با نقش افزوده بدست آمده، که‌عکس آن در صحیفهٔ قبل درج گردیده :

۳- پارچه بافی : ری چون درکنار راه ابریشم قرارداشت، و ابریشم ممتازچین بایران می‌آمد ، از همان‌روزگار پیش از اسلام در صنعت بافتن پارچه‌های‌ابریشمین پیشرفتی داشت، و نیز انواع پارچه های لطیف پنبه‌ای و پشمین در آنجا فراهم می‌آمد. پاره‌ای از داستانها که از عهد ساسانیان بازمانده، پیشرفت این هنر را در آن عهد نشان می دهد.

ثعالبی در غررالسیّر در بیان احوال خسرو پرویز پادشاه کامران آل ساسان ، آنجا که تجمل ونفایس ویژهٔدربار وی را بر می‌شمارد، و ازغلامی‌دانا، ریدك‌خوش آرزو نام سخن بمیان می‌آورد، گفتگوی خسرو را با اوچنین ذکر می کند :

« روزی خسرو ویرا از بهترین جامه‌ها پرسید ، گفت : در بهار شاهجانی و دبیقی ، و در تابستان توزی و شطوی ، و در پاییز منیّر رازی و ملحم مروزی، و در زمستان خز آستردار که میان آنرا به قز انباشته باشند ».

سخن وی چنین است :

« فسأله ابرویز یوماً... قال : فاخبرنی عن انعم‌اللباس، قال : امّا فی‌الربیع فالشاهجانیّ و الدبیقیّ، و امّا فی‌الصّیف فالتوزیّ و الشطویّ ، و امّا فی الخریف فالمنیّر الرّازیّ. و الملحم المروزیّ ، و امّا فی الشتاء فالخزّ و الحواصل ، و فی

(۱) ترجمهٔ شاهکارهای‌هنر ایران ، درکتاب ایران‌از نظر خاورشناسان، ص۱۷۰.

(۲) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۵ س‌آخر ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲۴۵ س۷.

شدّة البرد خزّ مبطّن بخزّ بینهما قزّ [۱] ».

وصف سُنَیّر رازی در پاره‌ای از منابع دیگر نیز مذکور افتاده، و آن نوعی پارچهٔ دو پودهٔ نفیس بوده است.

زُتِنْبرگ (Zotenberg) فرانسوی که تاریخ غرّرالسیر رابزبان فرانسوی برگردانده آنرا به پارچه‌ای دو پوده ترجمه کرده است، بدین قرار:

«... d' etoffe de Reï à double trame...[۱]»

ابن فقیه آورده:

« لاهل الریّ ... الثّیاب المنیّرة ...[۲]»

در احسن التقاسیم آمده:

« یحمل من الرّی البرود و المنیّرات ...[۳]»

اصطخری در المسالک وابن حوقل در صورة الارض گفته‌اند:

« بر نفع من الریّ ... الثیاب المنیّرة ...[٤]»

ری را چنانکه گذشت جز این نوع، انواع دیگر از پارچه های مختلف بوده است؛ ابو دلف در الرسالة الثانیه پارچه های ری را در دنیا بی نظیر دانسته و گفته است؛

« لهم الثیّاب الرّازیة التی لا تعمل فی سائرالدنیا الاّ فی بلدهم، ولقد رأیت ثوباً منها تکسیره نحو مائتی شبر، و قدبیع بعشرة آلاف درهم [٥] ».

برطبق گفتهٔ وی قیمت پارچه های معروف و ممتاز رازی، هر دویست وجب

---

(۱) غررالسیر، ص ۷۱۰؛ تاریخ ایران در زمان ساسانیان، تألیف کریستن سن، ص ۳۲۷ س ٦٥.

(۲) مختصرالبلدان، ص ۲٥٤ س ۱.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹٥ س آخر.

(٤) المسالک اصطخری، ص ۱۲۳ س ۱۰؛ ابن حوقل، ص ۳۲۲ س ۱۲.

(٥) الرسالة الثانیه، ص ۳۲ س ۱٦؛ ترجمهٔ فارسی آن ص ۷٥ س ٤.

مربّع درحدود ده‌هزار درهم بوده است. ذکر پارچه‌های ابریشمین این شهر نیز در پاره‌ای از کتب بچشم می‌خورد، در مختصرالبلدان آمده:

«لاهل الری... الحریر...[۱]»

بُرد رازی را نیز شهرتی بوده و اصطخری و ابن‌حوقل گفته‌اند:

«یرتفع من الری... الابراد والاکسیه[۲]».

درحدودالعالم مذکور است:

«از وی کرباس و برد و پنبه... خیزد[۳]».

در احسن‌التقاسیم آمده:

«یحمل من الری البرود ...[۴]»

در این شهر کرباس نیزنیکو فراهم می‌آمد، درترجمهٔ مسالک اصطخری است:

«از متاعها کرباسهای نرم خیزد کی به آفاق از آن[جا] برند».

در نسخه بدل این مورد ذکر شده:

«از آنجا کرباسها و گلیمهای پاکیزه خیزد کی به آفاق برند[۵]».

درحدودالعالم نیز چنانکه دربالا اشارت رفت، ذکر کرباس ری بچشم می‌خورد. مقدسی در احسن‌التقاسیم نقل کرده:

«لبزّهم اسم[۶]».

طیلسانهای پشمین ممتاز آنجا نیز معروف بوده است، ابن‌الفقیه گفته:

---

(۱) مختصرالبلدان، ص۲۵۳ س ماقبل‌آخر.

(۲) مسالک اصطخری، ص۱۲۳ س۱۱؛ صورةالارض ابن‌حوقل، ص۳۲۲ س۱۳.

(۳) حدودالعالم، ص۱۴۲ س۱۱.

(۴) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۵ س‌آخر.

(۵) ترجمهٔ فارسی مسالک اصطخری، ص۱۷۱ س۲، ونسخه بدل ۵.

(۶) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۱ س۲.

«... لهم (اهل ری) الاکسیةالبیض الطرازیّة والطیالسةالبیض السریّة...[۱]»

در حدودالعالم درج افتاده :

« از نواحی وی طیلسانهاء پشمین نیکو خیزد [۲] ».

در سالهای اخیر بشرحی که در فصل دوازدهم ص ۳۷۰ گذشت ، از داخل گورهای دامنهٔ کوه شمالی ری مقادیری پارچه و یک قطعه گلیم بدست آمده است، دونالد ویلبر در این باب در کتاب خویش چنین نقل کرده :

« حدود پنجاه قطعه پارچهٔ ابریشمی نفیس در حفریات ری بدست آمده ، که جمله با صور حیوان وانسان و تزیینات دیگر مزین است [۳] ».

در کتاب تاریخ عمومی هنرهای مصور ذکر شده :

« زریهایی که چند سال قبل در ری در داخل قبور پیدا شد و متعلّق بعهد دیالمه بود، نقوش انسانی را نشان می‌دهد که بال دارد و روی عقابهایی سوار است و به آسمان می‌رود [۴] ».

اینکه لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی بنقل از مقدسی گفته :

« قبای خط دار ری معروف است [۵] ».

گویا مراد از قبای خط دار همان برد است که در احسن‌التقاسیم ضبط افتاده و از پیش گذشت.

۴ - **ساختن ظروف و افزارهای چوبی:** در ری بسرپنجهٔ هنرمندانی ظریف کار ظروف و طبقهای چوبین و شانه و نمکدان و کفگیر و کفچه های بزرگ مزیّن چوبین

---

(۱) مختصرالبلدان، ص ۲۵۳ س آخر.

(۲) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۲.

(۳) « ایران » تألیف ویلبر ترجمهٔ فارسی در کتاب ایران از نظر خاورشناسان ص ۳۸ س ۷.

(۴) تاریخ عمومی هنرهای مصور ، ج ۲ ص ۲۶۴ س ماقبل آخر.

(۵) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۴۵ س ۶.

ساخته می‌شده، که آنها را با چوب خلنج (معرب خدنگ : آنندراج) که بسیار محکم است و از طبرستان می‌آورده‌اند می‌تراشیده‌اند، ابن فقیه گوید :

« آلات کثیرة یتخذونها من الخشب من الامشاط و غیر ذلک من الممالح و المغارف (نمکدانها و کفگیرها) [۱] ».

در آثارالبلاد است :

« صناع المشط بالری لهم صنعة دقیقه، یعملون امشاطاً فی غایةالحسن تحمل هدیّة إلی البلاد . والآلات و الاثاث المتخذّة من الخشب الخلنج خشبها بطبرستان یتخذّون منها هناك، وهی خشبة لالطف فیها، و یحملونها إلی الرّی فیترکها اهل الرّی فی الخرط مرّة اخری، و یلطفّونهاثم یزوقونها (آنرا می‌آرایند) بانواع التزاویق من الری تحمل الی جمیع البلاد [۲] » .

صاحب عجایب نامه در وصف ری گفته :

« نعمتها آید از آنجا نیکو... و طبقهای شمشاد [۳] » .

یکی از نفایس آثار تاریخی و صنعتی عهد آبادی ری که اکنون موجوداست صندوق عتیق چوبی بقعهٔ حضرت عبدالعظیم است که بسال ۷۲۰ از چوب عود و فوفل و گردو با نهایت دقت و ظرافت ممکنه بدست یحیی بن محمد اصفهانی ساخته شده و کتیبه هایی بخط ثلث و نسخ بصورت برجسته دارد . شرح وتصویر این صندوق در صحائف ۳۹۲-۳۹۳ کتاب حاضر درج افتاده .

۵- معماری: چون از بناهای عهد آبادی ری جز قسمتی از بقاع متبرك و پی های برخی از اماکن چیزی بجا نمانده ، ازاین رو دراین باب نمی‌توان نظری قطعی بیان داشت . ساختمانها چنانکه بجای خویش مذکور افتاده [۴] ، از گِل فراهم می‌آمده، و گاه گچ وآجر نیز

(۱) مختصرالبلدان، ص۲۵۳ س آخر .

(۲) آثارالبلاد ، ص۳۷۶ س ۱۰ ؛ سرزمینهای خلافت شرقی ، ص۲۴۵ .

(۳) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی ورق ۳۹ ص ۲ س ۵ .

(۴) کتاب حاضر ، ص۳۳۲ ؛ مسالك اصطخری ، ص ۱۲۲ س ۱۴ ؛ صورة الارض ابن حوقل، ص ۳۲۱ س ۱۴ .

در آن بکار می‌رفته است. دیوارها و پایه‌های آجری آتشکدهٔ ری، وپایهٔ گنبداینانج (آثار نقاره خانه)، واستودان توانگر زردشتی بربالای کوه نقاره‌خانه، و برج طغرل که ناصرالدین‌شاه درآن تغییر کلی بوجود آورده ازعهد آبادانی شهر بجای مانده است. در قرن ششم وهفتم بناهای آراسته بآجرها و کاشیهای منقش در آنجا کم نبوده،چنانکه یاقوت گفته :

« هی مدینة عجیبة الحسن مبنیّة بالأجر المنمّق المحکم الملمّع بالزرقة مدهون کما تدهن الغضایر [1] ».

ظاهراً این نوع تزیینات اختصاص به اماکن مقدس ومنازل والیان وامرا و اکابر شهر داشته است، و مردم عادی بتفصیلی که در صحیفهٔ ٣٣٣ اشارت رفته خانه‌های خودرا زیر زمین می‌ساخته‌اند، و یاقوت آورده :

« وجدت دورهم کلها مبنیّة تحت‌الارض [2] ».



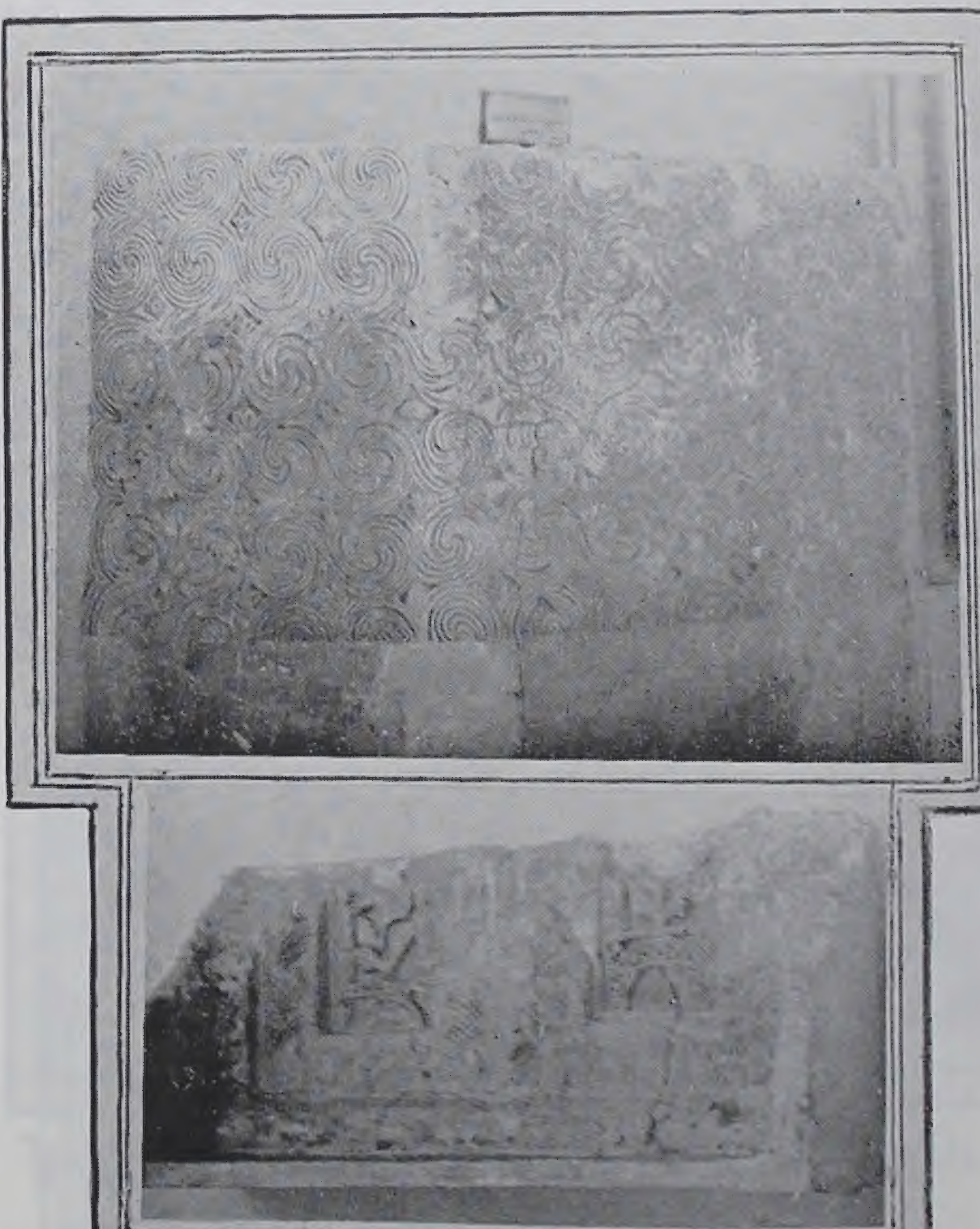
نقش برجسته از قوچ گچی در عهد ساسانی. موزهٔ طهران

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۸۹۳ س۱۲.
(۲) معجم‌البلدان، ج ۲ ص۸۹٤ س٦.

و زکریا قزوینی گفته :

« دور هذه‌المدینة کلّها تحت‌الارض . . .[۱] »

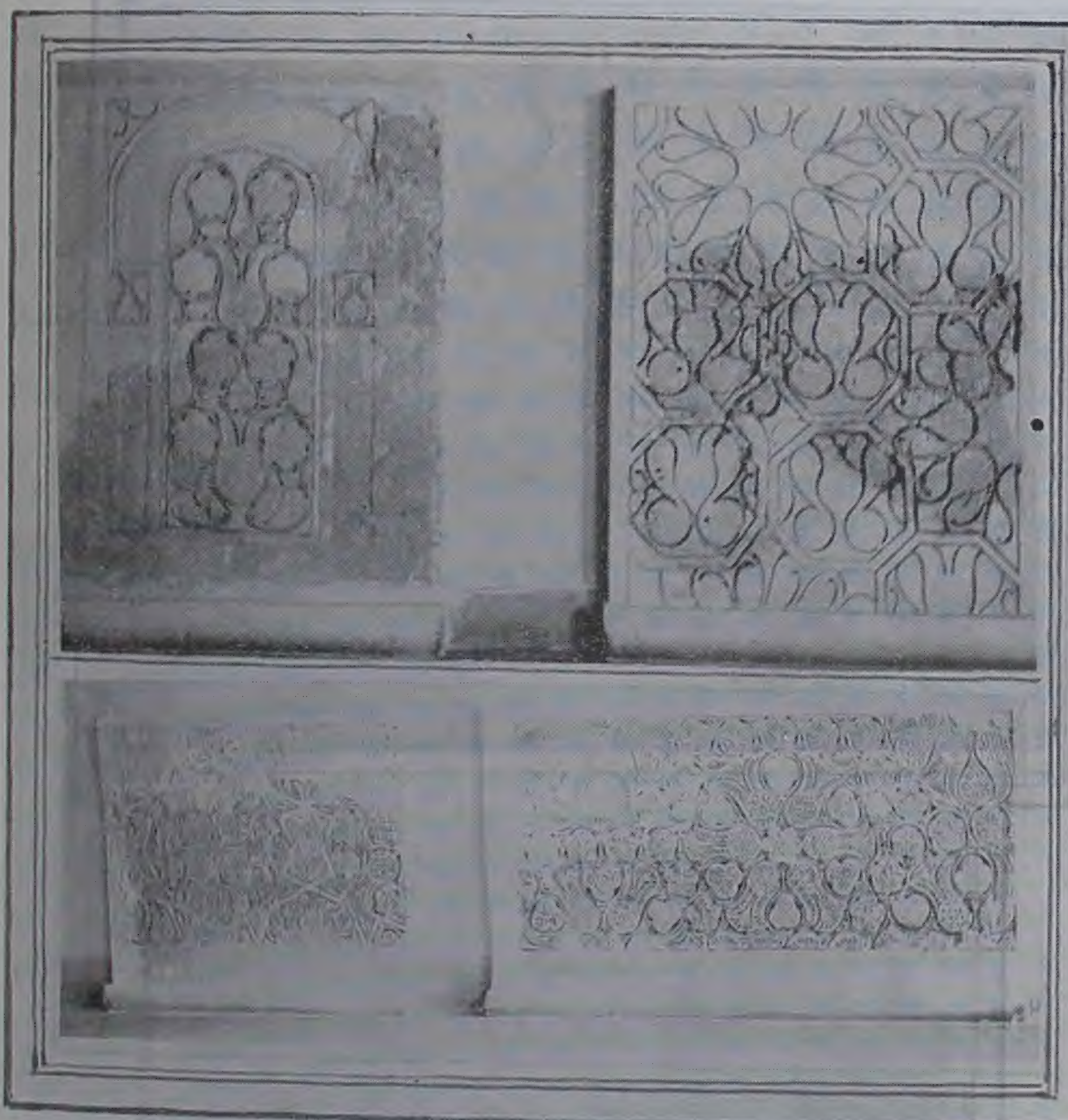
درگچ بری و تزیینات گچی نیز دستی داشتند .



گچ بری عهدساسانی چاله ترخان(صحرای ازدان) . بالا نیمهٔ ستون، پائین نقش قسمت پایین طاقچه
موزهٔ طهران

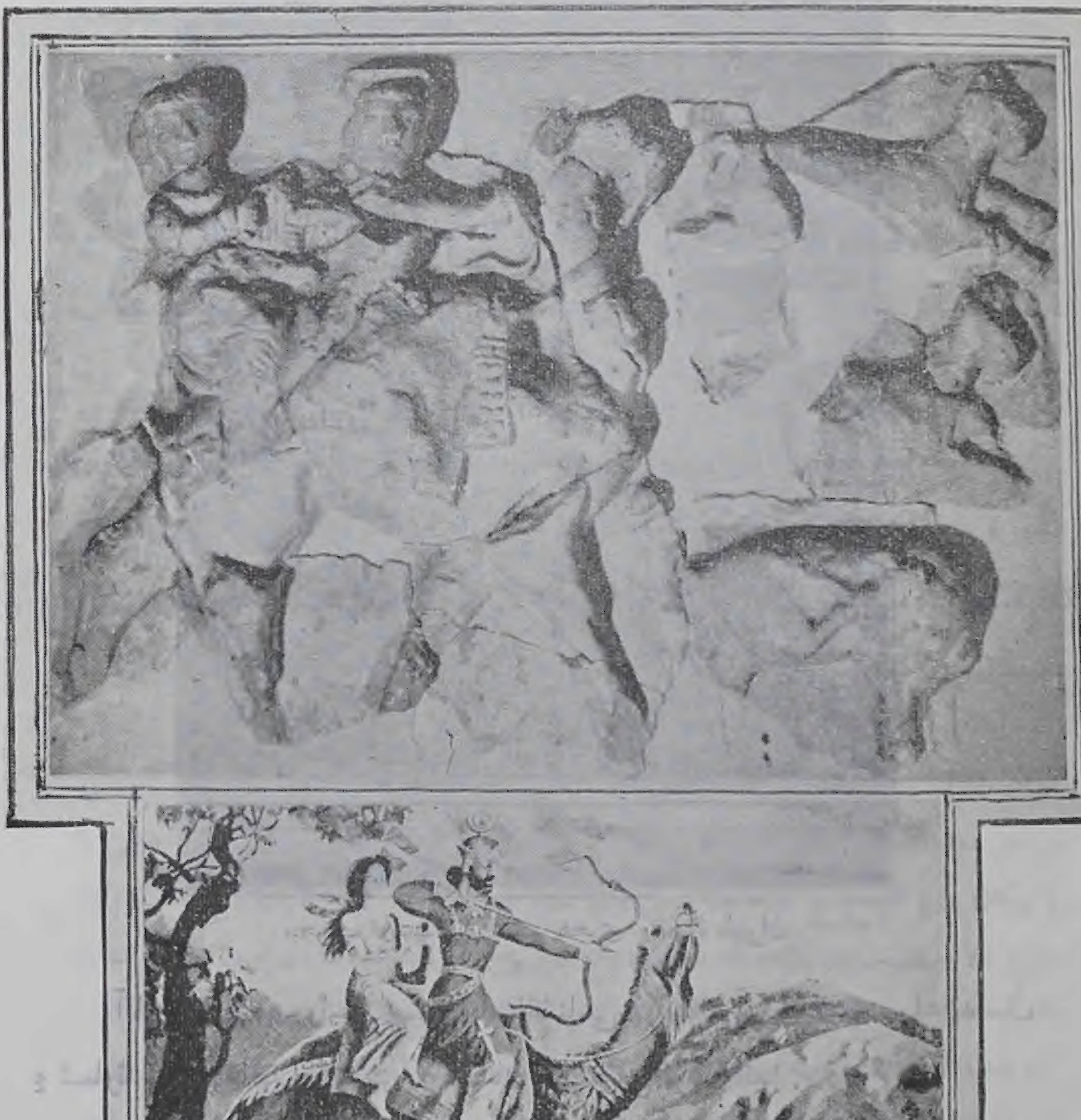
(۱) آثارالبلاد، ص ۳۷۵ س ۱۱ .

قطعه هایی که از گچ بریهای قدیم ری، از عهد ساسانی در چال ترخان و آتشکدهٔ ری در صحرای ازدان قدیم بدست آمده کار این هنر را در آن عهد نشان می‌دهد، و نیز از نمونه هایی که در این فن از دوره‌های اسلامی از حدود دز رشکان و نقاط دیگر کشف گردیده، پی به پیشرفت این فن توان برد.

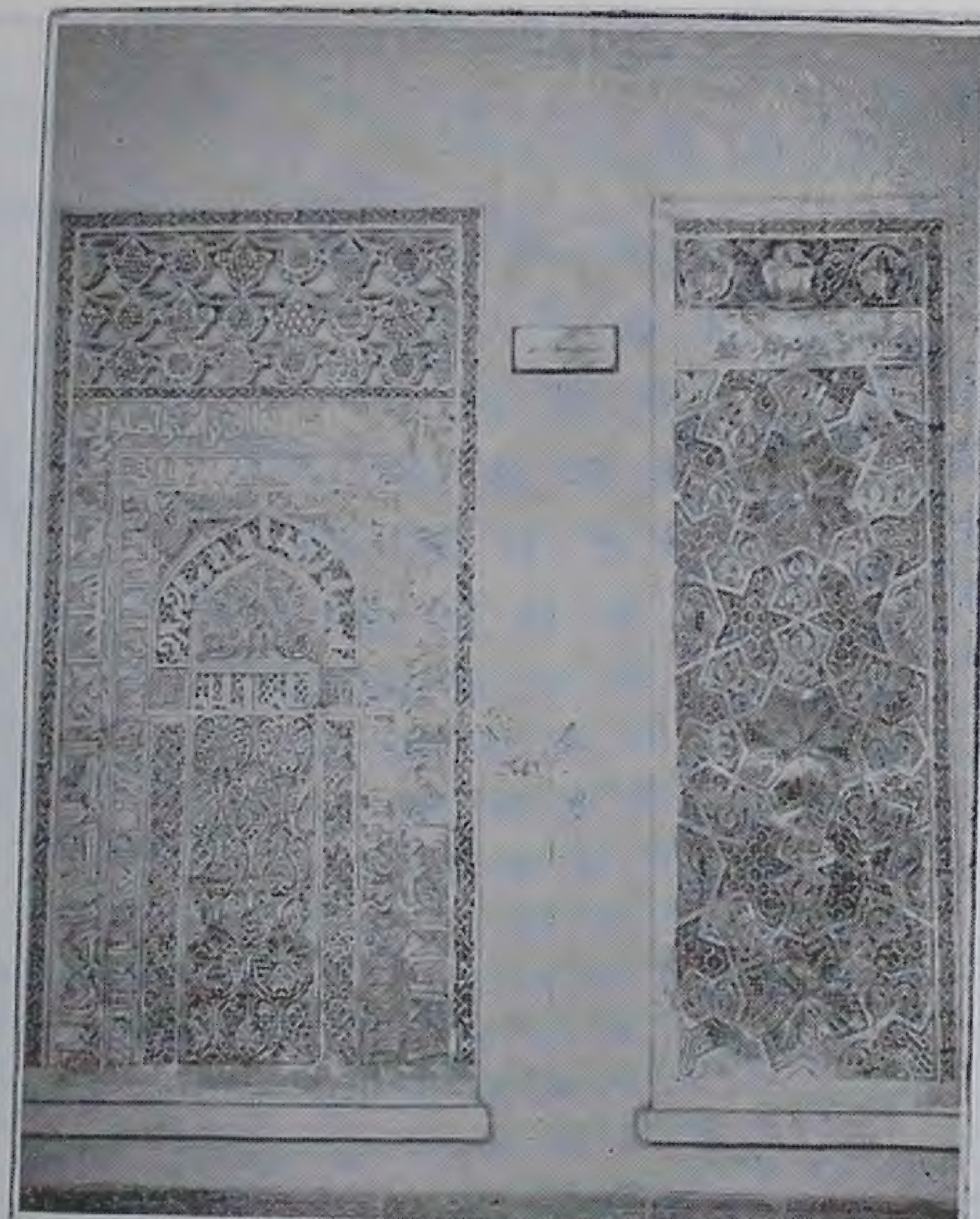


گچ بری عهد اسلامی: بالا اوائل دورهٔ اسلامی، پائین ازارهٔ مدرسه از قرن ششم هجری موزهٔ طهران

از جملهٔ گچ بریهای بدست آمده از عهد ساسانی، نقش بهرام و آزاده است که سوار بر شتر در شکارگاهی بصید مشغولند، وبهرام سرگرم تیراندازی است، و آزاده چنگ می‌نوازد، این نقش قدیم‌ترین تصویر شکار بهرام است.



بالا قدیمه‌ترین تصویر شکار بهرام باتفاق ازاده ، پایین همان تصویر باتصرف
موزه طهران و اطلاعات ماهانه



محراب اواسط قرن ششم هجری   موزهٔ طهران

آقای مصطفوی رئیس پیشین باستانشناسی در مقالتی در اطلاعات ماهانه سال ٤ شمارهٔ ۱۲ در باب این نقش و داستان آن شرحی نوشته‌اند[1].

مردم ری را در نقب زدن نیز تخصصی بوده، و ابودلف چنانکه در سابق نیز اشارت رفت (ص ۳۳۰) در این باب چنین آورده :

---

(۱) اطلاعات ماهانه شمارهٔ (٤٨) ۱۲، سال. ۱۳۳۰، ص۱۸ س۳۰.
ایشان چنین نوشته‌اند :
« ضمن حفاریهای سابق‌الذکر [در چال‌ترخان و تپهٔ مرتضی کرد] گچ بری‌ها ونقوش برجسته وستونهای سترك با تزیینات گچ بری بدست آمده، که نمونه‌های مهمتر آنها در موزهٔ

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

« لهم النّقب الذی لا یلحقهم فیه احد یقال إن بعضهم ینقب من الفراسخ الکثیرة و ینقب تحت المیاه مثل دجلة و کبار الانهار و النقب الرازی یضرب به المثل . . .[1] »

۶ - موسیقی : اهل ری را گذشته از فنونی که تا کنون بدانها اشارت رفت ، در موسیقی نیز ذکر وشهرتی بوده است، کریستن سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» در این مهم چنین گفته :

« مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است : عود و نای و طنبور و سرنا و چنگ، و گوید : مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی بکار می بردند که هفت تار داشت و آنرا زنگ (زنج) Zang می خواندند امّا مردم ری و طبرستان

دنبالهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

ایران باستان زینت بخش غرفهٔ عهد ساسانی می باشد، و در میان آنها نقش بهرام و آزاده که بر شتر سوار هستند و در شکارگاه بصید آهوان مشغول بوده ، بهرام سم وگوش آهویی را با پیکان بهم دوخته و آزاده چنگ می نوازد دیده می شود ... شاهکار بهرام در شکارگاه بشرح بالا و خونسردی آزاده که در قبال توقع تحسین و آفرین خون سردی و بی علاقگی نشان داد و حس خودخواهی شهریار را جریحه دار ساخت، موضوع داستانهای منظوم فراوانی شد، که بعدها شعرا مخصوصاً حکیم نظامی و امیر خسرو دهلوی آنرا بتفصیل پروراندند ، وطبق این داستانها دنبالهٔ آن بطرد آزاده از دستگاه سلطنتی وبازگشت اوبخانهٔ پدر و تمرین روازنهٔ بغل کردن گوسالهٔ نوزاد تا وقتیکه گاوی بزرگ شد ، و برخورد تصادفی بهرام درشکارگاه پس از چند سال بزنی که گاوی را از پلکان عمارت بالا می برد، و شناختن آزاده و آشنایی مجددشان منتهی می گردد، و اینک لوحهٔ گچ بری عتیقه، قسمت اول این داستان شیرین که ضمن حفاری در تپه چال ترخان ری بدست آمده و مربوط بزمان ساسانی است ، وگواهی از قدمت و صحت داستان بشمار می رود، بر دیوار غرفهٔ ساسانی در موزهٔ ایران باستان جاوه گری می کند ».

---

(۱) الرسالة الثانیه ، ص ۳۲ س ۱۹ ؛ ترجمهٔ فارسی آن ، ص ۷۵ س ۷.

و دیلم طنبور را دوست‌تر داشتند، و این آلت نزد همهٔ فرس مقدم بر سایر آلات بوده است...[۱]»

در کتاب تمدّن ایرانی تألیف چند تن از خاورشناسان چنین مذکور است:

«خراسانیهادر موسیقی آلتی بکار می‌بردند که هفت‌تار داشت و زنج می‌نامیدند، ولی اهالی ری وطبرستان و دیلم‌ماندولین را ترجیح می‌دادند، وبنظر ایرانیها ماندولین برتر از همهٔ آلات موسیقی بوده است [۲]».

مرحوم دکتر بهرامی رئیس اسبق باستانشناسی در مقالت خود در طوفان هفتگی گفته است:

«گذشته از نسج پارچه مردمان این شهر در صنعت موسیقی‌هم مشهور بودند، ویک قسم ساز که شبیه به رباب است در این شهر خوب می‌ساختند...[۳]»

د - محصولات ری : در باب فراورده‌های صنعتی ری، از پارچه‌های نفیس ابریشمی و پشمین، و وسائل و ظروف پر ارج سفالین وفلزی وچوبی وآلات موسیقی، در صحائف پیشین سخن رفت، محصول کشاورزی آنجا نیز بدین تلخیص بوده:

۱ - غلات : در آثارالبلاد قزوینی بفراوانی غلات در آنجا بدینگونه اشارت رفته است:

« الری... کثیرة الخیرات وافرة الغلات و الثمرات [٤]».

در نزهةالقلوب از فراخی و ارزانی نعمت در ری چنین یاد شده:

« غلّه و پنبهٔ آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود، و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد، و قحط و غلا از روی‌ندرت اتفاق افتد، و ازآن ولایت غلّه و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند [٥]».

---

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ص ۳٤۱ س‌ماقبل‌آخر.

(۲) کتاب تمدن ایرانی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، ص ۲۰۱ س۷.

(۳) طوفان هفتگی، شمارهٔ ۳ شهریور ۱۳۰۷، ص۳ س ۱۰ ستون چپ.

(٤) آثارالبلاد، ص۳۷٥ س٦.

(٥) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه، ص٥٤ س۹ ببعد.

امین احمدرازی این معنی را بدین شرح بیان کرده :

« حق سبحانه آن مقدار خیر و برکت بدان ولایت ارزانی داشته که عقول و اوهام در وادی آن سرگردانست، چنانچه اکثر ضروریّات قزوین، که قرب چهل سال محل اقامت سلاطین صفویه بود، از آن ولایت بحصول می پیوست، و ایضاً غله وسامان علاوهٔ سردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد، و اهل رستمدار و ساوه و قم نیز از آن شهر منفعت بخش بخشی دارند...[۱]»

۲ - پنبه : پنبهٔ ری علاوه بر تأمین مصرف داخلی، بخارج نیز می رفته، و اصطخری در مسالک گفته :

« یرتفع من الرّی مما یجلب إلی غیرها القطن الذّی یحمل إلی بغداد و أذربیجان...[۲]»

در صورة الارض ابن حوقل است.

« یرتفع من الرّی بالجلب منها إلی غیرها من البلاد، القطن المحمول الی العراق و آذربیجان و غیرهما...[۳]»

در حدودالعالم است :

« از وی کرباس و برد و پنبه... خیزد [٤] ».

در احسن التقاسیم آمده :

« یحمل من الرّی البرود... و القطن [٥] ».

در عجایب نامه مذکور است :

---

(۱) هفت اقلیم امین احمد رازی، ج ۳ ص ٤ س ۱۳.

(۲) المسالک و الممالک، ص ۱۲۳ س ۱۰. در ترجمهٔ فارسی آن ص ۱۷۱ س ۱۳ مذکور است :

« از ری پنبه به بغداد آرند و به آذربایگان برند...»

(۳) صورة الارض، ص ۳۲۲ س ۱۱.

(٤) حدودالعالم، ص ۱٤۲ س ۱۱.

(٥) احسن التقاسیم، ص ۳۹٥ س آخر.

« نعمتها آید از آنجا نیکو، پنبه و سنجد رازی...[۱]»

در نزهةالقلوب نیز چنانکه در بحث از غلّه اشارت رفت، پنبهٔ ری به نیکویی وصف شده است.

۳ - میوه : در ری ونواحی آن بسبب فراوانی آب، و مناسب بودن هوا، انواع درختان میوه وغیرآن فراوان بعمل می‌آمده، ووصف آنها در منابع مذکوراست، یعقوبی در البلدان گفته :

« لکثرة میاه البلد کثرت ثماره واجنّتُهُ و اشجاره...[۲]»

ابن کربویهٔ رازی در فراوانی درخت در شوارع و بساتین شهر گفته :

انّی لها کجنانٍ فی شوارعها
یَطْفَحْنَ فی کلِ بُستان و میدانِ[۳]

مقدسی در احسن‌التقاسیم آورده :

« الری... کثیرالمفاخر و الفواکه[٤] ».

و نیز:

« اما الرّی... حسنةالفواکه[٥] ».

همو در جای دیگر (که گویی این تعریف را فراموش کرده) فواکه ری را برداءت ستوده ، و گفته است :

« فواکه‌الرّی ردیئة[٦] ».

امید احمد رازی در هفت اقلیم نقل کرده :

---

(۱) عجایب‌نامه، نسخهٔ عکسی ، ورق ۳۹ ص ۲ س ٥.

(۲) البلدان یعقوبی، ضمیمهٔ اعلاق‌النفیسه، ص ۲۷٦ س ٥ ببعد.

(۳) مختصرالبلدان، ص ۲۷۲ س ۱۷.

(٤) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۰ س ۱۳.

(٥) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸٥ س ٥.

(٦) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹٦ س ۱۰.

« انواع میوه در آن دیار خوب و فراوان می‌شود ...[1] »

ابودلف در الرسالة الثانیه نوشته، که میوهٔ ری بیشتر از کوهستان قصران (لواسان و رودبار قصران وشمیران) فراهم می‌آید، و زردآلو و گلابی آنجارا ذکر کرده‌است :

« اکثر فاکهة الرّی من هذه الجبال (قصران) ... و یؤکل بها المشمش والأجّاص[2] ».

امین احمد رازی گفته :

« انجیر و زردآلو و امرود که آنرانطری نامند و شفتالو که هلوخوانند در غایت نزاکت و شادابی و راست مزگی بحصول می‌پیوندد[1] ».

ابن فقیه آنجا که انواع انگورها را در بلاد مختلف وصف می‌کند، ونوع ممتاز این میوه را در هر شهر نام می‌برد، در باب ری گوید :

« والمختّم بالرّی[3] ».

قزوینی در آثارالبلاد از فراوانی و ارزانی میوه های آنجا، مانند انجیر و شفتالو وانگور درفصل پاییز چنین یاد کند :

« فإنّ الفواکه فی هذا الوقت بها کثیرة رخیصة کالتین والخوخ والعنب ...[4] »

هم وی نوشته که انگور در زمستان بدست نمی‌آید، لکن در ری نوعی که آن را ملاحی گویند ، و دانه های آن بدرشتی خرمای نارس و خوشهٔ آن ببزرگی خوشهٔ خرما، و وزن آن گاه به صد رطل می‌رسد ، تا بزمستان دوام می یابد، و در طول این فصل از ری به قزوین می‌برند ، و با وجود بزرگی دانه ها پوست آن نازك و طعم آن مطبوع است . نوعی انگور دیگر هست که رازقی را ماند ، وهستهٔ آن خرد وضعیف است ، و آن را پس از چیدن در سایه می‌خشکانند ، وکشمش آن بسیار نیکو است

---

(۱) هفت اقلیم، ج۳ ص۴ .

(۲) الرسالة الثانیه، ص۳۳ س۳ .

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص۱۲۶ ص۲ .

(۴) آثارالبلاد، ص۳۷٦ س۱ .

و از آن به دیگر جایها برند، قول وی چنین است :

« فانّ العنب لایقدرون علی تحصیله إلی الشتاء . و بها نوع من العنب یسمّونه الملاحی[۱] ، حبّاته کحبات البسر و عنقوده کعذق التمر ، ربّما یکون مائة رطل . هذا النّوع یبقی إلی الشتا ، و یحمل من الرّی إلی قزوین طول الشتاء ، و مع کبر حبّاته قشره رقیق و طعمه طیّب . و بها نوع آخر من العنب شبیه الرازقی إلاّ ان ثجیره ضعیف جداً ، اذا قطفوه ترکوه فی الظلّ حتّی یتزبب ویکون زبیبه طیبّاً جداً، یحمل إلی سائر البلاد . . .[۲] »

در عجایب نامه آمده :

« ری شهری است معظم نعمتها آید از آنجا نیکو پنبه و سنجد رازی و نار طهرانی و انگور. . .[۳] »

---

(۱) انگور ملاحی را که وصف آن در متن ثبت افتاده ، شکوفه‌ای سفید و زیباست ، و ارباب ذوق آنرا که در اردیبهشت ماه در باغها جلوه گری می کند ، بخوشهٔ پروین تشبیه کنند ، چنانکه انس بن مالک بن حراس الاوسی، یا قیس بن الاسلت شاعر عرب در وصف پروین گفته :

و قدلاح فی الصبح الثریا کما تری	کعنقود ملاحیة حین نورا

یعنی : پروین به هنگام بامدادان چنانکه می بینی همانند درخشیدن خوشهٔ انگور ملاحی بهنگامی که شکوفه می کند بدرخشید . (رك : جامع الشواهد) . در آنندراج است : ملاحی بالفتح و کسر حا ـ عربی ـ قسمی از انگور خوب که سپید باشد .

بنا بر تقریر استاد فروزانفر ، سعدی را نیز در گلستان آنجا که در وصف باغی که وی را با دوستی در اول اردیبهشت ماه جلالی، بدان مکان اتفاق مبیت افتاده بوده و گفته :
« عقد ثریا بر تاکش آویخته » .

بشکوفهٔ ملاحیه نظر بوده. در صفت این انگور گفته‌اند :

نقل و شکر و می و صراحی	مفتون ملاحت ملاحی
(آنندراج)

(۲) آثارالبلاد ، ص۳۷۶ س۳ .

(۳) عجایب نامه ، نسخهٔ عکسی، ورق ۳۹ ص ۲ س۵ .

در نزهةالقلوب ذکر شده :

« از میوه‌هایش انار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست امّا خورندهٔ میوه‌های آنجا بر مسافران از تب ایمن نبود . . .[۱] »

انار ری را نیز به قزوین می‌برده‌اند، قزوینی در آثارالبلاد آورده :

« شجر ها (انار) لا ینبت بارض قزوین و نواحیها ، انّما یجلب إلیها من الرّی . . .[۲] »

در هفت اقلیم آمده :

« همچنین انار ملیسی که رگی از ترشی با اوست [۳] » .

خربزه در ری نیکو به‌عمل می‌آمده، و مقدسی در احسن‌التقاسیم آورده :

« من خصائصهم (اهل‌جبال) بطیخ الرّی و خوخها . . .[۴] »

امین احمد رازی گفته :

« خربزه و انگور که هرقدر صفت کنند گنجایش دارد . . .[۳] »

لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی ذکر کرده :

« خربزه وهلوی ری معروفیت دارد [۵] » .

گویا قسمتی از خراج ری را با انار و شفتالوی خشک می پرداخته‌اند، در کتاب اناهیتا بنقل از لطائف‌المعارف آمده :

« ثعالبی(۳۵۰-۴۲۹) درسخن از ری می‌نویسد : ومن خصائص‌الرّی . . . الرُّمان المعروف بالتهرج و المعروف با ملیسی ، و کان یحمل إلی‌السلطان مع‌خراج الرّی من‌الرُّمان مائة الف ومن‌الخوخ خشک‌المقدد الف رطل [۶] » .

(۱) نزهةالقلوب ، مقالهٔ ثالثه ، طبع لیدن ص ۵۴ .

(۲) آثارالبلاد، ص ۴۱۰ س ۵ .

(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۴ .

(۴) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۶ س ۴ .

(۵) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۴۵ س ۹ .

(۶) اناهیتا، ص ۲۷۳ س ۱۰ بنقل ازلطائف‌المعارف طبع بغداد ۱۳۷۹ ص ۱۸۴-۱۸۵ .

در شهر ری چنانکه درصحیفهٔ ۳۳۸ ذکر گردیده، عرصةالبطیخ یادارالبطیخ که همان میدان یا بازار میوه فروشان بوده، از اماکن با نام ری بحساب می آمده، و در نزدیکی جامع مهدی قرارداشته ، و در احسن التقاسیم دو بار نامش مذکور افتاده است :

« به ... عرصةالبطیخ العجیبة » .

و :

« ... دارالبطیخ عندالجامع ... [۱] »

۴ - نوشابه : در منابع جای‌بجای از نوشابهٔ ری نیز ذکری رفته است.

در حدودالعالم آمده :

« از وی ... روغن و بنید خیزد [۲] » .

مقدسی در احسن التقاسیم آورده :

« لفقاعهم ذکر [۳] » .

ابو دلف در الرسالةالثانیه از مردی مجوسی داستانی نقل می کند ، و در آن از شرابی در نهایة جودة که وی بسپاهیان خراسان‌می‌نوشانیده سخن بمیان‌می‌آورد :

« ... کان بها (ری) رجل من‌المجوس مات فی‌سنة ثلث و ثلثین و ثلثمائة ، و عهدی به وهویسقی جیش خراسان و تباعهم و متصرّفیهم من الحول إلی الحول شراباً فی‌نهایةالجودة معما یتبعه ... [۴] »

نوشابهٔ آنجارا ظاهراً زردشتیان‌و یهودیانی که در آن شهر مقیم بوده‌اندفراهم می آورده‌اند.

---

(۱) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۲ و س آخر.

(۲) حدودالعالم، ص ۱۴۲ س ۱۱ ببعد.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۱.

(۴) الرسالةالثانیة ، ص ۳۱ س ۱۸.

۵ - زعفران : مقدسی در احسن‌التقاسیم، در مقام وصف اقلیم جبال که ری نیز جزء آن سرزمین بوده ، گفته :

« هذا اقلیم حشیشه الزعفران . . .[۱] »

گرچه در باب‌ری بخصوصه در منابعی که نگارنده‌را بدانها‌دسترس‌بوده کشت زعفران مذکور نیفتاده ، لکن بقرینهٔ گفتهٔ مقدسی ، و نیز بیتی از قوامی رازی ، و سخن عبدالجلیل رازی بتفصیلی که مذکور می‌افتد، توان گفت که در آنجا زعفران نیز بدست می‌آمده است :

قوامی رازی درضمن سرثیتی چنین ساخته :

آرد به زعفران جا هر سال گریه ها

آن زعفران که خاصیتش خنده آورد[۲]

عبدالجلیل رازی درکتاب النقض چنین گفته :

« . . . بسی مردم جامه ها چاك کردند و خاك پاشیدند و سرها برهنه کردند و زاریها نمودند ، حاضران می گفتند که : زیادت از آن بود که شیعه به زعفران جای کنند [۳] » .

بی گمان زعفران جای مکانی بوده که درآن محل زعفران کاشته می‌شده‌است .

۶ - لبنیات : پرورش و نگاهداری گوسفند ، چنانکه از منابع مستنبط است ، در روزگار پیشین در سراسر بلاد جبال از جمله ری متداول بوده، واصطخری گفته :

« الغالب علی اهل الجبال کلّها اقتناء الاغنام، وعلی اطعمتهم الالبان ومایکون منه ، حتی انّ جبنهم یحمل الی الافاق [۴] » .

در ترجمهٔ فارسی مسالك اصطخری ذکر شده :

---

(۱) احسن‌التقاسیم، ص ۳۸۴ س ۵ .

(۲) **دیوان قوامی رازی،** ص۱۶ س ۲۳ .

(۳) کتاب‌النقض، ص ۴۰۶ س ۴ .

(۴) **المسالك والممالك اصطخری،** ص ۱۲۰ س ۴ .

« به کوهستان گوسفند بسیار دارند، واغذیهٔ ایشان بیشتر سپیدی (=لبنیات) بود. وپنیر کوهستان درآفاق ببرند[١] ».

ابن حوقل آورده :

« الغالب علی اهل الجبال کلّها قِنیة الاغنام و علی مطاعمهم الألبان و مایکون منها ، و لهم ممّا یتخذ من اللبن انواع طیّبة لذیذة کالما یستنج[٢] و الجبن المحمول الی کثیر من أعمال الارض ویوصف بالجودة[٣] ».

مقدسی نیز در وصف اقلیم جبال نقل کرده :

« شراب اهله العسل والالبان...[٤]»

در قرن چهارم ذکر صدور روغن ری در ردیف پنبه و ظروف سفالین وغیره در بعضی منابع آمده ، در حدودالعالم در این باب چنین اشارت رفته :

« از وی کرباس و بُرد و پنبه و غضاره و روغن و بنید خیزد[٥] ».

فرآوردهٔ احشام ولایت ری همه بدین شهر می‌رسیده ، و این مهم بدان پایه تحقق داشته ، که هنوز هم که سالها از خرابی ری می گذرد ، در آبادیهای کوهستان شمالی طهران مانند روستا های رودبار قصران[٦] در اواخر زمستان که گوسفندان خود را برای چرا و فروش شیر آن بجلگهٔ طهران می‌فرستند، نام این عمل را فرستادن گوسفند بری و آن گلّه را گوسفند ری و بازگشتن آن را بازگشتن از ری گویند.

---

(١) ترجمهٔ فارسی مسالک، ص١٦٧ س١٩.

(٢) کذا، ظ: الماستینج که معرب ماستینگ(=ماستینه) و بمعنی فرآوردهای ماست همانند روغن و کشک وغیره است.

(٣) صورة الارض ابن‌حوقل، ص٣١٧ س١٣.

(٤) احسن‌التقاسیم، ص٣٨٤ س٥.

(٥) حدودالعالم، ص١٤٢ س١١.

(٦) از جمله دیه آهار (=اوهر).

٥ - ٣ گل : گُل در ری تا چهار ماه می‌مانده ومردم را بپرورش ونگهداری آن رغبتی بوده ، و ابو دلف در الرسالة‌الثانیه در مقام ذکر قصران در این باب چنین آورده است :

« اکثر فاکهة‌الرّی من هذه‌الجبال (قصران) ، و یقیم‌الورد بالرّی اربعة اشهر. . .[۱] »

نوع گل سرخ را گل قصرانی گویند ، و وصف آن را ابن‌الاثیر در الکامل ، در مقام ذکر احمدبن سهل بن هاشم‌بن الولیدبن جبلة‌بن کامکار بن یزدجرد درسال ٣٠٧ چنین آورده :

« . . . کان کامکار دهقاناً بنواحی مرو، والیه ینسب الورد الکامکاری - و هو شدیدالحمرة - وهوالذی یسمّی بالری القصرانی، وبالعراق والجزیرة، والشام الجوری. ینسب الی قصران وهی قریة بالرّی، و الی مدینة جور وهی من مدن فارس[۲] ».

داستان گل افشان کردن بزرگان در ری در پاره‌ای از منابع ثبت است ، در تاریخ بیهقی در وقایع سال ٤٢٤ چنین ذکر رفته :

« یک روز وقت گل، طاهر (کارگزار مسعود در ری) گل افشانی کرد که هیچ ملک برآن گونه نکند، چنانکه میان برگ گل دینار و درم بود که برانداختند؛ و تاش وهمهٔ مقدمان نزدیک وی بودند، وهمگان را دندان مزد داد ، چون باز گشتند مستان ، وی با غلامان و خاصگان خویش خلعِ عِذار کرد . . . تاجی از مورد بافته با گل سوری بیاراسته بر سر نهاد وپای کوفت، و ندیمان و غلامانش پای کوفتند با گرزنهای بر سر[۳] ».

گل سوری مذکور درسخن ابوالفضل بیهقی همان گل‌سرخ و گل‌آتشی است.

---

(۱) الرسالة‌الثانیه، ص ٣٣ س ٣؛ ترجمهٔ فارسی آن، ص ٧٥ س ٢١.

(۲) الکامل ابن‌اثیر، جزء ٦ ص ١٦٤ س ٢.

(۳) تاریخ بیهقی، ص ٣٨٧ س ١٧.

در آنندراج مذکور است :

« گل آتشی همان گل سرخ و آنرا گل سوری نیز گویند ».

در همین کتاب در وصف گل سرخ آمده :

« گل سرخ معروف و آن ترجمهٔ وَرْدِ حَوْجَم است ».

این همان گل قصرانی است که ابن اثیر گفته :

« وهو شدیدالحمرة ».

در آنندراج در ذکر گل حمرا و احمر آمده :

« آن ترجمهٔ ورد حوجم است ».

استاد فروزانفر در حواشی و تعلیقات معارف بهاء ولد، در توجیه جملهٔ «پارسی باش یعنی شکفته» ، در باب گل پارسی تحقیقی دارند، وهمانجا گفته‌اند :

« آنرا گل سرخ و گل محمدی و گل گلاب هم می‌نامند [1] ».

با توجه باین مقدمات توان گفت ، گل قصرانی ری همان است که آنرا گل محمدی ، گل کامکاری ، گل جوری ، گل حَوْجَم (نزدعربها) گل حمرا ، گل سوری ، گل سرخ ، گل آتشی، گل گلاب، گل پارسی نیز گفته‌اند.

این گل بی گمان در قصران ری (رودبار قصران و شمیران فعلی) بمناسبت خوشی آب وهوا نیکو پرورده می‌شده است، و بدین روی آن‌را قصرانی نامیده‌اند ؛ چنانکه اکنون نیزاین نوع گل درآن‌حدود درنهایت لطافت پرورده می‌شود، وقریب شش یا هفت‌ماه ازسال غنچه وگل می‌دهد.

و - **خراج وحقوق دیوانی ری** : از میزان حقوق دیوانی ری پیش از اسلام اطلاعی بدست نیست ، در باب دورهٔ اسلامی یعقوبی در تاریخ خود خراج ری و مضافات آنرا بزمان معاویه سی‌میلیون درهم ذکر کرده است، بدین قرار:

« خراج الرّی و مایضاف الیها ثلاثین الف الف درهم [2] ».

---

(۱) معارف بهاء ولد ، ص۲۲۸ س۱۸ .

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص۲۰۸ س۲ .

ارزش هر درهم چنانکه در کتاب تاریخ مقیاسات محاسبه شده[1]، بطور تقریب در حدود قدرت خرید ۵۰ ریال پول کنونی است، بنا بر این خراج آن روزی رقمی در پیرامون هفتصد و پنجاه میلیون ریال زمان ما می‌شود، و بهمان عهد خراج عراق ومضافات آن ازمملکت فرس ششصدو پنجاه وپنج میلیون درهم یا درحدود (۱۶،۳۷۵،۰۰۰،۰۰۰) ریال بود:

« و استقرّ خراج العراق و مایضاف الیه مما کان فی مملکة الفرس فی ایام معاویة علی ستمائة الف الف و خمسة وخمسین الف الف درهم[2] ».

ری به تنهایی همواره دوازده میلیون درهم (درحدودسیصد میلیون ریال) خراج می پرداخت؛ تا در سفری که مأمون از خراسان متوجه بغداد بود، چون به ری رسید مردم از سنگینی خراج شکایت بردند؛ وی دو میلیون درهم از آن بکاست، در مختصرالبلدان در این باب چنین آمده:

« لم تزل وظیفة الرّی اثنی عشر الف الف درهم حتّی مرّ بها المأمون منصرفة من خراسان یرید مدینة السلام، فاسقط من وظیفتها الفی الف درهم، و اسجل بذلك لاهلها[3] ».

یعقوبی در البلدان گفته:

« مبلغ خراجه عشرة الاف الف درهم[4] ».

مقدسی در احسن التقاسیم آورده:

« خراج الرّی عشرة آلاف الف درهم[5] ».

یاقوت نیز در معجم البلدان شرح اسقاط دو میلیون درهم از دوازده میلیون را

---

(۱) تاریخ مقیاسات، ص ۱۰۷ س ۱.
(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰۷ س ۱۸.
(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰ س ۳.
(٤) البلدان، ص ۲۷۶.
(۵) احسن التقاسیم، ص ٤۰۰ س ۷.

بتفصیلی که در مختصرالبلدان آمده بیان کرده است [۱].

مردم شهر قم نیز که سالانه دو میلیون درهم خراج بگردن داشتند، چون مسامحت مأمون را در حق رازیان بدیدند از وی تخفیفی درخواستند، لکن چون مأمون را نسبت بدانان نظر خوش نبود این خواهش موقع قبول نیافت، قمیان نیز وی را خلع کردند و از اداء خراج سر باز زدند. مأمون سپاهی بدانسوی فرستاد و آنانرا سرکوب کرد، و پنج میلیون درهم دیگر به خراج آنجا در افزود.

این تفصیل را ابن اثیر در بیان حوادث سال ۲۱۰ نقل کرده [۲]، لکن گویا این اجحاف دوامی نیافت، چون مقدسی در باب خراج قم گفته :

« خراج قُمّ الفا الف درهم [۳] ».

در نزهةالقلوب در باب خراج ری چنین درج افتاده :

« حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده [٤] ».

ز - نقود ومسکوکات و اوزان : شهر ری، پیش از اسلام و بعداز آن، محل ضرب نقود بوده، و بدانجا دینار و درهم سکه می‌زده‌اند.

جرج مایلز (George C. Miles) سکّه شناس معروف امریکایی کتابی فراهم آورده، بنام « تاریخ سکه شناسی ری » یا « تاریخ ری از لحاظ سکّه شناسی » - (The Numismatic History of Rayy)، ودر آن قریب ۲۷۹ سکّه را که میان سالهای ۲۱ هجری تا ۷۳۳ هجری (۶٤۱-۶٤۲، ۱۳۳۲-۱۳۳۳ میلادی) در ری ضرب شده وتا کنون بدست آمده شرح داده، و مشخصات هریک را بازگفته و تصویر پاره‌ای از آنها را نیز درآن کتاب درج کرده است [۵].

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۶ س ۶.

(۲) الکامل ابن‌اثیر، جزء ۵ ص ۲۱۲ س ۲۱.

(۳) احسن‌التقاسیم، ص ٤۰۰ س ۸.

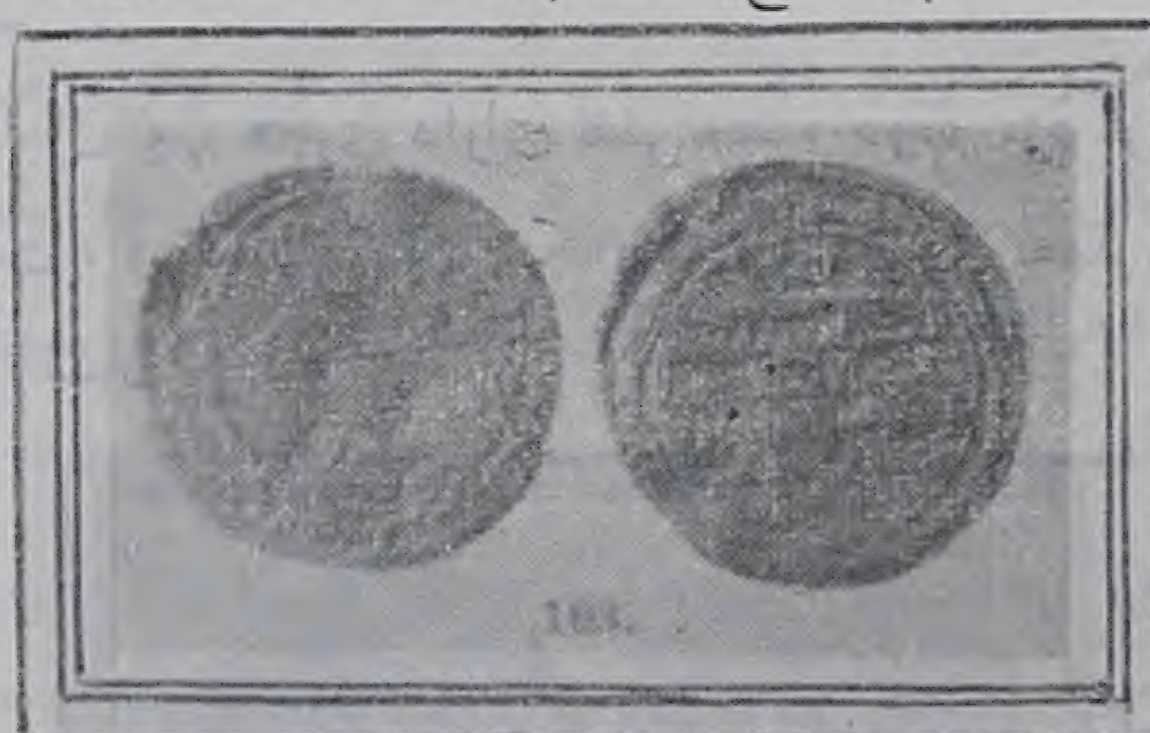
(٤) نزهةالقلوب، مقالهٔ ثالثه، ص ۵۲.

(۵) نسخهٔ این کتاب را استاد علامهٔ مفضال جناب آقای مجتبی مینوی در اختیار نگارنده قراردادند، و بر نگارنده فرض است که از این عنایت و مساعدتهای دیگر ایشان سپاسگزاری کند.

سکّه ها از امویان[۱] ، عباسیان ، طاهریان ، سامانیان ، بوئیان ، غزنویان ، سلجوقیان ومغولان است.

تبرّک رانقش سکهٔ مضروب بفرمان حضرت امام رضا(ع) بهنگام ولایت‌عهدی، در المحمدیه (ری) بسال ۲۰۲، که رقم ۳۰۱ در کتاب تاریخ سکّه شناسی ری است، در ذیل درج می‌افتد.

سکهٔ حضرت امام رضا (ع) بهنگام ولایت عهدی مضروب در ری



لله	
محمد رسول الله	لا اله الا
المأمون خلیفةالله	الله وحده
مما امر به الامیر الرضا	لاشریک له
ولی عهدالمسلمین علی‌بن‌موسی	المشرق
بن علی‌بن ابی‌طالب	
ذوالرئاستین	

حاشیهٔ نقش راست :

هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین‌الحق
لیظهره علی‌الدین کله و لوکره المشرکون

حاشیهٔ نقش چپ :

۱- داخل - بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بالمحمدیه سنة اثنتین و مائتین
۲- خارج - لله الامر من قبل و من‌بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله

---

(۱) نخستین آنها از زیادبن ابی‌سفیان حاکم بصره و خراسان و ری (ترجمهٔ طبری، چاپ عکسی ص۲۳۹ - ۲۴۳) ، و عبیدالله بن زیاد حاکم ری است. عبیدالله درسال ۵۱ وارث ولایات پدر ازسوی معاویه شد (ترجمهٔ طبری ، ص۲۴۳).

محلّ ضرب بر روی سکه ها تا سال ١٤٨ هجری الرّی، و از سال ١٤٩[١] هجری المحمدیه، و در سکّه های اخیر مجدداً الرّی نوشته شده است.

سکّهٔ سال ٢١ هجری به پهلوی است و عربی ندارد. از سال ٢٦ تا سال ٧٤ جمله هایی مانند: بسم‌الله، بسم‌الله‌ربی، ولی‌الله، نیز بر روی سکه هامنقوش است. از سال ٨١ ببعد تاسال ٧٣٣ تمام سکه ها بخط و زبان عربی است.

اولین سکّه (٢١ هجری) از طبقهٔ سکهٔ یزد گرد[٢]، و آخرین آنها (٧٣٣ هجری) بنام ابوسعید است[٣].

سکه ها تاسال ٧٤ هجری دارای نقش خسرو دوم و یزد گرد از شاهان آخرین سلالهٔ ساسانی است، و تصویر زیر از سکهٔ مضروب در ری بعهد حکومت عبیدالله‌بن زیاد خسرو دوم را نشان می‌دهد:



سکهٔ مضروب در ری بسال ٦٠ هجری، در ایام حکومت
عبیدالله‌بن زیاد، از نوع سکه های خسرو دوم (خسرو پرویز)
در حاشیهٔ نقش خسرو سمت راست جملهٔ «بسم‌الله» خوانده می‌شود
نقل از تاریخ سکه شناسی ری، رقم ٧ B

محققان دیگر مغرب‌زمین نیز بموضوع ضرب سکه در ری اشاراتی دارند، چنانکه لسترنج در سرزمینهای خلافت شرقی چنین نقل کرده:

«شهر محمدیه مهمترین ضرابخانهٔ آن ایالت [جبال] بود، ونام آن روی بسیاری از سکه های دورهٔ خلفای عباسی دیده می‌شود[٤]».

---

(١) تاریخ سکه شناسی ری، ص ٣١.
(٢) سکهٔ شمارهٔ ١، کتاب تاریخ سکه شناسی ری، ص ٥.
(٣) سکهٔ شمارهٔ ٢٥٦، تاریخ سکه شناسی ری، ص ٢٢٠.
(٤) سرزمینهای خلافت شرقی، ص ٢٣١ س ١٦.

در تاریخ سکه شناسی ری اشارت رفته که بهرام چوبین برای آنکه فتنه در دولت هرمز اندازد، در ری بنام خسرو پرویز سکه زد تا هرمز را نسبت به خسرو بدگمان سازد[1].

در شاهنامه مذکور است، که بهرام چوبین فرمان داد تا دراین شهر ضراب‌خانه‌ای بسازند، و درهم بنام خسرو سکّه بزنند، بدین قرار:

«پر اندیشه از بلخ شد سوی ری   بخرداد فرخنده در ماه دی
همی کرد اندیشه در بیش و کم   بفرمود پس تا سرای درم
بسازند و آرایش نو کنند   درم مهر بر نام خسرو کنند [2]»

ظاهراً بعهد فخرالدوله در خراسان نیز جهة وی سیم و زر سکه می زدند؛ در این باب در مجمل فصیحی در وقایع سال ۳۷۷ چنین نقل افتاده:

«سکّه کردن زر ونقره بامر صاحب‌عبّاد وزیر فخرالدوله بویه درخراسان[3]».

---

(۱) تاریخ سکه شناسی ری، ص ۳ و ۴. بهرام برای آنکه فتنه در دولت هرمز اندازد مبلغی نقود به اسم خسروپرویز پسر هرمز سکه زد، وچند نفر از تجار را برآن داشت که ازآن سکه‌ها در دربار پادشاه منتشر سازند وبا آن معاملات نمایند تا هرمز ببیند. هرمز بدید و دربارهٔ خسرو بدگمان گردید، که درحیات پدر سلطنت‌می‌خواهد. خسرو دانست و از ترس پدر به آذربایجان و اران و بیلقان و ارمنیه گریخت... الخ: تاریخ ساسانیان فروغی، ج ۱ ص ۸۶ س ۸.

(۲) شاهنامه، ج ۸ ص۲۶۶٤ ص ۱۰.

(۳) مجمل فصیحی، بخش دوم طبع ۱۳٤۰ ص۹۲ س آخر. حافظ ابرو در مجمع‌التواریخ، جزء ۳ ص ۶۷ س ۲٤ آورده: «در سال سیصد وهفتاد و هشت ۳۷۸ صاحب کافی اسماعیل بن عباد فرمود تا زری چند در جرجان مضروب گردانیدند، تنگهٔ سرخی هزار مثقال، بر یک جانب این هفت بیت نقش کرده:

و أحمر یحکی الشمس شکلاً وصورةً   فاوصافه مشتقة من صفاتها... الخ

و برجانب دیگر سورهٔ اخلاص و لقب الطایع لله و لقب فخرالدوله ونام جرجان که‌آنجا مسکوک شده بود». این قول در دستورالوزرا، ص۱۱۹ س ۱۰؛و تاریخ ابن وردی، ج ۱ ص۳۰۸ س۶ نیزثبت است.

در تاریخ سکّه شناسی ری، از سکّه های مضروب در ری پیش از سال ۲۱ هجری، شرحی یا تصویری درج نیفتاده.

نقود ری درهم و دینار بوده، اصطخری در مسالک آورده :

« نقودهم الدّراهم و الدّنانیر[۱] ».

در ترجمه فارسی این کتاب آمده :

« معاملت به زر و درم کنند[۲] ».

ابن حوقل نیز گفته :

« نقودهم الدراهم و الدنانیر[۳] ».

ذکر دینار رازی جای بجای در منابع دیگر نیز بچشم می خورد، در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مذکور افتاده.

« [اردشیر بن حسن بن رستم هفتمین پادشاه فرقهٔ ثانیهٔ خاندان آل باوند] با قزل ارسلان عهد کرد و خواروری با دیوان گرفت و بدوازده هزار دینار رازی...[٤]»

در باب ارزش دینار و درم بپول کنونی در کتاب « تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی» چنین ذکر رفته :

« ارزش پولی هر درهم تقریباً برابر قدرت خرید ۲۵ ریال... قوّهٔ خرید دینار... بپول امروزی، هر دینار ۳۷۵ ریال خواهد بود[۵] ».

اوزان : سنگ توزین در ری «من» بوده ، ومقدسی در احسن التقاسیم مقدار من را در نقاط مختلف جبال مختلف دانسته، وچنین گفته :

« امنانهم مختلفة، منُ الرّی ستمائة، و رطلهم ثلاثمائة ، ومنّ سائرالاقلیم

---

(۱) مسالک اصطخری، ص۱۲۳ س۱.

(۲) ترجمهٔ فارسی مسالک ، ص۱۷۰ س ماقبل‌آخر.

(۳) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص۳۲۱ س ماقبل‌آخر.

(٤) تاریخ طبرستان، قسم سوم ص۱۵۲ ماقبل‌آخر.

(۵) تاریخ مقیاسات و نقود درحکومت اسلامی، تألیف محمدعلی امام شوشتری، طبع سال۱۳۳۹، ص۱۰۷.

اربعمائة؛ ویزن اللّحم بالرّی بالرّطل، و آلات الصیادلة تزن بمنّ خراسان...[1]»

اصطخری در المسالک گفته،

« اوزانهم (جرجان) المناستمائة درهم، و کذلک بالرّی وطبرستان ».

در ترجمهٔ فارسی آن کتاب آمده :

«...نقد طبرستان دینار و درم بود، و من سنگ آنجا ششصد درم باشد[2]».

ابن حوقل نیز در صورة الارض گفته :

« منّهم (جرجان) ستّمائة درهم، و کذلک منّ طبرستان و الرّی، وقومس منّها ثلاثمائة درهم[3] ».

منظور از درهم در گفته های بالا درهم سنگ است نه درهم مسکوک، و بنا به محاسبهٔ کتاب تاریخ مقیاسات ونقود هر درهم سنگ ٤/٢٦٥ گرم[4] وزن داشته است، و بدین قرار هریک من ری ٢/٥٥٩ کیلوگرم وهر رطل آنجا ١/٢٧٩٥ کیلوگرم وزن داشته است.

مینورسکی را در تعلیقات بر الرسالة الثانیه ابودلف، ومرحوم علامهٔ قزوینی را در یادداشتها درباب مقدار من قولی است، که نقل آن در اینجا مفید فائدتی نمی نماید[5].

---

(١) احسن التقاسیم، ص٣٩٧ س ماقبل آخر.

(٢) مسالک اصطخری، ص١٢٥ س١٠؛ ترجمهٔ فارسی، ص١٧٣ س١٢.

(٣) صورة الارض ابن حوقل، ص٣٢٤ س٢٣.

(٤) تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی، ص٥٤ س٨ جدول.

(٥) سفرنامهٔ ابودلف، ترجمهٔ فارسی ص١٤١ س١٠؛ یادداشتهای قزوینی، ج ٣ ص ٥.

فصل هفدهم

برخی از اوصاف وخصال وخصائص مردم ری

۱- **فضیلت مردم ری** : اصطخری در المسالک گفته :

« ... یرجعون إلی مروّة ، ولهم دهاءٌ و تجارب [۱] » .

در ترجمهٔ فارسی این کتاب آمده :

« مردمان اهل مروّت باشند ... [۲] »

ابن‌حوقل در صورة الارض در وصف مردم بلاد جبال که ری نیز درآن شمار بوده ، گفته :

« کان السراة من اهلها و التنّاء من رجالها، یختصّون بضروب من المروءة و انواع السیادة والرّیاسة [۳] » .

و همو در صفت مردم ری آورده :

« یرجعون الی مروءة و لهم دهاءٌ و فیهم تجارب [۴] » .

مقدسی در احسن التقاسیم نقل کرده :

« ... ولا اذهن من اهل الرّیّ ... و لاالبق من اهل فسا و نابلس ثمّ الرّی بعد بغداد [۵] » .

در جای دیگر در مدح ری و مردم آن نوشته :

---

(۱) المسالک والممالک، ص۱۲۳ س۲ .

(۲) ترجمهٔ فارسی مسالک، ص ۱۷۰ س ماقبل‌آخر.

(۳) صورة‌الارض، ص۳۱۷ س۱۶ .

(٤) صورة‌الارض، ص۳۲۱ س ماقبل آخر.

(٥) احسن‌التقاسیم، ص۳٤ س۷ و ۱٤ .

«علماءُ سراة و عوامٌ دهاة ونسوان مدبّرات. بهیٌ المحلات خفیف ظریف نظیف، لهم‌جمال و عقلٌ و آئین وفضل، و به مجالس و مدارس‌و قرائح و صنائع و مطارح و مکارم وخصائص، لا یخلو المذکّر من‌فقه ولاالرئیس‌من‌علم ولاالمحتسب من صیت ولاالخطیب من ادب... به مشایخ واجلّة و قراء و ائمة و زهّاد و غزاة وهِمّة... ولمذکریهم فَنٌ [1] ».

و نیز مقدسی گفته: چون کسی را بشهری نسبت دهند و در آن نسبت حرف زا با یاجمع‌شود نشانهٔ آن است که‌صاحب آن‌داهی‌و زیرک‌است همچون رازی، مروزی، سجزی ، بدین قرار :

«کلّ بلدٍ نسبت صاحبه‌الیه فلقیت‌الزّای الیاء فهوداهٍ مثل رازی، مروزی، سجزی [2] ».

گرچه‌این گفته را ازنظر علمی وجهی نتواندبود، لکن این‌حقیقت را می‌رساند که به پیش وی این سه فرقه همه بادها و زیرک بوده‌اند.

در عجایب نامه در باب ری ذکر شده :

« بر معانی اهل وی سخا منسوب و شهره برادی [3] ».

امین احمد رازی‌در هفت اقلیم در وصف مردم ری آورده :

«اما بسخا و رادی شهره و منسوب بوده، سخن‌ایشان راست و پسندیده باشد، و بدوست‌داری پیغمبر و خاندان او مبالغه‌ای تمام بکار برند [4] ».

۲ـ رذیلت مردم ری : ابودلف مردم ری را به پلیدی و غفلت و نیزبه ذکاء نسبت داده، و آنهارا در ریختن خون جسور دانسته :

---

(۱) احسن‌التقاسیم، ص۳۹۰ س۱۵.

(۲) احسن‌التقاسیم، ص۳۶ س۱.

(۳) عجایب‌نامه، ورق ۳۹ ص ۲ س۱۳.

(٤) هفت‌اقلیم ، ج ۳ ص ٦ س۱۸.

« لاهلها الخبث و الغباوة و الذکاء... و معهم جسارة علی سفک الدماء و القتل [1] ».

ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان، ویاقوت در ضمن بیان داستانی درباب همدان به بی شرمی مردم ری چنین اشارت کرده‌اند :

« ثمّ فیکم (اهل همدان)... بخل اهل اصبهان و رقاعة (یاقوت : وقاحة) اهل الری [2] ».

در احسن التقاسیم ذکر شده :

« فالرّی فوق ما وصفنا الاّ ان ماءهم یسهل و بطّیخهم یقتل و عالمهم یضلّ اکثر ذبائحهم البقر ، قلیل الحطب کثیر الشغب لحوم عاسیة و قلوب قاسیة و جماعة منکرة [3] ».

بنا بنقل فردوسی خسرو پرویز مردم ری را دو رو پنداشته، ودر مقام ملامت بهرام چوبینه، بوی چنین خطاب کرده :

« اگر پادشاهی ز تخم کیان ‌ ‌ ‌ بخواهد شدن تو کیی زین میان
همه رازیان از بنه خود که اند ‌ ‌ ‌ دو رویند و از مردمی برچه‌اند [4] »

در عجایب نامه نقل گردیده :

« قباد بن فیروز جهان را قیاس کرد وعالم را بدید... جای مکر ری واصفهان وهمدان و ارمینیه یافت [5] ».

در معجم البلدان اشعار ذیل در ذم مردم ری نقل شده :

الریّ دارٌ فارِغَهْ ‌ ‌ ‌ لَها ظِلالٌ سابِغَهْ
عَلی تیوس مالَهُم ‌ ‌ ‌ فِی المَکْرماتِ بازِغَهْ

---

(۱) الرسالة الثانیه، ص ۳۲ س ۱۸ .
(۲) مختصر البلدان ، ص ۲۲۸ س آخر ؛ معجم البلدان ، ج ٤ ص ۹۸۵ س ۹ .
(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۱ س ۷ .
(٤) شاهنامه، ج ۹ ص ۲۶۹۵ س ماقبل آخر.
(٥) عجایب نامه، ورق ۲۰ ص ۲ س ۲ .

لا یَنفُقُ الشِعرُ بِها	وَلَو اتا ها النا بغَه[1]

ونیز در همان کتاب از قول اسماعیل الشّاشی ثبت افتاده :

تَنَکَّبْ حِدَّةَ الأحَد	وَ لا تَرْکُن إلی أحَد
فَما بالرَّی مِنْ أحَد	یُؤَهَّل لاِسْمِ الأحَد[1]

زکریّا قزوینی در آثارالبلاد آورده :

« الغالِب علی اهل الری القتل والسّفک[2] ».

امین احمد رازی در هفت اقلیم گفته :

« در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند[3] ».

۳ ـ زیّ مردم ری : اصطخری در المسالک والممالک نقل کرده :

« زیُّ اهلها زیّ العراق[4] ».

ابن حوقل نیز در صورة‌الارض نوشته :

« زیّ اهلها زیّ اهل العراق[5] ».

۴ ـ رنگ پوست مردم ری : مقدسی در احسن‌التقاسیم رنگ پوست اهل ری را از دیگر مردم جبال نیکوتر دانسته ، و چنین گفته :

« اَحسنهُم (مردم جبال) اَلواناً اَهلُ الرَّی والباقُونَ مُخضَرُّون[6] ».

۵ ـ زبان مردم ری : ری بروزگار باستان ، چنانکه کراراً در مطاوی کتاب مذکور افتاده ، جزء سرزمین ماد بوده است ، ازین‌رو زبان باستانی مردم آن‌نیز همان زبان مادی بود ، و چون پیش از تشکیل دولت ماد آسوریان بر آن حدود تسلّط داشتند، بناچار زبان آسوری را در آن نواحی نفوذی بوده است . در ایران باستان

(۱) معجم‌البلدان، ج ۲ ص ۸۹۴ .
(۲) آثارالبلاد، ص ۳۷۶ س ۱۷ .
(۳) هفت اقلیم، ج ۳ ص ۶ س ۱۷ .
(۴) المسالک والممالک، ص ۱۲۳ س ۱ .
(۵) صورة‌الارض ابن‌حوقل، ص ۳۲۱ س ماقبل‌آخر.
(۶) احسن‌التقاسیم، ص ۳۹۸ س ۱۱ .

در این باب چنین ذکر رفته :

« سامیهای کلده ، آسور ، آسیای غربی ، ومصر قرنها حکومت کردند ولی‌وقتی که با مادیها و پارسی‌ها طرف شدند مغلوب گشتند ، زبانی که با زبان سانسکریت و اوستا قرابت داشت ، بر زبان بابلی و آسوری چربید ، بعد وقتیکه آریانهای ایرانی با یونانیها طرف شدند ، زبان یونانی غلبه کرده تمام عالم آن روز را از باختر تا اسپانیا فرو گرفت [۱] » .

در باب چگونگی زبان مادیها هیچگونه سندی بدست نیست ، لکن بی گمان با زبان پارسی قدیم قرابت داشته است ، در این باب در ایران باستان چنین اشارت رفته :

« دارمستتر ، ایران شناس معروف حدس زده، که اوستا در زبان مادیهانوشته شده، و اگر کتیبه هایی بدست آید این حدس محقق خواهد شد ... عجالةً مسألهٔ زبان مادی موقوف بکشف کتیبه هایی است که شاید از حفریات علمی در همدان بدست آید .

اگرچه آثاری از این زبان بدست نیامده ولی نلدکه گوید : اگر کتیبه هایی از شاهان ماد بدست آید ، گمان می کنم از حیث خط وزبان مانند کتیبه های‌شاهان پارس باشد .

محققین تردید ندارند که زبان مادی بزبان پارسی قدیم خیلی نزدیک بوده ، چنانکه پارسی و مادی زبان یکدیگر را بخوبی‌می‌فهمیدند ... دارمستتر زبان کُردی کنونی‌را مشتقّ اززبان مادی‌می‌داند . بعضی‌زبان‌پشتو یا پختوی‌افغانی راهم‌مشتق از این زبان می‌دانند [۲] » .

مرحوم بهار در باب زبان مادی در سبک شناسی چنین نقل کرده :

« زبان مردم ماد یا ماه زبانی بوده است که بازبان دورهٔ بعد از خود که‌زبان

---

(۱) ایران باستان، ج ۱ ص۱۳ س۰۶ .

(۲) ایران باستان، ج ۱ ص۲۲۰ .

پادشاهان هخامنشی باشد تفاوتی نداشته . زیرا هرگاه زبان مردم ماد که بخش بزرگ ایرانیان و مهمترین شهرنشینان آریائی آن زمان بوده‌اند با زبان فارسی هخامنشی تفاوتی می‌داشت هرآینه کورش و داریوش و غیره در کتیبه های خود که بسه زبان فارسی و آشوری و عیلامی است، زبان مادی را هم می‌افزودند تا بخشی بزرگ از مردم کشور خودرا از فهم آن نبشته ها ناکام نگذارند. ازین رو مسلم است که زبان مادی خود بعینه زبان فارسی باستانی یا نزدیک بدان و لهجه‌ای از آن زبان بوده است [۱] » .

در باب تأثیر زبان یونانی در ری پس از اسکندر باید گفت ، بی گمان از آن زمان باز که ری مورد توجه سلوکوس نیکاتُر قرار گرفته ، و در آنجا بناهای تازه‌ای پی‌افکنده، و نام مسقط‌الرأس خویش رابدان داده، تا اوائل عهد اشکانیان زبان یونانی نیز بهمراه تمدن آن سرزمین دراین شهر نفوذی داشته بوده است .

در ایران قدیم آمده :

« از زمان اسکندر مخصوصاً از زمان تسلّط سلوکیها ببعد زبان یونانی نیزدر دربار و میان نجبای پارتی منتشر شد [۲] » .

گیرشمن در باب نفوذ زبان یونانی در ایران چنین گفته :

« زبان یونانی از زمان اسکندر کبیر . . . به‌انتشار در ایران آغاز کرد. سپس مزاوجتهای بین ایرانیان و مقدونیان که عدهٔ بسیاری از آنان در ایران باقی ماندند، ایجاد مستعمرات، تجارت، ادارات، قشون، عدلیه همهٔ اینها موجب گردید که زبان آرامی که در عهد هخامنشیان زبان رسمی بود متروك گردد، و زبان یونانی جای آنرا بگیرد. زبان اخیر به نوبهٔ خود حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد، و حتی دردورهٔ پارتیان در شهرهای یونانی تدریس می گردید . . . جمعیّت شهرنشین ایران‌وبخشی

---

(۱) سبک شناسی، ج ۱ ص ٥ س ۱ .

(۲) تاریخ ایران قدیم، ص ۱٤٧ س ٦ .

ازسکنهٔ اراضی اطراف، استعمال زبان یونانی را درمدت چند قرن، حتی پس ازسقوط شاهنشاهی سلوکی حفظ کردند [۱] ».

قوم پارت یا اشکانیان نیز پس از یونانیان به شهر ری توجهی داشتند، وآنجارا بتفصیلی که در صحایف ۷۷، ۹۶، ۲۷۴ وغیره اشارت رفته پای تخت بهارهٔ خویش قراردادند ، زبان این قوم پهلوی بود که از پارسی باستان مشتق است ، و این کلمه را از نام خود آنان (پرثوه) ماخوذ دانسته‌اند.

گرچه نوشتهٔ سکّه های بعضی از شاهان اشکانی بزبان و خط یونانی است و شاهزادگان اشکانی نیز غالباً زبان یونانی را می دانستند و با ادبیات یونانی آشنا بودند، اما زبان یونانی بتدریج متروك گردید، و خط آرامی نیز جای خط یونانی را گرفت[۲]. مرحوم بهار در باب زبان اشکانیان چنین گفته :

« زبان آنان را زبان « پرثوی » گفتند و کلمهٔ پرثوی بقاعدهٔ تبدیل و تقلیب حروف « پهلوی » گردید، و در زمان شهنشاهی آنان خط و زبان پهلوی در ایران رواج یافت، و نوشته هایی از آنان بدست آمده است که قدیمترین همه دو قبالهٔ ملك و باغ است که بخط پهلوی اشکانی بر روی ورق پوست آهو نوشته شده واز اورامان کردستان بدست آمده‌است، وتاریخ آن به ۱۲۰ پیش از مسیح می کشد [۳] ».

زبان پهلوی را فارسی میانه نیز گفته‌اند، چون میان زبان فارسی قدیم و کنونی مقام وسطی را دارد.

خط پارتیها یا اشکانیان خط آرامی بوده‌است، در ایران باستان مذکوراست :

« خط پارتی خطّ آرامی است و این معنی از دو چیز استنباط می‌شود : یکی سکّه هایی است که روی آنها کلمات پهلوی با خط آرامی نوشته شده است ؛ ودیگر سه نسخه نوشته است که در اورامان کردستان در ۱۹۰۹ پیدا شده و دو نسخه

---

(۱) ترجمهٔ فارسی ایران گیرشمن، ص۲۲۶ س۱۷.

(۲) تاریخ ایران قدیم ، ص ۱۴۷.

(۳) سبک شناسی، ج ۱ ص۱۵ س‌ماقبل آخر.

از آن بخط یونانی و سوّمی بزبان پهلوی و خطّ آرامی است. هر سه روی پوست آهو نوشته شده و متعلق بدورهٔ اشکانی است [1] ».

مرحوم بهار در سبک شناسی آنجا که از دو قباله ملک و باغ که از سال ۱۲۰ پیش از مسیح است و در اورامان بدست آمده سخن می گوید، به مناسبت در ذیل صفحه در این باب چنین نقل می کند؛

« اتفاقاً در همان جای دو عدد پوست آهوی دیگر که قبالهٔ زمینی است بخط یونانی بتاریخ ۱۵۰ ق.م. بدست آمده و از این رو می توان دانست که در ظرف این مدت (بین ۱۵۰-۱۲۰) خط یونانی بخط آرامی برگشته است، و این در دورهٔ اشکانیان بوده است و دلائلی هست که قدیمتر ازین زمان نیز خط آرامی که خط پهلوی از آن گرفته شده است در ایران متداول بوده و بعد از آمدن یونانیان منسوخ شده و باز دوباره رواج یافته است [2] ».

وی در باب رواج و گسترش زبان پهلوی گوید :

« زبان پهلوی از عهد اشکانیان زبان علمی و ادبی ایران بود، ویونان مآبی اشکانیان بقول محققان، صوری و بسیار سطحی بوده است، و از این رو دیده می شود که از اوائل قرن اول میلادی ببعد این رویه تغییر کرده سکّه ها و کتیبه ها و کتب علمی و ادبی باین زبان نوشته شده است، وزبان یونانی متروک گردیده است، وقدیمترین نوشتهٔ سنگی باین خط کتیبهٔ شاپور اولست که درشهر شاپور اخیراً بر روی ستون سنگی بدو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی کشف گردیده است [3] ».

در دررالتیجان در تعریف زبان پهلوی آمده :

« ژوستن می نویسد که زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بود از مدی و ایرانی یعنی پهلوی [4] ».

---

(۱) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۹۶ س ۱۱.

(۲) سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۶ س ذیل صفحه.

(۳) سبک شناسی، ج ۱ ص ۱۶ س ۸.

(۴) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۴۸ س ماقبل آخر.

نیلسون دوبواز در تاریخ سیاسی پارت گفته :

« زبان رسمی دولتی پارت‌ها ظاهراً پهلوی بوده است [۱] » .

پیرنیا در تاریخ ایران قدیم آورده :

« در زمان اشکانیان وساسانیان باین زبان تکلم می کردند، و بعد از انقراض ساسانیان باز مدّتی در ایران و مخصوصاً در طبرستان این زبان معمول بود[۲] » .

خط و زبان پهلوی را بدوقسمت شمالی و شرقی ، و جنوبی و جنوب غربی تقسیم کرده‌اند وبحث در آن باب از حوصلهٔ این مقام بیرونست [۳] . پس از استیلای عرب نیز در ری و اصفهان وهمدان و نهاوند تاچندی پهلوی‌رواج داشت ، ومرحوم بهار در ضمن بحث از قوم پارت ووجه تسمیهٔ پهلوی گفته :

« مرکز حکومت آنان را که ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و زنجان‌و بقولی آذربایجان بود بعداز اسلام مملکت پهلوی نامیدند [۴] » .

پس از انقراض دولت ساسانی حدود دو قرن ایران زیر سلطهٔ عمّال خلفاء بنی امیّه و بنی عباس باقی‌ماند. در این مدت زبان پهلوی بتدریج اهمیت پیشین خودرا از دست داد ، و در ردیف یکی از زبانهای محلّی ، همانند طبری و آذری و خوارزمی و غیره درآمد ، و دیری بدین صورت دوام یافت ، در تاریخ ایران قدیم مذکور است :

« زبان پهلوی موافق آثاری برای کتابت زرتشتیان تا قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) بکار می‌رفته [۵] » .

پس از قدرت یافتن ایرانیان و ظهور طاهریان و صفاریان و سامانیان‌زبان‌دری

---

(۱) تاریخ سیاسی پارت، ص۱۹ س۹ .

(۲) ایران‌قدیم، ص۲۲۶ س۱۶ .

(۳) رك: سبك شناسی، ج ۱ ص۱۶ .

(۴) سبك شناسی، ج ۱ ص۱۷ س۷ .

(۵) ایران قدیم، ص۲۲۷ س۲ .

که زبان مردم خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بود بر لهجه های دیگر غالب آمد، و در برابر زبان عربی اهمیت و مقامی یافت، و بتدریج ری و دیگر نواحی نیز بدین لهجه آشنایی یافتند وبدین زبان سخن گفتند، و ری که از بلاد معظم ایران مرکزی بود و دیری سامانیان که مروّجان زبان دری و تشویق کنندگان گویندگان بدین زبان بوده‌اند بر آنجا استیلا داشتند، در قرن چهارم هجری محل اختلاط متکلمان به دو زبان دری و پهلوی بود ؛ بدین تعبیر که اهل دفتر و دیوان و افراد کشوری و لشکری که از ماوراءالنهر و خراسان آمده بودند به دری تکلّم می کردند، و مردم دیگر به یکی از لهجات پهلوی، وهم بدین سبب بوده است که شاعران ری اکثر به هر دو زبان شعر می‌سرودند، و بندار رازی نمونهٔ کامل این نوع شاعرانست[1].

کلمهٔ پهلوی و پهلوانی برای پاره‌ای از تعابیر و مفاهیم همچنان باقی‌بماند، مرحوم بهار آورده :

«در عصر اسلامی زبان فصیح فارسی را پهلوانی زبان و پهلوی زبان‌خواندند، و پهلوی را برابر تازی گرفتند نه برابر زبان دری ، و آهنگی را که در ترانه های « فهلویّات » می خوانند نیز پهلوی وپهلوانی‌می گفتند. پهلوانی سماع ولحن پهلوی و گلبانگ پهلوی اشاره بفهلویات می‌باشد، مسعود سعد گوید :

بشنو و نیکو شنو نغمهٔ خنیاگران	بپهلوانی سماع، بخسروانی طریق

خواجه گوید :

بلبل بشاخ سرو بگلبانگ پهلوی	میخوانددوش درس مقامات‌معنوی[2]»

در شهر ری در قرون سوم و چهارم و پنجم بعهد علویان و زیاریان و بوئیان بشرحی که در صحیفهٔ ٣٠١ مذکور افتاده، دیالمه زیاد بوده‌اند.

ازین رو لغت طبری‌را نیز در آنجانفوذو رواجی بود، و بندار رازی شاعرمعروف

---

(١) مجلهٔ یادگار، سال‌پنجم شمارهٔ ٤ و ٥ ص. ١٠٥ س ١٥ لهجهٔ طهرانی بقلم‌مرحوم عباس اقبال.

(٢) سبک شناسی، ج ١ ص ١٧ ؛ ص ٩.

بسه زبان عربی و فارسی و دیلمی شعر می گفت ، دولتشاه سمرقندی در تذکره در احوال وی چنین نقل کند :

« شاعر مجدالدوله ابوطالب بن فخرالدوله دیلمی است، و سخنی متین وطبعی قادر داشته، و بسه زبان سخنوری می کند : عربی و فارسی و دیلمی، و از کوهستان ری است...[1]»

مقدسی در احسن التقاسیم نقل کرده :

« اهل الرّیّ یغیّرون اسماءَ هم، یقولون لعلّی و حسن و احمد: علکا حسکا حمکا » .

و نیز :

« السنتهم (جبال) مختلفة امّا بالرّی فیستعملون الرّاء یقولون راده، راکن» .

و نیز :

« لایری فی السنة الاعاجم اقرب ماخذاً من لسان اهل الرّی [2] » .

صاحب عجایب نامه گفته :

«...لغت وسخن ایشان راست و پسندیده...[3]»

زبان امروز مردم طهران صورت تغییریافته زبان مردم ری است، که بسبک سعدی بیشتر نزدیک است تا بزبان رازی. ری را پاره‌ای از ارباب، مسالک همچون اصطخری و ابن حوقل از دیلم دانسته‌اند ، و شرح این معنی در صحیفهٔ ۳۱ کتاب حاضر ثبت افتاده ، و نیز چنانکه در صحیفهٔ پیشین اشارت رفت بسبب کثرت مراوده مردم دیلم با رازیان بزمان آل زیار و بوئیان ، کلمات فراوانی از زبان آنان در میان مردم ری رایج و دارج بوده ، وگواه این دعوی پاره‌ای از لغات طبری است که هنوز در

(۱) تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی ، ص۴۸ س۹ .

(۲) احسن التقاسیم، ص۳۹۸ س۴، ۷، ۱۰ .

(۳) عجایب نامه ، ورق ۳۹ ص ۲ س۱۳ .

میان مردم برخی از نواحی ری‌باستان همچون اهالی قصران و لواسان متداول‌است[۱] که بی گمان بازماندهٔ آن عهد است.

لهجهٔ‌اصلی مردم طهران که در زمانهای پیشین دیهی بیش‌نبوده، صورت‌تغییر یافتهٔ زبان رازی بندار و امثال وی بوده، و طهرانیان نیز تا پیش از دورهٔ پای‌تختی این شهر وهجوم منشیان و مستوفیان فراهانی و تفرشی و آشتیانی و گرکانی که به لفظ قلم و کتابی‌تکلم‌می کردند، همانند ده نشینان کنونی شمیران و آبادیهای‌مجاور آن سخن می گفتند[۲] و پس از عهد پایتختی، فارسی دری کتابی یعنی‌همان لفظ قلم

---

(۱) پاره‌ای از قراء نواحی‌ری قدیم که‌بسبب کنار افتادن یادشواری راه‌کمتر گذرگاه اقوام و قبایل مختلف بیگانه بوده ، بالنسبه اصالت زبان باستانی خودرا حفظ کرده‌است، که بی گمان دنبالهٔ همان زبان پهلوی است، وهنوز پاره‌ای اصطلاحات و لغات وکلمات درمیان آنان رایج است که نمونه‌های آن را در مؤلفات دانشمندان شهر ری همچون تفسیرابوالفتوح و غیره توان یافت، و رودبار قصران از این نوع است که بسبب‌برکنار بودن‌از راه‌های عمده و نیز سختی راه‌کوهستانی آن ، زبانش تا حدودی صبغهٔ قدیمی خود را حفظ کرده است. نگارنده پاره‌ای از لغات و تعبیرات و اصطلاحات آنجا را فراهم آورده است و امیدوار است که بطبع و نشر آن توفیق یابد.

(۲) مجلهٔ یادگار ، سال پنجم ، شمارهٔ ٤ و ٥ آذر و دی ۱۳۲۷ ، مقالهٔ‌لهجهٔ‌طهرانی بقلم مرحوم عباس اقبال. در همین مقاله در تأیید این معنی چنین ثبت افتاده است :

« نمونه هایی از بعضی از شعرای طهرانی زمان صفویه که به این لهجه اشعاری سروده‌اند شاهد این نکته است، مثلا ملا سحری که نصرآبادی در تذکرهٔ خود ازاو اشعاری بزبان اهل طهران نقل می کند ، زبانش تقریباً عین زبان دهاتیان امروزی شمیران و کن و سولقان است. از اشعار ملاسحری است بزبان طهرانی :

گل دیمم تا که به ملا نمیشو　　　سوته جانم به تماشا نمیشو
مده پیغام که اینها قصه اس　　　تا ترا نینه دلم وا نمیشو
زلف را واکه اگر دل می بری　　　مغر تا شو نوینه جا نمیشو

یعنی گل رخ من از وقتی که به مکتب‌نمی‌رود جان سوخته‌ام به تماشا نمی‌رود، پیغام مده که اینها قصه است، تا ترا دلم نبیند وانمی شود، اگر دل می‌بری پس زلف را باز کن، مرغ تا شب را نبیند جا نمی‌رود.

میرزاها و مستوفیان بتدریج جای آنرا گرفت، و شاعران زمان قاجاریان و ارباب قلم این عهد که خود ازگویند گان و نویسند گان دورهٔ باز گشت ادبی بوده‌اند، وازشیوهٔ سعدی تقلید می کرده‌اند به‌آن رسمیّت و استواری بخشیدند.

آثار قائم مقام که بهترین نمودار سبک سخن آن زمان است، این دعوی را شاهدی‌قوی‌تواند بود. ازین‌رو توان گفت زبان‌امروزطهرانیان (که‌شیرین‌تر وفصیح تر از دیگر شهرهاست) بسبک سعدی بیشتر نزدیک است‌تا بزبان ری باستان.

٦ ـ لباس باستانی مردم ری : لباس مردم ماد، که ری پس از همدان از بزرگترین شهرهای آن بشمار بوده، ظاهراً با لباس مردم پارس تفاوتی داشته‌است، و در این باب جسته و گریخته در منابع مختلف اشاراتی بچشم می‌خورد.

گزنفون در تاریخ کورش گفته :

« در مملکت مدی معمول است که جامه و روپوش ارغوانی رنگ در بر می کنند، و خودرا بگردن‌بند وبازوبند می‌آرایند؛ و حال اینکه مردم پارس امروزهم زمانیکه در خانه هستند لباس ساده می‌پوشند [1] ».

درجای دیگر در همین کتاب مذکور است :

« کورس لباس مدی را در بر نمود؛ و بزرگان‌را وادار نمود که ازوی تقلید نمایند؛ چه این‌لباس از دو جهت مزیّت وترجیح داشت؛ یعنی هم عیوب و نواقص انسان را می‌پوشاند وهم اشخاص را نیکوتر و بلند قامت تر بنظر می آورد؛ زیرا که کفش اهالی مدی بطریقی است که در زیر لباس مانده و قامت شخص بنظر بلند می نماید [2] ».

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ کورش گزنفون، ص ۱۰ س‌ماقبل‌آخر. گزنفون Xénophon رئیس ده هزار یونانی است که جهة کمک به کورش کوچک‌هخامنشی در جنگ با برادرش‌اردشیر بایران آمدند، وپس از شکست و کشته شدن کورش آنها را بیونان بازگردانید. وی قریب یک قرن پس از پادشاهی کورس بسال ۴۲۱ پیش ازمیلاد در یکی از قراء آتن Athènes پای‌تخت یونان متولد شد : مقدمهٔ فارسی کتاب گزنفون، ص ۲.

(۲) ترجمهٔ تاریخ کورش، ص ۲۸۵ س ۸.

و نیز :

« در شب یکی از اعیاد مذهبی کورس عده‌ای از رؤسا و سرداران را چه از پارسیان و چه از مدیها طلبیده بایشان جامه های طرز مدی عطا نمود (از آن وقت بود که لباس مدی در نزد پارسیان معمول گردید [۱]) و در حالیکه لباسهای مزبوررا تقسیم می‌نمود بایشان گفت که : میل من آنست که با شما برای زیارت میدانی که وقف خدایان است رفته در آنجا قربانی خدایان را بجای آوریم، لهذا فردا شما با لباسهای جدید خود قبل از طلوع آفتاب بدر قصر من آمده، و بترتیبی که فرولاس (Pheraulas) بشما خواهد آموخت قرار خواهید گرفت [۲] ».

در کتاب ایران باستان از زبان گزنفون چنین درج افتاده :

« بعد او (کورش) لباسهای مادی از رنگهای مختلف، یعنی ارغوانی ، سیاه، سرخ، و پر رنگ بسرداران داد [۳] ».

در این کتاب در باب پارسیان چنین اشارت رفته :

« پارسیها چون کلاه نمدین برسر دارند، سر آنها ازتابش آفتاب‌محفوظ می‌ماند ولی در عوض استخوان سرشان سست است [۴] ».

و نیز در همین باب آمده :

« طرز لباس را پارسی‌ها (هخامنشی‌ها) از مادیها اقتباس کردند. شاه‌لباسی از پارچه های گرانبهای ارغوانی بر تن و تاجی بلند برسرداشت. که آن را مورخین یونانی گاهی تیار (Tiare) و در مواردی کیداریس(Kydaris) می‌نامیدند [۵] ».

در جای دیگر مذکور است :

---

(۱) عبارت داخل پرانتز از خود متن است.

(۲) ترجمهٔ تاریخ کورش، ص۲۹۳ س۸.

(۳) ایران باستان، ج۱ ص۴۲۴ س۱۱.

(۴) ایران باستان ، ج ۱ ص۴۸۹ س ۱۸.

(۵) ایران باستان ، ج۲ ص۱۴۶۳ س۱۳ ببعد.

« هرودوت و سترابون نوشته‌اند که پارسی‌ها شکل لباس را از مادیهااقتباس کردند، وبنابراین تصور می‌رود که کلاه‌نمدین ،قبای آستین‌دار و کفشهای پارسی‌ها، از چیزهایی است که از مادیها اقتباس شده [١] ».

هردوت گفته :

« چون‌آنها (پارسیها) لباس‌مادهارا زیباتر از لباس‌ملی‌خود دیدند به‌استعمال آن پرداختند...[٢]»



لباس یک تن مادی از طبقهٔ سفلی . عکس از ترجمهٔ تاریخ ایران گیرشمن

---

(١) ایران باستان ، ج ١ ص ٢٢٢ س ٢٢.

(٢) ترجمهٔ تاریخ هردوت، ج ١ ص ٢١٩ س ٣.

آنچه در باب لباس مردم ماد مذکور افتاده، مربوط به‌طبقهٔ اعلای آن قوم است و لباس طبقهٔ سفلی را گیرشمن در کتاب خود چنین وصف کرده :

« صورت ظاهر مردم طبقهٔ سفلی را باید از تصاویری که در نقوش برجستهٔ آشوری دیده می‌شود قضاوت کرد: مردان دارای سبیل و ریشند ، پوست حیوانات بر جامهٔ خود افکنده‌اند، کفش آنان بلند ، بندی و با پنجهٔ برگشته است[1] ».

بحکم قرائن مذکور توان گفت در عهد دولت ماد و هخامنشی لباس اشراف و نجبای ری را جامه و روپوشی بلند برنگ ارغوانی یا برنگهای دیگر که تا پشت پا می‌آمده و کفشها را می پوشانیده ، و کلاهی نمدین و کفش مخصوص تشکیل می داده است، وگردن‌وبازوی‌خودرا بگردن‌بند و بازوبند می‌آراسته‌اند، وطبقات پایین‌تر لباسی ساده داشته‌اند. گویا پوشیدن لباس بلند تا دیر زمانی در ایران باقی ومعمول بود، زیرا بدان هنگام که پارتها ری را پای تخت بهارهٔ خویش قرارداده بودند ، سلاطین و اشراف‌لباس بلند وگشاد برتن می کردند. در این‌معنی در کتاب دررالتیجان مذکور افتاده :

« لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده، و تا پشت‌پا می‌رسیده و در زیر آن قبا و شلواری می‌پوشیده‌اند، اما لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بود آستین دار، و لباس دیگر که‌در گردن بسته و تا بزیر زانو می رسیده روی آن می‌پوشیده‌اند...[2]»

ونیز در آن کتابست :

« از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز چنین بر می‌آید، که لباس سلاطین‌اشکانی بلندو فراخ بوده، و در شانه وکمر، چین داشته یاچند جا تا می شد ، لکن در زیر این لباس قبایی کوتاه و

---

(۱) ترجمهٔ فارسی ایران گیرشمن ، ص ۱۰٤ س ماقبل‌آخر.

(۲) دررالتیجان، ج ۱ ص۱۲۷ س۵.



بالا : سرسنگی ملکهٔ موزا (اواخر قرن اول قبل از میلاد). نام سازنده یونانی بر روی تاج
« انتیوخوس » نوشته شده. پایین : سکهٔ فرهاد پنجم و موزا

۱- موزهٔ طهران ۲- تاریخ گیرشمن

شلواری تنگ از حریر و پارچه های ابریشمی و پنبه‌ای وپشمی نیز می‌پوشیده‌اند ، و گاهی البسهٔ آنها یراق دار بوده، و آنرا از پارچه های الوان با جلوه و شکوه‌ترتیب می‌داده‌اند . . .[۱]»

در باب لباس مخصوص زنان‌اشارتی در جایی بنظر نرسید، جز آنچه‌در کتاب دررالتیجان در ذکر لباس زنان اشکانی و نجبا و اعیان آنان(که در ری کم نبوده‌اند) ثبت افتاده است ، بدین قرار :

« جامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه درسکّهٔ فرهاد چهارم و زوجه‌اش موزا[۲] مشاهده می‌شود . صورت این ملکه را با سر باز ساخته‌اند بحالتی که گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بظرافت و قشنگی هر چه تمامتر گره زده، و باید دانست که البسهٔ زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدری‌خوب وممتاز بوده که امپراطریسهای روم تقلید آنها می‌نموده‌اند [۳] » .

شهر ری چون خود یکی از مراکز بافت انواع پارچه‌های ابریشمین وپشمین ونخی بود، بی‌گمان بیشتر مصرف لباس مردم‌از پارچه‌های خود شهر بوده است .

۷ ـ مقام زنان دراجتماع عهد اشکانیان : اکنون که سخن از لباس زنان‌در عهد اشکانیان‌بمیان آمده ، مناسب می‌داند که اشارتی نیز بموقعیت آنان در اجتماع آن عهد بنماید ، این معنی‌بدان منظور است که‌بحکم قرائن وشواهد اکابر واشراف ری را بالـغ بر هشتصد وپنجاه سال، یعنی بهنگام فرمانروائی خاندان اشکانیان و ساسانیان منتسبان بخاندان اشکانی تشکیل می‌داده‌اند، وچنانکه در مطاوی کتاب‌از

---

(۱) دررالتیجان ، ج ۱ ص ۱۲۴ س ۹ .

(۲) بسال ۱۳۱۹ شمسی‌در شوش درضمن کاوش‌سر مجسمهٔ‌زنی‌ازمرمر سفید مایل به‌زرد در زیر خاك پیدا شد، و نوع تصویر و تاج کنگره‌دار آن نشان داد که‌وی همان‌ملکهٔ‌موزاست که نقشش در روی سکه های فرهاد چهارم و زن وی موزا دیده می شود : ایران امروز ، سال‌سوم شمارهٔ فروردین‌ماه ۱۳۲۰ ص ۲۷ .

(۳) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۲۵ س ۱ .

جمله صحیفهٔ ٣١٤ باز نموده آمد ، ری را می توان شهری اشکانی دانست، و بعهد ساسانیان نیز که خاندان مهران‌مرزبانی آنجارا داشتند چنانکه در صحیفهٔ ٣٠٨ ثبت افتاده ، خودرا از تخمهٔ‌اشکانیان می‌دانسته‌اند، و بهرام‌چوبین سردار بزرگ آن‌عهد از این دودمان بود.

از این رهگذر توان دانست که آداب و رسوم پارتیان را درشهر ری دیر زمانی ظهور و بروزی تمام بوده ، و ظاهراً می‌توان چنان پنداشت که به مصداق «النّاسُ علی‌دین ملُوکِهم» خصوصیات این سُلاله در دیگر خاندانهای این‌شهر نیز بی‌نفوذ وتأثیری نبوده .

باری درکتاب دررالتیجان در باب‌مقام زن درآن روزگار چنین مذکوراست:

« درسلسله و طایفهٔ‌اشکانی‌از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات‌بزرگان و رعایا، رسم بود که زوجات آنها باید از مردم‌اجنبی روی بپوشند، ومساکن زنان‌از منازل مردان جدا و مفروز باشد[١] ».

و نیز :

« حرمخانهٔ پادشاه عبارت بوداز یک نفر زن محترمه، که زوجهٔ پادشاه وملکهٔ مملکت بود، وبهمین لقب نامیده می‌شد؛ مابقی‌زنان درحکم متعه یا مغنیّه ومطربه بودند... بیشتر کنیزان و رامشگران‌و متعه های سلاطین و بزرگان یونانیّه بودند، و ازشهر های یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه می کردند، و بعضی اوقات یونانی‌ها که‌در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دختر های‌خود را تربیت می‌نمودند، ساز و آواز می آموختند و برای حرم سرای پادشاه اشکانی بهدیه و پیشکش می‌فرستادند[١] ».

درجای دیگر این کتاب در احوال مردم پارت ذکر رفته :

«... زوجات متعدد می گرفته ، اما نسبت‌بزنان خود زیاده‌از حد غیور بوده،

---

(١) دررالتیجان، ج ١ ص ١٢٨ س ١٤ وس آخر.

اگر خلافی از آنها دیده می‌شد، یعنی با اجنبی راهی بهم می‌رسانیدند، جانبین هر دو معدوم ونابود می‌شدند. کلیّهٔ زنهای طایفهٔ پارت باید از مرد غیر رو بپوشند و در مجالس مردانه داخل نشوند...[1]»

و نیز:

« وظیفهٔ نسوان بود که مقیم خانه‌ها یا چادرها و آلاچیقها باشند، و با کمال عفت و عصمت راه روند، چه می دانستند زانی و زانیه حکماً مقتول می شوند... هرگز با اجنبی تکلّم نمی کردند... هروقت بضرورت از منزل بیرون می‌رفتندروبند بصورت می‌بستند...[2]».

در کتاب ایران باستان در این باب چنین ذکرگردیده:

« پارتیها زنانی را با خود بجنگ می‌بردند، ولی بر خلاف پارسی ها، زنان عقدی در خانه‌ها می‌ماندند. زنانی که با اردوها حرکت می کردند، غالباً زنهای یونانی سلوکیّه یا سایر شهر های یونانی و مقدونی‌بودند... از نوشته های پلوتارك چنین بر می‌آید. زیرا او گوید، که: دویست دستگاه تخت روان، زنان غیر عقدی سورنا را حمل می‌کرد (کتاب کراسوس، بند ۲۱) [3]».

و نیز:

« در باب زنان شاه عقیده دارند، که از مردان جدابودند، و درمجالس‌مردان داخل نمی شدند... شاهان اشکانی بر خلاف شاهان هخامنشی بزنان اجازه نمی دادند در امور دولت دخالت کنند، فقط یک استثناء از این قاعدهٔ کلی دیده می‌شود، وآن «موزا» یا « ترموزا » مادر فرهاد پنجم‌است، که با پسرش بر تخت نشسته زمام امور مملکت را بدست دارد، غیر از این مورد شاه در تحت نفوذ زنان نیست [4] ».

---

(۲) دررالتیجان، ج ۱ ص ۱۴۰.

(۲) دررالتیجان، ج ۱، ص ۱۴۱ س ۱۸.

(۳) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۷۱ س ۶.

(٤) ایران باستان، ج ۳ ص ۲۶۶۱ س ۹.

و نیز :

« زنان غیر عقدی شاه ، ازملکه جدا بودند، و برای هریک قصوری جداگانه ساخته می‌شد. قصور را بر بلندی می‌ساختند و پلکانی بآن‌هدایت می کرد [۱] ».

و نیز :

« از نویسندگان خارجه ، که معاصر با اشکانیان بوده و نوشته‌اند نتیجهٔ ذیل حاصل می‌شود :

تعدد زوجات در نزد پارتی‌ها متداول بوده، ولیکن بیش از یک زن عقدی نمی توانستند داشته باشند. (ژوستن ، کتاب ۱ ٤، بند ۳). تعداد زنان غیرعقدی درمیان آنها ، وبخصوص در خانوادهٔ سلطنتی از زمانی متداول شده بود که بثروت رسیده بودند... شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده خانم ها یا لا اقل زنان پارتی انتخاب می کردند. بعضی از مورخین خارجه ازدواج شاهان اشکانی‌را با اقرباء وخویشان نزدیک بانهایت نفرت ذکر می کنند. چنین نسبتی رانیز هردوت به کمبوجیه، و پلوتارك به اردشیر دوم هخامنشی‌داده‌اند [۲] ».

ازمجموع آنچه دراین باب مذکور افتاده چنین نتیجه می‌شود:

۱- پارتیها تعدّد زوجات را روا می‌دانسته‌اند.

۲- از میان زوجات، یک‌تن عقدی و باقی بصورت متعه بوده‌اند.

۳- زنان ملزم بودند که از نامحرمان روی بپوشند.

٤- مردان در امور مربوط بپاکی و عفت زنان سختگیر بوده‌اند.

۵- زنان‌را در ادارهٔ امورسیاسی‌مداخلتی نبوده است.

---

(۱) ایران‌باستان، ج ۳ ص۲۶۵۸ س۱۲.

(۲) ایران باستان، ج۳ ص۲۶۹۳ س۳.

مجلد اول کتاب « ری باستان » که به بحث از جغرافیای آن شهر اختصاص دارد بدینجا پایان می‌یابد

اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَوَّلاً وَ اٰخِرًا

بتاریخ

پنجشنبه ۱۵ شعبان (میلاد حضرت قائم ع) ۱۳۸۵ هجری قمری ، مطابق ۱۸ آذرماه ۱۳٤٤ هجری شمسی

فهرست عام کتاب مشتمل بر:

۱ - آیات قرآن کریم.

۲ - احادیث.

۳ - پاره‌ای از مصطلحات وتعبیرات وکلمات مربوط به ادیان، که در این کتاب تعریفی از آنها شده است.

٤ - صدور ابیات عربی.

٥ - صدور ابیات فارسی.

٦ - مذاهب و فرق دینی.

۷ - اعلام رجال و طوایف.

۸ - بلدان و اماکن.

۹ - اسامی کتب.

علائم:

ج = مجلد　　　ح = حاشیه　　　رك = رجوع کنید

عدد سیاه نشانی آنست که موضوع در آن صفحه شرح داده شده است

۱ ـ فهرست آیات قرآن کریم

٢ ـ فهرست احاديث

٣ - فهرست پاره‌ای از مصطلحات و تعبیرات و کلمات

مربوط به ادیان ، که در این کتاب تعریفی از آنها شده است

٤ ـ فهرست صدور ابیات عربی

موضوع	صفحه
لا یصدقون...	۱۲۸
لا یَمْنَعَنَّکَ...	۱۸۵
لا یَنْفُقُ الشعر...	۶۰۳
لعمری لجوٌّ...	۵۲۲
لَلْمَوتُ بالرّیِ...	۱۸۶
لَهانَشَزٌ...	۱۸ - ۴۸۳
مات من کان...	۳۵۸
مالِی أنادی...	۱۸۵
مالی و للرّی...	۱۰۳ - ۱۲۷
من الجوسق الملعون...	۵۲۳
و احمر یحکی الشمش...	۵۹۷ ح
و اسفع ذورحین...	۵۲۳
و انّ غلاماً بین کسری...	۴۰۸
و بها اناس...	۱۲۸
وشادن غنج...	۱۸۷
و شارع السرّ...	۱۸۶ - ۲۳۱
و شاقنی نحو...	۱۸۶
وَ شَرَّ دُونی...	۱۸۷
و فی قتله النار...	۱۱۳
و قدلاح فی الصبح...	۵۸۶ ح
و قصر اسحق...	۲۶ - ۱۸۶ - ۲۷۳ - ۳۴۱
و قمتُ تَخفُضُنی...	۱۸۵
و کم بروذة	۲۶ - ۱۸۷ - ۲۲۰ - ۲۷۰

موضوع	صفحه
وَ کَمْ بِسِکَّةِ ساسان...	۱۸۷ - ۲۲۸
وکم بناهک...	۱۸۷ - ۲۱۱
و اللحم قد...	۱۲۸
وهاتِ کالسربان...	۱۸۶ - ۲۲۴ - ۲۳۹
و هواذاخصّک...	۱۲۸
هم‌الأُلی منعونی...	۱۸۷ - ۲۱۲ح
یا جفوة من حبیب...	۱۸۴
یا ریّ صلی علیک...	۱۸۷
یا منیةً هَیَّجت...	۱۸۴
یا نَفْسِ لاتَجْزَعی...	۱۸۵
یحلف بالطّور...	۱۲۸
یقولون صبراً...	۵۲۳

۵ ـ فهرست صدور ابیات فارسی

٦ ـ فهرست مذاهب و فرق دینی

۷ - فهرست اعلام رجال و طوایف

موضوع — صفحه

موضوع — صفحه

موضوع — صفحه

٨ ـ فهرست بلدان و اماکن

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع — صفحه

۹ ـ فهرست اسامی کتب

موضوع	صفحه

موضوع | صفحه

استدراکات واضافات و تصحیحات

صفحه	سطر	موضوع
۱۶	۳	...تاریخ ایرانیان (Les Perses)...
۱۶	—	ذیل ٤ و ٥ و ٦ نیز منقول از منبع متن است و در آنجا نام «اشپی گل» به‌صورت «اسپی گل» درج گردیده.
نقشهٔ تطبیقی مقابل ص۱۷	۱ ذیل	... کنونی...
۱۸	٤	...نَشَزٌ...
۱۸	۹	...مَعادِنُ
عکس‌هوایی ری مقابل ص ۲۱	۱ ذیل	...مقیاس $\frac{۱}{۲۳۸۰۰}$
۲۳	۸	عبدالعظیم
۳۱	۱۱	...ماد...
۳۱	ذیل ۳	...معجم‌البلدان...
۳٦	۱٦	...تاریخ ایرانیان...
٤۰	٥ذیل	...سامی‌نژاد دیگر در بابل
٦۲	٥	...نوعی حکومت...
۷۱	۱	... بهر ریز: ظاهراً این کلمه محرف «بهر زیر» وآن نیز مُبدّل «بهر سیر» است. رك: ص۳۰۷ کتاب حاضر س ٥
۷۲	۳ذیل	سفرنامهٔ سر اوزلی
۷۸	آخر ذیل	احمد کسروی...

صفحه	سطر	موضوع
۸۱	۵	محمدیّه نامید : ری بموجب سکّه های موجود از سال ۱۴۹ هجری قمری ببعد محمدیه نامیده شده، رك : ص ۵۹۶ س ۱ کتاب حاضر
۸۲	۱ ذیل	فصیل ...
۸۶	۲	... مبدأ
۸۹	۴ و ۶	ظاهراً بجای «ها» «سا» درست است که ۱۴ باشد ، و کتّاب آنرا تحریف کرده‌اند.
۱۰۰	۱۲	در باب کثرت برف در ری در احسن التقاسیم (ص ۳۹۱ س ۱) نیز چنین مذکور است : «کثیرالجلید والثّلج ...»
۱۰۴	۱۲	بآخر سطر افزوده شود : ذکر دیالمهٔ ری در آنندراج (ج ۱ ص ۶۳۴ س ۳ ستون وسط) نیز در ذیل تبرك و مرگ فخرالدولهٔ دیلمی بدین صورت بچشم می‌خورد : «دیالمه گنبذی بر سر قبر وی بر افراختند».
۱۱۰	۲ ذیل	ترجمهٔ سفرنامهٔ موریر ...
۱۱۳	۸	موضوع ارتکاب ابن سعد آن جنایت عظیم را در کربلا به طمع حکومت ری ، در ترجمهٔ تاریخ طبری (چاپ عکسی ، ص ۲۰۹ س ۶) بدین صورت درج است : «[ابن زیاد] از میان عمّال عمربن سعدبن ابی وقاص را ری داده بوذ ، ویرا بخواند وگفت : ترا با سپاه در بادیه باید شذن تا اثر حسین بیابی و او را بگیری ... چون بامداذ بوذ خون حسین بر عزل ری اختیار کرده بوذ ...» عبیدالله بن زیاد چون از مساهلهٔ عمر سعد در کربلا وقوف یافت شمربن ذی‌الجوشن را نیز بوعدهٔ حکومت ری بفریفت وبکربلا

صفحه	سطر	موضوع
		فرستاد ، بدین مطلب در کتاب مزبور (ص ۲۶۱ س۸) چنین اشارت رفته : « ... [ابن زیاد وی‌را گفت] چون حسین را یاسرش را بیاری سپاه سالاری ری‌ترا . شمر گفت: فرمان بردارم ...» حکومت ری بعهد معاویه تا سال ۱۵ هجری با زیاد بن ابیه بود و در این سال به پسرش عبیدالله بن زیاد واگذار گردید (کتاب مذکور ص ۲۴۳ و کتاب حاضر ص ۵۹۵ ذیل ۱) در اینجا بیان این نکته نیز بی مناسبت نمی نماید که وعدهٔ حکومت ری از جانب عبیدالله‌بن‌زیاد به عمر سعد وشمر ظاهراً فریبی بیش‌نبود، چون یزید پیش‌از واقعهٔ کربلا، عهد عراق و خراسان‌را از وی بازستده بود ، و آن دو بدکار ازین معنی خبر نداشتند. ملخّص این‌مهم در ترجمهٔ تاریخ طبری‌مذکور درفوق (ص ۲۷۶ س۹) چنین درج افتاده : « عبیدالله بن زیاد کوفه داشت و بصره و عراق و خراسان و سکستان. یزید همه از وی بازستذه بوذ پیش‌از واقعهٔ‌حسین، وچون سر حسین بذو فرستاذ پنداشت کی این ولایت بذو باز دهذ نداذ » . (نیز رك: همان کتاب ص۲۵۳) .
۱۱۵	۱۰	در آخر سطر این‌علامت (:) حذف و نقطهٔ پایان‌جمله گذارده شود .
۱۳۳	آخرذیل	ص ۱۳۴
۱۳۴	۱۶	...عبدالجلیل رازی...
۱۳۵	۶ذیل	...عیون اخبار رضا...
۱۳۶	۱۳	...نوحه سرایی کردند...

صفحه	سطر	موضوع
۱۴۳	۵ذیل	... کاریز دیگر...
۱۵۳	۵	پدر فرخان که سیاوخش‌را دشمن بود...
۱۵۶	۱۰	...فاناخ [سردار عرب] علی‌حصن...
۱۵۸	۱۵	...یکی از سپاه وی (سیاوش)...
۱۶۵	۱۰	...عمر را در فتح بیشتری از بلاد با حضرت امیرالمؤمنین مشورت...:

پاسخ مشورت عمر با علی علیه‌السلام در نبرد با ایرانیان و رومیان، در این باب که آیا بتن خویش بجنگ برود یا نه، در نهج‌البلاغه درج آمده است، و تتمیم فائدت را فقره‌ای از مورد نخست در ذیل نقل می‌افتد:

«...فَکُنْ قُطْباً وَاسْتَدِرِ الرَّحی بِالعَرَبِ وَ أَصْلِهِم دُونَکَ نارَالْحَرْبِ فإنَّکَ إنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَیْکَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرافِها وَ أَقْطارِها...»

(رك: نهج‌البلاغه، جزء ثانی ص۳۹ و ۲۴؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، طبع طهران، ج ۱ ص ۴۹۳ و ۴۷۴؛ شرح نهج‌البلاغهٔ ملاّ صالح، ج ۱ ص ۲۱۴ و ۲۰۲).

صفحه	سطر	موضوع
۱۶۶	۶	... گویا تا کنون...
۱۶۸	۱۲	عبارت این کتاب...
۱۷۱	۹	...(کوه سرسره)...
۱۷۴	۳	آمده
۱۷۶	۱۸	دُ دیگر...
۱۹۲	۱۳	محلّهٔ در رشقان:

نام پاره‌ای از محلّتهای ری‌مصدر به لفظ «در» بوده است،

صفحه	سطر	موضوع
		چنانکه در کتاب النقض (ص۴۸۹ س۱۷) مذکور است : «از محلّتهای ری در مصلحگاه و زادمهران باشد...» و محلّت را به نام دروازهٔ آن می نامیده‌اند.
۱۹۳	۲	...مکان این محلّت...
۲۰۳	۵	از نشانیهای محل آن : از قرائن دیگری که تأیید می کند که سرای ایالت در حدود پهنهٔ برج طغرل واقع بوده آنست که برطبق نقشهٔ «ری از نظر فرق مذهبی» آنجا سنّی نشین بوده، و آن حدود بصورت زبانه‌ای در میان محلّتهای شیعه نشین پیش رفته بوده است، وتفصیل این معنی در بحث از مذهب ری در مجلد دوم بیاید.
۲۱۰	۶	...بیوت قَدْأَرْ ـ
۲۱۲	۱۳	بدنبال عبارتِ «این بود نام محلّتهای ری» افزوده شود : در یکی از نسخ مخطوط النقض (النقض ص۲۶۹ س۳ ذیل اوّل) ذکری از «کوی مجاهد به در مصلحگاه» رفته بدین صورت: «کوی مجاهد به در مصلحگاه به پدرش [علی بن مجاهد] باز خوانند» ظاهراً به شرحی که در صحیفهٔ ۲۰۹ س۳ به بعد کتاب حاضر اشارت رفته، صاحب النقض کوی را بمعنی برزن و محلّت نیز بکار می برده.
۲۲۳	۱۰	تا حدود
۲۲۸	۱٤	پس از عبارتِ «محتملاً ضرابخانهٔ ری آنجا واقع بوده است» افزوده شود : چون ظاهراً ضرابخانه را سرای درم نیز می خواندند ، و شعر

صفحه	سطر	موضوع
		فردوسی در احوال بهرام‌چوبین که در آن ذکرسرای درم‌آمده درصحیفهٔ ۳۱۰ کتاب حاضر نقل افتاده.
۲۳۶	۲ذیل	...با این سه برج...
۳۰۲	ماقبل‌آخر	...در تاریخ بیهقی...
۳۳۵	آخر	امین احمد رازی...
۳۴۱	۱	الشِراك
۳۴۲	٤	بعد از لخت « بر فراز تپه‌ای بنام تپّه میل » افزوده شود: واقع در صحرایی که در قدیم آن حدود را صحرای ازدان (یزدان) می‌گفتند، و ذکرآن در صحیفهٔ ۲۰۹ کتاب حاضر گذشت.
۳۵۱	۳	...توان دریافت که مهدی پسر منصور...
۳۶۲	۱	گلندوك
٤۲۵	۲ذیل	طبرسی و مجمع البیان...
٤۳۶	۱٤	پس از لخت « و بقعت کسائی رفته بوده » افزوده شود: بدان کتاب رجوع شود.
٤۳۷	آخر	مینورسکی نیز در حواشی و تعلیقات خویش بر حدودالعالم (طبع کابل ۱۳٤۲، ص۲۳٤) مرگ کسایی وشیبانی رابسال ۱۸۹ نوشته.
٤٤۳	۱۵	...مینورسکی نیز در تعلیقات آن کتاب (طبع ۱۳٤۲ ، ص ۲۳٤) وی را همان فزاری دانسته.
٤٤۵	۱۱	بقینا بغَیر رأس...
٤٤۶	۷	پس از عبارت عربی منقول از احسن التقاسیم افزوده شود: این قول‌شامل گنبد فخرالدوله‌نتواند بود، زیراوی در آن‌تاریخ

صفحه	سطر	موضوع
		هنوز در قید حیات بوده، و برطبق روایت آنندراج آن گنبد را دیالمه پس از مرگ او بر روی گورش بساختند و در صفحه ۶۳۴ مجلد اول آن فرهنگ در ذیل تبرك بدین معنی چنین اشارت رفته : «دیالمه گنبذی بر سر قبر وی بر افراختند».
٤۵۵	۱۱	...چه بسر وی آمده است...
٤۵۷	۷ذیل	لخت «شمارهٔ ۶» زائداست
٤۵۹	۱۵	پس از لخت «وصف کرده است» افزوده شود : چون برج فخرالدوله را چنانکه در سابق اشارت رفت دیالمه پس از مرگش درآن روزهای پرآشوب بساختند (آنندراج ذیل تبرك)، توان گفت که‌چندان مجلل وشاهانه نبوده‌است.
٤۸۵	۶	ابی بکر...
٤۸۶	۲ذیل	...نیز برای طبران رك :
٤۸۷	۶	... که مشرف بکارخانهٔ...
٤۹۳	۶	...ابن رسته...
٤۹٤	۳	... Le Khalife »
۵۰۵	۱۳	...فجعله بشنك...
۵۲۸	۳ذیل	...ص٤۵ س ۳...
۵٤۸	۱٤	...باسفل...
۵۵٤	آخرذیل	...احسن التقاسیم...
۵۵۵	۱۲	...معدن شناس نیز بوده...
۵۷۰	—	برای ملاحظهٔ کلیشه باید صفحه را از عرض آن گرفت.
۵۷۲	۱۲	یرتفع من الرّی...

استدراکات و اضافات و تصحیحات

فائت استدراکات

ذکر این نکته در اینجا در ذیل فائت استدراکات کمال ضرورت را دارد که مطالبی که در باب وجوه تسمیهٔ اماکن مذکور در صفحات زیر و برخی موارد دیگر گفته آمده صرفاً ناشی از تفحّص و تتبع نگارنده در منابع مختلف است و متکّی به قوانین و قواعد فنّ اشتقاق لغت و زبان‌شناسی نیست و اگر پاره‌ای از ضروریات از قبیل رفع توّهم در تعدّد اماکن بسبب تعدّد نامها که خود موجب التباس مطلب بر خواننده و اضطراب در نحوهٔ تعیین اماکن در نقشه های مربوط می شود نمی بود ورود در این مبحث را که درحیطهٔ اطلاع این بنده نیست بهیچ روی لازم‌نمی‌شمرد.

ناهک ص ۲۱۱ و ص ۲۱۹، باطان ص ۲۶۵ و ماطا (= باطان) ص ۲۶۷، رشکان ص ۲۸٤، طبرك ص ٤٨١.

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهرماه ۱۳۰۴
۳	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
٤	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد - ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
٥	سه خطابه دربارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی وهرتسفلد و هانی بال)	مهرماه ۱۳۰٦
٦	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	بهمن ماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بفردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال وزندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱	رسالهٔ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکاة استاددانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲	منطق دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان دکتر محمدمعین و سید محمد مشکاة استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکاة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱٤	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱٥	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱٦	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاددانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ درحقیقت وکیفیت سلسله موجودات (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ازآقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاددانشگاه)	—
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۲	ظفرنامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۳	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رسالهٔ معیارالعقول، جرثقیل از ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نامهٔ ابن سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن ماه ۱۲۳۳
۳۱	جشن نامهٔ ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطق های فارسی اعضاء کنگره ابن سینا)	۱۳۳٤
۳۲	جشن نامهٔ ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگرهٔ ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن نامهٔ ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی	۱۳۳٤
۳٤	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر و مقابله خیام (بتصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳٦	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمرخیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه، تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
٤٠	درهٔ نادره ، تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	١٣٤٠
٤١	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار ، تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	١٣٤٠
٤٢	خسرو نامه ، تألیف شیخ فرید الدین عطار (بتصحیح واهتمام احمد سهیلی خوانساری)	١٣٤٠
٤٣	نامه های طبیب نادرشاه ، ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغر حریری (باهتمام حبیب یغمائی)	١٣٤٠
٤٤	دیوان غزلیات وقصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)	١٣٤١
٤٥	جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار) .	١٣٤١
٤٦	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمدبن حسین رشیدی تبریزی (بامقدمه وتصحیح وتحشیهٔ آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	١٣٤٢
٤٧	نادرهٔ ایام ، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	١٣٤٢
٤٨	اقلیم پارس (آثارباستانی و ابنیهٔ تاریخی فارس) ـ تألیف سید محمد تقی مصطفوی	١٣٤٣
٤٩	سفارش نامهٔ انجمن آثار ملی	اردیبهشت ١٣٤٤
٥٠	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	١٣٤٤
٥١	ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی- سنهٔ ٥٠٤ هجری ـ (باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر محمد حسین اعتمادی- دکتر محمد شهزاد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول)	٢٥ شهریور ١٣٤٤
٥٢	دیوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد ـ مقدمه وشرح حال بخط وخامهٔ استاد امیری فیروزکوهی	١٣٤٥
٥٣	عرایس الجواهر ونفایس الاطایب ، تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ٧٠٠ هجری بامقدمه وکوشش آقای ایرج افشار	١٣٤٥